منتخبات

از

مکتوبات امام ربانی

حضرت مجدد الف ثانی

الشیخ احمد سرهندی قدس سره

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست
مكتبة الحقيقة

HAKİKAT KİTÂBEVİ
Darüşşefeka Cad. 53 P.K.: 35 34083
Tel: 0212 523 45 56 Fax: 0212 523 36 93
http://www.hakikatkitabevi.com
e-mail: info@hakikatkitabevi.com
Fâtih-İSTANBUL
TEMMUZ-2010

منتخبات

از

مکتوبات امام ربانی

حضرت مجدد الف ثانی

الشیخ احمد سرهندی قدس سره

قد اعتنى بطبعه طبعة جديدة بالأوفست
مكتبة الحقيقة

HAKİKAT KİTÂBEVİ

يطلب من مكتبة الحقيقة بشارع دار الشفقة بفاتح ٥٧ استانبول-تركيا

هجري قمري	هجري شمسي	ميلادي
١٤٣٥	١٣٩٢	٢٠١٤

حضرت مجدد الف ثانی

الشیخ احمد سرهندی قدس سره

هر لطافت که نهان بود پس پردهٔ غیب
همه در صورت خوب تو عیان ساخته‌اند
هر چه بر صفحهٔ اندیشه کشد کلک خیال
شکل مطبوع تو زیباتر از آن ساخته‌اند

۱- بعد کتاب الله و بعد کتب ستة افضل کتب مکتوبات است
۲- مانند مکتوبات امام ربّانی هیچ کتاب چاپ کرده نشده است

النقشبندی المجدّدی الخالدی
از عُلماو سادات تُرکیه
آرواسی زاده
عبد الحکیم بن مصطفی

فرق مبتدعه در مکاتیب ٥٤ و ٨٠ و ٢١٣ است

Baskı: İhlâs Gazetecilik A.Ş. Merkez Mah. 29 Ekim Cad. İhlâs Plaza No: 11 A/41 34197 Yenibosna-İSTANBUL Tel: 0.212.454 30 00

بصیرت اول. قال الله تعالى أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ. وفی صحیح البخاری عن ابی هریرة رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تبارك وتعالی قال مَنْ عَادَى لِي وَلِيًّا فَقَدْ آذَنْتُهُ بِالْحَرْبِ وَمَا تَقَرَّبَ إِلَيَّ عَبْدِي بِشَيْءٍ أَحَبَّ إِلَيَّ مِمَّا افْتَرَضْتُ عَلَيْهِ وَمَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدَهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا وَرِجْلَهُ الَّتِي يَمْشِي بِهَا وَإِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَلَئِنِ اسْتَعَاذَنِي لَأُعِيذَنَّهُ.

بصیرت دوم. باید دانست که کشف اهل الله راست و درست است ولیکن در بعض اوقات حقیقة الامر را بطریق اجمال در می یابند و در بعض اوقات بتفصیل و در بعض اوقات بتشبیه و در بعض اوقات بغیر حجاب. و متتبعان کلام صوفیه ناچار اند از دانستن اجمال و تفصیل و اغماض نظر از مخالفتی که قائل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل می باشد و نیز دانستنی است که حقائق اجمالیه که بر اهل الله ظاهر میشود چون لغت و عرف از تعبیر آن کوتاه است این طائفه لفظی از کتاب و سنت که بحسب فن اشاره و اعتبار بر آن حمل توان کرد میگیرند و آنرا عنوان آن حقائق اجمالیه فائضه بر قلب ایشان میگردانند و سخن را بآن مربوط میسازند و آن معارف غامضه را در پرده آن لفظ ادا میفرمایند. مطالعه کنندگان متفرس را لازم که از خصوصیت این لفظ اغماض کنند و مطمح نظر خود همان حقیقت اجمالیه و معرفت غامضه سازند چنانکه در صورت رَأَيْتُ أُمَّكَ تَأْكُلُ جَمْعِي اعتراض بفقدان نایاب و اظفار و ذنب اسد وجهی ندارد. و یا متشابهات کلام ایشان را موافق محکمات کلام شان تاویل کنند و یا بعالم السر والعلانیه واگذارند و معذور دارند چرا که این قوم را عذرهائے بسیار عارض میشوند گاه در غلبه حال عبارات ایشان بمرادات ایشان مساعدت نمی کنند و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان میسر نمے آید و گاه در معلومات بنابر غلط وهم و خیال خطا واقع مے شود و دران خطا مثل خطا اجتهادی معذور اند بلکه یک درجه صواب یابند.

بصیرت سوم. بدانکه بعد از هزار سال از هجرت نبویه علی صاحبها الف الف صلوة و سلام و تحیه فتح دوره دیگر شده است که بعض اعتبارات اجمال فیوض متقدمه است و بعض اعتبارات تفصیل فیوض سابقه. و حضرت شیخ مجدد قدس سره اساس این دوره اند بسا معارف مختصه این دوره از زبان شیخ الطریق رمزا و ایما سر زده و بسیارے از علوم غیر متعارفه که در قرون اولی مشهود بود با تحیر شیوع داشته و بعد قرون ثلثه در پرده کمون رفته از جناب ایشان بظهور پیوسته بجهت خصوصیت طینت مطهر حضرت ایشان که از بقیه طینت مقدسه حضرت رسالت مآب بوده و شیخ قطب ارشاد این دور است و بر دست وی بسیارے از گمرهان بادیه طبیعت و بدعت خلاص شدند تعظیم حضرت شیخ مجدد تعظیم حضرت مدور ادوار و مکون کائنات است و شکر نعمت حضرت شیخ شکر نعمت منعم و مفیض اوست تعالی و تقدس.

بصیرت چهارم. اگر میسر شود مجلدات ثلثه مکاتیب حضرت ایشان را قدس الله سرهم الاقدس مطالعه باید نمود که این از برائے رفع توهمات فاسده و ازاله خیالات باطله اقرب ترین طرق است.

بصیرت پنجم. خواجه محمد هاشم جامع مجلد ثالث مکتوبات شریف در خطبه از حضرت امام ربانی نقل مے فرمایند که "دوش ندا در دادند و ظاهر ساختند که این همه علوم که نوشته بل هر چه در گفتگوے تو آمده همه مقبول و مرضی است" و اشارت بنوشته آ
سن کرده فرمودند "این همه ما گفته ایم و بیان ما است" و دران وقت آن علوم را بنظر من داشتند و من هر یک یک اجمالا و تفصیلا نظر میکردم بسا علومیکه وقتے مرا بود نهایتر دوے بود و همه را دران حکم داخل یافتم.

بامدادِ یزدانی و فضلِ رحمانی

بسم الله الرحمن الرحیم

حق حق حق

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ اَضْعَافَ مَا حَمِدَهٗ جَمِیْعُ خَلْقِهٖ کَمَا یُحِبُّ رَبُّنَا وَیَرْضٰی وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَرْسَلَهٗ رَحْمَةً لِّلْعٰلَمِیْنَ کُلَّمَا ذَکَرَهُ الذّٰکِرُوْنَ وَکُلَّمَا غَفَلَ عَنْ ذِکْرِهِ الْغَافِلُوْنَ کَمَا یَنْبَغِیْ لَهٗ وَیَحْرٰی وَعَلٰی آلِهٖ وَاَصْحَابِهِ الْبَرَرَةِ التُّقَی النُّقٰی ،

اَمَّا بَعْدُ نمودہ می آید کہ این دفتر اوّل است از مکتوباتِ قدسی آیات حضرتِ غوثِ الْمُحَقِّقِیْنَ قُطْبِ الْعَارِفِیْنَ بُرْهَانِ الْوِلَایَةِ الْمُحَمَّدِیَّةِ حُجَّةِ الشَّرِیْعَةِ الْمُصْطَفَوِیَّةِ شَیْخِ الْاِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِیْنَ شَیْخِنَا وَاِمَامِنَا الشَّیْخِ اَحْمَدَ الْفَارُوْقِیِّ النَّقْشْبَنْدِیِّ سَلَّمَهُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاَبْقَاهُ

(بن الشیخ عبد الاحد قدس سرہ)

این حقیر قلیل البضاعة کمترینِ خاک نشینانِ آن مقدّس درگاه یار محمد الجدید البدخشی الطالقانی جمع نموده در تحریر آورده رجا آنکه نفعے ازان بطالبانِ حق جلّ و علا برسد۔

وَالْمَسْئُوْلُ مِنَ اللّٰهِ سُبْحَانَهُ الْعِصْمَةُ وَالتَّوْفِیْقُ ،

مُنتخبات

مکتوب بست و نهم (۲۹)

بشیخ نظام تهانیسری صدور یافته دربیانِ ترغیب در اداے فرائض و رعایت سُنن و آداب و قلّتِ مبالات در اداے نافله در جنبِ فرائض و منع نمودن از ادائی نماز خفتن در نصفِ اخیر از شب و منع کردن از تجویز نمودنِ خوردنِ آبِ مستعمل وضو و منع کردن از تجویز نمودنِ مریدان که سجده کنند عَصَمَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِیَّاکُمْ عَنِ التَّعَصُّبِ وَالتَّعَسُّفِ وَنَجَّانَا وَاِیَّاکُمْ عَنِ التَّلَهُّفِ وَالتَّاَسُّفِ بِحُرْمَةِ سَیِّدِ الْبَشَرِ الْمَنْفِیِّ عَنْهُ زَیْغُ الْبَصَرِ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَتَمُّهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُهَا مقرباتِ اعمال یا فرائض اند یا نوافل نوافل را در جنبِ فرائض هیچ اعتبار نیست اداے فرضی از فرائض در وقتی از اوقات به از اداے نوافلِ هزار ساله است اگرچه به نیتِ خالص ادا شود هر نفلیکه باشد از صلوٰة و زکوٰة و صوم و ذکر و فکر و امثالِ اینها بلکه گوئیم که رعایتِ سنتی از سنن و ادبی از آداب در حینِ اداے فرائض نیز همین حکم[1] دارد منقول است که روزے امیر المؤمنین حضرت فاروق رضی الله تعالیٰ عنهٗ نمازِ بامداد را بجماعت گذاروند بعد از فراغ از صلوٰة در قوم نگاه کردند شخصے را از اصحاب خود دران وقت نیافتند فرمودند که

(۱) مکتوب صدو بست و سیوم (۱۲۳) را نیز بخوانید

فلانی بجماعت حاضر نشد حاضران عرض کردند که او اکثر شب بیدار میباشد محتمل که درین وقت خوابش برده باشد فرمودند که اگر تمام شب خواب میکرد و نماز بامداد را به جماعت می گزارد بهتر می بود پس رعایتِ اَدَبی و اجتناب از مکروهی اگرچه تنزیهی باشد تکلیف که تحریمی بمراتب از ذکر و فکر و مراقبه و توجه بهتر باشد آرے این امور باین رعایت و اجتناب اگر جمع کند فقد فاز فوزاً عظیماً و بدونه خرط القتاد مثلاً تصدق دانگی در حساب زکوة همچنانکه از تصدقِ جبالِ عظام از ذهب بطریقِ نفل بمراتب بهتر است رعایتِ ادبی از آداب در تصدقِ آن دانگ مثلاً آنرا به فقیرِ قریب دادن نیز بمراتب ازان بهتر است پس نمازِ خفتن را در نصفِ اخیر از شب گزاردن و آن تاخیر را وسیلهٔ تاکیدِ قیامِ لیل ساختن بسی مستنکر باشد چه نزدِ حنفیه رضی الله تعالی عنهم اداءِ نمازِ خفتن در انوقت مکروه است ظاهراً ازین کراهت کراهتِ تحریمه اراده دارند زیرا که اداءِ نمازِ خفتن را تا نصفِ لیل مباح داشته اند و از نصف آن طرف مکروه گفته اند پس مکروهی که مقابلِ مباح است مکروهِ تحریمی است و نزدِ شافعیه در آنوقت اداءِ نمازِ خفتن جائز نیست پس بواسطهٔ قیامِ لیل و حصولِ ذوق و جمعیت در آنوقت مرتکبِ این امر گشتن بسیار مستنکر است از برای این غرض تاخیرِ اداءِ وتر هم کافیست و آن تاخیر مستحب است هم وتر در وقتِ نیک ادا می یابد و هم غرضِ قیامِ لیل و بیداریِ وقتِ سحر میسر گردد پس ترکِ این عمل باید نمود و صلواتِ گذشته را قضا باید کرد امامِ اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه بواسطهٔ ترکِ ادبی از آدابِ وضوے نمازِ چهل ساله را قضا فرمودند و ایضاً آبِ مستعمل که ازالهٔ حدث نموده باشد یا به نیتِ قربت استعمال کرده باشند در وضو تجویز نکنند که مردم آن آب را بخورند که آن آب نزدِ امامِ اعظم نجسِ مغلظ است و فقها منع خوردنِ آن آب کرده اند و خوردنِ آنرا مکروه داشته اند آرے

بقیۂ آب وضو را خوردن شفا گفته اند اگر از اعتقاد کسے طلب نماید از ان آب بدہند
این فقیر را درین دفعه در دہلی مثل این ابتلا واقع شده بود بعضی از یاران را در واقعه نموده بود
که آب مستعمل وضو فقیر را بخورند والّا ضرر عظیم لاحق خواہد شد ہر چند دفع کرد فائده نکرد کتب
فقہیه رجوع نمود مخلصی پیدا شد که اگر بعد از تثلیث غسل نیت قربت نکنند در مرتبۂ چہارم
آب مستعمل نمی شود باین حیله تجویز نموده آب غسل چہارم را بے نیت قربت بخورد و نش
داد و ایضاً مردم معتمد نقل کرده اند که بعضی از خلفاء شما مریدان ایشان سجده میکنند
بزمین بوس ہم کفایت نمیکنند شناعت این فعل اظہر من الشمس است منع شان بکنید
و تاکید در منع نمائید اجتناب این قسم افعال از ہمه کس مطلوب است علی الخصوص شخصی که
باقتداء خلق خود را برآورده باشد اجتناب این قسم افعال او را از اشد ضروریات است
که مقلدان باعمال او اقتدا خواہند کرد و در بلا خواہند افتاد و ایضاً علوم این طائفه علوم
احوال است و احوال مواریث اعمال اند کسی را از علوم احوال میراث بود که اعمال را
درست کرده باشد و بحق آن قیام نموده و اعمال را تصحیح وقتی میسر شود که اعمال را بشناسد
و کیفیت ہر عمل بداند و آن علم احکام شرعی است از نماز و روزه و سایر فرائض و علم
معاملات و نکاح و طلاق و مبایعات و علم ہر چیز که حق سبحانه و تعالی برو واجب ساخته است
و او را بدان دعوت فرموده است و این علوم اکتسابیه است از آموختن آن ہیچکس را چاره
نیست و علم میان دو مجاہده است یکے مجاہده در طلب آن قبل از حصول و مجاہدۂ دوم
در استعمال آن بعد از حصول پس باید ہمچنانکه در مجلس شریف از کتب تصوف مذکور
میشود از کتب فقہیه نیز مذکور شود و کتب فقہیه بعبارات فارسی بسیار اند مثل مجموعۂ خانی و
عمدة الاسلام و کنز فارسی بلکه از کتب تصوف اگر مذکور نشود باک نیست که آن باحوال تعلق دارد

و ورقال وری نمی آید و از کتب فقهی مذکور نا شدن احتمال ضرر دارد و زیادت چه اطناب
نماید اَلْقَلِیْلُ یَدُلُّ عَلَی الْکَثِیْرِ ؎

اندکے پیش تو گفتم غم دل ترسیدم　　که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

رَزَقَنَا اللهُ سُبْحَانَهٗ وَاِیَّاکُمْ کَمَالَ اتِّبَاعِ حَبِیْبِهٖ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ

المنتخبات

مکتوب (۳۳) سی و سیوم

به ملا حاجی محمد لاهوری صدور یافته در بیان مذمت علماء سوء که به محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلهٔ حصول دنیا ساخته و در مدح علماء زهاد که از دنیا بے رغبت گشته اند علما را
محبت دنیا و رغبت در ان کلف چهرهٔ جمال شانست خلائق را اگرچه از یشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذاتهاے ایشان نافع نیامده هرچند تائید شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است اما گاه است که این تائید و تقویت از اهل فجور و ارباب فتور
هم می آید چنانکه سید انبیاء علیه و علیهم و علی آله الصلوات والتسلیمات از تائید آن مرد
فاجر خبر داده اند و فرموده اِنَّ اللهَ لَیُؤَیِّدُ هٰذَا الدِّیْنَ بِالرَّجُلِ الْفَاجِرِ در رنگ سنگ
پارس اند که از مس و آهن هرچه باو رسد زر گردد و او فی حد ذاته بر حجریت خود است و همچنین آتشی
که در سنگ و نے موضوع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ و
نے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکه گوئیم که این علم در حق ذوات ایشان مضر آمد
که حجت را بر ایشان تمام ساخت اِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ عَالِمٌ لَمْ یَنْفَعْهُ اللهُ
بِعِلْمِهٖ چگونه مضر نباشد علمیکه نزد خدای عزوجل عزیز است و اشرف موجودات آنرا وسیلهٔ
دنیائے دنیه از مال و جاه و ریاست ساخته اند و حال آنکه دنیا نزد حق تعالی ذلیل و خوار است

وبدترینِ مخلوقات پس عزیزِ خدا را عزوجل خوار ساختن وذلیلِ او را سبحانه عزت دادن بغایت مستقبح است وفی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه وتعالی وتدریس وافتاوفتی نافع آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد واز شائبهٔ حبِ جاه وریاست وحصولِ مال ورفعت خالی باشد وعلامتِ این خلوِ زہد در دنیا است وبے رغبت بودن است از دنیا ومافیہا علمائیکه باین بلا ابتلا اند وبه محبتِ این دنیه گرفتار از علماءِ دنیا اند ایشانند علماءِ سوء وشرارِ مردم ولصوصِ دین وحال آنکه ایشان خود را مقتدائی دین میدانند وبهترینِ خلائق می انگارند ویحسبون انهم علی شیءٍ الا انهم هم الکاذبون ۝ استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکر الله اولئک حزب الشیطان الا ان حزب الشیطان هم الخاسرون عزیزے شیطانِ لعین را دید که فارغ نشسته است واز تضلیل واغوا خاطر جمع ساخته آنعزیز سِر آنرا پرسید لعین گفت که علماءِ سوءِ این وقت درین کار با من خود مددِ عظیم کردند ومرا ازین مُہم فارغ ساختند والحق درین زمان هر سستے ومداہنتے که در امورِ شرعیه واقع شده است وهر فتورے که در ترویجِ ملت ودین ظاہر گشته است همه از شومیِ علماءِ سوء است وفسادِ نیاتِ ایشان آرے علمائے که از دنیا بے رغبت اند واز حبِ جاه وریاست ومال ورفعت آزاد از علماءِ آخرت اند وورثهٔ انبیا اند علیهم الصلوات والتسلیمات وبهترینِ خلائق ایشانند که فردائے قیامت سیاہیِ ایشانرا بخونِ شہدائے فی سبیل الله وزن خواهند کرد ویلهٔ این سیاہی خواهد چربید ونوم العلماء عبادة درشانِ ایشان متحقق است ایشانند که جمالِ آخرت در نظرِ شان مستحسن آمده وقباحتِ دنیا وشناعتِ آن مشاہد گشته آنرا بنظرِ بقا دیدند واین را بداغِ زوال متسم یافتند لاجرم خود را بباقی سپردند واز فانی باز داشتند شهود وعظمتِ آخرت ثمرهٔ شهودِ عظمتِ جلالِ لایزال است وذلیل داشتنِ دنیا ومافیها از لوازم

شہود عظمت آخرت است لِاَنَّ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَۃَ ضَرَّتَانِ اِنْ رَضِیَتْ اِحْدٰھُمَا سَخِطَتِ الْاُخْرٰی اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است و اگر دنیا خوار است آخرت عزیز است جمع این دو امر از قبیل جمع اضداد است ۔ ع مَا اَحْسَنَ الدِّیْنَ وَالدُّنْیَا لَوِ اجْتَمَعَا آرے جمعی از مشائخ کہ از خود و بالیستِ خود بتمام برآمدہ اند بواسطہ بعضے نیاتِ حقانیہ اختیار صورتِ اہلِ دنیا نمودہ اند و بظاہر راغب مینمایند فی الحقیقت ہیچ تعلقے ندارند و از ہمہ فارغ و آزاد اند رِجَالٌ لَّا تُلْهِیْهِمْ تِجَارَۃٌ وَّلَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللّٰہِ تجارت و بیع ایشان را مانع ذکر خدا نیست در عینِ تعلق باین امور بے تعلق اند حضرتِ خواجہ نقشبند فرمودہ اند قَدَّسَ اللّٰہُ تَعَالٰی سِرَّہُ الْاَقْدَسَ کہ در بازار منٰی تاجرے را دیدم کہ پنجاہ ہزار دینار کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظہ دلِ او از حق سبحانہ غافل نگشت ۞

مکتوب (۳۴) سی و چہارم

المنتخبات ۳

نیز بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدور یافتہ در بیان جواہر خمسہ عالم امر بطریق بسط و تفصیل

مہما امکن نقد سعادت دارین و السنہ باتباع سید کونین است عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُهَا فلسفی کہ دیدۂ بصیرت او بکحل متابعت صاحب شریعت عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّۃُ مکحل نشدہ است از حقیقت عالم امر نابینا است فَضْلًا عَنْ اَنْ یَّکُوْنَ لَہٗ شُعُوْرٌ عَنْ مَرْتَبَۃِ الْوُجُوْبِ تَعَالٰی وَتَقَدَّسَ نظر کوتاہ او مقصور بر عالم خلق است و در آنجا نیز ناتمام است جواہر خمس کہ اثبات نمودہ اند ہمہ در عالم خلق اند نفس و عقل را کہ از مجردات شمردہ اند از نادانی است نفس ناطقہ خود ہمین نفس اماره است کہ بہ تزکیہ محتاج است و بالذات ہمت او بدنائت

وبستی است بعالمِ اَمر اورا چہ نسبت وتجرد را باوچہ مناسبت وعقل خود ادراک نمیکند از معقولات
مگر اُمورے را کہ بمحسوسات مناسبت دارند بلکہ حکم محسوسات پیدا کردہ اند امّا امرے کہ بمحسوسات
مناسبت ندارد و شِبہ و مثالِ او در مشاہدات پیدا نیست در ادراکِ عقل نمی آید و بندِ او
بہ کلیدِ عقل نمیکشاید لہٰذا نظرِ او از احکامِ بیچونی کوتاہ است و در غیبِ محض گمراہ و این علامتِ
عالمِ خلق است تمامِ عالمِ امر را رو بہ بیچونی است و توجہ بہ بیچگونگی ابتدائِ عالمِ امر از مرتبۂ قلب
است و فوقِ قلب روح است و فوقِ روح سِر است و فوقِ سِر خفی است و فوقِ خفی
اَخفیٰ است پنجگانۂ عالمِ امر را اگر جواہرِ خمسہ گویند گنجائش دارد و از کوتہ نظری خذف ریزۂ
چندرا فراہم آوردہ جواہر انگاشتہ است ادراکِ این جواہرِ خمسۂ عالمِ امر و اطلاع بر
حقائقِ اینہا نصیبِ کُمّل تابعانِ محمد رسول اللہ است صلی اللہ تعالیٰ علیہ وعلیٰ آلہٖ
وسلّم وچون در عالمِ صغیر کہ انسان است نمونہ ایست از آنچہ در عالمِ کبیر است در عالمِ
کبیر نیز اُصولِ این جواہرِ خمسہ ثابت باشند عرشِ مجید مبدأ این جواہرِ عالمِ کبیر است و در رنگ
قلبِ انسان و باین مناسبت قلب را نیز عرش اللہ تعالیٰ گویند و باقی مراتب از جواہرِ
پنجگانہ فوق العرش اند عرش برزخ است در میانِ عالمِ خلق و عالمِ امر در عالمِ کبیر در رنگ
قلبِ انسان کہ برزخ است در میانِ عالمِ خلق و عالمِ امر در عالمِ صغیر قلب و عرش اگرچہ
در عالمِ خلق ظاہر اند امّا از عالمِ امر اند نصیبے از بیچونی و بیچگونگی دارند اطلاع بر حقیقتِ
این جواہرِ خمسہ کُمّل افرادِ اولیاء اللہ را مسلّم است کہ مراتبِ سلوک را بہ تفصیل گزرانیدہ
بہ نہایت النہایت رسیدہ اند

ہر گدائے مردِ میدان کے شود پشۂ آخر سلیمان کے شود

واگر بہ محض فضلِ ایزدی تعالیٰ شانہ نظرِ بصیرتِ صاحب دولتے را بہ تفصیلِ مرتبۂ وجوب

علی حسبِ الامکان واکشایند مطالعۂ اُصولِ این جواہر را دران موطن نیز نماید واین جواہر صغیرہ وکبیرہ را در رنگِ ظلالِ آنجواہرِ حقیقیۂ معلوم فرماید ع این کار دولتست کنون تاکرا رسد ع ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ منع از اظہار حقائقِ عالمِ امر بواسطہ دقّتِ آنمعانی مکنونہ است تا ہر کوتہ نظرے از انجا چہ فراگیر و راسخان در علوم کہ بشرفِ وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا مشرف اند ازین ماجرا آگاہ اند ع هَنِيئًا لِأَرْبَابِ النَّعِيمِ نَعِيمُهَا ع مصلحت نیست کہ از پردہ برون افتد راز ۔ ورنہ در مجلسِ رندان خبری نیست کہ نیست وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ مِنَ الصَّلَوٰتِ وَالتَّسْلِيمَاتِ أَتَمُّهَا وَأَدْوَمُهَا ثانیاً بخاطر آمد کہ شمۂ از جواہرِ مقدسۂ علیا نیز بہ تحریر آوردہ شود باید دانست کہ ابتداء آن جواہر از صفاتِ اضافیہ است کہ کالبرازخ اند بین الوجوب والامکان وفوقِ اینہا صفاتِ حقیقیہ کہ روح را از تجلیاتِ اینہا نصیب است وقلب را بصفاتِ اضافیہ تعلّق است وتجلیاتِ اینہا شرف است وبقیۂ این جواہرِ علیا کہ فوقِ صفاتِ حقیقیہ اند داخلِ دایرۂ حضرتِ ذات اند تعالیٰ وتقدس لہٰذا تجلیاتِ این مراتبِ سہ گانہ را تجلیاتِ ذاتیہ میگویند سخن از انجا راندن مصلحت نیست۔ ع

قلم اینجا رسید وسر بشکست

مکتوب سی وپنجم (۳۵) — ٤

نیز بمیان حاجی محمد لاہوری صدور یافت در بیانِ محبتِ ذاتی کہ انعام وایلام در انتقام برابر است نَجَّانَا اللهُ سُبْحَانَهُ وَإِيَّاكُمْ عَنْ زَيْغِ الْبَصَرِ بِحُرْمَتِ سَيِّدِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ وَعَلٰى آلِهِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ مقصود از سیر وسلوک تزکیۂ نفسِ امارہ است

۵ حق سبحانہ وتعالیٰ مایان را از میل کردن چشم بسوئے غیر خود نجات بخشد بطفیل سرور آدمیان علیہ الصلوٰۃ والسلام ۔ لمصنفہ سلمہ اللہ تعالیٰ

وتطهیر آن تا از عبادتِ آلہۂ باطلہ کہ ناشی است از وجودِ ہوائے نفسانی نجاتے میسر شود و
بہ حقیقت جز یک معبودِ برحق تعالیٰ وتقدس قبلۂ توجہ نماند و ہیچ مقصدے بروے نگزینند
چہ از مقاصدِ دینی وچہ از مطالبِ دنیاوی مقاصدِ دینی ہرچند از حسنات است امّا کارِ ابرار است
مقربین آنرا سیّئہ میدانند وجز یکی را مقصود نمی شمارند این دولت وابستہ بحصولِ فنائے مطلق است
وتحقق محبتِ ذاتی کہ در آن موطن انعام وایلام متساوی است از تعذیب آنچنان التذاذ است
کہ از تنعیم اگر بہشت را خواہند برائے آن خواہند کہ محلِ رضائے اوست تعالیٰ وتقدس و
در طلبِ آن مرضی اوست عز سلطانہ واز دوزخ پناہ برائے آن جویند کہ مقامِ سخطِ مولیٰ است
تعالیٰ نہ مقصود از بہشت طلبِ حظِ نفس است ونہ فرار از دوزخ بواسطۂ رنج ومحنت چہ ہرچہ از محبوب
است نزدِ این بزرگواران مرغوب است وعینِ مطلوب کل ما یفعلہ المحبوب محبوب حقیقتِ
اخلاص اینجا دست میدہد وخلاصی از آلہۂ باطلہ اینجا حاصل میشود وکلمۂ توحید این زمان
درست می آید وبدونہ خرط القتاد بے محبتِ ذاتی کہ بی ملاحظۂ اسماء وصفات وبی توسّلِ
انعام واکرامِ محبوب است کار دخل وفل است وفنائے مطلق بے این محبتِ شرکت سوز
دست نمیدہد مثنوی عشق آن شعلہ است کو چون برفروخت ہرچہ جز معشوق باقی جملہ سوخت

تیغِ لا در قتلِ غیرِ حق براند — درنگر زان پس کہ بعدِ لا چہ ماند
ماند الا اللہ باقی جملہ رفت — شاد باش اے عشقِ شرکت سوز زفت

۵ — مکتوب سی وششم (۳۶) — المنتخبات ٤

بنزد ملا حاجی محمد لاہوری صدور یافت در بیانِ آنکہ شریعت متکفلِ جمیعِ سعاداتِ دنیویہ
واخرویہ است ومطلبی نیست کہ در حصولِ آن بماورائے شریعت احتیاج افتد طریقت

وحقیقت خادمانِ شریعت اند و مانیناسِب ذٰلِکَ حَقَّقَنَا اللّٰهُ سُبحانَهُ وَاِیَّاکُمْ بِحَقِیْقَةِ الشَّرِیْعَةِ الْمُصْطَفَوِیَّةِ عَلٰی صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّةُ وَیَرْحَمُ اللّٰهُ عَبْدًا قَالَ اٰمِیْنًا شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص تا این هر سه جزو متحقق نشوند شریعت متحقق نشود و چون شریعت متحقق شد رضائے حق سبحانه و تعالیٰ حاصل گشت که فوقِ جمیعِ سعاداتِ دنیویه و اخرویه است وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللّٰهِ اَکْبَرُ پس شریعت متکفلِ جمیع سعاداتِ دنیویه و اخرویه آمد و مطلبی نماند که بماورائے شریعت در آن مطلب احتیاج افتد طریقت و حقیقت که صوفیه بآن ممتاز گشته اند هر دو خادمِ شریعت اند در تکمیلِ جزوِ ثالث که اخلاص است پس مقصود از تحصیلِ آن هر دو تکمیلِ شریعت است نه امرِ دیگر ورائے شریعت احوال و مواجید و علوم و معارف که صوفیه را در اثنائے راه دست میدهند نه از مقاصد اند بل اَوْهَامٌ وَخَیَالَاتٌ تُرَبّٰی بِهَا اَطْفَالُ الطَّرِیْقَةِ از جمیعِ اینها گذشته بمقامِ رضا باید رسید که نهایتِ مقاماتِ سلوک و جذبه است چه مقصود از طیِ منازلِ طریقت و حقیقت ماورائے تحصیلِ اخلاص نیست که مستلزمِ مقامِ رضا است از تجلیاتِ سه گانه و مشاهداتِ عارفانه گذرانیده از هزاران یکے را بدولتِ اخلاص و مقامِ رضا میرسانند کوته اندیشان احوال و مواجید را از مقاصد می شمرند و مشاهدات و تجلیات را از مطالب می انگارند لاجرم گرفتارِ زندانِ وهم و خیال میمانند و از کمالاتِ شریعت محروم میگردند کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِیْنَ مَا تَدْعُوْهُمْ اِلَیْهِ اَللّٰهُ یَجْتَبِیْ اِلَیْهِ مَنْ یَّشَاءُ وَیَهْدِیْ اِلَیْهِ مَنْ یُّنِیْبُ[1] آرے حصولِ مقامِ اخلاص و وصول بمرتبهٔ رضا منوط بطیِ این احوال و مواجید است و مربوط بتحقق این علوم و معارف پس اینها معداتِ مطلوب باشند و مقدماتِ مقصود حقیقتِ این معنی بصدقهٔ حبیب الله علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات برین فقیر بعد از ده سال کامل درین راه بوضوح انجامید و شاهدِ شریعت کما ینبغی جلوه گر گشت هر چند از اول گرفتاری احوال و مواجید نداشت و غیر از تحقق

(۱) یعنی خدای تعالی هر کسانی را که میخواهد صراط مستقیم را احسان میکند و ایصال میکند هر کسی را بهر چه میخواهد بعدل خود که عدالت او هر کس را شامل است

به حقیقتِ شریعت مطلبی در نظر نبود لیکن بعد از عشرهٔ کامله حقیقتِ امر کما هو بظهور آمد اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی ذٰلِکَ حَمْدًا کَثِیْرًا طَیِّبًا مُّبَارَکًا فِیْهِ مُبَارَکًا عَلَیْهِ فوتِ مغفرت پناهی میان شیخ جمال جمیعِ اهلِ اسلام را باعثِ حزن و تفرقه است مخدوم زادهائے ایشان را از جانبِ فقیر عزا نموده فاتحه خوانند وَالسَّلَامُ

۶ـــ	# مکتوب سی و هفتم (۳۷)	المنتخبات ۵

بشیخ محمد چتری صدور یافته در تحریض بر اتباع سنتِ سنیه عَلٰی صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّةُ و در ترغیب بحصولِ نسبتِ نقشبندیه قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَسْرَارَهُمْ مراسلهٔ شریفه و مکاتبهٔ لطیفه که از روی کرم اِصدار فرموده بودند بمطالعهٔ آن مسرور و مبتهج گردید از استقامت و ثباتِ خود برین طریقهٔ علیه نقشبندیه نوشته بودند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ سُبْحَانَهٗ عَلٰی ذٰلِکَ حضرتِ حق سبحانه و تعالیٰ به برکتِ اکابرِ این طریقهٔ علیه ترقیاتِ بے نهایات کرامت فرماید طریقِ ایشان کبریتِ احمر است و مبنی بر متابعتِ سنت عَلٰی مُصْدِرِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّةُ این فقیر از نقدِ وقتِ خود می نویسد که مدتها از علوم و معارف و از احوال و مقامات در رنگِ ابر نیسان ریختند و کاریکه باید کرد بعنایت الله سبحانه کردند و الحال آرزوئے نمانده است اِلّا آنکه احیائے سنتے از سننِ مصطفویه عَلٰی صَاحِبِهَا الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ نموده آید و احوال و مواجید مر اربابِ ذوق را مسلّم باشد می باید که باطن را به نسبتِ خواجها قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَسْرَارَهُمْ معمور داشته ظاهر را بکلیت بمتابعتِ سننِ ظاهره متحلی و متزین دارند مصرع کار این است غیر این همه هیچ + نمازِ پنجگانه را در وقتِ اول ادا نمایند اِلّا عشاءِ زمستان که تا ثلثِ شب تاخیر دران مستحب است درین امر فقیر بے اختیار است نمیخواهد که سرِ مو تاخیر را در ادائے صلوٰة گنجائش باشد و عجزِ بشریت مستثنیٰ است ؎

عه لما رواه الترمذي وابن ماجة عن ابي هريرة رضي قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لولا ان اشق على امتي لامرتهم ان يؤخروا العشاء الى ثلث الليل او نصفه

٧ـ مکتوب چهلم

نیز بشیخ محمد چتری صدور یافت در بیانِ تحصیلِ مقامِ اخلاص که جزویست از اجزائے ثلثهٔ شریعت و در تکمیلِ این جزو طریقت و حقیقت خادمانِ شریعت اند و امثالِ آنها

نَحمَدُهٗ وَنُصَلِّیْ عَلٰی نَبِیِّهٖ وَنُسَلِّمُ حمد و ما بعد از طیِّ منازلِ سلوک و قطعِ مقاماتِ جذبه معلوم شد که مقصود ازین سیر و سلوک تحصیلِ مقامِ اخلاص است که مربوط بفنائے آلههٔ آفاقی و انفسی است و این اخلاص جزویست از اجزائے شریعت چه شریعت را سه جزو است علم و عمل و اخلاص. پس طریقت و حقیقت خادمِ شریعت اند در تکمیلِ جزوِ ثالث او که اخلاص است حقیقتِ کار این است امّا فهمِ هر کس اینجا نرسد اکثرِ عالَم بخواب و خیال آرمیده اند و بجوز و مویز اکتفا نموده اند از کمالاتِ شریعت چه دانند و به حقیقتِ طریقت و حقیقت چه وارسند شریعت را پوست خیال میکنند و حقیقت را مغز میدانند نمیدانند که حقیقتِ معامله چیست به ترّهاتِ صوفیه مغرور اند و به احوال و مقاماتِ مفتون هَدَاهُمُ اللهُ سُبحَانَهٗ سَوَاءَ الطَّرِیْقِ[1]

٨ـ مکتوب چهل و یکم

[2] حق سبحانهٗ و تعالیٰ ظاهر و باطن را بمتابعتِ سُنّتِ سنیهٔ مصطفویه علیٰ صاحبها الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّةُ متحلّی و متزیّن گرداناد بحرمةِ النبیِّ وَآلِهِ الْاَمْجَادِ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ) محمد رسول الله صلّی الله تعالیٰ علیه و آله و سلّم محبوبِ ربّ العالمین است هر چیز که خوب و مرغوب است از برائی مطلوب و محبوب ست لهذا حق سبحانهٗ و تعالیٰ در کلامِ مجید خود میفرماید (اِنَّکَ لَعَلٰی خُلُقٍ عَظِیْمٍ) و نیز می فرماید تعالیٰ و تقدس اِنَّکَ لَمِنَ الْمُرْسَلِیْنَ عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ و نیز فرموده تعالیٰ و تقدس اَنَّ هٰذَا صِرَاطِیْ مُسْتَقِیْمًا فَاتَّبِعُوْهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ ملّتِ اورا علیه الصلوة و السلام صراطِ مستقیم خوانده و ماسوای او را از خلِ سُبُل گردانیده و از اتباعِ آن منع فرموده

[1] ـ و السلام علی عباد الله الصالحین
[2] ـ بشیخ درویش صدور یافته در ترغیب بمتابعت سنت سنیهٔ مصطفویه علی صاحبها الصلوة و السلام و التحیة و در بیان آنکه طریقت و حقیقت متممان شریعت اند و در میان علوم شرعیه و علوم صوفیه که در مقام صدیقیت که اعلای مرتبهٔ ولایت است فائض می گردند اصلا مخالفت نیست و ما یناسب ذلک

وآن سرور فرموده علیه الصلوٰة والسلام اظهاراً للشکر واعلاماً للخلق وهدایة لهم (خیر الهدیٰ هدیٰ محمدٍ) ونیز فرموده علیه الصلوٰة والسلام ادّبنی ربّی فاحسن تادیبی) وباطن متمم ظاهر است ومکمل آن سر موی بایک دیگر مخالفت ندارد مثلاً دروغ بزبان ناگفتن شریعت است واز دل نفی خاطر کذب نمودن طریقت وحقیقت است اگر این نفی به تکلف وتعمّل است طریقت است واگر بے تکلف میسر است حقیقت پس فی الحقیقت باطن که طریقت وحقیقت است متمم ومکمل ظاهر آمد که شریعت است پس سالکان سبل طریقت وحقیقت را اگر در اثنای راه اموریکه بظاهر با شریعت در جنگ اند ظاهر شوند وظاهر سازند مبنے بر سکر وقت وغلبهٔ حال است اگر ازان مقام گذرانند وبصحو آرند آن منافات بالکلیة مرتفع میشود وآن علوم متضاده به تمام هباءً منثوراً میگردند مثلاً جمعے از سکر باحاطهٔ ذاتی قائل گشته اند وبالذات حق را تعالیٰ وتقدس محیط عالم میدانند این حکم مخالف آرای علمائی اهل حق است ایشان باحاطهٔ علمی قائل اند فی الحقیقت آرائے علما بصواب اقرب است هرگاه همین صوفیه قائل باشند بآنکه ذات حق تعالیٰ وتقدس بهیچ حکمے محکوم نگردد وبهیچ علمے معلوم نیشود پس حکم در روے باحاطه وسریان نمودن مخالف آن قولست والحق که ذات او تعالیٰ بیچون وبیچگونست هیچ حکمے را بوے راه نیست آنجا حیرت ونادانی است ودران موطن جهل صرف ست وسرگردانی محض احاطه وسریان را در آنجناب قدس چه یارا مگر آنکه از جانب صوفیه که قائل باین احکام اند اعتذار نموده شود که مراد ایشان از ذات تعین اولست وچون آنرا زائد بر متعین نمیدانند آن تعین را عین ذات میگویند وآن تعین اول که معبر بوحدتست در جمیع ممکنات سارسیت پس حکم باحاطهٔ ذاتی درست آمد اینجا دقیقه ایست بایدد انست که ذات تعالیٰ وتقدس نزد علماء اهل حق بیچون وبیچگونه است وماسواے او هرچه هست بروے زائد است آن تعین هم اگر نزد ایشان ثابت شود نیز زائد خواهد بود واز دائرهٔ حضرت ذات بیچون بیرون خواهند داشت پس احاطهٔ اورا احاطهٔ ذاتی نخواهند گفت پس نظر علما، از نظر آن صوفیه بلند آمد

نیستیم الحضلیه المعول لا تعتریها الناظر بما قال ههنا وقد نبهت علیه فیما قبل بحواشی المکتوب الاحد والثلثین من الدفتر الاول ۱۲ المصحح سلمه الله تعالیٰ

ودانستہ کہ نزد آن صوفیہ است نزد این علماء داخل نبوت ومہبر این قیاس است قرب نبوت ذاتی
دموافقت معارف باطن با علوم شرعیہ ہر تمام وکمال بحدیکہ در تغییر وتغیر مجال مخالفت نماند در مقام
صدیقیت است کہ بالاتر مقامات ولایت است وفوق مقام صدیقیت مقام نبوت علومیکہ
نبی را علیہ الصلوٰۃ والسلام بطریق وحی آمدہ است صدیق را بطریق الہام منکشف گشتہ است
درمیان این دو علم غیر از فرق وحی والہام نیست پس مخالفت را چہ مجال باشد. ودر مادون مقام
صدیقیت ہر مقامیکہ باشد نحوی از سکر متحقق است صحو تام در مقام صدیقیت است وبس وفرق
دیگر درمیان این دو علوم آنست کہ در وحی قطع است ودر الہام ظن زیرا کہ وحی بتوسط ملک است
وملائکہ معصوم اند احتمال خطا در ایشان نیست والہام اگرچہ محل عالی دارد وآن قلب است وقلب از
عالم امر است اما قلب را با عقل ونفس نحوی از تعلق متحقق است ونفس ہرچند بتزکیہ مطمئنہ گشتہ
است اما **بیت** ہرچند کہ مطمئنہ گردد ❊ ہرگز ز صفات خود نگردد پس خطا را دران موطن مجال
پیدا شد باید دانست کہ در ابقاء صفات نفس با وجود اطمینان او فوائد ومنافع است اگر نفس بالکل
از ظہور صفات خود ممنوع باشد راہ ترقی مسدود میگردد روح را حکم ملک پیدا میشود ومحبوس در مقام
خود میگردد ترقی او بواسطہ مخالفت نفس است اگر در نفس مخالفت نماند ترقی از کجا شود سرور کائنات
(علیہ ومن التحیات اتمہا ومن التسلیمات اکملہا) وقتیکہ از جہاد کفار مراجعت می فرمودند
مے فرمودند (رجعنا من الجہاد الاصغر الی الجہاد الاکبر) جہاد نفس را جہاد اکبر فرمودند ومخالفت نفس
درین موطن بترک عزیمت واولیت است بلکہ بارادہ آن ترک است منہا لکن بتحقق ترک ہم متصور است
وہمان ارادہ آن قدر ندامت وپشیمانی والتجا وتضرع بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ دست
می دہد کہ کار یکسالہ مثلاً در یکساعت میسر میشود در اصل سخن رویم متفرست ودر ہر چیزیکہ اخلاق وشمائل
محبوب یافتہ میشود آن چیز نیز بتبعیت محبوب محبوب میگردد وبیان این رمز است در کریمہ

لغہ یعنی صاحب حسن و جمال علی الاطلاق حضرت ذو الجلال والافضال چہ ہر جمال و کمال کہ در جمیع مراتب ظاہر است پرتو جمال و کمال او است کہ ایشان آفتہ و ارباب مراتب بدان ست جمال یوسف

فَاتَّبِعُوْنِیْ یُحْبِبْکُمُ اللّٰہُ پس در متابعتہ او عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ کوشیدن منجر بمقام محبوبیت
آمد فعلیٰ کُلِّ عَاقِلٍ ذِیْ لُبٍّ السَّعْیُ لِکَمَالِ اتِّبَاعِ حَبِیْبِہٖ عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ ظَاهِرًا وَّبَاطِنًا
سخن تطویل انجامید معذور فرمایند جمالِ سخن چون از جمیلِ مطلق است ہر چند دراز تر میگردد زیبا تر
می آید لَوْ کَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّکَلِمَاتِ رَبِّیْ لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ کَلِمَاتُ رَبِّیْ وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِہٖ مَدَدًا
سخن بجاے دیگر باید برد حاملِ رقیمۂ دعا مولانا محمد حافظ اہلِ علم است و کثیر العیال از قلتِ اسبابِ
معیشت متوجہ عسکر گشتہ اگر توجہ فرمودہ از سرکار نصرت آثار سیادت و نقابت دستگاہے شیخ
جیو وظیفہ یا امدادی از براے مشار الیہ حاصل کنند عینِ کرم خواہد بود زیادہ تصدیع نمود

المنتخبات ۹	مکتوب چہل و دوم ۴۲	۹ —

نیز بشیخ درویش صدور یافتہ در بیانِ آنکہ بہترین مصقلہا از برائی زدودن زنگِ محبتِ ما دون
حق سبحانہ از حقیقتِ جامعۂ قلبیہ متابعتِ سنت است عَلٰی صَاحِبِهَا الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ
سَلَّمَکُمُ اللّٰہُ تَعَالٰی وَسُبْحَانَہٗ وَاَبْقَاکُمْ آدمی تا زمانیکہ بدنسِ تعلقاتِ پراگندہ متلوث است
محروم و مہجور است تصیقلِ مرآتِ حقیقتِ جامع از زنگِ محبتِ ما دونِ او عز و جل لابد است
و بہترین مصقلہا در ازالۂ آن زنگ اتباعِ سنتِ سنیہ مصطفویہ است عَلٰی مَصْدَرِهَا
الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّۃُ کہ مدار این بر رفعِ عاداتِ نفسانی و دفعِ رسومِ ظلمانی است فَطُوْبٰی
لِمَنْ شُرِّفَ بِهٰذِهِ النِّعْمَةِ الْعُظْمٰی وَوَیْلٌ لِّمَنْ حُرِمَ مِنْ هٰذِهِ الدَّوْلَةِ الْقُصْوٰی بقیۃ المرام
آنکہ جناب اخوی اعزی میان مظفر ولدِ مرحومی شیخ گہورن از مردم اعیان و بزرگ زادہ اند
جمعِ کثیر بایشان وابستہ اند محلِ ترحم است زیادہ چہ تصدیع نماید وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ
وَعَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی

المنتخبات ۱۰

مکتوب چهل و چهارم

نیز بسیاوت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت در مداحی خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام و در بیان آنکه مصدقان شریعتِ او خیر الامم اند و مکذبانِ آن بدترین بنی آدم — و در ترغیب بمتابعت سنت سنیهٔ او علیه و علی آله الصلوٰة والسلام مرحمت نامهٔ گرامی سامی در اعز ازمنه شرف ورود یافت بمطالعهٔ آن مشرف گشت لله الحمد سبحانه والمنة که میراثی از فقر محمدی علیه و علی آله الصلوات والتحیات بدست آورده اند که محبت فقرا و ارتباط باینشان نتیجهٔ آنست نمیداند که این مقصر بی سر و برگ درجواب آن چه نویسد مگر آنکه فقرهٔ چند بعبارتِ عربی ماثور در فضائل جد بزرگوار ایشان که خیر العرب است بنویسد علیه و علی آله من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها و آن سعادت نامه را وسیلهٔ نجاتِ اخروی خود سازد نه آنکه مداحی او علیه الصلوٰة والتحیة نماید بلکه مقولهٔ خود بآن ستاید

اصل	ترجمه فارسی
شعر ما ان مدحت محمدا بمقالتی لکن مدحت مقالتی بمحمد	شعر — به سخن نه من ستودم ذاتِ محمدی را لکن باسمِ احمد بستوده ام سخن را

فاقول وبالله سبحانه العصمة والتوفیق ان محمدا رسول الله سید ولد آدم واکثر الناس تبعا یوم القیامة واکرم الاولین والآخرین علی الله واول من ینشق عنه القبر واول شافع واول مشفع

پس میگویم و از خدای پاک عصمت میخواهم و توفیق میجویم که هر آئینه محمد رسول الله بهتر و مهتر و بزرگترین فرزندانِ آدم است و بیشترین مردم است از روی تابعان روز قیامت و بزرگترین پیشینان و پسینیان است نزد خدا

وَاَوَّلُ مَنْ يَقْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ فَيَفْتَحُ اللّٰهُ
لَهُ وَحَامِلُ لِوَاءِ الْحَمْدِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ
تَحْتَهُ اٰدَمُ فَمَنْ دُوْنَهُ وَهُوَ الَّذِےْ
قَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
نَحْنُ الْاٰخِرُوْنَ وَنَحْنُ السَّابِقُوْنَ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَاِنِّیْ قَائِلٌ قَوْلًا غَيْرَ فَخْرٍ
وَاَنَا حَبِيْبُ اللّٰهِ وَاَنَا قَائِدُ
الْمُرْسَلِيْنَ وَلَا فَخْرَ وَاَنَا خَاتَمُ
النَّبِيِّيْنَ وَلَا فَخْرَ وَاَنَا
مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ اِنَّ اللّٰهَ
خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِیْ فِیْ خَيْرِ
هِمْ ثُمَّ جَعَلَهُمْ فِرْقَتَيْنِ
فَجَعَلَنِیْ فِیْ خَيْرِهِمْ
فِرْقَةً ثُمَّ جَعَلَهُمْ
قَبَائِلَ فَجَعَلَنِیْ فِیْ خَيْرِهِمْ
قَبِيْلَةً ثُمَّ جَعَلَهُمْ
بُيُوْتًا فَجَعَلَنِیْ فِیْ خَيْرِهِمْ
بَيْتًا فَاَنَا خَيْرُهُمْ نَفْسًا وَّخَيْرُهُمْ بَيْتًا

تعالی و نخستین کسی ست که شگافته گردد ازوی
قبر و نخستین شفاعت کننده ست و نخستین
کسی ست که قبول کرده شود شفاعت وے
و نخستین کسی ست که کوبد در بهشت را پس کشاید
حق تعالی برای وے واوست بردارندهٔ علم
ستایش حق جل و علا روز قیامت زیر علم وے ست
آدم و هر که جز اوست واوست علیه الصلوة والسلام
که فرموده است ماییم پسینیان و ماییم پیشینیان
روز قیامت و من گوینده ام گفتارے را بی فخر
و منم محبوب حق تعالی و منم کشندهٔ مرسلان و نیست
فخر و منم ختم کنندهٔ پیغامبران و نیست فخر و منم
محمد پسر عبد الله پسر عبد المطلب بدرستیکه خدا تعالی
پیدا کرد خلق را پس گردانید مرا در بهترین ایشان
پستر گردانید ایشان را دو گروه پس گردانید مرا در فرقه
که بهترین ایشانست پستر گردانید ایشان را
قبیله قبیله پس گردانید مرا در بهترین قبایل پستر
گردانید ایشان را خانه خانه پس گردانید مرا در
بهترین خانهاے ایشان پس منم بهترین ایشان
از روے ذات و بهترین ایشان از روی خانه

است بسوی آیۂ کریمہ کہ در سورہ توبہ و پارہ یعتذرون خاتم شدہ است یعنی صحرانشینان سخت تراند در کفر و نفاق الخ ١٢ مصححہ بسملہ اللہ تعالی

وَاَنَا اَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا
اِذَا بُعِثُوْا وَاَنَا قَائِدُهُمْ اِذَا وَفَدُوْا
وَاَنَا خَطِيْبُهُمْ اِذَا اَنْصَتُوْا
وَاَنَا مُسْتَشْفِعُهُمْ اِذَا حُبِسُوْا
وَاَنَا مُبَشِّرُهُمْ اِذَا يَئِسُوْا
اَلْكَرَامَةُ وَالْمَفَاتِيْحُ
يَوْمَئِذٍ بِيَدِىْ وَلِوَاءُ الْحَمْدِ
يَوْمَئِذٍ بِيَدِىْ وَاَنَا اَكْرَمُ
وُلْدِ اٰدَمَ عَلٰى رَبِّىْ يَطُوْفُ عَلَىَّ
اَلْفُ خَادِمٍ كَاَنَّهُمْ بَيْضٌ مَكْنُوْنٌ
وَاِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ كُنْتُ اِمَامَ
النَّبِيِّيْنَ وَخَطِيْبَهُمْ وَصَاحِبَ
شَفَاعَتِهِمْ غَيْرَ فَخْرٍ لَوْلَاهُ لَمَا خَلَقَ اللهُ
سُبْحَانَهُ الْخَلْقَ وَلَمَا اَظْهَرَ الرُّبُوْبِيَّةَ وَكَانَ
نَبِيًّا وَّاٰدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّيْنِ۔

ومنم نخستین مردم از روئے بیرون آمدن وقتیکہ
برانگیختہ شوند ومنم کشندۂ مردم وقتیکہ بیائند
بدرگاہ خدا تعالی ومنم خطبہ خوانندۂ ایشان
وقتیکہ خاموش شوند ومنم کہ طلب کردہ شود از من
شفاعت وقتیکہ حبس کردہ شوند ومنم بشارت دہندہ
ایشان را وقتیکہ نومید شوند بزرگی دادن وکلیدہا
آن روز بدست من است ورایتِ ثنا حق تعالی
دران روز بدست من است ومنم گرامی ترین فرزندان
آدم نزد پروردگار خود گرد من گردند ہزار خدمتگار
گویا آنان بیضہا مکنون اند وچون باشد
روز قیامت باشم امام پیغامبران وخطیب ایشان
وخداوند شفاعت میان ایشان بغیر فخر واگر
نمی بودی آنسرور بدرستی نیافریدی خدائے پاک خلق
را وہر آئینہ ظاہر نساختے ربوبیتِ خود را وبودے علیہ الصلوۃ
والسلام پیغامبر حالیکہ آدم میان آب وگل بود۔

شعر۔ نماند بعصیان کسے در گرو ٭ کہ دارد چنین سیدِ پیشرو ٭ پس ناچار مصدقان
اینچنین پیغمبر سید البشر علیہ الصلوۃ والسلام خیر الامم باشند کُنْتُمْ خَيْرَ اُمَّةٍ اُخْرِجَتْ
نقد وقتِ ایشانست ومکذبانِ او علیہ الصلوۃ والسلام بدترین بنی آدم اَلْاَعْرَابُ
اَشَدُّ كُفْرًا وَّنِفَاقًا نشانِ حالِ ایشان است تاکدام صاحب دولت را باتباعِ

سنتِ سَنیّهٔ او بنوازند و بمتابعتِ شریعتِ رَضیّهٔ او سرفراز سازند آمروز عملِ قلیل را که مقرون
بتصدیقِ حقیقتِ دین اوست عَلَیهِ الصَّلوٰةُ وَالسَّلَامُ بعملِ کثیر برمیدارند اصحاب کهف
این همه دَرَجات که یافتند بواسطهٔ یک حَسَنه است و آن هجرت بود از دشمنانِ حق سبحانه وتعالیٰ
بنورِ یقینِ ایمانی در وقت استیلاءِ معانِدان مثلاً سپاهیان در وقتِ غلبهٔ دشمنان و استیلاءِ
مخالِفان اگر اندک ترددی کنند آن قدر نمایان می شود و اعتبار میگیرد که در وقتِ امن اَضعافِ
آن در حیّز اعتبار نمی آید و ایضاً چون آن سرور محبوبِ ربّ العالمین است متابعانِ او بواسطهٔ
متابعت بمرتبهٔ محبوبیّت میرسند چه محبّ در هر که از شمائل و اَخلاقِ محبوبِ خود می بیند آنکس را
محبوبِ خود میدارد و مخالِفان را ازینجا قیاس باید کرد **شعر** محمدِ عربی کابروی هر دو سرا ست
کسی که خاکِ درش نیست خاک بر سرِ او ❊ اگر هجرتِ ظاهری میسّر نه شود هجرتِ باطنی بالکمال
مَرعِی میباید داشت با ایشان بے ایشان می باید بود لَعَلَّ اللهَ یُحْدِثُ بَعْدَ ذٰلِكَ اَمْرًا
موسمِ نوروز رسیده است و معلوم است که آن ایّام اهالیِ آن معامله را در تفرقه میدارد و بعد
از مُضیِّ آن هنگامه اگر ارادهٔ خداوندی جلّ سلطانه مساعدت نمود امید وار است که شرفِ ملاقاتِ
گرامی میسّر شود زیاده اِطناب موجبِ اِملال است ثَبَّتَکُمُ اللهُ سُبْحَانَهٗ عَلٰی جَادَّةِ آبَائِکُمُ
الْکِرَامِ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَعَلَیْهِمْ اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامِ

۱۱ — مکتوب چهل و پنجم

نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافت این مکتوب بعد از ارتحالِ پیرِ دستگیرِ خود
ازین عالمِ فانی نوشته بودند و چون تقویتِ ظاهریِ فقراءِ خانقاه منسوب بجنابِ سیادت
پناهی بود اظهارِ شکر آن نموده و وجه جامعیّتِ انسان که هم سببِ کمالِ اوست و هم سبب

نقصانِ او نیز مذکور کرده اند باذکرِ فضائلِ شهرِ مبارک رمضان و مَا یُنَاسِبُ ذٰلِکَ ثَبَّتَکُمُ اللّٰہُ
سُبْحَانَہٗ عَلٰی جَادَّۃِ اٰبَائِکُمُ الْکِرَامِ وَسَلَّمَکُمْ عَنْ مُوْجِبَاتِ التَّلَہُّفِ وَالتَّاَسُّفِ بِمُرُوْرِ
الشُّہُوْرِ وَالْاَیَّامِ دوستانِ خدائے عزوجل بحکمِ اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ با خدا اند تعالیٰ وتقدس
تعلق بہ بدن نحوی از موانعِ آن معیّت واتصال است بعد از انفصال ازین پیکرِ ہیولانی
ومفارقت ازین ہیکلِ ظلمانی ہمہ قرب در قرب واتصال در اتصال است اَلْمَوْتُ جِسْرٌ
یُوْصِلُ الْحَبِیْبَ اِلَی الْحَبِیْبِ بیانِ این معنی است وکریمۂ مَنْ کَانَ یَرْجُوْا لِقَاءَ اللّٰہِ فَاِنَّ
اَجَلَ اللّٰہِ لَاٰتٍ کہ تسلیہ است مر مشتاقان را رمزے ازین بیان میفرماید لیکن حالِ ما پس ماندگان
بی دولتِ حضورِ بزرگان خراب وابتر است واستفاضۂ از روحانیاتِ اکابر قدس اللّٰہ تعالیٰ
اسرارہم مشروط بشرائط است کہ ہر کسی را در ایفائے آن مجال نیست اَمَّا الْحَمْدُ لِلّٰہِ ذِی الْاِنْعَامِ
وَالْمِنَّۃِ کہ با وجود این حادثۂ ہائلہ واین واقعۂ متوحشہ این فقرائے بے سر و پا را مربّی ومعین ہم
از اہلبیتِ آن سرورِ دنیا ودین بود علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات کہ سببِ انتظام
این سلسلۂ علیہ وواسطۂ جمعیتِ نسبتِ نقشبندیہ گشت آرے این نسبتِ علیہ کہ درین دیار
بسیار غریب است واہلِ آن درین ممالک اَقَلّ قلیل چون نسبتِ اہلبیت است مربّی آن ہم از
اہلِ بیت مناسب است وشایانِ تقویتِ آن ہم از اہالی آن اولیٰ تا تکمیلِ آن دولتِ
عظمیٰ بغیر لازم نباید ہمچنانکہ شکرِ این نعمتِ قصوی بر فقرا لازم است شکرِ این دولت بر ذمۂ
ایشان نیز لازم است آدمی ہمچنانکہ بہ جمعیتِ باطن محتاج است بہ جمعیتِ ظاہر نیز احتیاج دارد
بلکہ این احتیاج مقدم است بلکہ محتاج ترینِ خلائق انسان است واین شدتِ احتیاجِ او
بواسطۂ جامعیتِ او آمدہ است کہ آنچہ ہمہ را در کار است او را تنہا در کار است وہرچہ محتاج
است تعلّق دارد پس تعلّقاتِ او از ہمہ بیش آمد وہر تعلّق مستلزمِ اعراض است از جنابِ قدس

خداوندی جلّ سلطانهٔ پس محروم ترین جمیع خلائق ازین راه انسان گشت

پایهٔ آخر آدمست و آدمی * گشت محروم از مقام محرمی * گر نه گردد باز مسکین زین سفر *
نیست از وی هیچکس محروم تر * وحالانکه بسبب افضلیّت او از جمیع خلائق هم همین وجه
جامعیّت است ازین راه آئینهٔ او اتم آمد و آنچه در مرایای جمیع خلائق ظاهر است در یک
مرآت او لائح است پس بهترین خلائق ازین جهت انسان گشت و بدترین جمیع موجودات
از آنجهت هم او اذ کان منه محمّد علیه وعلی آله الصّلوات والتّسلیمات و ابوجهل
علیه اللّعنة وشکّ نیست که بتوفیق خداوندی عزّ وجلّ کفیل جمعیت ظاهری این فقرا
ایشانند و در جمعیت باطنی نیز بحکم الولد سرّ لابیه امیدواری تمام است و چون عنایة
نامهٔ سامی و صحیفهٔ گرامی در ماه مبارک رمضان شرف ورود یافت بخاطر فاتر گذشت که شمهٔ از
فضائل این شهر عظیم القدر بنویسد باید دانست که ماه رمضان بزرگست عبادت نافله از نماز
وذکر وصدقه وامثال آنها که درین ماه صادر شود برابر اداے فرض از ایام دیگر است واداے
فرض درین ماه برابر اداے هفتاد فرائض است در ماهہائے دیگر کسی که افطار بخاند صائمے
را درین ماه او را بخشند و رقبهٔ او را از آتش دوزخ آزاد سازند و مر او را مثل اجر آن صائم عطا
فرمایند بے آنکه از اجر آن صائم نقصان کنند و همچنین کسیکه در خدمت مملوک تخفیف نماید حق
سبحانهٔ وتعالی او را بخشد و آزاد گرداند از آتش دوزخ و در ماه رمضان آنحضرت علیه الصّلوة
والتّحیّة رها میکردند هر اسیر را و هر کسی هر چه از ایشان سوال میکرد میدادند اگر کسی درین ماه
بخیرات واعمال صالحه موفّق شد در تمام سال او را بتوفیق رفیق گردانند و اگر بتفرقه گذشت در تمام
سال در تفرقه است مهما امکن هر قدر که میسّر شود به جمعیّت باید کوشید و این ماه را غنیمت
می باید شمرد و در هر شبی از شبهای این ماه چندین هزار کس را که لائق دوزخ اند آزاد می سازند

رواه ابن ماجه واحمد فی حدیث طویل ولله عتقاء من النار وذلک کل لیلة ای من رمضان ۱۲ مشکوٰة لمصححه سلمه الله تعالی

ودرین ماه درهائے بهشت رامیکشایند ودرهای دوزخ رامی بندند وشیاطین رازنجیر
میکنند ودرهای رحمت میکشایند وتعجیل افطار وتاخیر تسحر از سنن است ودرین باب
آن سرور علیہ الصلوٰة والسلام مبالغه میفرمودند وماناکه در تاخیر تسحر وتعجیل افطار اظهار عجز
واحتیاج خود است که مناسب مقام بندگیست وبخرما افطار کردن سنت است ودر وقت
افطار این دعا می خواندند ذَهَبَ الظَّمَاءُ وَابْتَلَّتِ الْعُرُوْقُ وَثَبَتَ الْاَجْرُ اِنْشَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی
اداے تراویح وختم قرآن درین ماه از سنن مؤکده است ومثمر نتائج کثیره وَفَّقَنَا اللّٰهُ
سُبْحَانَهٗ بِحُرْمَةِ حَبِيْبِهٖ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ بقیه التصدیع
آنکه عنایت نامه درعین ماه رمضان رسید والّا در امتثال امر خود را معاف نمید اشت
سخن از بعد ماه مذکور گفتن حکم بغیب کردنست ومنبی از طول امل بالجمله در آنچه مرضی
ایشان خواهد بود به هیچ وجه خود را معاف نخواهد داشت که حقوق ظاهری وباطنی ایشان
بر ذمهائے ما فقرا ثابت است حضرت قبله گاهی قدس الله تعالی سره میفرمودند که حقوق
شیخ جیو بر همه شما ثابت ومقرر است باعث این جمعیت ایشانند حق سبحانه وتعالی همواره بتوفیق
اعمال مرضیه موفق گرداناد بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ وَاٰلِهِ الْاَمْجَادِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ
زیاده برین تصدیع تمام است

مکتوب چهل و ششم

المنتخبات ۱۱

نیز بسیادت ونقابت پناهی میان شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه وجود باری تعالیٰ
وتقدس وهمچنین وحدت او تعالیٰ بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بلکه
جمیع ماجاء به من عند الله بدیهی اند ومحتاج بهیچ فکر ودلیل نیستند ودر ایضاح این مقدمات

بسیار ندکور ساخته اند ثَبَّتَکُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ عَلٰی جَادَّةِ اٰبَائِکُمُ الْکِرَامِ عَلٰی اَوَّلِهِمْ وَاَفْضَلِهِمْ اَوَّلًا وَعَلٰی بَوَاقِیْهِمْ ثَانِیًا الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ وجود باری تعالیٰ وتقدّس همچنین وحدت او سبحانه بلکه نبوت محمد رسول الله نذیر صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بلکه جمیع مَا جَاءَ بِهٖ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ بدیهی اند بر تقدیر سلامتی مُدرِکه[1] از آفات ردیّه وامراض معنویه محتاج بهیچ فکر و دلیل نیستند نظر و فکر در آنها تا زمان وجود علت و ثبوت آفت است اما بعد از نجات از مرض قلبی ورفع غشاوهٔ بصری غیر از بداهت هیچ نیست مثلاً صفرائی تا زمانی که بعلت صفرا گرفتار است شیرینی قند و نبات نزد او محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی از ان علت هیچ احتیاج بدلیل ندارد و احتیاجی که منشأ آن وجود آفت است ببداهت جنگ ندارد بیچاره احول که شخص واحد را اثنین می بیند وحکم بعدم وحدت آن شخص میکند معذور است وجود آفت در احول حد شخص را از بداهت نمی برارد و بنظر ثنیت نمی کشد و محقق است که جولانگاه استدلال بسیار تنگ است و یقینی که از راه دلیل پیدا شود بسی متعذر است پس در تحصیل ایمان یقینی فکر ازالهٔ مرض قلبی نمودن ضروری آمد صفرائی را ازالهٔ علت صفرا نمودن در تحصیل یقینی بشیرینی نبات ضروری تر آمد از انکه دلیل بر یقین حلاوت نبات اقامت نماید از دلیل چه طور یقینی حاصل شود که وجدان او بسبب علت صفرا بتلخی نبات حاکم است همچنین در مَا نَحْنُ فِیْهِ نفس اماره بالذات منکر احکام شرعیه است وبالطبع بمناقضت آن حاکم پس تحصیل یقین باین احکام صادقه بدلیل با وجود انکار وجدان مستدل آن بسی دشوار است پس نفس را تزکی ساختن ضروری آمد تا یقین را بدون تزکیه حاصل نمودن دشوار نمود قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَکّٰهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰهَا پس مقرر شد که منکر این شریعت باهره واین ملت ظاهره وطاهره در رنگ منکر حلاوت نبات است مصرعه خورشید نه مجرم ار کسی بینا نیست پس مقصود از سیر وسلوک وتزکیهٔ نفس وتصفیهٔ قلب ازالهٔ آفات معنویه است وامراض قلبیه

ـه بخلاف احکام شرعیه حکم کننده ۱۲

(۱) از سه قوت مدرکه یکی لطیفه قلب است گرویدن قلب مریض بمدرکات مأخوذه بسی مشکل است مرض قلب محبت ما سوی است که اورا از شیاطین ثلثه می آید شیاطین ثلثه ابلیس و نفس اماره و قرین سوء است

که کریمهٔ فِیْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ مشعر از آنست تا حقیقتِ ایمان متحقق شود و با وجود این آفات اگر ایمان است بحسب ظاهر است و بس چه وجدانِ امّاره بخلافِ آن حاکم است و بر حقیقتِ کفر خود مُصر است مَثَلِ این ایمان و تصدیقِ صوری ایمانِ صفرائی است بحلاوتِ قند و نبات که وجدانِ او بخلافِ آن شاهد است یقینِ حقیقی بحلاوت شکر بعد از زوالِ مرضِ صفرا صورت بندد پس بعد از تزکیهٔ نفس و اطمینانِ آن حقیقتِ ایمان صورت دارد و وجدانی میگردد و این قسم ایمان از زوال محفوظ است کریمهٔ اَلَآ اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ در شانِ ایشان صادق است شَرَّفَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ بِشَرَفِ هٰذَا الْاِیْمَانِ الْکَامِلِ الْحَقِیْقِیِّ بِحُرْمَةِ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ الْقُرَشِیِّ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوٰتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُهَا

مکتوب چهل و هفتم

المنتخبات ۱۲

۱۲

نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در شکایت از قرنِ سابق که کفّار استیلا پیدا کرده بودند و اهلِ اسلام خوار و بے اعتبار گشته و در ترغیب آنکه در ابتداءِ بادشاهت اگر ترویجِ دین متیسّر شود بهتر است مبادا اضالّی و مضلّی در میان آمده خلل در کارخانهٔ اهلِ اسلام اندازد و در رنگِ قرنِ سابق سازد ثَبَّتَکُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ عَلٰی جَادَّةِ اٰبَآئِکُمُ الْکِرَامِ عَلٰی اَفْضَلِهِمْ سَیِّدِ الْکَوْنَیْنِ اَوَّلًا وَعَلٰی بَوَاقِیْهِمْ ثَانِیًا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّةُ بادشاه نسبت بعالم در رنگِ دل است نسبت ببدن که اگر دل صالح است بدن صالح است و اگر فاسد است فاسد صلاحِ بادشاه صلاحِ عالم است و فسادِ او فسادِ عالم میدانند که در قرنِ ماضی بر سرِ اهلِ اسلام چها گذشته است زبونی اهلِ اسلام با وجود کمالِ غربت در قرونِ سابقه ازین نگذشته بود که مسلمانان بر دینِ خود باشند و کفار بر کیشِ خود کریمهٔ لَکُمْ دِیْنُکُمْ وَلِیَ دِیْنِ بیانِ این معنی است

یعنی تبیل دادن ۱۲

دار

و در قرنِ ماضی کفار بر ملا بطریقِ استیلا اجراءِ احکامِ کفر در دارِ اسلام میکردند و مسلمانان از اظہارِ
احکامِ اسلام عاجز بودند و اگر میکردند بقتل میرسیدند فاویلاه وا مصیبتاه وا حسرتاه وا حزناه محمد
رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه و آله وسلم که محبوب رب العالمین است مصدقانِ او
ذلیل و خوار بودند و منکرانِ او بعزت و اعتبار مسلمانان با دلهای ریش در تعزیتِ اسلام
بودند و معاندان بسخریه و استهزا بر جراحتهای ایشان نمک می پاشیدند آفتابِ هدایت
در تتق ضلالت مستور شده بود و نورِ حق در حجبِ باطل منزوی و معزول امروز که نویدِ زوالِ
مانعِ دولتِ اسلام و بشارتِ جلوسِ بادشاهِ اسلام بگوشِ خاص و عام رسیده اهلِ اسلام بر خود
لازم دانستند که ممد و معاونِ بادشاه باشند و بر ترویجِ شریعت و تقویتِ ملت دلالت نمایند این
امداد و تقویت خواه بزبان میسر شود و خواه بدست سابق ترین دولتِ مددها تبیینِ مسائلِ شرعیه
است و اظهارِ عقائدِ کلامیه بر طبقِ کتاب و سنت و اجماعِ امت تا مبتدعی و ضالی در میان آمده
از راه نبرد و کار بفساد نه انجامد این قسم امداد مخصوص بعلماءِ اهلِ حق است که رو بآخرت دارند علماءِ
دنیا که همت ایشان دنیای دنیه است صحبتِ ایشان زهرِ قاتل است و فسادِ ایشان فسادِ
متعدی عـــه عالِم که کامرانی و تن پروری کند ✤ او خویشتن گم است کرا رهبری کند ✤ در قرنِ
ماضی هر بلائی که بر سر آمد از شومی این جماعه بود پادشاهان را ایشان از راه میبرند هفتاد و دو ملت
که راهِ ضلالت اختیار کرده اند مقتدایان اینها علماءِ سوء بودند غیر از علما هر که بضلالت رفت
کم است که ضلالتِ او بدیگرے تعدی کند و اکثر جهلاے صوفی نما این زمانه حکمِ علماءِ سوء
دارند فسادِ اینها نیز فسادِ متعدی است و ظاهرًا اگر کسے با وجودِ استطاعة امداد هر قسم مددی
که باشد تقصیر نماید و در کارخانهٔ اسلام فتورے واقع شود آن مقصر معاتب گردد بناءً علیٰ ذلک
این حقیرِ قلیل البضاعت نیز می خواهد که خود را در جرگهٔ ممدانِ دولتِ اسلام اندازد و درین باب

بے سرمایہ کہ بدان تجارت کنند ۱۲ — جرگہ بالفتح و کاف فارسی یعنی صف کشیدن و انبوہ مردم یعنی گروہ وجماعہ ۱۲

عـــه کہ ضرر ش بدیگران نیز میرسد و بر ذوات شان مقصور نمیماند ۱۲

دست و پائی بزند بحکم مَنْ کَثَّرَ سَوَادَ قَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ محتمل که این بے استطاعت را
داخل آنجماعهٔ کرام سازند مثلِ خود را مثل آن زال می انگار و که ریسمانِ چند تنیدهٔ خود را در
سِلکِ خریدارانِ حضرتِ یوسف عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ ساخته بود و امید
است که درین نزدیکی اِنْ شَاءَ اللّٰهُ الْعَزِیْزُ بشرفِ حضور مشرّف گردد متوقّع از جنابِ شرفِ
ایشان آنست که چون استطاعت و قربِ بادشاه بروجه اتم ایشان را حق سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی میسّر
ساخته است در خلا و ملا در ترویجِ شریعتِ محمدی عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا
وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُهَا کوشند و مسلمانان را از غربت بر آرند حاملِ رقیمهٔ نیاز مولانا حامد از
سرکارِ اقبال آثار وظیفهٔ مقرره دارد پارسال ظاهر از حضور یافته بود امسال نیز امیدوار آمده
است دولت حقیقی و مجازی میسّر باد

نایئہ	مکتوب چهل و هشتم ۴۸	المنتجبات ۱۳

نیز بسیادت و نقابتِ دستگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در ترغیب بتعظیم علما و طلبهٔ
علوم که حاملانِ شریعت اند نَصَرَکُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ عَلَی الْاَعْدَاءِ بِحُرْمَةِ سَیِّدِ الْاَنْبِیَاءِ
عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ مرحمت نامهٔ گرامی که فقرا را بآن
نواخته بودند بمطالعهٔ آن مشرف گشت در کتابتِ مولانا محمد قلیج موفّق مرقوم فرموده بودند
جزوی خرچے برائے طالبعلمان و صوفیان فرستاده شد ذکرِ تقدیم طالبعلمان بر صوفیان
در نظرِ همت بسیار زیبا در آمد بحکم اَلظَّاهِرُ عُنْوَانُ الْبَاطِنِ امید است که در باطنِ شریف نیز
این جماعهٔ کرام تقدیم پیدا کرده باشند کُلُّ اِنَاءٍ یَتَرَشَّحُ مِنْهُ مَا فِیْهِ ع از کوزه برون همان تراود
که در وست ٭ و در تقدیم طالب علمان ترویجِ شریعت است حاملانِ شریعت ایشانند

ﮯ یعنی ظاهر دیباچه باطن است ۱۲   همان برون   ازکوزه همان تراود که در وست

وملتِ مصطفویہ علیہِ وعلیٰ آلِہِ الصّلوٰاتُ والتّسلیماتُ بایشان برپاست فردائی قیامت از شریعت خواہند پرسید از تصوّف نخواہند پرسید دخولِ جنّت وتجنّب از نار وابستہ باتیانِ شریعت است انبیا صلوٰاتُ اللہِ تعالیٰ وتسلیماتُہٗ علیہم کہ بہترینِ کائنات اند بشرائع دعوت کردہ اند ومدارِ نجات برآن ماندہ ومقصود از بعثتِ این اکابر تبلیغِ شرائع است پس بزرگترینِ خیرات سعی در ترویجِ شریعت است واحیائی حکمی از احکامِ آن علی الخصوص در زمانیکہ شعائرِ اسلام منہدم شدہ باشند کرورہا در راہِ خدائی عزّ وجلّ وعلا خرج کردن برابرِ آن نیست کہ مسئلہ از مسائلِ شرعیہ را رواج دادن چہ درین فعل اقتدا بانبیاست کہ بزرگترینِ مخلوقات اند علیہمُ الصّلوٰاتُ والتّسلیماتُ ومشارکت ست بآن اکابر ومقرر ست کہ کاملترینِ حسنات بایشان مسلّم فرمودہ اند وخرج کردنِ کرورہا غیرِ این اکابر را نیز میسّر ست والضاً دراتیانِ شریعت مخالفتِ تمام ست بانفس کہ شریعت برخلافِ نفس وارد شدہ است ودر انفاقِ اموال گاہ ست کہ نفس موافقت کند بلی انفاقِ اموال را کہ برائی تائیدِ شریعت باشد وترویجِ ملّت درجۂ علیا است وانفاق حبتّیلی باین نیّت خرج کردن برابرِ خرجِ لکھا است درغیرِ این نیّت اینجا کسی سوال نکند کہ طالبِ علم گرفتار از صوفیِ وارستہ چون مقدّم باشد جواب گوئیم کہ او ہنوز حقیقتِ سخن را درنیافتہ است طالبِ علم باوجودِ گرفتاری سببِ نجاتِ خلائق است چہ تبلیغِ احکامِ شرعی از وی میسّر است اگرچہ خود بآن منتفع نشود وصوفی باوجودِ وارستگیِ نفسِ خود را خلاص ساختہ است بخلائق کاری ندارد شخصی کہ کثرتِ نجات ہا وابستہ باشد مقرر است کہ بہتر باشد از آن شخصی کہ بہ نجاتِ خود در ماندہ باشد آری صوفی را کہ بعد از فنا وبقا وسیرِ عن اللہ وباللہ بعالَم گردانیدہ باشند وبدعوتِ خلق فرود آوردہ از مقامِ نبوت نصیبی دارد وداخلِ مبلّغانِ شریعت است حکمِ علمائی

سے بشاید ملت مراتب خود را ۱۲ — سے این چنین صوفی ۱۲

عہ ھٰذا فی المنسخ لخطیۃ المرجی ذا عند نا واللہ اعلم بالصواب ۱۲

دعلم آخر کار نزد خدا ے پاک است ۱۲

شریعت وارد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ یُؤْتِیْهِ مَنْ یَّشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ

مکتوب پنجاه و دوم ۵۲

المنتخبات ۱۴

نیز بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در مذمت نفس امّاره و بیان مرض ذاتی او و علاج ازالهٔ آن مرض مرحمتِ نامهٔ گرامی که از روی شفقت و مهربانی داعی مخلص خود را بآن ممتاز فرموده بودند بمطالعهٔ مضمون آن مشرّف گشت عَظَّمَ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ اَجْرَكُمْ وَرَفَعَ قَدْرَكُمْ وَشَرَحَ صَدْرَكُمْ وَيَسَّرَ اَمْرَكُمْ بِحُرْمَةِ جَدِّكُمُ الْاَمْجَدِ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ اَكْمَلُهَا ثَبَّتَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ عَلٰى مُتَابَعَتِهٖ ظَاهِرًا وَّبَاطِنًا وَيَرْحَمُ اللّٰهُ عَبْدًا قَالَ اٰمِيْنًا ثانیاً فقرهٔ چند در شکایت مصاحبِ سوء و ندیمِ بدخوی مسوّده مینماید بسمعِ قبول استماع خواهند فرمود مخدوما مکرما نفسِ امّارهٔ انسانی مجبول است بر حُبِّ جاه و ریاست و همگی همتِ او ترفع بر اقرانست و بالذات خواهانِ آنست که خلائق همه بوی محتاج باشند و منقادِ اوامر و نواهی او گردند و او بهیچ کس محتاج نباشد و محکوم احدی نبود این دعوی اُلوهیّت است ازوی و شرکت است بخدای بے همتا جلّ سلطانهٗ بلکه آن بے سعادت بشرکت هم راضی نیست میخواهد که حاکم او باشد و بس و همه محکوم او باشند فقط در حدیث قدسی آمده است عَادِ نَفْسَكَ فَاِنَّهَا انْتَصَبَتْ بِمُعَادَاتِيْ یعنی دشمن دار نفسِ خود را زیرا که بدرستی آن نفس ایستاده است بدشمنی من پس تربیتِ نفس نمودن به تحصیل مراداتِ او از جاه و ریاست و ترفع و تکبّر فی الحقیقت امداد کردن است بدشمنِ خدائے عزّ و جلّ و تقویت نمودن است مر او را شناعتِ این امر را نیک باید دریافت در حدیثِ قدسی وارد است اَلْكِبْرِيَاءُ

ـه ع - باخودی کفر و بیخودی دین است ۱۲

ـه تفوق و فوقیت و بلندی ۱۲

ردائی والعظمة ازاری فمن نازعنی فی شیء منهما ادخلته فی النار ولا ابالی
دنیای دنی که ملعونه و مبغوضه حق است سبحانه تعالی بواسطهٔ آنست که حصول دنیا ممد و معاون
حصول مرادات نفس است پس هر که بدشمن مدد نماید ناچار لعنت را شاید و فقر فخر محمدی گشت
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات زیرا که در فقر نامرادی نفس است و حصول عجز آن مقصود
از بعثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات و حکمت در تکلیفات شرعیه تعجیز و تخریب همین
نفس اماره است شرائع برای رفع هواهای نفسانی وارد شده اند هر قدر که بمقتضای شریعت
بعمل در آید همان قدر هوای نفسانی رو بزوال آرد لهذا اتیان یک حکم از احکام شرعیه در ازالهٔ
هوای نفسانی بهتر است از ریاضات و مجاهدات هزار ساله که از نزد خود کرده شود بلکه این ریاضات
و مجاهدات که بمقتضای شریعت غرا واقع نشده اند مؤید و مقوی هواهای نفسانی اند برهمنان
و جوگیان در ریاضات و مجاهدات تقصیر نکرده اند اما هیچ از انها سودمند نگشته و غیر از تقویت
نفس و تربیت آن ننموده مثلاً یک درم در ادای زکوة که شریعت بآن امر فرموده است در تخریب
نفس سودمند تر است از انکه هزار دینار از پیش خود صرف کند و طعام خوردن در عید فطر بحکم
شریعت نافع تر است در رفع هوا از انکه از نزد خود سالها صائم باشد و دو رکعت نماز بامداد را بجماعت
ادا کردن که سنتی از سنن بجا آوردن است بمراتب بهتر است از انکه تمام شب بصلوة نافله
قیام نماید و نماز بامداد را بی جماعت ادا کند بالجمله تا نفس مزکی نشود و از خبث ماخولیائی مهتری
پاک نگردد نجات محال است فکر ازالهٔ این مرض ضروری آمد تا بموت ابدی نرساند کلمهٔ طیبه
لا اله الا الله که موضوع است برای نفی آلههٔ آفاقی و انفسی در تزکیهٔ نفس و تطهیر آن انفع و
انسب است اکابر طریقت قدس الله تعالی اسرارهم از برای تزکیهٔ نفس همین کلمهٔ طیبه را
اختیار فرموده اند ؎ تا بجاروب لا نروبی راه * نرسی در سرای الا الله * هرگاه نفس در

یعنی پلہ بالفتح و تشدید لام در جو و مرتبہ و ترازو و پایۂ نردبان - از برہان قاطع ۱۲ ع — یعنی آسمانہا و زمین ہا و اہل این ہر دو بجز حق تعالی چنانکہ در مشکوٰۃ است ۱۲

مقامِ سرکشی آید و نقضِ عہد نماید بتکرار این کلمہ تجدید ایمان باید نمود قَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ جَدِّدُوْا اِيْمَانَكُمْ بِقَوْلِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بلکہ ہمہ وقت از تکرار این کلمہ چارہ نبود زیراکہ نفسِ امارہ ہموارہ در مقامِ خُبث است در حدیث آمدہ است در فضائلِ این کلمہ اگر آسمانہا و زمین ہا را در پلہ بنہند و این کلمہ را در پلۂ دیگر ہر آئینہ این پلہ راجح آید بر پلۂ دیگر وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ

المنتخبات ۱۵	## مکتوب پنجاہ و سیوم ۵۳	یعنی غالب و گرفتار ۱۲

نیز بسیادت انتساب شیخ فرید صدور یافتہ در بیانِ آنکہ اختلافِ علماءِ سوء موجبِ فسادِ عالم است وَمَا يُنَاسِبُ ذٰلِكَ ثَبَّتَكُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ عَلٰى جَادَّةِ اٰبَائِكُمُ الْكِرَامِ شنیدہ شد کہ بادشاہِ اسلام [1] از حُسنِ نشأ مسلمانی کہ در نہادِ خود دارند بایشان فرمودہ اند کہ چہار کس از علماءِ دیندار پیدا کنند کہ ملازم باشند و بیانِ مسائلِ شرعیہ میکردہ باشند تا خلافِ شرع امری واقع نشود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ سُبْحَانَهٗ عَلٰى ذٰلِكَ مسلمانان را بہ ازین چہ بشارت و ماتم زدگان را بہ ازین چہ نوید لیکن چون حقیر بواسطۂ ہمین غرض متوجہِ خدمتِ علیہ است چنانچہ مکرر اظہارِ آن نمودہ بضرورت درین باب بہ گفتن و نوشتن خود را معاف نخواہد داشت امید است کہ معذور خواہند فرمود صَاحِبُ الْغَرَضِ مَجْنُوْنٌ معروض میگرداند کہ علماءِ دیندار خود اقلِ قلیل اند کہ از حُبِ جاہ و ریاست گذشتہ باشند و مطلبی غیر از ترویجِ شریعت و تائیدِ ملت نداشتہ باشند بر تقدیرِ حُبِ جاہ ہر کدام ازین علما طرفی خواہد گرفت و اظہارِ فضیلتِ خود خواہد نمود و سخنان اختلافی درمیان خواہد آورد و آن را توسلِ قُربتِ پادشاہ خواہد ساخت ناچار مُہِمِ دین ابتر خواہد شد در قرنِ سابق اختلافاتِ علما عالم را در بلا انداخت و ہمان صحبت درپیش است ترویج چہ گنجایش دارد کہ باعثِ تخریبِ دین خواہد شد وَالْعِيَاذُ بِاللّٰهِ

یعنی صحبت علماء سوء ۱۲ — یعنی بلکہ باعث یا ابتر بودن ملت ۱۲

(۱) یعنی سلیم جہانگیر خان زیراکہ شیخ فرید مرتضی خان در سنہ ۱۰۲۵ وفات یافت و سلیم جہانگیر در سنہ ۱۰۱٤ تخت نشین شد و در سال ۱۰۳۷ وفات یافت

ــه که از دنیاے نجبت اند و احب جاه و ریاست و ترفع بر اقران متبری ۱۲

سُبْحَانَهٗ مِنْ ذٰلِكَ وَمِنْ فِتْنَةِ الْعُلَمَاءِ السُّوْءِ اگر یک عالم را از براے این غرض انتخاب کنند بهتر مینماید اگر از علماء آخرت پیدا شود چه سعادت که صحبتِ او کبریتِ احمر است و اگر پیدا نشود بعد از تاملِ صحیح بهترینِ این جنس را اختیار کنند مَا لَا یُدْرَكُ كُلُّهٗ لَا یُتْرَكُ كُلُّهٗ نمیدانم چه نویسیم همچنانکه خلاصیِ خلائق وابسته بوجودِ علما است خسرانِ عالم نیز بایشان مربوط است بهترینِ علما بهترینِ عالم است و بدترینِ ایشان بدترینِ خلایق هدایت و اضلال را بایشان مربوط ساخته اند عزیزی ابلیسِ لعین را دید که فارغ و بیکار نشسته است سرّ آنرا پرسید گفت علماءِ این وقت کار ما میکنند و در اغوا و اضلال کافی اند ــه عالِم که کامرانی و تن پروری کند او خویشتن گم است کرا رهبری کند غرض که درین باب فکرِ صحیح و تاملِ صادق مرعی داشته اقدام خواهند نمود چون کار از دست برود علاجی نمی پذیرد هرچند شرم می آید که کسی امثالِ این سخنان بارباب فطانتِ صحیحه اظهار سازد امّا این معنی را وسیلهٔ سعادتِ خود دانسته مُصدّع می گردد

المنتخبات ۱۶

مکتوب پنجاه و چهارم ۵۴ -۱۷

نیز بسیاوت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیانِ آنکه اجتناب از صحبتِ مُبتدع لازم است ضررِ صحبتِ مبتدع فوقِ ضررِ صحبتِ کافر است و بدترینِ فِرقِ مبتدعه شیعهٔ شنیعه اند وَمَا عَلَیْنَا سِبُّ ذٰلِكَ عَظَّمَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَجْرَكُمْ وَرَفَعَ قَدْرَكُمْ وَیَسَّرَ اَمْرَكُمْ وَشَرَحَ صَدْرَكُمْ بِحُرْمَةِ سَیِّدِ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ زَیْغِ الْبَصَرِ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَكْمَلُهَا مَنْ لَّمْ یَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ یَشْكُرِ اللّٰهَ کسی که شکرِ آدمی بجا نیاورد شکرِ خدای عز و جل بجا نیاورد پس بر ما فقیران شکر احسانهای شما لازم است اوّلاً سببِ جمعیتِ حضرتِ خواجهٔ ما شما بوده اید بطفیلِ شما دران جمعیت طلبِ حق سبحانه و تعالی کردیم و حظهای وافر بردیم و ثانیاً چون بحکمِ

کُبرَتْ بِمَوْتِ الْکُبَرَاءِ نوبت باین طبقه رسید و اسطهٔ اجتماعِ فقرا و باعثِ انتظامِ طالبان
نیز شما ئید جَزَاکُمُ اللهُ سُبْحَانَهٗ عَنَّا خَیْرَ الْجَزَاءِ ۵ گر برتنِ من زبان شود هر موی ؛ یک شکرِ
تو از هزار نتوانم کرد ؛ آرزو آنست که حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت شمارا از آنچه نباید و نشاید
محفوظ دارد بحُرْمَةِ جَدِّکُمْ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَعَلَیْهِمْ مِنَ الصَّلَوَاتِ وَالتَّسْلِیْمَاتِ
اَتَمُّهَا وَاَکْمَلُهَا این فقیر از صحبتِ گرامی شما دور افتاده است معلوم نه دارد که در مجلسِ شریف از کدام
قسمِ مردم را گنجایش است و انیس خلوت و جلوت کیست ۵ خوابم بشد از دیده درین فکرِ جگر
سوز ؛ کاغوشِ که شد منزل و آسایش خوابت ؛ یقین تصور فرمایند که فسادِ صحبتِ مبتدع
زیاده از فسادِ صحبت کافر است و بدترینِ جمیع فرقِ مبتدعان جماعه اند که باصحاب پیغمبر عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ
الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ بُغض دارند الله تعالیٰ در قرآن مجید خود ایشان را کفار نامید لِیَغِیْظَ بِهِمُ
الْکُفَّارَ قرآن و شریعت را اصحاب تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون باشند طعن در قرآن
و شریعت لازم می آید قرآن جمعِ حضرتِ عثمان است علیه الرضوان اگر عثمان مطعون است
قرآن هم مطعون است اَعَاذَنَا اللهُ سُبْحَانَهٗ عَمَّا یَعْتَقِدُ الزَّنَادِقَةُ خلافی و نزاعی که درمیان
اصحاب عَلَیْهِمُ الرِّضْوَان واقع شده بود محمول بر هوائی نفسانی نیست در صحبتِ خیر البشر
نفوسِ ایشان بتزکیه رسیده بودند و از امارگی آزاد گشته اینقدر میدانم که حضرتِ امیر در ان باب
برحق بوده اند و مخالفِ ایشان برخطا بود اما این خطا خطاءِ اجتهادی است تا بحدِ فسق نمیرساند
بلکه ملامت را هم درین طور خطا گنجایش نیست که مخطی را نیز یک درجه است از ثواب و یزید
بیدولت از اصحاب نیست در بدبختی او کرا سخن است کاری که آن بدبخت کرده هیچ کافر
فرنگ نکند بعضی از علماءِ اهلِ سنت که در لعن او توقف کرده اند نه آنکه از وی راضی اند
بلکه رعایتِ احتمالِ رجوع و توبه کرده اند میباید که در مجلس شریف از کتبِ معتبره قطبِ زمان

انذکرده خویش ۱۲

۵ ابن معاویہ ولد سنۃ خمس او ست وعشرین ۱۲

بندگی مخدوم جهانیان هر روز چیزے خوانده شود تا معلوم شود که اصحابِ پیغمبر را علیه و علیهم الصلوٰة والسلام چه طور ستائش کرده اند و بکدام ادب یاد نموده اند تا مخالفانِ بداندیش شرمنده و مخذول گردند درین ایام این طائفهٔ بداندیش بسیار غلو کرده اند و باطراف و جوانب منتشر گشته اند بواسطهٔ آن درین باب چند کلمه نوشته آمد تا در صحبتِ شریف این قسمِ بداندیشان را جا نباشد ثبتکم الله تعالیٰ علی الطریقة المرضیة ✦

١٨ — مکتوب پنجاه و پنجم

بسیادت پناهی شیخ عبد الوهاب بخاری صدور یافته در اظهار محبت چندگاه است که دل را محبتی نسبت بملازمانِ شما پیدا شده است غیر آن ارتباطی که سابقاً متحقق بود و بناءً علیه بدعا بظهر الغیب بے اختیار مشغول است و چون سرورِ کائنات و مفخرِ موجودات علیه و علیٰ آله الصلوات والتسلیمات والتحیات فرموده اند که مَنْ اَحَبَّ اَخَاهُ فَلْیُعْلِمْ اِیَّاهُ اظهارِ حب خود نمودن اَولیٰ و انسب دانست و باین محبت که نسبت بقربائے آنحضرت علیه الصلوٰة والسلام والتحیة پیدا شده است رشتهٔ امیدوارئ تمام بدست آورده است حق سبحانه و تعالیٰ بر محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید بحرمة سید البشر علیه و علیٰ آله الصلوٰة والسلام

١٩ — مکتوب پنجاه و ششم

نیز بشیخ عبد الوهاب صدور یافته در سفارش سیدی جناب قدس ساداتِ کثیر البرکات بواسطهٔ عزت آن سرورِ دین و دنیا علیه و علیٰ آله الصلوات والتحیات ازان برتر است که بزبانِ قاصرانِ منقبت و مخدمت آن تواند کرد مگر آنکه آن را وسیلهٔ سعادت خود دانسته درین باب جرأت نماید بلکه

خود را بتوسل آن می ستاید و اظہار مودت ایشان کہ بآن مامور ہست می نماید اَللّٰھُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ مُحِبِّیْھِمْ بِحُرْمَةِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَعَلَیْھِمُ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ حامل عریضۂ نیاز میر سید احمد از سادات سامانہ اند و طالب علم و صالح از مِمّر ضیق معیشت متوجہ آن حدود گشتہ اگر در سرکار عالی گنجائش باشد مشار الیہ لائق و سزاوار آنست و الا بیکی از مخلصان خود سفارش نمایند کہ از مِمّر معیشت خاطر جمع سازد چون یقین بود کہ خادمان ایشان درباب فقرا و محتاجان توجہ اتم دارند علی الخصوص در امداد سادات عظام بچند کلمہ جرأت نمود در وقت رفتن ہرچند بسعادت رخصت مستسعد نگشت اما داخل جرگۂ مخلصان است حق سبحانہ و تعالیٰ بر اخلاص و محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید زیادہ گستاخی نرفت +

مکتوب پنجاہ و نہم

المنتخبات ١٧

نیز بہ سید محمود صدور یافتہ در بیان آنکہ آدمی را از سہ چیز چارہ نیست تا نجات ابدی میسر گردد و در بیان آنکہ نجات بی اتباع اہل سنت و جماعت متصور نیست و در بیان آنکہ علم و عمل مستفاد از شریعت اند و اخلاص منوطہ بسلوک طریق صوفیہ ہست و در بیان آنکہ اخلاص عمل مراولیا را در جمیع افعال و اعمال و حرکات و سکنات است حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بر جادۂ شریعت مصطفویہ علی صاحبھا الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت فرمودہ بکلیت گرفتار جناب قدس خود گرداناد مفاوضۂ شریفہ و مراسلۂ لطیفہ و رود یافت موجب فرحت گشت و مقدمات محبت فقرا و اخلاص بہ این طائفۂ علیا بوضوح انجامید اللّٰھم زد طلب فوائد رفتہ بود

۵۵ مذکور است در سورۂ مدثر در پارۂ تبارک یعنی و نمیدانند لشکرہای پروردگار ترا مگر او تبارک و تعالیٰ ۱۲

بیان فرقۂ مطلوبہ

مخدوما آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجاتِ ابدی میسر گردد علم و عمل و اخلاص علم دو قسم است علمی است که مقصود از ان عمل است که علمِ فقه متکفلِ آنست و علمی است که مقصود از ان مجردِ اعتقاد و یقینِ قلبی است که در علمِ کلام به تفصیل ذکر یافته است بمقتضای آرائے صائبۂ اہلِ سنت و جماعت که فرقۂ ناجیه اند و نجات بی اتباع این بزرگواران متصور نیست و اگر سرِ مو مخالفت است خطر در خطر است این سخن بکشفِ صحیح والہام صریح نیز بیقین پیوسته است احتمالِ تخلف ندارد

فَطُوبیٰ لِمَنْ وُفِّقَ لِمُتَابَعَتِهِمْ وَ شُرِّفَ بِتَقْلِيدِهِمْ وَوَيْلٌ لِمَنْ خَالَفَهُمْ وَاعْتَزَلَ عَنْهُمْ وَرَفَضَ عَنْ أُصُولِهِمْ وَخَرَجَ عَنْ زُمْرَتِهِمْ فَضَلُّوْا وَاَضَلُّوْا فَاَنْكَرُوا الرُّؤْيَةَ وَالشَّفَاعَةَ وَخَفِيَ عَلَيْهِمْ فَضِيْلَةُ الصُّحْبَةِ وَفَضْلُ الصَّحَابَةِ وَحُرِمُوْا عَنْ مَحَبَّةِ اَهْلِ بَيْتِ الرَّسُوْلِ وَمَوَدَّةِ اَوْلَادِ الْبَتُوْلِ فَمُنِعُوْا عَنْ خَيْرٍ كَثِيْرٍ نَالَهَا اَهْلُ السُّنَّةِ وَاتَّفَقَتِ الصَّحَابَةُ عَلٰى اَنَّ اَفْضَلَهُمْ اَبُوْبَكْرِنِ الصِّدِّيْقُ ... قَالَ الشَّافِعِيُّ وَهُوَ اَعْلَمُ بِاَحْوَالِ الصَّحَابَةِ اضْطَرَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَجِدُوْا

پس خوشحالی است مر کسی را که بمتابعتِ اہلِ سنت موفق گردید و بتقلیدِ شان مشرف گشت و وای بر آنکه خلافِ آنان ورزید و انحراف و یک سوئی از ایشان گزید و قوانین آنها را گذاشت و از گروه شان بر آمد پس این چنین کسان هم خود گمراه شدند و هم دیگران را گمراه کردند پس انکار کردند از رویتِ حق و شفاعتِ پیغمبر و مخفی ماند بر ایشان فضیلت صحبتِ پیغمبر و فضیلتِ اصحاب آن سرور و بی بهره ماندند از دوستی اہلبیت رسول و وداد اولادِ زہراءِ بتول پس باز داشته شدند از خیر کثیر که بدست آوردند آنرا اہل سنت و اجماع آوردند صحابه بر آن که بزرگترین ایشان ابوبکر صدیق است شافعی که داناترین مردم است باحوال اصحاب گفته بیچاره شدند مردم بعد رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم پس نیافتند

دیدن خدا تعالیٰ بروز قیامت

یعنی سیدة النساء فاطمة الزهراء

یعنی عاجز بودند ایشان را از امیرے

تَحْتَ اَدِيْمِ السَّمَاءِ خَيْرًا مِّنْ اَبِيْ بَكْرٍ فَوَلَّوْهُ رِقَابَهُمْ - وَهٰذَا نَصٌّ صَرِيْحٌ مِّنْهُ بِاَنَّ الصَّحَابَةَ مُتَّفِقُوْنَ عَلٰى اَفْضَلِيَّةِ الصِّدِّيْقِ فَيَكُوْنُ اِجْمَاعًا فِي الصَّدْرِ الْاَوَّلِ عَلٰى اَفْضَلِيَّتِهٖ فَيَكُوْنُ قَطْعِيًّا لَا يَسُوْغُ اِنْكَارُهٗ

وَاَهْلُ بَيْتِ الرَّسُوْلِ مَثَلُهٗ كَمَثَلِ سَفِيْنَةِ نُوْحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ

قَالَ بَعْضُ الْعَارِفِيْنَ - اِنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَسَلَّمَ جَعَلَ اَصْحَابَهٗ كَالنُّجُوْمِ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُوْنَ وَشَبَّهَ اَهْلَ بَيْتِهٖ بِسَفِيْنَةِ نُوْحٍ - اِشَارَةً اِلٰى اَنَّ رَاكِبَ السَّفِيْنَةِ لَا بُدَّ لَهٗ مِنْ رِعَايَةِ النُّجُوْمِ لِيَأْمَنَ مِنَ الْهَلَاكِ وَبِدُوْنِ رِعَايَةِ النُّجُوْمِ النَّجَاتُ مُمْتَنِعَةٌ قَطْعًا -

وَمِمَّا يَنْبَغِيْ اَنْ يُعْلَمَ اَنَّ الْاِنْكَارَ عَنْ بَعْضٍ اِنْكَارٌ عَنْ جَمِيْعِهِمْ فَاِنَّهُمْ فِيْ فَضِيْلَةِ

زیر سقفِ آسمان شخصی را بهتر و مهتر از ابوبکر نه لاجرم والی گردانیدند او را بر گردنهائی خویش و این قول نص است از شافعی بر اینکه صحابه متفق اند بر افضلیتِ صدیق پس اجماع متحقق شد در قرنِ اول بر افضلیتِ او رض پس قطعی خواهد بود که انکارِ آن روا نه بود -

و اہل بیت پیغمبر ص حالِ شان در رنگِ حال کشتی نوح است کسیکه سوار شد بر آن مخلصی یافت و کسیکه واماند از ان بهلاکت رسید

بعضے از اکابر فرموده اند بدرستیکه گردانید رسول خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحابه وسلم اصحاب خود را بمشابه ستاره‌ها - و بستاره‌ها مردم راه می یابند و تشبیه داد اہل بیت خود را بکشتی نوح علیه الصلوة والسلام از جهت اشارت بدین که سوار کشتی را چاره نیست از رعایت ستاره‌ها تا از بیم ہلاک مامون بود و مصون و بدون رعایت ستاره‌ها مخلصی از ہلاک بوجهی متصور نیست

و می باید دانست که بدرستی انکار از بعض صحابه انکار است از همگنان زیرا که همه شان در فضیلت

ﮦ ازالۃ الخفاء

صُحْبَةِ خَيْرِ الْبَشَرِ مُشْتَرِكُوْنَ۔ وَفَضِيْلَةُ
الصُّحْبَةِ فَوْقَ جَمِيْعِ الْفَضَائِلِ وَالْكَمَالَاتِ
وَلِهٰذَا لَمْ يَبْلُغْ وَيْسُ الْقَرَنِيُّ الَّذِيْ
هُوَ خَيْرُ التَّابِعِيْنَ مَرْتَبَةَ اَدْنٰى مَنْ
صَحِبَهٗ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ فَلَا تَعْدِلُ
بِفَضِيْلَةِ الصُّحْبَةِ شَيْئًا كَائِنًا مَّا كَانَ
فَاِنَّ اِيْمَانَهُمْ بِبَرَكَةِ الصُّحْبَةِ وَنُزُوْلِ
الْوَحْيِ يَصِيْرُ شُهُوْدِيًّا وَلَمْ يَتَّفِقْ
لِاَحَدٍ بَعْدَ الصَّحَابَةِ هٰذِهِ الرُّتْبَةُ
مِنَ الْاِيْمَانِ وَالْاَعْمَالُ مُتَفَرِّعَةٌ عَلَى
الْاِيْمَانِ كَمَالُهَا عَلٰى حَسَبِ كَمَالِ
الْاِيْمَانِ۔ وَمَا جَرٰى بَيْنَهُمْ مِنَ الْمُنَازَعَاتِ
وَالْمُحَارَبَاتِ فَمَحْمُوْلٌ عَلٰى مَحَامِلَ صَالِحَةٍ
وَحِكَمٍ بَالِغَةٍ مَا كَانَتْ عَنْ هَوًى وَجَهْلٍ
وَلٰكِنْ عَنِ اجْتِهَادٍ وَعِلْمٍ وَاِنْ اَخْطَأَ
بَعْضُهُمْ فِي الْاِجْتِهَادِ فَلِلْمُخْطِئِ دَرَجَةٌ
اَيْضًا عِنْدَ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ هٰذَا هُوَ
الطَّرِيْقُ الْوَسَطُ بَيْنَ الْاِفْرَاطِ وَالتَّفْرِيْطِ
الَّذِي اخْتَارَهٗ اَهْلُ السُّنَّةِ وَهُوَ

صحبت خیر البشر مشترکند و فضیلت صحبت
بالاتر است از جمیع فضائل و کمالات و ازینجا
است که اویس قرنی که برگزیدهٔ تابعین است
بمرتبهٔ ادنائی صحابی آن سرور علیه الصلوة
والسلام نرسیده پس بفضیلت صحبت چیزے
را برابر نباید ساخت هرچه باشد زیراکه ایمان
ایشان ببرکت صحبت نبی علیه الصلوة والسلام
ومشاهدهٔ نزول وحی شهودی شده بود و باین
چنین مرتبهٔ ایمان بعد اصحاب کرام هیچکس
مشرف نگشته و اما اعمال پس متفرع اند بر
ایمان کمال اینها باندازهٔ کمال ایمان است
وآنچه از منازعات و محاربات میان ایشان
بوقوع درآمده محمول است بر معانی صحیحه و حکم بلیغه
از هوای نفسانی و جهالت و نادانی صادر
نبوده اند بلکه از اجتهاد و علم۔ و اگر بعضی شان
در اجتهاد براه خطا رفته پس مخطی را نیز یک
درجهٔ ثواب ثابت است نزد حق سبحانه وتعالی
این است راه راست میان افراط و تفریط
که اختیار نموده اند ویرا اهل سنت و همین است

عقیدات اہل السنۃ

طریق اسلم و سبیل محکم	الطریق الاسلم والسبیل الاحکم

بالجمله علم و عمل مستفاد از شرع است و تحصیل اخلاص که بمنزلهٔ روح است مر علم و عمل را وابسته بسلوک طریق صوفیه است تا سیر الی الله قطع ننماید و بسیر فی الله متحقق نشود از حقیقت اخلاص دور است و از کمالات مخلصان مهجور آری عامهٔ مؤمنان را نیز بتعمل و تکلف در بعضی از اعمال اخلاص و لو فی الجمله متحقق میشود اما اخلاصی که ما در صدد بیان آنیم اخلاص در جمیع اقوال و افعال و حرکات و سکنات است بی تعمل و تکلف و این اخلاص منوط بانتفاء آلههٔ آفاقی و انفسی است که بفنا و بقا مربوط است و وصول است بمرتبهٔ ولایت خاصه اخلاصی که به تعمل و تکلف محتاج است دوام نمی پذیرد بی تکلف بودن در حصول دوام درکار است که در مرتبهٔ حق الیقین است پس اولیاء الله هر چه میکنند برای حق میکنند جل و علا نه برای نفس خود چه نفس ایشان فدای حق شده است در حصول اخلاص ایشان را تصحیح نیت درکار نیست نیت ایشان بفنا فی الله و بقا بالله تصحیح یافته است مثلا شخصی که گرفتار نفس خود است هر چه میکند برای نفس خود میکند نیت کند یا نکند و چون این گرفتاری نفس زائل شود و گرفتاری حق جل و علا بجائی آن نشیند ناچار هر چه کند برای حق کند نیت دست دهد یا نه نیت و تعمل درکار است و تعیین احتیاج به تعیین نیست ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم صاحب این اخلاص مخلَص است بفتح لام و آنکه دوام ندارد و کسب اخلاص می نماید مخلِص است بکسر لام شتان ما بینهما و نفعیکه از طریق صوفیه بعلم و عمل میرسد آنست که علوم کلامیه استدلالیه کشفی می گردد و تیسر تام در ادای اعمال پیدا می شود (۱)

	مکتوب شصت و سوم ٦٣	المنتخبات ١٩

بسیادت پناهی و نقابت دستگاهی شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه انبیا صلوات -۲۱

(۱) و کسلی که از جانب نفس و شیطان بود زائل میگردد

اللّٰهِ تعَالٰی وَتَسْلِیْمَاتُہٗ عَلَیْہِمْ در اُصولِ دین مُتّفِقند و اختلافِ این بزرگواران در فروعِ دین است و در بیانِ بعضی از کلماتِ متّفقۂ ایشان ثَبَّتَنَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَاِیَّاکُمْ عَلٰی جَادَّۃِ اٰبَاءِکُمُ الْکِرَامِ عَلٰی اَفْضَلِہِمْ اَصَالَۃً وَعَلٰی بَوَاقِیْہِمْ مُتَابَعَۃً الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ انبیا صلواتُ اللّٰہِ تعَالٰی وَتَسْلِیْمَاتُہٗ وَتَحِیَّاتُہٗ وَبَرَکَاتُہٗ عَلٰی اَجْمَعِہِمْ عُمُوْمًا وَعَلٰی اَفْضَلِہِمْ خُصُوْصًا رحمتہا اند که بتوسّطِ این بزرگواران عالَمی بنجاتِ اَبدی مستسعد گشته است و از گرفتاریِ سَرمَدی خلاصی یافته اگر وجودِ شریفِ شان نمی بود حق سبحانه وتعالی که غنیِ مطلق است عالَم را از ذات و صفاتِ خود تعالی وتقدس خبر نمیداد و بآن راه نمی نمود و هیچکس او را نمی شناخت و به اَوامر و نواهی که عباد را به محض کرم از برائے نفعِ ایشان مکلّف ساخته است تکلیف نمی فرمود و مرضیاتِ او تعالٰی از نامرضیات جدا نمیگشت پس شکرِ این نعمتِ عظمی بکدام زبان راست آید و کرا مجال آنکه از عهدهٔ آن برآید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَنْعَمَ عَلَیْنَا وَهَدَانَا اِلَی الْاِسْلَامِ وَجَعَلَنَا مِنْ مُصَدِّقِی الْاَنْبِیَاءِ عَلَیْهِمُ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ و این بزرگواران در اُصولِ دین متّفق‌اند کلمهٔ ایشان واحد است در ذات و صفاتِ تعالی وتقدس و حشر و نشر و ارسالِ رُسُل و نزولِ مَلَک و ورودِ وحی و نعیمِ جنّت و عذابِ جحیم بطریقِ خلود و تابید اختلافِ ایشان در بعضِ اَحکام است که بفروعِ دین تعلّق دارد حق سبحانه وتعالی در هر یک زمانے بر هر پیغمبرِ اولی العزم اَبناءِ آن زمان را به بعضِ اَحکام مناسبهٔ آنها وحی فرستاده و باَحکامِ مخصوصه تکلیف فرموده نسخ و تبدیل در اَحکامِ شرعیه از حِکَم و مصالحِ حق سبحانه وبسیار است که بر یک پیغمبر صاحبِ شریعت در اوقاتِ مختلفه اَحکامِ متضاده بطریقِ نسخ و تبدیل وارد شوند و از جملهٔ کلماتِ متفقهٔ این بزرگواران نفیِ عبادتِ غیر حقست سبحانه و منعِ اشراک است با وتعالی وتقدس و ناگرفتنِ بعضی مخلوقات مر بعض دیگر را اَرباب غیر از حق سبحانه این حکم مخصوص بانبیا است غیر از متابعانِ ایشان به این دولت مشرف نشده اند و غیر از

نفی عبادت غیر حق الخ ۱۲

انبیا کسی باین کلمات تکلم نموده است منکران نبوت اگرچه خدا را سبحانه واحد میگویند حالِ ایشان از دو امر خالی نیست یا تقلید اہل اسلام می کنند یا در وجوب وجود واحد میدانند نه در استحقاقِ عبادت و نزد اہل اسلام ہم در وجوب وجود واحد است وہم در استحقاقِ عبادت مراد از کلمۂ طیبۂ لا اله الا الله نفی عبادت آلهۂ باطله است و اثباتِ معبودیتِ حق است سبحانه و کلمۂ دیگر که مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بشر میدانند مثل سائر مردم و اله و معبود حق را میدانند سبحانه و مردم را دعوت باو میکنند تعالی و او را سبحانه از حلول و اتحاد منزه میگویند و منکران نبوت نه چنین اند بلکه رؤسای ایشان مدعیانِ الوہیت اند و حق را سبحانه در خود حلول اثبات میکنند و از استحقاق عبادت و اطلاقِ اسم الوہیت بر خود تحاشی نمی نمایند لاجرم پا از بندگی برآورده در منکرات افعال و مستقبحاتِ اعمال می افتند و راهِ اباحت بدینها کشاده میگردد و گمان می برند که آلهه از ہیچ چیز ممنوع نیستند ہرچه می گویند صواب می دانند و ہرچه می کنند مباح می انگارند ضلوا فاضلوا فقیل لهم کلا شیاعهم و کلمۂ دیگر که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بران متفق اند و منکران ایشان را از ان دولت نصیبی نیست آنست که این بزرگواران به نزولِ ملائکه که معصوم مطلق اند و ہیچ تعلق و تلوث ندارند قائل اند و امنای وحی و حملۂ کلام ربانی تعالی و تقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران ہرچه می گویند از حق میگویند تعالی و تقدس و ہرچه میرسانند از حق میرسانند و احکام اجتهادیه ایشان نیز مؤید بوحی اند اگر بالفرض زلتی واقع می شد فی الحال حق سبحانه تدارکِ آن بوحی قطعی میفرمود و رئیسانِ منکران که مدعیان الوہیت اند ہرچه گویند از خود گویند و ہمان را صواب دانند بواسطۂ زعم الوہیت پس انصاف در کار است شخصیکه از کمال بیخردی خود را اله بگیرد و مستحق عبادت داند و افعال ناشائسته باین زعم فاسد بوقوع آرد سخنانِ او را چه اعتبار است و بر اتباع او چه مدار مصراع سالیکه نکوست

لـه یعنی ہست برقول بجواز اجتهاد نبی علیه الصلوة والسلام که راجح ترین اقوال است ۱۲ لـه زلت بالفتح و بالکسر لام مشدد و مفتوح بمعنی لغزش و لغزیدن یعنی خطا و اجتهاد ۱۲

ـه یعنی او خود گمراه شدند پس دیگران را گمراه کردند ... [illegible] ۱۲

از بهارش پیداست اظهارِ امثالِ این سخنان برائے ازدیادِ ایضاح است والا حق از باطل جدا است و نور از ظلمت هویدا جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْقًا اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْنَا عَلٰى مُتَابَعَةِ هٰؤُلَاءِ الْاَكَابِرِ عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا بقیة المقصود آنکه سیادت پناهی میان پیر کمال را ایشان بهتر میدانند چه احتیاج است که درین باب چیزی نوشته آید لیکن این قدر هست که حقیر چندگاه هست که از آشنائیِ ایشان محظوظ است مدتی است که ایشان اشتیاقِ عتبه بوسی داشتند امّا درین اثنا ضعفی بر ایشان طاری شده بود و تا زمانی صاحبِ فراش بودند بعد از فراغ متوجه بملازمتِ علیه گشته اند امید وارِ عنایت اند

سے یعنی روح خالص را که از ظلمات و کدورات جسمانی نجات یافته باشد و بر اصل فطرت خود برد باشد

مکتوب شصت و چهارم ۶۴

سے یعنی برانگیخته نمودن بر برداشتن مصیبتها و دردها که بجسم تعلق دارند

۷- المنتخبات

نیز بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیانِ لذّت و الَمِ جسمانی و روحانی و تحریض بر تحملِ مصائب و آلامِ جسمانی وَمَا يُنَاسِبُ ذٰلِكَ سَلَّمَكُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَعَافَاكُمْ فِي الدَّارَيْنِ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الثَّقَلَيْنِ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ لذّت و الم دنیا بر دو قسم است جسمانی و روحانی هر چیز که جسم[1] را در ان لذت است روح[2] را از ان الم است و هر چه جسم از ان متالم است روح را از ان التذاذ است پس روح و جسم نقیضِ یکدیگر باشند و درین نشأه که روح بمقامِ جسم تنزل نموده است و گرفتارِ جسم و جسمانی شده روح نیز حکم جسم پیدا کرده بلذت او متلذذ گشته است و بالمِ او متالم اینست مرتبهٔ عوام كَالْاَنْعَامِ كریمهٔ ثُمَّ رَدَدْنٰهُ اَسْفَلَ سَافِلِيْنَ در شانِ ایشان صادق است و ای هزار وای اگر روح ازین گرفتاری خلاص نشود و به وطنِ اصلی رجوع ننماید ~ پایه آخر آدم است و آدمی ٭ گشت محروم از مقامِ محرمی ٭ گر نگردد باز مسکین زین سفر ٭ نیست از وی هیچکس محروم تر ٭

(۱) جسم یعنی حواس خمسه و نفس اماره

(۲) روح سالم و قلب صاف را

از بیماری روح است که اَلمِ خود را لذت می انگارد و لذت را اَلم می شناسد در رنگِ صفرائی که بواسطۀ علتِ صفرا شیرینی را تلخ مے یابد پس بر عُقلا فکرِ ازالۀ این مرض لازم است تا در آلام و مصائبِ جسمانی خرم و شادان زندگانی نمایند بیت از پی آن عیش و عشرت ساختن؛ صد هزاران جان ببایدباختن • و چون نیک ملاحظه کرده میشود معلوم میگردد که اگر در دنیا درد و الم و مصیبت نمی بود بجوے نمی اَرزید ظلمتهای آنرا[1] وقائع و حوادث زائل میگرداند تلخی حوادث در رنگِ تلخی دارو ے نافع است که ازالۀ مرض می نماید[2] محسوسِ این فقیر شده است در دعوتهاے عام که طعام می پزند و خلوصِ نیت نمی توانند کرد و جمعی از طعام خواران بشکوے می خیزند و منقصتِ طعام و صاحبِ طعام می نمایند و صاحبِ طعام را ازین معنی شکستگی دل حاصل میگردد و همین شکستگی صاحب طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطۀ عدم خلوصِ نیت ازاله مینماید و در معرضِ قبول می آرد اگر شکوۀ آن جماعه نمی بود و انکسارِ قلب صاحب طعام نمیشد طعام سراسر پُر از ظلمت و کدورت بود و احتمالِ قبول را درین صورت چه گنجایش پس مدارِ کار بر شکستگی و آوارگی آمد و ما نازپروردگان جویانِ عیش و تنعم را مشکل کار است وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا لِيَعْبُدُوْنِ نصِ قاطع است و عبادت عبارت از تذلل و انکسار است پس مقصود از خلقتِ انسان خواری اوست علی الخصوص مسلمانان و دینداران که دنیا سجن ایشان است در زندان عیش جویان بودن از عقل دور است پس آدمی را از مشق محنت کشی چاره نبود و از ورزشِ باربرداری گذر نه حضرتِ حق سبحانه و تعالی ما بی طاقتان را برین معنی استقامت کرامت فرماید بحرمتِ جدِکُمُ الْاَمْجَدِ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَتَمُّهَا وَمِنَ التَّحِيَّاتِ اَكْمَلُهَا ه [3]

(۱) ظلمتهای آنرا یعنی ظلمتها و مرضهای روح را

(۲) تلخی حوادث سبب شکستگیٔ روح می شود و این شکستگی سبب ترفع مرتبۀ او می شود

(۳) مکتوب چهل و ششم را و نود و نهم را بخوانید

 -۲۳

مکتوب شصت و پنجم ٦٥

بخان اعظم[1] صدور یافته در تأسف و تلهف بر ضعف اسلام و زبونی مسلمانان و تحریض و اغرا بر تقویت اهل اسلام و اجراء احکام اَیَّدَکُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَنَصَرَکُمْ عَلٰی اَعْدَآءِ الْاِسْلَامِ فِیْ اِعْلَاءِ الْاَحْکَامِ مخبر صادق عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُهَا فرموده ست اَلْاِسْلَامُ بَدَأَ غَرِیْبًا وَسَیَعُوْدُ کَمَا بَدَأَ فَطُوْبٰی لِلْغُرَبَاءِ غربت اسلام تا بحدی رسیده است که کفار بر ملا طعن اسلام و ذم مسلمانان می نمایند و بی تحاشی اجراء احکام کفر و مداحی اهل آن در کوچه و بازار می کنند و مسلمانان از اجرای احکام اسلام ممنوع اند و در اتیان شرائع مذموم و مطعون بیت پری نهفته رخ و دیو در کرشمه و ناز بسوخت عقل ز حیرت که این چه بو العجبی ست سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهٖ اَلشَّرْعُ تَحْتَ السَّیْفِ گفته اند و رونق شرع شریف را بسلاطین وابسته اند قضیه منعکس گشته است و معامله انقلاب پیدا کرده است وَاحَسْرَتَا وَاَنَدَامَتَا وَاوَیْلَا امروز وجود شریف شما مغتنم می شمریم و مبارز درین معرکه ضعیف و شکست خورده جز شما را نمیدانیم حق سبحانه و تعالی مؤید و ناصر شما باد بحرمة النبی وَاٰلِهِ الْاَمْجَادِ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ وَالْبَرَکَاتُ در خبر وارد است لَنْ یُّؤْمِنَ اَحَدُکُمْ حَتّٰی یُقَالَ اِنَّهٗ مَجْنُوْنٌ درین وقت آن جنون که مبنائی آن فرط غیرت اسلام است در نهاد شما محسوس است اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ سُبْحَانَهٗ عَلٰی ذٰلِكَ امروز آن روز است که عمل قلیل را اجر جزیل باعتبار تمام قبول میفرمایند از اصحاب کهف غیر از هجرت عملی خیر نمایان نیست که این همه اعتبار پیدا کرده است سپاهیان در وقت غلبه اعدا اگر اندک تردد می کنند اعتبار بسیار پیدا می کنند بخلاف در وقت امن و تسکین اعدا و این جهاد قولی که امروز شما را میسر شده

(۱) خان اعظم در سال ۱۰۳۳ هـ. [۱٦۲٤ م.] وفات یافت

جهادِ اکبر است مغتنم دانید وَهَلْ مِنْ مَّزِیْدٍ گویید و این جهاد گفتن را به از جهاد کشتن دانید
امثالِ ما مردم فقرا بی دست و پا ازین دولت محروم‌ایم ع هَنِیْئًا لِاَرْبَابِ النَّعِیْمِ نَعِیْمُهَا
وَلِلْعَاشِقِ الْمِسْکِیْنِ مَا یَتَجَرَّعُ ع دادیم ترا ز گنج مقصود نشان * گر ما نرسیدیم تو شاید
برسی * حضرت خواجه احرار[1] قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰی سِرَّهٗ می فرمودند که اگر من شیخی کنم هیچ شیخی در
عالم مرید نیابد اما مرا کار دیگر فرموده اند و آن ترویج شریعت و تائید ملت است لاجرم بصحبت
سلاطین میرفتند و بتصرف خود ایشان را منقاد می ساختند و بتوسل ایشان ترویج شریعت
میفرمودند ملتمس آنست که چون حق سبحانه ببرکت محبت شما با کابر این خانوادهٔ بزرگ قَدَّسَ اللّٰهُ
تَعَالٰی اَسْرَارَهُمْ سخن شما را تاثیری بخشیده است و عظمت مسلمانی شما در نظر اقران ظاهر گشته
سعی فرمایند که لااقل احکام کفریهٔ اهل کفر که در اهل اسلام شیوعی پیدا کرده اند منهدم و مندرس
گردند و اهل اسلام ازان منکرات محفوظ مانند جَزَاکُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ عَنَّا وَعَنْ جَمِیْعِ الْمُسْلِمِیْنَ
خَیْرَ الْجَزَاءِ در سلطنت پیشین[2] عنادی بدین مصطفوی عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ مفهوم می شد
و درین سلطنت ظاهرا آن عناد نیست اگر هست از عدم علم است ترس آنست که مبادا این جا
هم کار بعناد انجامد و بر مسلمانان معاملهٔ تنگ تر افتد مصرع چو بشنید بر سر ایمان خویش میلرزم *
ثَبَّتَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِیَّاکُمْ عَلٰی مُتَابَعَةِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ
فقیر بتقریبے اینجا آمده بود خواست که از آمدن خود ایشان را اطلاع نماید و بعضی سخنان نافعه بنویسد
و از محبت غریزے که بواسطهٔ مناسبت فطری است خبر کند قَالَ عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ مَنْ
اَحَبَّ اَخَاهُ فَلْیُعْلِمْهُ اِیَّاهُ یعنی کسیکه دوست دارد برادر مسلم خود را پس گو اعلام کند او را ازان
محبت وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَعَلٰی جَمِیْعِ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی

ف یعنی فطرت و خلقت ما و ان با هم مناسب افتاده موجب محبت گشته قال علیه الصلوة والسلام الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ائتلف وما تناکر منها اختلف

(۱) عبید الله احرار در سال ۸۹۵ ھ. [۱۴۹۰ م.] در سمرقند وفات یافت

(۲) سلطان پیشین محمد جلال الدین اکبر شاه در سال ۱۰۱۴ ھ. [۱۶۰۵ م.] در آگره وفات یافت

٧٤ ـ	مکتوبِ هفتادم	المنتخبات ٧٧

نیز بخانِ خانانِ[1] صدور یافته در بیانِ آنکه آدمی را جامعیّت او سببِ بُعدِ اُوست همچنانکه همین جامعیّتِ او سببِ قُربِ اوست وَمَا یُنَاسِبُ ذٰلِکَ ثَبَّتَکُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ عَلٰی جَادَّةِ الشَّرِیْعَةِ الْمُصْطَفَوِیَّةِ عَلٰی صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّةُ رَحِمَ اللّٰهُ عَبْدًا قَالَ اٰمِیْنًا آدمی را همچنانکه جامعیّت سببِ قُرب وتکریم وتفضیل است سببِ بُعد وتضلیل وتجهیل نیز همان جامعیّت است قُرب بواسطۀ اتمیّتِ مرأتِ اوست وقابلیّتِ ظهورِ جمیعِ اسما وصفات را بلکه تجلیّاتِ ذاتیه را نیز حدیث قدسی لَا یَسَعُنِیْ اَرْضِیْ وَلَا سَمَائِیْ وَلٰکِنْ یَسَعُنِیْ قَلْبُ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنِ رمزی ازین بیان هست وبُعدِ او بسببِ احتیاجِ اوست بهر جزئی از جزئیاتِ عالم چه او را همه چیز در کار هست خَلَقَ لَکُمْ مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا بواسطۀ این احتیاج او را بجمیعِ اشیا گرفتاری هست که سببِ بُعد وتضلیلِ او گشته است

بیت

پایه آخر آدم است وآدمی ٭ گشت محروم از مقامی محرمی ٭
گر نه گردد باز مسکین زین سفر ٭ نیست از وی هیچکس محروم تر ٭

پس بهترینِ همه موجودات انسان آمد وبدترینِ همه کائنات هم او اِذْ کَانَ مِنْهُ مُحَمَّدٌ حَبِیْبُ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ وَاَبُوْ جَهْلٍ اللَّعِیْنُ عَدُوُّ رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرَضِیْنَ پس ناچار تا از گرفتاری همه نجات میسر نشود گرفتاریِ کسی که منزّه است از یکی نیز حاصل نیاید خرابی در خرابی است لیکن بمقتضای مَا لَا یُدْرَکُ کُلُّهٗ لَا یُتْرَکُ کُلُّهٗ زندگانیِ چند روزه را بر وفقِ اتباعِ صاحبِ شریعت عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالتَّحِیَّةُ باید بسر برد که زندگاری آن

(۱) خانخانان عبد الرحیم در سال ۱۰۳۶ هـ. [۱۶۲۷ م.] وفات یافت

عذاب اُخروی و فوز بتنعمات سرمدی وابستهٔ بسعادت این اتباع است پس در اموال نامیه
و انعام سائمه ادای زکوة کما حقه باید نمود و آن را وسیلهٔ عدم گرفتاری باموال و انعام باید ساخت
و در مطعومات و ملبوسات لذیذه و نفیسه حظ نفس منظور نباید داشت بلکه در اطعمه و اشربه غیر از حصول
قوت بر اداء طاعات نیتی دیگر نباید کرد و جامهٔ نفیس بحکم کریمهٔ خُذُوْا زِیْنَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ
ای عِنْدَ کُلِّ صَلٰوةٍ به نیت تزیین مامور باید پوشید و مشوب به نیت دیگر نباید ساخت و اگر
حقیقت نیت میسر نشود خود را به تکلف برین نیت باید آورد و فَاِنْ لَمْ تَبْکُوْا فَتَبَاکَوْا دوام بحق
سبحانه و تعالی ملتجی و متضرع باید بود که حقیقت نیت میسر شود و از تکلف وا رهد ع
میتواند که دهد اشک مرا حسن قبول ☆ آنکه دُر ساخته است قطرهٔ بارانی را ☆ علی هذا القیاس
در جمیع امور بمقتضای فتوی علماء دین دار که راه عزیمت را اختیار نموده اند و از رخصت
اجتناب کرده زندگانی باید کرد و وسیلهٔ نجات ابدی باید دانست مَا یَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِکُمْ اِنْ شَکَرْتُمْ وَاٰمَنْتُمْ

مکتوب هفتاد و دوم

بمیرزا داراب ابن خان خانان صدور یافته در بیان آنکه شکر منعم بر منعم علیه واجب است
و حصول شکر باتیان شریعت است لا غیر اَیَّدَکُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَنَصَرَکُمْ شکر منعم بر منعم علیه
واجب عقلا و شرعا و معلوم است که وجوب شکر به اندازهٔ وصول نعمت است پس هر چند وصول
نعمت بیشتر وجوب شکر زیاده تر پس بر اغنیا علی تفاوت درجاتهم نسبت به فقرا اضعاف مضاعف
شکر واجب آمد لهذا فقراء این امت پیش از اغنیا به پانصد سال در بهشت خواهند در آمد و شکر
منعم تعالی اولا تصحیح عقائد است بمقتضای آرای فرقهٔ ناجیه که اهل سنت و جماعت اند و ثانیا
باتیان احکام شرعیهٔ عملیه است بر وفق آراء مجتهدین این فرقهٔ علیه و ثالثا بتصفیه و ترکیه

ـه یعنی نجات یابنده و اند میان سه و هفتاد فرقه اشارت است بحدیثی که اندرین باب وارد است در ترمذی و ابی داود ۱۲

٢٥

عـه قوله براهمه جمع برهمن است گروهی از علما مشرکان هند ۱۲ — عـه جمع ریاضت بالکسر توسن را رام کردن و رنج کشیدن ۱۲

است بر طبق سلوک صوفیه علیه این فرقه سنیه و وجوب این رکن اخیر استحسانی است بخلاف رکنین سابقین چه اصل اسلام مربوط باین دو رکن است و کمال اسلام منوط بآن یک رکن و عملی که مخالف این ارکان ثلثه است اگرچه از جنس ریاضات شاقه و مجاهدات شدیده باشد داخل معصیت است و نافرمانی و ناسپاسی منعم جل سلطانه براهمه هند و فلاسفه یونان در ریاضات و مجاهدات خود را معاف نداشته اند اما آن ریاضات چون بر وفق شرائع انبیا صلوات الله تعالی و تسلیماته علی اجمعهم عموماً و علی افضلهم خصوصاً واقع نشده اند مردود اند و از نجات اخروی بی نصیب ثبتکم بمتابعة سیدنا و مولانا و شفیع ذنوبنا و طبیب قلوبنا محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و متابعة خلفائه الراشدین المهدیین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

مکتوب هفتاد و دوم — ٧٦

بخواجه جهان صدور یافته در بیان آنکه جمع ساختن دین با دنیا دشوار است پس طالب آخرت را از ترک دنیا چاره نباشد و اگر ترک حقیقی میسر نشود از ترک حکمی چاره نه و ما یناسب ذلک

سلمکم الله سبحانه و عافاکم ما احسن الدین والدنیا لو اجتمعا جمع ساختن دین و دنیا را از قبیل جمع اضداد است پس طالب آخرت را ترک دنیا لابد آمد و چون در این اوان حقیقت ترک آن میسر نیست بلکه متعسر است بضرورت بترک حکمی باید قرار داد و ترک حکمی عبارت از انست که در امور دنیویه بمقتضای حکم شریعت غرا محکوم باید شد و در مطاعم و مشارب و مساکن حدود شرعیه را رعایت باید نمود و تجاوز از ان حدود تجویز نباید کرد و در اموال نامیه و انعام سائمه زکوة مفروضه را ادا باید کرد و چون تحلی باحکام شرعیه میسر شد از مضرت دنیا نجاتی حاصل گشت و بآخرت جمع شد و اگر این قسم ترک حکمی هم میسر نشود و از مبحث خارج است حکم منافق دارد که صورت ایمان در آخرت سود مند ش

و صورت ایمان نه حقیقت آن ۱۲

نخواهد گشت نتیجهٔ او عصمتِ دماء و اموالِ دنیوی است فقط من آنچه شرطِ بلاغ است
باتو میگویم ❊ توخواه از سخنم پند گیر وخواه ملال ❊ تا کدام صاحبِ دولت باشد که باین طمطراق
دنیاوی و باین خدم و حشم و باین طعامهای لذیذ و چرب و باین لباسهای فاخر
و پرشوق کلمهٔ حق را بسمع قبول استماع نماید گوشش از بار گران شده است ❊ نشنود
ناله و فغان مرا ❊ وَفَّقَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِیَّاکُمْ بِمُتَابَعَةِ الشَّرِیْعَةِ الْمُصْطَفَوِیَّةِ عَلٰی
صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّةُ بقیةُ المراد میان شیخ زکریا که سابقا کروری بود الحال
محبوس است مردِ عالم و فاضل است بشومیِ اعمال مدتیست که بزندان محبوس است بواسطهٔ
ضعف پیری و ضیقِ معیشت و تمادیِ مدتِ حبس بتنگ آمده است بفقیر نوشته بود که در عسکر
آمده سعی در مخلص او نمایند کثرتِ مسافتِ راه مانع آمد چون اخوی خواجه محمد صادق بخدمتِ ایشان
میرفتند بضرورت بچند کلمه مصدّع گشت امید است که توجهٔ عالی دربارهٔ آن ضعیف مرعی
خواهند داشت که عالم است و پیر والسلام اولاً و آخراً

المنتخبات ۷۴	مکتوب هفتاد و سوم	قیامت و آخرت کتابنده

مکتوب هفتاد و سوم

به قلیج الله بن قلیج خان صدور یافته در مذمتِ دنیا و ابنای آن و در نکوهشِ تحصیل
علومِ غیر نافع و در اجتناب از فضولِ مباحات و تحریض بر خیرات و اعمالِ صالحه علی الخصوص
در زمانِ عنفوانِ جوانی و ما یناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جادهٔ شریعتِ سنیهٔ مصطفویه
علی صاحبها الصلوات والتسلیمات والتحیات الابدیة السرمدیة استقامت ارزانی فرماید ای
فرزند دنیا محلِ آزمایش و ابتلاست ظاهر او را بانواع مزخرفات مموّه و مزیّن گردانیده اند صورتِ او را بخال
و خط و زلف و خد و خال موهومه مرتب ساخته اند و بنمود شیرینیت و طراوت و نضارت متخیل لیکن فی الحقیقت

جیفه ایست عطر اندوده و مزبله ایست پر از ذباب و دود و هو سرابیست آب نما و شکریست زهر آسا باطن او سراسر خراب و ابتر است معامله او با ابنای خود با اینهمه گندگی از هر چه گوئی بدتر فریفته او دیوانه و مسحور است گرفتار او مجنون و مخدوع هر که بظاهر او مفتون گشت بداغ خسارت ابدی متسم شد و هر که بحلاوت و طراوت او نظر کرد ندامت سرمدی نصیب او آمد سرور کائنات حبیب رب العلمین علیه و علی آله الصلوات و التحیات فرموده است ما الدنیا و الاخرة الا ضرتان ان رضیت احدهما سخطت الاخری پس هر که دنیا را راضی ساخت آخرت از وی در سخط است پس ناچار از آخرت بی نصیب آمد اعاذنا الله سبحانه و ایاکم من محبتها و محبة اهلها ای فرزند هیچ میدانی که دنیا چیست آنچه ترا از حق سبحانه و تعالی باز دارد پس از زن و فرزند و مال و جاه و ریاست و لهو و لعب و اشتغال بمالایعنی همه داخل دنیا است علومی که بآخرت کار نیایند هم از دنیا اند اگر تحصیل نجوم و منطق و هندسه و حساب و امثال آنها از علوم لاطائل بکاری آمد فلاسفه از اهل نجات می بودند قال علیه الصلوة و السلام علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه ؎ هر چه جز عشق خدائی احسن ست * گر شکر خوردن بود جان کندن است * و آنکه گفته اند که علم نجوم از برای معرفت اوقات صلوة در کار است نه باین معنی است که معرفت اوقات بمعرفت نجوم حاصل نیست بلکه باین معنی است که علم نجوم یکی از طرق معرفت اوقات است بسیاری از مردم هستند که از علم نجوم خبر ندارند و اوقات صلوة را به از عالمان نجوم می شناسند قریب باین سخن است وجهیکه در تحصیل علم منطق و حساب و مانند اینها که فی الجمله در بعضی علوم شرعیه در کار اند گفته اند بالجمله بعد از تمحلات بسیار وجه جواز از برای اشتغال باین علوم پیدا می شود اما اگر مقصود از خواندن اینها غیر از معرفت احکام شرعیه و تقویت ادله کلامیه امری دیگر نباشد و الا لا یجوز اصلا انصاف باید کرد ارتکاب امر مباح که مستلزم فوت امور واجبه باشد از حد اباحت می برآید باینه شک نیست

که اشتغال باین علوم مفوّتِ اشتغال بعلوم شرعیهٔ ضروریه است ای فرزند حق سبحانه وتعالی
ازکمالِ عنایتِ بیغایتِ خویش ترا در ابتدای جوانی توفیقِ توبه کرامت فرموده بود وبدست یکی
از درویشانِ سلسلهٔ علیه نقشبندیه قدّس الله تعالی اسرارهم انابت داده نمیدانم از دستِ نفس
وشیطان ترا ثبات بران توبه میسّر شده باشد یانه استقامت مشکل مینماید موسمِ عنفوانِ جوانی است
واسبابِ دنیوی همه میسّر وبیشتر از قرنا بیمناسب ونا ملائم ؎ همه اندر زمن بتو این است
که نو طفلی وخانه رنگین است ✽ ای فرزند کار اینست که از فضولِ مباحات اجتناب باید نمود
واز مباحات بقدرِ ضرورت اکتفا باید کرد وآنهم به نیّتِ جمعیت از برای ادای وظائفِ بندگی مثلاً
مقصود از خوراک قوّت برادای طاعات است واز پوشاک سترِ عورت ودفع حرّ وبرد وعلی هذا
القیاس سائر المباحات الضروریة اکابرِ نقشبندیه قدّس الله تعالی اسرارهم عمل بعزیمت اختیار
کرده اند واز رخصت مهما امکن اجتناب فرموده از جملهٔ عزائم اکتفاست بقدرِ ضرورت واگر
این دولت میسّر نشود پا از دائرهٔ مباحات بیرون نباید نهاد ومحرّمات ومشتبهات نباید رفت
تنعّمات بامور مباحات بروجه اتم واکمل حق سبحانه وتعالی ازکمالِ کرم تجویز فرموده است ودائرهٔ
این تنعّمات را پروسیع ساخته قطع نظر ازین تنعّمات کدام عیش برابر آنست که مولای این کس از
کردارِ این شخص راضی باشد وکدام جفا برابر آنست که سیّد او از اعمالِ او در سخط باشد رضاء الله
تعالی فی الجنّة خیرٌ من الجنّة وسخط الله تعالی فی النّار شرٌّ من النّار این کس بنده ایست
محکوم بحکمِ مولی او را بسر خود نساخته اند ودر هرچه افتد وانگذاشته اند فکر باید کرد وعقل دور اندیش را
کار باید فرمود فردا غیر از ندامت وخسارت هیچ بدست نخواهد آمد وقتِ کار موسمِ جوانی است
جوانمرد آنست که این وقت را از دست ندهد وفرصت غنیمت شمرد وتحمّل که او را تا زمانِ پیری
نگذارند واگر گذارند جمعیت میسّر نشود واگر میسّر شود هنگامِ ضعف وسستی کار نمیتواند کرد حالا که اسباب

جمعیت همه میسر است و وجود والدین هم از جملهٔ انعامات حق است سبحانه که غم معیشت
این کس بر سر آنهاست و موسم فرصت است و زمان قوت و استطاعت بکدام عذر
امروز را به فردا باید انداخت و رخت بتسویف باید کشید قال علیه الصلوٰة والسلام هلک
المسوفون آرے اگر مهمات دنیائی دنی را بر فردا اندازند و امروز باعمال آخرت پردازند
بس مستحسن است چنانکه عکس این مستقبح است در موقت عنفوان جوانی که استیلاء
دشمنان دین است از نفس و شیطان اندک عمل را آنقدر اعتبار است که در وقت
عدم استیلاء آنها اضعاف مضاعف آنرا اعتبار نیست و در توره سپاهیگری سپاهیان
کارگزار را در وقت استیلاء اعدا اعتبار بیشتر است اندک تردد هم اعتباری گیرد و نمایان میشود
و در وقت امن از شر اعدا این قسم اعتبار نمیماند ای فرزند مقصود از خلقت انسانی که خلاصه
موجودات است نه لهو و لعب و نه خوردن و خفتن است مقصود از وی ادای وظائف
بندگیست و ذل و انکسار و عجز و افتقار و دوام التجا و تضرع بجناب قدس خداوندی جل سلطانه
عبادتی که شرع محمدی علیه الصلوٰة والسلام بآن ناطق است و مقصود از ادائے
آن منافع و مصالح عباد است و بجناب قدس خداوندی عز شانه هیچ از آن عائد نمی شود
بجان ممنون گشته می باید ادا کرد و به انقیاد تمام در امتثال اوامر و انتهای از مناهی باید کوشید
حق سبحانه با وجود غنای مطلق عباد را باوامر و نواهی سرفراز ساخته است تا محتاجان را
شکر این نعمت بر وجه اتم بباید کرد و بمنت داری تمام در امتثال احکام باید کوشید آن فرزند
میداند که اگر از ابنائے دنیا که بشوکت و جاه صوری متحقق است اگر از متعلقان زیردست
خود را بخدمتی سرفرازی سازد و در آن خدمت نفعی بآمر نیز عائد است این زیر دست حکم او را
چه بلا عزیز میدارد و میداند که شخصے عظیم القدر این خدمت را فرموده است بممنونیت تمام

بجا باید آورد چه بلا شد عظمتِ خداوندی جلّ سلطانه از عظمتِ این شخص هم در نظر کمتر می آید که در امتثالِ احکام خداوندی جلّ عظمته نمی کوشند شرم باید کرد و از خوابِ خرگوش خود را باید برآورد عدم امتثال اوامر الٰهی جلّ سلطانه از دو چیز خالی نیست یا آنکه اخبارات شرعیه را دروغ میدانند و باور نمیکنند یا عظمتِ آمر تعالیٰ و تقدّس در نظر حقیر تر از عظمتِ ابناء دنیا می آید شناعتِ این امر را باید ملاحظه نمود اے فرزند شخصی که کذبِ او را بارها تجربه کرده اند بگوید که اعدا ارادهٔ شبیخون بر فلان قوم شب خون خواهند ریخت عقلاء آن قوم از پئے محافظتِ خود می شوند و فکر دفع آن بلیه می نمایند با وجود میدانند که آن مخبر بکذب متّهم است لیکن میگویند که در محل توهّم خطر نزد عقلا احتراز لازم است مخبر صادق علیه الصّلوٰة والسّلام به مبالغها تمام از عذابِ اخروی خبردار ساخته است هیچ متاثر نمی شوند اگر متاثر شوند فکر دفع آن بکنند و حال آنکه علاجِ دفع آنرا نیز از مخبر صادق علیه الصّلوٰة والتحیّة معلوم کرده اند پس چه ایمانست که خبر مخبر صادق در رنگِ خبر دروغگو اعتبار ندارد صورتِ اسلام نجات نمی بخشد یقین می باید حاصل کرد یقین کجاست که ظن هم نیست بلکه وهم هم نیست چه عقلا در خطرها وهم را نیز اعتبار می نهند و همچنین حق تعالیٰ در کلام مجید خود میفرماید وَاللّٰهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ با وجودِ این اعمالِ قبیحه بوقوع می آرند اگر بدانند که شخص حقیرے بر اعمال اینها مطّلع است هرگز عمل شنیع در نظر او نمی کنند پس حال اینها از دو حالت خالی نیست خبرِ حق سبحانه باور نمی کنند یا اطلاع حق سبحانه تعالیٰ را اعتبار نمی نهند پس این قسم کردار از ایمانست یا از کفر پس بر آن فرزند لازم است که از سرِ نو تجدیدِ ایمان بکند قال علیه الصّلوٰة والسّلام جدّدوا ایمانکم بقول لا اله الا اللّٰه و از نامرضیات حق سبحانه توبهٔ نصوح اوّل اعاده نماید از اموریکه نهی فرموده است و محرّم ساخته مجتنب باشد پنجوقت نماز بجماعت گزارد اگر قیام لیل و نماز تهجد نیز میسّر شود زهی سعادت و اداے زکوٰة

۵۸ قوله از اموریکه الخ و قوله پنجوقت الخ ظاهر و بحذف حرف عطف معطوف است بر قول ایشان قدس سره از سرِ نو از نامرضیات ۱۲

مال نیز از جملهٔ ارکان اسلام است آنرا البته ادا کند طریقی که ادائی آن اسهل باشد آنست
که از مالِ خود آنچه حق فقرا است سالیانه جدا سازد و به نیتِ زکوة نگهداشته در تمام سال بمصارف
زکوة خرج نماید برین تقدیر هر مرتبه تجدیدِ نیت ادائی زکوة لازم نیست یک دفعه جدا کردن کفایت
می کند معلوم است که در سال تمام چه قدر خرج میکنند بفقرا و مستحقان اما چون به نیتِ زکوة نیست
محسوب نمیشود و در صورتِ مرقومه هم زکوة از ذمّه ادا میشود و هم از خرج بے تقریب خلاصی است
واگر بالفرض آن قدر در سال خرجِ فقرانه شود و بقیه بماند آنرا همان طور جدا از مال خود نگهدارند
در هر سال همین قسم عمل بکار برند چون مال فقرا جدا میشود اگر امروز توفیقِ ادای آن روزی نشد
شاید که فردا موفق سازند ای فرزند چون نفس بالذات بسیار بخیل است و در امتثالِ احکام
الٰهی جلّ سلطانه سرکش بضرورت سخن بصرفه گفته می شود والا اموال واملاک همه از حق است
سبحانه این کس را چه مجال است که دران تنگی نماید باید که بمنتِ تمام ادا کند و همچنین در سائرِ
عبادات خود را به هیچ وجه معاف ندارد و در ادائے حقوق عباد سعی بلیغ مبذول باید داشت
وکوشش باید نمود که حق هیچکس در ذمّه نماند اینجا ادائے آن حق آسان است بملایمت و تملق
هم رفع می شود در آخرت کار مشکل است علاج پذیر نیست احکام شرعیه را از علماءِ آخرت باید
استفسار نمود سخن ایشان را تاثیرے هست شاید به برکتِ انفاسِ ایشان بعملِ آن موفق
شود از علماءِ دنیا که علم را وسیلهٔ مال و جاه ساخته اند دور باید بود مگر آنکه علماءِ متقی پیدا نشود بضرورت
بقدرِ ضرورت بایشان باید پرداخت آنجا میان حاجی محمد اتره از علماءِ دیندار اند و میان شیخلی
اتره خود آشنائی شما اند غرض این هر دو عزیز دران نواحی مغتنم اند در تفتیش مسائلِ شرعیه
بایشان رجوع نمودن انسب است ای فرزند ما فقرا را به ابنائے دنیا چه مناسبت که از نیک
و بد ایشان سخن کنیم نصائح شرعیه درین باب بر وجه اتم و اکمل وارد شده اند فلله الحجة

الْبَالِغَةُ اما آن فرزند چون از راهِ اِنابت به فقرا رجوع آورده بود دل را بواسطهٔ آن مناسبت
در اکثر اوقات توجه بحالِ آن فرزند میشود همان توجه باعثِ این گفتگو شده است امید است
که اکثر این نصائح و مسائل بگوش آن فرزند رسیده باشد اما مقصود عمل است نه مجرد علم
بیمارے که علم بداروئے مرضِ خود دارد تا آن دارو را نخورد صحت نمی یابد علم بدارو فائده نمیکند
این همه ابرام و مبالغه برای عمل است عِلم خود حجت را درست می سازد وقال علیه الصلوٰة
والسلام اِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ عَذَابًا یَوْمَ الْقِیَامَةِ عَالِمٌ لَمْ یَنْفَعْهُ اللّٰهُ بِعِلْمِهٖ آن فرزند بداند که
اِنابتِ سابق بواسطهٔ قلتِ صحبتِ اربابِ جمعیت اگرچه ثمره نداده باشد اما از نفاستِ
جوهرِ استعدادِ آن فرزند خبر میدهد امید است که حق سبحانه وتعالی ببرکتِ آن اِنابت در
آخر بتوفیقِ مرضیاتِ خویش موفق گرداند و از اهلِ نجات سازد و بهر حال رشتهٔ محبتِ این
طائفه را از دست ندهد و التجا و تضرع باین قوم شعار خود سازد و منتظر باشد که حق سبحانه وتعالی
بتوسلِ محبتِ این طائفه بمحبتِ خود مشرف سازد و بتمام بجانب خود کشد و ازین خرخشها بالکل
خلاص سازد مثنوی عشق آن شعلست کوچون برفروخت ؛ هرچه جز معشوق باقی جمله
سوخت ؛ تیغِ لا در قتلِ غیرِ حق براند ؛ درنگر زان پس که بعدِ لا چه ماند ؛ ماند الا الله
باقی جمله رفت ؛ شاد باش اے عشق شرکت سوز رفت ؛

٧٨ — مکتوب هفتاد و چهارم

بمیرزا بدیع الزمان صدور یافته در تحریض بر محبتِ فقرا و توجه بایشان والنصح باتباع صاحبِ
الشریعةِ علیه وعلیٰ اٰلهِ الصلوٰة والسلام مراسلهٔ شریفه و مفاوضهٔ لطیفه ورود یافت
حمدًا للّٰهِ سبحانه که از فحوائے آن محبتِ فقرا و توجه درویشان مفهوم گشت که سرمایهٔ سعادتست

لِاَنَّهُمْ جُلَسَاءُ اللهِ سُبْحَانَهٗ وَهُمْ قَوْمٌ لَا يَشْقٰى جَلِيْسُهُمْ وَكَانَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالٰى
عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَسَلَّمَ يَسْتَفْتِحُ بِصَعَالِيْكِ الْمُهَاجِرِيْنَ وَقَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ فِيْ
شَانِهِمْ رُبَّ اَشْعَثَ مَدْفُوْعٍ بِالْاَبْوَابِ لَوْ اَقْسَمَ عَلَى اللهِ لَاَبَرَّهٗ سعادت آثار فقره در صحیفهٔ
گرامی اندراج یافته بود که خدا تونشناختین این نعتیست که مخصوص بحضرت واجب الوجود است
جَلَّ سُلْطَانُهٗ عَبْدًا مَمْلُوْكًا لَا يَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ را چه رسد که بوجه از وجوه بخداوند جل سلطانه
مشارکت جوید و در راه خداوندی پوید علی الخصوص نشأ اخرویه که مالکیة وملکیة چه بطریق حقیقت
وچه بطریق مجاز مخصوص بحضرت مٰلِكِ يَوْمِ الدِّيْنِ است حضرت حق سبحانه وتعالی در روز
قیامت ندا در دهد که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ وخود در جواب آن فرماید لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ عباد را
دران روز غیر از هول ودهشت متحقق نیست وجز حسرت وندامت متصور نه الله تعالی در قرآن
مجید خود از شدت آن روز واز غایت اضطراب خلائق خبر میدهد حیث قال تبارک وتعالی
اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيْمٌ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا اَرْضَعَتْ وَتَضَعُ
كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارٰى وَمَا هُمْ بِسُكَارٰى وَلٰكِنَّ عَذَابَ اللهِ شَدِيْدٌ
شعر دران روز کز فعل پرسند وقول ۞ اولو العزم را تن بلرزد ز هول ۞ بجائیکه دهشت
برد انبیا ۞ تو عذر گنه را چه داری بیا ۞ بَقِيَّةُ النُّصْحِ اِتِّبَاعُ صَاحِبِ الشَّرِيْعَةِ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ
وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ فَاِنَّ النَّجَاةَ بِدُوْنِهٖ مُحَالٌ وَعَدَمُ الْاِلْتِفَاتِ اِلٰى زَخَارِفِ الدُّنْيَا
وَعَدَمُ الْاِعْتِبَارِ بِوُجُوْدِهَا وَعَدَمِهَا فَاِنَّ الدُّنْيَا مَبْغُوْضَةُ اللهِ سُبْحَانَهٗ لَيْسَ لَهَا قَدْرٌ
عِنْدَهٗ تَعَالٰى فَيَنْبَغِيْ اَنْ يَكُوْنَ عَدَمُهَا خَيْرًا مِنْ وُجُوْدِهَا عِنْدَ الْعِبَادِ وَقِصَّةُ عَدَمِ
وَفَائِهَا وَسُرْعَةِ زَوَالِهَا مَشْهُوْرَةٌ بَلْ مَشْهُوْدَةٌ فَاعْتَبِرُوْا يَا اَبْنَاءَهَا الَّذِيْنَ مَضَوْا
مِنْ قَبْلُ وَفَّقَنَا اللهُ سُبْحَانَهٗ وَاِيَّاكُمْ بِمُتَابَعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

المنتخبات ۷۵

مکتوب ۷۵ هفتاد و پنجم

نیز به میرزا بدیع الزمان صدور یافته در تحریض بر متابعت سید کونین علیه و علی
آله الصلوة والسلام اولاً بتصحیح عقائد و ثانیاً بدانستن احکام ضروریهٔ فقهیه و در بیان آنکه
از حق سبحانه وتعالی بوسیله یا بیوسیله اورا تعالی می باید طلبید سلمکم الله سبحانه
وعافاکم نقد سعادت دارین منوط بمتابعت سید کونین است علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات اتمها واکملها بر نهجیکه علماء اہل سنت شکر الله تعالی سعیهم بیان فرموده اند
اولاً تصحیح عقائد بمقتضائے آرائی صائبهٔ این بزرگواران باید کرد و ثانیاً علم حلال و حرام
و فرض و واجب و سنت و مندوب و مباح و مشتبه حاصل باید نمود و عمل بمقتضای این علم نیز
در کار است بعد از حصول این دو جناح اعتقادی و عملی اگر سعادت ازلی مدد فرماید طیران
عالم قدس میسر آید و بدونهما خرط القتاد دنیائے دنی کرائی آن نمیکند که آن را از
مطالب شمرند و حصول مال و جاه او را از مقاصد انگارند بلند همت باید بود و از حق سبحانه
وتعالی بوسیله یا بیوسیله او را تعالی باید طلبید مصرعه کار اینست وغیر این همه هیچ : چون
التفات نموده همتے خواسته اند بشرٰے لکم سالماً و غانماً مراجعت خواهند نمود اما یک
شرط را مرعی دارند و آن وحدت قبلهٔ توجه است قبلهٔ توجه را متعدد ساختن خود را در تفرقه
انداختن است مثل مشهور است که هرکه یکجا همه جا و هرکه همه جا هیچ جا حضرت حق سبحانه و تعالی
بر جادهٔ شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة استقامت کرامت
فرماید والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلی آله
الصلوات والتحیات

المنتخبات ۷۶	مکتوب ۷۶ هفتاد و ششم	-۳۰-

به قلیچ خان صدور یافته در بیان آنکه ترقی وابسته بورع و تقوی است و در تحریض بر ترک فضول مباحات و اگر میسر نشود اجتناب از محرمات ساخته دائره فضول مباحات را تنگتر باید گرفت و در بیان آنکه اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

وَبِهٖ نَسْتَعِيْنُ عَصَمَكُمُ اللهُ سُبْحَانَهٗ عَمَّا يَصِمُكُمْ وَصَانَكُمْ عَمَّا شَانَكُمْ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمَنْفِيِّ عَنْهُ زَيْغُ الْبَصَرِ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَكْمَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ اَفْضَلُهَا قَالَ اللهُ تَعَالٰى مَا اٰتٰكُمُ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ وَمَا نَهٰكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوْا مدار نجات بر دو جزو آمد امتثال اوامر و انتهاء از نواهی و معظم ترین این دو جزو جزو اخیر است که معبر بورع و تقوی است ذُكِرَ رَجُلٌ عِنْدَ رَسُوْلِ اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَسَلَّمَ بِعِبَادَةٍ وَاجْتِهَادٍ وَذُكِرَ اٰخَرُ بِرِعَةٍ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَسَلَّمَ لَا تَعْدِلْ بِالرِّعَةِ شَيْئًا يعنی الورع وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَتَمُّهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ اَكْمَلُهَا مِلَاكُ دِيْنِكُمُ الْوَرَعُ و فضیلت انسان بر ملک ازین جزو متحقق است و ترقی بر مدارج قرب هم ازین جزو ثابت می شود چه ملائکه در جزو اول مشارکند و ترقی در ایشان مفقود است پس رعایت جزو ورع و تقوی از اهم مهام اسلام آمد از اشد ضروریات دین و رعایت این جزو که مدار آن بر اجتناب از محارم است بر وجه کمال وقتی میسر شود که از فضول مباحات اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات اکتفا کرده شود زیرا که ارخاء عنان در ارتکاب مباحات بامور مشتبهات میرساند و مشتبه بمحرم نزدیک است مَنْ حَامَ حَوْلَ الْحِمٰى يُوْشِكُ اَنْ يَقَعَ فِيْهِ پس در حصول کمال

ورع و تقوائے اکتفا از مباحات بقدرِ ضرورت لابُد آمد و آن ہم مشروط بہ نیتِ اداءِ وظائفِ بندگی والّا آنقدر ہم وبال است وقلیلِ آن نیز حکم کثیر دارد و چون اجتناب از فضولِ مباحات بالکلیہ در ہمہ اوقات خصوصًا درین وقت بسیار عزیز الوجود است اجتناب از محرمات لازم ساختہ مہما امکن دائرۂ ارتکابِ فضولِ مباحات را تنگ تر باید ساخت و درین ارتکاب ہموارہ نادم و مستغفر می باید بود و در یچہ از برائے دخول محرمات دانستہ ہمیشہ بحق سبحانہ ملتجی و متضرع باید شد این ندامت و استغفار و التجا و تضرع یحتمل کہ کارِ آن اجتناب بکند کہ بفضولِ مباحات تعلق داشت و از آفت آن مصون و محفوظ دارد عزیزی مفرماید انکسارُ العاصین احبُّ الیّ من صولۃِ المطیعین و اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است قسمی است کہ بحقوقِ اللہ سبحانہ تعلق دارد و قسمی ست کہ بحقوقِ عباد متعلق است و رعایتِ قسمِ ثانی اہم تر است حق سبحانہ و تعالیٰ غنیِ مطلق است و ارحم الراحمین و عباد فقرا و محتاج اند و بالذات بخیل و لئیم اند قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ مَنْ کَانَتْ لَہٗ مَظْلَمَۃٌ لِاَخِیْہِ مِنْ عِرْضِہٖ اَوْ شَیْءٍ فَلْیَتَحَلَّلْہُ مِنْہُ الْیَوْمَ قَبْلَ اَنْ لَا یَکُوْنَ دِیْنَارٌ وَّلَا دِرْھَمٌ اِنْ کَانَ لَہٗ عَمَلٌ صَالِحٌ اُخِذَ بِقَدْرِ مَظْلِمَتِہٖ وَاِنْ لَّمْ یَکُنْ لَّہٗ حَسَنَاتٌ اُخِذَ مِنْ سَیِّئَاتِ صَاحِبِہٖ فَحُمِلَ عَلَیْہِ وَقَالَ اَیْضًا صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ اَتَدْرُوْنَ مَا الْمُفْلِسُ قَالُوا الْمُفْلِسُ فِیْنَا مَنْ لَّا دِرْھَمَ لَہٗ وَلَا مَتَاعَ فَقَالَ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ اِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ اُمَّتِیْ مَنْ یَّاْتِیْ یَوْمَ الْقِیَامَۃِ بِصَلٰوۃٍ وَّصِیَامٍ وَّزَکٰوۃٍ وَّیَاْتِیْ قَدْ شَتَمَ ھٰذَا وَقَذَفَ ھٰذَا وَاَکَلَ مَالَ ھٰذَا وَسَفَکَ دَمَ ھٰذَا وَضَرَبَ ھٰذَا فَیُعْطٰی ھٰذَا مِنْ حَسَنَاتِہٖ وَھٰذَا مِنْ حَسَنَاتِہٖ فَاِنْ فَنِیَتْ حَسَنَاتُہٗ قَبْلَ اَنْ یُّقْضٰی مَا عَلَیْہِ اُخِذَ مِنْ خَطَایَاھُمْ فَطُرِحَتْ عَلَیْہِ ثُمَّ طُرِحَ فِی النَّارِ صَدَقَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَسَلَّمَ

بالفتح وکسر میم ولام بمعنی ستائش ۱۲

ثانیاً اظهارِ مَحْمِدَت وشکر گزاریِ ایشان می نماید که در بلدهٔ معظمهٔ لاهور بوجودِ ایشان بسیاری از احکامِ شرعیّه درین طور زمانه رواجے پیدا کرده است وتقویتِ دین وترویجِ ملّت دران بقعه حاصل گشته است وآن بلده نزدِ فقیر همچو قطبِ ارشاد است نسبت به سائرِ بلادِ هندوستان خیر وبرکتِ آن بلده بجمیع بلادِ هندوستان ساریست اگر آنجا دین را ترویج است در همه جا نحوے از رواج متحقق است حق سبحانه وتعالیٰ مؤیِّد وناصرِ ایشان باد قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالىٰ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ لَا يَزَالُ طَائِفَةٌ مِّنْ اُمَّتِيْ ظَاهِرِيْنَ عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ حَتّٰى يَاْتِيَ اَمْرُ اللّٰهِ وَهُمْ عَلٰى ذٰلِكَ چون ایشان را رشتهٔ ارتباطِ حُبّی بحضرتِ معرفت پناهی قبله گاهی خواجهٔ ما محکم بود بنا بران بتسویدِ چند کلمه محرکِ آن نسبتِ حُبّی گشت زیاده برین اطناب است حاملِ رقیمهٔ دعا از مردمِ نیک وصُلحا است وآدمی زاده است حاجتی بجنابِ ایشان آورده است امید است که توجهِ شریف دربارهٔ او مرعی داشته روائی حاجتِ او خواهند فرمود دولتِ حقیقی وسعادتِ سرمدی محصّل باد بِحُرْمَةِ النَّبِيِّ وَاٰلِهِ الْاَمْجَادِ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ بسیاوت مآبی میر سید جمال الدین دعواتِ غریبانه تبلیغ فرمایند

المنتخبات ۷۷ | مکتوب ۷۹ هشتاد و نهم | ۳۱

نیز بجناب ریحان صدور یافته دربیانِ آنکه این شریعتِ غرّا جامعِ شرائعِ ماتقدم است وآتیان بمقتضائے این شریعت آتیان است بمقتضائے جمیعِ شرائع وَمَا يُنَاسِبُ ذٰلِكَ الله تعالیٰ برجادهٔ شریعتِ مصطفویه عَلٰى صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ ثبات واستقامت ارزانی فرموده بالکلیّه متوجهِ جنابِ قدس خود گرداند چونکه مقرر شده است که محمد رسول الله صَلَّى اللّٰهُ تَعَالىٰ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ جامعِ جمیعِ کمالاتِ اسمائی وصفاتی است ومظهرِ جمیعِ اینها

بسبیل اعتدال کتابی که بروی منزل شده است خلاصۂ جمیع کتب سماوی است که بر سایر
انبیاء علی نبینا و علیہم الصلوات والتسلیمات منزل شده اند و ایضاً شریعتی که آن سرور را
عطا فرموده اند زبدۂ جمیع شرائع ماتقدم است و اعمالیکه بمقتضائی این شریعت حقه است
منتخب از اعمالِ شرائع سابقه است بلکه از اعمال ملائکه نیز صلوات اللہ تعالی وسلامہ علی
نبینا و علیہم چه بعضی از ملائکه مامور برکوع اند و بعضی دیگر بسجود و بعضی بقیام و همچنین اُمم سابقه
بعضی بنمازِ بامداد مامور بودند و بعضی دیگر بنمازهائے دیگر درین شریعت از اعمال اُمم سابقه و ملائکهٔ
مقربه خلاصه و زبدهٔ آن را انتخاب کرده مامور ساخته اند پس تصدیق باین شریعت و اتیانِ اعمال
بمقتضائے آن فی الحقیقت تصدیق است بجمیع شرائع و اتیان است باعمال مقتضیاتِ آن
شرائع پس لاجرم مصدقانِ این شریعت خیر الامم باشند و همچنین تکذیب این شریعت و عدمِ
اتیانِ بمقتضائی آن تکذیب است مر جمیع شرائع ماتقدم را و عدمِ اتیان است بمقتضای
آنها و همچنین است انکار از آن سرور علیه الصلوٰة والسلام انکار از جمیع کمالات اسمائی و صفاتی
و تصدیق او تصدیق است بجمیع آنها پس ناچار منکرِ آن سرور و مکذبِ این شریعت بدترین
اُمم باشد از ینجا است اَلْاَعْرَابُ اَشَدُّ کُفْرًا وَّنِفَاقًا ؎ محمدِ عربی کآبروئی هر دو سرا ست
کسی که خاکِ درش نیست خاک بر سرِ او ٭ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ ذِی الْاِنْعَامِ وَالْمِنَّةِ که حُسنِ اعتقاد
و کمال ایقان ایشان را نسبت باین شریعت و صاحبِ آن شریعت علیه الصلوٰة
والسلام والتحیة باحسن وجوه مشهود شده بود و ندامت بر اوضاع نا ملائمه همواره دامنگیر
شان بوده حق سبحانه و تعالی از دیاد بران عطا فرماید ثانیاً ملتمس آنکه حاملِ رقیمهٔ دعا
میان شیخ مصطفی از نسلِ قاضی شریح اند درین دیار بزرگان ایشان بزرگ شده آمده اند
و وجوهِ معاش و وظائف بسیار داشتند شد الیاز بی معاشی متوجه لشکر شده است و اسناد

لمحبه سلمه اللہ تعالی

دفراہین ہمراہ آوردہ امیدوار است کہ بتوسُّلِ ایشان جمعیت پیدا کند زیادہ مصدع نشد
مشارالیہ را بصدور عظام بہ نہجی سفارش فرمایند کہ کارگر شود و سبب جمعیّتِ ارباب تفرقہ گردد
وَالسَّلَامُ وَالْاِکْرَامُ

مکتوب ہشتادم

المنتخبات ۷۸

-۳۷

بمیرزا فتح اللہ حکیم صدور یافتہ در بیانِ آنکہ فرقۂ ناجیہ از ہفتاد و سہ فرقہ فرقۂ اہلسنت و جماعت
است و در نکوہشِ فِرَقِ مبتدعہ وَعَلَیْنَا سِبُ ذٰلِکَ حق سبحانہ و تعالیٰ بر جادۂ شریعتِ مصطفویہ
عَلٰی صَاحِبِہَا الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّۃُ استقامت ارزانی فرماید مصرعہ کاز این است غیر
این ہمہ ہیچ • ہر فرقہ از ہفتاد و سہ گروہ مدعی اتباع شریعت است و جازمِ نجاتِ خود
کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْہِمْ فَرِحُوْنَ نقدِ وقتِ شانست اما دلیلے کہ پیغمبر صادق عَلَیْہِ مِنَ
الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُہَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُہَا بتمیز فرقۂ واحدۂ ناجیہ از ان فِرَقِ متعددہ
فرمودہ است آنست اَلَّذِیْنَ ہُمْ عَلٰی مَا اَنَا عَلَیْہِ وَاَصْحَابِیْ یعنی آن فرقۂ واحدۂ ناجیہ
آنانند کہ ایشان بر طریقے اند کہ من بر آن طریقم و اصحابِ من بر ان طریق اند ذکر اصحاب
باوجودِ کفایت بذکرِ صاحبِ شریعت عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالتَّحِیَّۃُ درین موطن برائے آن تواند
بود کہ تا بدانند کہ طریقِ من ہمان طریقِ اصحاب است و طریقِ نجات منوط باتباع طریقِ ایشانست
و بس چنانکہ حق سبحانہ فرمودہ مَنْ یُّطِعِ الرَّسُوْلَ فَقَدْ اَطَاعَ اللّٰہَ پس اطاعتِ رسول عین اطاعت
حق آمد سبحانہ و خلافِ اطاعتِ او صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَسَلَّمَ عین معصیت او تعالیٰ
و تقدس جماعۂ کہ اطاعتِ خدائی را جَلَّ سُلْطَانُہٗ خلافِ اطاعتِ رسول تصور کردہ اند
حق سبحانہ از حالِ آنہا خبر میدہد و حکم بہ کفرِ ایشان مینماید آنجا کہ می فرماید یُرِیْدُوْنَ اَنْ
یُّفَرِّقُوْا بَیْنَ اللّٰہِ وَرُسُلِہٖ وَیَقُوْلُوْنَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَّنَکْفُرُ بِبَعْضٍ وَّیُرِیْدُوْنَ اَنْ یَّتَّخِذُوْا

سورهٔ مائده

بَیْنَ ذٰلِكَ سَبِیْلًا اُولٰٓئِكَ هُمُ الْكٰفِرُوْنَ حَقًّا پس در ما نحن فیه دعوی اتباع آنسرور
نمودن عَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ بخلافِ اتباعِ طریقِ اصحاب رِضْوَانُ اللّٰهِ تَعَالٰی عَلَیْهِمْ
اَجْمَعِیْنَ دعوی باطل است بلکه آن اتّباع فی الحقیقت عینِ معصیتِ رسول است عَلَیْهِ
الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ پس نجات را دران طریقِ مخالف چه مجال وَیَحْسَبُوْنَ اَنَّهُمْ عَلٰی شَیْءٍ
اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْكٰذِبُوْنَ مطابقِ حالِ ایشانست و شک نیست فرقه که ملتزمِ اتباع اصحابِ
آنسرور اند عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ اہلِ سنّت وجماعت اند شَکَرَ اللّٰهُ تَعَالٰی سَعْیَهُمْ
فَهُمُ الْفِرْقَةُ النَّاجِیَةُ چه طاعنانِ اصحابِ پیغمبر عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ
خود از اتباعِ ایشانان محروم اند کالشیعة والخوارج و معتزله خود مذهبِ مُحْدَث دارند واصِل
بن عطا رئیسِ ایشان از تلامذهٔ امام حسن بصری است که باثباتِ واسطه میانِ ایمان
وکفر از امام جدا شده و امام در شانِ او فرموده اِعْتَزَلَ عَنَّا علٰی هٰذَا الْقِیَاسِ سَائِرُ الْفِرَقِ الْبَاقِیَة
و طعن کردن در اصحاب فی الحقیقة طعن کردن ست به پیغمبر خدا جلّ شانه مَا اٰمَنَ بِرَسُوْلِ اللّٰهِ
مَنْ لَّمْ یُوَقِّرْ اَصْحَابَهٗ چه خبثِ اینها منجر به خبثِ صاحبِ ایشان میشود نَعُوْذُ بِاللّٰهِ سُبْحَانَهٗ
مِنْ هٰذَا الْاِعْتِقَادِ السُّوْءِ وَایضًا شرائع که از راهِ قرآن و احادیث بما رسیده است
بتوسّطِ نقلِ ایشانست هرگاه ایشان مطعون باشند نقلِ ایشان نیز مطعون خواهد بود
و این نقل مخصوص ببعضٍ دُوْنَ بعضٍ نیست بَلْ کُلُّهُمْ فِی الْعَدَالَةِ وَالصِّدْقِ وَالتَّبْلِیْغِ
سَوَاءٌ پس طعنِ ایشان اَیُّ وَاحِدٍ کَانَ مِنْهُمْ مستلزمِ طعن وردین است وَالْعِیَاذُ
بِاللّٰهِ سُبْحَانَهٗ مِنْهُ واگر طاعنان بگویند که ما هم متابعتِ اصحاب میکنیم لازم نیست که جمیعِ
اصحاب را متابع باشیم بلکه ممکن نیست متابعتِ جمیع لِتَنَاقُضِ اٰرَائِهِمْ وَاخْتِلَافِ
مَذَاهِبِهِمْ جواب گوئیم متابعتِ بعضی وقتے سودمند افتد که انکار از بعضِ دیگر بآن منضم نشود

و بر تقدیرِ انکار از بعض متابعتِ بعض دیگر متحقق نمیشود زیرا که حضرتِ امیر مثلاً توقیر و تعظیم خلفاءِ ثلثہ رضوان اللہِ تعالیٰ علیہم اجمعین کردہ اند و شایانِ اقتدائیہ ایشان را دانستہ بایشان بیعت نمودہ اند پس با وجود انکارِ خلفاءِ ثلثہ ادعائے متابعتِ حضرت امیر مؤمن محض افترا است بلکہ آن انکار فی الحقیقت انکارِ حضرتِ امیر است و رد است صریح مر اقوال و افعالِ ایشان را و احتمالِ تقیہ را در مادۂ اسد اللہ راہ دادن نیز از سخافۂ عقل است عقلِ صحیح ہرگز تجویز نمے کند کہ اسد اللہ با وجودِ کمالِ معرفت و شجاعت بغضِ خلفاءِ ثلثہ را نہان در باطن دارند و اظہارِ خلاف آن نمایند و صحبتِ نفاق بایشان دارند از ادنائے اہل اسلام این قسم نفاق متصور نیست شناعتِ این فعل را باید دریافت کہ بحضرتِ امیر چہ قسم زبونی و چہ نوع خداع و نفاق منتسب می شود و اگر بطریقِ فرضِ محال تقیہ در مادۂ اسد اللہ مجوز باشد تعظیم و توقیری کہ حضرتِ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہٖ وسلم خلفاء ثلاثہ را میکردند و از ابتدا تا انتہا ایشان را بزرگ داشتہ اند چہ جواب خواہند گفت آنجا تقیہ گنجایش ندارد و تبلیغِ حق بر پیغمبر واجب است تقیہ را آنجا راہ دادن بزندقہ می کشد قال اللہ تعالیٰ یٰٓاَیُّہَا الرَّسُوْلُ بَلِّغْ مَآ اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَّبِّکَ فَاِنْ لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَہٗ وَاللّٰہُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ [1] کفار میگفتند کہ محمد از وحی آنچہ موافقِ اوست اظہار میکند و آنچہ مخالفِ اوست اظہار نمی کند و می پوشد و مقرر است کہ نبی را بر خطا مقرر داشتن جائز نیست و الّا خللے در شریعتِ او پیدا می شود پس چون خلافِ تعظیم و توقیرِ خلفاءِ ثلثہ از آنحضرت بظہور نیامد معلوم شد کہ تعظیم ایشان از خطا مصون بود و از زوال محفوظ بر سرِ اصلِ سخن رویم و جوابِ اعتراضِ ایشان را منقح تر گوئیم کہ متابعتِ جمیع اصحاب در اصولِ دین لازم است و ہرگز در اصول اختلافے ندارند اگر اختلاف است در فروع است و شخصی کہ طاعنِ بعض است از متابعتِ جمیع محروم است ہر چند

(۱) سورۂ مائدہ

کلمهٔ ایشان متفق است اما شومیِ انکارِ اکابرِ دین در اختلاف می اندازد و از اتفاق می
برآرد بلکه انکار قائل بانکار مقول او می رساند و ایضاً مبلغان شریعت جمیع اصحاب اند بکم حق
لِاَنَّ الصَّحَابَةَ کُلَّهُمْ عُدُوْلٌ از هر یکی چیزی از شریعت بما رسیده است و همچنین قرآن را
از هر واحدی آیة فما فوقها گرفته جمع ساخته اند پس انکار از بعض انکار است از مبلغ او پس اتیانِ
جمیع شریعت در مادهٔ منکر متحقق نه گشت فکیف النجاتُ والفلاحُ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَفَتُؤْمِنُوْنَ
بِبَعْضِ الْکِتَابِ وَتَکْفُرُوْنَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَآءُ مَنْ یَّفْعَلُ ذٰلِکَ مِنْکُمْ اِلَّا خِزْیٌ فِی الْحَیٰوةِ
الدُّنْیَا وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ یُرَدُّوْنَ اِلٰی اَشَدِّ الْعَذَابِ با آنکه گوئیم که قرآن جمع حضرت عثمان است
بلکه جامع فی الحقیقة حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمع حضرت امیر سوای این قرآن است
پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت بانکار قرآن میکشد عیاذاً باللّٰه سبحانه شخصے
از مجتهد اہل تشیع سوال کرد که قرآن جمع حضرت عثمان است در حق این قرآن چه اعتقاد دارید
گفت در انکار او مصلحت نمی بینیم که از انکار او دین تمام برهم میشود دیگر عاقل هرگز تجویز نمی کند
که اصحاب آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات در روز رحلت آن حضرت بر امر باطل
اجتماع نمایند و مقرر است که در روز رحلت آن حضرت سی و سه هزار اصحاب آن سرور حاضر
بودند و بطوع و رغبت بحضرت صدیق بیعت کردند این همه اصحاب پیغمبر را بر ضلالت جمع شدن
از جملهٔ محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوٰة والتحیة فرموده لَا تَجْتَمِعُ اُمَّتِیْ عَلَی
الضَّلَالَةِ و توقفی که در ابتدا از حضرت امیر واقع شده است بواسطهٔ آن بود که دران شوره حضرت
امیر را نه طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند مَا غَضِبْنَا اِلَّا لِاَنَّا اُخِّرْنَا عَنِ الْمَشُوْرَةِ وَاِنَّا
لَنَعْلَمُ اَنَّ اَبَا بَکْرٍ خَیْرُنَا الخ دنا طلبیدن ایشان مبنی بر مصلحت خواهد بود کالتسلیة لِاَهْلِ
الْبَیْتِ بِوُجُوْدِ الْاَمْرِ عِنْدَهُمْ فِی الصَّدْمَةِ الْاُوْلٰی مِنَ الْمُصِیْبَةِ اَوْ نَحْوِ ذٰلِکَ و اختلافاتی که درمیان

اصحابِ پیغمبر علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات واقع شدہ نہ از ہوائی نفسانی بود چہ نفوسِ شریفۂ ایشان تزکیہ یافتہ بودند و از امّارگی باطمینان رسیدہ ہوای ایشان تابعِ شریعت شدہ بود بلکہ آن اختلاف مبنی بر اجتہاد بود و اعلائے حق پس مخطی ایشان نیز درجہ واحدہ دارد عند اللہ و مصیب را خود دو درجہ است پس زبان را از جفای ایشان باز باید داشت و ہمہ را بنیکی یاد باید کرد قَالَ الشَّافِعِیُّ رَحِمَہُ اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ تِلْکَ دِمَاءٌ طَہَّرَ اللّٰہُ عَنْہَا اَیْدِیَنَا فَلْنُطَہِّرْ عَنْہَا اَلْسِنَتَنَا و نیز شافعی فرمودہ است اِضْطَرَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُوْلِ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ فَلَمْ یَجِدُوْا تَحْتَ اَدِیْمِ السَّمَاءِ خَیْرًا مِّنْ اَبِیْ بَکْرٍ فَوَلَّوْہُ رِقَابَہُمْ این قول تصریح است بہ نفیِ تقیہ و رضاءِ حضرتِ امیر بہ بیعتِ حضرتِ صدیق بقیۃ المقصود آنکہ میان سیدن ولد میان شیخ ابو الخیر از مردمِ بزرگ زادہ است در ملازمتِ شما بسفر دکن ہم رفتہ بود امیدوار عنایت والتفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زادہ است پدر او مردِ ملا بود بتقریبِ مددِ معاش آمدہ توجہ را امیدوار است والسلام والاکرام

مکتوب ہشتاد و یکم — ٣٣

بہ لالا بیگ صدور یافتہ در تحریض بر ترویج اسلام و بیانِ ضعف و زبونی اسلام و مسلمانان و استیلاءِ کفار نگونسار نَجَّانَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَاِیَّاکُمْ حَمِیَّۃَ الْاِسْلَامِ غربتِ اسلام نزدیک بیک قرن است بر نہجے قرار یافتہ است کہ اہلِ کفر بمجرد اجرائی احکامِ کفر بر ملا در بلادِ اسلام راضی نمی شوند میخواہند کہ احکامِ اسلامیہ بالکلیہ زائل گردند و اثرے از مسلمانان و مسلمانی پیدا نشود و کار را تا بآن سرحد رسانیدہ اند کہ اگر مسلمانی از شعارِ اسلام اظہار نماید بقتل میرسد ذبحِ بقرہ در ہندوستان از اعظمِ شعارِ اسلام است کفار بجزیہ دادن شاید راضی شوند اما بذبحِ بقر ہرگز

راضی نخواہند شد در ابتدای پادشاہت اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان اعتبار پیدا کردند فبہا و اگر عیاذاً باللہ سبحانہ در توقف افتاد کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواہد شد اَلْغِیَاثُ اَلْغِیَاثُ ثُمَّ اَلْغِیَاثُ اَلْغِیَاثُ تا کدام صاحب دولت باین سعادت مستسعد گردد و کدام شاہباز باین دولت دست برد نماید ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ ثَبَّتَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِيَّاكُمْ عَلٰى مُتَابَعَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَعَلٰى اٰلِهٖ مِنَ الصَّلَوٰتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمَاتِ اَكْمَلُهَا وَالسَّلَامُ

مکتوب ۸۲ ہشتاد و دوم ٣٤

بسکندر خان لودی صدور یافتہ در بیان آنکہ سلامتی قلب بی نسیان ماسوای حق جل و علا صورت نہ بندد و این نسیان معبر بفنا است حق سبحانہ و تعالی ہموارہ باخود دارد و بغیر خود نگزارد بحرمۃ سَيِّدِ الْبَشَرِ الْمُطَهَّرِ عَنْ زَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ آنچہ بر ما و شما لازم است سلامتی قلب است از ما دون حق سبحانہ و این سلامتی وقتی میسر گردد کہ غیر حق را سبحانہ بر دل عبوری نماند و عدم عبور غیر وابستہ بنسیان ماسوا است کہ معبر بفنا است نزد این طائفہ علیہ بالفرض اگر غیر را بتکلف در دل گزرانند ہرگز نہ گذرد و تا کار باین مرتبہ نرسد سلامتی محال است امروز این نسبت عنقای تمام است بلکہ اگر گفتہ شود باور نکنند

هَنِيْئًا لِاَرْبَابِ النَّعِيْمِ نَعِيْمُهَا ۔ وَلِلْعَاشِقِ الْمِسْكِيْنِ مَا يَتَجَرَّعُ

زیادہ برین چہ نوشتہ آید والسلام اولاً و آخراً

مکتوب ۸۳ ہشتاد و سیوم ٣٥

بہ بہادر خان صدور یافتہ در تحریض بر جمع کردن جمعیت ظاہر و باطن را بشریعت و حقیقت

حق سبحانہ وتعالیٰ از تعلقاتِ شتّیٰ نجاتی ارزانی فرموده بکلّیت گرفتارِ جنابِ قدسِ خود گرداند بحرمتِ سیّدِ المرسلین علیہ وعلی آلہ وعلیہم من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا

بیت ہرچہ جز عشقِ خدائی احسن است ﴿ گر شکر خوردن بود جان کندن است ﴾

ظاہر را بظاہرِ شریعتِ غرّا آراستن و باطن را ہموارہ با حق جلّ وعلا داشتن کارِ عظیم است تا کدام صاحبِ دولت را باین دو نعمتِ عظمیٰ مشرف سازند امروز جمعِ این دو نسبت بلکہ استقامت بر ظاہرِ شریعت تنہا نیز بسیار عزیز الوجود است اعزّ من الکبریتِ الاحمر حق سبحانہ وتعالیٰ از کمالِ کرمِ خود استقامت بر متابعتِ سیّدِ الاوّلین والآخرین ظاہراً وباطناً کرامت فرماید

علیہ وعلی آلہ — مکتوب ہشتاد و چہارم ۸۴ — الصلوات والتسلیمات ۳۶

بہ سیّد احمد قادری صدور یافتہ در بیانِ آنکہ شریعت وحقیقت عینِ یکدیگر اند وعلامتِ وصول بحق الیقین مطابقتِ علوم ومعارفِ آن مقام است بعلوم ومعارفِ شرعیہ وما یناسب ذلک حق سبحانہ وتعالیٰ بر جادۂ شریعت استقامت ارزانی داشتہ بہ ہمگی ہمت متوجہ جنابِ قدسِ خود گردانیدہ ما را اتمام از ما بستاند وبکلّیت اعراض از ما دونِ خود میسّر گرداند بحرمتِ سیّدِ البشرِ المقدّسِ عن زیغِ البصرِ علیہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا وعلی آلہ واصحابہ اجمعین آمین **مصرعہ** از ہرچہ میرود سخنِ دوست خوشتر است ہر چند ہر چہ گفتہ می شود از دوست نہ سخنِ اوست لیکن چون آن سخن را نحوی از مناسبت با جنابِ او تعالیٰ وتقدس ثابت است آن معنی مناسب را مغتنم شمردہ در آن باب جرأت وزبان درازی می نماید المقصود شریعت وحقیقت عینِ یکدیگر اند ودر حقیقت از یکدیگر جدا نیستند فرق اجمال وتفصیل است استدلال وکشف است غیبت وشہادت است تعمّل وعدم

تعلّق است احکام و علومیکه بموجبِ شریعتِ غرّا مبیّن و معلوم شده اند بعد از تحقّق بحقیقتِ
حق الیقین همین احکام و علوم بعینها بتفصیل منکشف میگردند و از غیبت بشهادت
می آیند و تجشّمِ کسب و تحمّلِ عمل از میان برمیخیزد و علاماتِ وصول بحقیقتِ حق الیقین
مطابقتِ علوم و معارفِ آن مقام است بعلوم و معارفِ شرعیّه و تا سرِ موی مخالفت دست
دلیل است بر عدمِ وصول بحقیقت الحقائق و هر خلافیکه بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده
است از مشائخِ طریقت مبنی بر سکرِ وقت است و سکرِ وقت نمی باشد الا در اثناءِ راه منتهیانِ
نهایت النهایة را همه صحو است و وقت مغلوبِ ایشانست حال و مقام تابعِ کمالِ ایشان بیت
صوفی ابن الوقت آمد در مثال ✱ لیک صافی فارغ است از وقت و حال ✱ پس متحقّق شد که
خلافِ شریعت علامتِ عدمِ وصول است بحقیقتِ کار و در عبارتِ بعضی از مشائخ واقعست
که شریعت پوستِ حقیقت است و حقیقت مغزِ شریعت این عبارت هرچند از بی استقامتی متکلّم
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که مجمل نسبت به مفصّل حکمِ پوست دارد و نسبت
بمغز و استدلال در جنبِ کشف در رنگِ قشر است نسبت به لب امّا اکابرِ مستقیم الاحوال اینان
امثالِ این عبارات موهمه را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور
نمی سازند سائلی از حضرت خواجه نقشبند قدّس الله تعالی سرّه الاقدس سؤال کرد که مقصود از
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفتِ اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود رزقنا الله
سبحانه الثّبات و الاستقامة علی الشّریعة علماً و عملاً صلوات الله تعالی و سلامه
علی صاحبها بقیة التّصدیع آنکه حاملِ رقیمه دعا میان شیخ مصطفی شریحی از نسلِ قاضی شریح
اند پدرانِ ایشان بزرگ بودند وظائف و وجوهِ مددِ معاش بسیار داشتند مشار الیه از فقدانِ
اسبابِ معاش مضطر است اسناد و فرامین همراه گرفته متوجّهِ لشکر شده است التفات نموده

ـه فقدان بالضم و بالکسر گم شدن و گم کردن ۱۲

برنہجے توجہ فرمایند کہ بسببِ حصولِ جمعیت شود واز اضطراب تفرقہ نجات یابد زیادہ مصدع نشد

المنتخبات ۲۹

مکتوب ہشتاد و پنجم

-۳۷

بمیرزا فتح اللہ حکیم صدور یافتہ در ترغیب بر اتیانِ اعمالِ صالحہ خصوصاً ادائی صلوات بجماعات

وما یناسب ذلک وفقکم اللہ سبحانہ لمرضیاتہ آدمی را ہمچنانکہ از درستی اعتقادات چارہ نیست از

اتیانِ اعمالِ صالحہ نیز چارہ نیست وجامع ترین عبادات ومقرب ترین طاعات ادائے صلوٰۃ است قال علیہ الصلوٰۃ

والسلام الصلوٰۃ عماد الدین فمن اقامہا فقد اقام الدین ومن ترکہا فقد ہدم الدین

وکسی را کہ بر مواظبتِ ادائے صلوٰۃ موفق سازند از فحشاء ومنکر باز دارند کریمۂ ان الصلوٰۃ

تنہی عن الفحشاء والمنکر مؤید این سخن است وصلوتے کہ نہ چنین است صورتِ صلوٰۃ است

حقیقت ندارد ولیکن تا زمانِ حصول حقیقت صورت را از دست نمی باید داد وما لا یدرک

کلہ لا یترک کلہ اکرم الاکرمین اگر صورت را بہ حقیقت اعتبار نماید مستبعد نیست فعلیکم

بمواظبۃ اداء الصلوات مع الجماعات مع الخشوع والخضوع فانہا سبب النجاۃ والفلاح

قال اللہ سبحانہ وتعالیٰ قد افلح المؤمنون الذین ہم فی صلاتہم خاشعون

کار آنست کہ با وجودِ مخاطرہ کردہ شود سپاہیان در وقتِ غلبۂ غنیم اگر اندک تردد می کنند

اعتبار بسیار پیدا مے کند صلاح جوانان بآن سبب اعتبار دارد کہ با وجودِ غلبۂ شہوتِ نفسانی

خود را بصلاح آوردہ اند اصحاب کہف این ہمہ بزرگی بواسطۂ یک ہجرت از مخالفِ دین یافتند

در حدیثِ نبوی علیہ الصلوٰۃ والسلام وارد است عبادۃ فی الہرج کہجرۃ الیّ پس تنہا نی

فی الحقیقت ہمین باعث است زیادہ ازین چہ نوشتہ آید فرزندی شیخ بہاء الدین را صحبت

فقرا مرغوب نمی افتد وباہلِ غنا وتنعم مائل ومنجذب است نمیداند کہ صحبت ایشان سم قاتل است

و لقمه چرب شان ظلمت افزا است الحذر الحذر ثم الحذر الحذر در حدیث صحیح وارد است علی مصدرها الصلوة والسلام من تواضع لغنی لغناه ذهب ثلثا دینه فویل لمن تواضع لغناهم و الله سبحانه الموفق

المنتخبات ۳	مکتوب نود و ششم (۹۶)	

مکتوب نود و ششم (۹۶)

به محمد شریف صدور یافته در منع و زجر بر تسویف و تاخیر و در تحریض بر متابعت شریعت علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و ما یناسب ذلک ای فرزند امروز که اوان فرصت است و اسباب جمعیت همه میسر گنجایش تسویف و تاخیر نیست بهترین اوقات را که زمان عنفوان جوانیست در بهترین اعمال که طاعت و عبادت مولی است تعالی و تقدس میباید مصروف داشت از محرمات و مشتبهات شرعیه اجتناب نموده پنج وقت نماز بجماعت لازم باید ساخت و ادای زکوة بر تقدیر وجود نصاب نیز از ضروریات اسلام است آنرا هم رغبت بلکه بمنت میباید ادا نمود از کمال کرم خود حق تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادت معین ساخت و از اموال نامیه و انعام سائمه ربع عشر را تحقیقا و تقریبا از برای فقرا تعیین فرموده و میدان تصرف مباحات را فراخ گردانیده خیلی بی انصافی است که در شصت گهری روز و شب دو گهری صرف طاعت حق سبحانه نشود و از چهل سهم یک سهم به فقرا ادا نباید و از دائرهٔ وسیعه مباحات پا بیرون کشیده بمحرمات و مشتبهات در رفته شود در موسم جوانی که اوان سلطان نفس اماره است و قهرمان شیطان لعین قلیل عمل را اجر کثیر برمی دارند و فردا که بارذل عمر رسانند و حواس و قوی سستی پیدا کنند و اسباب جمعیت تشتت نمایند غیر از ندامت و پشیمانی محصل نخواهد بود و بسیار است که تا فردا نگذارند و فرصت ندامت و پشیمانی که نحوی از توبه است میسر نشود و عذاب ابدی و عقوبت سرمدی که پیغمبر صادق علیه من الصلوات

افضلها ومن التسلیمات اکملها ازان اخبار فرموده و عصاة را ازان ایعاد نموده در پیش
است تخلفی ندارد و امر و شیطان بغرور کرم پروردگار جل سلطانه در مداهنت می اندازد
و عفو او سبحانه بهانه ساخته مرتکب معاصی می سازد باید دانست که در دار دنیا که محل
آزمایش و ابتلا است دشمن و دوست را ممتزج ساخته اند و هر دو را مشمول رحمت گردانیده
کریمه وَرَحْمَتِیْ وَسِعَتْ کُلَّ شَیْءٍ ازان مشعر است و در روز قیامت دشمن را از دوست جدا
خواهند ساخت کریمه وَامْتَازُوا الْیَوْمَ اَیُّهَا الْمُجْرِمُوْنَ مخبر ازانست و دران وقت قرعه رحمت
را بنام دوستان خواهند انداخت و دشمنان را محروم مطلق و ملعون محقق خواهند فرمود کریمه
فَسَاَکْتُبُهَا لِلَّذِیْنَ یَتَّقُوْنَ وَیُؤْتُوْنَ الزَّکٰوةَ وَالَّذِیْنَ هُمْ بِاٰیٰتِنَا یُؤْمِنُوْنَ شاهد این معنی است
یعنی تحقیق اثبات خواهم کرد آن رحمت را از برای آن جماعت که پرهیز می کنند از کفر
و معاصی و ادا می کنند زکوة را پس کرم و رحمت را در آخرة مخصوص بابرار و اهل اسلام نیک کردار
داشت آری مطلق اهل اسلام را بر تقدیر خیریت خاتمت از رحمت نصیب است اگرچه
بعد از ازمنهٔ متطاوله از عذاب دوزخ نجات یابند اما ظلمات معاصی و عدم مبالات باحکام منزله
سماوی کی بگذارد که نور ایمان را بسلامت ببرد علما فرموده اند که اصرار صغیره به کبیره میرساند
و اصرار بر کبیره مفضی به کفر است عیاذاً بالله سبحانه فرد اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم
که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است حق سبحانه وتعالی توفیق مرضیات خود رفیق گرداند
بحرمة محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم بقیة المقصود آنکه مولانا اسحق حامل رقیمه
آشنا و مخلص فقیر است و حق جوار از قدیم نیز دارد اگر مددی و اعانتی طلبد توجه را مرعی خواهند
داشت مشارالیه در فن کتابت و انشا بقدر اطلاع دارد والسلام

له وفی الحدیث المتفق علیه انما الاعمال بالخواتیم یعنی نیست اعتبار اعمال مگر بخاتمها تا خاتمه بکدام عمل است همان اعتبار دارد ۱۲

مکتوب ۹۷ نود و هفتم — ۳۹

بشیخ درویش عهدو ریافته در بیانِ آنکه مقصود از عباداتِ مأموره تحصیلِ یقین است وما
یناسبُ ذٰلِكَ حق سبحانه وتعالی مامفلسان را بحقیقتِ ایمان مشرّف گرداند بحُرمةِ سیّدِ
المُرسلینَ عَلَیهِ وَعلٰی آلِهِ وَعلَیهِم مِنَ الصَّلَوٰاتِ اَتمُّهَا وَمِنَ التَّسلِیمَاتِ اَکمَلُهَا همچنانکه
مقصود از خلقتِ انسانی اداءِ عباداتِ مأموره است مقصود از اداءِ عبادات تحصیلِ یقین
است که حقیقتِ ایمانست تواند بود که کریمهٔ وَاعبُد رَبَّكَ حَتّٰی یَاْتِیَكَ الیَقِینُ رمزی باین معنی
باشد چه کلمهٔ حتّٰی همچنانکه از برای معنی غایت می آید از برای معنی علّیّت نیز می آید ای لِاَجلِ
اَن یَاْتِیَكَ الیَقِینُ گویا ایمانی که پیش از ادائی عبادت است صورتِ ایمان است
نه حقیقتِ ایمان که تعبیر از ان بیقین کرده شده قَالَ عَزَّ شَانُهٗ یَااَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا آمِنُوا اَی
الَّذِینَ آمَنُوا صُورَةً آمِنُوا حَقِیقَةً. بِاَدَاءِ وَظَائِفِ العِبَادَاتِ المَامُورَةِ ومقصود از فنا و بقا
که ولایت عبارت از تحصیل این دولت است همین یقین است وبس واگر از فنافی الله و
البقاءبه معنی دیگر خواهند که بجائیت ومحلّیت مُوهِم باشد خود عینِ الحاد و زندقه است در غلبهٔ
حال و سکرِ وقت چیزها ظاهر میشوند که آخر از ان باید گذشت و مستغفر باید شد ابراهیم بن شیبان[1]
که از مشائخِ طبقات است قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالیٰ اَسرَارَهُم میگوید که عِلمُ الفَنَاءِ وَالبَقَاءِ یَدُورُ
عَلَی اِخلَاصِ الوَحدَانِیَّةِ وَصِحَّةِ العُبُودِیَّةِ وَمَا سِوٰی ذٰلِكَ مَغَالِیطُ وَزَندَقَةٌ واحق کہ
راست می فرماید و این کلام از استقامت او خبر می دهد فنا فی الله عبارت از فنا
در مرضیات اوست سبحانه وعلٰی هٰذَا القِیَاسِ السَّیرُ اِلَی اللّٰهِ وَالسَّیرُ فِی اللّٰهِ وَنَحوُهُمَا
ثانیاً مصدّع می گردد که صلاح آثاری میان شیخ الٰه بخش بصلاح وتقوی وفضیلت آراسته اند

فنائی

(۱) ابراهیم بن شیبان القزوینی توفی سنة ۳۳۷ هـ. [۹۴۹ م.]

وجمعے کثیر بایشان وابستہ ورمادہ ازمواد اگر معونتی طلبند امید است کہ توجہ شریف بحال ایشان مرعی خواہند فرمود والسّلام علیکم وعلی من اتبع الہدیٰ

المنتخبات ۳۱

مکتوب (۹۸) نود و ہشتم

بہ عبد القادر پسر شیخ زکریا صدور یافتہ در ترغیب بر رفق و ترک عنف بایراد احادیث نبویہ علی مصدرہا الصلوٰۃ والسّلام والتحیۃ حق سبحانہ وتعالیٰ بر مرکز عدالت استقامت ارزانی فرماید چند حدیث نبوی علیہ من الصلوات افضلہا ومن التسلیمات اکملہا کہ درباب تذکیر و وعظ و نصیحت وارد شدہ اند ایراد نمودہ حق سبحانہ وتعالیٰ عمل بمقتضائی آنہا میسر گرداند

اصل	ترجمہ از مصحح
قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ تَعَالٰی عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ	رسول فرمود صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم ہر آئینہ
وَسَلَّمَ اِنَّ اللّٰہَ رَفِیْقٌ یُحِبُّ الرِّفْقَ وَیُعْطِیْ	خدا تعالیٰ لطف و نرمی کنندہ است دوست
عَلَی الرِّفْقِ مَالَا یُعْطِیْ عَلَی الْعُنْفِ وَمَالَا	میدارد آسانی را و میدہد بر رفق چیزے کہ نمیدہد
یُعْطِیْ عَلٰی مَا سِوَاہُ رَوَاہُ مُسْلِمٌ	بر درشتی و چیزے کہ نمیدہد بر ہر چہ جز نرمی است
وَفِیْ رِوَایَۃٍ لَہٗ قَالَ لِعَائِشَۃَ رَضِ عَلَیْکِ	روایت نمود این را مسلم و بروایت دیگر نزد مسلم
بِالرِّفْقِ وَاِیَّاکِ وَالْعُنْفَ وَالْفُحْشَ اِنَّ	گفت آنحضرت مر عائشہ رض را لازم بگیر بر خود نرمی را
الرِّفْقَ لَا یَکُوْنُ فِیْ شَیْءٍ اِلَّا زَانَہٗ وَلَا	و دور دار خود را از درشتی و از حد در گذشتن در سخن بدرستے
یُنْزَعُ مِنْ شَیْءٍ اِلَّا شَانَہٗ	کہ نرمی یافتہ نشود در چیزی مگر بیاراید آنرا و کشیدہ نشود
وَقَالَ اَیْضًا عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ	از چیزی مگر عیبناک کند آنرا و نیز فرمود آنحضرت علیہ وعلیٰ آلہ
الصَّلٰوۃُ وَالتَّحِیَّۃُ مَنْ یُّحْرَمِ الرِّفْقَ	الصلوٰۃ والتحیۃ کسیکہ محروم گردانیدہ شود از لطف

يُحْرَمِ الْخَيْرَ وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ
وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالتَّحِيَّةُ وَالسَّلَامُ
اِنَّ مِنْ اَحَبِّكُمْ اِلَيَّ اَحْسَنَكُمْ
اَخْلَاقًا وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ
وَالسَّلَامُ مَنْ اُعْطِيَ حَظَّهٗ مِنَ الرِّفْقِ
اُعْطِيَ حَظَّهٗ مِنَ الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ
وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ
وَالتَّسْلِيْمَاتُ اَلْحَيَاءُ مِنَ الْاِيْمَانِ
وَالْاِيْمَانُ فِي الْجَنَّةِ وَالْبَذَاءُ مِنَ
الْجَفَاءِ وَالْجَفَاءُ فِي النَّارِ +
اِنَّ اللّٰهَ يُبْغِضُ الْفَاحِشَ الْبَذِيَّ -
اَلَا اُخْبِرُكُمْ بِمَنْ يَحْرُمُ عَلَى النَّارِ
وَبِمَنْ تَحْرُمُ النَّارُ عَلَيْهِ (رواه احمد والترمذی)
عَلٰى كُلِّ هَيِّنٍ لَيِّنٍ قَرِيْبٍ
سَهْلٍ - اَلْمُؤْمِنُوْنَ هَيِّنُوْنَ لَيِّنُوْنَ
كَالْجَمَلِ الْاَنِفِ اِنْ قِيْدَ انْقَادَ
وَاِنِ اسْتُنِيْخَ عَلٰى صَخْرَةٍ اسْتَنَاخَ
مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ يَقْدِرُ
عَلٰى اَنْ يُنَفِّذَهٗ دَعَاهُ اللّٰهُ عَلٰى

ونرمی محروم گردانیده شود از نیکی ونیز ارشاد نمود
آنحضرت علیه الصلوة والسلام بدرستی از
جمله محبوب ترین شما بسوی من نیکترین شما اند
از روی اخلاق ونیز فرمود علیه الصلوة والسلام
کسیکه داده شد او را نصیب وے از نرمی
ولطف داده شد او را نصیب وے از نیکی
دنیا وآخرت ونیز فرمود آنحضرت علیه وعلی آله الصلوات
والتسلیمات شرم داشتن از ایمان است وایمان
در بهشت - وفحش وبیهوده گفتن از بدی
است وبدی در آتش دوزخ است ——
بدرستیکه خدای تعالی دشمن میدارد از حد درگزرنده
بیهوده گوئی را - آیا خبر ندهیم شما را که کیست که حرام
است وے بر آتش دوزخ وکیست که حرام است آتش
دوزخ بروے - بر هر آرمیده آهسته رو ونرم طبع
نزدیک بمردم نرم خو - مسلمانان آرمیده نرم
طبع منقاد اند مانند شتریکه در بینیش مهار انداخته
اند اگر کشیده شود گردن می نهد واگر بر سنگی نشانده
شود می نشیند هر که فرو برد خشمی را وحالانکه او قدرت
داشته باشد بر اجرای آن بخواند آن را حق تعالی روز

رواه البخاری
رواه فی شرح السنة
رواه احمد والترمذی
رواه الترمذی
رواه الترمذی

رُءُوسِ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتّٰى
يُخَيِّرَهُ فِيْ اَيِّ الْحُوْرِ شَاءَ
اِنَّ رَجُلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى
عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَوْصِنِيْ قَالَ
لَا تَغْضَبْ فَرَدَّدَ مِرَارًا قَالَ لَا تَغْضَبْ
اَلَا اُخْبِرُكُمْ بِاَهْلِ الْجَنَّةِ
كُلُّ ضَعِيْفٍ مُتَضَعَّفٍ لَوْ اَقْسَمَ
عَلَى اللّٰهِ لَاَبَرَّهٗ اَلَا اُخْبِرُكُمْ
بِاَهْلِ النَّارِ كُلُّ عُتُلٍّ جَوَّاظٍ
مُسْتَكْبِرٍ اِذَا غَضِبَ اَحَدُكُمْ
وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ فَاِنْ
ذَهَبَ عَنْهُ الْغَضَبُ وَاِلَّا فَلْيَضْطَجِعْ
اِنَّ الْغَضَبَ لَيُفْسِدُ الْاِيْمَانَ
كَمَا يُفْسِدُ الصَّبِرُ الْعَسَلَ مَنْ تَوَاضَعَ
لِلّٰهِ رَفَعَهُ اللّٰهُ فَهُوَ فِيْ نَفْسِهٖ
صَغِيْرٌ وَفِيْ اَعْيُنِ النَّاسِ عَظِيْمٌ
وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللّٰهُ فَهُوَ
فِيْ اَعْيُنِ النَّاسِ صَغِيْرٌ وَفِيْ
نَفْسِهٖ كَبِيْرٌ حَتّٰى لَهُوَ اَهْوَنُ عَلَيْهِمْ

قیامت روبروی همگنان خلائق تا آنکه
مخیر گرداند او را در هر حور که خواهد۔
هر آئینه مردی گفت پیغمبر را صلی الله تعالی علیه
وعلی آله وسلم اندرز کن مرا فرمود آنحضرت خشم
مگیر پس باز گردانید آن مرد قول خود را چند بار فرمود
خشم مگیر۔ آیا خبر ندهم شما را با اهل بهشت هر ضعیف
حقیر پنداشته شده اگر سوگند خورد بر خدا هر آئینه
راست گرداند حق تعالی او را آیا خبر ندهم شما را
با اهل آتش دوزخ هر مردی درشت و سخت گوی
خصومت کننده باطل تکبر کننده چون خشم آرد
یکی از شما و حال آنکه وی استاده است پس باید
که بنشیند پس اگر برود خشم ازو بهتر و رنه پس باید
که بر پهلو افتد بدرستی خشم گرفتن تباه میگرداند ایمان
را چنانکه تباه میگرداند صبر شهد را کسی که تواضع
کند از برای خدا بلند گرداند او را خدا پس آن
در نفس خود حقیر و خورد است و در چشمان مردم
بزرگ و کسی که تکبر کند پست گرداند او را حق تعالی
پس آنکس در چشمان مردم حقیر است و در نفس خود
بزرگ تا آنکه هر آئینه وی خوارتر و سبکتر است بر مردم

غایت همت مرد بودن و برا حقیر در چشمان مردم

مِنْ كَلْبٍ اَوْ خِنْزِيْرٍ قَالَ مُوْسَى بْنُ
عِمْرَانَ عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ الصَّلٰوتُ
وَالتَّسْلِيْمَاتُ يَا رَبِّ مَنْ اَعَزُّ
عِبَادِكَ قَالَ مَنْ اِذَا قَدَرَ غَفَرَ
وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
وَالتَّحِيَّةُ مَنْ خَزَنَ لِسَانَهٗ سَتَرَ اللّٰهُ
عَوْرَتَهٗ وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهٗ كَفَّ اللّٰهُ عَنْهُ
عَذَابَهٗ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنِ اعْتَذَرَ
اِلَى اللّٰهِ قَبِلَ اللّٰهُ عُذْرَهٗ. وَقَالَ
اَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
مَنْ كَانَتْ لَهٗ مَظْلِمَةٌ لِاَخِيْهِ مِنْ
عِرْضِهٖ اَوْ شَيْءٍ فَلْيَتَحَلَّلْهُ مِنْهُ
الْيَوْمَ قَبْلَ اَنْ لَّا يَكُوْنَ
دِيْنَارٌ وَّلَا دِرْهَمٌ اِنْ كَانَ لَهٗ
عَمَلٌ صَالِحٌ اُخِذَ بِقَدْرِ مَظْلِمَتِهٖ
وَاِنْ لَّمْ يَكُنْ حَسَنَاتٌ
اُخِذَ مِنْ سَيِّئَاتِ صَاحِبِهٖ
فَحُمِلَ عَلَيْهِ وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ
وَالسَّلَامُ اَتَدْرُوْنَ مَا الْمُفْلِسُ قَالُوْا

از سگ و خوک گفت حضرت موسی پسر عمران
عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ
ای پروردگار من کیست عزیزترین بندگان تو
فرمود کسی است که چون قدرت یابد درگذرد
و نیز فرمود عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ
کسی که نگاهدارد زبانِ خود را بپوشد خدا تعالی
عیب و نقصان او را و هر کسیکه بازدارد و فرو
خورد خشم خود را بازدارد حق تعالی از ان کس
عذابِ خود را روز قیامت و کسی که عذر خواهی
کند بسوی حق تعالی بپذیرد خدا عذر او را
و نیز فرمود عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ کسیکه هست
بروی حقِ برادر او یعنی آنچه گرفته باشد از وی بطریق
ظلم از آبروی وی یا چیزی دیگر پس باید که عفو کناند
از وام و رستن از آنکه نباشد دیناری و نه درهمی اگر
باشد او را کاری نیک گرفته شود از وی باندازهٔ
ظلم وی و اگر نباشد او را نیکیها گرفته شود از بدیهای
صاحب وی پس برداشته شود و بار کرده شود
بران کسیکه ظالم است و نیز فرمود آنحضرت علیه
الصلوة والسلام آیا میدانید که مفلس کیست گفتند

اَلْمُفْلِسُ فِيْنَا مَنْ لَا دِرْهَمَ لَهٗ وَلَا
مَتَاعَ فَقَالَ اِنَّ الْمُفْلِسَ مِنْ اُمَّتِيْ
مَنْ يَأتِيْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِصَلٰوةٍ
وَصِيَامٍ وَزَكٰوةٍ وَيَاتِيْ قَدْ شَتَمَ
هٰذَا وَقَذَفَ هٰذَا وَاَكَلَ مَالَ
هٰذَا وَسَفَكَ دَمَ هٰذَا وَضَرَبَ هٰذَا
فَيُعْطٰى هٰذَا مِنْ حَسَنَاتِهٖ وَهٰذَا مِنْ
حَسَنَاتِهٖ فَاِنْ فَنِيَتْ حَسَنَاتُهٗ
قَبْلَ اَنْ يُقْضٰى مَا عَلَيْهِ اُخِذَ مِنْ خَطَايَا
هُمْ فَطُرِحَتْ عَلَيْهِ ثُمَّ طُرِحَ فِي النَّارِ
وَعَنْ مُعَاوِيَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ
اَنَّهٗ كَتَبَ اِلٰى عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى
عَنْهَا اَنِ اكْتُبِيْ اِلَيَّ كِتَابًا تُوْصِيْنِيْ
فِيْهِ وَلَا تُكْثِرِيْ فَكَتَبَتْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
اَمَّا بَعْدُ فَاِنِّيْ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ
وَصَحْبِهٖ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ مَنِ الْتَمَسَ
رِضَى اللّٰهِ بِسَخَطِ النَّاسِ كَفَاهُ اللّٰهُ
مُؤْنَةَ النَّاسِ وَمَنِ الْتَمَسَ

رواه الترمذی وهذا لفظه ملتقطاً من مشکوة المصابیح

مفلس درمیان ماکسی است که نیست درهم
اورا و نه متاع - پس گفت بدرستی که مفلس از
امت من کسی است که بیاید روز قیامت بنماز
وروزه وزکوة و بیاید که بتحقیق دشنام کرد این را
ونسبت بزنا کرد این را و خورد مال این را و ریخت
خون این را و بزد این را پس داده شود این شخص
را از نیکیهاے او و دیگر را از نیکیهای وے
پس اگر فانی شود نیکیهاے او پیش از آن که
ادای نموده شود آنچه بروی است گرفته شود از
گناهان ایشان پس انداخته شود بروی پس انداخته
شود در آتش دوزخ و مروی است از معاویه رضی الله
تعالی عنه که بتحقیق نوشت او بسوی عائشه رضی الله
تعالی عنها این که بنویس بسوی من کتابی که نصیحت
کنی مرا در آن و اکثار مکن پس نوشت سلام علیکم
اما بعد پس به تحقیق من شنیدم پیغمبر خدا را
صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحبه وسلم
میگفت کسیکه طلب کند خوشنودی خدا را بناخوشنودی
مردم کفایت کند او را خدای تعالی بار و گرانی
مردم و هر که طلب کند . . . . . .

رِضَى النَّاسِ بِسَخَطِ اللّٰهِ وَكَلَهُ اللّٰهُ اِلَى النَّاسِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ	خوشنودی مردم را بنا خوشنودی خدا بگذارد او را بسوئے خلق وسلام باد بر تو۔

صَدَقَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ وَسَلَّمَ وَبَارَكَ رَزَقَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاِيَّاكُمُ التَّوْفِيْقَ بِالْعَمَلِ بِمَا اَخْبَرَ الْمُخْبِرُ الصَّادِقُ وَالسَّلَامُ این احادیث اگرچه بے ترجمه نوشته شده است اما بخدمت شیخ جیو رجوع نموده معانی اینها را فهمیده سعی خواهند کرد که عمل بمقتضائے اینها میسر شود بقائے دنیا بس اندک است و عذاب آخرت بسیار شدید و دائمی است عقل دور اندیش را کار باید فرمود و بطراوت بی حلاوت دنیا مغرور نباید شد و اگر بدنیا کسی را عزت و آبرو باشد کفار دنیا دار باید که از همه عزیز تر باشند و بظاهر دنیا فریفته گشتن از بیخردیست فرصت چند روزه را غنیمت باید شمرد و در مرضی خدائی عزوجل باید کوشید و بخلق خدائے باید احسان نمود اَلتَّعْظِيْمُ لِاَمْرِ اللّٰهِ وَالشَّفَقَةُ عَلٰى خَلْقِ اللّٰهِ هر دو اصل عظیم اند از برائے نجات آخروی مخبر صادق عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ هرچه فرموده است مطابق نفس الامر است هزل و هذیان نیست خواب خرگوش تا چند خواهد بود آخر رسوائی است و بینوائی کیف رسوای و بینوائی قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰى اَفَحَسِبْتُمْ اَنَّمَا خَلَقْنٰكُمْ عَبَثًا وَّاَنَّكُمْ اِلَيْنَا لَا تُرْجَعُوْنَ هرچند میداند که وقت شما تقاضائی استماع امثال این سخنان نمی کند عنفوان جوانی است و تنعمات دنیوی میسر و حکومت و تسلط بر خلائق حاصل اما شفقت بر احوال شما باعث این گفتگو می گردد هنوز هیچ نرفته است وقت توبه و انابت است ـ خبر شرط است

مکتوب صد و دوم (۱۰۲)

المنتخبات ۳۷ ـ ٤١

بملا مظفر صدور یافت در بیان آنکه محرم در قرض بسود مجموع مبلغ است نه زیادتی فقط

ـه پناه دهد ما را خدائے پاک از امثال این بزرگواران و از امثال رسا بجان ایشان ۔

مثلاً شخصی ده تنکه را قرض گرفت بدوازده تنکه درینصورت مجموع دوازده تنکه حرام است نه دو تنکه زیادتی وَمَا یَتَعَلَّقُ بِذٰلِكَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی شما آنروز میفرمودید که ربا در قرض بسود همان فضل است وبس ومحرّم در قرض ده تنکه بدوازده تنکه همان دو تنکهٔ زیادتی است چون ببعض کتبِ فقهیه رجوع کرده شد ظاهر گشت که در شریعت هر عقدیکه در و فضل است نیز رباست پس ناچار این عقد هم محرّم باشد وهرچه بسببِ محرّم تحصیل نماید محرم خواهد بود پس آن ده تنکه نیز ربا باشد ومحرّم مقصود از فرستادنِ کتاب جامع الرموز[1] وروایاتِ کتاب ابراهیم شاهی اظهارِ همین معنی بود باقی ماند صورتِ احتیاج مخدوما حرمتِ ربا بنصِ قطعی ثابت شده است که شاملِ محتاج وغیر محتاج است تخصیص محتاج از آنجا نمودن نسخِ این حکم قطعی است وروایت قنیه رتبهٔ آن ندارد که نسخِ حکم قطعی کند وحالانکه مولانا جمال لاهوری که اعلمِ علماء لاهور اند میفرمودند که بسیاری از روایاتِ قنیه[2] اعتماد را شایان نیست ومخالف است بروایاتِ کتبِ معتبره وَلَوْ سُلِّمَ صِحَّةُ هٰذِهِ الرِّوَایَةِ پس احتیاج را باضطرار ومخمصه می باید فرود آورد تا مخصصِ آنحکم قطعی کریمهٔ فَمَنِ اضْطُرَّ فِیْ مَخْمَصَةٍ باشد که مثل اوست در قوت ع که رستم را کشند هم رخشِ رستم ◆ وایضاً اگر از محتاج عام تر گرفته شود پس باید که موردی از برائی حکم حرمتِ ربا پیدا نشود چه هر که زیادتی قبول میکند علتش احتیاجی از احتیاجهای خواهد بود بی احتیاج هیچکس بضررِ خود اقدام نخواهد نمود فَلَا یَبْقٰی لِهٰذَا الْحُکْمِ الْمُنَزَّلِ مِنَ الْحَکِیْمِ الْحَمِیْدِ مَنْ یَدَّعِیْ عَائِدَةٌ تَعَالٰی کِتَابُهُ الْعَزِیْزُ مِنْ اَمْثَالِ هٰذَا التَّوَهُّمِ وَلَوْ سُلِّمَ عُمُوْمُ الْاِحْتِیَاجِ وَلَوْ عَلٰی سَبِیْلِ فَرْضِ الْمُحَالِ گوئیم که احتیاج از جملهٔ ضروریات است وَالضَّرُوْرَةُ تَتَقَدَّرُ بِقَدْرِهَا پس طعام از ان مبلغِ سود پختن وبمردم خوراندن داخلِ احتیاج نیست وضرورتی بآن متعلق نیست لهذا در ترکهٔ میت احتیاجِ میت مستثنی است وآنرا مقصور بر کفن ساخته اند وطعامی بروحِ

(۱) کتاب جامع الرموز شرح نقایة است شارح آن محمد قهستانی مفتئ بخارا توفی سنة ۹۶۲ هـ. [۱۵۵۵م.]

(۲) مؤلف قنیة الفتاوی مختار زاهدی توفی سنة ۶۵۸ هـ. [۱۲۶۰م.]

او نخستین و داخلِ احتیاج نداشته اند با آنکه او محتاج تر است بصدقه پس در صورتِ متنازع فیه ملاحظه
فرمایند که مستقرضان بسود محتاج اند یا نه و بر تقدیر احتیاج طعامیکه ایشان از برای جماعه از ان پل
مے پزند آن جماعه را آن طعام خوردن حلال است یا نه جماعه داری و سپاه گری را حیلهٔ احتیاج
ساختن و قرض بسود را باین علت گرفتن و آن را جائز و حلال دانستن از تدین دور ست میباید
که شیوهٔ امر معروف و نهی منکر را مرعی داشته جماعه که باین بلا گرفتار باشند منع نمایند و بعدم
صدقِ این حیله آگاه سازند چرا کسبے را باید اختیار کرد که آخر بارتکاب این قسم محظور مبتلا
باید شد وجوهِ معیشت بسیار است منحصر در سپاه گری نیست چون شما از اهلِ صلاح و تقوی اید
روایتِ طیب و اکل فرستاده شد نوشته بودند که درین زمان بے شبه پیدا نمی شود درست ست
اما مهما امکن از شبه باید احتراز نمود زراعت بے طهارت که منافی طیب داشته اند در هندستان
اجتناب از ان ممکن نیست لا یکلف الله نفسا الا وسعها اما ترکِ طعام بسود نمودن در کمال
آسانی است حلال را حلال دانستن و حرام را حرام دانستن در حلال و حرام قطعی ست که انکار آن
بکفر میکشد در ظنیات نه چنین ست بسا امور مباحه اند نزدِ حنفی که شافعی آن را مباح نمیداند
و بالعکس پس در ما نحن فیه اگر کسے در حلیتِ قرض بسود مر محتاج مشکوک را که بظاهر مخالفِ
حکم نصِ قطعی است توقف نماید نمیتوان او را تضلیل نمود و تکلیف باعتقاد حلیتِ او فرمود بلکه
صواب بجانبِ او راجح است بل متیقن و مخالفِ او در خطر ست بعضی از یارانِ شما نقل کردند
که روزے مولانا عبد الفتاح در حضورِ شما گفت که اگر قرض بے سود پیدا شود بهتر است چرا
کسے بسود بگیرد و شما او را زجر کردید و گفتید که از حلال انکار میکنی مخدوما امثالِ این سخنان
در حلالِ قطعی گنجایش دارند و اگر حلال باشد شک نیست که ترکِ آن اولی است اهلِ ورع
برخصت امر نمے کنند و بعزیمت دلالت می نمایند مفتیانِ لاهور احتیاج را دخل داده حکم

بتحلیت کرده اند احتیاج را دامن فراخ است اگر بهن کنند هیچ ربا نماند و حکمِ نصِ قطعی بحرمت
ربا عبث می افتد چنانکه بالا گذشت امّا اینقدر ملاحظه بایستے مینمودند که دیگر از اطعام خور ناید
چه قسم احتیاج است مر مستقرض لسود را روایتِ قنیه بعد الثنیا و التی مجوزِ استقراض لسود
است مر محتاج را نه دیگران را اگر کسے گوید که محتاج این طعام را شاید به نیت کفارتِ یمین یا ظهار
یا صوم نخیته باشد و شک نیست که او بادای این کفارت محتاج است گوییم اگر استطاعتِ
اِطعام ندارد روزه دارد نه آنکه قرض به سود بگیرد و اگر اقسامِ احتیاج ازین قبیل دیگر هم پیدا شود
باندک توجه برکتِ تقوی مندفع خواهند شد وَمَنْ یَّتَّقِ اللهَ یَجْعَلْ لَّهٗ مَخْرَجًا وَّ یَرْزُقْهُ مِنْ
حَیْثُ لَا یَحْتَسِبُ زیاده اطناب نه رفت وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَعَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی ؛

مکتوب صد و سیوم (۱۰۳)

سوء استعمالیت ... در باره ... طلاق و ... برای ... در رزق ... - ۴۲

بسیادت و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیانِ معنی عافیت و طلب کردنِ قاضی از
برائے سرہند حق سبحانه و تعالی با عافیت دارد آن عافیت خواسته می آید که عزیزی همواره
دعا می کرد و تمنائے عافیتِ یک روزه می نمود شخصے ازان عزیز سوال کرد این همه که میگرانی
اگر عافیت نیست گفت آن میخواهم که روزے از صباح تا شام مرتکبِ معصیتی از معاصی حق
سبحانه نباشم مدتیست که سرہند قاضی ندارد و در اجرائی بعضے احکامِ شرعیه کار بعجز میرسد
مثلاً برادر زادهٔ یتیم داریم از پدر او پارهٔ میراث مانده است وصی ندارد و در تصرفِ آن مال
بے اِذنِ شرعی مضطر است اگر قاضی باشد باذنِ او کاری کشاید علٰی هٰذا القیاس

المنتخبات ٣٣

مکتوب صد و ہفتم (١٠٧)

نیز بمحمد صادق کشمیری صدور یافتہ در اجوبہ و اسولہ چند کہ نوشتہ بود کہ از آنجا بوئی تعنت می آمد و این مکتوب مشتمل است بر فوائد ضروریہ کہ در ایمان این طائفہ علیہ نافع اند حق سبحانہ و تعالیٰ بسعادت ایمان این طائفہ علیہ مستسعد گرواناد کتابتے کہ ارسال داشتہ بودند مشتمل بر اسولہ چند رسید ہر چند سوالیکہ شائبہ تعنت و تعصب داشتہ باشد مستحق جواب نیست معذلک تنزل نمودہ در جواب اقدام می نماید اگر یکے را نفع نکند شاید کہ دیگری را نافع آید سوال اول آن بود سبب چیست کہ از اولیاء متقدمین کرامات و خوارق بسیار ظہور می گردند و از بزرگان این زمان کم ظاہر میشود اگر مقصود ازین سوال نفی بزرگان این وقت است بواسطہ قلت ظہور خوارق از ایشان چنانکہ ظاہر از فحوائی عبارت است فالعیاذ باللہ سبحانہ من تسویلات الشیطان ظہور خوارق نہ از ارکان ولایت است و نہ از شرائط آن بخلاف معجزہ مر نبی را علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ از شرائط مقام نبوت است لیکن ظہور خوارق از اولیاء اللہ شائع و ذائع است کم است کہ تخلف کند اما کثرت ظہور خوارق بر افضلیت دلالت ندارد و تفاضل آنجا باعتبار درجات قرب الٰہیت جل سلطانہ تواند بود کہ از ولی اقرب ظہور خوارق اقل باشد و از ابعد اکثر خوارقے کہ از بعضے اولیائی این امت بظہور آمدہ از اصحاب کرام رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین عشر عشیر آن بظہور نیامدہ باآنکہ افضل اولیا بمرتبہ ادنائے صحابی نرسد نظر بر ظہور خوارق از کوتہ نظریست و دلیل است بر قصور استعداد و تقلیدی

٥ یعنی امور خارجہ موقوف علیہا ١٢

شایان قبولِ فیوضِ نبوت و ولایت جماعه اند که استعدادِ تقلیدی در ایشان غالب باشد
بر قوتِ نظریِ ایشان صدیقِ اکبر رضی الله تعالیٰ عنه بواسطهٔ قوتِ استعدادِ تقلیدی در
تصدیقِ نبی علیه و علیٰ آله الصلوة والسلام اصلاً محتاج بلِم نگشت و ابوجهلِ لعین بواسطهٔ
همین استعداد با وجودِ ظهورِ چندین آیاتِ باهره و معجزاتِ قاهره بدولتِ تصدیقِ نبوت مشرف
و حضرت حق سبحانه در شانِ این بے دولتان می فرماید وَاِنْ یَّرَوْا كُلَّ اٰیَةٍ لَّا یُؤْمِنُوْا بِهَا حَتّٰۤی
اِذَا جَآءُوْكَ یُجَادِلُوْنَكَ یَقُوْلُ الَّذِیْنَ كَفَرُوْۤا اِنْ هٰذَاۤ اِلَّاۤ اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ با آنکه گوئیم که ظهورِ خوارق
از اکثرِ متقدمین در طولِ عمر زیاده از پنج و شش خوارق نقل نکرده اند جنید که سیدِ این طائفه
است معلوم نیست که از وی ده خوارق نقل کرده باشند و حضرت حق سبحانه و تعالیٰ از حالِ
کلیم خود علیٰ نبینا و علیه الصلوة والسلام چنین خبر داده است حیث قال عز و جل
وَلَقَدْ اٰتَیْنَا مُوْسٰی تِسْعَ اٰیٰتٍ بَیِّنٰتٍ و از مشایخِ این وقت از کجا معلوم شد که امثالِ این
خوارق بظهور نمے آید بلکه اولیاء الله را چه متقدم و چه متاخر در هر ساعت ظهورِ خوارق است
مدعی آنرا دانند یا ندانند مصرع خورشید نه مجرم ار کسے بینا نیست سوالِ دوم آن بود
که در کشف و شهودِ طالبانِ صادق القاءِ شیطان را دخل باشد یا نه اگر هست وضوحِ کیفیتِ
کشفِ شیطانی چگونه است و اگر نیست سبب آنکه در امورِ ملهمه بعضے غلطها یافته میشود
چیست جوابش اینست وَاللّٰهُ سُبْحَانَهٗ اَعْلَمُ بِالصَّوَابِ هیچکس از القاءِ شیطانی محفوظ نیست
هرگاه که در انبیا متصور باشد بلکه متحقق در اولیا بالطریقِ اولیٰ خواهد بود طالبِ صادق چه باشد
غایت ما فی الباب انبیا را علیهم الصلوات والتسلیمات بر آن القا متنبه می سازند و باطل را
از حق جدا مینمایند کریمهٔ فَیَنْسَخُ اللّٰهُ مَا یُلْقِی الشَّیْطٰنُ ثُمَّ یُحْكِمُ اللّٰهُ اٰیٰتِهٖ دال است بدین معنی
و در اولیا این تنبیه لازم نیست که او تابعِ نبی است هر چه مخالفِ نبی خواهد یافت رد خواهد

عــہ یعنی سبب وقوعِ بعضی غلطها در امورِ الهامیه چیست ۱۲

آگاه و هوشیار کردن ۱۲

کرد و باطل خواهد دانست امّا در صورتیکه شریعتِ نبی ازان ساکت است و باثبات و نفیِ آن
حکم نمیکند امتیازِ حق از باطل بطریقِ قطعیّت دشوار است چه الهام ظنّی است لیکن درین عدم
اِمتیاز هیچ قصورے بولایت راه نمی یابد چه اتیانِ شریعت و متابعتِ نبی متکفلِ نجاتِ دارین است
وامورِ مسکوت عنها زائد بر شریعت اند و ما مکلّف بامورِ زائده نیستیم باید دانست که غلطِ کشف منحصر
بر القاءِ شیطانی نیست بسا است که در متخیّله احکامِ غیرِ صادقه صورتے پیدا کنند که شیطان را در آنجا
هیچ مدخلے نباشد ازین قبیل است که بعضی در منامات حضرتِ پیغمبر را علیهِ الصّلٰوةُ والسّلام
می بینند و بعضی احکام اخذ مے کنند که فی الحقیقت خلافِ آن احکام متحقق است در بصورت
القاءِ شیطانی متصوّر نیست که مختارِ علما عدمِ تمثّلِ شیطان است بصورتِ خیر البشر علیهِ
وعلیٰ اٰلهِ الصّلٰوةُ والسّلام بهر صورتیکه باشد پس درین صورت نیست الّا تصرّفِ متخیّله که
غیرِ واقع را واقع وانمانیده است سؤالِ سیوم آن بود که چون تصرّفِ کرامات و تاثیراتِ استدراج
در نمایش برابر است مبتدی چگونه شناسد که این ولی صاحب کرامات است واین مدعی صاحب
استدراج جوابش آنست واللّٰه سُبحانهُ اَعلمُ بالصّواب که طالبِ مبتدی را درین تفرقه دلیل
واضح است و آن وجدانِ صحیح اوست که اگر دلِ خود را در صحبتِ او بحق سبحانه وتعالی جمع خواهد
یافت خواهد دانست که آن ولی صاحب کراماتست واگر خلاف این معنی خواهد یافت معلوم
خواهد کرد که او مدعی صاحب استدراج است واگر خفائی درین معنی است عوام کالانعام راست طالبان را
و خفائی عوام نزدِ خواص از حیزِ اعتبار ساقط است که منشائی آن مرضِ قلبی است و غشاوهٔ
بصری چیزهاے بسیار بر عوام مخفی مانده که دانستنِ آنها از دانستنِ این تفرقه ضروری ترست
ونختم هذا المکتوب ببعضِ المعارفِ الّتی تنفعك فی ازالةِ مثلِ هٰذهِ الشّکوكِ والشّبهات
بدانکه معنی تخلّق باخلاقِ اللّٰه که در ولایت ماخوذ است آنست که حاصل شود مر اولیا را العد

خو گرشدن باخوهاے حق ۱۲

راصفاتیکه مناسب باشند مر صفات وجهی را تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشارکت
درعموم صفات نه درخواص معانی که آن محال است و مسلم مر قلب حقائق در تحقیقات خواجه
محمد پارسا قدس سره میفرماید در مقام بیان معنی تخلقوا باخلاق الله صفت دیگر ملک است
و معنی ملک متصرف بود بر همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود و او را مقهور تواند داشت
و تصرف او در ولیا نفاذ یابد بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی
سمیع شنواست چون رونده راه سخن حق را از هر کس که باشد بی گرانی قبول کند و اسرار
غیبی و حقائق بگوش جان فهم کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است
و معنی بصیر بیناست چون رونده راه را بصر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فراست همه عیوب
خود بیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصیری حق منظور نظر او شده باشد
تا هر چه کند بر موجب پسندیده حق کند بدین صفت موصوف شده باشد صفت دیگر محیی است
و معنی محیی زنده کننده بود چون رونده راه باحیای سنت متروکه قیام نماید بدین صفت
موصوف شده باشد صفت دیگر ممیت است و معنی ممیت میرانده بود چون سالک بدعتهای
که بجاے سنت گرفته اند وے منع آن بدعتها نماید بدین صفت موصوف شده باشد علی هذا
القیاس و عوام معنی تخلق را برنگ دیگر فهمیده اند ناچار در تیه ضلالت فرو نشسته اند خیال
کرده اند که ولی را احیاے جسدی در کار است و اشیائی غیبی می باید که اکثر بروی منکشف شود
و امثال اینها و هو کما تری من الظنون الفاسدة و ان بعض الظن اثم و ایضا خوارق
منحصر در احیا و اماتت نیست علوم و معارف الهامیه از اعظم آیات است و ارفع خوارق
لهذا معجزه قرآنی از سائر معجزات اقوی و ابقی آمد چشم بکشایند که این همه علوم و معارف که در
رنگ ابر نیسان همی ریزند از کجاست علوم با این همه کثرت تماماً موافق علوم شرعیه اند

سرِ موے مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت صحت علوم است حضرت خواجهٔ ما قدس سره نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فائده که سخن حضرت خواجه بر شما حجت نیست هر چند خود راهبر ریست نا امید زیاده چه نوشته آید و این اسولهٔ شما اولا هر چند گران نمود اما چون باعثِ چندین علوم و معارف گشته و این همه سخن بتقریب آنها در گفت آمده است نیک است بیت هیچ زشتی نیست کو را خوبی همراه نیست ٭ زنگیِ شب زنگ را دندان چو دُر و گوهر است ٭ عجب کاریست که در مکتوبِ سابق اخلاص بسیار ظاهر ساخته بودید و سبب آن را ظهورِ دو واقعه پی در پے نموده نوشته بودید که اثر آن را در افاقت نیز یافت بحدیکه ندامت تمام از وضعِ سابق متحقق گشت و به توبه و انابت آورد و بتجدید ایمان مشرف ساخت یک ماه نگذشته بود که تغیّرے درین وضع مفهوم گشت و رجوع قهقری بوضع سابق انتقال حاصل آمد و در صدد آن آمدید که آن دو واقعه را وجهی پیدا شود که بالقاء شیطانی منجر گردد و یا بغلط کشفی کشد

مکتوب صد و بست و سوم (۱۲۳)

المنتخبات ۳۵

نیز بملا طاهر بدخشی صدور یافته در بیان آنکه اداءِ نفل اگرچه حج باشد اگر مستلزم باشد فوت فرضی را از فرائض داخل لا یعنی است مکتوب شریف اخوی ارشدی لا زال کاسمه طاهرا عن دنس التعلقات رسید ای برادر در خبر آمده است علامة اعراضه تعالی عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه اشتغال به نفلے از نوافل باعراضِ فرضی از فرائض داخل ما لا یعنی است پس تفتیشِ احوالِ خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغالِ او بچه چیز است بنفل است یا بفرض بواسطهٔ اداے یک حجِ نفل مرتکبِ چندین محظورات باید شد نیک ملاحظه نمایند العاقل تکفیه الاشارة والسلام علیکم و علی رفقائکم ٭

-۴۵ مکتوب صد و بست و چهارم (۱۲۴)

نیز بملا طاہر بدخشی صدور یافته در بیانِ آنکه استطاعت راه شرطِ وجوبِ حج است اداءِ حج باوجودِ بے استطاعتی نسبت بحصول مطلب داخلِ تضییعِ اوقات است مکتوبِ شریف اخوی خواجه محمد طاهر بدخشی رسید لِلّٰهِ سُبحانَهُ الحَمْدُ وَالمِنَّةُ که فتورے در اخلاص و محبت فقرا راه نیافته است باوجودِ تمادیِ ایامِ مهاجرت این علامتِ سعادتِ عظیمه است محبّت آثارا چون شما رخصت طلبیدید و برفتن عزم مصمم گردید در وقتِ وداع این قدر مذکور ساخته بود باحتمال که شاید ما هم بشما درین سفر ملحق شویم هرچند قصد کرده شد استخاره ها موافق نیامدند و تجویزے درین باب مفهوم نگشت بضرورت تقاعد ورزید صلاح فقیر از اوّل در رفتنِ شما نبود اما شوقِ شما را ملاحظه نموده منع صریح نکرد استطاعت شرطِ راه است بے استطاعت تضییع اوقات است امرِ اهم گذاشته بامرِ غیرِ ضروری پرداختن مناسب نیست درچند کتابت بشما این مضمون را نوشته است رسیده باشد یانه سخن این است بیشتر مختار اند والسّلام *

المنتخبات ۳۶ | -۴۶ مکتوب صد و بست و پنجم (۱۲۵)

بمیر صالح نیشاپوری صدور یافته در بیانِ آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهرِ اسما و صفاتِ الٰهیه اند تعالیٰ شانه و عالم را با صانعِ خویش هیچ نسبتی نیست اِلَّا المخلوقیَّةُ وَالمَظهَرِیَّةُ وَمَا یُنَاسِبُ ذٰلِكَ اَللّٰهُمَّ اَرِنَا حَقَائِقَ الاَشیَاءِ كَمَا هِیَ عالم چه صغیر و چه کبیر مظاهرِ اسما و صفاتِ الٰهیه است تعالیٰ شانه و مرایائے شیون و کمالاتِ ذاتیهٔ او عز سلطانه گنجے بود مخفی و سرّے بود مکنون خواست که از خلا بملا عرض دهد و از اجمال بتفصیل آرد عالم را بنهجی خلق فرمود که بذوات و صفاتِ خویش دوال باشند بر ذات و صفاتِ او سبحانه

پس عالَم را با صانعِ خویش هیچ نسبتے نیست اِلّا آنکه مخلوقاتِ وی اند و دوالِ اند بر اَسْما
و شیونات او تعالیٰ حکم باتّحاد و عینیت و نسبتِ احاطه و سَریان و معیّتِ ذاتیه آنجا از غلبۂ حال
و سکرِ وقت است اکابرِ مستقیم الاحوال که از قدحِ صحوِ ایشان را شربی ارزانی داشته اند
عالَم را با صانع هیچ نسبتے اثبات نمی کنند اِلّا المخلوقیّة والمظهریّة و احاطه و سَریان و معیّت
عِلمی میدانند مطابقِ علماءِ اہلِ حق اند شکر اللّٰه تعالیٰ سعیہم عجب است که جماعۂ صوفیه
که اثباتِ بعضی نسبتِ ذاتیه مینمایند کالاحاطة والمعیّة مثلاً معترفند بآنکه از ذاتِ جمیعِ
نِسب مسلوبست حتّی که صفاتِ ذاتیه را نیز سلب می نمایند فهل هٰذا اِلّا تناقض
و در ذاتِ مراتب اثبات نمودن از برائے دفعِ این تناقض تکلّف است در رنگِ
تدقیقاتِ فلسفیه است اربابِ کشفِ صحیح ذات را تعالیٰ مجردِ بسیطِ حقیقی میدانند و ماورائے
او هر چه باشد داخلِ اَسما میشمرند **فرد** فراقِ دوست اگر اندک است اندک نیست ٭ درونِ
دیده اگر نیم موست بسیار است ٭ مثالے از برائے تحقیقِ این مبحث بیان کنیم مثلاً عالمے
نحریرے ذو فنونے خواهد که کمالاتِ مکنونۂ خود را در عرصۂ ظهور آرد و ایجادِ حروف و اصوات نماید
تا در پردۂ آن آن کمالات را جلوه دهد پس درین صورت این حروف و اصواتِ دوال را
با معانی مخزونه هیچ نسبتے نیست اِلّا آنکه این حروف و اصوات مظاهرِ آن معانیِ مخفیه است
و مرایائے آن کمالاتِ مخزونه حروف و اصوات را عینِ آن معانی مخفیه گفتن معنی ندارد
و همچنین حکم باحاطه و معیّت درین صورت غیر واقع است معانی بهمان صرافت مخزونه اند
هیچ تغیّرے در ذات و صفاتِ آن معانی راه نیافته است لیکن چون درمیانِ معانی و
این حروف و اصواتِ دوال نحوی از مناسبتِ دالّیّة و مدلولیّة متحقّق است بعضی معانی
زائده از آن در تخیّل می آید فی الحقیقت آن معانیِ مخزونه از آن معانیِ زائده منزّه و مبرّاست

معانی مخزونه

آنچه معتقدِ ماست درین مسئله اینست اثباتِ امر زائد ورای مظهریت و مرآتیت نمودن از اتحاد و عینیت و احاطه و معیت از سکر است ذاتِ او تعالی فی الحقیقت از نسب معرّاست و از مناسبت مبرّا ما لِلتُّراب و ربّ الارباب با این قدر مناسبتِ ظاہریة و مظہریة وحدة وجود گویند یا نہ گویند فی الواقع وجوداتِ متعدّده است لیکن بطریقِ اصالت و ظلیة و ظاہریة و مظہریة نہ آنکہ یک موجود است و ماسوای او اوہام و خیالاتست این مذہب بعینہ مذہب سوفسطائیست

مکتوب صد و شصت و سیوم (۱۶۳)

المنتخبات ۳۷ -٤٧

بسیادت و نقابت پناہی شیخ فرید صدور یافتہ دربیانِ آنکہ اسلام و کفر ضد یکدیگراند احتمال جمع شدنِ این دو ضد محال است و عزت دادن یکے را مستلزمِ خواری دیگر است الی آخر ما قال سلّمه الله تعالی فی تذلیلِ الکفّار و عدمِ الاختلاطِ معهم مع بیانِ مضارِ هذا الاختلاطِ و دربیانِ آنکہ دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگراند . الحمد لله الذی انعم علینا وهدانا الی الاسلام وجعلنا من امة محمد علیه الصلوة والتحیة والسلام نقد سعادت دارین وابستہ باتباع سید کونین است و بس علیه وعلی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها متابعت او علیه الصلوة والسلام باتیانِ احکامِ اسلامیہ است و رفع رسومِ کفریہ چہ اسلام و کفر ضد یکدیگراند اثباتِ یکے موجبِ رفع دیگر است احتمالِ جمع شدنِ این دو ضد محال است و عزت دادن یکے را مستلزمِ خواری دیگر است حق سبحانه تعالی حبیبِ خود را علیه الصلوة والتحیة میفرماید یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم پس پیغمبر خود را کہ موصوف بخلق عظیم است بجہادِ کفار و غلظت بر ایشان امر فرمود معلوم شد کہ غلظت با ایشان داخل خلق عظیم است پس عزت اسلام در خواری کفر و اہل کفر است کسیکہ اہل کفر را عزیز داشت اہل اسلام را خوار ساخت عزیز داشتن عبارت از آن است

که البته ایشان را تعظیم کنند و بالا نشانند در مجالس خود جا دادن و با ایشان مصاحبت نمودن و همزبانی کردن با ایشان داخل اعزاز است در رنگ سگان ایشان را دور باید داشت و اگر غرضی از اغراض دنیاوی با ایشان مربوط باشد و بی ایشان میسر نشود و شیوهٔ بی اعتباری را مرعی داشته بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که از آن غرض دنیاوی نیز باید گذشت و با ایشان نباید پرداخت حق سبحانه در کلام مجید خود اهل کفر را دشمن خود و دشمن پیغمبر خود فرموده است پس اختلاط و موانست با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم جنایات باشد اقل ضرر مصاحبت و مخالطت این دشمنان آنست که قدرت اجرای احکام شرعی و رفع رسوم کفری بهم میگردد و حیای موانست مانع آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است دوستی و الفت با دشمنان خدا منجر بدشمنی خدای عزوجل و دشمنی پیغمبر او علیه الصلوة والسلام میشود شخصی گمان میکند که او از اهل اسلام است و تصدیق و ایمان بالله و رسوله دارد اما نمیداند که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک و صاف می برد نعوذ بالله من شرور انفسنا ومن سیئات اعمالنا خواجه پندارد که مرد واصل است ه حاصل خواجه بجز پندار نیست کار این نابکاران استهزا و سخریت است باسلام و اهل آن و منتظر اند اگر قابو بیابند ما را از اهل اسلام برآرند یا همه را بقتل برسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام را هم شرمی درکار است که الحیاء من الایمان و ننگ مسلمانی ضروریست همواره در مقام خواری اینها باید بود جزیه از اهل کفر که در هندوستان برطرف شده است بواسطهٔ شومی مصاحبت اهل کفر است با سلاطین این دیار و مقصود اصلی از جزیه گرفتن از ایشان خواری ایشان است و این خواری بحدیست که از ترس جزیه جامهٔ خوب نمیتوانند پوشید و بتجمل نمیتوانند بود و همیشه ترسان و لرزان میباشند از اخذ اموال بادشاهان را چه میرسد که منع جزیه گرفتن کنند حق سبحانه تعالی جزیه را

از برائے خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسوائی ایشان است و عزت و غلبه
اہل اسلام ع جہود ہر که شود کشته سود اسلام است ◆ علامت حصول دولت اسلام
بغض است با اہل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشانرا
نجس فرموده و در جائے رجس فرموده پس در نظر اہل اسلام میباید که اہل کفر نجس و پلید در یابند
و چون چنین بینند و دانند لاجرم از صحبت ایشان پرہیز نمایند و در مجالست ایشان متکره بوند
چیزہا از ایشان پرسیدن و بمقتضائے حکم اینہا عمل کردن از کمال اعزاز این دشمنان است
ہمتے که کسے از ایشان طلبد و دعاء که بتوسط ایشان خواہد چه خواہد بود حق سبحانه و تعالی در
کلام مجید خود میفرماید وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ دعاء این دشمنان باطل و بیحاصل
است اجابت را در آنجا چه احتمال اینقدر فساد لازم می آید که اعزاز این سگان می افزاید ایشان
اگر دعا خواہند کرد بتان خود را وسیله خواہند آورد خیال باید کرد که کار تا بکجا میکشد و از مسلمانی بوئے
نمیماند عزیزے فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود بمسلمانی نرسد دیوانگی عبارت از درگذشتن است
از نفع و ضرر خود بواسطهٔ اعلائے کلمهٔ اسلام بامسلمانی ہرچه شود گو شود و اگر نشود گو نشود و چون
مسلمانی است رضائی خدای عزوجل است و رضائی پیغمبر حبیب او علیه الصلوٰة والسلام
والتحیة و دولتے عظیم تر از رضائے مولی نیست رَضِينَا بِاللهِ سُبْحَانَهُ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ دِيْنًا
وَبِمُحَمَّدٍ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ نَبِيًّا وَرَسُوْلًا مصرع ہم برینیم بداریم یارب ◆ بحرمة سید
المرسلین علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها والسلام
اولا و آخرا لعجالة الوقت آنچه ضروری ولابدی دانست بطریق اجمال نوشته فرستاد بعد ازین
اگر توفیق رفیق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواہد گشت ہمچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت
نیز ضد دنیا است دنیا و آخرت جمع نشوند ترک دنیا بر دو نوع است نوعیست که از مباحات آن

همه ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این قسم املائی ترک دنیاست و نوعی دیگر آنست که از محرمات و مشتبهات آن اجتناب کرده شود و بامور مباحه آن تنعم نموده آید این قسم نیز خصوصاً درین اوان بسیار عزیز الوجود است

آسمان نسبت بعرش آمد فرود * ورنه بس عالی است پیش خاک تود *

پس ناچار از استعمال ذهب و فضه و لبس حریر و امثال آنها که شریعت مصطفویه علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة آنرا محرم ساخته است اجتناب باید نمود و اوانی ذهب و فضه را اگر برای تجمل کنند فی الجمله گنجائش دارد اما استعمال اینها حرام است از آب و طعام خوردن در اینها و خوشبوی انداختن و سرمه دان ساختن و جز آن القصه حق سبحانه و تعالی دائره امور مباحه را بسیار وسیع ساخته است تنعمات و تمتعات باینها در عیش و لذت زیاده از آن است که در امور محرمه است در مباحات رضای حق است سبحانه و در محرمات عدم رضای او تعالی عقل سلیم هرگز تجویز نمیکند که کسے برای لذتی که بقائے هم ندارد عدم رضای مولائے خود اختیار کند و حال آنکه در عوض آن لذت محرمه لذت مباحه هم تجویز فرموده است رزقنا الله سبحانه وایاکم الاستقامة علی متابعت صاحب الشریعة علیه وعلی آله الصلوة والتحیة در معامله حل و حرمت همواره بعلمای دین دار رجوع باید نمود و از اینها استفسار باید کرد و بمقتضای فتوی ایشان عمل باید نمود که راه نجات شریعت است و بعد شریعت هرچه هست باطل است و بے اعتبار فماذا بعد الحق الا الضلال والسلام اولاً و آخراً

المنتخبات ۳۸

مکتوب صد و شصت و چهارم (۱۶۴)

بحافظ بهاء الدین سرهندی صدور یافته در بیان آنکه فیض حق سبحانه علی الدوام بر خواص و عوام وارد است تفاوت قبول و عدم قبول آن ازین طرف ناشی است حق سبحانه و تعالی برجادهٔ شریعت استقامت بخشد بدانند که فیض حق سبحانه و تعالی علی الدوام بر خواص ۴۸

وعوام وکرام ولئام چه از قسم اموال واولاد وچه از جنس هدایت وارشاد بی تفرقه وارد است
تفاوت ازین طرف ناشی است در قبول بعضی فیوض وعدم قبول بعضی دیگر وما ظلمهم الله
ولکن کانوا انفسهم یظلمون آفتاب تابان بر گازر وجامه یکسان میتابد روی
گازر سیاه میگردد وجامهٔ او سفید این عدم قبول بواسطهٔ اعراض است از جناب قدس خداوند
جل سلطانه معرض را ادبار لازم است وحرمان از نعمت واجب اینجا کسی نگوید که بسیاری
از معرضان باشند که بتنعمات عاجله ممتاز اند واعراض سبب حرمانِ ایشان نگشته است باید دانست
که آن نقمت است که بصورتِ نعمت ظاهر گردانیده اند بطریق استدراج از برای خرابی او تا در
اعراض وضلالت منهمک گردد[1] قال الله سبحانه وتعالی ایحسبون انما نمدهم به من مال
وبنین نسارع لهم فی الخیرات بل لا یشعرون پس دنیا وتنعماتِ او باوجود اعراض
عین خرابی است الحذر الحذر والسلام

مکتوب صد وشصت وپنجم (۱۶۵)

۴۹- اسم فاعل از اعراض بمعنی رو گردانیدن وادبار بالکسر پشت دادن دولت وحرمان بالکسر ناامیدی وبی نصیبی ۱۲ غ

بسیادت ونقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بر متابعت صاحب شریعت
علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات وعداوت وبغض وغلظت با مخالفان شریعت او
علیه الصلوة والسلام شرفکم الله سبحانه بتشریف المیراث المعنوی من النبی
الامی القرشی الهاشمی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها
کما شرفکم بتشریف المیراث الصوری ویرحم الله عبدا قال آمینا میراث صوری
آن سرور علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات بعالم خلق تعلق دارد ومیراث معنوی بعالم امر
که آنجا همه ایمان ومعرفتست ورشد وهدایت شکر نعمت عظمی میراث صوری آنست که میراث معنوی

(۱) هر که از پی دنیا میرود او تعالی اورا نعمتهای دنیوی میدهد و هر که برای آخرت جهد میکند اورا بنعمتهای أخروی میرساند

متحلی گردند، والتحلّی بالمیراث المعنوی لا یتیسّر الا بکمال الاتباع المصطفوی علیه الصلوة والسلام والتحیة فعلیکم باتباعه واطاعته فی اوامره ونواهیه وکمال متابعت فرع کمال محبت آنسرور علیه الصلوة والسلام مصرع ان المحب لمن هواه مطیع، وعلامت کمال محبت کمال بغض است با اعداء او صلی الله علیه وسلم واظهار عداوت با مخالفان شریعت او علیه الصلوة والسلام در محبت مداهنت گنجائش ندارد و محب دیوانهٔ محبوب است طلب مخالفت ندارد و با مخالفان محبوب بهیچ وجه آشتی نمی نماید دو محبت متباینه جمع نشوند جمع ضدین را محال گفته اند محبت یکے مستلزم عداوت دیگریست نیک تأمّل باید فرمود که هنوز کار از دست نرفته است تدارک ما مضی میتوان نمود فردا که کار از دست برود غیر از ندامت حاصلی نخواهد بود

بیت ؎ بوقت صبح شود همچو روز معلومت * که با که باختهٔ عشق در شب دیجور * متاع دنیا غرور است و معاملهٔ اخروی ابدی بر آن مترتب زندگانی چند روزه را اگر بمتابعت سید اولین وآخرین علیه وعلی اله الصلوات والتسلیمات بسر برده شود امید نجات ابدی است والا هیچ در هیچ است هر که باشد و هر عمل خیر که بکند ؎ محمد عربی کآبروی هر دو سرا است * کسیکه خاک درش نیست خاک بر سر او * حصول دولت عظمی متابعت موقوف بر ترک کلی دنیاوی نیست تا دشوار نماید بلکه اگر زکوة مفروضه مثلاً موٰدی شود حکم ترک کل دارد در عدم وصول مضرت چه مال مزکی از ضرر بر آمده است پس معالجهٔ دفع ضرر از مال دنیاوی اخراج زکوة است از آن اگرچه ترک کلی اولی وافضل است اما اداے زکوة هم کار آن میکند ؎ آسمان نسبت بعرش آمد فرود * ورنه بس عالی است پیش خاک تود * پس لازم است که همگی همت در اتیان احکام شرعیه باید صرف نمود و اهل شریعت را از علما و صلحا تعظیم و توقیر باید داشت و در ترویج شریعت باید کوشید و اهل هوا و بدعت را ذلیل و خوار باید داشت مَن وَقَّر صاحب

بِدْعَةٍ فَقَدْ أَعَانَ عَلٰى هَدْمِ الْإِسْلَامِ و با کفار که دشمنانِ خدائی عزّوجلّ اند و دشمنانِ رسولِ وے علیہ وعلٰی آلہ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ دشمن باید بود و در ذُلّ و خواریِ ایشان سعی باید نمود و بہیچ وجہ عزت نباید داد و این بیدولتان را در مجلسِ خود راہ نباید داد و اُنس نباید نمود و راہِ شدّت و غلظت را با ایشان پیش باید گرفت و مهما امکن در ہیچ امرے بایشان رجوع نباید نمود۔ واگر فرضاً ضرورتے افتد در رنگِ قضائے حاجتِ انسانی بکُرہ و اضطرار قضاءِ حاجت از ایشان باید نمود رآہ مسکینہ بجنابِ قدسِ جدّ بزرگوارِ شما علیہ وعلٰی آلہ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ میرساند امنیست اگر باین راہ رفتہ نشود وصول بآن جنابِ قدس دشوار است ھَیْھَاتَ ھَیْھَاتَ

	مکتوب صد و ہشتاد و پنجم (۱۸۵)	۵۰ —

بمنصور عرب صدور یافتہ در سفارشِ شخصے حضرتِ حق سبحانہٗ وتعالٰی بر جادۂ شریعتِ مصطفویہ علٰی صاحبہا الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّۃُ استقامت ارزانی داشتہ بہمگی ہمتِ متوجہ جنابِ قدسِ خود گرداناد آنچہ بر ما و شما لازم است سلامتیِ قلب است از گرفتاریِ ما دون حق سبحانہٗ و این سلامتی بر تقدیرے میسر گردد کہ غیر او را سبحانہٗ بر دل خطورے نماند اگر فرضاً ہزار سال حیات وفا کند غیر بر دل نگذرد بواسطۂ نسیانی کہ دل را از ماسوائے او تعالٰی حاصل شدہ است ع کار اینست و غیر این ہمہ ہیچ ✤ بقیۃ المرام آنکہ مولانا فاضل سرہندی کہ بخدمتِ علیہ قیام دارد پدرِ او در سرہند است آرزوے آن دارد کہ در پیری و ضعفِ خود بملاقاتِ پسر خود مبتہج و مسرور گردد بنا بر علٰی ذٰلِکَ فقیر را بتصدیعِ این معنی متوسل ساخت وَالْأَمْرُ عِنْدَکُمْ بَلِ الْکُلُّ مِنْ عِنْدِ اللّٰہِ وَالسَّلَامُ

المنتخبات ۳۹	مکتوب صد و ہشتاد و ششم (۱۸۶)	۵۱ —

بخواجہ عبد الرحمٰن مفتی کابلی صدور یافتہ در تحریض بر متابعتِ سُنّت و اجتناب از بدعت و بیانِ

انکه هر بدعت ضلالت است ❊ از حضرتِ حق سبحانه وتعالی بتضرع وزاری والتجا وافتقار وذل وانکسار در سرّ وجهار مسالت مینماید که هرچه در دین محدث شده است ومبتدع گشته که در زمان خیر البشر وخلفاء راشدین او نبوده علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات اگرچه آن چیز در روشنی مثل فلق صبح بود این ضعیف را با جمعے که با او مستند اند گرفتار عمل آن محدث نگرداناد و مفتون حسن آن مبتدع نکناد بحرمت سید المختار وآله الابرار علیه وعلیهم الصلوة والسلام گفته اند که بدعت بر دو نوع است حسنه وسیئه حسنه آن عمل نیک را گویند که بعد از زمان آنسرور وخلفاء راشدین علیه وعلیهم من الصلوات اتمها ومن التحیات اکملها پیدا شده باشد ورفع سنت نماید وسیئه آنکه رافع سنت باشد این فقیر در هیچ بدعتے ازین بدعتها حسن ونورانیه مشاهده نمیکند وجز ظلمت وکدورت احساس نمی نماید اگر فرضا عمل مبتدع را امروز بواسطه ضعف بصارت بطراوت ونضارت بینند فردا که حدید البصر گردند دانند که جز خسارت وندامت نتیجه نداشت **بیت** بوقت صبح شود همچو روز معلومت ❊ که باکه باخته عشق در شب دیجور ❊ سید البشر میفرماید علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد چیزیکه مردود باشد حسن از کجا پیدا کند وقال علیه الصلوة والسلام اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله وخیر الهدی هدی محمد وشر الامور محدثاتها وکل بدعة ضلالة وقال علیه الصلوة والسلام اوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان کان عبداً حبشیاً فانه من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین

تمسکوا بها وعضوا علیها بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور فان کل محدثة بدعة وکل
بدعة ضلالة ہرگاہ ہر محدث بدعت باشد و ہر بدعت ضلالت پس معنی حسن در بدعت چه بود و ایضاً
آنچه از احادیث مفہوم میگردد آنست که ہر بدعت رافع سنت است تخصیص به بعض ندارد پس ہر بدعت سوم
سیئه بود قال علیه الصلوة والسلام ما احدث قوم بدعة الا رفع مثلها من السنة
فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة وعن حسان قال ما ابتدع قوم بدعة فی
دینهم الا نزع الله من سنتهم مثلها ثم لا یعیدها الیهم الی یوم القیامة باید دانست که
بعضے از بدعتہا که علماء و مشایخ آنرا حسنه دانسته اند چون نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود که
رافع سنت اند مثلاً در تکفین میت عمامه را بدعت حسنه گفته اند با آنکه ہمین بدعت رافع سنت است
چه زیادتی بر عدد مسنون که ثلثه ثوب باشد نسخ است و نسخ عین رفع و ہمچنین مشایخ ارسال فش را
بجانب چپ مستحسن داشته اند و سنت در فش ارسال آن بین الکتفین ست پر ظاہر است که این
بدعت رافع سنت است و ہمچنین است آنچه علماء در نیت نماز مستحسن داشته اند که با وجود اراده قلب بزبان
نیز باید گفت و حال آنکه از آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام ثابت نشده است
نه بروایت صحیح و نه بروایت ضعیف و نه از اصحاب کرام و تابعین عظام که بزبان نیت کرده باشند
بلکه چون اقامت می گفتند تکبیر تحریمه میفرمودند پس نیت بزبان بدعت باشد و این بدعت را حسنه
گفته اند و این فقیر میداند که این بدعت چه جائے رفع سنت که رفع فرض مینماید چه در تجویز آن اکثر مردم
بزبان اکتفا مینمایند و از غفلت قلبی باک ندارند پس درین ضمن فرضی از فرائض نماز که نیت قلبی باشد متروک
میگردد و بفساد نماز میرساند علی هذا القیاس سائر المبتدعات والمحدثات فانها زیادات علی
السنة ولو بوجه من الوجوه والزیادة نسخ والنسخ رفع فعلیکم بالاقتصار علی متابعة
سنة رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم والاکتفاء علی اقتداء اصحابه الکرام

صلی الله تعالی علیه وعلیهم من الصلوات اتمها ومن التسلیمات اکملها

مکتوب صد و نودم (١٩٠) —٥٧

بیکے از فرزندان میر محمد نعمان بدخشی صدور یافتہ در تحریض بر دوام ذکر الٰہی جل سلطانہٗ و در ترغیب بر اختیار نمودنِ طریقۂ علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم با بیان طرز ذکر و ما یناسب ذٰلک

بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ وَاٰلِہِ الطَّاہِرِیْنَ اَجْمَعِیْنَ دانا و آگاہ باش کہ سعادت تو بلکہ سعادتِ جمیع بنی آدم و فلاح و رستگاری ہمہ در ذکرِ مولاے خود است جل سلطانہٗ تا ممکن باشد جمیع اوقات را مستغرق ذکرِ الٰہی جل شانہٗ باید ساخت و یک لحظہ تجویزِ غفلت نباید کرد للّٰہِ سبحانہٗ الحمد و المنۃ کہ دوامِ ذکر در طریقۂ حضراتِ خواجگان قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم در ابتدا میسر گردد و بطریقِ اندراج النہایۃ فی البدایۃ حاصل میشود پس اختیارِ این طریقۂ علیہ مر طالب را اولیٰ و انسب باشد بلکہ واجب و لازم پس بر تو باد کہ قبلۂ توجہ را از ہمہ سو گردانیدہ بکلیت بجنابِ عالی اکابرِ این طریقۂ علیہ اقبال نمائے و ہمتی از باطنِ شریفِ ایشان خواہی در ابتدا از ذکر گفتن چارہ نبود باید کہ متوجہ قلبِ صنوبری گردی کہ آن مضغہ ہمچو مجوف الیست مر قلبِ حقیقی را و اسمِ مبارک اللہ را بران قلب بگزرانی و درین وقت بقصد ہیچ عضوے را حرکت ندہی و بکلیت متوجہ قلب نشینی و در متخیلہ صورتِ قلب را جا ندہی و بآن ملتفت نباشی چہ مقصود توجہ بقلب است نہ تصورِ صورتِ آن و معنیِ لفظِ مبارک اللہ را بیچونی و بیچگونگی ملاحظہ نمائی و ہیچ صفت را بآن منضم نسازی و بحاضر و ناظر نیز ملحوظ نکنی تا از ذروۂ حضرتِ ذات تعالیٰ و تقدس بحضیضِ صفات فرود نیائی و از انجا بشہودِ وحدت در کثرت نیفتی و از گرفتاریِ بیچون بشہودِ چون آرام نگیری چہ ہرچہ در مرآتِ چون ظاہر شود بیچون نبود و ہرچہ در کثرت نمودار گردد واحدِ حقیقی نباشد بیچون را ورائے دائرۂ چون باید جست و بسیطِ حقیقی را بیرون محاوطۂ کثرت باید

طلبید اگر در وقتِ ذکر گفتن صورتِ پیر بے تکلّف ظاہر شود آن را نیز بقلب باید برد و در قلب نگاہ داشتہ ذکر باید گفت میدانی کہ پیر کیست پیر آنکس است کہ از وے طریقِ وصول بجنابِ قدسِ خداوندی جلّشانہ استفادہ نمائی و مددہا و اعانت ہا درین طریق یابی مجرد کلاہ و دامنی و شجرہ کہ عُرف شدہ است از حقیقتِ پیری و مریدی خارج است و داخلِ رسوم و عادات مگر آنکہ جامۂ تبرک از شیخِ کاملِ و مکمّل بدست آری و باعتقاد و اخلاص بادز ندگانی نمائی احتمال ثمرات و نتائج درینصورت نیز قوی است و بدانی کہ منامات و واقعات شایانِ اعتماد و اعتبار نیست اگر کسے خود را در خواب یا در واقعہ بادشاہ دید یا قطبِ وقت یافت فی الحقیقت نہ چنین است بیرونِ خواب و واقعہ اگر بادشاہ شود یا قطب گردد مسلّم است پس از احوال و مواجید ہرچہ در بیداری و افاقت ظاہر شود گنجایش اعتماد دارد و الّا فلا و بدانی کہ نفعِ ذکر و ترتّبِ آثار بران مربوط باتیانِ شریعت است پس در ادائے فرائض و سنن و اجتناب از محرم و مشتبہ نیک احتیاط باید کرد و در قلیل و کثیر بعلما رجوع باید نمود و بمقتضائے فتوائے اینہا زندگانی باید نمود و السلام

یعنی رعایت آسانی تمام وکمال نمودہ اند ۱۲	مکتوب صد و نود و یکم (۱۹۱)	المنتخبات ۴۰

بخان خانان صدور یافتہ در ترغیب بر متابعتِ انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام و در بیانِ آنکہ در تکلیفاتِ شرعیہ مراعاتِ یسر تمام نمودہ اند و تخفیفِ تام فرمودہ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ الَّذِیْ ھَدَانَا لِھٰذَا وَمَا کُنَّا لِنَھْتَدِیَ لَوْلَآ اَنْ ھَدَانَا اللّٰہُ لَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ سعادتِ ابدی و نجاتِ سرمدی مربوط بمتابعتِ انبیا است صلوٰتُ اللّٰہِ تعالیٰ و تسلیماتہٗ سُبْحَانَہٗ عَلٰی اَجْمَعِھِمْ عُمُوْمًا وَّ عَلٰی اَفْضَلِھِمْ خُصُوْصًا اگر فرضاً ہزار سال عبادت کردہ شود و ریاضاتِ شاقہ و مجاہداتِ شدیدہ بجا آوردہ اگر بنورِ متابعتِ این بزرگواران منوّر نگردد بجوے نمیخرند و بخوابِ نیم روزے

یا سیم سکوک یا تبر یا زیور یا ظروف طلا و نقره باشد یا مال تجارت که بنیت تجارت خریده شود ۱۲ ﴿۵﴾ چهارپایگان چرنده که اکثر سال بر چرندو در صحرا کفایت کنند ۱۲

که سراسر غفلت و تعطیل است که بامر این برگزیدگان واقع شود برابر نمی اندازند و مثل سرابِ بقیعۃٍ می شمرند کمالِ عنایتِ خداوندی جلّ سلطانه آن است که در جمیعِ تکلیفاتِ شرعیه و مأموراتِ دینیه نهایتِ تیسیر و غایتِ سهولت را مراعات فرموده است مثلاً در هشت پهر شبانروزی به هفده رکعت نماز تکلیف فرموده که وقتِ اداے آن مجموع بیک ساعت نمیکشد معذلک در قراءۃِ آن بهرچه میسر شود کفایت نموده و اگر قیام متعذر شود بقعود تجویز فرموده و در وقتِ تعذرِ قعود باضطجاع اشارت فرموده و چون رکوع و سجود متعسر شود بایما و اشارت دلالت نموده و در طهارت اگر قدرت بر استعمالِ آب متحقق نشود تیمم را خلیفۂ آن ساخته و در زکوۃ از چهل یک حصه را بفقرا و مساکین تعین فرموده و آن را نیز مقید باموالِ نامیه و انعامِ سائمه داشته و در تمام عمر یکبار حج را فرض ساخته معذلک مشروط بزاد و راحله و امنِ طریق گردانیده و دائرۂ مباح را وسیع ساخته چهار زن بنکاح و از سراری هرقدر که بخواهد مباح فرموده و طلاق را وسیلۂ تبدیلِ نساء گردانیده و از اطعمه و اشربه و اقمشه اکثر را مباح ساخته و اندک را محرم و آنهم بواسطۂ مصالحِ عباد اگرچه یک شراب بیمزه پرضرر را حرام گردانیده اما چندین اشربۂ خوشخورِ پر نفع را در عوض آن مباح ساخته عرقِ قرنفل و عرقِ دارچینی بآن خوشخوری و خوشبوی چندان منافع و فوائد دارد که چه نویسد چیزِ تلخ و بدمزه تندِ کو بدبوئے هوش برے پرخطرے را بآن عرقِ خوشبوے خوشخورے چه مناسبت شتّان ما بینهما مع ذلک فرقے که از راهِ حل و حرمت میخیزد جدا است و تمیزے که از رهگذرِ رضائے پروردگار جلّ سلطانه و عدمِ رضاے او تعالی پیدا میشود علاحده و بعضے از لباسهای ابریشم را که محرم فرموده چه باک که چندین انواع جامهای مزیّب و قماشهای مزیّن در عوضِ آن حلال گردانیده است و لباسهای پشمین که مطلقاً مباح ساخته است بمراتب از لباسهای ابریشم بهتر است معذلک لباسِ ابریشم بر زنان مباح فرموده که منافع آن نیز عائد بمردان است و همچنین است

خن جال و علاوه دیگرے باعث غیظ و غضب آن تعالی بلند تر است ۱۲ ﴿۶﴾ که مقصود اصلی از زیب و زینت زنان تمتع و انتفاع مردان است با آنها ۱۲

بضم اول و کرانہ وقت بدی کیلئے زیور ا جمع حلیہ کہ بالکسر باشد و حلیل کہ بضم حاو فتح لام شد جمع حلی بالفتح زیور کردن و زیور ا منتخب

حال ذہب و فضہ کہ حلی زنان از برائے تمتع مردان است اگر بے انصافے با این یسیر و با این سہولت متعسر و متعذر دانند مرض قلبی مبتلا است و بعلت باطنی گرفتار بسیارے از کارہا ست کہ اسجار فعل آن تیسیر تمام دارند و بر ضعفا متعسر ست بعسر تمام مرض قلبی عبارت از عدم یقین قلب است باحکام منزلہ سماوی تصدیقی کہ دارند صورت تصدیق است نہ حقیقت تصدیق علامت حصول حقیقت تصدیق ثبوت یسرات در اتیان احکام شرعیہ وبدونہا خرط القتاد وقال اللّٰہ تبارک و تعالیٰ کبر علی المشرکین ماتدعوھم الیہ اللّٰہ یجتبی الیہ من یشاء و یھدی الیہ من ینیب والسلام علی من اتبع الھدیٰ و التزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا و اکملہا

۵۴ یعنی بدون تحقق این علامت تحقق تصدیق در وجود یقین قلبی باحکام شرعیہ غیر ممکن است بلکہ محال و خرط القتاد کہ عبارت از دست مالیدن و کشیدن است بر شاخ درخت خاردار یعنی رنج و محنت بردا شتن ۱۲	(۱۹۲) مکتوب صد و نود و دوم	در این مکتوب حل بعضی عبارات عرائض داشت یازدہم کہ بہ پیر بزرگوار خود نوشتہ اند ۱۲ ف استفسار سائل کردہ بود -

بشیخ بدیع الدین سہارنپوری صدور یافتہ در جواب استفسار کہ نمودہ بودند اخوی اعزی ارشدی شیخ بدیع الدین استفسار نمودہ بودند کہ در عرضداشت یازدہم کہ بحضرت خواجہ قدس سرہ نوشتہ واقع شدہ است کہ بمقامی رنگین گشت کہ بلند تر از مقام حضرت صدیق اکبر است رضی اللّٰہ تعالیٰ عنہ معنی این کلام چہ باشد بدان ارشدک اللّٰہ تعالیٰ لا نسلم کہ این عبارت مستلزم تفضیل ست باآنکہ لفظ ہم نیز واقع شدہ است ولو نسلم گوئیم کہ این سخن و سخنان دیگر کہ دران عرضداشت واقع شدہ است از جملہ واقعات است کہ بہ پیر خود نوشتہ و مقرر این طائفہ است کہ ہرچہ از وقائع رو میدہد صحیح باشد یا سقیم بے تحاشی بہ پیر خود اظہار مینمایند چہ در غیر صحیح نیز احتمال تاویل و تعبیر است پس از اظہار آن چارہ نبود و در ما نحن فیہ بملاحظہ این معنی ہیچ محظور لازم نمی آید و حل دیگر آنکہ تجویز نمودہ اند کہ اگر در جزئی از جزئیات غیر نبی را بر نبی فضل متحقق شود

ے بر آنکہ تاویل و تعبیر عبارت است از بیان مراد و مآل وصف کلام از ظاہر آن ۔ مے فان الوقائع سیما قبل العرض علی الشیخ لا تکون مبنیۃ علی الظاہر ۱۲

راہبر و راد ر اشارہ طریق ۱۲

باشد نیست بلکه واقع است چنانکه در مادهٔ شهداء زیاده تیها واقع شده است که در انبیا نیست علیهم الصلوات والتسلیمات با آنکه فضل کلی مر نبی راست علیه و علی آله الصلوات والتحیات برین تقدیر اگر سیر غیر نبی در کمالات آن جزئی واقع شود و خود را در ان مقام بلند نیز یابد هم مجوز باشد هرچند حصول آن مقام او را بواسطهٔ متابعت نبی است و نبی را نیز از ان مقام بحکم حدیث مَن سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً فَلَهُ اَجْرُهَا وَاَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا نصیب تام است پس هرگاه فضل جزئی غیر نبی را بر نبی مجوز گشت بر غیر نبی بطریق اولی مجوز خواهد بود فلا اشکال والصلاة والسلام *

المنتخبات ٤١

مکتوب صد و نود و سیوم (١٩٣)

بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بر تصحیح عقائد بر وفق آراء اهل سنت و جماعت و تحریض بر تعلم احکام فقهیه از حلال و حرام و فرض و واجب و سنت و مندوب و در بیان غربت اسلام و اغراء بر ترویج و تائید آن بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَللّٰهُ تَعَالٰی نَاصِرُکُمْ وَمُعِیْنُکُمْ عَلٰی کُلِّ مَا یَعِیْبُکُمْ وَیَشِیْنُکُمْ نخستین ضروریات بر ارباب تکلیف تصحیح عقائد است بر وفق آراء علماء اهل سنت و جماعت شکر الله سعیهم که نجات اخروی وابسته باتباع آراء صواب نمای این بزرگواران است و فرقهٔ ناجیه ایشان و اتباع ایشان اند و ایشانند که بر طریق آن سرور و اصحاب آن سرور اند صلوات الله و تسلیماته علیه و علیهم اجمعین و از علومیکه از کتاب و سنت مستفاد اند همان معتبر اند که این بزرگواران از کتاب و سنت اخذ کرده اند و فهمیده زیراکه هر مبتدع و ضال عقائد فاسدهٔ خود را بزعم فاسد خود از کتاب و سنت اخذ میکند پس هر معنی از معانی مفهومه ازینها معتبر نباشد و از برائے تصحیح این عقائد حقه رسالهٔ امام اجل تورپشتی[1] بسیار مناسب است و قریب بفهم مذکور مجلس شریف بوده باشد اما رسالهٔ مذکوره چونکه مشتمل بر استدلالات است و طول و بسط

(١) مکتبة الحقیقة این رساله را در سنه ١٤١٠ هـ. چاپ کرده است

بسیار دارد و اگر رساله که متضمن مسائل صرف بوده باشد اولی و انسب خواهد بود درین اثنا بخاطر حقیر
نیز خطور کرده که درین باب رساله بنویسد که متضمن عقائد اهل سنت و جماعت باشد و سهل المأخذ
اگر میسر شد نوشته متعاقب بخدمت خواهد فرستاد و بعد از تصحیح این عقائد علم حلال و حرام و فرض
و واجب و سنت و مندوب و مکروه که علم فقه متکفل آنست و عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست
ببعضی از طلبه فرمایند که از کتاب فقه که بعبارت فارسی بوده باشد در مجلس میخوانده باشند مثل
مجموعه خانی و عمدة الاسلام[1] و اگر عیاذاً بالله سبحانه در مسئله از مسائل اعتقادیه ضروریه خلل رفت از
دولت نجات اخروی محروم است و اگر در عملیات مساهله رود محتمل که بی توبه هم درگذرانند و اگر مؤاخذه
هم کنند آخر کار نجات است پس عمده کار تصحیح عقائد است از حضرت خواجه احرار قدس الله تعالی [۲]
سره منقول است که میفرمودند که اگر تمام احوال و مواجید را بما دهند و حقیقت ما را بعقائد اهل سنت
و جماعت متحلی نسازند جز خرابی هیچ نمیدانیم و اگر تمام خرابیها را بر ما جمع کنند و حقیقت ما را بعقائد
اهل سنت و جماعت بنوازند هیچ باکی نداریم ثبتنا الله سبحانه و ایاکم علی طریقتهم المرضیة
بحرمة سید البشر علیه و علی آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها
درویشی از جانب لاهور آمده بود گفت که شیخ جیو در مسجد جامع نخاس کهنه از برای نماز جمعه حاضر
شده بودند و میان رفیع الدین بعد از اظهار التفات ایشان گفتند که نواب شیخ جیو در حویلی خود مسجد
جامع بنا کرده اند الحمد لله سبحانه علی ذلک حضرت حق سبحانه و تعالی مزید توفیق ارزانی فرماید
این قسم اخبار که مخلصان می شنوند غایة الغایت مسرور و مبتهج میگردند سیادت پناها مکرما امروز اسلام
بسیار غریب است حیفی که امروز در تقویت آن صرف میکنند بکرورها میخرند تا کدام شاهباز را
باین دولت عظمی مشرف سازند ترویج دین و تقویت ملت در همه وقت از هر کس که بوقوع می آید زیباست
و رعنا اما درین وقت که غربت اسلام است از امثال شما جوان مردان اهلبیت زیباتر و رعناتر است

(۱) در کشف الظنون و مقدمهٔ عماد الاسلام نوشته است که مؤلف عمدة الاسلام مولانا عبد العزیز هندی است کتاب مذکور از طرف مکتبهٔ حقیقت چاپ کرده شده است
(۲) عبید الله احرار توفی سنة ۸۹۵ هـ. [۱۴۹۰ م.] فی سمرقند

که این دولت خانه زاد خاندانِ بزرگِ شماست از شما ذاتی است واز دیگران عرضی حقیقت وراثت نبوی علیه وعلی آله من الصلوات افضلها ومن التحیات والتسلیمات اکملها در تحصیل این امر عظیم القدر است حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم اصحاب را مخاطب ساخته فرموده اند که شما در زمانے موجود شده اید که اگر از اوامر ونواهی دهم حصه را ترک کنید هلاک شوید وبعد از شما گروهے خواهند آمد که اگر دهم حصه را از اوامر ونواهی بوقوع آرند خلاص شوند این آن وقت است واین گروه آن گروه. گوئے توفیق وسعادت درمیان افگنده اند. کس بمیدان درنمی آید سواران را چه شد. درینوقت کشتن کافر لعین گوبند وآل او بسیار خوب واقع شد وباعث شکست عظیم بر هنود مردود گشت بهر نیتے که کشته باشند وبهر غرض که هلاک کرده خوارے کفار خود نقد وقت اهل اسلام است این فقیر پیش ازانکه این کافر را کشند در خواب دیده بود که بادشاه وقت کلۂ سر شرک را شکسته است والحق که آن گبر رئیس اهل شرک بود وامام اهل کفر. خذلهم الله سبحانه. وآن سرور دین ودنیا علیه الصلوٰة والسلام در بعضی ادعیه خود اهل شرک را باین عبارت نفرین فرموده اند اللّٰهم شتت شملهم وفرق جمعهم وخرب بنیانهم وخذهم اخذ عزیز مقتدر عزت اسلام واهل آن در خواری کفر واهل کفر است مقصود از اخذ جزیه خواری کفار ست واهانت ایشان هر قدر که اهل کفر را عزت باشد ذلت در اسلام همان قدر ست این سررشته را نیک باید نگاه داشت واکثر مردم این سررشته را گم کرده اند واز شومی آن دین را برباد داده قال الله سبحانه وتعالی یا ایها النبی جاهد الکفار والمنافقین واغلظ علیهم جهاد با کفار وغلظت بر ایشان از ضروریات دین است بقایائے رسوم کفر که در قرن سابق پیدا شده بود درین وقت که بادشاه اسلام را آن توجه باهل کفر نمانده است بر دلهائے مسلمانان بسیار گران ست بر مسلمانان لازم است که بادشاه اسلام را از زشتی رسوم آن بدکیشان اعلام بخشند

و در رفع آن کوشند شاید بقایائے ایہنا منتہی باشد بر عدم علم پادشاه بزشتی آنها اگر فی الجمله گنجائش وقت یابند بعضے از علماء اہل اسلام را اعلام بخشند که آمده بر شناعت رسوم اہل کفر اعلام نمایند که از برائے تبلیغ احکام شرعی اظہار خوارق و کرامات ہیچ در کار نیست در قیامت عذر نخواہند شنید که بے تصرف تبلیغ احکام شرعی نکرد و انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات که بہترین موجودات اند تبلیغ احکام شرعی میکردند اگر امتان معجزات میطلبیدند میفرمودند که معجزات از نزد خداست عز و جل بر ما تبلیغ احکام است و تواند بود که دران اثنا شاید حق سبحانه و تعالی بروئے امرے ظاہر سازد که باعث اعتقاد حقیت این جماعه باشد بہر حال از حقیقت مسائل شرعیه اطلاع دادن ضرور است تا این واقع نشود عہده بر ذمه علماء و مقربان حضرت پادشاه است چه سعادت که درین گفتگو جمعے بآزار رسند انبیا علیہم الصلوات والتحیات در تبلیغ احکام شرعیه چه آزارہا که نکشیده اند و چه محنتہا که ندیده بہترین ایشان علیہم من الصلوات افضلہا و من التحیات اکملہا فرموده ما اوذی نبی مثل ما اوذیت ؎ عمر بگذشت و حدیث درد ما آخر نشد ، شب بآخر شد کنون کوته کنم افسانه را

والسلام والاکرام

مکتوب صد و نود و چهارم (۱۹۴)

۵۶- بصدارت پناہے میر صدر جہان

بصدر جہان صدور یافته در بیان تحریض بر ترویج ملت و تائید دین و ما یتعلق بذلک سلمکم الله سبحانه و عافاکم استماع سخنان ترویج احکام شرعیه و تذلیل اعداء ملت مصطفویه علی صاحبہا الصلوة والسلام والتحیة مسلمانان ماتم زدگان را فرح بخش و روح افزا است الحمد لله سبحانه والمنة علی ذلک والمسئول من الله سبحانه الملک القدیر ازدیاد ہذا الامر الخطیر بحرمة النبی البشیر النذیر علیه و علی آله من الصلوات افضلہا و من التسلیمات اکملہا یقین است که مقتدایان اہل اسلام از سادات عظام و علماء کرام در خلا و ملا متصدی ازدیاد این

دینِ متین و تکمیلِ این صراطِ مستقیم خواهند بود بیشتر و بر گے دریں باب چه در از نفسی نماید شنیده شد که بادشاهِ اسلام از حُسنِ استعداد اسلامی خواهانِ علما اند۔ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ سُبْحَانَهٗ عَلٰی ذٰلِكَ۔ معلومِ شریف است که در قرنِ سابق هر فساد یکه پیدا شد از شومیِ علماءِ سوء بظهور آمد درین باب تتبّعِ تمام مرعی داشته از علماءِ دیندار انتخاب نموده اقدام خواهند فرمود علماءِ سوء لصوصِ دین اند مطلبِ ایشان حبِّ جاه و ریاست و منزلت نزدِ خلق است وَالْعِیَاذُ بِاللّٰهِ سُبْحَانَهٗ مِنْ فِتْنَتِهِمْ آرے بهترینِ ایشان بهترینِ خلائق است ایشانند که فردائے قیامت سیاهیِ ایشان را با خونِ شهدائے فی سبیل الله وزن خواهند کرد و پلّهٔ این سیاهی خواهد چربید شَرُّ النَّاسِ شِرَارُ الْعُلَمَاءِ وَخَیْرُ النَّاسِ خِیَارُ الْعُلَمَاءِ۔ ثانیاً ملتمس آنکه بعضی نبات بران آورده که خود را بعسکر رساند بتقریبِ ماهِ مبارکِ رمضان در حضرتِ دهلی توقف واقع شد اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی بعد از مضیِ این ماهِ مبارک بخدمتِ آن عزه خواهد رسید وَالسَّلَامُ

مکتوب صد و نود و پنجم ۱۹۵

بصدر جهان صدور یافته در تحریض بر ترویج ملت غرا و تعلق بآن ۵۷

نیز بصدرِ جهان صدور یافته در اغراء و تحریض بر ترویجِ شریعتِ غرّاء و اظهارِ تأسّف بر ضعفِ اسلام و اهلِ آن سَلَّمَکُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَاَبْقَاکُمْ احسانِ سلاطین چونکه نسبت بکافهٔ خلائق حاصل است بضرورت دلهائے خلائق بحکمِ جُبِلَتِ الْخَلَائِقُ عَلٰی حُبِّ مَنْ اَحْسَنَ اِلَیْهِمْ بجانبِ محسنان مائل است پس ناچار بواسطهٔ این ارتباطِ حُبّی اخلاق و اوضاعِ بادشاهان بعمومِ خلائق علٰی تفاوتِ درجاتِ الاحسان سارے است از خیر و شر و صلاح و فساد تا آنکه ازینجا گفته اند اَلنَّاسُ عَلٰی دِیْنِ مُلُوْکِهِمْ کاروبارِ قرنِ سابق مصداقِ این سخن است اکنون که انقلابِ دُوَل بظهور پیوسته و شورتِ عناد اهلِ ملل برهم شکسته بر ائمهٔ اسلام از صدورِ عظام و علماءِ کرام لازم است که تمام همتِ خود را مصروف ترویجِ شریعتِ غرا ساخته در بدایتِ امر ارکانِ اسلامِ منهدمه را بر پا سازند که در تسویف

خیریت ظاهر نمیشود دلهائے غریبان ازین تاخیر در اضطراب است شدتهائے قرن سابق
در دلهائے مسلمانان متمکن است مبادا تلافی آن نشود و غربت اسلام بطول انجامد هر گاه بادشاه
اگرمی ترویج سنت سنیهٔ مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة نباشد و مقربان ایشان
نیز درین باب خود را معاف دارند و حیات چند روزه را عزیز شمرند کار بر فقراء اهل اسلام بسیار تنگ و تیره
خواهد بود انا لله وانا الیه راجعون عزیزے میفرماید بیت آنچه ازین گم شده گر از سلیمان گم شدے
هم سلیمان هم پری هم اهرمن بگریستے ۞ شعر صبت علی مصائب لو انها ۞ صبت علی الایام
صرن لیالیا ۞ از جملهٔ شعائر اسلام تعیین قضاة است در بلاد اسلام که در قرن سابق محو شده بود سرهند
که اعظم بلاد اسلام است چند سال است که قاضی ندارد در حال رقیمه دعا قاضی یوسف آبائی او تا بنائی
سرهند است قاضی شده آمده اند چنانکه اسناد سلاطین بدست دارد مشار الیه بصلاح و تقوی متحلی
است اگر صلاح دانند این امر عظیم القدر را باو تفویض فرمایند ثبتنا الله سبحانه وتعالی وایاکم علی
جادة الشریعة الحقة علی مصدرها الصلوة والسلام والتحیة ۞

مکتوب دوصد و چهارم

بمیر محمد نعمان بدخشی صدور یافت در بیان آنکه از تعرضات اهل خسران محنت نکشند و بکاریکه در پیش
دارند مشغول باشند و در جمعیت دوستان و حصول ترقیات ایشان و کفایتی ذلک خدمت میر نعمان
از سخنان پریشان ارباب خسران محنت نکشند کل یعمل علی شاکلته لائق آن که
بمکافات و مجازات متعرض نشوند دروغ را فروغے نیست باعث کساوت بازار آنها کلمات
متناقضهٔ آنها خواهد بود و من لم یجعل الله له نورا فماله من نور ۞ شغلیکه در پیش دارند در بیان
کوشند و از غیر آن چشم بپوشند قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون اخوی خواجه محمد صادق بو
رسیدند عشرهٔ اعتکاف باتفاق بجا آوردند و فتوحات و واردات مجدده مشرف گشتند والحمد لله
سبحانه که اوقات سائر دوستان نیز مقرون بجمعیت است و ترقیات پے در پے است
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم وصلی الله تعالی علی خیر خلقه
سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم وبارک علیه وعلیهم اجمعین ۞

بسیادت پناهی شیخ فرید صدور یافت در بیان مواعظه و نصائح و در ترغیب بر متابعت علمای
اهل سنت و جماعت که فرقهٔ ناجیه اند و اجتناب از صحبت علمای سوء که علم را وسیلهٔ حطام دنیوی ساخته
اند عصمکم الله سبحانه عما لا یلیق بجنابکم بحرمة جدکم الامجد علیه و علی آله
الصلوات و التسلیمات قال الله سبحانه و تعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان

نمیداند که احسان شما را بکدام احسان مکافات نماید غیر از انکه در اوقات نیک بدعای سلامتی
دارین رطب اللسان باشد الحمد لله سبحانه و المنة که این معنی بخواست میسر است و احسان
دیگر که لائق مکافات است موعظت و تذکیر است اگر در معرض قبول افتد چه نعمتی است نقابت
و نجابت دستگاها خلاصهٔ مواعظ و زبدهٔ نصائح اختلاط و انبساط با اهل تدین و ارباب تشرع است تدین
و تشرع مربوط بسلوک طریقهٔ حقهٔ اهل سنت و جماعت است که فرقهٔ ناجیه اند در میان سائر فرق اسلامیه
نجات بی متابعت این بزرگواران محال است و فلاح بی اتباع آرای اینها ممتنع دلائل عقلی و
نقلی و کشفی برین معنی شاهد است که احتمال تخلف ندارد و اگر معلوم شود که شخصی برابر دانهٔ خردله از صراط مستقیم
این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را سم قاتل باید دانست و مجالست او را زهر افعی باید
انگاشت طالب علمان بیباک از هر فرقه که باشند لصوص دین اند اجتناب از صحبت اینها نیز از ضروریات
است این همه فتنه و فساد که در دین پیدا شده است از شومی این جماعت است که بواسطهٔ حطام
دنیوی آخرت خود را برباد داده اند اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت
تجارتهم و ما کانوا مهتدین ابلیس لعین را شخصی دید که آسوده و فارغ البال نشسته است و دست را
از اغوا و اضلال کوتاه کرده سر آن را پرسید لعین گفت که علمای سوء این وقت کار مرا کفایت کرده
اند و متکفل اغوا و اضلال گشته از طلبهٔ آنجاے مولانا عمر نیک نهاد است بشرط آنکه او را دل دهند
و در اظهار حق دلیر سازند و حافظ امام نیز جنون اسلام دارد که در اسلام از ان جنون چاره نبود لن یؤمن
احدکم حتی یقال انه مجنون معلوم شریف است که این فقیر بگفتن و نوشتن در تحریض بر
صحبت نیک تقصیر نکرده است و در مبالغه نمودن از اجتناب از مصاحب سوء خود را معاف
نداشته که آنرا اصل عظیم میداند و القبول عند کرمکم بل کل من عند الله فطوبی لمن جعله الله سبحانه

مَظهرِ الخیر تذکارِ احسانہاۓ شما برین گفتگوۓ می آرد و ملاحظۂ تصدیع و ملال را از میان بر می اندازد والسّلام۔

۵۹ — مکتوب دو صد و چہاردہم (۲۱۴) — المنتخبات ۴۴

بخانخانان صدور یافتہ در بیان آنکہ دنیا مزرعۂ آخرت است و در جوابِ آن سؤالِ مشہور کہ کفار را بواسطۂ کفرِ موقّت عذابِ مخلّد چون باشد و سفارشِ حاجتمندے طوبیٰ لِمَن جَعَلَہُ اللّٰہُ سُبحانَہٗ مَظاہرَ الخَیر حضرتِ حق سُبحانہٗ دنیا را مزرعۂ آخرت گردانیدہ بدولت باشد کسیکہ تخم را در خورد و بزمینِ استعداد نیند ازد و از یکدانہ ہفتصد دانہ نسازد و از برائے روزیکہ برادر از برادر گریزد و مادر از فرزند بنا میز و ذخیرہ نکند خسارتِ دنیا و آخرت نقدِ وقتِ اوست و حسرت و ندامت دراین بر کفِ دستِ او صاحب دولتان فرصتِ دنیا را غنیمت میشمرند نہ از برائے آن غرض کہ دران صرف تنعمات و تلذذات فرمایند کہ بیمدار و ثبات است مع ذٰلک معداتِ محن و عقبات بلکہ تا در ان صرف کشت و کار فرمایند و از یک دانہ عمل خیر بحکم کریمۂ وَاللّٰہُ یُضَاعِفُ لِمَن یَّشَاءُ ثمراتِ بے نہایت حاصل کنند ازینجاست کہ اعمالِ صالحہ چند روزہ را بتنعماتِ مخلّد جزا فرمودہ اند وَاللّٰہُ ذُو الفَضلِ العَظِیم اگر پرسند کہ تضاعفِ اجر در حسنات است و در سیّئات جزا مثل است پس کفار را بواسطۂ سیئات معدودہ عذابِ مخلّد چون باشد گوئیم کہ مماثلتِ جزا مر عمل را مفوض بعلمِ واجب است تعالیٰ و تقدس علم ممکن از ادراکِ آن قاصر است مثلاً در قذفِ محصنات جزاءِ مماثلِ آن عمل ہشتاد تازیانہ فرمود و در حدِ سرقہ قطعِ یمینِ سارق جزاءِ آن نمود و در حدِ زنا در صورتِ بکر بہ یکصد تازیانہ با تغریب عام تقدیر نمود و در صورتِ شیخ و شیخہ حکم برجم فرمود علمِ سرِ این حدود و تقدیرات از طوقِ بشر خارج است

حسد یعنی انیست اندازه و خدائے غالب و دانا ۱۲

ذٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ پس در مادهٔ کفار حق سبحانہ و تعالیٰ کفر موقت را عذاب مخلد جزائے وفاق فرمود معلوم شد کہ جزاءِ مماثل مر کفر موقت را ہمین عذاب مخلد است و کسیکہ خواہد کہ جمیع احکام شرعیہ را معقول خود سازد و با دلہ عقلیہ ابرنماید آن کس منکر طور نبوت است علیہ ما یستحق با او سخن کردن از بیخردی است بیت زانکس کہ بقرآن و خبر می نرہی ۔ آنست جوابش کہ جوابش ندہی ۔ بقیۃ المرام رافع رقیمہ فقرا میان شیخ احمد ولد لغو مغفرت پناہی شیخ سلطان تھانیسری است بملاحظۂ الطاف و احسانہائے شمارا کہ نسبت بہ پدر بزرگوار او بودہ نمودہ بخدمت علیہ متوسل این فقیر خود را رسانیدہ است و از جملہ الطاف ایشان موضعے بود کہ در پرگنہ اندور کرم فرمودہ بودند وَلَا مُرْشِدُكُمْ بَلْ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلٰى سَائِرِ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ ؛

	## مکتوب دوصد و یازدہم (۲۱۱)	۶۰ —

بمیرزا داراب صدور یافتہ در مذمت دنیا مکتوب شریف کہ از حسن نشاۂ استعداد فطری بہنیاز تمام بفقرا بضاعت ارسال داشتہ بودند رسید جَزَاكُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ عَنَّا خَيْرَ الْجَزَاءِ بِصَدَقَةِ حَبِيبِهٖ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ اے فرزند ارباب دنیا و اصحاب غنا ببلائے عظیم گرفتار اند و بابتلائے عظیم مبتلا زیرا کہ دنیا کہ مبغوضۂ حق است سبحانہ و مردار ترین جمیع نجاسات در نظر ایشان مزین ساختہ اند و مرتب گردانیدہ در رنگ آنکہ نجاستے را بزر اندودہ سازند و زہرے را بشکر آلودہ مع ذٰلک عقل دوراندیش را بر شناعت این دنیہ مہتدی ساخت و بر قباحت این ملمع دلالت فرمود لہذا علما فرمودہ اند کہ اگر شخصے وصیت کرد کہ مال مرا باعقل زمانہ بدہند بزاہدی باید داد کہ از دنیا بے رغبت است و آن بے رغبتی از کمال عقل اوست مع ہذا از کمال رحمت بیک شاہد عقل کفایت ننمود شاہد دیگران

یعنی با وجود اقامت شاہد عقل سلیم ۱۲

نقل نیز آن ضمّم فرمود و بزبانِ رُسل علیہم الصّلوات والتحیات کہ رحمتِ عالمیانند بر حقیقتِ آن
متاع کاسد اطلاع بخشید و از محبت و گرفتاری بآن قحبہ مکارہ منع بلیغ فرمود با وجود این دو شاہدِ عدل
ہم اگر کسے بطمعِ فکرِ موہوم زہر بخورد و بامید زرِ متخیّل نجاست اختیار کند سفیہ محض است و بلید بالطبع بلکہ
فی الحقیقت منکرِ اخبارِ رُسل ست علیہم الصلوات والتسلیمات حکمِ منافق دارد کہ صورتِ ایمان
در آخرت سودمندش نخواہد گشت و نتیجہ آن غیر از عصمتِ دماء و اموالِ دنیوی چیزے دیگر نخواہد
بود امروز پنبہ غفلت از گوشِ ہوش باید برداشت کہ فردا غیر از حسرت و ندامت سرمایہ نخواہد ماند
خبر شرطست **بیت** ہمہ آنکہ زِ من بتو انیست ٭ کہ تو طفلی و خانہ رنگین ست ٭ والسّلام

عہ عصمت بالکسر باز داشتن و دماء جمع دم یعنی خون یعنی حفاظت جان و مال بدست مسکر اسلام ۱۲	**مکتوب دو صد و شانزدہم (۲۱۶)**	عہ قولہ اندز بفتح اول و سوم نصیحت و پند و وصیت ۱۲ غ

انتخابات المعارف ۴۵

بمیرزا حسام الدین احمد صدور یافتہ در بیانِ سرِّ کثرتِ ظہورِ خوارق از بعضِ اولیاء و قلّتِ ظہورِ
آن از بعضی دیگر و در بیانِ اتمیتِ مقامِ تکمیل و ارشاد و ما یناسب ذٰلک ٭ الحمد للّٰہ ربّ العٰلمین
والصّلوٰۃ والسّلام علیٰ سیّد المرسلین وعلیہم وآلہ الطاہرین اجمعین بتمامطرفات میرسد
کہ چون درمیانِ احبہ بعدِ صوری حائل گشتہ است و ملاقاتِ ظاہری عنقاء مغرب شدہ اگر احیانًا
بعضے از علوم و معارف بآن عزیزان نوشتہ شود مناسب مینماید بناءً علیٰ ذٰلک گاہ گاہ ازین قسم چیزے
مینویسد امید است کہ بملال نکشد مخدوما چون مبحثِ ولایت درمیان است و نظرِ عوام بر ظہورِ خوارق
ازین مقولہ سخنے چند مذکور میسازد استماع خواہند فرمود ولایت عبارت از فنا و بقاست کہ خوارق
وکشف از لوازمِ آنست **قلت** او کثرت لیکن نہ ہر کہ خوارق بیشتر دارد ولایتِ او اتم و اکمل بود
بلکہ بسا است کہ خوارق کمتر ظاہر شود و ولایت اکمل بود و مدارِ کثرتِ ظہورِ خوارق بر دو چیز است
در وقتِ عروج بلندتر رفتن و در وقتِ نزول کمتر فرود آمدن بلکہ اصلِ عظیم در ظہورِ کثرتِ خوارق

بر فعل مسبب الاسباب

قلت نزول است جانب عروج بهر کیف که باشد زیرا که صاحب نزول بعالم اسباب فرود می آید و وجود
اشیا را مربوط باسباب میباید و فعل مسبب الاسباب را در پس پردهٔ اسباب می بیند و آنکه نزول نکرده است یا
نزول کرده و باسباب نرسیده نظر او بر فعل مسبب الاسباب است و بس زیرا که اسباب تمام از نظر او مرتفع
گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضائے ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله میفرماید
و کار صاحب اسباب بین را با اسباب می اندازد و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را بے توسط اسباب مهیا میسازد
و حدیث قدسی انا عند ظن عبدی بی شاهد این معنی است تا مدتها بخاطر میخلید که وجه چیست که اولیا
اهل این امت بسیار گذشته اند اما آن قدر خوارق که از حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سره ظاهر
گشته است از هیچ کدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه سر این معما را ظاهر ساخت و معلوم
فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلندتر واقع شده است و در جانب نزول تا مقام روح فرود آمده اند
که از عالم اسباب بلندتر است مناسب این مقام حکایت خواجه حسن بصری[1] و حبیب عجمی[2] است قدس سرهما
منقول است که روزے خواجه حسن بصری بر لب دریا ایستاده بود و انتظار کشتی میبرد که از آب بگذرد و درین
اثنا حبیب عجمی رسید پرسید که چرا ایستاده اید گفت انتظار کشتی مے برم حبیب گفت چه احتیاج کشتی است
شما یقین ندارید خواجه حسن بصری گفت تو علم نداری حبیب بے اعانت کشتی از آب گذشته رفت و خواجه
در انتظار کشتی ایستاده ماند حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او بتوسط اسباب معامله میفرمودند
و حبیب عجمی چون اسباب را از نظر انداخته بود بے توسط اسباب با او زندگانی میکردند اما فضل حسن
راست که صاحب علم است و عین الیقین را با علم الیقین جمع ساخته است و اشیاء را چنانکه هست دانسته
و نفس الامر قدرت را در پس حکمت مستور ساخته اند و حبیب عجمی صاحب سکر است یقینی بفاعل حقیقی دارد
بے آنکه اسباب در امد خلقی بود و این دید مطابق نفس الامر نیست زیرا که توسط اسباب بحسب واقع کائن است
اما معامله تکمیل و ارشاد بر عکس معامله ظهور خوارق است زیرا که در مقام ارشاد هر چند نازلتر کاملتر که در ارشاد

(۱) حسن بصری توفی سنه ۱۱۰ هـ. [۷۲۸ م.]

(۲) حبیب عجمی توفی سنة ۱۲۰ هـ. [۷۳۸ م.]

حصولِ مناسبت درمیانِ مرشد و مسترشد در کار است که منوط به نزول است و بدانند که اغلب آنست

که هرچند بالاتر رود پایان تر فرود آید لهذا حضرتِ رسالتِ خاتمیت علیه و علی آله الصلوٰة والسلام

والتحیة از همه بالاتر رفت و در وقتِ نزول از همه پایان تر فرود آمد از ینجاست که دعوتِ او اتم گشت

و بکافهٔ انام مرسل شد چه بواسطهٔ نهایتِ نزول مناسبت بهمه پیدا کرده و راهِ افاده تمامتر گشته و آنست

که از متوسطانِ این راه آن قدر افادهٔ طالبان بوقوع آید که از منتهیانِ غیر مرجوع میسر نشود زیراکه متوسطان

بیشتر مناسبت دارند به مبتدیان از منتهیانِ غیر مرجوع از ینجاست که شیخ الاسلام[1] هروی قدس سره

گفته که اگر خرقانی و محمد قصاب[2] بجائے بودندے من شما را بوے فرستادمے نه بخرقانی که وے شما را

سود مند تر بود از خرقانی یعنی خرقانی[3] منتهی بود مرید از وے بهره کمتر یافتے یعنی منتهی غیر مرجوع نه منتهی

مطلقا که عدم افاده تام در حق او غیر واقع است زیراکه محمد رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه و آله

وسلم منتهی تر بود از همه و حال آنکه افادهٔ او از همه زیاده تر بود پس مدارِ زیادتیِ افاده و کمترانِ بر

رجوع و هبوط آمده نه بر انتها و عدم انتها اینجا دقیقه ایست باید دانست که همچنانکه در حصولِ نفسِ ولایت

مر ولی را علم بولایتِ خود شرط نیست چنانکه مشهور است علم بوجودِ خوارق خود هم شرط نیست بلکه بسا است

که مردم از وے خوارق نقل کنند و او را از آن خوارق اصلا اطلاع نه. و آولیائے که صاحب علم و کشف

اند جائز هست که بر بعضی از خوارقِ خود اطلاع پیدا نه کنند بلکه صورِ مثالیهٔ ایشان را در امکنهٔ متعدده ظاهر

سازند و در مسافاتِ بعیده کارهائے عجیبه و غریبه از آن صور بظهور آرند که صاحبِ آن صور را از انها

اصلا اطلاعے نیست ع از ما و شما بهانه بر ساخته اند. حضرتِ مخدومی[4] قبله گاهی قدس سره

میفرمودند که عزیزے میگفت عجائب کارے و بار است مردم از اطراف و جوانب می آیند بعضی میگویند که

ترا در مکه معظمه دیده ایم و در موسم حج حاضر بوده اید و باتفاق حج کرده ایم و بعضے دیگر میگویند که ترا در بغداد

دیده بودیم و اظهار آشنائی مینمایند و من هرگز از خانه خود نه بر آمده ام و هرگز این قسم مردم را ندیده ام

(۱) شیخ الاسلام عبد الله الانصاری توفی سنة ٤٨١ هـ. [۱۰۸۸ م.] فی هرات

(۲) محمد قصاب در دامغان واعظ بود

(۳) ابو الحسن علي الخرقاني توفي سنة ٤٢٥ هـ. [۱۰۳٤ م.]

(٤) حضرت مخدومی عبد الرحمن نور الدين جامي توفي سنة ٨٩٨ هـ. [۱٤۹۳ م.] فی هرات

چه تهمتے است که بر من میکنند وَاللهُ سُبْحَانَهٗ اَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْاُمُوْرِ کُلِّهَا زیاده برین اطناب است

اگر تعطّش ایشان را معلوم ساخت بزودتر و بیشتر خواهد نوشت اِنْشَاءَ اللهُ تَعَالٰی

مکتوب دو صد و هژدهم (۲۱۸)	٦٧

مکتوب شریف اَخوی اعزّی مولانا داؤد رسید موجبِ بهجت گشت حضرتِ حق سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی ظاهر و باطن را بمرضیاتِ خود متحلّی و متزیّن دارد بحرمة النبی وآله الامجاد عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ و تکرارِ سبقِ باطن و استقامت بر طریقت اکابر قَدَّسَ اللهُ تَعَالٰی اَسْرَارَهُمْ باید کرد تا از توجهاتِ شتّی فتورے واقع نشود و اگر فرضًا ظلمتے و کدورتے طاری شود علاجِ آن التجا و تضرع و نیاز و شکستگی است بجنابِ قدس خداوندی جل سلطانه و توجهِ تام است بمربّی خود که وسیلهٔ حصولِ این دولت اوست و در حضور و غیبت رعایتِ آدابِ وسائلِ این دولتِ عظمیٰ را اهتمام نمایند و رضائے این بزرگواران را وسیلهٔ رضائے حق سازند سبحانه طریقِ نجات و فلاح این است وَالسَّلَامُ

مکتوب دو صد و نوزدهم (۲۱۹)	المسحبات ٤٦

٦٣

بمیرزا ایرج صمد دریافته دربیان آنکه آدمی از نادانی خود در فکر ازالهٔ مرض ظاهر خود است و از مرض
باطنی که عبارت از گرفتاری دل است غافل و ما اینا ش ذلک عصمکم الله
سبحانه عما یصمکم و صانکم عما شانکم بحرمة سید الاولین و الآخرین علیه و علی آله
اجمعین من الصلوات اتمها و من التسلیمات اکملها سعادت و نجابت آثار آدمی را چون مرضی
از امراض ظاهر طاری میگردد و عضوی از اعضای او را آفتی میرسد آن قدر سعی و مبالغه مینماید که
آن مرض دفع شود و آن آفت زائل گردد و مرض قلبی که عبارت از گرفتاریست بما دون حق جل و علا
بر نهجی بروی استیلا یافته است که نزدیک است کار او بموت ابدی رساند و بعذاب سرمدی گرفتارش گرداند
هیچ فکر ازالهٔ آن نمینماید و سعی در دفع آن نمیفرماید اگر این گرفتاری را مرض نمیداند سفیه محض است و اگر میداند
و باک ندارد و نمیپرسد صرف تا تا که از برای ادراک این مرض عقل معاد در کار است عقل معاش از کوته اندیشی
خود مقصور بر ظاهر بینی است عقل معاش چنانچه آفات معنویه را بواسطهٔ تلذذات فانیه مرض نمی انگارد عقل
معاد نیز امراض صوریه را بواسطهٔ مثوبات اخرویه مرض نمیداند عقل معاش قصیر النظر است و عقل معاد حدید البصر
عقل معاد نصیب انبیا و اولیاست علیهم الصلوات و التسلیمات و عقل معاش مرغوب اغنیا
و ارباب دنیا شتان ما بینهما و از اسبابی که محصل عقل معاد است ذکر موت است و تذکر احوال آخرت و مجالست
با جماعه که بدولت دید آخرت مشرف شده اند ع ما دیم تراز گنج مقصود نشان * گر ما نرسیدیم تو شاید
برسی * باید دانست که مرض ظاهر چنانچه موجب تعسر ادای احکام شرعیه است مرض باطن نیز مستلزم آن
تعسر است قال الله تبارک و تعالی کبر علی المشرکین ما تدعوهم الیه و قال سبحانه
و انها لکبیرة الا علی الخاشعین در ظاهر ضعف قوی و جوارح مستلزم آن عسرت است و در باطن
ضعف یقین و نقص ایمان موجب عدم یسرت و الا در تکالیف شرعیه همه تخفیف است و تمام تیسیر و سهولت
کریمهٔ یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و کریمهٔ یرید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا

یعنی تحمید اندری است میان هر دو ۱۲

هر دو شاهد این معنی است مصرع خورشید نه مجرم ار کسے بینا نیست * پس فکر ازاله این مرض لازم آمد
و با طبای حاذق التجا آوردن فرض عین گشت مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَالسَّلَامُ

٦٤ - مکتوب دو صد و پنجاهم (٢٥٠)[1]

نوشته بودند که ذوقے و فرحے که اول
داشت حالا در خود نمییابد و این را تنزل خود میدانند معلوم اخوی باد که حالت اولی در رنگ حالت
اهل وجد و سماع بوده است که جسد را در انجذاب دخل تمام بوده و حالتیکه الحال میسر شده است جسد از انجذاب
قلیل النصیب بقلب و روح تعلق بیشتر دارد و بیان این معامله تفصیلے میطلبد بالجمله حالت ثانیه
فوق حالت اولی است بمراتب و عدم وجدان ذوق و فقدان فرح فوق فوق وجدان ذوق و فرح است
هر چند نسبت بجهالت بکشد و بحیرت انجامد اجمد و تر و اصیل است و بحصول مطلوب نزدیک تر
زیراکه دران موطن جز عجز و جهل را گنجایش نیست جهل را تعبیر بمعرفت میکنند و عجز را ادراک می نامند نوشته
بودند که آن نسبت را تاثیرے که در اول بوده است حالا نمانده بلے تاثیر جسدی نمانده اما تاثیر روحی
بیشتر پیدا کرده هر چند هر کس آنرا درک نکند چه توان کرد مدت صحبت شما باین فقیر بسیار کم بوده است
و علوم و معارف خاصه کم مذکور شده مگر آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی خواسته باشد که صحبت متیسر شود
و چند روز بهم باشیم و ایضا استفسار نموده بودند که آیا با وجود زاد و راحله درین زمانه مکه رفتن فرض است
یا نه مخدوما روایات فقه درین باب اختلاف بسیار دارند و مختار درین مسئله فتوی فقیه ابو اللیث است که
گفته اگر غالب ظن امن و عدم هلاک است در راه پس فرضیتش ثابت است والا لا لیکن این شرط
شرط وجوب اداست نه شرط نفس وجوب کما هو الصحیح پس وصیت بحج درین صورت واجب باشد چون
وقت مساعدت نکرد جواب استفسارهای دیگر شما را بر کتابت دیگر موقوف داشته والسلام

٤٨ المنتخبات — مکتوب دو صد و پنجاه و یکم (٢٥١) -٦٥

بمولانا محمد اشرف صدور یافت در بیان فضائل خلفای راشدین و فضل حضرات شیخین و بعضی از خصائص

(١) بملا احمد برکی صدور یافت در حل بعضی استفسارها که نموده بود

حضرتِ امیر و در بیانِ تعظیم و توقیرِ اصحابِ کرام علیهم الرضوان و در بیانِ محاملِ صحیحه از برائے مشاجرات و منازعات ایشان وَمَا یَتَعَلَّقُ بِذٰلِكَ بعد الحمد والصلوة وتبلیغ الدعوات معلوم اخوی ارشدی خواجه محمد اشرف باد بعضے از علومِ غریبه و اسرارِ عجیبه و مواهبِ لطیفه و معارفِ شریفه که اکثر آنها تعلق بفضائل و کمالاتِ حضراتِ شیخین و ذی النورین و حیدرِ کرار رضی الله تعالیٰ عنهم اجمعین داشته بحسبِ فهمِ قاصرِ خود مینویسید بگوشِ هوش استماع فرمایند که حضرتِ صدیق و حضرتِ فاروق رضی الله تعالیٰ عنهما باوجودِ حصولِ کمالاتِ محمدی و وصول بدرجاتِ ولایتِ مصطفوی علیه و علی آله الصلوة والسلام در میانِ انبیاء با لتقدم در طرفِ ولایت مناسبت بحضرتِ ابراهیم صلوات الله تعالیٰ وتسلیماته علی نبینا و علیه دارند و در طرفِ دعوت که مناسبِ مقامِ نبوت است مناسبت بحضرت موسیٰ دارند صلوات الله سبحانه و تعالیٰ وتسلیماته علی نبینا و علیه و حضرتِ ذی النورین در هر دو طرف مناسبت بحضرتِ نوح دارند صلوات الله سبحانه و تعالیٰ وتسلیماته علی نبینا و علیه و حضرتِ امیر در هر دو طرف مناسبت بحضرت عیسیٰ دارند صلوات الله سبحانه و تعالیٰ وتسلیماته علی نبینا و علیه و چون حضرت عیسیٰ روح الله است و کلمهٔ اولو العزم طرفِ ولایت در ایشان غالب است از جانبِ نبوت و در حضرت امیر نیز بواسطهٔ آن مناسبت طرفِ ولایت غالب است و مبادی تعیناتِ خلفاءِ اربع صفة العلم است علی اختلافِ الجهاتِ اجمالاً و تفصیلاً و آن صفت باعتبارِ اجمال ربِ محمد است و باعتبارِ تفصیل ربِ حضرتِ خلیل و باعتبارِ برزخیتِ اجمال و تفصیل ربِ حضرتِ نوح است چنانکه ربِ حضرت موسیٰ صفة الکلام است و ربِ حضرت عیسیٰ صفة القدرت و ربِ حضرتِ آدم صفت التکوین بر سرِ اصل سخن رویم حضرتِ صدیق و حضرتِ فاروق حاملِ بارِ نبوتِ محمدی اند علی اختلافِ المراتب و حضرت امیر بواسطهٔ مناسبتِ حضرت عیسیٰ و غلبهٔ جانبِ ولایت حاملِ بارِ ولایتِ محمدی اند و حضرتِ ذی النورین باعتبارِ برزخیت حملِ بارِ هر دو طرف فرموده اند و تواند بود که باین اعتبار نیز ایشان را ذو النورین گویند و چون حضراتِ شیخین حملِ بارِ نبوت فرموده اند مناسبت بحضرت موسیٰ بیشتر دارند چه مقامِ دعوت که ناشی از مرتبهٔ نبوت است در میانِ سائرِ انبیاء بعد از پیغمبرِ ما در ایشان اتم و اکمل است

وکتبِ ایشان بعد از قرآن مجید بهترین کتبِ منزله است امتِ ایشان در اُمم ما تقدم پیشتر در بهشت
خواهند رفت هرچند شریعتِ حضرت ابراهیم وملت او از جمیع شرائع ومِلَل افضل واکمل است از ینجاست
که پیغمبر افضل الرسل را امر بمتابعتِ ملت او فرموده کریمهٔ ثُمَّ اَوْحَیْنَا اِلَیْکَ اَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ اِبْرَاهِیْمَ
حَنِیْفًا شاهد این معنی است وحضرتِ مهدی موعود که رب او نیز صفت العلم است در رنگ حضرت امیر
مناسبت بحضرت عیسیٰ دارند گویا یک قدم حضرت عیسیٰ بر سرِ حضرت امیر است وقدمِ دیگر بر سر حضرت مهدی
بدانند که ولایت موسوی جانب یمین ولایت محمدی واقع شده است وولایت عیسوی جانب یسار
آن ولایت وچون حضرت امیر حامل بار ولایت محمدی بوده اند اکثر سلاسل اولیا بایشان منتسب گشت
وکمالات حضرت امیر موش از کمالات حضرات شیخین نزد اکثر اولیاء عزلت که کمالات ولایت مخصوص اند ظاهر
شد اگر نه اجماع اهلسنت بر افضلیت شیخین بودے کشف اکثر اولیاء عزلت بافضلیت حضرت امیر حکم کردے
زیرا که کمالات حضرات شیخین شبیه بکمالات انبیاست عَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ ودست ارباب
ولایت از دامان آن کمالات کوتاه است وکشف ارباب کشوف بواسطهٔ علو درجات آنها در راه
کمالات ولایت در جنب آن کمالات کالمطروح فی الطریق اند کمالات ولایت زینه ها اند از برائے
عروج بکمالات نبوت پس مقدمات را از مقاصد چه خبر بود ومبادی را از مطالب چه شعور امروز این سخن
بواسطهٔ بُعدِ عهد نبوت بر اکثرے گرانست واز قبول دور لیکن چه توان کرد ع در پس آئینه طوطی
صفتم ساخته اند * هرچه استاد ازل گفت همان میگویم * اَمَّا الْحَمْدُ لِلّٰهِ سُبْحَانَهٗ وَالْمِنَّةُ که درین گفتگو
بعلماء اهل سنت شَکَرَ اللّٰهُ تَعَالٰی سَعْیَهُمْ موافقم وبه اجماع ایشان متفق استدلالی ایشان را این کشفی
ساخته اند واجمالی را تفصیلی این فقیر را تا زمانے که بکمالات مقام نبوت بمتابعتِ پیغمبر خود نرسانیده اند
وازان کمالات بهرهٔ تام نداده اند بر فضائل شیخین بطریق کشف اطلاع نه بخشیده اند وغیر از تقلید راهے ننموده اند
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدٰنَا لِهٰذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَا اَنْ هَدٰنَا اللّٰهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُ
رَبِّنَا بِالْحَقِّ روزے شخصے نقل کرد که نوشته اند که نام حضرت امیر بر در بهشت ثبت کرده اند بخاطر رسید

که حضراتِ شیخین را از خصائصِ آن موطن چه باشد بعد از توجهِ تام ظاهر شد که دخولِ این امت در بهشت باستصواب و تجویزِ این دو اکابر خواهد بود گویا حضرتِ صدیق بر درِ بهشت ایستاده اند و تجویزِ دخولِ مردم میفرمایند و حضرتِ فاروق دست گرفته بدرون می برند و مشهود میگردد که گویا تمام بهشت بنورِ حضرتِ صدیق مملوست و در نظرِ این حقیر حضراتِ شیخین در میانِ جمیعِ صحابه شانِ علیحده است و درجهٔ منفرده گویا هیچ احدے مشارکت ندارند حضرتِ صدیق با حضرتِ پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات گویا همخانه است اگر تفاوت است بعلو و سفل است و حضرتِ فاروق بطفیلِ حضرتِ صدیق نیز باین دولت مشرف اند و سائرِ صحابه کرام با آنسرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات نسبتِ همسرائی دارند یا هم شهری با اولیاءِ امت خود چه رسد ع این بس که رسد ز دور بانگِ جرسم ❊ پس اینها از کمالاتِ شیخین چه دریابند این هر دو بزرگوار از بزرگی و کلانی در انبیاء معدود اند و به فضائلِ انبیا محفوف قال النبی صلی الله تعالی علیه و علی اٰله و سلم لو کان بعدی نبی لکان عمر امام غزالی نوشته که در ایام عزای حضرتِ فاروق عبد الله بن عمر بمحضرِ صحابه گفت مات تسعة اعشار العلم چون از بعضے در فهمِ این معنی توقف دید گفت مرادِ من علم بالله است نه علمِ حیض و نفاس از حضرتِ صدیق چه گوید که جمیعِ حسناتِ حضرتِ عمر یک حسنهٔ اوست چنانچه مخبرِ صادق از آن خبر داده و محسوس میگردد انحطاطی که حضرتِ فاروق را از حضرتِ صدیق است زیاده از آن انحطاطست که حضرتِ صدیق را از حضرتِ پیغمبر علیه و علی اٰله الصلوات و التسلیمات میسر پس قیاس کن که انحطاطِ دیگران از حضرتِ صدیق چه قدر خواهد بود و شیخین بعد از موت نیز از حضرتِ پیغمبر جدا نشدند و حشر نیز درمیانِ ایشان خواهد بود چنانچه فرمود پس افضلیت بواسطهٔ اقربیتِ ایشان را بود و این حقیرِ قلیل البضاعت از کمالاتِ ایشان چه گوید و از فضائلِ ایشان چه بیان نماید ذره را چه یارا که سخن از آفتاب گوید و قطره را چه مجال که حدیثِ بحرِ عمان بر زبان آرد اولیاء که برائے دعوتِ خلق برجوع اند و از هر دو طرفِ ولایت و دعوت بهرهٔ تام دارند و علماءِ مجتهدین از تابعین و تبع تابعین بنورِ کشفِ صحیح و فراستِ صادقه و اخبارِ متتابعه فی الجمله کمالاتِ شیخین را دریافته اند

شمه از فضائل ایشان شناخته ناچار حکم بافضلیت شان نموده اند و برین معنی اجماع فرموده اند و
کشفی که برخلاف این اجماع ظاهر شده بر عدم صحت حمل نموده اعتبار نکرده اند کیف وقد صحّ فی الصدر
الاول افضلیتهما کما روی البخاری عن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما قال کنا فی زمن النبی صلی
الله تعالی علیه وآله وسلم لا نعدل بابی بکر احدا ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب النبی صلی الله تعالی
علیه وآله وسلم لا نفاضل بینهم وفی روایة لابی داود قال کنا نقول ورسول الله صلی الله تعالی علیه وآله وسلم حی
افضل امة النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم بعده ابو بکر ثم عمر ثم عثمان رضی الله تعالی عنهم و آنکه گفته اند الولایة
افضل من النبوة از ارباب سکر است و از اولیای غیر مرجوع که نصیب وافر از کمالات مقام نبوت
ندارند نظر شما در آمده باشد که فقیر در بعضی از رسائل خود تحقیق نموده است که نبوت افضل از ولایت
است اگرچه ولایت آن نبی باشد و حق همین است و آنکه برخلاف آن گفته از جهالت کمالات مقام نبوت
است چنانچه بالا گذشت و معلوم است که سلسله علیه نقشبندیه در میان سائر سلاسل اولیا منتسب بحضرت
صدیق است پس نسبت صحو در ایشان غالب باشد و دعوت ایشان اتم بود و کمالات حضرت صدیق
بر ایشان بیشتر ظاهر شود و ناچار نسبت ایشان فوق جمیع نسبتهای سائر سلاسل باشد پس دیگران بکمالات
ایشان چه پی برند و از حقیقت معامله ایشان چه دریابند میگویم که جمیع مشایخ نقشبندیه درین معامله
متساوی اند کیف بل لو وجد واحد من الالوف علی هذه الصفة لاغتنمه الکرام که حضرت
مهدی موعود که باکملیت ولایت معهود است نیز برین نسبت خواهد بود و تتمیم و تکمیل این سلسله علیه خواهد
فرمود چه نسبت جمیع ولایات دون این نسبت علیه است زیرا که سائر ولایات از کمالات مرتبه نبوت
قلیل النصیب اند و این ولایت بواسطه انتساب بحضرت صدیق از آن کمالات حظ وافر دارد کماهی
انتفاع ع ببین تفاوت راه از کجا است تا بکجا ای برادر حضرت امیر چونکه حامل بار ولایت
محمدی اند علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة تربیت مقام اقطاب و ابدال و اوتاد که از اولیاء عزلت
اند و جانب کمالات ولایت در ایشان غالب است مفوض بامداد و اعانت آنحضرت است سر قطب الاقطاب

بامداد و اعانت حضرت می است کرم الله تعالی وجهه

که قطب مدار است زیر قدم او است قطب مدار نجابت و رعایت او مهم خود را سر انجام مینماید و از عهده مدار برمی آید حضرت فاطمه و امامین نیز درین مقام با حضرت امیر رضی الله تعالی عنهم شریک اند بدانند که اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات همه بزرگ اند و همه را به بزرگی یاد باید کرد خطیب از انس روایت کند که رسول صلی الله تعالی علیه و آله و سلم فرموده إِنَّ اللهَ اخْتَارَنِي وَاخْتَارَ لِي أَصْحَابًا وَاخْتَارَ لِي مِنْهُمْ أَصْهَارًا وَأَنْصَارًا فَمَنْ حَفِظَنِي فِيهِمْ حَفِظَهُ اللهُ وَمَنْ آذَانِي فِيهِمْ آذَاهُ اللهُ و طبرانی از ابن عباس روایت کند که رسول فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام مَنْ سَبَّ أَصْحَابِي فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ و ابن عدی از عائشه روایت کند رضی الله تعالی عنها که رسول فرموده علیه و علی آله الصلوة و السلام إِنَّ شِرَارَ أُمَّتِي أَجْرَأُهُمْ عَلَى أَصْحَابِي و منازعات و محاربات که در میان ایشان واقع شده است بر محامل نیک صرف باید کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت زیرا که آن مخالفات مبنی بر اجتهاد و تاویل بوده نه بر هوا و هوس چنانکه جمهور اهل سنت بر آنند اما باید دانست که محاربان حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه بر خطا بوده اند و حق بجانب حضرت امیر بوده لیکن چون این خطا خطاء اجتهادی است از ملامت دور است و از مواخذه مرفوع چنانکه شارح مواقف از آمدی نقل میکند که واقعات جمل و صفین از روی اجتهاد بوده و شیخ ابو شکور سلمی در تمهید تصریح کرده که اهل سنت و جماعت بر آنند که معاویه با جمعی از اصحاب که همراه او بودند بر خطا بودند و خطای ایشان خطاء اجتهادی بود و شیخ ابن حجر در صواعق گفته که منازعت معاویه با امیر از روی اجتهاد بوده و این قول را از معتقدات اهل سنت فرموده و آنچه شارح مواقف[1] گفته که بسیاری از اصحاب ما بر آنند که آن منازعت از روی اجتهاد نبوده مراد او از اصحاب کدام گروه را داشته باشد اهل سنت بر خلاف آن حاکم اند چنانکه گذشت وَكُتُبُ الْقَوْمِ مَشْحُونَةٌ بِالْخَطَاءِ الْاِجْتِهَادِيِّ كَمَا صَرَّحَ بِهِ الْإِمَامُ الْغَزَالِيُّ وَالْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ وَغَيْرُهُمَا پس تفسیق و تضلیل در حق محاربان حضرت امیر جائز نباشد قَالَ الْقَاضِي فِي الشِّفَا قَالَ مَالِكٌ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ مَنْ شَتَمَ أَحَدًا مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَبَا بَكْرٍ أَوْ عُمَرَ أَوْ عُثْمَانَ أَوْ مُعَاوِيَةَ أَوْ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمْ فَإِنْ قَالَ كَانُوا عَلَى

(۱) شارح مواقف سید شریف علی جرجانی توفی سنة ۸۱٦ هـ. [۱٤۱۳ م.] في شیراز

ضلال وكفر فقيل وإن شئت بغير هذا من مشاتمة الناس لكل كالأشد يداً. فلا يكون محاربوا
علي كفرة كما زعمت الغلاة من الرفضة ولا فسقة كما زعم البعض ونسبه شارح المواقف
إلى كثير من أصحابه كيف وقد كانت الصديقة والطلحة والزبير وكثير من الأصحاب الكرام
منهم وقد قتل الطلحة والزبير في قتال الجمل قبل خروج معاوية مع ثلثة عشر ألفاً من القتلى
وتضليلهم وتفسيقهم مما لا يجترئ عليه المسلم إلا أن يكون في قلبه مرض وفي باطنه خبث
وآنچه در عبارات بعضے از فقها لفظ جور در حق معاویه رض واقع شده است وگفته كان معاوية اماما جائرا
مراد از جور عدم حقیت خلافت او در زمان خلافت حضرت امیر خواهد بود نه جوریکه مآلش فسق وضلالت
است تا باقوال اهل سنت موافق باشد معذلك ارباب استقامت از اتیان الفاظ موهمه خلاف
مقصود اجتناب مینمایند وزیاده بر خطا تجویز نمیکنند كيف يكون جائرا وقد صح انه كان اماما عادلا
في حقوق الله سبحانه وفي حقوق المسلمين كما في الصواعق وعبارت مولانا عبد الرحمن الجامي
که خطا منکر گفته است نیز زیاده کرده است بر خطا هرچه زیادت کنند خطا است وآنچه بعد ازان گفته
است که اگر او مستحق لعنت است الخ نیز نامناسب گفته است چه جائے تردید است وچه محل اشتباه
اگر این سخن در باب یزید میگفت گنجائش داشت اما در ماده حضرت معاویه گفتن شناعت دارد ودر احادیث
نبوی باسناد ثقات آمده که حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام در حق معاویه دعا کرده اند وفرموده اند
اللهم علمه الكتاب والحساب وقه العذاب وجای دیگر در دعا فرموده اند اللهم اجعله هاديا
ومهديا ودعاء آنحضرت مقبول ظاهرا این سخن از مولانا بسبیل سهو ونسیان سر بر زده باشد وایضا
مولانا در همان ابیات تصریح باسم نا کرده گفته است آن صحابی ودیگر این عبارت نیز از ناخوشی خبر
میدهد ربنا لا تؤاخذنا إن نسينا أو أخطأنا وآنچه از امام شعبی در ذم معاویه نقل کرده اند وکوشش
او را از فسق هم بالا گذرانیده اند بثبوت نه پیوسته است امام اعظم که از تلامیذ اوست بر تقدیر صدق
آن او احق بود بان نقل وامام مالک که از تابعین است ومعاصر او واعلم علماء مدینه شاتم معاویه وعمرو بن العاص را

بقتل حکم کردہ است چنانچہ بالا گذشت اگر او مستحق شتم مے بود چرا حکم بقتل شاتم او میکرد پس معلوم شد کہ شتم او را از کبائر دانستہ حکم بقتل شاتم او کردہ و ایضاً شتم او را در رنگ شتم ابی بکر و عمر و عثمان ساختہ است چنانکہ بالا گذشت پس معاویہ مستحق ذم و نکوهش نباشد اے برادر معاویہ تنہا درین معاملہ نیست بلکہ نصفے از اصحاب کرام کم و بیش درین معاملہ با وے شریک اند پس محاربان امیر اگر کفرہ یا فسقہ باشند اعتماد از شطر دین منخیزد کہ از راہ تبلیغ ایشان بما رسیدہ است و تجویز نکند این معنی را مگر زندیقی کہ مقصودش ابطال دین است اے برادر منشأ اثارۂ این فتنہ قتل حضرت عثمان است رضی اللہ تعالیٰ عنہ و طلب قصاص نمودن از قتلۂ او طلحہ و زبیر کہ اول از مدینہ بر آمدند بواسطۂ تاخیر قصاص بر آمدند و حضرت صدیقہ نیز با ایشان درین امر موافقت نمودہ و جنگ جمل کہ در انجا سیزدہ ہزار آدم بقتل رسیدند و طلحہ و زبیر کہ از عشرۂ مبشرہ اند نیز بقتل رسیدند بواسطۂ تاخیر قصاص حضرت عثمان بودہ بعد ازان معاویہ از شام بیرون آمدہ با ایشان شریک شدہ جنگ صفین نمودند امام غزالی تصریح کردہ کہ آن منازعت بر امر خلافت نبودہ بلکہ در استیفاء قصاص در بدءِ خلافت حضرت امیر بودہ و شیخ ابن حجر نیز این معنی را از معتقدات اہل سنت گفتہ است و شیخ ابو شکور سلمی کہ از اکابر[1] علماء حنفیہ است گفتہ است کہ منازعت معاویہ با امیر در امر خلافت بودہ کہ پیغمبر علیہ و علیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات معاویہ را فرمودہ بودند اذا ملکت الناس فارفق بھم ازانجا معاویہ را طمع در خلافت پیدا شدہ بود اما او مخطی بود درین اجتہاد و امیر محق زیرا کہ وقت خلافت او بعد از زمان خلافت حضرت امیر بودہ و توفیق در میان این دو قول آنست کہ منشأ منازعت تواند بود کہ تاخیر قصاص باشد بعد ازان طمع خلافت نیز پیدا کردہ باشد بہر تقدیر اجتہاد در محل خود واقع شدہ است اگر مخطی است یک درجہ است و محق را دو درجہ است بلکہ دہ درجہ اے برادر طریق اسلم درین موطن سکوت از ذکر مشاجرات اصحاب پیغمبر است علیہ و علیہم الصلوات والتسلیمات و اعراض از تذکر منازعات ایشان پیغمبر فرمودہ علیہ الصلوٰۃ والسلام ایاکم وما شجر بین اصحابی و نیز فرمودہ علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا و نیز فرمودہ علیہ

(۱) ابو شکور محمد بن عبد السید سلمی مؤلف (التمہید فی بیان التوحید) است

ادا پس باید که پاک داریم ازانها زبانهائے خود را ۱۲ — جل وعلا

الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ اَللّٰہَ اَللّٰہَ فِیْ اَصْحَابِیْ اَللّٰہَ اَللّٰہَ فِیْ اَصْحَابِیْ لَا تَتَّخِذُوْهُمْ غَرَضًا یعنی بترسید
از خدائے عزوجل در حق اصحاب من پس بترسید از خدا جل و علا در حق ایشان ایشان را نشانہ تیر خود
نسازید قال الشافعی وھو منقول عن عمر بن عبد العزیز ایضا تلک دماء طہر اللہ عنہا
ایدینا فلنطہر عنہا السنتنا ازین عبارت مفہوم میشود کہ خطاء ایشان را ہم بزبان نباید آورد
و غیر از ذکر خیر ایشان نباید کرد + ہذا + یزید بید ولت از زمرہ فسقہ است توقف در لعنت او
بنا بر اصل مقرر اہل سنت است کہ شخص معین را اگرچہ کافر باشد تجویز لعنت نکردہ اند مگر آنکہ بیقین معلوم
کنند کہ ختم او بر کفر بودہ کابی لہب الجہنمی وامرأتہ نہ آنکہ او شایان لعنت نیست اِنَّ الَّذِیْنَ
یُؤْذُوْنَ اللّٰہَ وَرَسُوْلَہٗ لَعَنَهُمُ اللّٰہُ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَۃِ بدانند کہ درین زمان چون اکثر مردم بحث
امامت را پیش داشتہ ہموارہ سخن از خلافت و مخالفت اصحاب کرام علیہم الرضوان نصب العین
ساختہ اند و بہ تقلید جہلۂ ارباب تاریخ و مرزوہ اہل بدعت اکثر اصحاب کرام را نیک یاد نمیکنند و امورنا مناسب
بجناب ایشان منتسب میسازند بضرورت شمہ از آنچہ معلوم داشت در قید کتابت آوردہ بدوستان مرسل داشت
قال علیہ و علی آلہ الصلوۃ والسلام اذا ظہرت الفتن او قال البدع و سبت اصحابی فلیظہر العالم
علمہ فمن لم یفعل ذلک فعلیہ لعنۃ اللّٰہ والملٰئکۃ والناس اجمعین لا یقبل اللّٰہ لہ صرفا
ولا عدلا اما الحمد للّٰہ سبحانہ والمنۃ کہ سلطان وقت خود را حنفی مذہب میگیرد و از اہل سنت
میداند و الا کار بر مسلمانان بسیار تنگ مے شد شکر این نعمت عظمی بجا باید آورد پس باید کہ مدار اعتقاد
را بر آنچہ معتقد اہل سنت است دارند و سخنان زید و عمرو را در گوش نیارند مدار کار را بر افسانہائے
دروغ ساختن خود را ضائع کردن است تقلید فرقہ ناجیہ ضروریست تا امید نجات پیدا شود
وَبِدُوْنِہٖ خَرْطُ الْقَتَادِ وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَعَلٰی سَائِرِ مَنِ اتَّبَعَ الْھُدٰی وَالْتَزَمَ
مُتَابَعَۃَ الْمُصْطَفٰی عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ + +

———— •✕• ————

مکتوب دوصد و پنجاه و چهارم (۲۵۴) ٦٦-

بملا احمد برکی صدور یافت در جواب بعضے اسوله که پرسیده بود الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی نوشته بودند که بعضے اکابر فرموده اند که آدمی هر چه کند بفرمان صاحب زمان کند تا نتیجه بدهد اگر چه کارهای مشروع باشد اگر این سخن صحیح است امید از فرمان است در کل مشروعات مخدوما سخن اکابر صحیح است و شمارا اذن حاصل کرده ماذون ساخت اما بدانند که مراد از نتیجه نتیجه معتد بها است نه مطلقا نوشته بودند که در رساله تحریر یافته است که حضرت خواجه احرار قدس سره فرموده اند که قرآن بحقیقت از مرتبه عین جمع است یعنی از احدیت ذات تعالی و تقدس پس معنے آنچه در رساله مبدا و معاد تحریر یافته که حقیقت کعبهٔ ربانی فوق حقیقت قرانی است چه باشد مخدوما مراد از احدیت ذات احدیت مجرده نیست که هیچ صفتے و شانے در انجا ملحوظ نباشد چه حقیقت قرآن ناشی از صفت کلام است که یکے از صفات ثمانیه است و حقیقت کعبه ناشی از مرتبه ایست که از تلوینات و صفات و شیونات برتر است پس تفوق آنرا گنجایش شد نوشته بودند که در بعضے از تفاسیر نوشته اند که اگر کسے گوید که من کعبه را سجده میکنم کافر میشود چه سجده بطرف کعبه باید نه بکعبه و در جاے دیگر نوشته اند که در اول اسلام در سجده لک سجدت میگفتند مدلول ضمایر نفس ذات است تعالی و تقدس پس معنی آنچه در رساله مبدا و معاد تحریر یافته که صورت کعبه همچنانکه مسجود صور اشیاست حقیقت کعبه نیز مسجود حقائق اشیاست چه باشد مخدوما این از مسامحات عبارات است چنانچه میگویند آدم مسجود ملائکه است سجده مر خالق راست جل سلطانه نه مخلوق و مصنوع او را هر مخلوقیکه باشد والسلام علیکم و علی اصحابکم و احبابکم علی الخصوص ملا پاینده و شیخ حسن

مکتوب دوصد و پنجاه و پنجم (۲۵۵) ٦٧-

بملا محمد طاهر لاهوری صدور یافت در تحریض بر احیا سنت سنیه و رفع بدعت نامرضیه الحمد لله و سلام

عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی مکتوب شریف کہ بمصحوب حافظ بہاؤ الدین ارسال داشتہ بودند رسید فرحت فراوان رسانید چہ نعمتے است کہ محبان و مخلصان بہمگی ہمت خود متوجہ احیائے سنتے از سُنن مصطفویہ علٰی صَاحِبِہَا الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّۃُ باشند و بکلیتہ خود خواہان رفع بدعتی از بدع منکرہ نامرضیہ بوند سنت و بدعت ضد یکدیگر اند وجود یکے مستلزم نفی دیگر یست پس احیاے یکے مستلزم اماتت دیگرے بود احیاے سنت موجب اماتت بدعت است و بالعکس پس بدعت را حسنہ گویند یا سیئہ مستلزم رفع سنت است مگر حسن نسبی اعتبار کردہ باشند کہ حسن مطلق آنجا گنجائش ندارد چہ جمیع سنن مرضی حق اند جل سلطانہ و اضداد آنہا مرضیات شیطان امروز این سخن بواسطہ شیوع بدعت بر اکثرے گرانست اما فردا معلوم خواہند کرد کہ ما بر ہدایتیم یا ایشان منقولست کہ حضرت مہدی در زمان سلطنت خود چون ترویج دین نماید و احیائے سنت فرماید عالم مدینہ کہ عادت بعمل بدعت گرفتہ بود و آنرا حسن پنداشتہ ملحق بدین ساختہ از تعجب گوید کہ این مرد در رفع دین ما نمودہ و اماتت ملت ما فرمودہ حضرت مہدی امر بقتل آن عالم فرماید و حسنہ او را سیئہ انگارد ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰہِ یُؤْتِیْہِ مَنْ یَّشَآءُ وَاللّٰہُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیْمِ وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَعَلٰی سَائِرِ مَنْ لَّدَیْکُمْ نسیان بر فقیر غالب آمدہ است معلوم نشد کہ مکتوب شما را بکہ سپردہ بود تا جواب استفسارہا نوشتہ معذور خواہند داشت میان شیخ احمد فرملی از محبان است چون در جوار شما واقع است التفات و توجہ در مادہ مشار الیہ مرعی خواہند داشت

مکتوب دو صد و پنجاہ و ششم (٢٥٦) — ٦٨

بمیان شیخ بدیع الدین صدور یافت در جواب اسولہ کہ نمودہ بود و پرسیدہ بود کہ معنی قطب و قطب الاقطاب و غوث و خلیفہ چیست وَمَا یَتَعَلَّقُ بِذٰلِكَ و پرسیدہ بود از تحقیق حدیث لَوْ اُتُزِنَ اِیْمَانُ اَبِیْ بَکْرٍ الخ وغیر ذٰلِكَ

اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی مکتوب شریف کہ بمصحوب درویشی ارسال داشتہ بودند رسید فرحت فراوان رسانید پرسیدہ بودند کہ معنی قطب و قطب الاقطاب

وغوث وخلیفه چیست وهر کدام بچه خدمت مامور اند واز خدمت خود اطلاع وارند یا نه وبشارت قطب الاقطاب
که از عالم غیب میرسد اصلی دارد یا اختراع وهم وخیال است باید دانست که کمل تابعان نبی علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات چون به تبعیت کمالات مقام نبوت را تمام کنند بعضی ایشان را بمنصب امامت سرفرازی سازند
وبعضی را بمجرد حصول آن کمال اکتفا میفرمایند این هر دو بزرگ در نفس حصول آن کمال برابر اند تفاوت
در منصب وعدم منصب است ودر اموریکه تعلق بآن منصب دارند وچون تابعان کمل کمالات ولایت
نبوت را تمام کنند بعضی را بمنصب خلافت مشرف بسازند وبعضی را بمجرد حصول آن کمالات
اکتفا مینمایند چنانکه بالا گذشت این هر دو منصب تعلق بکمالات اصلیه دارند ودر کمالات ظلیه مناسب
منصب امامت منصب قطب ارشاد است ومناسب منصب خلافت منصب قطب مدار گویا این دو
مقام که در تحت اند ظلال آن دو مقام اند که در فوق اند وغوث نزد شیخ محی الدین العربی همان قطب مدار
است نزد او وغوثیت منصب علحده نیست از منصب قطبیت وآنچه معتقد فقیر است آنست که غوث غیر
قطب مدار است بلکه ممد ومعاون روزگار اوست قطب مدار در بعضی امور مدد از وے میخواهد ودر نصب
مناصب مقام ابدال نیز او را دخل است وقطب را باعتبار اعوان وانصار او قطب الاقطاب نیز
گویند چه اعوان وانصار قطب اقطاب حکمی اند ازینجاست که صاحب فتوحات مکیه مینویسد مامن
قریة مؤمنة کانت او کافرة الا وفیها قطب بدانند که صاحب منصب البته صاحب علم است
وآنکه کمال آن منصب دارد ومنصب ندارد لازم نیست که از ارباب علم بود واز خدمات خود مطلع باشد
وبشارتیکه از عالم غیب میرسد بشارت حصول کمالات آن مقام است نه بشارت منصب آن مقام
که منوط العلم است وایضا پرسیده بودند که مراد از ایمان که در حدیث لو اتزن ایمان ابی بکر مع
ایمان امتی لرجح واقع شده است چیست وسبب رجحان آن کدام است بدانند که رجحان ایمان
بواسطه رجحان مومن به است وچون متعلق ایمان حضرت صدیق فوق متعلقات ایمان امت است
هر آئینه راجح باشد مخدوما در عروجات معامله بجائے میرسد که اگر یک نقطه بالاتر رود کمالیکه بسبب

عروجِ آن نقطه حاصل شده است از جمیع کمالاتِ ماتقدم افزون تر بود زیرا که آن نقطه از جمیع آنچه ماتحت
اوست افزون‌تر است و همچنین است حالِ آن نقطه که فوق آن نقطهٔ ماتقدم است چه نقطهٔ ماتقدم
بآنچه درتحتِ اوست و جنب نقطه فوق حقیر و نقیر است علے هٰذا القیاس پس هرکه متعلق ایمانِ او کمالِ
فوق بود هرآئینه راجح خواهد بود از جمیع آنچه ماتحت آن بود ازینجا گفته اند که معاملهٔ عارف بجائے میرسد
۴ که درطرفة العین کسبِ جمیع کمالاتِ ماتقدم مینماید و باندازهٔ تحقیقِ فقیر دریک لمحه تحصیل زیاده از جمیع
کمالاتِ ماتقدم میفرماید ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ و آیضاً رسیده
بودند که شیخ ابن العربی و تابعانِ ایشان نوشته اند که آنقدر اطفال که بسبب حضرت موسیٰ علیٰ نبینا
وعلیه الصلوٰة والسلام کشته شدند استعداداتِ جمیع آن مقتولان بحضرتِ موسیٰ منتقل گشت علے
نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام وحقیقتِ این سخن را بتفصیل نویسند بدانند که این سخن اصیل است
زیراکه بتحقیق پیوسته است که چنانچه یک شخص را سبب حصولِ کمالاتِ جماعه میگردانند همچنان جماعه را نیز
سببِ حصولِ کمالاتِ یک شخص میسازند پیر هرچند سببِ حصولِ کمالاتِ مریدانست لیکن مریدان نیز
اسبابِ کمالاتِ پیرند این معنے را فقیر در ماکولات و مشروبات که اجزائے بدن خود میساخت نیز احساس
میکرد که هر طعامے و شرابے که تناول میکرد سببِ جامعیتِ استعدادِ او میگشت و قابلیتِ دیگر پیدا میکرد
و در بعضی اوقات که قصدِ ترکِ ماکولاتِ لذیذه مینمود ممنوع میشد بواسطهٔ تحصیل این جامعیت و بترکِ آن
طعام لذیذ ماذون نمیگشت بسببِ حصولِ آن قابلیت و بسا است که استعدادِ یکے بدیگرے انتقال
کرده است کُلاً او بعضاً محسوس شده است که آن یکے خالی مانده است و دیگرے جمعیت بهم رسانیده
رسیده بودند که شیخ نجم الدین کبریٰ مریدِ خود را پیش عزیزے فرستاده بودند تا بتوسلِ او معلوم کنند که
ایشان زیرِ قدمِ کدام پیغمبر اند آن عزیز فرمود که جهود است درچه کار است شیخ ازین عبارت فهمیدند
که زیرِ قدمِ حضرتِ موسیٰ اند صلوات الله تعالیٰ وتسلیماته علیٰ نبینا وعلیه ازین عبارت یعنی آنچه مفهوم گشت
بدانند که جهود یهود را گویند که اُمتِ حضرتِ موسیٰ بودند علیٰ نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام رسیده بودند

که در نفحات مینویسند که ولایت جمیع اولیا بعد از مردن سلب میشود مگر چهار کس را بدانند که مراد از ولایت تصرفات و ظهور کرامات داشته باشند اصل ولایت که عبارت از قرب الٰہی است جل سلطانہٗ و نیز مراد از سلب سلب کثرت ظهور کرامات خواهد بود نه سلب اصل آن ظهور با آنکه این سخن کشفی است و در کشف مجال خطا بسیار است تا چه دیده باشد و چه فهمیده طلب ظهور بعضی از کرامات اولیا نموده بودند منتظر باشند سَیَجْعَلُ اللّٰهُ بَعْدَ عُسْرٍ یُسْرًا پرسیده بودند که در نیشاپوری مینویسند اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ بالیاء تحقیق چیست بهمزه است یا بیا بهمزه است و آنکه بیا نوشته قرار تے خواهد بود غیر مشهوره نوشته بودند که بعضی عورات طلب مشغولی مینمایند اگر از محارم اند چه مانع است و الا در پرده بنشینند و طریقه را اخذ نمایند پرسیده بودند که در بهر ملهے ارباب حدیث ایام منهی قرار داده اند و حدیثے را درین باب نقل میفرمایند چه باید کرد و الد ضعیف میفرمودند که شیخ عبدالله و شیخ رحمت الله که از اکابر محدثین بودند و در حرمین ایشان ملقب بشیخین بودند بتقریبے به هندوستان آمده بودند میفرمودند که آن حدیث را که رمانی شارح بخاری نقل کرده است اما ضعیف است حدیث صحیح درین باب اَلْاَیَّامُ اَیَّامُ اللّٰهِ وَالْعِبَادُ عِبَادُ اللّٰهِ است و نیز میفرمودند که نحوست ایام بولادت رحمت عالمیان علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات زائل گشته است ایام نحسات نسبت به امم ما تقدم بوده و عمل فقیر نیز برهمین است و هیچ روزے را بر روز دیگر ترجیح نمیدهد تا آنکه ترجیح آنها از شارع معلوم نکنند کالجمعة و رمضان و نحوهما نوشته بودند که معارفے که محل بار نبوت تعلق دارد در مکتوب خواجه محمد اشرف نیافتم کجا یابند که آن مکتوب درین ایام نوشته شده است و نقل آن بشما رسیده مکتوب دور و دراز است زیاده از یک جزو خواهد بود گفته ام که نقل آن را بشما فرستند و السلام

-۶۹ ولایت یافته | ## مکتوب دوصد و پنجاه و هفتم (۲۵۷)

بمیر محمد نعمان صدور یافت در بیان طریق بطریق اجمال بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوةِ وَتَبْلِیْغِ الدَّعَوَاتِ سیادتمآب را که مکتوب شریف مصحوب شیخ احمد فرملی ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید طلب رساله بیان طریق

نموده بودند مسوّدها افتاده است اگر توفیق یافت به بیاض رسانیده خواهد فرستاد الحال چند فقره
در بیانِ طریق بطریقِ اجمال مینویسید بگوشِ هوش استماع فرمایند سیادت پناها طریقیکه ما اختیار کرده ایم
ابتداءِ سیر آن از قلب است که از عالم امر است، و از گذشتِ قلب سیر در مراتب روح است که فوقِ اوست و از
گذشتِ روح این معامله با سر است که فوقِ اوست و هکذا الحال فی الخفی و الاخفی بعد از طی منازلِ
این لطائف پنجگانه و بعد از حصول علوم و معارف که تعلّق بهر کدام اینها علاحِده علاحِده دارد و بعد
از تحقق احوال و مواجید که بهر یکے ازین پنجگانه جداجدا مخصوص است سیر در اصولِ این پنجگانه است
که در عالم کبیر است چه هرچه در عالم صغیر است اصلِ آن در عالم کبیر است مراد از عالم صغیر انسان است و از
عالم کبیر مجموعهٔ کائنات و شروعِ سیر در اصولِ این پنجگانه از عرشِ مجید است که اصلِ قلب انسانست
و فوقِ آن اصلِ روح انسانی است و فوقِ فوقِ آن اصلِ سرِ انسانی است و فوقِ اصلِ سر اصلِ خفی است
و فوقِ اصلِ خفی اصل اخفی است و چون این پنجگانهٔ عالمِ کبیر را بتفصیل طے کند و بنقطهٔ آخرِ آن برسد دائرهٔ
امکان را تمام کرده باشد و قدم در منزلِ اوّل از منازلِ فنا نهاده بود بعد ازان اگر ترقی واقع شود سیر
در ظلالِ اسما و صفاتِ الٰہی جلّ سلطانهٗ خواهد بود و این ظلال کالبرزخ اند بَینَ الوجوبِ و الامکانِ و
اصول اند آن پنجگانهٔ عالمِ کبیر را و سیر درین ظلال نیز بهمان ترتیب خواهد بود که در فروعِ آنها ذکر یافته است
و اگر بفضلِ ایزدی جلّ شانهٗ منازلِ متکثرهٔ این ظلال را نیز طے کرده بنقطهٔ آخرِ آن برسد شروعِ سیر در اسما و صفات
الٰہی جلّ سلطانهٗ خواهد بود و تجلیاتِ اسما و صفات رو خواهد نمود و ظهوراتِ شیون و اعتباراث جلوه خواهد
فرمود این زمان معاملهٔ پنجگانهٔ عالمِ امر را تمام کرده باشد و حقِ اینها را ادا کرده بود و بعد ازان اگر بفضلِ خداوندی
جلّ شانهٗ ازان مقام نیز ترقی واقع شود معامله با طمینان نفس خواهد افتاد و حصولِ مقامِ رضا که نهایتِ مقاماتِ
سلوک است میسر خواهد شد درین موطن شرح صدر حاصل میگردد و بشرفِ اسلامِ حقیقی مشرف می شود کمالاتیکه
درین موطن حاصل میشود در جنبِ این کمالاث کمالاتیکه بعالمِ امر تعلّق بوده است حکمِ قطره دارد در جنبِ دریاءِ محیط
این همه کمالات که ذکر یافته است تعلّق باسمِ الظاهر دارد و کمالاتیکه تعلّق باسمِ الباطن دارد دیگر است که

باستیتار و تبطّن مناسبت و چون کمالاتِ این دو اِسمِ مبارک تمامها حاصل شود دو بازوے طیران از براے سالک میسّر گردد که بقوّتِ آن دو بازو طیران در عالمِ قدس فرماید و ترقیاتِ بے اندازہ نماید تفصیل این معامله در بعضی مسوّدات تحریر یافته است فرزندی ارشدی مجمع آن بجد است دیگر اگر میسّر شود شما خود را یک مرتبه این جا رسانند اما بشرطِ آنکه آن مقام را خالی نگذارند و آن سر رشته را برهم نزنند خود تنها بیایند و از یاران هر کرا پیش قدم دانند پیشواے آن جماعه ساخته متوجه این حدود گردند والله سبحانه اعلم تا وقتِ دیگر فرصت دهند یا نه والسلام

مکتوب دو صد و پنجاه و هشتم (۲۵۸)

۷۰ — دو لیست — یافته

به شریف خان صدور یافت در بیانِ اقربیتِ حق تعالی الحمد لله و سلام علی عبادہ الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که از روے کرم نامزدِ فقراءِ این حدود ساخته بودند ورود آن مبتهج و مسرور گردید جزاکم الله سبحانه خیر الجزاء مخدوما هر چند اقربیتِ او تعالی بما از ما بنصِّ قطعی ثابت شده است اما چه توان کرد که او تعالی از عقول و افهامِ ما و از علوم و ادراکاتِ ما وراء الوراء است با آنکه دانیم که این وراءیّت بجانبِ قرب است نه در جانبِ بُعد که او سبحانه از هر نزدیکے نزدیکتر است حتی که ذاتِ احدیّتِ او را سبحانه نزدیکتر میبابیم از صفاتیکه ما افعال و آثارِ آن صفاتیم این معرفت ورائے طورِ نظرِ عقل است زیرا که عقل از خود نزدیکتر نتواند تصوّر نمود و مثالے که توضیحِ این مبحث نماید هر چند تتبع نموده آمد پیدا نشد مستندِ این معرفه نصِّ قطعی است و کشفِ صحیحِ مشایخِ طریقت از توحید و اتحاد سخن گفته اند و از قرب و معیّت بیان فرموده اند اما از اقربیّتِ او تعالی سکوت ورزیده اند و بیانِ شافی دران باب نه فرموده عجائب کاروبار است اقربیّتِ او سبحانه سببِ ابعدیّتِ ما گشته است هذا الی ان یبلغ الکتاب اجله فافهم فان کلامنا اشارة و بشارة والسلام علیکم و علی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات اتمها و اکملها

مکتوب دو صد و پنجاه و نهم (۲۵۹)

بمخدوم‌زادگی خواجه محمد سعید که جامعِ علومِ عقلیه و نقلیه اند و صاحبِ نسبتِ علیّه صدور یافته در بیانِ فوائدِ ارسالِ رُسل و عدمِ استقلالِ عقل در معرفتِ واجب الوجود تعالیٰ و تقدّس و حکمِ خاص که در مادهٔ شاهقِ جبل و مشرکانِ زمانِ فترتِ رسل و اطفالِ مشرکان وارد است بیان فرموده اند و در بیانِ تحقیق بعثتِ انبیا در زمینِ هند از اهلِ هند در اممِ سابقه و ما یناسب ذلک الحمد للّٰه الذی هدانا لهٰذا و ما کنّا لنهتدی لو لا ان هدانا اللّٰه لقد جاءت رسل ربنا بالحق شکرِ نعمتِ ارسالِ رسل علیهم الصلوات و التسلیمات بکدام زبان بجا آورده شود و بکدام دل اعتقادِ منعمِ آن نموده آید و جوارح کو که باعمالِ حسنه مکافاتِ این نعمتِ عظمیٰ نمایند اگر وجودِ شریفِ این بزرگواران نمی بود ما قاصر فهمان را بوجودِ صانع تعالیٰ و وحدتِ او جلّ سلطانه که دلالت نمود و قدمایِ فلاسفهٔ یونان با وجود زیرکیها بوجودِ صانع جل شانه مهتدی نگشتند و وجودِ کائنات را به دهر منتسب ساختند و چون روز بروز انوارِ دعوتِ انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات ساطع گشت متأخرانِ فلاسفه ببرکتِ آن انوار ردِّ مذهبِ قدمایِ خود نموده بوجودِ صانع جلّ شانه قائل گشتند و اثباتِ وحدتِ او تعالیٰ نمودند پس عقولِ ما بی تائیدِ انوارِ نبوت ازین کار معزول است و افهامِ ما بی توسطِ وجودِ انبیا علیهم الصلوات و التحیات ازین معامله دور فیا لیت شعری ماذا اراد اصحابنا الماتریدیة من استقلالِ العقلِ فی بعضِ الامور کاثباتِ وجودِ الصانع تعالیٰ و وحدته سبحانه فکلفوا الشاهق الجبلِ العابدِ للصنمِ بهما و ان لم تبلغه دعوة الرسل و حکموا بترکِ النظرِ فیهما بکفره و خلوده فی النار و نحن لا نفهم الحکم بالکفر و الخلود فی النار الا بعد البلاغ البیّن و الحجة البالغة المنوطة بارسالِ الرسل نعم العقل حجة من حجج اللّٰه تعالیٰ لکنه لیس حجة بالغة فی الحجیة لیترتّب علیه اشدّ العذاب سوال اگر شاهقِ جبل که عابدِ صنم است در دوزخ مخلّد نباشد در بهشت خواهد بود و این جائز نیست زیرا که دخولِ بهشت بر مشرکان حرام است و ماوای ایشان دوزخ است کما قال

الله تعالیٰ حاکیاً عن عیسیٰ علیٰ نبیّنا وعلیه الصلوٰة والسلام اِنّه مَن یُشرک باللّٰهِ فقد حرّم الله علیه
الجنّةَ ومأواه النّار و واسطه میان جنت ونار ثابت نه شده است اصحاب اعراف بعد از چند روز به بهشت
خواهند رفت پس خلود در جنت است یا در نار این سوال بسیار متصعّب است آن فرزندی ارشدی
میداند که تا مدتها برین فقیر تکرار این سوال میکرد و جواب شافی نمی یافت و آنچه صاحب فتوحات
مکیه در حلّ این سوال گفته است و بعثت پیغمبرے در روز قیامت از برائے دعوت این قوم ثابت کرده
و باندازه انکار و قبول ایشان آن دعوت را حکم بدوزخ و بهشت نموده نزد این فقیر مستحسن نیست چه
آخرت دارِ جزاست نه دارِ تکلیف تا بعثت پیغمبرے نموده آید بعد از مدت مدید عنایت خداوندی جلّ سلطانه
رهنمونی فرمود و حلّ این معمّا نموده منکشف ساخت که این جماعت نه در بهشت مخلّد خواهند بود و نه در
دوزخ بلکه بعد از بعث و احیاء اخروی ایشان را در مقام حساب داشته باندازه جریمه معاتب و معذّب
خواهند ساخت و استیفائے حقوق نموده در رنگ حیوانات غیر مکلّف ایشان را نیز معدوم مطلق
ولاشئ محض خواهند فرمود پس خلود کرا بود و مخلّد کدام باشد این معرفت غریبه را چون در محضر انبیاء کرام علیهم
الصلوات والتسلیمات عرضه نموده شد همه تصدیق آن فرمودند و مقبول داشتند والعلم عند الله سبحانه
برین فقیر بسیار گران می آید که حکم کنند باآنکه حضرت حق سبحانه وتعالیٰ با کمال رأفت و رحمت خود بنده را
بمجرد عقل که مجال خطا و غلط در وے بسیار است بے آنکه ابلاغ مبین بتوسّط انبیاء علیهم الصلوات
والتحیات فرماید در آتش مخلّد دارد و به عذاب ابدی گرفتار سازد چنانچه گران است حکم کردن او را
با وجود شرک بخلود جنت کما یلزم من مذهب الاشعری لعدم القول بالواسطة بین الجنّة والنّار
فالحق ما الهمت به من اعدامه بعد استیفاء محاسبته یوم الحشر کما مرّ و همین حکم است نزد
فقیر در اطفال مشرکان دار الحرب چه دخول بهشت منوط بایمان است باصالت یا به تبعیت اگر چه
تبعیت دار الاسلام باشد چنانچه مر اطفال اهل قرنه راست و ایمان در حق اینها مطلق مفقود است پس
دخول بهشت اینها را متصوّر نباشد و دخول دوزخ و خلود در آن مربوط بشرک است بعد ثبوت تکلیف و آن

عه قرار غریبه که مدار معرفت ماتریدیه و اشعریه و غیر هم است ۱۲

نیز در حق اینها مفقود است فحکمهم حکم البهائم من الاعلام بعد البعث والنشور للحساب واستیفاء
الحقوق و همین حکم است در مشرکان زمان فترهٔ رسل که دعوت پیغمبری بایشان نرسیده است ای فرزند
این فقیر هر چند ملاحظه مینماید و نظر را سیر میدهد هیچ جا نمی یابد که دعوت پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام
بآنجا نرسیده است بلکه محسوس میگردد که در رنگ آفتاب همه جا نور دعوت او علیه و علی آله الصلوة والسلام
رسیده است حتی که در یاجوج و ماجوج نیز که سد حائل دارند و در امم سابقه که ملاحظه میکند کم بقعه می یابد که در آنجا
بعثت پیغمبری نشده باشد حتی که در زمین هند که دور ازین معامله مینماید نیز می یابد که از اهل هند پیغمبران
مبعوث شده اند و دعوت بصانع جلّ شأنه فرموده اند و در بعضی از بلاد هند محسوس میگردد که انوار انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات در ظلمات شرک در رنگ مشعلها افروخته اند و اگر خواهد تعیین آن بلاد هند
نماید و می بیند که پیغمبری است که هیچکس او را نگرویده است و دعوت او را قبول نکرده و پیغمبری است دیگر که
یکس بوی ایمان آورده است و دیگری است که دو کس بوی گرویده اند و بعضی را سه کس ایمان آورده اند زیاده
از سه کس در نظر نیامده که در هند به پیغمبری ایمان آورده باشد تا چهار کس امت یک پیغمبر بوند و آنچه رؤسای
کفرهٔ هند از وجود واجب تعالی و از صفات او سبحانه و از تنزیهات و تقدیسات او تعالی نوشته اند
همه مقتبس از انوار مشکوهٔ نبوت است چه در هر یک عصری در امم سابقه نبی از انبیا گذشته است و از وجود
واجب تعالی و از صفات ثبوتیه او جل شأنه و از تنزیهات و تقدیسات او سبحانه و تعالی خبر کرده و اگر
نه وجود شریف این بزرگواران بودی عقل لنگ و کور این بیدولتان که ملوث بظلمات کفر و معاصی
است کی باین دولت مهتدی شدی عقول ناقصهٔ این بیدولتان فی حد ذاتها بالوهیت خود حاکم اند
و غیر از خود ها الهی اثبات نمیکنند چنانکه فرعون مصر گفته ما علمت لکم من اله غیری و نیز گفته لئن
اتخذت الها غیری لاجعلنک من المسجونین و چون از اخبار انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات معلوم
کردند که عالم را صانعی است واجب الوجود تعالی و تقدس بعضی ازین بیدولتان بسبب ادعای خود
اطلاع یافته بتقلید و تستر اثبات صانع نموده اند و او را در خود حال و ساری دانسته اند و باین حیله مردم

را به پرستش خود خوانده اند تعالی الله عما یقول الظالمون علواً کبیراً اینجا کونه اندیشه سوال نکند که اگر
در زمین هند انبیاء مبعوث می شدند هر آئینه خبر بعثت ایشان نیز بما میرسید بلکه آن خبر از جهت توفر
دواعی بتواتر منقول میگشت و لیس فلیس زیرا که گوئیم که دعوت این پیغمبران مبعوث عام نبود بلکه
دعوت بعضے مخصوص بیک قوم بوده و بعضے را دعوت مخصوص به یک قریه و یا بیک بلده بود و توانند
بود که حضرت حق سبحانه و تعالی در قومے یا در قریه شخصے را باین دولت مشرف ساخته باشد و آن
شخص آنقوم یا اهل آن قریه را دعوت بمعرفت صانع جل شانه کرده باشد و منع از عبادت غیر او تعالی
نموده و آن قوم یا اهل آن قریه انکار او کرده باشند و تضلیل و تجهیل او نموده و چون انکار و تکذیب ایشان
بنهایت رسیده باشد نصرت حق جل و علا آمده ایشان را اهلاک کرده باشد و همچنین بعد از مدتے پیغمبرے
دیگر به قومے یا به قریه مبعوث شده باشد و عامل معهم کما عامل الاول بقومه و فعل بهم ما فعل
بآبائهم و هکذا الی ماشاء الله تعالی و آثار هلاکت قرے و بلاد در زمین هند بسیار است و آن قوم
هر چند هلاک شدند اما آن کلمه دعوت در میان اقران آنها باقی مانده و جعلها کلمة باقیة فی عقبهم
لعلهم یرجعون خبر نبوت انبیاء مبعوثه وقتے بما رسد که جمع کثیر با ایشان گرویده باشند و قوتے پیدا کرده
یک کس آمد و چند روز دعوت کرد و گذشت و هیچکس او را قبول نه کرد و دیگرے آمد و همین کار را کرد و یک
کس او را گرویده و دیگرے را دو کس یا سه کس گرویدند خبر از کجا منتشر شود و کفار همه در مقام انکار بودند و مخالف
دین آباء خود را رد میکردند ناقل که بود و نقل به که کنند دیگر الفاظ رسالت و نبوت و پیغمبری از لغات عرب
و فارس آمده بواسطه انجاد دعوت پیغمبر ما علیه و علی آله و علی جمیع الانبیاء الصلوات والتسلیمات
و این الفاظ در لغت هند نبوده تا انبیاء مبعوثه هند را نبی یا رسول یا پیغمبر گویند و باین اسامی ایشان را
یاد کنند و ایضاً در جواب آن سوال بطریق معارضه گوئیم که اگر انبیاء در هند مبعوث نشده باشند و هم بزبان
ایشان با ایشان دعوت نکرده باشند هر آئینه حکم اینها حکم شاهق جبل بود و باوجود تم و دعوے الوهیت
بدوزخ نه در آیند و عذاب مخلد ایشان را نشود و هذا مما لا یرتضیه العقل السلیم و لا یساعده الکشف

الصحیح فانا نشاهد بعض مردتهم فی وسط الجحیم. والله سبحانه اعلم بحقیقة الحال.

مکتوب دویست و هفتاد و هشتم (۲۷۸) — ۷۸

بملا عبد الکریم سنامی صدور یافت در بیان آنکه بهر کسی بعد از تصحیح عقائد و عمل بمقتضای شریعت غرا سلامت داشتن قلب لازم است از یاد دون حق جل وعلا که نسیان ماسوا است و مداحی طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه و در تعریض بامداد و اعانت منسوبی و ما یناسب ذلک. الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب مرغوب اخوی رسید موجب فرحت گشت نصیحتی که بیاران کرده میشود آنست که ابتدا از تصحیح عقائد بر وفق کتب کلامیهٔ اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم و بعد از تبیان احکام فقهیه از فرض و واجب و سنت و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مشتبه و امتثال و انتهاء سلامت داشتن قلب است از گرفتاری ما دون حق سبحانه وتعالی و سلامتی قلب وقتی میسر شود که در قلب ماسوای حق جل وعلا خطور نشود فرضا اگر هزار سال حیات وفا کند غیر حق سبحانه در دل خطور نکند نه بآن معنی که اشیا در خاطر گذرند و آنها را غیر حق نماند جل سلطانه زیرا که این معنی در ابتدای مراقبات توحید را نیز میسر است بلکه بآن معنی که اشیا اصلا در دل خطور نکنند و این عدم خطور مبنی بر نسیان قلب است ما دون حق را بنهجی که اگر بتکلف اشیا را بیاد او دهند یاد نکنند این دولت معبر بفنای قلب است و قدم اول است درین راه و سایر کمالات ولایت متفرع برین دولت اند. هیچ کس تا نه گردد او فنا. نیست ره در بارگاه کبریا. و اقرب طرق او برای وصول باین دولت عظمی طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرارهم چه این بزرگواران ابتدای سیر از عالم امر نموده اند و از قلب بمقلب قلب راه جسته ایشان را بجای ریاضات و مجاهدات دیگران التزام سنت است و اجتناب از بدعت حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند

طریق ما اقرب طرق است اما التزام سنتش کار مشکل است فطوبی لمن توسل بهم و اقتدی
بهدیهم ثم التمس لوح الجامی قدس سره
نقشبندیه عجب قافله سالارانند * که برند از ره پنهان بحرم قافله را
از دل سالک ره جاذبه صحبت شان * می برد وسوسه خلوت و فکر چله را * قاصری گر کند این
طائفه را طعن قصور * حاشا لله که برآرم بزبان این گله را * همه شیران جهان بسته این سلسله اند *
روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را * ثانیاً مرفوع آنکه صحیفه محبت اطوار قاضی محمد شریف
رسید چون مشتمل از فرط محبت فقرا بوده موجب فرحت گشت دعاء فقیر را بایشان رسانند ثالثاً
الالتماس باو که مکتوب مرغوب اخوی شیخ حبیب الله رسید از فوت والد مرحوم خود نوشته بودند انا لله
وانا الیه راجعون از جانب فقیر دعا رسانیده عزای مصیبت نمایند و گویند که بدعا و فاتحه و صدقه
واستغفار امداد و اعانت والد مرحوم خود نمایند فان المیت کالغریق ینتظر دعوة تلحقه من ولد
او اب او ام او اخ او صدیق رابعاً مکشوف آنکه شیخ احمدی طریقه این بزرگواران را اخذ نموده متلذذ
گشته است حضرت حق سبحانه وتعالی استقامت بران کرامت فرماید باید که مشار الیه چون
در اسلام نو در آمده است اورا تعلیم عقائد کلامیه که در کتب فارسی مذکور اند نمایند و همچنین تعلیم احکام
فقهیه نیز نمایند تا معرفت فرض و واجب و سنت و مندوب و حلال و حرام و مکروه و مشتبه پیدا کند
و بمقتضائے آن زندگانی نماید تعلیم و تعلم کتاب گلستان و بوستان اورا داخل بیکاریست والسلام

۷۳ — مکتوب دویست و هفتاد و نهم (۲۷۹)

بملا حسن کشمیری صدور یافت در اداء شکر نعمت دلالت او بر طریقه علیه نقشبندیه و تحریض بر
صحبت و خدمت حضرت ایشان قدس سره الاقدس و در ضمن آن اظهار نعم خداوندی جل
سلطانه که بتوسط آن مترتب گشته ذکر یافته * الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی
صحیفه شریفه که از روی کرم والتفات نامزد این فقیر ساخته بودند جناب مولانا مهد علی رسانیدند

موجبِ فرحتِ فراوان گشت سلامت باشند استفسار رفته بود از عبارتِ شیخ محی الدین بن العربی قدس سرہم که سبب ترتیبِ خلافتِ خلفاء مدۃ اعمارِ ایشان است که در کدام کتاب از مصنفاتِ ایشان واقع شده است مخدوما فقیر این عبارت را ندیده است که در فتوحاتِ مکیه دیده بود درین نزدیکی هرچند تفحص کرد تعیین آن موضع میسر نشد اگر کرۃ ثانیه بنظر در آمد اعلام خواهد نمود ان شاء الله تعالی دیگر فقیر در اداءِ شکرِ نعمتِ دولتِ شما اعتراف بقصور دارد و در مکافاتِ آن احسانِ شما معترف بعجز این همه کاروبار منتنی بر آن نعمت است و این همه دید و داد مربوط بآن احسان که بتوسطِ شما آن داده اند که کم کسے دیده است و بیمنِ توسلِ شما آن بخشیده اند که کم کسے چشیده است از خواصِ عطایا آنقدر عطا فرموده اند که اکثرے را از عمومِ عطایا آن مقدار میسر نشده است احوال و مقامات و اذواق و مواجید و علوم و معارف و تجلیات و ظهورات همه را زینه هائے راهِ عروج ساخته بمدارجِ قرب و منازلِ وصول رسانیده اند لفظِ قرب و وصول از تنگیِ میدانِ عبارت اختیار کرده است و الا فلا قربَ ثَمّہ ولا وصولَ ولا عبارةَ ولا اشارةَ ولا شهودَ ولا حلولَ ولا اتحادَ ولا کیفَ ولا اینَ ولا زمانَ ولا مکانَ ولا احاطةَ ولا سریانَ ولا علمَ ولا معرفةَ ولا جهلَ ولا حیرةَ

شعر
چه گویم با تو از مرغے نشانه * که با عنقا بود هم آشیانه *
ز عنقا هست نامِ پیشِ مردم * ز مرغے من بود آن نام هم گم *

چون اظهارِ این احسانهائے خداوندی جل سلطانه که در عالمِ اسباب ظهورِ آنها مترتب بر آن نعمتِ شما بوده متضمنِ شکرِ نعمتِ شما نیز بوده است در ضمنِ چند فقره مندرج ساخته بقیدِ کتابت در آورده بود که نبذے از شکرِ آن نعمتِ شما ادا یابد والسلام علیکم

المنتخبات ۵۱	مکتوب دو صد و شصت و ششم (۲۶۶)	۷۴ -

بحضراتِ پیرزادہائے اعنی خواجه عبد الله و خواجه عبید الله صدور یافته در بیانِ بعضی از عقائدِ کلامیه بر وفقِ آرائے اهلِ سنت و جماعت شکر الله تعالی سعیهم که حضرتِ ایشان از روئے الهام و فراست حاصل گشته نه از روئے تقلید و تخمین * در اوائلِ احوال حضرتِ پیغمبر را علیه

علىٰ آلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ بخواب دیده بودند که میفرمایند تو از مجتهدانِ علمِ کلامی واین واقعه را
بحضرتِ خواجهٔ خود گذرانیده بودند از آن روز حضرتِ ایشان را در هر مسئله از مسائلِ کلامیّه رائے
علیحده است وحکمِ جدا لیکن در اکثر مسائل موافقت بمشایخِ ماتریدیه دارند ه و با بیانِ ردِّ فلاسفه و ذمِّ
نکوهشِ ایشان و ردِّ ملاحده و زنادقه که مرادِ صوفیه را نا فهمیده بضلالت رفته اند و در بیانِ بعضے
از احکامِ فقهیه که بصلوٰة متعلق اند و در بیانِ کمالاتِ طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه والتزامِ ایشان مرمتابعتِ
سنّت را و در بیانِ منعِ استماعِ غناء و منع از حضورِ مجلسِ رقاصان و ما یناسب ذلک بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
رَبِّ یَسِّرْ وَلَا تُعَسِّرْ وَتَمِّمْ بِالْخَیْرِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلوٰةِ وَتَبْلِیْغِ الدَّعَوَاتِ بجناب مخدوم زادہا ے
کرام مینماید که این فقیر از سر تا قدم غرقِ احسانهائے والدِ بزرگوارِ شما است درین طریق سبق الف
بے را از ایشان گرفته است و هجی حروفِ این راه را از ایشان آموخته و دولتِ اندراجِ النهایت
فی البدایت ببرکتِ صحبتِ ایشان حاصل کرده و سعادتِ سفر در وطن را بصدقهٔ خدمتِ ایشان
یافته توجهٔ شریفِ ایشان در دو نیم ماه این ناقابل را به نسبتِ نقشبندیه رسانیده و حضورِ خاصِ این
اکابر را اعطا فرموده و درین مدتِ قلیله آنچه از تجلیات و ظهورات و انوار و الوان و بے رنگیها
و بے کیفیها که بطفیلِ ایشان رو داده چه شرح دهد و چه بیانِ تفصیلِ آن نماید حسنِ توجهِ شریفِ شان کم
دقیقه مانده باشد در معارفِ توحید و اتحاد و قرب و معیت و احاطه و سریان که برین فقیر نکشاوند و از حقیقتِ
آن اطلاع نداوند شهودِ وحدت در کثرت و مشاهدهٔ کثرت در وحدت از مقدمات و مبادیِ این معارف
است بالجمله آنجا که نسبتِ نقشبندیه است و حضورِ خاصِ این اکابر نامِ این معارف بر زبان آوردن
و نشانِ این شهود و مشاهده را بیان نمودن از گونه نظر تنگی است کارخانهٔ این اکابر بلند است
بهر زرّاقے و رقاصے نسبت ندارد و هر گاه این طور دولتے رفیع القدر از حضرتِ ایشان باین فقیر
رسیده باشد اگر در مدتِ عمرِ سرِ خود را پایمالِ اقدامِ خدمهٔ عتبهٔ علیهٔ شما کرده باشد هیچ نکرده باشد
از تقصیراتِ خود چه عرض نماید و از شرمندگی هائے خود چه اظهار نماید اما معارف آگاه خواهد

مکتوباتِ امام ربانی

ـــه یعنی پیر بزرگوار خود حضرت خواجہ محمد باقی باللہ قدس سرہ ۱۲

حسام الدین احمد را حضرت حق سبحانہ از ما جزاء خیر دہاد کہ مؤنتہ ما متقصران را بر خود التزام نمودہ کمر ہمت را در خدمت خدمہ عتبہ علیہ بستہ اند و ما دور افتادگان را فارغ ساختہ ـــه گر بر تن من زبان شود ہر موئے ، یک شکر وے از ہزار نتوانم کرد ، سہ مرتبہ فقیر بدولت عتبہ بوسی حضرت ایشان مشرف گشت مرتبہ اخیر فقیر را فرمودند کہ ضعف بدن بر من غالب آمدہ است امید حیات کم ماندہ احوال اطفال خبر خواہی بود و در حضور خود شما را طلبیدند و شما در حجور مرضعات بودید و لفقیر امر کردند کہ بایشان توجہ بکن بامر ایشان در حضور ایشان بشما توجہ کردہ بحدیکہ ظاہر اثر آن توجہ نیز ظاہر شدہ بعد از ان فرمودند کہ حضرات والدات ایشان را نیز غائبانہ توجہ بکن حسب الامر غائبانہ توجہ نمودہ آمد امید است کہ ببرکت حضور ایشان آن توجہ مثمر نتائج باشد تصور نکنند کہ از امر واجب الامتثال و وصیت لازمہ ایشان ذہولے واقع شدہ است یا تغافلے زدہ باشد کلا بل انتظار اشارت دارد و منتظر اوان است الحال چند فقرہ بطریق نصیحت نوشتہ مے آید بگوش ہوش استماع خواہند فرمود اسعدکم اللہ سبحانہ فرض نخستین بر عقلا تصحیح عقائد است بموجب آراء صائبہ اہل سنت و جماعت شکر اللہ تعالی سعیہم کہ فرقہ ناجیہ اند بعضے از مسائل اعتقادیہ در اینجا نوع خفا بودہ بیان آن مینماید باید دانست کہ اللہ تعالی بذات مقدس خود موجود است و اشیا بایجاد او تعالی موجود اند و او تعالی یگانہ است ہم در ذات و ہم در صفات و ہم در افعال و ہیچکس را در ہیچ امرے باو تعالی فی الحقیقت شرکتے نیست چہ وجود و چہ غیر آن مشارکت اسمی و مناسبت لفظی از مبحث خارج است صفات و افعال او تعالی در رنگ ذات او سبحانہ بے چون و بیچگونہ اند و بصفات و افعال ممکنات ہیچ مناسبت ندارند مثلاً صفۃ العلم مر او را سبحانہ صفتے است قدیم و بسیطے است حقیقی کہ ہرگز تعدد و تکثر بآن راہ نیافتہ است اگرچہ باعتبار تعدد تعلقات باشد زیرا کہ آنجا یک انکشافے است بسیط کہ معلومات ازل و ابد بہمان انکشاف منکشف میگردند جمیع اشیا را با احوال متناسبہ و متضادہ ایشان کلیہ و جزئیہ با اوقات مخصوصہ ہر کدام در آن واحد بسیط دانستہ است

جنین بمعنی کرم کہ بچہ باشد کہ در شکم مادر خورد باشد

در ہمان آن زید را ہم موجود دانستہ است و ہم معدوم و جنین دانستہ است و صبی و جوان دانستہ
است و پیر و زندہ دانستہ است و مردہ و قائم دانستہ است و قاعد و مستند دانستہ است و مضطجع
و خندان دانستہ است و گریان و متلذذ دانستہ است و متالم و عزیز دانستہ است و ذلیل ہم و در برزخ
دانستہ است و ہم در حشر و ہم در جنت و دانستہ است ہم در تلذذ ذات پس تعدد تعلق نیز در ان موطن
مفقود باشد چہ تعدد تعلقات تعدد آنات میطلبد و تکثر ازمنہ مے خواہد و لیس ثمہ الا آن واحد
بسیط من الازل الی الابد لا تعدد فیہ اصلا اذ لا یجری علیہ تعالی زمان و لا تقدم
و لا تاخر پس علم او تعالی اگر تعلق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلق خواہد بود کہ بجمیع معلومات متعلق
گشتہ است و آن تعلق نیز مجہول الکیفیت است و در رنگ صفة العلم بیچون و بیچگونہ است
استبعاد این تصویر را بمثالے زائل گردانیم و بگوئیم کہ روا است کہ شخصے در یک وقت کلمہ را باقسام
متباینہ و احوال متغایرہ و اعتبارات متضادہ او بداند پس در ہمان وقت کلمہ را ہم اسم داند و ہم
فعل و ہم حرف و ہم ثلاثی داند و ہم رباعی و ہم معرب داند و ہم مبنی و ہم متمکن داند و ہم غیر متمکن و ہم منصرف
داند و ہم غیر منصرف و ہم معرفہ داند و ہم نکرہ و ہم ماضی داند و ہم مستقبل و ہم امر داند و ہم نہی بلکہ جائز
است کہ آن شخص بگوید کہ این ہمہ اقسام و اعتبارات کلمہ را در مرآت کلمہ در یک وقت تفصیل می بینم
ہرگاہ در علم ممکن بلکہ در دید ممکن جمع اضداد متصور بود در علم واجب تعالی و للہ المثل الاعلی چرا
مستبعد باشد باید دانست کہ اینجا ہر چند صورت جمع ضدین است اما فی الحقیقت درمیان اینہا
ضدیت مفقود است زیرا کہ ہر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانستہ است اما در ہمان آن
دانستہ است کہ وقت وجود او مثلا بعد از ہزار سال سنہ ہجریست و وقت عدم سابق او پیش از ان
سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از ہزار و یکصد سال است فلا تضاد بینہما فی الحقیقۃ
لتغایر الزمان و علی ہذا القیاس سائر الاحوال فافہم ازین تحقیق واضح گشت کہ علم او تعالی
ہر چند بجزئیات متغیرہ تعلق گیرد شائبہ تغیر در وے راہ نمی یابد و مظنہ حدوث در ان صفت پیدا

نمی‌شود کما زعمت الفلاسفة زیراکه تغیر و تقدیری متصور باشد که یکی را بعد از دیگری خواسته
باشد چون همه را در آن واحد بداند گنجایش تغیر و حدوث نبود پس حاجت نباشد باثبات تعلقات متعدده
مر او را تا تغیر و حدوث راجع بآن تعلقات بود نه بصفت علم کما فعله بعض المتکلمین لدفع شبهة
الفلاسفة آری اگر تعدد تعلقات در جانب معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد و همچنین یک کلام
بسیط است که از ازل تا ابد بهمان یک کلام گویاست اگر امر است از همانجا ناشی است و اگر
نهی است هم از انجا اگر اعلام است هم از انجا ماخوذ است و اگر استعلام است هم از انجا اگر تمنی
است هم از انجا استفاده است و اگر ترجی است هم از انجا جمیع کتب منزله و صحف مرسله ورقیست
ازان کلام بسیط اگر توریت است از انجا انتساخ یافته است و اگر انجیل است هم از انجا صورت لفظی
گرفته و اگر زبور است هم از انجا مسطور گشته و اگر فرقان است هم از انجا متنزل فرموده
و انما کلام حق که علی الحق یکیست و بس و پس در نزول مختلف آثار آمده و همچنین یک فعل است
که مصنوعات اولین و آخرین بهمان یک فعل بوجود می آیند کریمه وما امرنا الا واحدة کلمح
بالبصر رمزیست ازین اگر احیا است و اگر اماتت مربوط بآن فعل است و اگر ایلام است و اگر انعام
منوط هم بآن فعل و همچنین اگر ایجاد است و اگر اعدام ناشی ازان فعل است پس در فعل حق سبحانه
نیز تعدد تعلقات ثابت نبود بلکه بیک تعلق مخلوقات اولین و آخرین باوقات مخصوصه وجود
خود بوجود می آیند این تعلق نیز در رنگ فعل او تعالی بیچون و بیچگونه است زیراکه چون را
به بیچون راه نیست لا یحمل عطایا الملک الا مطایاه و اشعری چون از حقیقت فعل حق جل
سلطانه اطلاع نیافته تکوین را حادث گفت و افعال او سبحانه را حادث دانست و ندانست
کاینها آثار فعل ازلی حق اند سبحانه نه افعال او تعالی و ازین قبیل است آنچه بعضی از صوفیه تجلی افعال
اثبات نموده اند و دران موطن در مرآت افعال ممکنات جز فعل واحد جل سلطانه ندیده اند آن
تجلی فی الحقیقت تجلی آثار فعل حق است سبحانه نه تجلی فعل او تعالی زیراکه فعل او را تعالی که بیچون

و بے چگونه است و قدیم است و قائم بذاتِ اوست تعالیٰ که آن را تکوین گویند در مرایای محدثات
گنجایش نیست و در مظاهرِ ممکنات ظهورے نه ؎ در تنگنائے صورت معنی چگونه گنجد ؛
در کلبهٔ گدایان سلطان چه کار دارد ؛ تجلّی افعال و صفات نزدِ فقیر بے تجلّی ذات تعالیٰ و تقدّس
متصوّر نیست چه افعال و صفات را از حضرتِ ذات تعالیٰ و تقدّس انفکاکے نیست تا تجلّی آنها
بے تجلّی ذات متصوّر بود و آنچه منفک از ذات است تعالیٰ و تقدّس ظلالِ افعال و ظلالِ صفات
اوست سبحانه پس تجلّی آنها تجلّی ظلالِ افعال و صفات بود نه تجلّی افعال و صفات اما فهم هر کس
باین کمال نرسد ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ بر سرِ اصل سخن رویم
او تعالیٰ در هیچ چیز حلول نکند و هیچ چیز در وے حال نه بود اما او تعالیٰ محیطِ اشیا بود و قرب و معیّت باشیان دارد
نه آن احاطه و قرب و معیّت که در حوصلهٔ فهمِ قاصرِ ما باشد که آن شایانِ جنابِ قدس او نیست تعالیٰ و آنچه بکشف و شهود معلوم کنند
از ان نیز منزّه است چه ممکن را از حقیقتِ ذات و صفات و افعال او تعالیٰ جز جهل و حیرت نصیب
نیست ایمان بغیب باید آورد و هر چه مکشوف و مشهود گردد تحتِ لائے نفی باید ساخت ؎
عنقا شکار کس نشود دام باز چین ؛ کانجا همیشه باد بدست است دام را ؛ و بیتے از مثنوی حضرت
ایشان مناسبِ این مقام است ؎ هنوز ایوانِ استغنا بلند است ؛ مرا فکرِ رسیدن ناپسند است
پس ایمان آریم که او تعالیٰ محیطِ اشیا است و قریب است باشیان و با ایشان است اما معنی احاطه
و قرب و معیّتِ او را تعالیٰ ندانیم که چیست احاطه و قربِ علمی گفتن از تأویلاتِ متشابه است و ما
قائل بتاویل آن نیستیم و او تعالیٰ بهیچ چیز متحد نشود و همچنین هیچ چیز با او سبحانه نیز متحد نمیگردد و آنچه از بعضے
عباراتِ صوفیه معنی اتحاد مفهوم میشود خلافِ مراد ایشان است زیرا که مرادِ ایشان ازین کلام
که موهم اتحاد است إِذَا تَمَّ الْفَقْرُ فَهُوَ اللهُ آنست که چون فقر تمام شود و نیستی محض حاصل آید باقی
نمیماند مگر الله تعالیٰ نه آنکه آن فقیر بخدا متحد شود و خدا گردد که آن کفر و زندقه است تعالیٰ الله
سبحانه عَمَّا يَقُولُ الظَّالِمُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا و حضرتِ خواجهٔ ما قدّس سرّه میفرموده‌اند که معنی

عبارتِ اَنَا الحق نه آنست که من حقم بلکه آنست که من نیستم و موجود حق است سبحانه و تغیر و تبدل را

بذات و صفات و افعال او تعالیٰ راه نیست فسبحان من لا یتغیر بذاته ولا بصفاته ولا فی افعاله

بحدوث الاکوان و آنچه صوفیه وجودیه تنزلاتِ خمس اثبات نموده اند نه از قبیلِ تغیر و تبدل است

در مرتبهٔ وجوب که آن کفر و ضلالت است بلکه این تنزلات را در مراتبِ ظهوراتِ کمالِ او تعالیٰ

اعتبار کرده اند بے آنکه تغیرے و تبدیلے در ذات و صفات و افعالِ او تعالیٰ راه یابد و او تعالیٰ

غنیِ مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امرے بهیچ چیز محتاج نبود چنانچه

در وجود محتاج نیست در ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عباراتِ بعضے صوفیه مفهوم میشود که او تعالیٰ در ظهورِ

کمالاتِ اسمائی و صفاتی بما محتاج است این سخن برین فقیر بسیار گران است میداند که مقصود از

آفرینشِ ایشان حصولِ کمالاتست مر ایشان را نه کمالے که عائد بجنابِ قدس او باشد تعالیٰ

و تقدس کریمهٔ و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ای لیعرفون مؤید این معنی است

پس مقصود از خلقتِ جن و انس حصولِ معرفتِ ایشان بود که کمالِ ایشان است نه امریکه عائد

بجنابِ حق بود سبحانه و آنچه در حدیثِ قدسی واقع شده است فخلقت الخلق لاعرف مراد از ان

نیز معرفتِ ایشان است نه آنکه من معروف شوم و بتوسطِ معرفتِ ایشان کمالے حاصل نمایم

تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و او تعالیٰ از جمیعِ صفاتِ نقص و سماتِ حدوث منزه و مبرا

است جسم و جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفاتِ کمال او را ثابت است از انجمله هشت صفتِ

کمال در روے موجود اند بوجودِ زائد بر وجودِ ذات تعالیٰ و تقدس و آن صفاتِ حیات و علم و قدرت

و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود اند بوجودِ زائد

بر وجودِ ذات و در خارج نفسِ ذات اند تعالیٰ و تقدس چنانچه بعضے از صوفیه وجودیه گمان برده اند و گفته اند

۵ از روے تعقل غیر اند صفات و بذات و از روے تحقق همه عین همکان حق الحقیقت

نفیِ صفات است چه نفاةِ صفاتِ معتزله و فلاسفه نیز تغایرِ علمی و اتحادِ خارجی گفته اند و التغایر

علمی انکار نموده اند و نگفته اند که مفهوم علم عین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا عین مفهوم قدرت
و ارادت است عینیت باعتبار وجود خارجی گفته اند پس تا تغایر وجود خارجی اعتبار نکنند از نفاة
صفات خارج نشوند و التغایر المفهومی الاعتباری لا یجدیهم نفعاً کما عرفت و او تعالی قدیم و ازلی است
و غیر او را قدم و ازلیت ثابت نبود جمیع ملیین برین حکم اجماع فرموده اند و هر کسیکه بقدم و ازلیت غیر
حق جل و علا قائل گشته است بتکفیر او نموده اند امام غزالی ازین راه تکفیر ابن سینا[1] و فارابی[2]
و غیر ایشان نموده است که قائل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم هیولی و صورت گمان برده اند
و سماوات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند حضرت خواجه ما قدس سره میفرمودند که شیخ
محی الدین بن العربی بقدم ارواح کمل قائل است این سخن را از ظاهر مصروف باید داشت و محمول بر
تاویل باید ساخت تا باجماع اهل ملل مخالف نشود و او تعالی قادر مختار است از شائبه ایجاب و مظنه
اضطرار منزه و مبرا است فلاسفه بی خرد کمال را در ایجاب دانسته نفی اختیار از واجب تعالی
نموده اثبات ایجاب نموده اند این بیخردان واجب را تعالی و تقدس معطل و بیکار داشته اند
و جز یک مصنوع که آن هم بایجاب است از خالق سموات و ارض صادر ندانسته و وجود حوادث را نسبت
بعقل فعال داده که وجود آن مجز در توهم ایشان ثابت نشده است بزعم فاسد ایشان ایشان را
بحق سبحانه و تعالی هیچ کاری نیست ناچار باید که در وقت اضطراب و اضطرار التجا بعقل فعال
آرند و بحضرت حق سبحانه هیچ رجوع نکنند که او را تعالی در وجود حوادث مدخلی نداده اند گویند که
عقل فعال است که بلیه و حوادث تعلق دارد و بلکه بعقل فعال هم رجوع ندارند که او را در دفع بلیات ایشان
نیز اختیاری نیست این بیدولتان در حمق و بلاهت پیش قدم فرق ضلاله اند کافران التجا
بحضرت حق سبحانه و تعالی می آرند و دفع بلیه از او تعالی میطلبند بخلاف این سفیهان و چیزیکه این
بیدولتان از جمیع فرق ضلالت و بلاهت بیشتر است یکی کفر و انکار است باحکام منزله
و عناد و عداوت است باخبار مرسله دوم ترتیب مقدمات فاسده است و تلبیس دلائل و شواهد با

تلبیس را آمیختن و پنهان داشتن کر

(١) حسین ابن سینا توفی سنة ٤٢٨ هـ. [١٠٣٧ م.] فی همدان

(٢) محمد فارابی توفی سنة ٣٣٩ هـ. [٩٥٠ م.] فی الشام

در اثباتِ مقاصد و مطالبِ واهیه آن قدر خبط در اثباتِ مقاصدِ خود کرده که ایشان خورده اند هیچ سفیهی نه خورده

سمٰوات و کواکب که همه وقت بیقرار و سرگردان اند مدار کار را بر حرکات و اوضاع ایشان داشته اند و از خالقِ

سمٰوات و موجدِ کواکب و محرّکِ اینها و مدبّرِ امرِ ایشان چشم پوشیده اند و و از معاملهٔ دانسته نهی بخردان

و بی‌هی بیدولتان سفیه‌تر از ایشان آنکه ایشان را زیرک دانند و صاحبِ فطانت انگارند و از علومِ متّسق

و منتظمِ ایشان علمِ هندسه است که ما لا یعنی محض است و ما لا طائل صرف مساوات زوایای ثلثِ

مثلّث مر دو قائمه را بچکار آید و شکلِ عروسی و مأمونی که جانکاهِ ایشان ست بکدام غرض مربوط

است علمِ طب و علمِ نجوم و علمِ تهذیبِ اخلاق که بهترین علومِ ایشان است از کتبِ انبیاءِ متقدّم علٰی

نبیّنا و علیهم الصلوات و التسلیمات سرقه کرده ترویجِ اباطیلِ خود نموده اند کما صرّح به الامام الغزالی

فی المنقذ عن الضلال اهلِ ملّت و متابعانِ انبیا علیهم الصلوٰة و السلام اگر در دلائل و براهین

غلط کنند باکی نیست که مدارِ کارِ ایشان بر تقلیدِ انبیا است علیهم الصلوٰة و السلام و دلائل و براهین

بر اثباتِ مطالبِ عالیهٔ خود بسبیلِ تبرّع می آرند همان تقلیدِ ایشان را کافیست بخلافِ این

بیدولتان که از تقلیدِ خود را برآورده اند و در صددِ اثبات بدلائل گشته ضلّوا فأضلّوا دعوتِ نبوّت

حضرتِ عیسیٰ علٰی نبیّنا و علیه الصلوٰة و السلام چون با فلاطون که کلان ترِ این بیدولتان بود

رسید گفت نحن قومٌ مهتدون لا حاجة بنا الی من یهدینا زهی سفیه با یستی شخصی که احیای

اموات نماید و ابراءِ اکمه و ابرص میکند که خارج از طورِ حکمتِ ایشان است او را دیده تفحّصِ احوالِ

او میکرد نادیده جواب دادن از کمالِ عناد و سفاهت است ـه فلسفه چون اکثرش باشد سفه

پس کلِ آن هم سفه باشد که حکمِ کل حکمِ اکثر است نجّانا اللّٰه سبحانه عن ظلماتِ معتقداتهم السوء

درین ایام فرزندی محمد معصوم جواهر شرح مواقف را تمام کرد در اثنای سبق او قباحتهای این بیخردان بوضوح
آمد و فائدها بران مترتب شد الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا
الله لقد جاءت رسل ربنا بالحق و عبارات شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر بایجاب است
و در معنی قدرت موافقت بفلسفه دارد که صحت ترک از قادر تجویز نمی نماید و جانب فعل را لازم میداند
عجائب کاروبار است شیخ محی الدین از مقبولان در نظر می درآید و اکثر علوم او که مخالف آرای اهل
حق اند خطا و ناصواب ظاهر میشوند تا که بخطای کشفی معذور داشته اند و در رنگ خطای اجتهادی
از ملامت مرفوع ساخته این اعتقاد خاص است این فقیر را در باره شیخ محی الدین که او را از مقبولان میداند
و علوم مخالفه او را خطا و مضر می بیند جمعی هستند ازین طائفه که هم شیخ را طعن و ملامت میکنند و هم
علوم او را تخطئه مینمایند و جمعی دیگر ازین طائفه تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب اند
و بدلائل و شواهد حقیت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست که این هر دو فریق راه افراط
و تفریط اختیار کرده اند و از توسط حال دور مانده شیخ را که از اولیا و مقبولان است بواسطه خطای
کشفی چگونه رد کرده شود و علوم او را که از صواب دور اند و مخالف آرای اهل حق اند چگونه بتقلید قبول
توان کرد فالحق هو التوسط الذی وفقنی الله سبحانه بمنه و کرمه آری در مسئله وحدت
وجود جمّ غفیر ازین طائفه با شیخ شریک اند هر چند شیخ درین مسئله نیز طرز خاص دارد اما در اصل سخن
شرکت دارند این مسئله نیز هر چند بظاهر مخالفت بمعتقدات اهل حق دارد اما قابل توجیه است و شایان
جمع این فقیر بعنایة الله سبحانه در شرح رباعیات حضرت ایشان این مسئله را بمعتقدات
اهل حق جمع ساخته است و نزاع فریقین را بلفظ عائد داشته و شکوک و شبهات طرفین را حل ساخته
بنهجیکه محل ریب و اشتباه نمانده کما لا یخفی علی الناظر فیه باید دانست که ممکنات باسرها
چه جواهر و چه اعراض و چه اجسام و چه عقول و چه نفوس و چه افلاک و چه عناصر همه مستند بایجاد قادر مختار
اند که از کتم عدم اینها را بوجود آورده است چنانچه اینها در وجود باو تعالی محتاج اند در بقا نیز باو سبحانه

لان المسبب الممکن لابد له من مسبب

محتاج اند وجود اسباب و وسائط را روپوش فعل خود ساخته است و حکمت را نقاب قدرت گردانیده و لابلکه
اسباب را دلائل ثبوت فعل خود کرده و حکمت را وسیلهٔ وجود قدرت فرموده زیراکه ارباب فطانت که بصیرت
ایشان بکحل متابعت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مکتحل شده است میدانند که اسباب
و وسائل که در وجود و بقا باو سبحانه محتاجند و ثبوت و قیام از وے دارند و بوے وارند تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جماد محض اند چگونه در دیگرے که مثل آنها است تاثیر کنند و احداث و اختراع آن نمایند
قادرے است ورائے آنها که ایجاد آن میفرماید و کمالات لائقه او را اعطا مینماید که چنانکه عقلا فعلیکه
از جماد محض بینند از انجا پے برند به فاعل و محرک او چه میدانند که این فعل فراخور حال او نیست فاعلے
است ماوراء او که ایجاد آن فعل میفرماید پس فعل جماد نزد عقلا روپوش فعل فاعل حقیقی نه شد
بلکه آن فعل نظر بجمادیت او دلیل شد بر فاعل حقیقی نگذ اهذا آرے در فهم ابلهے فعل جماد روپوش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غباوت جماد محض را بواسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از
فاعل حقیقی کافر گشته یُضِلُّ بِهٖ کَثِیْرًا وَّیَهْدِیْ بِهٖ کَثِیْرًا این معرفت مقتبس از مشکات نبوت است
فهم هر کس اینجا نرسد جمعے کمال را در رفع اسباب میدانند و ابتداءً اشیا را بے توسط اسباب بحضرت
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند نمیدانند که در رفع اسباب رفع حکمت است که در ضمن آن چندین
مصالح ملحوظ است رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات مراعات اسباب
مینمایند و تفویض امر با این مراعات بحضرت حق سبحانه و تعالی میفرمایند چنانچه حضرت یعقوب علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام ملاحظهٔ چشم زخم نموده پسران خود را وصیت فرمود یٰبَنِیَّ لَا تَدْخُلُوْا
مِنْۢ بَابٍ وَّاحِدٍ وَّادْخُلُوْا مِنْ اَبْوَابٍ مُّتَفَرِّقَةٍ باوجود این مراعات تفویض امر بحق فرموده جل سلطانه

گفت وَمَا اُغْنِی عَنْکُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ اِنِ الْحُکْمُ اِلَّا لِلّٰهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَعَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُوْنَ ، وحضرتِ حق سبحانه وتعالی این معرفت او را تحسین فرموده است و بجود نسبت داده که بعد از ان فرموده وَاِنَّهٗ لَذُوْ عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُوْنَ ؛ وحضرتِ حق سبحانه وتعالی در قرآنِ مجید حضرتِ پیغمبر را نیز بتوسطِ اسباب اشارت می فرماید یَا اَیُّهَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللّٰهُ وَمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ باقیماند تاثیر اسباب روا است که حضرتِ حق سبحانه وتعالی در بعض اوقات در اسباب تاثیر نیز خلق فرماید تا مؤثر افتند و در بعضے اوقات تاثیر در انها خلق نکند پس ناچار هیچ اثر بر آنها مترتب نشود چنانچه مشاهده مینمائیم این معنی را و در اسباب که وجود مسببات گاهے بر آن اسباب مترتب میشود و گاهے هیچ اثرے از ان بظهور نمی آید انکار از مطلق تاثیرِ اسباب مکابره است تا تاثیر باید گفت و آن تاثیر را در رنگِ وجودِ آن سبب بایجادِ حضرتِ حق سبحانه وتعالی باید دانست رائے فقیر درین مسئله اینست وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ الْمُلْهِمُ ازین بیان لائح گشت که توسطِ اسباب منافیِ توکل نیست چنانچه ناقصان گمان برده اند بلکه در توسطِ اسباب کمالِ توکل است حضرتِ یعقوب عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ مراعاتِ سبب را با تفویضِ امر بحق جل وعلا توکل فرموده عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَعَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُوْنَ واو تعالی مریدِ خیر و شر است و خالق این هر دو اما از خیر راضی است و از شر راضی نه این فرقیست دقیق در میانِ اراده و رضا که حضرتِ حق سبحانه وتعالی اهلِ سنت را بآن فرق مختص ساخته است سائر فرق بواسطهٔ عدمِ اهتدا باین فرق در ضلالت مانده اند معتزله از ینجا عبد را خالقِ افعالِ خود گفته اند و ایجادِ کفر و معاصی را باو نسبت ساخته از کلامِ شیخ محی الدین و متابعانِ او مفهوم میشود که چنانچه ایمان و اعمالِ صالح مرضی اسم الهادی است کفر و معاصی نیز مرضی اسم المضل است این سخن نیز مخالفِ اهلِ حق است و میلے بایجاب وارد که منشا رضا گشته است چنانکه گویند که اشراق و اضاءة مرضی آفتاب است و حضرتِ حق سبحانه وتعالی عباد را قدرت و اراده داده است که باختیارِ خود کسبِ افعال مینمایند خلقِ افعال بحضرتِ حق سبحانه

منسوب است وکسب بایشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبد
مر فعل خود را خلق حق سبحانه وتعالی بآن فعل متعلق میشود وچون فعل عبد بقصد واختیار او صدور
می یابد پس ناچار متعلق مدح وذم وثواب وعقاب بود وآنکه گفته اند که اختیار عبد ضعیف است
اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه گفته اند مسلم است واگر ضعیف باین معنی گفته اند
که در اداء فعل مامور کافی نیست پس غیر صحیح است فان الله سبحانه لا یکلف بما لیس فی وسعه
بل یرید الیسر ولا یرید العسر غایة ما فی الباب جزاء مخلد مر فعل موقت را مفوض بتقدیر حق
است کفر موقت را عذاب مخلد جزا ساخته وفاق فرموده وتلذذات دائمی را منوط بایمان موقت نموده
ذلک تقدیر العزیز الحکیم این قدر بتوفیق الله سبحانه ما هم میدانیم که کفر ورزیدن نسبت
بحضرت حق سبحانه وتعالی که مولی النعم ظاهره وباطنه است وموجد سموات وارض است وهر
بزرگی وکمالی که هست مر جناب قدس او را ثابت است جزاء آن کفر باید که از اشد عقوبات بود وآن
خلود است در عذاب وهمچنین ایمان آوردن بالغیب این چنین منعمی بزرگی را وراست گو داشتن
او را باوجود مزاحمت نفس وشیطان باید که جزاء او بهترین جزاها بود وآن خلود است در تنعمات وتلذذات
بعضی از مشایخ فرموده اند که دخول بهشت فی الحقیقت مربوط بفضل حق است سبحانه ومنوط
ساختن آن را بایمان بنا بر آنست که هرچه جزاء اعمال بود الذ باشد ونزد فقیر دخول بهشت فی الحقیقت
مربوط بایمان است لیکن ایمان فضل اوست سبحانه وعطیه او تعالی ودخول نار مربوط بکفر است
وکفر ناشی است از هوای نفس اماره ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من
سیئة فمن نفسک باید دانست که مربوط ساختن دخول بهشت را بایمان فی الحقیقت تعظیم
ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اجر عظیم القدر بر آن مترتب شده است وهمچنین
منوط ساختن دخول نار را بکفر تحقیر کفر است وتجهیل آنکه نسبت باو این کفر بوقوع آمده است که این
طور عقوبتی بر دوام بران مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از مشایخ گفته اند که ازین دقیقه

۵ آنچه بآن ایمان آورده شد از حق تعالی ورسول او علیه الصلوة والسلام وغیرهما ۱۲

ﺳﻪ: بچیرے دیگر از غضب حق چنانکہ دخول بہشت را منوط بہ فضل حق ساختہ ۱۲

خالی است و ایضاً در دخول نار کہ عدلِ اوست مثل این وجہ متمشی نیست چہ دخولِ نار فی الحقیقت مربوط بکفر است و اللہ سبحانہ الملہم ❊ ھذا ❊ و حضرتِ حق سبحانہ و تعالیٰ را مومنان در آخرت در بہشت خواہند دید بے جہت و بے کیف و بے شبہ و بے مثال این مسئلہ الیست کہ جمیع فرقِ اہلِ ملت و غیر اہلِ ملت غیر اہلِ سنت ہمہ منکر آنند و رویت بے جہت و بے کیف را تجویز نے نمایند حتی کہ شیخ محی الدین بن العربی نیز رویتِ آخرت را بتجلی صوری فرود مے آرد و بجز این تجلی تجویز نمینماید روزے حضرت ایشان ما از شیخ نقل میکردند کہ اگر معتزلہ رویت را بمرتبہ تنزیہ مقید نمیکردند و بہ تشبیہ نیز قائل مے گشتند و رویت را باین تجلی نیز میدانستند ہرگز از رویت انکار نمیکردند و محال نمیدانستند یعنے انکارِ ایشان از بے جہتی و بے کیفی است کہ مخصوص بمرتبہ تنزیہ است بخلافِ این تجلی کہ جہت و کیف دران ملحوظ است پوشیدہ نماند کہ رویتِ آخرت را بتجلی صوری فرود آوردن فی الحقیقت انکار کردن است مر رویت را چہ آن تجلی صوری اگرچہ از تجلیات صوریۂ دنیا جدا بود رویتِ حق نیست تعالیٰ

ﺳﻪ یَرَاہُ الْمُؤْمِنُوْنَ بِغَیْرِ کَیْفٍ ❊ وَ اِدْرَاکٍ وَ ضَرْبٍ مِّنْ مِثَالٍ ❊ بعثتِ انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات رحمتِ عالمیان است اگر توسطِ وجودِ این بزرگواران نمے بود ما گمراہان از معرفتِ ذات و صفاتِ واجب الوجود تعالیٰ و تقدس کہ والیِ مُوجد و مولاءِ ما راجل شانہ از عدم مرضیات او سبحانہ کہ نمے نمود عقولِ ناقصۂ ما بے تائیدِ نور دعوتِ ایشان ازین معنی معزول است و افہامِ ناتمامِ ما بے تقلیدِ این بزرگواران درین معاملہ مخذول آرے عقل ہرچند حجت است اما در حجیت ناتمام است و بمرتبہ بلوغ نرسیدہ حجتِ بالغہ بعثتِ انبیا است علیہم الصلوات و التسلیمات کہ عذاب و ثوابِ اُخروی دائمی منوط بہ آنست ❊ **سوال** ❊ چون عذابِ اُخروی دائمی منوط بہ بعثت شد پس بعثت را رحمتِ عالمیان گفتن بچہ معنے بود ❊ **جواب** ❊ بعثت عینِ رحمت است کہ بسبب معرفتِ ذات و صفاتِ واجب الوجود است تعالیٰ و تقدس کہ متضمنِ سعاداتِ دنیویہ و اُخرویہ است و بدولتِ بعثت معلوم و متمیز گشتہ است آنچہ مناسبِ جنابِ قدسِ او تعالیٰ است از آنچہ نامناسبِ جناب

نامناسب است تعالیٰ و تقدس ۱۲

قدسِ اوست سبحانه، زیراکه عقلِ لنگ و کورِ ماکه بدلغِ امکان و حدوث متسم است چه داند که مناسبِ حضرت وجوب که قدم از لوازمِ اوست از اسما و صفات و افعال کدام است و نامناسب کدام تا اطلاق آن نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسا است که از نقصِ خود کمال را انقصان داند و نقص را کمال انگارد و این تمیز نزد فقیر فوق جمیع نعمِ ظاهره و باطنه است بید ولت تر آنکه امورِ نامناسبه را بجنابِ قدسِ او تعالیٰ نسبت دهد و اشیاءِ ناشائسته را بحضرت او سبحانه منتسب سازد و بعثت است که باطل را از حق جدا ساخته است و نامستحق عبادت را از مستحق عبادت تمیز داده و بعثت است که براهِ حق جل و علا بتوسطِ آن دعوت می فرمایند و بندها را بالسعادتِ قرب و وصلِ مولیٰ جل سلطانه میرسانند و بوسیلهٔ بعثت اطلاع بر مرضیاتِ مولیٰ جل شانه میسر میشود و کمامی و جوازِ تصرف در ملکِ او تعالیٰ از عدم جواز آن متمیز مے گردد و امثال این فوائدِ بعثت بسیار است پس متقرر شد که بعثتِ انبیا رحمت است و آنکه منقادِ هوائے نفسِ اماره گشته بحکمِ شیطانِ لعین انکارِ بعثت نماید و بمقتضائے بعثت عمل نکند گناهِ بعثت چیست و بعثت چرا رحمت نبود ❊ **سوال** ❊ عقل فی حدِّ ذاته هرچند در احکام الٰهی جل شانه ناقص و ناتمام است اما چرا نتواند که بعد از حصولِ تصفیه و تزکیه عقل را مناسبتے و اتصالے غیر متکیف بمرتبهٔ وجوب تعالت و تقدست پیدا شود که بسببِ آن مناسبت و اتصال احکام از انجا اخذ نماید و حاجت به بعثت که بتوسطِ ملک ست نشود ❊ **جواب** ❊ عقل هرچند آن مناسبت و اتصال پیدا کند اما تعلقیکه باین هیکلِ هیولانی داشت بالکل زائل نه گردد و بتجرد تمام پیدا نه کند پس واهمه همیشه دامنگیرِ او بود و متخیله هرگز خیالِ او را نگذارد و قوتِ غضبیه و شهویه همواره مصاحبِ او بوند و رذائلِ حرص و شره همه وقت ندیمِ او باشند سهو و نسیان که از لوازمِ نوعِ انسان است ازو منفک نبوند و خطا و غلط که از خواصِ این نشأه اند او و مجدا نباشند پس عقل شایانِ اعتماد نبود و احکام ماخوذهٔ او از سلطانِ وهم و تصرفِ خیال مصئون نبوند و از شائبهٔ نسیان و مظنهٔ خطا محفوظ نباشند بخلافِ ملک که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس ناچار شایانِ اعتماد بود و احکام ماخوذهٔ

ناکسیها و فرو مائگیها ۱۲ پاک و بری ۱۲

ع۵ یعنی بوقت رسانیدن آن علوم ماخوذه بتلقی روحانی بقوی وحواس ۱۲

اوازشائبهٔ وہم وخیال ومظنهٔ نسیان وخطا مصون باشند و در بعضے اوقات محسوس مگردد که علومیکه بتلقی روحانی اخذ نموده
در اثنائے تبلیغ آن بقوائے وحواس بعضے از مقدماتِ مسلّمهٔ غیر صادقه که از راه وہم وخیال یا غیر آن حاصل شده اند بی اختیار
بآن علوم منضم مے شود بحیثیتیکه دران وقت اصلا تمیز نتوانند کرد و در ثانی الحال گاه بود که علمِ آن تمیز و منبه
و گاه نه دہند پس لاجرم آن علوم بواسطهٔ خلطِ آن مقدمات ہیئتِ کذب پیدا مے کنند واز اعتماد
مے برآیند یا آنکه گوئیم که حصول تصفیه وتزکیه منوط است باتیانِ اعمالِ صالحه که مرضیاتِ مولی باشند
سبحانهٗ واین معنی موقوف بر بعثت است چنانکه گذشت پس بغیر بعثت حصولِ حقیقتِ تصفیه وتزکیه
میسّر نمے شود وصفائے که کفار واہل فسق را حاصل میشود آن صفائے نفس است نه صفائے قلب
وصفائے نفس غیر از ضلالت نمی افزاید وبجز از خسارت دلالت نمے نماید وکشفِ بعضے از امورِ
غیبی که در وقتِ صفائے نفس کفار واہل فسق را روست میدہد استدراج است که مقصود ازان خرابی
وخسارتِ آن جماعه است نجانا الله سبحانه عن هٰذه البلية بحرمة سيد المرسلين عليه
وعليهم الصلوات والتسليمات وعلى آله وآل كلٍّ ازین تحقیق واضح گشت که تکلیفِ شرعی که از راهِ بعثت
ثابت شده است نیز رحمت است نه آن چنانکه منکرانِ تکلیفِ شرعی از ملاحده وزنادقه گمان برده اند
وتکلیف را از کلفت تصور نموده غیر معقول دانسته اند وگویند که کدام مهربانی است که عباد را بامورِ شاقه
تکلیف کنند وگویند که اگر بمقتضائے آن تکلیف عمل کنند به بهشت خواهند رفت واگر خلافِ آنرا
مرتکب شوند بدوزخ خواهند رفت چرا تکلیف نکنند وگذارند که بخورند وبخسپند وبطورِ خود باشند این بیدولتان
وبیخردان مگر نمیدانند که شکرِ منعم واجب است عقلاً واین تکلیفاتِ شرعیه بیانِ اتیانِ آن شکر است
پس تکلیف بعقل واجب باشد وایضاً نظامِ عالم منوط باین تکلیف است اگر هر یکے را بطورِ خود میگذاشتند
بجز از شرارت وفساد بظهور نمے آمد وهر بوالهوسے در نفس ومالِ دیگرے دست درازی میکرد وخبث

وفساد پیش مے آمد ہم خود ضائع مے شد و ہم او را ضائع بساخت عِیاذاً بِاللّٰہِ سُبْحَانَہٗ اگر زواجر
و موانع شرعی نمے بودند وَلَکُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیٰوۃٌ یّٰاُولِی الْاَلْبَابِ ۵ اگر چوب حاکم نباشد
نہ پے مے کنند زنگی مست در کعبہ قے ۔ یا آنکہ گوئیم کہ او تعالیٰ مالک علی الاطلاق است و عباد
مملوک او یند سُبْحَانَہٗ پس ہر حکمے و تصرفے کہ در ایشان فرماید عین خیر و صلاح است و از شائبۂ ظلم و فساد
منزہ و مبرا است لَا یُسْئَلُ عَمَّا یَفْعَلُ ۵ کرا زہرہ آنکہ از بیم او بکشاید زبان جز بہ تسلیم او بہ
والزمہ را ابد و زخ فرستد و عذاب ابدی فرماید جائے اعتراض نیست و در ملک غیر تصرف نہ نا شائبۂ
ستم پیدا کند بخلاف املاک ما کہ فی الحقیقت املاک او یند سُبْحَانَہٗ جمیع تصرفات از ما در آنہا عین ستم است
زیرا کہ صاحب شرع بواسطۂ بعضے مصالح آن املاک را بما نسبت دادہ است و فی الحقیقت املاک او یند
سُبْحَانَہٗ پس تصرف ما در آنہا ہمان قدر مجوز باشد کہ مالک علی الاطلاق آن تصرف را تجویز فرمودہ است
و مباح ساختہ آنچہ این بزرگواران عَلَیْہِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ باعلام حق جل و علا اخبار نمودہ اند
و بیان احکام فرمودہ اند ہمہ صادق اند و مطابق واقع و احکام اجتہادیہ این بزرگواران علیہم الصلوات
والتسلیمات والتحیات ہر چند خطا تجویز نمودہ اند اما تقریر بر خطا در حق ایشان مجوز نداشتہ اند و گفتہ اند
کہ زود ایشان را آن خطا متنبہ مے سازند و نمے گذارند کہ آن بصوب سیر نمایند فلا اعتداد بذلک الخطاء
عذاب قبر مر کافران را و بعضے از عاصیان اہل ایمان را حق است مخبر صادق علیہ و علی آلہ الصلوات
والتسلیمات از ان خبر دادہ و سوال منکر و نکیر مومنان را و کافران را در قبر نیز حق است قبر برزخے است
در میان دنیا و آخرت عذاب او نیز بیک وجہ مناسبت بعذاب دنیوی دارد کہ انقطاع پذیر است و بوجہ
دیگر مناسبت بعذاب اخروی کہ فی الحقیقت از عذابہائے آخرت است کریمۂ اَلنَّارُ یُعْرَضُوْنَ
عَلَیْہَا غُدُوًّا وَّعَشِیًّا نزلت فِی عَذَابِ الْقَبْرِ و ہمچنین راحت قبر نیز ہر دو جہت دارد سعادتمند کسے
است کہ از زلات و معاصی او بکمال کرم و رافت در گذرند و اصلا مواخذہ نہ فرمایند و اگر در مقام مواخذہ
آیند از کمال رحمت کفارت گناہان او را آلام و محن دنیوی سازند و اگر بقیہ ماندہ باشد بضغطۂ قبر

ومحنتہائے کہ دران موطن مقرر ساختہ اند کفارت کنند تا پاک وپاکیزہ بحشر مبعوث گردد و ہر کرا
چنین نکنند ومؤاخذہ او را بآخرت اندازند عین عدلست اما وائے برگناہگاران وخسران
لیکن اگر از اہل اسلام است مآل او برحمت است واز عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتے است عظیم
ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شیء قدیر بحرمۃ سید المرسلین علیہ وعلی آلہ
وعلیہم الصلوات والتسلیمات روز قیامت حق است ودران روز سموات وکواکب وارض
وجبال وبحار وحیوان ونبات ومعادن ہمہ معدوم وناچیز خواہند گشت آسمانہا منشق گردند
وستارہا انتشار پیدا کنند وبریزند وزمین وکوہہا ہباء منثور شوند این اعدام وافناء بنفخہ اولے
تعلق دارد وبنفخہ ثانیہ از قبرہا برانگیزند وبحشر روند وفلاسفہ اعدام سموات وکواکب را تجویز
نکنند وفنا وفساد برانہا جائز ندارند اینہا را ازلی وابدی گویند معذلک متاخران ایشان
از بیخردی خود را در زمرہ اہل اسلام میگیرند واتیان بعضے از احکام اسلام مینمایند عجب آنکہ بعضے
از اہل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند وبے تحاشی ایشان را مسلمان میدانند عجب تر آنکہ
بعضے از مسلمانان اسلام بعضے را کہ ازین جماعہ اند کامل میدانند وطعن وتشنیع اینہا را منکر مے انگارند
وحال آنکہ آنہا منکر نصوص قطعی اند وانکار اجماع انبیا مینمایند علیہم الصلوات والتسلیمات قال اللہ
تعالی اذا الشمس کورت واذا النجوم انکدرت وقال اللہ تعالی اذا السماء انشقت واذنت
لربہا وحقت وقال اللہ تعالی وفتحت السماء فکانت ابوابا ای شققت وامثال ذلک فی القرآن
کثیرۃ نمیدانند کہ مجرد تفوہ بکلمہ شہادۃ در اسلام کافی نیست تصدیق جمیع ما علم مجیئہ من الدین
بالضرورۃ باید وتبری از کفر وکافری نیز درکار ہست تا اسلام صورت بندد وبدونہ خرط القتاد
وحساب ومیزان وصراط حق است کہ مخبر صادق علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام از ان خبر داده است
استبعاد بعضے از جاہلان طور نبوت از وجود این امور از حیز اعتبار ساقط است چہ طور نبوت ورائے
طور عقل است اخبار صادقہ انبیا را بنظر عقل موافق ساختن فی الحقیقت انکار طور نبوت است آنجا

معامله بر تقلید است نداند که طورِ نبوت مخالفِ طورِ عقل است بلکه طورِ عقل نیز تائید تقلیدِ انبیا
عَلَيْهِمُ الصَّلَوٰاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ بآن مطلب حالی نتواند مهتدی شد مخالفتش دیگر است و نارسیدن دیگر
چه مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و بهشت و دوزخ موجودند بعد از محاسبهٔ روزِ قیامت گروهی را
به بهشت خواهند فرستاد و گروهی دیگر را بدوزخ و ثواب و عقابِ اینها ابدی است که انقطاع ندارد
كَمَا دَلَّتْ عَلَيْهِ النُّصُوصُ الْقَطْعِيَّةُ الْمُؤَكَّدَةُ صاحبِ فصوص گوید که مآل همه برحمت است
وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ و کفار را عذابِ دوزخ تا سه حقبه ثابت کند بعد از ان گوید که نار در حقِ
ایشان برد و سلام گردد چنانچه بر حضرتِ ابراهیم عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ شده بود
و خلف در وعیدِ حق جائز دارد و گوید که هیچکس از اهلِ قرآن بخلودِ عذابِ کفار نرفته است و درین مسئله نیز
از صواب دور افتاده است ندانسته است که سعتِ رحمت در حقِ مومنان و کافران مخصوص
بدنیا است و در آخرت بوئے از رحمت بکافر نه رسد كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ
رَّوْحِ اللّٰهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ وَقَالَ تَعَالٰى بَعْدَ قَوْلِهِ سُبْحَانَهُ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ
شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ نتیجِ اولِ
آیت اخوانده و آخر را کار نه فرموده وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى إِنَّ رَحْمَتَ اللّٰهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ
و کریمهٔ لَا تَحْسَبَنَّ اللّٰهَ مُخْلِفَ وَعْدِهِ رُسُلَهُ دلالت ندارد در خصوصیتِ خلف بوعده تواند بود
را اقتضاءِ عدمِ خلف بوعده اینجا بواسطهٔ آن بود که مراد از وعده اینجا نصرتِ رسل است و غلبهٔ اینها
بر کفار و آن متضمنِ وعده و وعید است وعده است مر رسل را و وعید است مر کفار را پس گویا درین
کریمه هم خلفِ وعده منتفی شد و هم خلفِ وعید فَالْآيَةُ مُسْتَشْهَدٌ عَلَيْهِ لَا لَهُ و ایضاً خلف وعید
در رنگِ خلف در وعده مستلزمِ کذب است و ناشایانِ آنحضرت جل سلطانه زیرا که در ازل
دانسته بود که کفار را بعذابِ مخلد خواهم کرد معاذ الله برائے مصلحتے مخالفِ علمِ خود گفته که عذاب
مخلد خواهم کرد این معنی را تجویز نمودن شناعتِ تمام دارد سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ

اجماع اهل حق بر عدم خلود عذاب کفار گشته شیخ است و مجال خطا در کشف بسیار است مثلا اعتداد
به معتبر کونه مخالف اجماع المسلمین ملائکه بندهاے خدا اند جل سلطانه که از معاصی معصوم اند و از
خطاء و نسیان محفوظ لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون از خوردن و آشامیدن پاک اند
و از زن شوی منزه اند و مبرا و تذکیر ضمائر در قرآن مجید در حق ایشان باعتبار شرف صنف ذکور است
از صنف نسا کما اورد سبحانه تذکیر الضمائر فی حق نفسه تعالی و حضرت حق سبحانه و تعالی بعضے
از ایشان را برسالت برگزیده است چنانچه بعضے از انسان را نیز باین دولت مشرف ساخته الله یصطفی
من الملئکة رسلا و من الناس جمهور علما اهل حق برآنند که خواص بشر افضل اند از خواص ملک امام
غزالی و امام الحرمین و صاحب فتوحات مکیه بافضلیت خواص ملک از خواص بشر قائل اند و آنچه برین فقیر
ظاهر ساخته اند آنست که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیهم الصلوات و التسلیمات
اما در نبوت و رسالت درجه ایست مر نبی را که ملک بآن نرسیده است و آن درجه از راه عنصر خاک گرده
است که مخصوص به بشر است و نیز برین فقیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت را نسبت بکمالات نبوة
هیچ اعتداد نیست کاش حکم قطره داشت نسبت بدریائے محیط پس مزیتے که از راه نبوت آید باضعاف
زیاده خواهد بود از ان مزیت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق مر انبیا را بود علیهم
الصلوات و التسلیمات و فضل جزئی مر ملائکه کرام راست علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات فالحق
ما قال الجمهور من العلماء شکر الله تعالی سعیهم ازین تحقیق لائح گشت که هیچ ولی بدرجه نبی از
انبیا نرسد علیهم الصلوات و التسلیمات بلکه سر آن ولی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید دانست که در هر
مسئله از مسائل که علما و صوفیه در آن اختلاف دارند چون نیک ملاحظه مینماید حق بجانب علمامے یابد
سرش آنست که نظر علما بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بکمالات نبوت و علوم آن
نفوذ کرده است و نظر صوفیه مقصور بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علمیکه از مشکوة
نبوت اخذ نموده شود اصوب و احق خواهد بود از انچه از مرتبه ولایت ماخوذ شود تحقیق بعضے ازین معارف

یعنی صاحب آنست که جمهور علما گفته اند که خواص بشر افضل اند از خواص ملک ..

ع۵ بلکہ ساقط شود چنانکہ بوقت ضرورت و اضطرار و اکراه پس اگر هنگام خوف تلف جان کلمهٔ کفر بر زبان آرد و بدل مصدق باشد کافر نگردد قال الله تعالیٰ الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان الخ ۱۲

در مکتوبیکه بنام فرزندی ارشدی در بیان طریق نوشته است اندراج یافته است اگر خفائے ماند بآنجا رجوع فرمایند ایمان عبارت از تصدیق قلبی است بآنچه از دین بطریق ضرورت و تواتر بما رسیده و اقرار لسانی نیز رکنِ ایمان گفته اند که احتمالِ سقوط دارد و علامتِ این تصدیق تبری است از کفر و بیزاری از کافری وآنچه در کافری است از خصائص و لوازمِ آن همچون بستنِ زنار و مثلِ آن اگر عیاذاً باللہ سبحانہ با وجود این تصدیق تبری از کفر نماید مصدق دینین است که بداغ ارتداد متسم است و فی الحقیقت حکم او حکم منافق است لَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَلَا إِلَىٰ هَٰؤُلَاءِ پس در تحقیقِ ایمان از تبری کفر چاره نبود و ادنائے آن تبری قلبی است و اعلائے آن تبری قلبی و قالبی و تبری عبارت از دشمنی است با دشمنانِ حق جل و علا آن دشمنی خواه بقلب بود اگر خوفے از ضررِ ایشان داشته باشد و خواه بقلب و قالب هر دو در وقتِ عدمِ آن خوف کریمه يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ مؤیدِ این معنی است چه محبتِ خدائے عز و جل و محبت رسولِ او علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات بے دشمنی دشمنانِ ایشان صورت نه بندد ع تولّی بے تبری نیست ممکن؛ اینجا صادق است شیعه که این قاعده را در موالاتِ اهلبیت جاری ساخته اند و تبری خلفاءِ ثلثه و غیرِ ایشان را شرطِ آن موالات داشته اند نامناسب است زیراکه تبری از دشمنان شرطِ موالاتِ دوستان داشته اند نه تبری مطلق از غیرِ ایشان و هیچ عاقلِ منصف تجویز نکند که اصحابِ پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات با اهلِ بیتِ پیغمبر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات دشمن باشند و حال آنکه این بزرگواران در محبتِ او علیه و علی آله الصلوة والسلام اموال و انفسِ خود را صرف کرده اند و جاه و ریاست بر باد داده چگونه دشمنی اهلِ بیت را با ایشان منسوب توان ساخت و حال آنکه بنصِ قطعی محبتِ اهلِ قرابتِ آن سرور علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات ثابت شده است و اجرتِ دعوت را محبتِ ایشان ساخته کما قال الله تعالیٰ قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا حضرتِ ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلوة والسلام

پاره الیه یرد ... قرآن ... گرد دوستی در قرابت و هر که کند نکوئی ... ثواب آن نیکی را ... قوله ... ۱۲

یعنی اصول ... ابراہیم ... تفسیر عزیزی

این ہمہ بزرگی کہ یافت و شجرۂ انبیا گشت بواسطہ تبری از دشمنان او تعالی بود قال اللہ تعالی قد کانت لکم اسوۃ حسنۃ فی ابراھیم والذین معہ اذ قالوا لقومھم انا برآؤ منکم ومما تعبدون من دون اللہ کفرنا بکم وبدا بیننا وبینکم العداوۃ والبغضاء ابدا حتی تؤمنوا باللہ وحدہ و ہیچ عملے در نظر فقیر از برائے حصول رضا حق جل وعلا برابر این تبری نیست می باید دانست کہ حضرت حق سبحانہ وتعالی را با کفر و کافری عداوت ذاتی است و آلہۂ آفاقی مثل لات و عزے و عبدۂ ایشان بالذات دشمنان حق اند جل سلطانہ و خلود نار جزائے این عمل شنیع است و آلہۂ ہوائی نفسانی و سائر اعمال سیئہ این نسبت ندارند زیرا کہ عداوت و غضب نسبت بانہا ذاتی نیست اگر غضب است بصفات منسوب است و اگر عقاب و عتاب است با فعال راجع لہذا خلود نار جزاء این سیئات نگشتہ بلکہ مغفرت ایشان را منوط بمشیت خود داشتہ باید دانست کہ چون بکفر و کافران عداوت ذاتی متحقق گشت ناچار رحمت و رافت کہ از صفات جمال است در آخرت بکافران نرسد و صفت رحمت رفع عداوت ذاتی نکند چہ آنچہ بذات تعلق دارد اقوائے و ارفع است از آنچہ بصفت تعلق دارد پس مقتضائے صفت تبدیل مقتضائے ذات نتواند کرد و آنچہ در حدیث قدسی آمدہ است سبقت رحمتی غضبی مراد از غضب غضب صفاتی باید داشت کہ مخصوص بعصاۃ مومنان است نہ غضب ذاتی کہ بمشرکان مخصوص است سوال اگر گویند کہ در دنیا کافران را از رحمت نصیب است چنانکہ تو بالا تحقیق آن کردہ پس در دنیا صفت رحمت رفع عداوت ذاتی چگونہ نمود جواب گوئیم کہ حصول رحمت در دنیا مر کافران را باعتبار ظاہر و صورت است و فی الحقیقت استدراج و کید است در حق ایشان کریمۂ ایحسبون انما نمدھم بہ من مال وبنین نسارع لھم فی الخیرات بل لا یشعرون و کریمۂ سنستدرجھم من حیث لا یعلمون وأملی لھم ان کیدی متین شاہد این معنی است فلیفھم فائدۂ جلیلہ عذاب ابدی دوزخ جزائے کفر است و بس اگر پرسند کہ شخصے با وجود ایمان رسوم کفر بجا مے آرد و تعظیم مراسم اہل کفر مینماید و علما بکفر او حکم میکنند

واو را از اہلِ ارتداد و شیم ندچنانکہ اکثر مسلمانان ہند باین بلا مبتلا اند پس بفتوے علما باید کہ آن شخص

در آخرت بعذابِ ابدی گرفتار گردد وحال آنکہ در اخبارِ صحاح آمدہ است کہ کسیکہ در دلِ او مقدارِ ذرّہ

از ایمان بود از دوزخ او را بیرون خواہند آورد و در عذابِ مخلّد نخواہند گذاشت تحقیقِ این مسئلہ

نزدیک تو چیست گوئیم کہ اگر کافر محض ست عذابِ مخلّد نصیبِ اوست عیاذاً باللہ سبحانہٗ

واگر باوجود اتیانِ مراسمِ کفر ذرّۂ ایمان نیز دارد و بعذابِ دوزخ مبتلا خواہد شد آیا ببرکتِ آن ذرّۂ ایمان امید

است کہ از خلودِ عذاب خلاص شود و از گرفتاریِ دائمی نجات یابد فقیر یکبارے بعیادتِ شخصے رفتہ بود

کہ معاملۂ او قریب باحتضار رسیدہ بود چون متوجہ حالِ او شد دید کہ قلبِ او ظلماتِ بسیار دارد ہرچند

متوجہ دفعِ آن ظلمات شد فائدہ نہ کرد بعد از توجہ بسیار معلوم شد کہ آن ظلمات ناشی از صفاتِ کفر است

کہ در وے مکنون است و منشاءِ آن کدورات موالاتِ اوست باکفر و اہلِ کفر توجہات دفعِ آن ظلمات

نتوانست تنقیۂ او از آن ظلمات مربوط بعذابِ نار است کہ جزاءِ کفر است و نیز معلوم شد کہ ذرّۂ از

ایمان دارد کہ ببرکتِ آن آخر او را از دوزخ خواہند بر آورد و چون این حال را در وے مشاہدہ

نمود بخاطر گذشت کہ آیا بر جنازۂ او نماز باید کرد یا نہ بعد از توجہ ظاہر شد کہ نماز باید کرد پس مسلمانانے کہ

باوجودِ ایمان رسومِ اہلِ کفر مینمایند و تعظیمِ ایامِ ایشان مے کنند بر جنازۂ ایشان نماز باید کرد و بکفار ملحق

نباید ساخت کَمَا هُوَ عَمَلُ الْيَوْمِ و امیدوار باید بود کہ آخر ببرکتِ ایمان از عذابِ ابدی نجات یابند

پس معلوم شد کہ اہلِ کفر را عفو و مغفرت نیست اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُّشْرَكَ بِهٖ اگر کافرِ صرف است

عذابِ ابدی جزاءِ کفرِ اوست و اگر ذرّۂ ایمان نیز دارد جزاءِ او عذابِ موقّت است از نار و در

سائرِ کبائر اِنْ شَآءَ اللّٰهُ تَعَالٰى غَفَرَ وَاِنْ شَآءَ عَذَّبَ نزدِ فقیر عذابِ دوزخ موقّت باشد یا مخلّد

مخصوص بکفر است و بصفاتِ کفر کَمَا سَبَقَ تَحْقِيْقُهٗ و اہلِ کبائر کہ گناہانِ ایشان بمغفرت نہ در آمدہ اند

بتوبہ یا بالشفاعت یا بمجردِ عفو و احسان و نیز آن کبائر را بآلام و محنِ دنیوی یا شدائد و سکراتِ موت

مکفّر نساختہ امید است کہ در عذابِ آنہا جمعے را بعذابِ قبر کفایت کنند و جمعے دیگر را باوجودِ محنتہائے قبر

یعنی کبائر کہ بتوبہ و شفاعت و عفو و احسان و محن دنیوی و سکرات بمغفرت نہ در آمدہ و مکفر نساختہ شدہ است امید است کذا المنہ

باهوال قیامت و شدائد آن روز اکتفا فرمایند و از گناهان باقی نگذارند که محتاج بعذاب نار گردند کریمهٔ
اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَلَمْ یَلْبِسُوْا اِیْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولٰٓئِكَ لَهُمُ الْاَمْنُ مؤید این معنی است چه مراد از
ظلم شرک است واللّٰه سبحانه اعلم بحقائق الامور کلها اگر گویند که در جزاء بعضی از سیئات
غیر کفر عذاب دوزخ نیز آمده است کما قال تعالی وَمَنْ یَّقْتُلْ مُؤْمِنًا مُّتَعَمِّدًا فَجَزَآؤُهٗ جَهَنَّمُ
خَالِدًا فِیْهَا و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بعمد قضا کند یک حقبه او را در دوزخ عذاب
کنند پس عذاب دوزخ مخصوص بکفار نگشت گوئیم که عذاب قاتل مخصوص بمستحل قتل است
و مستحل قتل کافر است کما ذکره المفسرون و در سیئات غیر کفر که عذاب دوزخ آمده است از شائبهٔ
صفات کفر خالی نخواهد بود مثل استخفاف آن سیئه و عدم مبالات باتیان آن و خوار داشتن اوامر و
نواهی شرعیه را و در خبر آمده شَفَاعَتِیْ لِاَهْلِ الْکَبَائِرِ مِنْ اُمَّتِیْ و جای دیگر فرموده اُمَّتِیْ اُمَّةٌ
مَرْحُوْمَةٌ لَا عَذَابَ لَهَا فِی الْاٰخِرَةِ الخ کریمهٔ اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَلَمْ یَلْبِسُوْا اِیْمَانَهُمْ بِظُلْمٍ اُولٰٓئِكَ لَهُمُ
الْاَمْنُ مؤید این معنی است کما مر و احوال اطفال مشرکان و شاهقان جبل و مشرکان زمان فترت
رسل در مکتوبی که بنام فرزندی محمد سعید نوشته است بتفصیل ثبت یافته از آنجا معلوم فرمایند و در زیادت
و نقصان ایمان علما را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله تعالی عنه میفرماید اَلْاِیْمَانُ
لَا یَزِیْدُ وَلَا یَنْقُصُ و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که یزید و ینقص و شک نیست
که ایمان عبارت از تصدیق و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در آنجا گنجایش نیست و آنچه
قبول زیادتی و نقصان کند داخل دائرهٔ ظن است نه یقین غایة ما فی الباب اتیان اعمال صالحه
انجلای آن یقین میفرماید و اعمال غیر صالحه آن یقین را مکدر میسازد پس زیادتی و نقصان باعتبار
اعمال در انجلای آن یقین ثابت شد نه در نفس آن یقین جمعی یقین را که منجلی و روشن یافتند زیاده

وبین من ضعف المخفیة وما علیه المتکلمون انتهی ١٢

گفتند از آن یقینے که آن انجلاء و روشنی ندارد گوئیا بعضے غیر متجلی الیقین را یقین نمی دانستند همان بعض
متجلی الیقین را یقین دانسته ناقص گفتند و جمعے دیگر که حدّهٔ نظر داشتند دیدند که این زیادتی و نقصان راجع
بصفاتِ یقین است نه بنفسِ یقین لاجرم یقین را غیر زائد و ناقص گفتند مثل آنکه دو آئینه برابر که در
انجلاء و نورانیت تفاوت دارند شخصے بیند آئینه را که انجلاء زیاده دارد و نمایندگی درو بیشتر است
گوید که این آئینه زیاده است از آئینهٔ دیگر که آن انجلاء و نمایندگی ندارد و شخصے دیگر گوید که هر دو آئینه
برابر اند زیادت و نقصان ندارند تفاوت در انجلاء و نمایندگی است که از صفاتِ آن دو آئینه است
پس نظر شخص ثانی صائب است و بحقیقتِ شئ نافذ و نظر شخص اول مقصور بر ظاهر است و از صفت
بذات نرفته یَرْفَعِ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مِنْكُمْ وَالَّذِیْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ دَرَجٰتٍ از این تحقیق که این فقیر
باظهارِ آن موفق شده است اعتراضاتِ مخالفان که بر عدم زیادتی و نقصانِ ایمان نموده اند زائل
گشت و ایمانِ عامهٔ مومنان در جمیع وجوه مثلِ ایمانِ انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات نشد زیرا که
ایمانِ انبیاء علیهم الصلوات والتسلیمات که تمام متجلی و نورانی است ثمرات و نتائج باضعاف زیاده
دارد از ایمانِ عامهٔ مومنان که ظلمات و کدورات دارد و علی تفاوتِ درجاتهم و همچنین ایمانِ
ابی بکر رضی الله تعالی عنه که در وزن زیاده از ایمانِ این امت است باعتبارِ انجلاء و نورانیت
باید دانست و زیادتی را راجع بصفاتِ کامله باید ساخت نمی بینی که انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات
با عامه در نفسِ انسانیت برابر اند و در حقیقت و ذات همه متحد تفاضل باعتبارِ صفاتِ کامله آمده است و آنکه
صفاتِ کامله ندارد گوئیا از نوع خارج است و از خواص و فضائلِ آن نوع محروم با وجودِ این تفاوت
در نفسِ انسانیت زیادتی و نقصان را نمی یابد و نمیتوان گفت که انسانیت قابلِ زیادتی و نقصان
است والله سبحانه الملهم للصواب و ایضاً گویند که مراد از تصدیق ایمانی نزد بعضے تصدیقِ
منطقی است که شاملِ ظن و یقین است بر این تقدیر زیادتی و نقصان را در نفسِ ایمان گنجائش گشت
لیکن صحیح آن است که مراد از تصدیق اینجا یقین و اذعانِ قلبی است نه معنیِ عام که شاملِ ظن هم بود

عـه کان الاستثناء بنفسه دلیل لعله لشک فیجب الاجتناب منه ۱۲

امام اعظم گوید انا مؤمن حقا و امام شافعی گوید انا مؤمن ان شاء الله تعالی فی الحقیقت نزاع ایشان
لفظی است مذهب اول باعتبار ایمان حال است و مذهب ثانی باعتبار مآل و عاقبت کار اما تحاشی
از صورت استثنا اولی و احوط است کما لا یخفی علی المنصف و کرامات اولیاء الله حق است و اکثر
وقوع خوارق عادات از ایشان این معنی از ایشان عادت مستمره گشته است و منکر آن منکر علم عادی
وضروری ست معجزه نبی مقرون بدعوی نبوت است و کرامت ولی ازین معنی خالی ست بلکه مقرون
باعتراف متابعت آن نبی فلا اشتباه بین المعجزة والکرامة کما زعم المنکرون و ترتیب افضلیت
درمیان خلفاء راشدین بترتیب خلافت است اما افضلیت شیخین باجماع صحابه و تابعین ثابت شده
است چنانچه نقل کرده اند آن اجماعه از اکابر ائمه که یکے از ایشان امام شافعی است قال الشیخ الامام
ابو الحسن الاشعری ان تفضیل ابی بکر ثم عمر علی بقیة الامة قطعی قال الذهبی وقد تواتر عن
علی فی خلافته و کرسی مملکته و بین الجم الغفیر من شیعته ان ابا بکر و عمر افضل الامة ثم قال
ورواه عن علی کرم الله تعالی وجهه نیف و ثمانون نفسا و عدّ منهم جماعة ثم قال فقبح الله الرافضة
ما اجهلهم و روی البخاری عنه انه قال خیر الناس بعد النبی علیه و علی آله الصلوة والسلام
ابو بکر ثم عمر ثم رجل آخر فقال ابنه محمد بن الحنفیة ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمین
وصحح الذهبی وغیره عن علی انه قال الا وانه بلغنی ان رجالا یفضلونی علیهما و من وجدته
فضلنی علیهما فهو مفتر علیه ما علی المفتری واخرج الدارقطنی عنه لا اجد احدا فضلنی علی

عـه شمس الدین ابو عبد الله محمد بن احمد الذهبی المتوفی سنة ثمان واربعین وسبعمائة ۱۲ کشف الظنون

إِلٰى بَكْرٍ وَعُمَرَ إِلَّا جَلَدْتُهٗ جَلْدَ الْمُفْتَرِيْ وَأَمْثَالُ ذٰلِكَ مِنْهُ وَمِنْ غَيْرِهٖ مِنَ الصَّحَابَةِ بِتَوَاتُرٍ

بِحَيْثُ لَا مَجَالَ فِيْهِمَا لِإِنْكَارِ أَحَدٍ حَتّٰى قَالَ عَبْدُ الرَّزَّاقِ[1] مِنْ أَكَابِرِ الشِّيْعَةِ أُفَضِّلُ الشَّيْخَيْنِ

بِتَفْضِيْلِ عَلِيٍّ إِيَّاهُمَا عَلٰى نَفْسِهٖ وَإِلَّا لَمَا فَضَّلْتُهُمَا كَفٰى بِيْ وِزْرًا أَنْ أُحِبَّهٗ ثُمَّ أُخَالِفَهٗ كُلُّ ذٰلِكَ

مُسْتَفَادٌ مِنَ الصَّوَاعِقِ وَأَمَّا تَفْضِيْلُ عُثْمَانَ بَرْ عَلِي رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُمَا پس اکثر علماء اہل سنّت بر آنند

کہ افضل بعد از شیخین عثمان است پس علی ومذہبِ ائمۂ اربعہ مجتہدین نیز ہمین است وتوقفے کہ در

افضلیتِ حضرتِ عثمان از امامِ مالک نقل کردہ اند قاضی عیاض گفتہ کہ او رجوع کردہ است از توقف

بسوئے تفضیلِ عثمان وقرطبی[2] گفتہ است هُوَ الْأَصَحُّ إِنْشَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى وہمچنین توقفے کہ از عبارتِ

امامِ اعظم رَحِمَهُ اللّٰهُ فہمیدہ اند کہ مِنْ عَلَامَاتِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ تَفْضِيْلُ الشَّيْخَيْنِ وَمَحَبَّةُ الْخَتَنَيْنِ

نزد این فقیر انتیارِ این عبارت را محملِ دیگر است کہ چون ظہورِ فتن واختلال در امورِ مردم در زمان

خلافتِ حضرتِ ختنین بسیار شدہ بود وبدلہائے مردم ازین راہ کدورتے راہ یافتہ امام این معنی

را ملاحظہ فرمودہ در حقِ ایشان لفظِ محبت اختیار نمودہ است ودوستی ایشان را از علاماتِ سنّت

ساختہ بے آنکہ شائبۂ توقف ملحوظ بود وکیف وَكُتُبُ الْحَنَفِيَّةِ مَشْحُوْنَةٌ بِأَنَّ أَفْضَلِيَّتَهُمْ عَلٰى تَرْتِيْبِ

خِلَافَتِهِمْ بالجملہ فضیلتِ شیخین یقینی است وفضیلتِ حضرتِ عثمان دون اوست أَمَّا أَحْوَطُ آنست

کہ منکرِ افضلیتِ حضرتِ عثمان را بلکہ منکرِ فضیلتِ شیخین را نیز حکم بکفر نکنیم ومبتدع وضال دانیم

چہ علما را در تکفیرِ او اختلاف است ودر قطعیتِ این اجماع قیل وقال واین منکر قرین یزید پلید و

است کہ بواسطۂ احتیاط در لعنِ او توقف کردہ اند ایذائیکہ بحضرتِ پیغمبر از راہ ایذاءِ خلفاءِ راشدین

او میرسد ورنگ ایذائے است کہ از راہ ایذائے امامین باو رسیدہ علیہ وعلیہما الصلوات والتسلیمات

قَالَ عَلَيْهِ وَعَلٰى آلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اَللّٰهَ اَللّٰهَ فِيْ أَصْحَابِيْ لَا تَتَّخِذُوْهُمْ غَرَضًا مِنْ بَعْدِيْ فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَبِحُبِّيْ

أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبِبُغْضِيْ أَبْغَضَهُمْ وَمَنْ آذَاهُمْ فَقَدْ آذَانِيْ وَمَنْ آذَانِيْ فَقَدْ آذَى اللّٰهَ

وَمَنْ آذَى اللّٰهَ فَيُوْشِكُ أَنْ يَّأْخُذَهٗ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ الَّذِيْنَ يُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ

(١) عبد الرزاق فياض مدرس بقم توفي سنة ١٠٥١ هـ. [١٦٤١ م.]

(٢) محمد قرطبي مالكي توفي سنة ٦٧١ هـ. [١٢٧٣ م.]

لعنهم الله فی الدنیا والآخرة و آنچه مولانا سعد الدین [۱] در شرح عقائد النسفی درین افضلیت اصحاب
دانسته است از انصاف دور است و تردیدے که نموده است بے حاصل است چه متقرر علماست که
فضلیت باعتبار کثرت ثواب نزد خدائے جل و علا انجام مراد است نه افضلیتے که بمعنی کثرت ظهور
فضائل و مناقب بود که نزد عقلا اعتبار دارد زیرا که سلف از صحابه و تابعین آن قدر فضائل و مناقب که از
حضرت امیر نقل کرده اند از هیچ صحابی منقول نشده است حتی قال الامام احمد ما جاء لاحد من
الصحابة من الفضائل ما جاء لعلی مع ذلک هم ایشان حکم کرده اند بافضلیت خلفاء ثلثه پس معلوم
شد که وجه افضلیت دیگر است ورای این فضائل و مناقب و اطلاع بر آن افضلیت مشاهدان
دولت وحی را میسر است که بصریح یا بقرائن معلوم نموده باشند و آن صحابه پیغمبر اند علیه و علیهم
الصلوات و التسلیمات پس آنچه شارح عقائد نسفی گفته است که اگر مراد از افضلیت کثرت
ثواب است پس توقف راجه است ساقط است زیرا که توقف را وقتے گنجایش باشد که آن
افضلیت را از قبل صاحب شریعت صریحاً او کلاله معلوم کرده باشند و چون معلوم کرده باشند
چرا توقف نمایند و اگر معلوم نکرده باشند چرا حکم بافضلیت کنند و آنکه همه را برابر داند و فضل یکے بر دیگرے
فضولی انگارد بو الفضول است عجب بو الفضولے که اجماع اهل حق را فضولی داند مگر لفظ فضل او را
باین فضولی برده است و آنچه صاحب فتوحات مکیه [۲] گفته است که سبب ترتیب خلافتهم مدة
اعمارهم دلالت بر مساوات در فضلیت ندارد چه امر خلافت دیگر است و مبحث افضلیت دیگر و لو
سلم این و امثال این از شطحیات اوست که شایان تمسک نیست اکثر معارف کشفیه او که از
علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت نکند آن را مگر کسے که دلش
مریض است یا مقلد صرف و آنچه در میان صحابه از منازعات و مشاجرات گذشته بر محامل نیک صرف
باید کرد و از هوا و تعصب دور باید داشت قال التفتازانی مع افراطه فی حب علی کرم الله تعالی وجهه
و ما وقع من المخالفات و المحاربات لم یکن عن نزاع فی خلافة بل عن خطأ فی الاجتهاد

(۱) سعد الدین مسعود تفتازانی توفی سنة ۷۹۲ هـ [۱۳۹۰م] فی سمرقند

(۲) صاحب فتوحات محمد محی الدین عربی توفی سنة ۶۳۸ هـ [۱۲۴۱م] فی الشام

منلا خیالی احمد بن موسیٰ الشهیر بالخیالی المتوفی سنة ستین وثمانمائة ۱۲ کشف

وَفِي حَاشِيَةِ الْخَيَالِيّ[1] عَلَيْهِ فَإِنَّ مُعَاوِيَةَ وَأَحْزَابَهُ بَغَوْا عَنْ طَاعَتِهِ مَعَ اعْتِرَافِهِمْ بِأَنَّهُ أَفْضَلُ أَهْلِ زَمَانِهِ وَأَنَّهُ الْأَحَقُّ بِالْإِمَامَةِ مِنْهُ بِشُبْهَةٍ هِيَ تَرْكُ الْقِصَاصِ عَنْ قَتَلَةِ عُثْمَانَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَىٰ عَنْهُ وَنَقَلَ فِي حَاشِيَةِ قَرَه كمال[2] عَنْ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللهُ تَعَالَىٰ وَجْهَهُ أَنَّهُ قَالَ إِخْوَانُنَا بَغَوْا عَلَيْنَا وَلَيْسُوا كَفَرَةً وَلَا فَسَقَةً لِمَا لَهُمْ مِنَ التَّأْوِيلِ و شک نیست که خطاء اجتهادی از ملامت دور است و از طعن و تشنیع مرفوع مراعاتِ حقوقِ صحبتِ خیرِ البشر علیه وعلی آله الصلوات والتحیات نموده جمیعِ اصحاب کرام را به نیکی یاد باید کرد و بدوستی پیغمبر علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات ایشان را دوست باید داشت قَالَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ مَنْ أَحَبَّهُمْ فَبِحُبِّي أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبِبُغْضِي أَبْغَضَهُمْ یعنی محبتی که باصحاب من تعلق کرده همان محبت است که بمن متعلق شده است و همچنین بغضی که بایشان تعلق گیرد همان بغض است که بمن تعلق گرفته است ما را بمحاربان حضرت امیر هیچ آشنائی نیست بلکه جائے آنست که از ایشان در آزار باشیم اما چون اصحاب کرام پیغمبر اند که ما بمحبت ایشان ماموریم و از بغض و ایذاء ایشان ممنوع ناچار همه را دوست میداریم بدوستی پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات و از بغض و ایذاء ایشان گریزان که آن بغض و ایذاء منجر بآن سرور میشود لیکن محق را محق گوئیم و مخطی را مخطی حضرت امیر بر حق بودند و مخالفان ایشان بر خطا زیاده برین فضولی است تحقیق این مبحث در مکتوبیکه بخواجه محمد اشرف نوشته است بتفصیل ذکر یافته است اگر خفائے مانده باشد بآن مکتوب رجوع فرمایند بعد از تصحیح عقائد از تعلم احکام فقهیه چاره نبود و از دانستنِ فرض و واجب و حلال و حرام و سنت و مندوب و مشتبه و مکروه گذر نه و همچنین عمل بمقتضائے این علم نیز ضروری است مطالعهٔ کتب فقه از ضروریات شمرند و سعی بلیغ در اتیان اعمال صالحه مرعی دارند شمهٔ از فضائل و ارکان صلوة که عماد دین است ایراد می نماید استماع فرمایند اول از اسباغ در وضو چاره نبود هر عضو را سه بار بتمام و کمال بباید شست تا بروجه سنت ادا یابد و در مسح سر استیعاب باید نمود و در مسح گوش و مسح رقبه احتیاط باید فرمود و تخلیل اصابع پا بخنصر دست چپ از جانب زیر آن اصابع آمده است آنرا مراعات فرمایند ایشان مستحب

(۱) احمد خیالی توفی سنة ۸۷۰ هـ [۱۴۶۶م] فی بروسه

(۲) اسمعیل کمال الدین قرمانی معروف بقره کمال توفی سنة ۹۲۰ هـ [۱۵۱۴م]

را اندک ندانند مستحب دوست داشته شده حق است جل وعلا و مرضی او تعالی اگر تمام دنیا
یک فعل مرضی و محبوب حق جل سلطانه معلوم شود و عمل بمقتضای آن میسر گردد مغتنم است
حکم آن دارد که کسی بخزف ریزه های چند جوهر نفیس را بخرد و بجماد لاطائل روح را بدست آرد
بعد از طهور کامل و اسباغ وضو قصد نماز که معراج مومن است باید فرمود و اهتمام باید نمود که نماز فرض
بی جماعت ادا نیابد بلکه تکبیر اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت مستحب ادا یابد و در قراءة مراعاة
قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود از طمانینت چاره نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در قومه
راست باید ایستاد بر نهجی که استخوانها بمقر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانینت در کار است
نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا سنت علی اختلاف الاقوال و همچنین در جلسه که میان دو سجده است
بعد از نشستن درست اطمینان نیز در کار است چنانچه در قومه و اقل تسبیح رکوع و سجود سه بار است و
اکثرش تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام باندازهٔ حال مقتدیان است شرم
می آید که کسی در حال انفراد در وقت قوت و استطاعت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده رفتن آنچه بزمین نزدیک تر است اول بر زمین نهد پس اول
هر دو زانو بر زمین نهد بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن جبین را و در وقت وضع
زانو و دست ابتدا از یمین باید نمود و در وقت رفع راس آنچه بآسمان نزدیک است اول باید برداشت
پس ابتدا رفع از جبین باید نمود و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید دوخت و در وقت رکوع بر
پایهای خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه
باید نمود چون نظر از پراگندگی دوخته شود و بر مواضع مذکوره گماشته گردد نماز جمعیت میسر شود و صلوة
بخشوع حاصل آید کما هو المنقول عن النبی علیه و علی آله الصلوة و السلام و همچنین تفریج اصابع
دو دست در وقت رکوع و ضم ساختن آن اصابع در وقت سجود سنت است آن را نیز مراعات
فرمایند انگشت کشادن یا ضم ساختن بی تقریب نیست فوائد در ضمن آن ملاحظه نموده صاحب شرع

بعمل در آورده است مارا هیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علیه وعلی آله الصلوة
والسلام و این همه احکام در کتب فقهیه گویند بتفصیل و ایضاح و مقصود از ایراد اینجا ترغیب بر اعمال
است بمقتضای علم فقه وفقنا الله سبحانه و ایاکم علی الاعمال الصالحة الموافقة للعلوم
الشرعیة بعد ان وفقنا الله سبحانه لتصحیح العقائد الدینیة بحرمة سید المرسلین
علیه وعلیهم وعلی آل کل من الصلوات افضلها ومن التسلیمات اکملها اگر شوق فضائل
صلوة و دانستن کمالات مخصوصهٔ آن در خود یابند پس سه مکتوب که متصل و قریب یکدیگر اند از مطالعه
فرمایند اول مکتوب بنام فرزندی محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام میر محمد نعمان
و مکتوب سوم باسم شیخت مآب میان شیخ تاج بعد از تحصیل دو جناح اعتقادی و عملی اگر توفیق ایزدی
جل سلطانه رهنمونی فرماید سلوک طریقهٔ علیهٔ صوفیه است نه از برای آن غرض که شے زائد
از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر جدید بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت بمعتقدات یقینی و اطمینانی
حاصل کنند که هرگز بتشکیک مشکک زائل نه گردد و بایراد شبهه باطل نشود چه پائے استدلال چوبین است
و مستدل بے تمکین الا بذکر الله تطمئن القلوب و نسبت باعمال تیسرے و سهولتے حاصل
کنند و کسل و سرکشی که از اماره ناشی میشود زائل گردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقهٔ صوفیه نه آنست
که صور و اشکال غیبی را مشاهده نمایند و انوار و الوان را معاینه کنند این خود داخل لهو و لعب است صور و انوار
حسی چه نقصان دارد که کسے آنها را گذاشته بریاضات و مجاهدات تمنائی صور و انوار غیبی نماید چه
این صور و آن صور و این انوار و آن انوار همه مخلوق حق اند جل و علا و از آیات دالّه بر وجود او تعالیٰ
و در میان طرق صوفیه اختیار کردن طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه اولیٰ و انسب است چه این بزرگواران التزام
متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده لهذا اگر دولت متابعت دارند و از احوال
هیچ ندارند خرسندند و اگر با وجود احوال در متابعت فتور دانند آن احوال را نمی پسندند ازینجاست که سماع
و رقص را تجویز نه کرده اند و احوالیکه بران مترتب شود اعتبار ننموده بلکه ذکر جهر را بدعت دانسته منع آن

چنانچه بحقیقت نه از سیدگان بخیال بے آرند و این را کمال میدانند ۱۲

فرموده اند و ثمراتیکه بران مترتب شود التفات بآن نموده روزے بمجلس طعام در ملازمت حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکے از مخلصان حضرت خواجهٔ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسم الله را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجدیکه زجر بلیغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام ما حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجهٔ نقشبند[1] علماء بخارا را جمع کرده بخانقاه حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر جهر منع فرمایند علما بحضرت امیر گفتند که ذکر جهر بدعة است نکنند ایشان در جواب فرمودند که نکنیم اکابر این طریق هرگاه در منع ذکر جهر این همه مبالغه نمایند از سماع و رقص و وجد و تواجد چه گویند احوال و مواجید که بر اسباب نامشروعه مترتب شوند نزد فقیر از قبیل استدراجات است چه اهل استدراج را نیز احوال و اذواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه و معاینه در مرایای صور عالم بظهور مے آید حکمای یونان و جوگیه و براهمهٔ هند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال موافقت علوم شرعیه است با اجتناب از ارتکاب امور محرمه و مشتبهه آنند که سماع و رقص فی الحقیقت داخل لهو و لعب است کریمهٔ وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَّشْتَرِىْ لَهْوَ الْحَدِيْثِ در شان منع سرود نازل شده است چنانچه مجاهد که شاگرد ابن عباس است و از کبار تابعین گوید که مراد از لهو الحدیث سرود است وَفِى الْمَدَارِكِ[2] لَهْوُ الْحَدِيْثِ السَّمَرُ وَالْغِنَاءُ وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ مَسْعُوْدٍ رَضِىَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُمْ يَحْلِفَانِ اَنَّهُ الْغِنَاءُ وَقَالَ مُجَاهِدٌ فِىْ قَوْلِهٖ تَعَالٰى وَالَّذِيْنَ لَا يَشْهَدُوْنَ الزُّوْرَ اَىْ لَا يَحْضُرُوْنَ الْغِنَاءَ وَحُكِىَ عَنْ اِمَامِ الْهُدٰى اَبِىْ مَنْصُوْرِ الْمَاتُرِيْدِىْ مَنْ قَالَ لِمُقْرِئٍ زَمَانِنَا اَحْسَنْتَ عِنْدَ قِرَاءَتِهٖ يَكْفُرُ وَبَانَتْ مِنْهُ امْرَاَتُهٗ وَاَحْبَطَ اللّٰهُ تَعَالٰى كُلَّ حَسَنَاتِهٖ

(١) شاه نقشبند محمد بهاء الدين توفى سنة ٧٩١ هـ. [١٣٨٩ م.] في بخارى

(٢) مؤلف تفسير مدارك عبد الله نسفي توفى سنة ٧١٠ هـ. [١٣١٠ م.] في بغداد

هو ابو ما مکبیرد الدبوسی نسبة الی دبوسیة قریة بسمرقند ۱۲ فوائد بهیه

وَحُکِیَ عَنْ اَبِیْ نَصْرِ الدَّبُوْسِیْ[1] عَنِ الْقَاضِیْ ظَهِیْرِ الدِّیْنِ الْخَوَارَزْمِیْ[2] مَنْ سَمِعَ الْغِنَاءَ مِنَ الْمُغَنِّیْ وَغَیْرِهٖ اَوْ یَرٰی فِعْلًا مِّنَ الْحَرَامِ فَیَحْسُنُ ذٰلِکَ بِاعْتِقَادٍ اَوْ بِغَیْرِ اعْتِقَادٍ یَصِیْرُ مُرْتَدًّا فِی الْحَالِ بِنَاءً عَلٰی اَنَّهٗ اَبْطَلَ حُکْمَ الشَّرِیْعَةِ وَمَنْ اَبْطَلَ حُکْمَ الشَّرِیْعَةِ فَلَا یَکُوْنُ مُؤْمِنًا عِنْدَ کُلِّ مُجْتَهِدٍ وَلَا یَقْبَلُ اللّٰهُ تَعَالٰی طَاعَتَهٗ وَاَحْبَطَ اللّٰهُ تَعَالٰی کُلَّ حَسَنَاتِهٖ. اَعَاذَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ مِنْ ذٰلِکَ

وآیات واحادیث وروایاتِ فقهیه در حرمتِ غنا بسیار است بحدّیکه احصائے آن متعذر است لیکن اگر شخصے حدیثِ منسوخ یا روایتِ شاذه را در اباحتِ سرود بیارد اعتبار نباید کرد زیرا که هیچ فقیهے در هیچ وقتے و زمانے فتوے باباحتِ سرود نداده است و رقص و پاکوبی را مجوّز نداشته چنانکه در ملتقط رسالهٔ امامِ همام ضیاء الدین شامی مذکور است و عملِ صوفیه در حِلّ و حرمت سند نیست همین بس نیست که ما ایشان را معذور داریم و ملامت نکنیم و امرِ ایشان را بحق سبحانه و تعالی مفوض داریم اینجا قولِ امامِ ابی حنیفه و امامِ ابی یوسف و امامِ محمد معتبر است نه عملِ ابی بکر شبلی[3] و ابی حسن نوری[4] صوفیانِ خامِ این وقت عملِ پیرانِ خود را بهانه ساخته سرود و رقص را دین و ملتِ خود گرفته اند و طاعت و عبادت ساخته اند أُولٰٓئِكَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَّلَعِبًا و از روایتِ سابق معلوم شده است کسیکه فعلِ حرام را مستحسن داند از زمرهٔ اهلِ اسلام مے براید و مرتد میگردد پس خیال باید کرد که تعظیم مجلسِ سماع و رقص نمودن بلکه آنرا اطاعت و عبادت دانستن چه شناعت دارد لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ الْحَمْدُ وَالْمِنَّةُ که پیرانِ ما باین امر مبتلا نشدند و ما تابعان را از تقلیدِ این امور وا بنیدند شنیده مے شود که مخدوم زاده ها میل بسرود دارند و مجلسِ سرود و قصیده خوانی در شبها جمعه منعقد میسازند و اکثر یاران درین امر موافقت مینمایند عجب هزار عجب مریدانِ سلاسلِ دیگر عملِ پیرانِ خود را بهانه ساخته ارتکاب

---

(١) عبد الله عمر الدبوسي توفي سنة ٤٣٤ هـ. [١٠٤٣ م.] في بخاري

(٢) ظهير الدين احمد الخوارزمي توفي سنة ٧٠١ هـ. [١٣٠٢ م.]

(٣) ابوبكر جعفر شبلي مالكي توفي سنة ٣٣٤ هـ. [٩٤٦ م.] في بغداد

(٤) ابو الحسين نوري بغدادي توفي سنة ٢٩٥ هـ. [٩٠٨ م.] في بغداد

این امر مینمایند وحرمتِ شرعی را بحیلِ پیرانِ خود دفع مے کنند اگرچه فی الحقیقت درین امر محض
یاران ما درین ارتکاب چه معذرت خواهند فرمود حرمتِ شرعی یکطرف ومخالفتِ طریقتِ پیران
خود یکطرف نه اهلِ شریعت ازین فعل راضی اند ونه اهلِ طریقت اگر حرمتِ شرعی نبودے مجرد
احداثِ امر در طریقت شنیع بودے فکیف که حرمتِ شرعی بآن جمع شود یقین است که جنابِ میرزا جیو
باین امر راضی نخواهند بود اما مراعاتِ آدابِ شما نموده بتصریح منع هم نمیکنند ویاران را ازین اجتماع نهی نمینمایند
این فقیر چون درآمدنِ خود توقف دید چند فقره فراهم آورده نوشته فرستاد این سبق در ملازمتِ میرزا جیو
بگذرانند واز اول تا آخر پیشِ ایشان بخوانند والسلام

المنتخبات ٥٤

ترجمه از مصحح	مکتوب دوصد وهشتاد ونهم ٢٨٩	اصل ـ ٧٥

بملا بدر الدین صدور یافت در بیانِ اسرارِ قضا وقدر وما یناسب ذلک بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی کشف سر القضاء	جمیعِ ستایش مر خدا راست که منکشف ساخت راز
والقدر علی الخواص من عباده وستره	قضا وقدر را بر خواصِ بندگانِ خویش وپنهان داشت
عن العوام لمکان الضلال عن سواء السبیل	آنرا از نظرِ عوام بسبب گمراه بودن ایشان از راهِ راست
واقتصاده والصلوة والسلام علی من	ومیانهٔ آن وصلوة وسلام بر کسیکه بکمال رسانید
اکمل به الحجة البالغة وقطع به اعذار	حق تعالی بوی حجتِ تامهٔ خود را وبریده باوے

تنبیه: میسیونر در نشر دین نصاری کوشش مینماید، ویهودیان در نشر سخنهای فاسدهٔ حاخامهای خود اقدام میکنند وکتابخانهٔ حقیقت در شهر استانبول در نشر دین اسلام سعی مینماید وماسوئها إمحاء کردن همه دینها جهد میکنند. هر که عقل وعلم وانصاف دارد فهم میکند حقیت یکی از اینها ویاری میکند بنشر کردن آن ودر رسیدن سعادت دارین همه خلایق وسیله یی شود. سودترین خدمت وعزیزترین بهره برای بشریت اینست.

العُصَاةِ أَتْبَاعِ الهَالِكَةِ وَعَلَى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ البَرَرَةِ
الأَتْقِيَاءِ الَّذِينَ آمَنُوا بِالقَدَرِ وَرَضُوا
بِالقَضَاءِ وَبَعْدُ فَلَمَّا كَانَتْ مَسْئَلَةُ
القَضَاءِ وَالقَدَرِ قَدْ كَثُرَ فِيهِ الحَيْرَةُ
وَالضَّلَالُ وَغَلَبَ عَلَى أَكْثَرِ نَاظِرِيهَا
بَاطِلُ الوَهْمِ وَالخَيَالِ حَتَّى قَالَ بَعْضُهُمْ
بِمَحْضِ الجَبْرِ فِيمَا يَصْدُرُ مِنَ العَبْدِ بِا
لاِخْتِيَارِ وَنَفَى بَعْضُهُمْ نِسْبَتَهُ إِلَى الوَاحِدِ
القَهَّارِ وَأَخَذَ طَائِفَةٌ بِطَرَفَيِ الاِقْتِصَادِ
فِي الاِعْتِقَادِ الَّذِي هُوَ الصِّرَاطُ المُسْتَقِيمُ
وَالمَنْهَجُ القَوِيمُ وَلَقَدْ وُفِّقَ بِهٰذَا الطَّرِيقِ
الفِرْقَةُ النَّاجِيَةُ الَّذِينَ هُمْ أَهْلُ السُّنَّةِ
وَالجَمَاعَةِ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُمْ وَعَنْ
أَسْلَافِهِمْ وَأَخْلَافِهِمْ فَتَرَكُوا الإِفْرَاطَ
وَالتَّفْرِيطَ وَاخْتَارُوا الوَسَطَ وَالبَيْنَ
رُوِيَ عَنْ أَبِي حَنِيفَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى
عَنْهُ أَنَّهُ سَأَلَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ الصَّادِقَ
رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُمَا فَقَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ
اللّٰهِ هَلْ فَوَّضَ اللّٰهُ تَعَالَى الأَمْرَ
إِلَى العِبَادِ فَقَالَ اللّٰهُ تَعَالَى أَجَلُّ

قدر مكان

بهلاهنبت نافرمانان هلاک شوندگان را و بر آل او
اصحاب وی که نیکوکارانند و پرهیزگاران آنانکه ایمان
آوردند بقدر و خورسند شدند بقضا و پس از حمد و صلوة
چون در تحقیق مسئلهٔ قضا و قدر حیرت بسیار و ضلالت
کثیر شائع گردید و بر اکثرے از ناظرین آن وهم باطل
وخیال لاطائل غالب آمد حتی که گفتند بعضے بجبر محض
در آنچه از عبد باختیار صادر میشود و نفی کردند
بعضے نسبت آنرا بخدائے یکتائے غالب و گرفت
هر یکے ازین دو طائفه یکے را از دو جانب اقتصاد
در اعتقاد که اوست صراط مستقیم و نهج قویم
و هر آئینه موفق گردید باین طریق مستقیم فرقهٔ ناجیه
که ایشانند اهل سنت و جماعت رضی الله تعالی
عنهم وعن اسلافهم واخلافهم
پس ترک نمودند راه افراط و تفریط را
و اختیار کردند وسط و میان را منقولست
از امام ابو حنیفه کوفی رضی الله تعالی عنه
[1] که پرسیدے از امام ابی جعفر صادق
رضی الله تعالی عنهما پس گفت اے فرزند رسول
خدا آیا تفویض نموده است حق تعالی کار
را به بندگان - وے گفت که خدا تعالی بزرگتر است

(١) امام جعفر صادق بن محمد باقر توفى سنة ١٤٨ هـ. [٧٦٥ م.] فى المدينة المنورة

مِنْ اَنْ یُفَوِّضَ الرُّبُوبِیَّةَ اِلَی الْعِبَادِ
فَقَالَ لَهٗ هَلْ یُجْبِرُهُمْ عَلٰی ذٰلِكَ فَقَالَ
اللّٰهُ تَعَالٰی اَعْدَلُ مِنْ اَنْ یُجْبِرَهُمْ عَلٰی
ذٰلِكَ ثُمَّ یُعَذِّبَهُمْ فَقَالَ وَکَیْفَ ذٰلِكَ
فَقَالَ اَلْبَیْنَ الْبَیْنَ لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیْضَ
وَلَا کُرْهَ وَلَا تَسْلِیْطَ لِهٰذَا قَالَ اَهْلُ
السُّنَّةِ اِنَّ الْاَفْعَالَ الْاِخْتِیَارِیَّةَ
لِلْعِبَادِ مَقْدُوْرَةُ اللّٰهِ تَعَالٰی مِنْ حَیْثُ
الْخَلْقِ وَالْاِیْجَادِ وَمَقْدُوْرَةُ الْعِبَادِ
عَلٰی وَجْهٍ اٰخَرَ مِنَ التَّعَلُّقِ یُعَبَّرُ عَنْهُ
بِالْاِکْتِسَابِ فَحَرَکَةُ الْعَبْدِ بِاعْتِبَارِ
نِسْبَتِهَا اِلٰی قُدْرَتِهٖ تَعَالٰی یُسَمّٰی خَلْقًا
وَبِاعْتِبَارِ نِسْبَتِهَا اِلٰی قُدْرَةِ الْعَبْدِ کَسْبًا
لَهٗ غَیْرَ اَنَّ الْاَشْعَرِیَّ مِنْهُمْ ذَهَبَ اِلٰی
اَنْ لَا مَدْخَلَ لِاخْتِیَارِ الْعِبَادِ فِیْ اَفْعَالِهِمْ
اَصْلًا اِلَّا اَنَّهٗ سُبْحَانَهٗ اَوْجَدَ الْاَفْعَالَ
عَقِیْبَ اخْتِیَارِهِمْ بِطَرِیْقِ جَرْیِ الْعَادَةِ
اِذْ لَا تَاْثِیْرَ لِلْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ عِنْدَهٗ -
وَهٰذَا الْمَذْهَبُ مَائِلٌ اِلَی الْجَبْرِ وَلِهٰذَا
یُسَمّٰی بِالْجَبْرِ الْمُتَوَسِّطِ وَقَالَ الْاُسْتَاذُ

ازینکه تفویض نماید ربوبیتِ خود را به بندگانِ
خویش پس گفت ابوحنیفه رح آیا مجبور ساخته است
ایشان را بران فرمود خدا تعالیٰ عادل تر است
از آنکه مجبور سازد ایشان را آنگاه عذاب کند
ایشان را آنگاه پس گفت ابوحنیفه رح و چگونست
حقیقتِ این معامله فرمود کار میانِ تفویض و میان
جبر است نه بالکلیه جبر است و نه تفویض و نه اکراه
و نه تسلیط تا آنکه ازینجا گفته اند اہل سنت که تحقیق
افعالِ اختیاریه بندگان داخل اند تحتِ قدرتِ حق تعالیٰ
باعتبار خلق و ایجاد و تحتِ قدرتِ عباد بروجه دیگر
از تعلق که معبّر است بکسب و اکتساب پس حرکتِ عبد را
باعتبارِ نسبتِ وی بقدرتِ حق تعالیٰ خلق و ایجاد میگویند
و باعتبار ارتباطِ وی بقدرتِ عبد کسب و اکتساب
میگویند و لیکن امام ابوالحسن اشعری که از ایشان رفته
است باین طرف که اختیار عباد را در افعالِ ایشان
اصلاً مدخلے نیست و لیکن بتحقیق حق سبحانه بوجود
می آرد افعال را در عقب اختیارِ ایشان بطریق جری عادت
زیرا که قدرتِ حادثه را نزد وے هیچ تاثیر نیست
و این مذهب مائل است بجبر و ازینجاست که بجبر
متوسط نامیده میشود و قائل شده است استاذ

[1] أبو إسحق الإسفرايني بتأثير القدرة
الحادثة في أصل الفعل وحصول الفعل
بمجموع القدرتين وقد جوّز اجتماع
المؤثرين على أثر واحد بجهتين
مختلفتين وقال القاضي أبو بكر الباقلاني [2]
بتأثير القدرة الحادثة في وصف
الفعل بأن تجعل الفعل موصوفا
بمثل كونه طاعة ومعصية والمختار
عند العبد الضعيف تأثير القدرة
الحادثة في أصل الفعل وفي وصفه
معا إذ لا معنى للتأثير في الوصف
بدون التأثير في الأصل إذ الوصف
أثر متفرع عليه لكنه محتاج إلى
تأثير زائد على تأثير أصل الفعل
إذ وجود الوصف زائد على وجود
الأصل ولا محذور في القول
بالتأثير وإن كبر ذلك على
الأشعري إذ التأثير في القدرة
أيضا بإيجاد الله سبحانه كما أن
نفس القدرة بإيجاده تعالى أيضا

ابو اسحاق اسفرائنی بتأثیر قدرت حادثه در
نفس فعل وبحصول فعل بمجموع قدرتین وتجویز نمود.
است اجتماع دو مؤثر را بر اثر واحد اما از دو جهت
مختلف وقائل شده است قاضی ابوبکر باقلانی
[2] بتأثیر قدرت حادثه در وصف فعل بدین نهج
که متصف گردانیده شود فعل مثلا بوصف طاعت
یا معصیه ومختار نزد این بنده ضعیف تأثیر
قدرت حادثه است در هر یکے از نفس فعل و وصف
فعل چه تأثیر قدرت حادثه در وصف بدون
تأثیر وے در اصل هیچ معنی ندارد زیرا که وصف
اثر همان اصل هست ومتفرع است بر آن اما
محتاج است بتأثیر زائد بتأثیر اصل فعل
بدین سبب که وجود وصف زائد است بر
وجود اصل وهیچ انحاله نیست در قول
بتأثیر قدرت عبد. هرچند این قول بر
اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف
تأثیر در قدرت عبد نیز بایجاد حق است
سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز بایجاد
اوست تعالی

(١) ابو اسحق ابراهيم اسفرائيني توفي سنة ٤١٨ هـ. [١٠٢٧ م.] في نيسابور
(٢) قاضي ابو بكر محمد الباقلاني توفي سنة ٤٠٣ هـ. [١٠١٣ م.] في بغداد

وَالْقَوْلُ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ هُوَ الْاَقْرَبُ اِلَى الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْاَشْعَرِيِّ[1] دَاخِلٌ فِي دَائِرَةِ الْجَبْرِ فِي الْحَقِيقَةِ اِذْ لَا اخْتِيَارَ عِنْدَهُ حَقِيقَةً وَلَا تَأْثِيرَ لِلْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ اَصْلًا عِنْدَهُ اِلَّا اَنَّ الْفِعْلَ الْاِخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْجَبْرِيَّةِ لَا يُنْسَبُ اِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ مَجَازًا وَعِنْدَ الْاَشْعَرِيِّ يُنْسَبُ اِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً وَاِنْ لَمْ يَكُنِ الْاِخْتِيَارُ ثَابِتًا لَهُ حَقِيقَةً لِاَنَّ الْفِعْلَ يُنْسَبُ اِلَى قُدْرَةِ الْعَبْدِ حَقِيقَةً سَوَاءٌ كَانَتِ الْقُدْرَةُ مُؤَثِّرَةً وَلَوْ فِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ الْاَشْعَرِيِّ مِنْ اَهْلِ السُّنَّةِ اَوْ مَدَارًا مَحْضًا كَمَا هُوَ مَذْهَبُهُ وَبِهٰذَا الْفَرْقِ يَتَمَيَّزُ مَذْهَبُ اَهْلِ الْحَقِّ عَنْ مَذْهَبِ اَهْلِ الْبَاطِلِ وَنَفْيُ الْفِعْلِ عَنِ الْفَاعِلِ حَقِيقَةً وَاِثْبَاتُهُ لَهُ مَجَازًا كَمَا هُوَ مَذْهَبُ الْجَبْرِيَّةِ كُفْرٌ مَحْضٌ وَاِنْكَارٌ عَنِ الضَّرُورَةِ قَالَ صَاحِبُ التَّمْهِيدِ[2] وَمِنَ الْجَبْرِيَّةِ مَنْ قَالَ بِاَنَّ الْفِعْلَ

وقول بتأثیر قدرتِ حادثه همان هست که نزدیکتر است بصواب. واما مذهب اشعری[1] پس فی الحقیقت داخلِ دائرهٔ جبر است چه نزدِ اشعری عبد را فی الحقیقة هیچ اختیارے نیست وقدرتِ حادثه را هیچ تأثیرے نه مگر آنکه نزد جبریه فعل اختیاری بفاعل حقیقةً نسبت کرده نمیشود بلکه مجازاً ونزد اشعری بفاعل حقیقةً نسبت کرده میشود هرچند مراورا حقیقةً اختیارے حاصل نیست زیراکه فعل نزد اهل سنت بقدرتِ عبد حقیقةً منسوب است قدرت فی الجمله مؤثر باشد چنانکه مذهب غیر اشعری است از اهلسنت یا مدارِ صرف چنانکه مذهب ویست وبهمین فرق ممتاز گردد مذهب اهل حق از مذهب اهل باطل. واما این که فعل را از فاعل باعتبار حقیقت نفی کردن وباعتبارِ مجاز اثبات نمودن چنانکه قولِ جبریه است پس کفر است صریح وانکار است از بداهت. صاحبِ تمهید[2] فرموده که بعضے از جبریه قائل اند بانکه صدورِ فعل از

(١) ابو الحسن علي الاشعری توفی سنة ٣٣٠ هـ. [٩٤٣ م.] فی بغداد

(٢) صاحب تمهید میمون نسفی حنفی توفی سنة ٥٠٨ هـ. [١٠١٤ م.]

مِنَ العَبدِ ظاهراً اَو مجازاً اَمّا فِي الحقيقة
لَا استطاعة لنا والعبدُ كالشجرِ اِذا
حرّكها الريحُ تحرّكت فكذلك
العبدُ مجبورٌ كالشجرِ وهذا الكفرُ و
مَن اعتقد هذا يصير كافراً وقال
ايضاً فِي مذهب الجبريّة قولهم
اَن ليس للعبادِ افعالٌ على الحقيقة
لا في الخيرِ ولا في الشرّ وما يفعل العبدُ
فالفاعلُ هو الله سبحانه وهذا الكفرُ
فَاِن قلتَ اِذا لم يكن لقدرةِ العبدِ
تاثيرٌ في الافعالِ ولم يكن اختيارٌ
له حقيقةً فما معنى نسبة الافعال الى
العبدِ حقيقةً عند الاشعريّ قلتُ اِنّ
القدرةَ واِن لم يكن لها تاثيرٌ في
الافعالِ اِلّا انّه سبحانه جعلها
مدارَ الوجودِ الافعالِ باَن يخلق
الله تعالى الافعال عقيبَ صرفِ
قدرتهم واختيارهم الى الافعالِ
بطريقِ جري العادة وكانت القدرة
علّةً عاديةً لوجودِ الافعالِ فيكون

عبد متصف باعتبار ظاهر و مجاز است امّا در حقیقت
او را هیچ استطاعت حاصل نیست و عبد در رنگ
شجر است که چون متحرک گرداند او را باد متحرک گردد
پس همچنین عبد مجبورِ محض است کالشجر و این قول
کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد کافر گردید و نیز
فرموده که در مذهبِ جبریه است قولِ ایشان که
نیست مر بندگان را افعالے علی الحقیقة نه در
خیر و نه در شر و هر چه میکنند پس فاعلِ آن
همان حق است سبحانه و این قول نیز کفر است
اگر گوئی هر گاه قدرتِ عبد را در افعالِ وے
تاثیر نیست و نه مر او را حقیقةً اختیارے پس نزدِ
اشعری افعال را بعبد حقیقةً نسبت کردن چه معنی
دارد گویم هر چند قدرت را در افعال تاثیرے
متحقق نیست مگر این قدر هست که حق سبحانه
آن را از برائے حصولِ افعال مدار ساخته است
بدین نهج که مے آفریند حق تعالے افعالِ عباد
را بعد از صرف کردنِ ایشان قدرت و اختیار
خود را در افعال بطریقِ جریِ عادت ۔
و نیز قدرتِ عبد علتِ عادیه گشته است از
برائے حصولِ افعال پس ثابت شد

لِلْقُدْرَةِ مَدْخَلٌ فِي صُدُورِ الْأَفْعَالِ عَادَةً
لِأَنَّهَا لَمْ تُوجَدْ بِدُونِهَا عَادَةً وَإِنْ لَمْ
يَكُنْ لَهَا تَأْثِيرٌ فِي الْأَفْعَالِ فَبِاعْتِبَارِ الْعِلَّةِ
الْعَادِيَّةِ يُنْسَبُ إِلَى الْعِبَادِ أَفْعَالُهُمْ حَقِيقَةً
هٰذَا مُنْتَهَى النِّهَايَةِ فِي تَصْحِيحِ مَذْهَبِ
الْأَشْعَرِيِّ وَالْكَلَامُ بَعْدُ مَحَلُّ تَأَمُّلٍ
اِعْلَمْ أَنَّ أَهْلَ السُّنَّةِ آمَنُوا بِالْقَدَرِ
وَقَالُوا إِنَّ الْقَدَرَ خَيْرَهُ وَشَرَّهُ وَحُلْوَهُ
وَمُرَّهُ مِنَ اللهِ سُبْحَانَهُ لِأَنَّ مَعْنَى الْقَدَرِ
هُوَ الْإِحْدَاثُ وَالْإِيجَادُ وَمَعْلُومٌ أَنْ
لَيْسَ مُحْدِثٌ وَلَا مُوجِدٌ إِلَّا اللهُ سُبْحَانَهُ
لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ
وَالْمُعْتَزِلَةُ وَالْقَدَرِيَّةُ أَنْكَرُوا الْقَضَاءَ
وَالْقَدَرَ وَزَعَمُوا أَنَّ أَفْعَالَ الْعِبَادِ
حَاصِلَةٌ بِقُدْرَةِ الْعَبْدِ وَحْدَهَا قَالُوا
لَوْ قَضَى اللهُ سُبْحَانَهُ الشَّرَّ ثُمَّ يُعَذِّبُهُمْ عَلَيْهِ لَ
كَانَ ذٰلِكَ جَوْرًا مِنْهُ سُبْحَانَهُ وَهٰذَا جَهْلٌ
مِنْهُمْ لِأَنَّ الْقَضَاءَ لَا يَسْلُبُ الْقُدْرَةَ
وَالْاِخْتِيَارَ عَنِ الْعَبْدِ لِأَنَّهُ قَضَى بِأَنَّ
الْعَبْدَ يَفْعَلُهُ أَوْ يَتْرُكُهُ بِاخْتِيَارِهِ غَايَةُ

مر قدرت را دخلی در صدور افعال بحسب العادة زیرا که افعال
بدون قدرت عبد عادةً بوجود نیامده شد
اگرچه مر او به صدور افعال تاثیری حاصل نیست
پس باعتبار علت عادیه بودن وے نسبت
کرده میشود بسوے عباد افعال ایشان حقیقةً
و همین است غایت وسع در تصحیح مذهب اشعری
و کلام وے تا حال جائے تردد است باید دانست
که هر آئینه اهل سنت ایمان آورده اند بقدر و قائل
گشته اند باین که قدر را خیر و شر و شیرین و تلخ
همه آن از حق است سبحانه چه مراد از قدر همین احداث
است و ایجاد و معلوم است که محدث و موجد حق
است سبحانه نه غیر او و اوست سبحانه معبود و خالق
هر چیز پس بپرستید او را و فرقه معتزله و قدریه
از قضا و قدر را انکار نموده اند و زعم کرده که هر آئینه
افعال عباد محض به قدرت عبد بوجود در می
آید گفته اند که اگر حق سبحانه قضا میکرد بدی را پستر
عذاب میکرد ایشان را بر آن البته می بود
این امر از وے سبحانه جور و ستم - و این قول از
جهالت ایشان است چه قضاء حق سبحانه قدرت
و اختیار را از عبد سلب نمی کند زیرا که وے قضا فرموده است

ای بجعل الفعل واجبا او ممتنعا ووجوب الفعل اقتضاء عينا في الاختيار قلنا اولا انه ممنوع فان الوجوب بالاختيار محقق له لا مناف وثانيا انه منقوض بافعال الباري [illegible]

ما في الباب أنه يوجب الاختيار
وهو محقق للاختيار لا مناف له وأيضا
منقوض بأفعال الباري تعالى لأن فعله
سبحانه بالنظر إلى القضاء إما واجب
أو ممتنع إذ لو تعلق القضاء بالوجود تجب
أو بالعدم فيمتنع فلو كان وجوب
الفعل بالاختيار منافيا له لم يكن
الباري تعالى مختارا وهذا كفر
ولا يخفى على أحد أن القول باستقلال
قدرة العبد في إيجاد أفعاله مع كمال
ضعفه في غاية السخافة ومنشأ
نهاية السفاهة ولهذا بالغ مشايخ
ما وراء النهر شكر الله تعالى سعيهم في
تضليلهم في هذه المسئلة حتى قالوا
إن المجوس أسعد حالا منهم حيث لم
يثبتوا إلا شريكا واحدا والمعتزلة
أثبتوا شركاء لا تحصى وزعمت الجبرية
أنه لا فعل للعبد أصلا وأن حركاته
بمنزلة حركات الجمادات لا قدرة لهم
أصلا ولا قصد ولا اختيار وزعموا

که عبد باختیار خود کار خواهد کرد یا نخواهد کرد غایة
ما فی الباب این چنین قضا اختیار عبد را واجب
ولازم میگرداند واین مثبت اختیار است منافی
آن نیز منقوض است بافعال باریتعالی چراکه
فعل او سبحانه بنظر قضا واجب است یا ممتنع
چه قضا اگر بوجود متعلق است واجب است یا بعدم
پس ممتنع پس اگر وجوب فعل اختیاری منافی اختیار
بودے باریتعالی در افعال خود مختار نبودے
واین کفر است ودر هیچکس مخفی نیست که تحقیق
قول باستقلال قدرت عبد در ایجاد افعال
خویش باوجود کمال ضعف وی در غایة سبکی است
ومنشأ نهایت بیخردی وازینجاست که مشایخ
ماوراء النهر شکر الله تعالی سعیهم مبالغه نموده
اند در تضلیل ایشان اندرین مسئله بحدیکه گفته اند
که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس
غیر او یک شریک اثبات نکرده اند ومعتزله
شرکاء بے نهایت اثبات نموده اند وجبریه
زعم نموده که فعل است هرگز مر عبد را ونه قدرت
ونه اراده ونه اختیار وحرکاتش درنگ جمادات است
وگفته که عبد نه بر فعل خیر ثواب داده شود و

[illegible]

اَنَّ الْعَبْدَ لَا يُثَابُ بِالْخَيْرِ وَلَا يُعَاقَبُ بِالشَّرِّ وَالْكُفَّارُ وَالْعُصَاةُ مَعْذُوْرُوْنَ غَيْرُ مَسْئُوْلِيْنَ لِاَنَّ الْاَعْمَالَ كُلَّهَا مِنَ اللّٰهِ تَعَالٰى وَالْعَبْدُ مَجْبُوْرٌ فِيْ ذٰلِكَ وَهٰذَا كُفْرٌ وَهُوَ رَأْيُ الْمُرْجِئَةِ الْمَلْعُوْنَةِ الَّذِيْنَ يَقُوْلُوْنَ بِاَنَّ الْمَعْصِيَةَ لَا يَضُرُّ وَالْعَاصِيَ لَا يُعَاقَبُ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ لُعِنَتِ الْمُرْجِئَةُ عَلٰى لِسَانِ سَبْعِيْنَ نَبِيًّا وَمَذْهَبُهُمْ بَاطِلٌ بِالضَّرُوْرَةِ لِلْفَرْقِ الظَّاهِرِ بَيْنَ حَرَكَةِ الْبَطْشِ وَحَرَكَةِ الْاِرْتِعَاشِ وَنَعْلَمُ قَطْعًا اَنَّ الْاَوَّلَ بِاخْتِيَارِهٖ دُوْنَ الثَّانِيْ وَالنُّصُوْصُ الْقَطْعِيَّةُ تَنْفِيْ هٰذَا الْمَذْهَبَ اَيْضًا كَقَوْلِهٖ تَعَالٰى جَزَاءً بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ وَقَوْلِهٖ سُبْحَانَهٗ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ اِلٰى غَيْرِ ذٰلِكَ وَاعْلَمْ اَنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ لِضُعْفِ هِمَمِهِمْ وَقُصُوْرِ نِيَّاتِهِمْ يَطْلُبُوْنَ الْاِعْتِذَارَ وَدَفْعَ السُّؤَالِ لٰكِنَّهُمْ فَيَمِيْلُوْنَ اِلٰى

نه بر فعلِ شر عتاب کرده شود وکفار وعصاة معذور اند غیر مسئول زیراکه افعال تمامها از حق است سبحانه وعبد مجبور محض است ودران واین قول کفر است واین طائفه مرجئه ملعونه ایشانند که قائلند باینکه معصیة مضر نیست وعاصی معاقب نه ـ مروی است از پیغمبر خدا صلى الله تعالى عليه وآله وسلم که فرمود مرجئه ملعون است بر زبانِ هفتاد پیغمبر ومذهبِ ایشان باطل است بالبداهة از جهتِ تحقق فرقِ ظاهر میان حرکتِ بطش ومیان حرکتِ ارتعاش وقطعًا میدانیم که اول باختیارِ اوست نه ثانی ونصوصِ قطعیه نیز این مذهب را نفی مے سازد همچون قولِ حق تعالے جزاءً بما كانوا يعملون وقولِ او سبحانه فمن شاء فليؤمن ومن شاء فليكفر وغیرِ ذٰلك وبدانکه اکثر مردم بعلتِ ضعفِ همم خود وقصور نیات خویش بهانه وعذر مے جویند ومیخواهند که رفعِ سائل از خود نمایند پس مائل میشوند

مذهبِ الاشعريّ بل الى مذهب
الجبريّ فتارةً يقولون بانْ لا اختيار
للعبدِ حقيقةً ونسبةُ الفعلِ اليه
مجازٌ وتارةً يقولون بضعفِ الاختيارِ
المستلزمِ للاجبارِ ومع ذلك يسمعون
كلامَ بعضِ الصوفيةِ فی هذا المقامِ
من انّ الفاعلَ واحدٌ ليس الّا هو
وانْ لا تاثيرَ لقدرةِ العبدِ فی الافعالِ
اصلاً وانّ حركاته بمنزلةِ حركاتِ
الجماداتِ بل وجودُ العبدِ ذاتاً و
صفةً كسرابٍ بقيعةٍ يحسبه الظمآنُ
ماءً حتّٰى اذا جاءه لم يجده شيئاً
ووجد اللّٰه عنده وامثالُ هذا الكلامِ
ازدادهم جرأةً على المداهنةِ والمساهلةِ
فی الاقوالِ والافعالِ فنقولُ فی تحقيقِ
هذا المقامِ واللّٰه سبحانه اعلمُ بحقيقةِ
المرامِ انّ الاختيارَ لو لم يكن ثابتاً
للعبدِ حقيقةً كما هو مذهبُ الاشعريّ
لما نسبَ اللّٰه تعالى الظلمَ الى العبادِ
اذ لا اختيارَ لهم ولا تاثيرَ لقدرتهم

بمذهب اشعری بلکه بمذهب جبری پس گاہے
حکم میکنند بانکه عبد را حقیقةً اختیارے
حاصل نیست و نسبت فعل بوے مجاز است
و گاہے بضعف اختیار عبد قائل میشوند
که مستلزم جبر است و مع ذلک کلام بعضے
از صوفیه اندرین مقام استماع مینمایند که
فاعل افعال یکے است و بس و هرگز تاثیرے
نیست مر قدرت عبد را در افعال و حرکات وے
بمنزلهٔ حرکات جمادات است بلکه وجود
عبد از روئے ذات و صفت مثل سرابی است
بزمین هموار که پندارد آن را تشنه آبے تا وقتیکه
بیاید نزدیک آن نیابد آن را چیزے
و یافت خدا را نزدیک آن۔ و این چنین
کلامها دلیر تر ساخته است مر ایشان را بر مداهنات
و مساهلات در اقوال و افعال پس میگوئیم در تحقیق
این مقام و اللّٰه سبحانه اعلم بحقیقة المرام
بدرستیکه اگر اختیار ثابت نبودے مر عبد را
حقیقةً چنانکه مذهب اشعری است البته نسبت
نه نمودے حق تعالے ظلم را الی العباد چه مر ایشان را
نه اختیارے حاصل است و نه قدرت ایشان را

والذين كفروا اعمالهم كسراب بقيعة

وَاِنَّمَا هِيَ مَدَارٌ مَحْضٌ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ
سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ اِلَيْهِمْ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ
كِتَابِ الْمَجِيْدِ وَمُجَرَّدُ الْمَدَارِيَّةِ بِدُوْنِ
التَّاثِيْرِ وَلَوْفِي الْجُمْلَةِ لَا يُوْجِبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ
نَعَمْ اِنَّ الْاِيْلَامَ وَالتَّعْذِيْبَ لِلْعِبَادِ
مِنْهُ تَعَالٰى مِنْ غَيْرِ اَنْ يَكُوْنَ الْاِخْتِيَارُ
ثَابِتًا لَهُمْ لَيْسَ بِظُلْمٍ اَصْلًا اِذْ هُوَ سُبْحَانَهُ
مَالِكٌ عَلَى الْاِطْلَاقِ يَتَصَرَّفُ فِي مِلْكِهِ
الْمُطْلَقِ كَيْفَ يَشَاءُ اَمَّا نِسْبَةُ الظُّلْمِ
اِلَيْهِمْ فَمُسْتَلْزِمٌ لِثُبُوْتِ الْاِخْتِيَارِ لَهُمْ
وَاحْتِمَالُ الْمَجَازِ فِي هٰذِهِ النِّسْبَةِ خِلَافُ
الْمُتَبَادِرِ فَلَا يُرْتَكَبُ مِنْ غَيْرِ ضَرُوْرَةٍ
وَاَمَّا الْقَوْلُ بِضُعْفِ الْاِخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُوْ
اِمَّا اَنْ يُرَادَ بِهِ الضُّعْفُ بِالنِّسْبَةِ اِلٰى
اخْتِيَارِهٖ تَعَالٰى فَمُسَلَّمٌ وَلَا نِزَاعَ فِيْهِ
لِاَحَدٍ وَكَذَا الضُّعْفُ بِمَعْنٰى عَدَمِ الْاِسْتِقْلَالِ
فِي صُدُوْرِ الْاَفْعَالِ اَيْضًا مُسَلَّمٌ وَاَمَّا
الضُّعْفُ بِمَعْنٰى عَدَمِ الْمَدْخَلِيَّةِ لِلْاِخْتِيَارِ
فِي الْاَفْعَالِ فَمَمْنُوْعٌ وَهُوَ اَوَّلُ الْمَسْئَلَةِ
وَسَنَدُ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مُفَصَّلًا يَنْبَغِي اَنْ

تاثیرے وقدرتِ ایشان مدارِ محض است
نزدِ اشعری وبس وحال آنکه نسبت نموده است
حق سبحانه وتعالی ظلم را بایشان در مواضع متعدده
از کتاب مجید خود ومداریت صرف بدونِ تاثیر
ولو فی الجمله تصحیح نمے نماید صدورِ ظلم را از ایشان
آرے ایلام وتعذیبِ حق جل وعلا مر عباد را
بدونِ آنکه ایشان را اختیارے حاصل بود اصلا
ظلم نیست چه او سبحانه مالکِ است علی الاطلاق
تصرف نماید در ملکِ مطلقِ خود بهر نهجیکه خواهد اَما
نسبتِ ظلم بایشان پس مستلزم ثبوتِ اختیار است
مر ایشان را واحتمالِ مجاز اندرین مسئله
خلافِ متبادر است بدونِ ضرورت ارتکابِ
آن کرده نشود واَما قول بضعفِ اختیار پس
خالی نیست که مراد بآن اگر ضعف نسبت باختیار
حق است تعالی پس مسلّم است وکسے را دران
نزاعے نیست وهمچنین ضعف بمعنی عدم استقلال
در صدورِ افعال نیز مسلّم است واَما ضعف بمعنی
عدم مدخلیتِ اختیار در افعال پس مسلّم نیست
وآن اولِ مسئله است وسندِ منع مفصلا
پیش ازین گذشته

اعلم أن الله تعالى كلف عباده
بقدر طاقتهم واستطاعتهم وخفف
في التكليف لضعف خلقهم قال
الله تبارك وتعالى يريد الله أن يخفف
عنكم وخلق الإنسان ضعيفا كيف
وهو سبحانه حكيم رؤوف رحيم
لا يليق بالحكمة والرأفة والرحمة
تكليف ما لا يستطيع له العبد فلم
يكلف برفع الصخرة العظيمة التي لا يقدر
على رفعها العبد بل كلف بما هو أيسر
على العبد من الصلوات المشتملة على
القيام والركوع والسجود والقراءة لليسر
وكل ذلك يسيرة غاية اليسر وكذا
الصوم مثلا في نهاية السهولة والزكوة
أيضا كذلك إذ قدرت بربع العشر
ولم يقدر بالكل والنصف مثلا
لئلا يثقل على العباد ومن كمال
الرأفة جعل للمأمور خلفا إن تعسر
الأصل فجعل للوضوء خلفا هو التيمم
وكذا حكم بأن من لم يقدر على

دانستنیست که بتحقیق حق تعالی تکلیف داده است
مر بندگانِ خود را باندازهٔ طاقت و استطاعت
شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت نموده
است بسبب ضعفِ خلقتِ ایشان چنانکه فرموده
است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که سبک
کند از شما و انسان ضعیف آفریده شده است
چگونه و حال آنکه او سبحانه باحکمت است و با رأفت
و رحمت نسزد بحکمت و رأفت و رحمت او که تکلیف
دهد عبد را بچیزیکه او نتوانستد پس حکم نکرده است
بنده را ببرداشتنِ سنگِ عظیم که آن را نتواند برداشت
بلکه تکلیف داده است بآنچه آسان تر است
بر عبد از نمازهای پنجگانه که مشتمل اند بر قیام و رکوع
و سجود و قراءة میسره و این همه آسان اند در غایت
آسانی و همچنین روزه مثلا در نهایتِ سهولت است
و زکوة نیز این چنین است زیراکه واجب گردانیده
شده است چهلم حصه و واجب نگردانیده شده است
تمام و نه نصف مثلا تا که دشوار نبود بر بندگان
و از کمالِ رحمتِ اوست که مقرر فرموده است
مر مأمور به را بدل و عوض بر تقدیرِ تعذرِ اصل چنانچه
بعوضِ وضو تیمم را مشروع ساخته و همچنین حکم فرموده که

اَلْقِيَامِ صَلّٰى قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقُعُوْدِ
صَلّٰى مُضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
الرُّكُوْعِ وَالسُّجُوْدِ صَلّٰى مُوْمِيًا اِلٰى غَيْرِ ذٰلِكَ
مِمَّا لَا يَخْفٰى عَلَى النَّاظِرِ فِي الْاَحْكَامِ
الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرِ الْاِعْتِبَارِ وَالْاِنْصَافِ فَيَجِدُ
تَمَامَ التَّكْلِيْفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِيْ غَايَةِ
الْيُسْرِ وَنِهَايَةِ السُّهُوْلَةِ وَيُطَالِعُ كَمَالَ
الرَّاْفَةِ مِنْهُ سُبْحَانَهٗ عَلَى الْعِبَادِ فِيْ
صَفَحَاتِ تِلْكَ التَّكْلِيْفَاتِ وَمِصْدَاقُ
تَخْفِيْفِ التَّكْلِيْفَاتِ تَمَنِّي الْعَوَامِ فِيْ زِيَادَةِ
التَّكْلِيْفِ مِنَ الْمَأْمُوْرَاتِ فَاِنَّ بَعْضَهُمْ يَتَمَنّٰى
الزِّيَادَةَ فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوْضِ وَبَعْضَهُمْ
فِي الصَّلٰوَاتِ الْمَفْرُوْضَاتِ وَعَلٰى
هٰذَا الْقِيَاسِ وَمَا هٰذَا التَّمَنِّيْ اِلَّا
لِكَمَالِ التَّخْفِيْفِ وَعَدَمُ وِجْدَانِ
الْيُسْرِ فِيْ اَدَاءِ الْاَحْكَامِ لِلْبَعْضِ مَبْنِيٌّ
عَلٰى وُجُوْدِ ظُلُمَاتٍ نَفْسَانِيَّةٍ وَكُدُوْرَاتٍ
طَبْعِيَّةٍ نَاشِئَةٍ عَنْ هَوَى النَّفْسِ
الْاَمَّارَةِ الْمُتَصَدِّيَةِ بِمُعَادَاتِ اللّٰهِ
سُبْحَانَهٗ قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ كَبُرَ عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد نشسته نماز گذارد هر که
بر قعود قادر نبود بر پهلو خفته نماز ادا نماید و همچنین
کسیکه برکوع و سجود قدرت نیابد باشاره نماز
ادا کند و سوائے اینها از آنچه مخفی نیست بر
کسے که ناظر است در احکام شرعیه بنظر اعتبار
و انصاف پس بیابد تمام احکام شرعیه را در
غایتِ یسر و نهایت سهولت و مطالعه نماید
کمالِ رأفت او سبحانه بر عباد در صفحات اوراق
آن تکلیفات شاهدِ تخفیفِ این تکلیفات
تمنائے عوام است در از دیادِ تکلیفات از
ماموراتِ شرعیه چه بعضے از ایشان تمنائے
زیادةِ روزه فرض مینمایند و بعضے در نماز فرض
و علیٰ هذا القیاس و نیست این تمنی
مگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
وجدانِ یسر در اداءِ احکام مر بعضے را
مبنی است بر وجود ظلماتِ نفسانیه
و کدوراتِ طبعیه که ناشی است از هوائے
نفس اماره که ایستاده است بعداوتِ
حق سبحانه و تعالی + فرمود
حق سبحانه و تعالی دشوار آمد

أَلْمُشْرِكِيْنَ مَا تَدْعُوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللّٰهُ
تَعَالٰى وَإِنَّهَا لَكَبِيْرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِيْنَ
فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوْجِبٌ لِعُسْرِ
أَدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذٰلِكَ مَرَضُ الْبَاطِنِ
أَيْضًا مُوْجِبٌ لِذٰلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
الشَّرْعُ الشَّرِيْفُ لِإِبْطَالِ رُسُوْمِ النَّفْسِ
الْأَمَّارَةِ وَرَفْعِ هَوَاجِسِهَا فَهَوَى النَّفْسِ
وَمُتَابَعَةُ الشَّرِيْعَةِ عَلٰى طَرَفَيْ نَقِيْضٍ
فَلَاجَرَمَ يَكُوْنُ وُجُوْدُ ذٰلِكَ الْعُسْرِ
دَلِيْلَ وُجُوْدِ هَوَى النَّفْسِ فَيُقَدَّرُ وُجُوْدُ
الْهَوٰى بِقَدْرِ الْعُسْرِ فَإِذَا انْتَفَى الْهَوٰى
كُلِّيَّةً انْتَفَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلَامُ
بَعْضِ الصُّوْفِيَّةِ الْمَذْكُوْرُ سَابِقًا فِيْ نَفْيِ
الْاِخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهٖ فَاعْلَمْ أَنَّ كَلَامَهُمْ
إِنْ لَمْ يَكُنْ مُطَابِقًا لِأَحْكَامِ الشَّرِيْعَةِ
فَلَا اعْتِبَارَ لَهٗ أَصْلًا فَكَيْفَ يَصْلُحُ لِلْحُجَّةِ
وَالتَّقْلِيْدِ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْحُجَّةِ وَالتَّقْلِيْدِ
أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ فَمَا وَافَقَ
أَقْوَالَهُمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوْفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا
خَالَفَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلٰى أَنَّا نَقُوْلُ إِنَّ الصُّوْفِيَّةَ

بر مشرکان آنچه میخوانی ایشان را بآن ❊
ونیز فرموده ❊ وبهر آئینه نماز دشوار است مگر بر
فروتنی کنندگان ❊ پس چنانکه مرضِ ظاهر
موجبِ عسر ادائے احکام است همچنین مرض
باطن نیز موجبِ آن عسر است وحال آنکه
شریعتِ غرّا از برائے ابطالِ همین رسومِ نفس
امّاره وازالهٔ هواجسِ آن وارد شده است
پس هوائے نفس ومتابعتِ شریعت بر دو طرفِ
نقیض اند لاجرم وجودِ آن عسر دلیل باشد بر وجودِ
هوائے نفس پس باندازهٔ عسر هوائے نفس موجود
دانسته شود وچون هوائے نفس بالکلیه مرتفع
گردد عسر در احکام اصلا نماند وامّا کلام بعضے
از صوفیه در نفیِ اختیار یا ضعفِ آن که سابقًا
مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق باحکام
شرعیه نبود او را اصلًا اعتبارے نیست پس
حجیّت وتقلید را چگونه سزد وشایانِ حجیّت
وتقلید اقوالِ علماءِ اهل سنت است وبس
پس آنچه از اقوالِ صوفیه موافقِ اقوالِ
ایشان باشد مقبول است وآنچه مخالف ایشان است
غیر مقبول مع هذا گوئیم که صوفیه

اَلْمُسْتَقِیْمَۃَ الْاَحْوَالِ لَمْ یَتَجَاوَزُوا الشَّرِیْعَۃَ اَصْلًا لَا فِی الْاَحْوَالِ وَلَا فِی الْاَعْمَالِ وَلَا فِی الْاَقْوَالِ وَلَا فِی الْعُلُوْمِ وَالْمَعَارِفِ وَیَعْلَمُوْنَ اَنَّ بَقِیَّۃَ الْخِلَافِ مَعَ الشَّرِیْعَۃِ نَاشِیَۃٌ عَنْ سُقْمٍ فِی الْحَالِ وَخَلَلٍ فِیْہِ وَلَوْ صَدَقَ الْحَالُ مَا خَالَفَ الشَّرِیْعَۃَ الْحَقَّۃَ وَبِالْجُمْلَۃِ خِلَافُ الشَّرِیْعَۃِ دَلِیْلُ الزَّنْدَقَۃِ وَعَلَامَۃُ الْاِلْحَادِ غَایَۃُ مَا فِی الْبَابِ اَنَّ الصُّوْفِیَّ لَوْ تَکَلَّمَ بِکَلَامٍ مُخَالِفٍ لِلشَّرِیْعَۃِ نَاشٍ عَنِ الْکَشْفِ فِیْ غَلَبَۃِ الْحَالِ وَسُکْرِ الْوَقْتِ فَھُوَ مَعْذُوْرٌ وَکَشْفُہٗ غَیْرُ صَحِیْحٍ وَغَیْرُ صَالِحٍ لِلتَّقْلِیْدِ بَلْ یَنْبَغِیْ اَنْ یُحْمَلَ کَلَامُہٗ وَیُصْرَفَ عَنْ ظَاھِرِہٖ فَاِنَّ کَلَامَ السُّکَارٰی یُحْمَلُ وَیُصْرَفُ عَنِ الظَّاھِرِ۔

مستقیم الاحوال از شریعت تجاوز نمیکنند نہ در احوال و نہ در اعمال و نہ در اقوال و نہ در علوم و معارف و میدانند کہ بقیۂ خلاف با شریعت ناشی است از سقم حال و اختلال بال ورنہ مخالف شریعت حقہ اصلا نمی بود و بالجملہ خلاف شریعت دلیل زندقہ است و علامت الحاد غایۃ ما فی الباب اگر از بعض صوفیہ کلامے مخالف شریعت ناشی از کشف در غلبۂ حال و سکر وقت صادر شد معذور است و کشف او غیر صحیح کہ شایان تقلید نیست بلکہ لازم است کہ کلام او بر محمل صحیح حمل کردہ شود و از ظاہر خود مصروف زیرا کہ کلام سکاری حمل کردہ میشود و از ظاہر مصروف

ھٰذَا مَا تَیَسَّرَ لِیْ فِیْ ھٰذَا الْمَقَامِ بِعَوْنِ اللّٰہِ سُبْحَانَہٗ وَحُسْنِ تَوْفِیْقِہٖ تَعَالٰی وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی

۷۶ — مکتوب دو صد و نود و ششم (۲۹۶) — المنتخبات

در بیان بساطت صفات حق جل و علا و نفی تعدد و تعلق آن باشیا بحضرت مخدوم زادگی خواجہ محمد سعید

سلّمه الله تعالی وابقاه معدوریافت الحمد لله رب العلمین والصلوة والسلام
علی سید المرسلین وآله الطاهرین اجمعین بدان اسعدک الله تعالی که صفات الٰهی
جل سلطانه در رنگ ذات او تعالی بیچون و بیچگونه اند و در بساطت حقیقیه اند مثلاً علم یک
انکشاف بسیط است که معلومات ازل و ابد بهمان یک انکشاف منکشف میگردد و یک قدرت
کالمه بسیط است که مقدورات اولین و آخرین بوسیلهٔ آن بوجود می آیند و یک کلام بسیط
است که از ازل تا ابد بهمان کلام گویاست علی هذا القیاس سائر الصفات الحقیقیة
و تعدد و کثرت که باعتبار تعلق بمعلومات و مقدورات پیدا شود نیز دران مرتبه مفقود است اشیاء معلوم
و مقدور حق اند سبحانه اما صفت علم و صفت قدرت را با اشیاء هیچ تعلقی نیست این معرفت
ورای طور نظر عقل است ارباب معقول هرگز مثل اینمعنی تجویز نمی نمایند و محال میدانند که اشیاء معلوم
حق باشند جل شانه و علم او تعالی بآنها تعلق نکند و همچنین مقدور باشند و قدرت متعلق نشود نمی بینند
که دران مرتبه ازل و ابد آن حاضر است بلکه آن هم گنجایش ندارد و بیش از تعبیر باقرب شیٔ و اوفق
آن نیست و موجودات ازل و ابد دران آن حاضر حاضر اند و در همان آن حاضر زید را هم معدوم
میداند و هم موجود و هم جنین میداند و هم صبی و هم جوان میداند و هم پیر و هم حی میداند و هم میت
و هم در برزخ میداند و هم در حشر و حساب و معلوم است که آن آن را با این موجودات هیچ تعلقی نیست
چه اگر تعلقی پیدا کند از آنیت خواهد برآمد و زمان نام خواهد یافت و ماضی و استقبال خواهد گشت پس
این موجودات بهمان آن ثابت اند و هم غیر ثابت پس اگر انکشافی ثابت کرده شود بسیط
حقیقی که او را هیچ یکی از معلومات تعلق نباشد و جمیع معلومات بآن یک انکشاف معلوم گردند
چه عجب است که جمع ضدین درین موطن از استحاله برآمده است که مخصوص باتحاد زمانست و اتحاد
جهت اینجا زمان را گنجایش نیست اذ لا یجری علیه سبحانه زمان و اتحاد جهت نیز مفقود است
که فرق اجمال و تفصیل است در رنگ آنکه در مرتبه کلمه شخصی بگوید که اسم و فعل و حرف که قسیم یکدیگر اند

ـــه یعنی زیرا که نفی حادثه و نمی کنند بر وی سبحانه زمانه چه تقدم و تأخر از متعلقات زمان است و باری تعالی منزه از ان متعالی است ۔

همه ادراک مرتبه در آن واحد متجدد می شویم و منصرف را عین غیر منصرف می یابیم و مبنی را عین
معرب میدانیم و بگوید که با وجود این جامعیت کلمه را با هیچ یکی ازین اقسام تعلقی نیست او
ازین همه مستغنی است و هیچ یکی از عقلا انکار آن شخص نمی نماید و استبعاد آن نمیکنند و بعقل آن
فیه وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی چرا استبعاد کنند و توقف نمایند اگر گویند که مثل این سخن کسی نگفته
است چه شد اگر نگفته است اما مخالف سخن دیگران نیست و بمناسب مرتبه وجوب نه
تعالی و تقدس ـ خربوزه بخور تر ابفالیز چه کار ـ مثالیکه در مخلوقات میتوان گفت از برای
توضیح این معرفت آنست که گفته اند که ـ علم بعلت مستلزم علم بمعلول است ـ و درین صورت
بالاصالة مدرک متوجه علت است و تعلق بعلت پیدا کرده است علم معلول بتبعیت آن علم علت آمده
بی آنکه تعلق ثانی پیدا کرده باشد اما ارباب معقول درین صورت نیز بی تعلق علم در مرتبه ثانی بمعلومیت
معلول تجویز نخواهند کرد اگرچه آن تعلق بالاصالة نباشد لیکن مثالی قریب تر ازین مثال معلوم نیست
که پیدا شود مقصود توضیح است نه اثبات

۷۷ — مکتوب صد و چهارم (۳۰۴) — المنتخبات ۵۷

بمولانا عبد الحی صدور یافت در بیان اعمال صالحه که در اکثر آیهای قرآنی وعده دخول بهشت را منوط بآن
ساخته است تعالی و تقدس و در بیان ادای شکر و در بیان بعضی از معانی و اسرار نماز ـ بعد الحمد
والصلوة ـ بدان اسعدک الله تعالی مدتها این فقیر در آن تردد داشت که آیا مراد از اعمال صالحه که حضرت حق سبحانه
و تعالی در اکثر آیات قرآنی وعده دخول بهشت را مربوط بآن ساخته است جمیع اعمال صالحه است
یا بعضی اگر جمیع است متعسر است چه کم کسی باتیان جمیع موفق شده باشد و اگر بعضی است مجهول است
و تعیین نیافته آخر بمحض فضل خداوندی جل سلطانه بخاطر ریخت که شاید مراد از اعمال صالحه ارکان خمسه
اسلام باشد که بناء اسلام بر آنست امید است که اگر این اصول پنجگانه اسلام بر وجه کمال ادا یابند نجات

وفلاح نقد وقت ست چه اینها فی حدّ ذاتها اعمال صالحه اند و موانع سیئات و منکرات اند کریمه اِنَّ الصَّلٰوةَ
تَنْهٰی عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ شاهد این معنی است و چون اتیان این پنجگانه اسلام میسّر شد امید است که
شکر ادا یافت و چون شکر ادا یافت از عذاب نجاتے حاصل آمد مَا يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِكُمْ اِنْ شَكَرْتُمْ
وَاٰمَنْتُمْ پس در اتیانِ این پنجگانه بجان باید کوشید علی الخصوص در اقامتِ نماز که عمادِ دین است
مَهْمَا اَمْكَنَ بترکِ ادبے از آداب آن راضی نباید شد اگر نماز را تمام ساخت اصلِ عظیم از اسلام بدست آورد
و حبلِ متین از برائے خلاصی حاصل کرد وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ الْمُوَفِّقُ بدانکه تکبیرِ اولیٰ در نماز اشارت به استغناءِ کبریاءِ
اوست تعالیٰ و تقدّس از عبادتِ عابدان و از نمازِ مصلّیان و تکبیراتے که بعد ارکان اند رموز و اشارات اند
بعدمِ لیاقتِ اداءِ هر رکن از برائے عبادتِ جنابِ قدسِ او تعالیٰ و در تسبیحِ رکوع چون معنی تکبیر ملحوظ بوده
است در آخرِ رکوع تکبیر گفتن نه فرموده بخلاف سجدتین که با وجودِ تسبیحاتِ آنها در اوّل و آخر تکبیر گفتن فرموده
تا کسے در وهم نیفتد که در سجود که نهایتِ انحطاط و انخفاض است و غایتِ تذلّل و انکسار حقِ عبادت ادا ساخت
و از برائے دفعِ این وهم هم در تسبیحِ سجود لفظِ اعلیٰ اختیار افتاده و هم تکرارِ تکبیر مسنون گشته و چون نماز معراج
مؤمن است در آخرِ نماز کلماتیکه آن سرور علیه و علیٰ اٰله الصلوٰة والسلام در شبِ معراج آن کلمات مشرّف
شده بود خواندن فرموده پس مصلّی را باید که نماز را معراجِ خود سازد و نهایتِ قرب در نماز جوید قَالَ عَلَيْهِ
وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اَقْرَبُ مَا يَكُوْنُ الْعَبْدُ مِنَ الرَّبِّ فِي الصَّلٰوةِ و مصلّی چون مناجیِ ربّ ست
عزّ شانه و مشاهدِ عظمت و جلالِ اوست تعالیٰ در وقتِ ادائے نماز جائز آنست که در وے رعبے
و هیبتے پیدا شود از برائے تسلّیِ او ختمِ نماز بتسلیمتین فرموده و آنچه در حدیثِ نبوی آمده است علیه و علیٰ
اٰله الصلوٰة والسلام صد بار تسبیح و تحمید و تکبیر و تهلیل بعد از نمازِ فرض در علمِ فقیر سرّش آنست که در
اداءِ نماز هرچه از قصور و تقصیر واقع شده است به تسبیح و تکبیر تلافیِ آن باید نمود و اعتراف بعدمِ لیاقت
و ناتمامیِ عبادتِ خود باید فرمود و چون اداءِ عبادت بتوفیقِ او تعالیٰ میسّر شده است بتحمید شکرِ آن نعمت
باید بجا آورد و مستحقِ عبادت غیرِ او را نباید داشت امید است که چون اداءِ نماز مقرون بشرائط و آداب

واقع شود و بعد ازان تلافی تقصیر و شکرِ نعمتِ توفیق و نفیِ استحقاقِ عبادت از غیرِ او تعالی از صمیمِ قلب باین کلماتِ طیبه نموده آید آن نماز شایانِ قبولِ خداوندی جل سلطانه گردد و صاحبِ آن نماز مصلیِ مفلح بود اللّٰهم اجعلنی من المصلین المفلحین بحرمة سید المرسلین علیه و علیهم و علی آله الصلوات والتسلیمات

المنتخبات ۵۹	مکتوب سه صد و پنجم (۳۰۵)	تمامی نماز و کمال آن و منتهی

-۷۸

بمیر محب الله صدور یافته در بیانِ اسرار نماز و فرق در میان نمازِ مبتدی و عامی و در میان نمازِ منتهی و ما یناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلامٌ علی عباده الذین اصطفی بدان ارشدک الله تعالی که تمامیِ صلوة و کمالِ آن نزدِ فقیر عبارت از اتیانِ فرائض و واجبات و سنن و مستحباتِ نماز است که در کتبِ فقهیه بتفصیل بیان یافته است امرے دیگر ورائے این امورِ اربعه نیست که در تمامیِ نماز آن را دخلے باشد خشوعِ نماز نیز مندرج در همین امورِ اربعه است و خضوعِ قلب نیز منوط بانهاست جمعے به علمِ این امور اکتفا نموده اند و در عمل مساهلت و مداهنت اختیار نموده لاجرم از کمالاتِ نماز قلیل النصیب گشته اند و جمعے دیگر اهتمام بحضورِ قلب بحق سبحانه داشته باعمالِ قالبیه و جوارح کم پرداخته اند و اقتصار بر فرائض و سنن نمایند این جماعه نیز از حقیقتِ نماز آگاه نگشته اند و کمالِ نماز را از غیرِ نماز جسته چه حضورِ قلب را از جملهٔ احکامِ نماز نشمرده اند و آنچه در خبر آمده است لا صلوة الا بحضور القلب تواند بود که مراد از حضور حضورِ قلب باشد باین امورِ اربعه تا فتورے در اتیانِ امرے ازین امور واقع نشود و ورائے این حضور حضورے دیگر الحال بفهمِ این فقیر نمے درآید سوال چون تمامیِ نماز و کمالِ آن مربوط باتیانِ امورِ اربعه گشت و امرے دیگر ورائے اینها در کمالِ آن ملحوظ نشد پس فرق در میانِ نمازِ منتهی و نمازِ مبتدی بلکه نمازِ عامی که مقرون باتیانِ این امور باشد چه بود جواب فرق از نزدِ عامل است نه از راهِ عمل اجرِ یک عمل بواسطهٔ تفاوتِ عمّال متفاوت است عملیکه از عاملِ مقبول و محبوب بوقوع آید اجرِ آن اضعافِ مضاعف است ازان اجرے که مترتب بر عملِ غیرِ آن عامل باشد چه عامل هرچند عظیم القدر باشد عملِ او جزیل الاجر است اینجا

گفته اند که عمل ریائی عارف بهتر از عمل اخلاص مریدست فکیف که عمل عارف مقرون باخلاص بود لهذا
حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه سهو حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوة والسلام بهتر از صواب
خود دانسته طلب سهو او علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة میفرماید آنجا که میگوید یا لیتنی
کنت سهو محمد آرزوئے آن دارد که بکلیت خود سهو آنسرور باشد علیه و علی آله الصلوة والسلام
پس تمامی اعمال و احوال خود را کم از عمل سهو آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام والتحیة میداند
و به تمنائے تمام تمامی حسنات خود را در جنب سهو آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام مسألت مینماید
و عمل سهو آنسرور علیه و علی آله الصلوة والسلام و مثل سلام دادن اوست علیه و علی آله الصلوة والسلام
بر دو رکعت نماز فرض چهارگانی بطریق سهو که گمان کرده بودند پس نماز منتهی باوجود نتائج و ثمرات دنیوی
اجر جزیل آخرت بران مترتب باشد بخلاف نماز مبتدی و عامی ع چه نسبت خاک را با عالم پاک
شمه از خصائص نماز منتهی و اینمیه مینماید ازانجا قیاس نمایند گاه هست که منتهی در نماز در وقت قرائت قرآن
و اتیان تسبیحات و تکبیرات زبان خود را در رنگ شجره موسوی مییابد و قوی و جوارح خود را بیش از آلات
و وسائط نمی یابد و گاه هست که در وقت اداء نماز باطن و حقیقت تمام از ظاهر و صورت قطع تعلق گسسته بعالم
غیب ملحق شده است و نسبت مجهول الکیفیت بغیب پیدا کرده و چون از نماز فارغ شده باز رجوع
نموده یا آنکه جواب اصل سوال گوئیم که اتیان امور اربعه مذکوره تمام و کمال نصیب منتهی است

۷۹ —	## مکتوب صد و دوازدهم (۳۱۲)	قوله تعالی فالقی السحرة ساجدین قالوا آمنا برب العالمین

بمیر محمد نعمان صدور یافت در جواب اسولهٔ که پرسیده بود
صحیفهٔ شریفه که بمصحوب ملا محمود ارسال داشته بودند رسید فرحت فراوان رسانید پرسیده بودند که علما میگویند که
زمین روضهٔ متبرکهٔ مدینه علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة از مکهٔ معظمه بزرگتر است باوجود مسجود
بودن صورت و حقیقت کعبهٔ معظمه مر صورت و حقیقت محمدیه را علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة

زمین روضه متبرکه چون بزرگتر باشد مخدوما آنچه نزد فقیر ثابت شده است آنست که خیر البقاع کعبه معظمه است
بعد ازان روضهٔ مقدسه مدینه علی صاحبها الصلوة والتحیة بعد ازان زمین حرم حضرت مکه حرسهما الله تعالی عن
الآفات اگر علماء روضه متبرکه را از مکه معظمه بهتر گفته باشند مراد از مکه معظمه سوای زمین کعبه مقدسه مراد داشته باشند
وایضاً پرسیده بودند دیاوه تجویز اشارت سبابه ملازمان مرحومی مولانا علم الله رساله نوشته اند فرستاده شده
است درینباب هرچه اشارت شود مخدوما احادیث نبوی علی مصدرها الصلوة والسلام درباب جواز اشارت
سبابه بسیار وارد شده اند و بعضے از روایات فقهیه حنفیه نیز درین باب آمده چنانچه مولانا در رساله ایراد نموده است
وچون در کتب فقه حنفی نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود که روایات جواز اشارت غیر روایات اصول
است وغیر ظاهر مذهب است و آنچه امام محمد شیبانی [1] گفته کان رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم
یُشیر ونصنع کما یصنع النبی علیه وعلی آله الصلوة والسلام ثم قال هذا قولی وقول ابی حنیفة رضی الله
تعالی عنهما از روایات نوادر است نه روایات اصول فی الفتاوی الغرائب فی المحیط هل یشیر بالمسبحة
السبابة من یده الیمنی لم یذکر محمد هذه المسئلة فی الاصل وقد اختلف المشائخ فیه منهم
من قال لایشیر ومنهم من قال یشیر وذکر محمد فی غیر روایة الاصول حدیثا عن النبی صلی
الله علیه وعلی آله وسلم انه کان یشیر ثم قال هذا قولی وقول ابی حنیفة رضی الله تعالی عنهما وقد قیل انه
سنة وقیل مستحب ثم قال فیها هذا ما ذکروا والصحیح ان الاشارة حرام وفی السراجیة [2] ویکره
ان یشیر بالسبابة فی الصلوة عند قوله اشهد ان لا اله الا الله هو المختار وفی الکبری [3] وعلیه
الفتوی لان مبنی الصلوة علی السکون والوقار وفی الغیاثیة [4] من الفتاوی ولا یشیر بالسبابة
عند التشهد هو المختار وعلیه الفتوی وفی جامع الرموز [5] لا یشیر ولا یعقد وهو ظاهر اصول
اصحابنا کما فی الزاهدی وعلیه الفتوی کما فی المضمرات [6] والولوالجی والخلاصة وغیرها
وعن اصحابنا انه سنة فی خزانة الروایات من التاتارخانیة ثم اذا اخذ فی التشهد ونهی
الی قوله لا اله الا الله هل یشیر باصبعه السبابة للید الیمنی لم یذکر محمد رحمه الله فی الاصل

(۱) محمد بن حسن شیبانی توفی سنة ۱۸۹ هـ. [۸۰۵ م.] فی ری (۲) مؤلف فتاوی السراجیة توفی سنة ۵۷۵ هـ. [۱۱۷۹ م.] فی فرغانه
(۳) مؤلف فتاوی الکبری حسام الدین عمر استشهد سنة ۵۳۶ هـ. [۱۱۴۲ م.] (٤) مؤلف فتاوی الغیاثیة داود بن یوسف ....
(۵) مؤلف جامع الرموز شمس الدین محمد القهستانی توفی سنة ۹۶۲ هـ. [۱۵۵۵ م.] فی بخاری (٦) مؤلف جامع المضمرات یوسف بن عمر توفی سنة ۸۳۲ هـ. [۱٤۲۹ م.]

وَقَدِ اخْتَلَفَ الْمَشَايِخُ فِيهِ مِنْهُمْ مَنْ قَالَ لَا يُشِيرُ وَفِي الْكُبْرٰى وَعَلَيْهِ الْفَتْوٰى وَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ يُشِيرُ وَمِنَ الْغِيَاثِيَّةِ وَلَا يُشِيرُ بِالسَّبَّابَةِ عِنْدَ التَّشَهُّدِ هُوَ الْمُخْتَارُ، و هرگاه در روایاتِ معتبره حرمتِ اشارت واقع شده باشد و بر کراهتِ اشارت فتوی داده باشند و از اشارت و عقد نهی کنند و آن را ظاهرِ اصولِ اصحاب گویند ما مقلدان را نمیرسد که بمقتضاے احادیث عمل نموده جرأت در اشارت نمائیم و به فتاواے چندین علماءِ مجتهدین مرتکبِ امرِ محرّم و مکروه و منهی گردیم مرتکبِ این امر از حنفیه از دو حال خالی نیست یا آنکه این علماءِ مجتهدین را علمِ احادیث معروفه جوازِ اشارت اثبات نمینماید یا آنکه عالمِ این احادیث میدانند اما عمل بمقتضاے این احادیث در حقِ این بزرگواران تجویز نمیکنند و می انگارد که ایشان بمقتضاے آراءِ خود بر خلافِ احادیث حکم بر حرمت و کراهت کرده اند و این هر دو شق فاسد است تجویز نکند آنرا مگر سفیه یا معاند و آنچه در ترغیب الصلوة[1] گفته است که انگشتِ شهادت برداشتن در تشهد سنتِ علماءِ متقدم است اما علماءِ متاخر نهی کرده اند از آنکه چون رافضیان درین غلو کردند سنیان ترک کردند از براے نفیِ تهمتِ سنی برافضی مخالفِ روایاتِ کتبِ معتبره است زیرا که ظاهرِ اصولِ اصحاب با عدمِ اشارت و عدمِ عقد است پس عدمِ اشارت سنتِ علماءِ متقدم شد و به ترکِ نفیِ تهمت گشت حسنِ ظنِ ما باین اکابرِ دین آنست که تا زمانیکه دلیلِ حرمت یا کراهت درین باب بر ایشان ظاهر نشده است حکم بحرمت یا کراهت نکرده اند هرگاه بعد از ذکرِ سنیت و استحبابِ اشارت گویند هٰذَا مَا ذَكَرُوا وَالصَّحِيحُ أَنَّ الْإِشَارَةَ حَرَامٌ معلوم میشود که ادلۀ سنیت و استحبابِ اشارت نزدِ این بزرگواران بصحت نه پیوسته است بلکه خلافِ آن بصحت رسیده غایتُ مَا فِي الْبَابِ ما را علمِ بآن دلیل نیست و این معنی مستلزمِ قدحِ اکابر نیست اگر کسے گوید که ما علم بخلافِ آن دلیل داریم گوئیم که علمِ مقلد در اثباتِ حل و حرمت معتبر نیست درین باب ظنِ مجتهد معتبر است ادلۀ مجتهدین را از وهنِ ازینت عنکبوت گفتن بسیار جرأت نمودن است و علمِ خود را بر علمِ این اکابر ترجیح دادن و ظاهرِ اصولِ اصحابِ حنفیه را باطل ساختن و روایاتِ معتبره مفتی بها را برهم زدن و شواذ گفتن احادیث را این اکابر بواسطۀ قربِ عهد و وفورِ علم و حصولِ ورع و تقوی از ما و در افتادگان بهتر میدانستند و صحت و سقم و نسخ و عدمِ نسخ

یعنی قرب، زمانِ شان بزمانِ نبوت

(١) مؤلف ترغيب الصلوة محمد بن احمد زاهد توفى سنة ٦٣٢ هـ. [١٢٣٥ م.]

آنهارا بیشتر از ما مے شناختند البتہ وجہ موجہ داشتہ باشند در ترکِ عمل بمقتضائے این احادیث علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و ما قاصر فہمان این قدر مے فہمیم کہ رواۃ احادیث در کیفیتِ اشارت و عقد اختلاف بسیار دارند و کثرتِ اختلافِ ایشان اضطراب در نفسِ اشارت پیدا کردہ است از بعضے روایات مفہوم میشود کہ اشارت بے عقد فرمودہ اند و آنکہ بعقد گفتہ اند بعضے روایت کردہ اند کہ عقد پنجاہ و سہ بود و بعضے دیگر روایت کردہ اند کہ عقدِ بست و سہ و بعضے بقبضِ خنصر و بنصر و حلقۂ ابہام با وسطیٰ اشارت بسابہ روایت کردہ اند و در روایتے بمجردِ وضعِ ابہام بر وسطیٰ اشارت میفرمودند و در روایتے آمدہ است کہ دستِ راست را بر فخذِ چپ وضع کردہ دستِ چپ را بر پائے راست نہادہ اشارت مے کردند و در روایتِ دیگر است کہ دستِ راست را بر پشتِ دستِ چپ و رسغ بر رسغ و ساعد بر ساعد نہادہ اشارت میفرمودند و در بعضے روایات آمدہ است کہ قبضِ جمیعِ اصابع فرمودہ اشارت میکردند از بعضے روایات معلوم میشود کہ اشارت بے تحریکِ سبابہ بودہ است و بعضے دیگر اثباتِ تحریک نیز مینمایند و ایضاً در بعضے روایات واقع شدہ است کہ اشارت در وقتِ قراءتِ تشہد میفرمودند من غیرِ تعیین و در بعضے احادیثِ دیگر آمدہ است کہ اشارت در وقتِ تلفظِ بکلمۂ شہادت بودہ است و در بعضے روایات متقید بوقتِ دعا ساختہ است کہ میفرمودند یا مقلبَ القلوبِ ثبّت قلبی علیٰ دینک و چون علماءِ حنفیہ در اشیانِ اشارت اضطرابِ رواۃ دیدند فعلِ زائد در نماز بخلافِ قیاس اثبات نمودند کہ مبناءِ صلوٰۃ بر سکون و وقار است و ایضاً توجیہِ اصابع بجانبِ قبلہ تا ممکن باشد سنت است کما قال علیہ الصلوٰۃ والسلام فلیوجّہ من اعضائہ الی القبلۃ ما استطاع اگر گویند کہ کثرتِ اختلاف وقتے مضطرب سازد کہ توفیق در میان روایات ممکن نباشد و در ما نحن فیہ توفیق ممکن است زیرا کہ تواند بود کہ جمیعِ روایات را در اوقاتِ مختلفہ کردہ باشند گوئیم کہ در بسیارے از روایات لفظِ کان واقع شدہ است کہ نزدِ منطقیان از ادواتِ کلیہ است فلا یمکن التوفیق و آنچہ از امامِ اعظم منقول است کہ اگر حدیثے مخالفِ قولِ من بیابید قولِ مرا ترک کنید و بر حدیث عمل نمائید مراد ازان حدیث حدیثے است کہ بحضرتِ امام نرسیدہ است و بنا بر عدمِ علمِ این

حدیث حکم بخلاف آن فرموده است و احادیث اشارت از ان قبیل نیست احادیث معروفه اند و احتمال
عدم علم ندارند اگر گویند که علماء حنفیه بر جواز اشارت نیز فتوی داده اند پس مقتضای فتاوای متعارضه بهر
طرف که عمل نموده آید مجوز باشد گوییم اگر تعارض در جواز و عدم جواز و حل و حرمت واقع شود ترجیح جانب عدم
جواز است و جانب حرمت را و ایضاً شیخ ابن همام[1] در رفع یدین گفته است که احادیث رفع و عدم رفع
متعارض اند ما بقیاس احادیث عدم رفع را ترجیح میدهیم که مبنای صلوة بر سکون و خشوع است که باجماع
مطلوب و مرغوب است وَالعَجَبُ مِنَ الشَّیخِ ابنِ الهُمَامِ اَنَّهُ قَالَ وَعَن کَثِیرٍ مِنَ المَشَایِخِ عَدَمُ
الاِشَارَةِ وَهُوَ خِلَافُ الرِّوَایَةِ وَالدِّرَایَةِ کَیفَ نَسَبَ التَّجهِیلَ اِلَی العُلَمَاءِ المُجتَهِدِینَ المُتَمَسِّکِینَ
بِالقِیَاسِ الَّذِی هُوَ الاَصلُ الرَّابِعُ مِنَ الشَّرعِ وَهُوَ ظَاهِرُ المَذهَبِ وَظَاهِرُ الرِّوَایَةِ عِندَ الحَنَفِیَّةِ وَهٰذَا
الشَّیخُ قَد ضَعَّفَ حَدِیثَ القُلَّتَینِ بِالاِضطِرَابِ الحَاصِلِ مِن کَثرَةِ اختِلَافِ الرُّوَاةِ فرزندی ارشدی
محمد سعید[2] درین باب رساله مینویسد چون به بیاض برسد فرستاده خواهد شد ان شاء الله تعالی و ایضا پرسیده بودند
که از طالبان طریقه ایشان بهر طرف جمعی هستند و هیچ جا دلیری نکرده و بکس نگفته که سر حلقه باشد بهر چه اشارت
شود هر کرا مناسب این دانند فرمایند که سر حلقه جمعی باشد این امر بصلاح شما مفوض است بعد از استخاره
و توجه امر فرمایند وَالسَّلَامُ عَلَیکُم وَعَلٰی مَن لَدَیکُم

مکتوب سیصد و سیزدهم (۳۱۳)

المنتخبات ۶۰

بخواجه محمد هاشم صدور یافته در حل اسوله که نوشته بود سوال اول آنکه کمالات اصحاب کرام مربوط بفنا و بقا
و سلوک و جذبه بود یا نه سوال دویم آنکه در طریقه علیه نقشبندیه از ریاضات منع میکنند و مضر میدانند
و حال آنکه آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام ریاضات شاقه کشیده اند سوال سیوم آنکه این طریق
چرا منسوب بحضرت صدیق رضی الله تعالی عنه گشت سوال چهارم آنکه در یک مکتوب نوشته اند که طالب را از
ولایت موسوی بولایت محمدی بتصرف نمیتوان برد و در مکتوب دیگر نوشته اند که شما را از ولایت موسوی

(۱) کمال الدین محمد ابن همام سیواسی توفی سنة ۸۶۱ هـ. [۱۴۵۷ م.]
(۲) محمد سعید بن امام ربانی توفی سنة ۱۰۷۰ هـ. [۱۶۶۰ م.] فی سرهند شریف

بولایت محمدی آورد وجه توفیق چیست سوال پنجم آنکه پیراهن پیش چاک باید پوشید یا پیراهن حلقه گریبان سوال ششم آنکه توجه نفی واثبات با توجه احدیت چگونه جمع شود سوال هفتم آنکه چون نفی واثبات بدل گفته شود لا را چرا به فوق ببرند واله را چرا بجانب یمین ودر آخر این مکتوب بیان مراعات آداب پیر فرموده اند وفرموده اند که ختم دفتر این مکتوبات را بهمین مکتوب نمازند وعدد سه صد وسیزده را رعایت کنند که موافق عدد پیغمبران مرسل است علیهم الصلوات مع التسلیمات ونیز عدد اهل بدر است رضی الله تعالی عنهم اجمعین وفرموده اند که در خاتمه این مکتوب عرضه داشتے که حضرت مخدوم زاده کلان علیه الرحمة والغفران نوشته اند نویسند تا خوانندها بدعا وفاتحه ایشان را یاد کنند بسم الله الرحمن الرحیم بعد الحمد لله والصلوة وتبلیغ الدعوات بجناب اخوی خواجه محمد هاشم میرسانند اسوله که طلب حل آنها در مکتوب میر سید محب الله نموده بودند در جواب آنها آنچه معلوم داشت نوشته فرستاد حاصل سوال اول آنکه قرب الهی جل سلطانه بحسب فنا فی الله وبقاء بالله وطی تمام مقامات جذبه وسلوک است اصحاب کرام که بیک صحبت خیر الانام علیه وعلیهم الصلوة والسلام از اولیاء امت افضل گشتند آیا این همه سیر وسلوک وفنا وبقا ایشان را در همان یک صحبت میسر میشد یا مجرد همان یک صحبت افضل بود از تمامی سیر وسلوک ودیگر فنا وبقا اصحاب کرام را بتوجه وتصرف آنحضرت بوده علیه وعلیهم الصلوة والتحیة یا بمجرد اسلام ونیز ایشان را علم سلوک وجذبه حالاً ومقاماً بوده یا نه واگر بوده بچه نام میخواندند واگر طریق سلوک وتصرف نبوده پس اینها را بدعت حسنه میتوان گفت جواب بدانند که حل این مشکل منوط به صحبت است وموقوف بخدمت سخنے که درین مدت کسے نگفته است بیک نوشتن چگونه معقول شما خواهد شد اما چون سوال کرده اید از جواب گفتن چاره ندارد وبضرورت بوجه اجمال حل آن مینماید استماع نمایند قرب یکه منوط بفنا وبقا وسلوک وجذبه است قرب ولایتست که اولیاء امت بآن مشرف گشته اند وقربیکه اصحاب کرام را در صحبت خیر الانام علیه وعلیهم الصلوة والسلام میسر میشد قرب نبوت است که به تبعیت ووراثت ایشان را حاصل میگشت ودرین قرب نه فنا است نه بقا نه جذبه است نه سلوک واین قرب بمراتب از قرب ولایت اعلی وافضل است چه این قرب قرب اصالت است وآن قرب قرب ظلیت ؛ شتان ما بینهما اما فهم هرکس

مذاق بفتح و تخفیف ذال معجمه چشیدن و بمعنی چشیدن گاه و محل آمده فافهم که کلام فریبان است ۱۲ غ

بمذاقِ این معرفت نرسند نزدیکست که خواص در فهمِ این معرفت بعوام مشارک باشند ع گر بوعلی نوای قلندر
نواختی * صوفی بُدی هر آنکه بعالَم قلندر است * آری اگر بذروهٔ کمالاتِ قربِ نبوّت براهِ قربِ ولایت
عُروج واقع شود از فنا و بقا و جذبه و سلوک چاره نباشد که اینها مبادی و معدّاتِ آن قرب اند و اگر این راه
رفته نشود و شاهراهِ قربِ نبوّت اختیار افتد فنا و بقا و جذبه و سلوک هیچ در کار نباشد اصحابِ کرام بشاهراهِ
قربِ نبوت رفته اند که بجذبه و سلوک و فنا و بقا کار ندارند بیانِ این معرفت از مکتوبیکه بنام مولانا امان الله
نوشته است طلب نمایند و این فقیر هر جا در مکتوبات و رسائلِ خود نوشته است که معاملهٔ من بما وراءِ سلوک
و جذبه است و وراءِ تجلیات و ظهورات است مراد از ان همین قرب است در ملازمتِ حضرتِ خواجهٔ خود
بودم قدّس سرّه که این دولت بظهور آورده بود و این عبارت بخدمتِ ایشان عرض کرده بودم که بر من امری
ظاهر شده است که سیرِ انفسی نسبت بآن امر همچو سیرِ آفاقی است نسبت به سیرِ انفسی زیاده برین عبارت
در خود قدرتِ تعبیر از ان دولت نمییافتم بعد از سالها چون این معاملهٔ عجیبه منقّح و محرّر گشت بعباراتِ
بجمله در تحریر آورد والحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله لقد جاءت رسل
ربنا بالحق پس عبارتِ فنا و بقا و جذبه و سلوک محدث باشد و از مخترعاتِ مشایخ بود مولوی جامی
علیه الرحمة در نفحات می نویسد که اول کسیکه دم از فنا و بقا زده است ابو سعید خراز[1] است قدس سره حالِ
سوالِ دویم آنکه در طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه التزامِ متابعتِ سنت است و حال آنکه آنسرور علیه و علی آله
الصلوة والسلام ریاضاتِ عجیبه و گرسنگیهای شدیده کشیده اند و درین طریق از ریاضات منع مینمایند
بلکه ریاضات را بواسطهٔ ظهورِ کشوفِ صوریه مضر میدانند عجب مینماید که در متابعتِ سنت چگونه احتمالِ ضرر متصوّر
شود جواب محبت اطوار اگر گفته است که ریاضات درین طریقه ممنوع اند و از کجا شنیده که ریاضات را مضر
میدانند درین طریق دوامِ محافظتِ نسبت و التزامِ متابعتِ سنت علی صاحبها الصلوة والسلام
والتحیة و سعی در سترِ احوال و اختیارِ توسطِ حال و مراعاتِ حدِ اعتدال در مطاعم و ملابس از ریاضاتِ شاقّه
و مجاهداتِ شدیده است فلیتأمل فیه اولو الالباب عوام کالانعام این امور را از ریاضات نمیشمرند و از مجاهدات

ملبس بفتح میم و کسر ... لباس است کما فی الصراح ۱۲ غ

(۱) ابو سعید احمد حراز توفی سنة ۲۸۸ هـ. [۹۰۱ م.] فی بغداد

تمیده‌اند ریاضت و مجاهده نزد ایشان منحصر در گرسنگی است و کثرتِ جوع در نظرِ شان عظیم القدر است زیرا که خوردن نزد این بهائم صفتان از اهم مهام است و از اعظم مقاصد پس ناچار ترکِ آن ریاضتِ شاقه بود و مجاهده شدید باشد بخلافِ دوام محافظتِ نسبت و التزامِ متابعتِ سنت علی صاحبها الصلوٰة والتحیة و امثالِ آنها را در نظرِ عوام قدرے نیست و اعتدادے نه تا ترکِ اینها از منکرات دانسته تحصیلِ این امور را از ریاضات شمرند پس لازم است برا کابرِ این طریقت که در سترِ احوال بکوشند ترکِ ریاضتے که در نظرِ عوام عظیم القدر است و باعثِ قبولِ خلق است و مستلزم شهرت است که متضمن آفت است و مثمرِ شرارت نمایند قال علیه و علیٰ اٰله الصلوٰة و السلام بحسب امرءٍ من الشر ان یشار الیه بالاصابع فی دینٍ او دنیا الا من عصمه الله نزدِ فقیر گرسنگیهائی دور و دراز از مراعاتِ حدِ اعتدال در ماکولات بسیار آسان است و تیسرِ تمام دارد و می یابد که ریاضتِ مراعاتِ توسطِ حال از ریاضتِ کثرتِ جوع زیاده است حضرتِ والدِ بزرگوار قدس سره که منیر موده‌اند که در علمِ سلوک رساله دیده‌ام که در آنجا نوشته که در ماکولات مراعاتِ اعتدال نمودن و حدِ وسط نگاه داشتن در وصولِ بمطلوب کافی است با این مراعات هیچ احتیاج بذکر و فکر نیست و الحق که در مطاعم و ملابس بلکه در جمیعِ امور توسطِ حال و میانه روی چه بلا زیبا است ؏ نه چندان بخور کز دهانت بر آید ؛ نه چندانکه از ضعف جانت بر آید ؛ حضرتِ حق سبحانه و تعالیٰ حضرتِ پیغمبرِ ما را علیه و علیٰ اٰله الصلوٰة و السلام قوتِ چهل مرد عطا فرموده بود که بآن قوت تحملِ بار گرسنگیهاے شاقه مینمودند و اصحابِ کرام نیز ببرکتِ صحبتِ خیر البشر علیه و علیهم الصلوٰة و السلام و التحیة تحملِ این بار میفرمودند و هیچ فتورے و خللے در اعمال و افعالِ ایشان واقع نمیشد با وجودِ گرسنگی قدرت بر مجاربهٔ اعدا بر نهجے داشتند که قدرتِ سیرشکمان بعُشرِ آن نرسد از اینجا بوده که بست کس از صابران بر دویست کس از کفار غالب می آمدند و صد کس بر هزار کس غلبه مینمودند و جوع کشانِ غیر از صحابه نزدیکست که در اتیانِ آداب و سنن عاجز آیند بلکه بسا است که از عهدهٔ ادای فرائض بتکلف بر آیند بے قدرت درین امر تقلیدِ اصحابِ کرام نمودن در اتیانِ سنن و فرائض خود را عاجز ساختن است منقولست که حضرتِ صدیق رضی الله تعالیٰ عنه تقلیدِ آن سرور علیه و علیٰ اٰله الصلوٰة و السلام نموده صومِ وصال اختیار کردند و از ضعف و ناتوانی بے اختیار بر زمین افتادند آنسرور بطریقِ اعتراض فرمودند علیه و علیٰ اٰله الصلوٰة و السلام

لمعه یعنی پے در پے روزه داشتن دو روز یا سه روز یا زیاده بے آنکه افطار در میان واقع شود و این از خصائص آنسرور بوده علیه الصلوٰة و السلام ۱۲

بالضم بحرف سوم و یم پوسته ـ بے فوقانی شب باشی کردن در جا ـ غ

کیست از شما مثلِ من نزد پروردگارِ خود میبوتت میکنم و طعام و شراب از آنجا میخورم پس بے قدرت تقلید نمودن منع نداشتند
و ایضاً اصحابِ کرام به برکتِ صحبتِ خیر الانام علیه و علیهم الصلوة و السلام از مضرتہائے خفیۂ کثرتِ جوع محفوظ و مامون بودند و دیگران
را این حفظ و امن میسّر نیست بیانش آنست که کثرتِ جوع البتہ صفا بخش است جمعے را صفائے قلب می بخشند و جمعِ دیگر را
صفائے نفس صفای قلب ہدایت افزاے و نور بخش است و صفائے نفس ضلالت نماست و ظلمت افزا افلاسفۂ یونان و براہمہ
و جوگیہ ہند بہ ریاضتِ گرسنگی صفائے نفس بخشیدہ بضلالت و خسارت دلالت نمودہ افلاطونِ بخیر را اعتماد بر صفائے
نفسِ خود نمودہ صُورِ کشفیہ خیالیۂ خود را مقتدائے خود ساختہ عُجب و غرور زیدہ و بحضرتِ عیسیٰ روح اللہ علیٰ نبینا و علیہ الصلوة
و السلام که در آن وقت مبعوث شدہ بود نگرویده و گفت نحن قوم مہدیّون لا حاجة بنا الیٰ من یہدینا اگر این صفائے
مطلب ظلمت افزائے نمیداشت صُورِ کشفیہ خیالیہ سدِّ راہِ او نمیگشتند و از وصول المطلب مانع نمے آمدند او بمظنۂ این صفا خود را
نورانی یافتہ است که این صفا از پوستِ رقیقۂ امّارہ او گذشتہ است و امّارہ او بر ہمان خبث و نجاستِ خود است
بیش ازین نیست که نجاستِ مغلّظہ را بشکرِ غلافِ رقیق نمایند قلب که فی حدّ ذاتہ پاکیزہ است و نورانی بر روے او زنگے از
سوال مجاورتِ نفسِ ظلمانی نشستہ است باندک تصفیہ بحالتِ اصلی رجوع مینماید و نورانی میگردد بخلاف نفس که فی حدّ ذاتہا
خبیث است و ظلمت صفتِ ذاتیِ اوست تا زمانیکه بسیاستِ قلب بلکه بمتابعتِ سنت و اتباعِ شریعت علیٰ صاحبہا
الصلوة و السلام و التحیة بلکه بمحضِ فضلِ خداوندی جلّ سلطانہ مزکّی و مطہر نگردد و خبثِ ذاتیِ او زائل نگردد فلاح
و بہبود از وے متصوّر نیست افلاطون از کمالِ جہل صفائے خود را که با امّارۂ او تعلق داشت در رنگِ صفائے قلب عیسوی انگاشت
نا چار خود را نیز مہذّب و مطہر در رنگِ او خیال کردہ از دولتِ متابعتِ او علیٰ نبینا و علیہ الصلوة و السلام محروم ماند و بداغِ
خسارتِ ابدی متّسِم گشت اعاذنا اللہ سبحانہ من ہذا البلاء و چون این مضرت در ضمنِ جوع مکمون بودہ اکابرِ این
طریقہ قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم بجای ریاضتِ جوع در ترکِ ممنوع و مطعوم بر ریاضتِ اعتدال و مجاہدۂ توسّطِ حال ملازمت نمودند و منافعِ
کنجغر جوع را با احتمالِ این ضررِ عظیم الخطر ترک کردند و دیگران منافعِ جوع را ملاحظہ نمودہ چشم از مضارِّ آن پوشیدند و بجوع ترغیب نمودند
متعذر عقلاست که با احتمالِ ضرر منافعِ کثیرہ را میتوان گذاشت نزدیک باین مقالہ است آنچه علما فرمودہ اند شکر اللہ تعالیٰ سعیہم
که اگر امرے دائر باشد میان سنت و بدعت ترکِ بدعت بہتر است از اتیانِ سنت یعنی در بدعت احتمالِ مضرت است و در سنت

است بر طریق گمراهی اند درین باب ۱۲

نوعِ منافع پس احتمالِ ضرر را بر توقعِ منافع ترجیح داده ترکِ بدعت باید نمود پس تعجب نباشد که در اتیانِ سنّت ضررے از راهِ دیگر
پیدا شود حقیقتِ این سخن آنست که آن سنّت گویا موقّت بآن قرن است چون توقیتِ آنرا بواسطۂ وقتِ خفا
جمعے در نیافته اند مبادرت در تقلیدِ آن نموده اند و جمعِ دیگر آنرا موقّت دانسته تقلید نورزیده اند واللّٰه سبحانهٗ اعلم
بحقیقةِ الحال حاصلِ سوالِ سیوم آنکه در کتبِ اکابرِ این طریقهٔ علیّه است که نسبتِ ما بحضرتِ صدیق منسوبست بخلافِ
سائرِ طرق اگر مدّعی گوید که اکثرِ طرق بامام جعفر صادق میرسند و حضرتِ امام بحضرتِ صدیق منسوبست پس سلاسلِ دیگر
چرا بحضرتِ صدیق منسوب نباشند جواب آنکه حضرتِ امام نسبتے هم از حضرتِ صدیق دارد و هم از حضرتِ امیر رضی اللّٰه تعالی
عنهما و باوجودِ اجتماعِ این دو نسبتِ علیّه در حضرتِ امام کمالاتِ هر نسبت در ایشان جدا است و از یکدیگر متمیّز است
جمعے بواسطۂ مناسبتِ صدیقی از حضرتِ امام نسبتِ صدیقیه اخذ نموده اند و بحضرتِ صدیق منسوب گشته و جمعے دیگر
هم بواسطۂ مناسبتِ امیری نسبتِ امیریه را اخذ نموده بحضرتِ امیر منسوب گشته اند این فقیر بتقریبے در پرگنه بنارس رفته بود
که آنجا آبِ گنگ و آبِ جمن جمع اند و باوجودِ آن اجتماع محسوس میگردد که آبِ گنگ علحده است و آبِ جمن علحده بر نهجیکه گویا
در میان برزخے مانده اند که آبِ یکے بدیگرے خلط نشود جمعے که بجانبِ آبِ گنگ واقع شده اند از همان آبِ مجتمع آبِ گنگ
میخورند و جمعے دیگر که بجانبِ آبِ جمن اند از آبِ جمن میخورند اگر گویند که حضرتِ خواجه محمد پارسا قدّس سرّهٗ در رساله قدسیه تحقیق
نموده است که حضرتِ امیر چنانچه از حضرتِ رسالتِ خاتمیّت علیه و علی آله الصلوٰة و السلام و التحیة تربیت یافته اند از حضرتِ
صدیق نیز تربیت یافته پس نسبتِ حضرتِ امیر عینِ نسبتِ حضرتِ صدیق باشد و فرق چه بود گوئیم که باوجودِ اتحادِ نسبت
خصوصیاتِ تعدّدِ محال آن بحالِ خود است یک آب بواسطۂ تعدّدِ محال خصوصیاتِ متمیزه پیدا میکند پس رواست که نظر بخصوصیت
هر یکے طریقے باو منسوب شود حاصلِ سوالِ چهارم آنکه در مکتوبِ ملّا محمد صدیق نوشته اند که شخصیکه استعدادِ ولایتِ موسوی دارد معلوم
نیست که صاحبِ تصرّف او را باستعدادِ ولایتِ محمدی تعمیم آورد و در مکتوبِ درویش زاده کلان قدّس سرّه نوشته اند که شما را از ولایتِ موسوی
بولایتِ محمدی آورده چه توقف چه باشد جواب آنکه در مکتوبِ ملّا محمد صدیق نوشته شده است که از ولایتِ موسوی بولایتِ محمدی بردن معلوم
الوقوع نیست در آن وقت علم بوقوعِ این امر نبوده بعد از آنکه این امر را معلوم ساختند و قدرتِ تغییر و تبدیل دادند نوشته که شما را از این
ولایت بآن ولایت برده زمانه متحد نیست تا تناقض متصور شود حاصلِ سوالِ پنجم آنکه پیرانِ این اصولِ اینجا پیش چاک میپوشند

میگویند که سنت اینست و بندگان حضرت پیر بطریق حلقه میسازند تحقیق این حیثیت جواب بدانند که ما هم در ینباب تردد داریم
از عرب پیراهن پیش چاک میپوشند و ائز اسنت سید انند و از بعضے کتب معتبرهٔ حنفیه مفهوم میشود که پیراهن پیش چاک مردان
را نباید پوشید که لباس زنانست امام احمد و ابوداود از ابی هریره روایت کنند که پیغمبر فرموده اند علیه و علی آله الصلوٰة
والسلام لعن الرجل یلبس لبس المرأة والمرأة تلبس لبس الرجل و فی مطالب المؤمنین[1] ولا تتشبه المرأة
بالرجال ولا یتشبه الرجال بالنساء فان کلا الفریقین ملعون + بلکه معلوم میشود که پیراهن پیش چاک لباس
اهل دین و اهل علم نیست لهذا اهل فقه پیراهن لباس تجویز نموده اند و در جامع الرموز از محیط نقل میکنند فلا یلبس ای
الذمی ما یختص باهل الدین والعلم کالرداء والعمامة بل قمیصا خشنا من الکرباس جیبه علی صدره کالنساء
وایضا بقول بعض علما پیش چاک قمیص نیست بلکه درع است قمیص نزد ایشان آنست که بر منکبین چاک داشته باشد
فی جامع الرموز فی بیان کفن المرأة وفی الهدایة بدل القمیص الدرع و فرق بینهما ان شقه الی الصدر
والقمیص الی المنکب وقالوا بالترادف نزد فقیر صواب آن مینماید که چون مردان از تشبه بلباس زنان ممنوع گشته اند
میبینیم جائیکه زنان پیراهن پیش چاک پوشند باید که مردان ترک تشبه زنان نموده پیراهن حلقه گریبان پوشند و در جائیکه
زنان پیراهن حلقه گریبان بپوشند مردان بضرورت پیراهن پیش چاک اختیار کنند در عرب زنان پیراهن حلقه گریبان
میپوشند مردان بضرورت پیراهن پیش چاک پوشند و در ماوراء النهر و هند لباس زنان پیراهن پیش چاک است ناچار
مردان پیراهن حلقه گریبان اختیار کنند میان شیخ عبد الحق دهلوی میگفت که در حضرت مکه بودم دیدم که یکے از مریدان
شیخ نظام نارنولی پیراهن حلقه گریبان پوشیده طواف کعبه مینماید و جمعے از عرب از پیراهن او تعجب دارند که پیراهن
زنان پوشیده است پس باعتبار عرف و عادت هم عمل اهل عرب بر صواب باشد و هم عمل هند و ماوراء النهر لکل وجهة
هو مولیها + اگر سنیت پیراهن پیش چاک ثابت مے شد علماء حنفیه لباس آنرا باهل ذمه تجویز نمے نمودند و مخصوص
باهل دین و اهل علم میداشتند و چون زنان در ین لباس پیش قدمند اجتناب لباس مردان تا بلباس زنان نموده اند
ماحصل سوال ششم آنکه چون از ابتدا توجه طالبان این طریق بامدیت صرف است باید که نفی و اثبات این توجه
جمع نشود زیرا که در وقت نفی توجه بغیر است جواب آنکه توجه بغیر از برائے تقویت و تربیت توجه بامدیت است

مولانا ملاحظه فرموده در چاک مردان بخلاف آن حکم کرده اند فافهم ۱۲

(۱) مطالب المؤمنین کتاب است در فقه حنفی

ومقصود از نفیِ غیر حصولِ دوامِ آن توجه است بے مزاحمتِ اغیار پس توجه بنفیِ غیر منافیِ توجهِ احدیت نباشد
ومنافیِ توجهِ احدیت توجه بغیر است نه توجه بنفیِ غیر وشتّان ما بینهما حاصلِ سوالِ هفتم آنکه باید که هر ذکر که مبتدی
این طریقه بکام وزبان میگوید قلب نیز همان میگوید آیا در نفی واثبات قلب تمام را میگوید یا نه اگر تمام را میگوید پس صرف
کردنِ لا بفوق والٰه بیمین چگونه است جواب آنکه قلب اگر تمام را گوید چه نقصان دارد که لا را بفوق برد
والٰه را بجانبِ یمین صرف کند والا الله را بجانبِ خود بکشد با آنکه نفی واثبات را درین طریق به تخیل
میگذرانند وبکام وزبان کارے ندارد وتا مواطاتِ قلب شرطِ قبول نمانده واین دو سوال اخیر شما از قبیلِ
تشکیکاتِ فخرِ رازی است اگر اندک متوجه میشدید مندفع میگشت بقیة المرام آنکه بعضے از یاران آنجای
مکرر نوشته اند که خدمتِ میر درین ایام باحوالِ طالبان کم می پردازند وگرفتاری بعمارت دارند ومبلغِ فتوح بر عمارت
خرج میشود وفقرا بے نصیب می مانند این مقدمات را بر نهجے نوشته بودند که شائبهٔ اعتراض از انجا مفهوم میگشت
وبوئے انکاری آمد باید دانست که انکارِ این طائفه سمِ قاتل است واعتراض بر افعال واحوالِ این بزرگواران زهرِ افعی
که بموتِ ابدی رساند وهلاکِ سرمدی گرداند فکیف که این انکار واین اعتراض عائد به پیر گردد وسببِ ایذاءِ
پیر شود منکرِ این طائفه از دولتِ ایشان محروم است ومعترض بر ایشان همه وقت خائب وخاسر تا مرید جمیع
حرکات وسکناتِ پیر در نظرِ مرید مستحسن وزیبا نه نماید از کمالاتِ پیر بهره نیابد واگر یابد استدراج بود که عاقبتِ آن
خرابی ورسوائی است مرید با وجودِ کمالِ محبت واخلاص که به پیر دارد اگر در خود برابرِ سرِ مو گنجائشِ اعتراض بر پیر
یابد جز خرابیِ خود هیچ نداند واز کمالاتِ پیر بے نصیب بود واگر فرضاً مرید را در فعلے از افعالِ پیر شبه پیدا شود ودفع
نشود باید که آنرا باستفسار بر نهجے نماید که از شائبهٔ اعتراض پاک بود واز مظنهٔ انکار مبرا ودرین وقت چون محق
ومبطل ممتزج اند اگر احیاناً از پیر امرے خلافِ شریعت ظاهر شود باید که مرید دران امر تقلیدِ پیر نکند وحسنِ ظن
مهما امکن آنرا محملے طلبد ووجهِ صحت خواهد واگر وجهِ صحت پیدا نشود باید که در رفعِ آن ابتلا بحضرتِ حق سبحانه وتعالی
ملتجی ومتضرع شود وبگریه وزاری سلامتیِ پیر خواهد واگر مرید را در حقِ پیر شبه در ارتکابِ امرِ مباح پیدا شود آن شبه را
اعتبار نکند هرگاه مالک الامور جل سلطانه در اتیانِ مباح منع نفرموده باشد واعتراض ننموده دیگرے را چه رسد که

الصلوات والتسلیمات

در پرده خود اعتراض کنند بسیار است که در بعضی جاها ترکِ اَولی اَولی باشد از اتیانِ اَولی در حدیثِ نبوی آمده علیه وعلی آله الصلوة والسلام اِنَّ اللّٰهَ کَمَا یُحِبُّ اَنْ یُؤْتٰی بِالْعَزِیْمَةِ یُحِبُّ اَنْ یُؤْتٰی بِالرُّخْصَةِ خدمتِ میر جیو ن بعضهائے منفرط دارند در ایامِ قبض اگر باحوالِ مریدان نه پردازند و تسلّیِ خود به بعضے از امورِ مباحه نمایند چه جائے اعتراض است درینوقت عبد اللّٰه اصطخری از برائے تسلّیِ خود همراه سگبانان بصحرا بشکار میرفت و بعضے از مشایخ درینوقت تسلّیِ خود بسماع و نغمه مینمودند والسلام علی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفٰی علیه وعلی آله الصلوات مع التسلیمات اتمها واکملها.

قد تم الدفتر الاول بعونه تعالی وحسن توفیقه ویتلوه الدفتر الثانی ان شاء الله تعالی وصلی الله تعالی وسلم وبارك افضل الصلوات والتسلیمات والبرکات علی خیر خلقه سیدنا محمد وعلی آله وصحبه اجمعین وعلینا معهم برحمته وهو ارحم الراحمین

بالحمد والمنة که حصه پنجم از مکتوبات امام ربانی بکتابت مکاتب غلام محمد امرتسری باختتام رسید

۲۹ محرم الحرام سنه ۱۳۲۱ هجری صلعم

مکتوبات امام ربانی

له هرجماعه بانچه نزدیک ایشان است خرسندند

دفتر دویم

مکتوب نهم (۹) | ۱ | سعادت أبدیه ۲

بملا محمد عارف ختنی صدور یافته در بیانِ فضائلِ کلمهٔ طیبهٔ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه و تحقیقِ مقامِ تنزیه وبیانِ آنکه ایمان بغیب وقتی متحقق شود که معامله باقربیت رسد چه آن معامله از حیطهٔ وهم وخیال بیرونست ⁂ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی مولانا محمد عارف ختنی نخست نفی آلههٔ باطله نموده اثباتِ معبود بحق جل سلطانهٗ نماید هرچه بداغ چونی وچندی متّسم است آنرا در تحتِ لا داخل ساخته ایمان بخدای بیچون جل شانهٗ حاصل کند تمامترین عبارات در نفی واثباتِ کلمهٔ طیبهٔ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ است قَالَ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اَفْضَلُ الذِّکْرِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَقَالَ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّةُ حَاکِیًا عَنِ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ لَوْ اَنَّ السَّمٰوٰتِ السَّبْعَ وَعَامِرَهُنَّ غَیْرِیْ وَالْاَرَضِیْنَ السَّبْعَ وُضِعْنَ فِیْ کِفَّةٍ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ فِیْ کِفَّةٍ لَمَالَتْ بِهِنَّ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ چرا افضل نباشد وراجح نباید که یک کلمهٔ آن نفیِ جمیعِ ماسوی مینماید چه سموات وچه ارضین وچه عرش وچه کرسی وچه لوح وچه قلم وچه عالم وچه آدم وکلمهٔ دیگر آن اثباتِ معبود بحق میفرماید جل برهانهٗ که خالقِ سموات وارضین است وماسوای حق جل وعلا هرچه هست از آفاق وانفس همه بداغِ چونی وچندی متّسم است پس ناچار هرچه در مرایای آفاق وانفس متجلی شود بطریقِ اولی چند وچون خواهد بود که شایانِ نفی است پس معلوم وموهوم ومشهود ومحسوسِ ما همه بچونی وچگونگی متصف است وبعیبِ حدوث وامکان معیوب زیرا که معلوم ومحسوسِ ما منحوتِ ماست ومجعولِ ما تنزیهی که علمِ ما بآن متعلق شود عینِ تشبیه است وهمچنانکه باندازهٔ فهمِ ما بود

عینِ نقص پس هرچه برما متجلّی ومکشوف ومشهود گردد همه غیرِ حق است سُبحانه و او تعالیٰ وراء
الوراء است حضرتِ خلیل علیٰ نبیّنا وعلیه الصلوٰة والسلام می فرماید اَتَعْبُدُوْنَ مَا تَنْحِتُوْنَ
وَاللهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُوْنَ منحوتِ ماخواه بدست تراشیده باشیم وخواه به عقل ووهم همه مخلوقِ حق
است سُبحانه وشایانِ عبادت نه شایانِ عبادت آن خدائے بیچون وبیچگونه است که دستِ
عقل ووهم ما از دامنِ ادراکِ او تعالیٰ کوته است ودیدهٔ کشف وشهودِ ما از شهودِ عظمت وجلالِ او
سُبحانه خیره وتباه پس ایمان باین چنین خدائے بیچون وبیچگون جلّ شانه میسّر نشود مگر بطریقِ
غیب چه ایمانِ شهودی ایمان باو نیست تعالیٰ بلکه ایمان است بمنحوتِ خود که از مخلوقاتِ اوست تعالیٰ
و شریک است ایمان غیر را با ایمانِ او تعالیٰ بلکه ایمان بغیر است وبس اَعَاذَنَا اللهُ سُبحانه عن
ذٰلك ایمان بغیب وقتے میسّر شود که وهم سریع السیر را آنجا جولانگاه نماند وهیچ چیز از آنجا در متخیّله
منتقش نگردد واین معنی در اقربیّتِ او تعالیٰ متحقّق است که از حیطهٔ وهم وخیال بیرون است چه
هرچند دورتر بود جولانگاه وهم آنجا بیشتر باشد و سلطنتِ خیال زودتر داخل شود این دولت مخصوص
بانبیا است علیهم الصلوٰت والتسلیمات وایمان بغیب نصیبِ این بزرگواران است
علیهم الصلوٰت والتسلیمات و بتبعیّت ووراثتِ ایشان هرکرا باین دولت مشرّف سازند
وایمان بغیب که عامهٔ مومنان را حاصل است از حیطهٔ وهم خارج نیست چه وراء الوراء نزدِ عوام در جانبِ
بُعد است که جولانگاهِ وهم است ووراء الوراء نزدِ این بزرگواران علیهم الصلوٰت والتسلیمات
والتحیّات در جانبِ قرب که وهم را آنجا مجال نیست تا زمانیکه دنیا برپا است وحیاتِ دنیا زنده است
از ایمانِ غیب چاره ندارد چه ایمانِ شهود اینجا معلول است وچون نشأهٔ آخرت پرتو اندازد و
سَوْرتِ وهم وخیال را شکند ایمانِ شهودی مقبول بود واز علتِ جعل ونحت مبرّا باشد آنکارم که
چون محمد رسول الله صلّی الله تعالیٰ علیه وعلیٰ آله وسلّم در دنیا بدولتِ رویت مشرّف گشت
اگر ایمانِ شهودی در حقِ او علیه وعلیٰ آله الصلوٰت والتسلیمات اینجا اثبات کنیم محمود بود واز علتِ

الصلوٰة والسلام

جلّ و نخت آزاد باشد چه آنچه دیگر از افراد موعود است اورا اینجا میسّر است علیه و علی آله الصلوٰة
والسلام ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۔ باید دانست که کلمۂ نفی را
حضرت خلیل علیٰ نبینا و علیه الصلوٰة والسلام تمام کرد و هیچ درے از درهائے شرک نگذاشت
که مسدود نساخت لهذا امام انبیا آمد علیهم الصلوٰة والسلام و پیش قدم ایشان گشت و علیه و علیهم
الصلوات و التحیات چه نهایتِ کمال درین نشأه منوط باتمامِ این نفی است زیرا که ظهورِ کمالاتِ
کلمۂ طیبۂ اثبات موقوف بنشأۂ آخرت است غایة ما فی الباب چون خاتم الرسل علیه و علیهم
الصلوات والتسلیمات درین نشأه بدولتِ رویت مشرّف گشت از کمالاتِ کلمۂ طیبۂ
اثبات درین نشأه نیز نصیبِ وافر یافت توان گفت که کلمۂ اثبات باندازۂ این نشأه ببعثت ایشان
تمام گشت علیه و علیٰ آله الصلوٰة والسلام و به همین معنی تواند بود که تجلی ذات در حقِ ایشان درین
نشأ اثبات مینمایند و دیگر از اموعود میسازند والسلام علیٰ من اتبع الهدیٰ و التزم متابعة
المصطفیٰ علیه و علیٰ آله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها

مکتوب هژدهم (۱۸)

بشیخ جمال ناگوری صدور یافت در بیانِ آنکه نصیبِ علماءِ راسخین چیست و نصیبِ علماءِ ظواهر چیست
و نصیبِ مبتدی چیست و در جوابِ التماسے که نموده بود۔ الحمد لله و سلامٌ علیٰ عباده الذین
اصطفیٰ ۔ العلماء ورثة الانبیاء در تداعیِ علماءِ عظام کافی است علم وراثت علمِ شریعت است
که از انبیا باقیمانده علیهم الصلوات والتسلیمات و علم شریعت را صورتے است و حقیقتے صورتش
آنکه نصیبِ علماءِ ظواهر است شکر الله تعالیٰ سعیهم که تعلق بمحکماتِ کتاب و سنّت وارد و حقیقتش

قال الله تعالى هو الذي انزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب واخر متشابهات ۱۲

اَلَمْ نصیبِ علماءِ راسخین است رضی الله تعالی عنهم که متعلقِ متشابهاتِ کتاب و سنت است و محکمات هرچند اُمّهاتِ کتاب اند اما نتائج و ثمرات آن متشابهات اند که از مقاصدِ کتاب اند امّ اُمّهات وسائل پیش نیستند از برائے حصولِ نتائج پس لبِّ کتاب متشابهات آمد و محکمات کتاب قشرِ آن لب متشابهات اند که برمز و اشارت بیانِ اصل مینمایند و از حقیقتِ آن معامله نشان میدهند علماءِ راسخین قشر را بالب جمع ساخته اند و مجموعِ صورت و حقیقتِ شریعت را دریافته و این بزرگواران شریعت را در رنگِ شخصی تصور نموده اند که قشر و لبِ آن از صورت و حقیقت باشد علمِ شرائع و احکام را صورتِ شریعت دانسته اند و علمِ حقائق و اسرار را حقیقتِ شریعت دریافته و جمعی بصورتِ شریعت گرفتار گشته از حقیقتِ آن انکار نموده و پیر و مقتدائے خود را غیر از هدایه[1] و بزدوی[2] ندانستند و جمعی دیگر هرچند گرفتارِ حقیقتِ آن گشتند اما چون آن حقیقت را حقیقتِ شریعت ندانستند بلکه شریعت را مقصور بر صورت داشتند و قشر انگاشتند و لب را وراءِ آن تصور نمودند لاجرم از حقیقتِ آن حقیقت آگاهی نیافتند و از متشابهات نصیبی فرا نگرفتند فالعلماء الراسخون هم الواصلون فی الحقیقة جعلنا الله سبحانه وایاکم من محبیهم و مقتفی آثارهم ثانیاً آنکه اخوی میان شیخ نور محمد از جانبِ ایشان ظاهر ساختند که میفرمودند مارا از مشائخِ سلاسلِ اربعه اجازت است از جانبِ نقشبندیه نیز اجازت میخواهیم مخدوما مکرما پیری و مریدی در طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه بتعلیم و تعلمِ طریقه است نه بکلاه و شجره که در سلاسلِ دیگر متعارف است طریقِ این بزرگواران صحبت است و تربیتِ ایشان انعکاسی است لاجرم در بدایتِ ایشان نهایتِ دیگران اندراج یافته است و راه اقرب گشته نظرِ ایشان شافیِ امراضِ قلبیه است و توجهِ شان دافعِ عللِ معنویه

نقشبندیه عجب قافله سالارانند ۞ که برند از رهِ پنهان بحرم قافله را ۞ معذور خواهند داشت

والعذر عند کرام الناس مقبول والسلام

(۱) مؤلف كتاب هداية برهان الدين علي مرغيناني استشهد سنة ۵۹۳ هـ. [۱۱۹۷ م.]
(۲) مؤلف الجامع الكبير في الفروع فخر الاسلام علي البزدوي توفي سنة ۴۸۲ هـ. [۱۰۸۹ م.] في سمرقند

سعادت ابریہ ۳ ‎—۳—	مکتوب (۱۶) شانزدہم	المنتخبات ۶

بشیخ بدیع الدین سہارنپوری صدور یافتہ در جواب استفسارہائے او و در بیان عجائب و غرائب احوالِ برزخِ صغریٰ و فضیلتِ مرگِ طاعون وما یناسب ذالک۔ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی صحیفۂ شریفہ رسید اندراج یافتہ بود کہ درین حدود دو حادثۂ قوی روے دادہ است اول حادثۂ طاعون دویم حادثۂ قحط اَعَاذَنَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَاِیَّاکُمْ عَنِ الْبَلِیَّاتِ نوشتہ بودند کہ باوجود این فتن شب و روز بعبادت و مراقبہ صرف میگردد و باطن معمور است لِلّٰہِ سُبْحَانَہُ الْحَمْدُ وَالْمِنَّۃُ عَلٰی ذٰلِکَ جوابِ اسئولہ کہ اندراج یافتہ بود در سنن اکثر اوقات قراءت چہار قل کردہ میشود و کفنِ مسنونِ رجال راسہ ثوب است دستار زائد است اقتصار بر مسنون بہ نمائیم و جواب نامہ نمی نویسم کہ احتمالِ تلویثِ بقاذورات است و بسندِ صحیح بہ ثبوت نہ پیوستہ است و عمل علماء ماوراء النہر نیست و پیراہن تبرکی را اگر بر جائے قمیص کفن بدہند گنجایش دارد۔ جامہائے شہدا ہمان اکفانِ ایشانست۔ و حضرتِ صدیق رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ وصیت کردہ بودند کَفِّنُوْنِیْ فِیْ ثَوْبَیَّ ھٰذَیْنِ۔ برزخِ صغریٰ چون از یک وجہ از مواطنِ دنیوی است گنجایش ترقی دارد و احوالِ این موطن نظر باشخاصِ متفاوتہ تفاوتِ فاحش دارد اَلْاَنْبِیَاءُ یُصَلُّوْنَ فِی الْقُبُوْرِ شنیدہ باشند و حضرتِ پیغامبر ما عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ شبِ معراج چون بر قبرِ حضرتِ کلیم عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ گذشتند دیدند کہ در قبر نماز میگذارد و ہمان لحظہ چون بآسمان رسیدند حضرت کلیم را آنجا یافتند مسائل این موطن عجائب و غرائب دارد۔ و درین ایام چون بتقریبِ فرزندی اعظمی مرحومی نظر بآن موطن بسیار کردہ میشود اسرارِ غریبہ بظہور مے آید کہ اگر شمہ از آن در گفت آید باعثِ فتنہا گردد۔ ہرچند سقفِ جنت عرشِ مجید است اما قبر نیز روضہ ایست از ریاضِ جنت۔ ہرچند عقلِ کوتاہ اندیش در تصویر آن عاجز باشد چشمِ دیگر است کہ تماشائے این اعجوبہا مے نماید۔ مجرد ایمان

اگرچہ بعد اللّتیّا والّتی منجی است اما رفع کلمۂ طیبہ مربوط بعمل صالح است و گریختن از موت
و باگناہِ کبیرہ است و در رنگِ فرار یومِ زحف و کسیکہ در زمین وبا باصبر بماند و ہم بمیرد از شہدا است
و از فتنۂ قبر مامون است و آنکہ صبر نماید و نہ میرد از غازیان است ع اِنْ قَالَ لِی مُتْ مُتُّ
سَمْعًا وَّطَاعَةً ۔ وَقُلْتُ لِدَاعِی الْمَوْتِ اَهْلًا وَّمَرْحَبًا + چند روز است کہ بلغم و سرفہ زبون
ساختہ است و ضعفِ بدن بہم رسیدہ بضرورت اقتصار بر اجوبہ نمودہ آمد والسلام

المنتخبات	مکتوب (۸) ہشتم	

بخانخانان صدور یافتہ در بیانِ فرقِ ایمانِ غیبِ اخص خواص و ایمانِ غیبِ عوام و ایمان
متوسطان ۔ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی ع از ہر چہ میرود سخن دوست
خوشتر است ۔ قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی وَاِذَا سَاَلَكَ عِبَادِیْ عَنِّیْ فَاِنِّیْ قَرِیْبٌ ۔ وَقَالَ
اللّٰهُ تَعَالٰی مَا یَكُوْنُ مِنْ نَّجْوٰی ثَلٰثَةٍ اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ
وَلَا اَدْنٰی مِنْ ذٰلِكَ وَلَا اَكْثَرَ اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ اَیْنَمَا كَانُوْا قرب و معیتِ او تعالیٰ بیچون ذاتِ او
سبحانہ بیچون و بیچگون است زیرا کہ چون را بہ بیچون راہ نیست پس ہر چہ از معنیِ قرب و معیت
بعقل و فہم ما مدرک شود و یا بکشف و شہود ما در آید او تعالیٰ از آن معنیٰ منزہ و مبرا است کہ قدمے
در مذہبِ مجسمہ دارد ایمان آریم کہ او تعالیٰ قریب و با ما ست اما معنیِ قرب و معیت ندانیم کہ چیست
درین نشأۃ نہایتِ نصیب کمّل ایمان بغیب است بذات و صفاتِ او تعالیٰ ع دوربینانِ
بارگاہِ الست ۔ بیش ازین پے نبردہ اند کہ ہست + ایمان بغیب کہ نصیبِ اخص خواص است
در رنگِ ایمانِ غیبِ عوام نیست عوام بسماع یا باستدلال ایمان بغیب حاصل کردہ اند و اخص خواص
غیب الغیب را در پسِ پردہائے ظلالِ جمال و جلال و وراء سرادقاتِ تجلیات و ظہورات
مطالعہ نمودہ ایمان بغیب حاصل نمودہ اند و متوسطان ظلال را اصل انگاشتہ و تجلیات را عین
متجلی دانستہ بایمانِ شہودی خرسند اند و در حقِ ایشان ایمان بغیب نصیبِ اعدا است

ع یعنی بارگاہ حق جل ذکرہ کہ وقت اخذ میثاق فرمودہ الست بربکم ۔ ع یعنی بشنیدن از مخبران صادق ۱۲

كل حزب بما لديهم فرحون

لكنه لا نور بها في الحقيقة

سعادات ۷ ۳	مکتوب نوزدهم (۱۹)	المنتخبات ٦

بمیر محب الله صدور یافته در اتباع سنت سنیه و اجتناب از بدعت نامرضیه و ما یناسب ذلک

بعد الحمد والصلوة وتبليغ الدعوات بسیادت پناه اخوی اعزی میر محب الله میرساند که احوال و اوضاع فقرای این حدود مستوجب حمد است المسئول من الله سبحانه سلامتكم و ثباتكم واستقامتكم درین مدت از کیفیت احوال آن حدود اطلاع نه بخشیده اند بعد مسافت از سوانح است . النصيحة هي الدين ومتابعة سيد المرسلين عليه وعلى آله وعليهم الصلوة والسلام واتيان السنة السنية والاجتناب عن البدعة الغير المرضية وان كانت البدعة ترى مثل فلق الصبح لانه في الحقيقة لا نور فيها ولا ضياء ولا للعليل منها شفاء ولا للداء منها دواء كيف والبدعة اما رافعة للسنة او ساكتة عنها والساكتة لابد وان تكون زائدة على السنة فتكون ناسخة لها في الحقيقة ايضا لان الزيادة على النص نسخ له فالبدعة كيف كانت تكون رافعة للسنة نقيضة لها فلا خير فيها ولا حسن فيها وليت شعري من اين حكموا بحسن البدعة المحدثة في الدين الكامل والاسلام المرضي بعد اتمام النعمة ولم يعلموا ان الاحداث بعد الاكمال والاتمام وحصول الرضا بمعزل من الحسن فماذا بعد الحق الا الضلال ولو علموا ان الحكم بحسن المحدث في الدين الكامل مستلزم لعدم كماله ومنبئ عن عدم تمام النعمة لما اجترؤا عليه . ربنا لا تؤاخذنا ان نسينا او اخطانا والسلام عليكم وعلى من لديكم

٦	مکتوب بستم (۲۰)	المنتخبات ۷

بمولانا محمد طاہر بدخشی صدور یافتہ در فضائل صلوٰۃ و تحریض نمودن بر آنکہ ارکان و شرائط و آداب
و تعدیل ارکان کما ینبغی بجا باید آورد و ما یناسب ذلک. الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین
اصطفی مکتوب شریف کہ از نواحی جونپور نوشتہ بودند رسید چون متضمن خبر ضعف بودہ باعث بے
آرامی گشت متر صد خبر صحت است بدست آیندہ ہا مرسل دارند و کیفیات احوال را نویسند محبت اطوارا
چون این دار دار عمل است و دار جزا دار آخرت است سعی در اتیان اعمال صالحہ باید فرمود و بہترین
اعمال و فاضلترین عبادات اقامۂ صلوٰۃ است کہ عماد دین است و معراج مومن است پس اہتمام تمام
در اداے آن مرعی باید داشت و احتیاط باید نمود کہ ارکان و شرائط و سنن و آداب آن کما ینبغی
و بلیق ادا یابد در رعایت طمانینت و تعدیل ارکان تکرار مبالغہ نمودہ مے آید نیک محافظت نمایند
کہ اکثر مردم نماز را ضائع ساختہ اند و طمانینت و تعدیل ارکان را بر ہم زدہ اند وعیدہا در حق این جماعہ وارد
شدہ اند و تہدید ہا آمدہ و چون نماز درست شد امید عظیم از براے نجات میسر گشت چہ دین بر پا شد
و معراج عروج باتمام رسید سبحانہ بر شکر خلطیداے صفر ایشان ہہ از براے کوے سوالیان ہہ و
السلام علیکم و علی سائر من اتبع الھدیٰ والتزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ و علی
آلہ الصلوات والتسلیمات العلیٰ.

بانت	مکتوب پانزدہم (۱۵)	المنتخبات ۷

بسادات عظام و قضاۃ و اہالی و موالی کرام بلدۂ سامانہ صدور یافتہ در نکوہش خطیب آنجا کہ
در عید قربان ذکر خلفاء راشدین را رضی اللہ تعالیٰ عنہم ترک کردہ و ما یناسب ذلک
الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی باعث تصدیع خدام ذوی الاحترام
سادات عظام و قضاۃ و اہالی و موالی کرام بلدۂ سامانہ آنکہ شنیدہ شد کہ خطیب آن مقام در خطبہ
عید قربان ذکر خلفاء راشدین را رضی اللہ تعالیٰ عنہم ترک کردہ و اسامی متبرکۂ ایشان را نخواندہ

ونیز شنیده شد که چون جمعی باو تعرض نمودند بسهو و نسیان خود اعتذار ناکرده تهمّر و پیش آمده وگفته
که چه شد اگر اسامی خلفاء راشدین مذکور نشده و نیز شنیده که اکابر و اهالی آن مقام درین باب مسابله
ورزیدند و بشدّت و غلظت با آن خطیب بی انصاف پیش نیامدند و ای سنه یکبار که صد بار وای
ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین اگرچه از شرائط خطبه نیست ولیکن از شعائر اهل سنّة
است شکر الله تعالی سعیهم ترک نه کند آنرا بالعمد مگر کسیکه دلش مریض است و باطنش
خبیث اگر فرض کنیم که بتعصّب و عناد ترک نکرده باشد وعید مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ را چه جواب
خواهد گفت و از مظان تهمه که اتَّقُوا مِنْ مَوَاضِعِ التُّهَمِ چگونه خلاص خواهد گشت اگر در تقدیم
و تفضیل حضرات شیخین متوقّف است طریق اهل سنّت را رافض است و اگر در محبّت حضرات
ختنین متردّد است نیز از اهل حق خارج و دور نیست که آن بی حقیقت که بکشمیر منسوب است
این خبث را از مبتدعان کشمیر اخذ کرده باشد معقول او باید ساخت که افضلیت حضرات شیخین
باجماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آن را جماعه از اکابر ائمه که یکی
از ایشانان امام شافعی است قَالَ الشَّيْخُ الْإِمَامُ أَبُو الْحَسَنِ الْأَشْعَرِيُّ إِنَّ تَفْضِيلَ أَبِي بَكْرٍ
ثُمَّ عُمَرَ عَلَى بَقِيَّةِ الْأُمَّةِ قَطْعِيٌّ قَالَ الذَّهَبِيُّ [۱] وَقَدْ تَوَاتَرَ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ
فِي خِلَافَتِهِ وَكُرْسِيِّ مَمْلَكَتِهِ وَبَيْنَ الْجَمِّ الْغَفِيرِ مِنْ شِيعَتِهِ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللهُ
تَعَالَى عَنْهُمَا أَفْضَلُ الْأُمَّةِ ثُمَّ قَالَ وَرَوَاهُ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ نَيِّفٌ وَثَمَانُونَ
نَفْسًا وَعَدَّ مِنْهُمْ جَمَاعَةً ثُمَّ قَالَ فَقَبَّحَ اللهُ الرَّافِضَةَ مَا أَجْهَلَهُمْ وَرَوَى الْبُخَارِيُّ [۲] الَّذِي
كِتَابُهُ أَصَحُّ الْكُتُبِ بَعْدَ كِتَابِ اللهِ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ خَيْرُ النَّاسِ بَعْدَ النَّبِيِّ عَلَيْهِ
وَعَلَى آلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ رَجُلٌ آخَرُ فَقَالَ ابْنُهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ
ثُمَّ أَنْتَ فَقَالَ إِنَّمَا أَنَا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَمْثَالُ ذٰلِكَ عَنْهُ وَعَنْ غَيْرِهِ مِنْ أَكَابِرِ الصَّحَابَةِ
وَالتَّابِعِينَ كَثِيرَةٌ شَهِيرَةٌ لَا يُنْكِرُهَا إِلَّا جَاهِلٌ أَوْ مُعَانِدٌ و آن بی انصاف

(۱) محمد ذهبی توفی سنة ۷۴۸ هـ. [۱۳۴۷ م.] فی القاهرة

(۲) محمد بخاری توفی سنة ۲۵۶ هـ. [۸۶۹ م.] فی سمرقند

باید گفت که محبت جمیع اصحاب پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات ماموریم واز بغض وایذای
ایشان ممنوع حضرات ختنین از اکابر صحابه اند واز اقارب آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات
پس بمحبت ومودت احق باشند قال الله تعالی قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى
وقال علیه وعلی آله الصلوة والسلام اَللّٰهَ اَللّٰهَ فِي اَصْحَابِي لَا تَتَّخِذُوهُمْ غَرَضًا مِنْ بَعْدِي
فَمَنْ اَحَبَّهُمْ فَبِحُبِّي اَحَبَّهُمْ وَمَنْ اَبْغَضَهُمْ فَبِبُغْضِي اَبْغَضَهُمْ وَمَنْ اٰذَاهُمْ فَقَدْ اٰذَانِي
وَمَنْ اٰذَانِي فَقَدْ اٰذَى اللّٰهَ وَمَنْ اٰذَى اللّٰهَ فَيُوشِكُ اَنْ يَاْخُذَهُ ۞ این قسم گل بد نو از ابتدای
اسلام تا این وقت معلوم نیست که در هندوستان شگفته باشد نزدیک است که ازین معامله تمام
شهر متهم گردد بلکه اعتماد از هندوستان مرتفع شود سلطان وقت[1] نَصَرَهُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ عَلٰی اَعْدَاءِ
الْاِسْلَامِ که از اهل سنت است وحنفی مذهب در زمان او این چنین بدعت نمودن نهایت جرأت است
بلکه فی الحقیقت معارضه کردن است با سلطان وخروج است از اطاعت اولی الامر مع ذلک
عجب است که مخادیم عظام آن مقام درین واقعه خود را معاف دارند ومسامحه فرمایند قال الله تبارک
وتعالی فی ذم اهل الکتاب لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْاَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْاِثْمَ وَاَكْلِهِمُ
السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ وقال الله تعالی ایضا كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ
فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۞ درین طور واقعات تغافل ورزیدن مبتدعان را دلیر
ساختن است ورخنه در دین کردن آن مسامحات است که جماعه مهدویه انجا بر ملا اهل حق را بباطل
خود دعوت مینمایند ودر اندک مدت یک دوی را در رنگ گرگان از رمه می ربایند زیاده چه تصدیع
دهد چون استماع این خبر وحشت انگیز در شورش آورد ورگ فاروقیم را حرکت داد بچند کلمه اقدام نمود
معذور خواهند داشت والسلام علیکم وعلی سائر من اتبع الهدی والتزم متابعة

المصطفی علیه وعلی آله الصلوات والتسلیمات والتحیات
والبرکات ۞

در حرکت آورد

یعنی متابعان سید محمد جونپوری که در بلاد دکن تا حال بکثرت موجودند و ولادتش در ... هشت صد و چهل ... بود ۱۲

(۱) سلطان هند سلیم جهانگیر شاه توفی سنة ۱۰۳۷ هـ. [۱۶۲۸ م.] فی لاهور

یعنی بسیار جد و جہد باید نمود تا از مقام قاب قوسین بمقام اَوْ اَدْنیٰ وصول میسر گردد ۱۲

۸ — مکتوب (۲۲) بست و دوم

بمولانا محمد صادق کشمیری صدور یافته در بیانِ شرافت یافتن بلدہ سرہند بر اکثر بلاد بطفیل حضرت ایشان سَلَّمَهُ اللّٰهُ تَعَالیٰ و مشاہدہ نمودن نورے که گردی از صفت و شان بوے راہ نیافته در زمین سکنیٰ خود و آن زمین بعد از چند گاہ روضه مقدسه مخدوم زادہ کلان خواجه محمد صادق قدس سرہٗ گشت ❊ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی بعنایت الله تعالیٰ و سبحانه و بصدقة حبیبه تعالیٰ علیه و علیٰ اٰله الصلوٰة والسلام والتحية والبرکة بلدہ سرہند گوئیا زمین احیاے من است که برائے من چاہِ عمیق تاریک را پُر کردہ صُفّهٔ بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا از بقاع دادہ و نورے در آن زمین ودیعت گشته است که مقتبس از نورِ بے صفتی و بے کیفی است و در رنگِ نورے که از زمینِ مقدسهٔ بیت الله ساطع و لامع است پیش از ارتحالِ فرزندی اعظمی مرحومی بچند ماہ این نور را برین درویش ظاہر ساخته بودند و در زاویهٔ زمینِ مسکنِ فقیر آن را نشان دادہ نورے نمودند ساطع که گردے از صفت و شان بوے راہ نیافته بود و از کیفیات منزّہ و مبرّا آرزوے آن شد که آن زمین مدفنِ من شود و آن نور بر سرِ قبرِ من لامع بود این معنی را بفرزندی اعظمی که صاحب سِرّ بودہ ظاہر ساختم و از ان نور و لذا آرزوے مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در پردۂ خاک در حیاے آن نور مستغرق گشت ؎ هَنِیْئًا لِاَرْبَابِ النَّعِیْمِ نَعِیْمُهَا ❊ وَلِلْعَاشِقِ الْمِسْکِیْنِ مَا یَتَجَرَّعُ ❊ از شرافت این بلدہ معظمه است که مثلِ فرزندی اعظمی که از اکابر اولیاء الله است

لمعه اشارت است بحدیث من احیی سنتی من سنتی قد امیتت بعدی فان له من الاجر مثل اجر من عمل بها من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا رواه الترمذی وابن ماجه لمصححه سلمه الله تعالی

در اینجا آسوده است و بعد از مدتے ظاهر شد که آن نور مُتَنَوِّع لمعه الیست از انوار قلبیهٔ این فقیر که از اینجا اقتباس نموده در آن زمین افروخته اند در رنگِ آنکه چراغے از شعله برافروزند قُل كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ اَللهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ

سعادت ابدیه ٧٠	مکتوب بست و سیوم ٢٣	المنتخبات ٨

مکتوب بست و سیوم

بمخدوم زادهٔ خواجه محمد عبد الله سَلَّمَهُ اللّٰهُ وَاَبْقَاهُ وَاَوْصَلَهُ اِلٰی غَایَةِ مَا یَتَمَنَّاهُ صدور یافته در بیانِ آنکه عمدهٔ کار اتباعِ سنتِ سَنِیّه است و اجتناب از بدعتِ نامرضیه و مزیتِ طریقهٔ علیه نقشبندیه بر سلاسلِ دیگر بواسطهٔ اتباعِ صاحبِ شریعت علیه و علی آله الصلوٰة و السلام والتحیة و عمل بعزیمت نمودن و مداحیِ این طریقهٔ علیه نقشبندیه و ما یناسب ذٰلک ۞ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی نصیحتے که بفرزندی اعزی سَلَّمَهُ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ عَمَّا لَا یَلِیْقُ بِجَنَابِهِ وبسائر احبه نموده می آید اتباعِ سنتِ سنیه است علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة و اجتناب از بدعتِ نامرضیه اسلام درین اوان غربت پیدا کرده است و مسلمانان غریب گشته اند و تا میروند غریب تر میگروند بحدیکه الله گوئے بر زمین نخواهد ماند وَتَقُوْمُ السَّاعَةُ عَلٰی شِرَارِ النَّاسِ سعادتمند کسے است که درین غربت احیائے سنتے از سُنَنِ متروکه نماید و اماتتِ بدعتے از بدع مستعمله فرماید این آن وقت است که هزار سال از بعثتِ خیر البشر علیه و علی آله الصلوٰة والسلام گذشته است و علاماتِ قیامت پرتو انداخته است و سنت بواسطهٔ بُعدِ عهدِ نبوت مستور شده است و بدعت بعلتِ افشاءِ کذب جلوه گر گشته شاهبازے باید که نصرتِ سنت فرماید و هزیمتِ بدعت نماید ترویجِ بدعت موجبِ تخریبِ دین است و تعظیمِ مبتدع باعثِ هدمِ اسلام

٥٣ عن ابن مسعود رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقوم الساعة الا علی شرار الخلق رواه مسلم یعنی برپا نگردد قیامت مگر بر بدترین خلق یعنی بدترین مردم که متصف بمعصیت آدمیان اند از اینجاست که حضرت شیخ قدس سره فرموده علی شرار الناس ١٢ لمصححه

مَن وَقَّرَ صَاحِبَ بِدعَةٍ فَقَد اَعَانَ عَلٰی هَدمِ الْاِسلَامِ شنیده باشند همگی همت و تمامی
نهمت متوجه آن باید بود که ترویج سنتے از سنن نموده آید و رفع بدعتے از بدع کرده شود همه وقت
خصوصاً درین اوان ضعف اسلام اقامت مراسم اسلام منوط بترویج سنت و تخریب بدعت
گذشتگان در بدعت حسنی دیده باشند که بعض افراد آنرا استحسان داشته اند اما این فقیر درین مسئله
بایشان موافقت ندارد و هیچ فرد بدعت را حسنه نمیداند و جز ظلمت و کدورت دران احساس نمی نماید
قَالَ عَلَیهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ کُلُّ بِدعَةٍ ضَلَالَةٌ و مے یابد که درین غربت و ضعف
اسلام سلامتی منوط باتیان سنت ست و خرابی مربوط بتحصیل بدعت هر بدعت که باشد بدعت
را در رنگ کلند میداند که بهدم بنیاد اسلام مینماید و سنت را در رنگ کوکب درخشان مے یابد که در
شب دیجور ضلالت هدایت میفرماید علمائے وقت را حضرت حق سبحانه وتعالی توفیق دهاد
که بحسن هیچ بدعت لب نکشایند و باتیان هیچ بدعت فتوائے ندهند اگرچه آن بدعت در نظر ایشان
در رنگ فلق صبح روشن درآید چه تسویلات شیطان را در ماورائے سنت سلطان عظیم ست در
ازمنهٔ ماضیه چون اسلام قوت داشت ناچار تحمل ظلمات بدع مینمود و شاید که بعضے از ان ظلمات
در شعشعان نور اسلام نیز بعضے را نورانی متخیل میشد و باعث حکم بحسن آن میگشت اگرچه فی الحقیقت
هیچ حسن و نورانیت نداشت بخلاف این وقت که وقت ضعف اسلام ست تحمل ظلمات بدع
صورت ندارد و اینجا فتوائے متقدمین و متاخرین متمشی نباید ساخت چه هر وقت را احکام علیحده
است درینوقت عالم بواسطهٔ کثرت ظهور بدعت در رنگ دریائے ظلمات بنظر مے درآید و نور سنت
باغربت و ندرت دران دریائے ظلمانی در رنگ کرمهائے شب افروز محسوس میگردد و عمل بدعت
از دیاد آن ظلمت مینماید و تقلیل نور سنت میسازد و عمل سنت باعث تقلیل آن ظلمت ست و تکثیر
آن نور فَمَن شَاءَ فَلیُکَثِّر ظُلمَةَ البِدعَةِ وَمَن شَاءَ فَلیُکَثِّر نُورَ السُّنَّةِ وَمَن شَاءَ
فَلیُکَثِّر حِزبَ الشَّیطَانِ وَمَن شَاءَ فَلیُکَثِّر حِزبَ اللّٰهِ اَلَا اِنَّ حِزبَ الشَّیطَانِ هُمُ

الخاسرون ألا إن حزب الله هم المفلحون و صوفیهٔ وقت نیز اگر بسرِ انصاف بیایند مومن
اسلام و افشای کذب را ملاحظه کنند باید که در ماورای سنت تقلیدِ پیرانِ خود نکنند و امورِ مخترعه را
ببهانهٔ عملِ شیوخ دیدن خود نگیرند اتباعِ سنت البته منجی ست و مثمرِ خیرات و برکات و در تقلیدِ غیر
سنت خطر در خطر ست و ما علی الرسول الا البلاغ پیرانِ ما را حضرتِ حق سبحانه و تعالی
از ما جزای خیر دهاد که ما واپس ماندگان را باتیانِ امورِ مبتدعه دلالت نکردند و به تقلیدِ خود ها در ظلمات
مهلکه نینداختند و جز بمتابعتِ سنت راه ننمودند و غیر از اتباعِ صاحبِ شریعت علیه و علی آله
الصلوة والسلام والتحیة و غیر از عمل بعزیمت هدایت نفرمودند لاجرم کارخانهٔ این بزرگواران بلند
آمد و پیش طاقِ وصولِ ایشان مرتفع گشت آنچنانند که سماع و رقص را به پشتِ پا زده اند و وجد و تواجد
را به انگشتِ شهادت دو نیم ساخته مکشوف و مشهودِ دیگران نزدِ این بزرگواران داخلِ ماسوی ست
و معلوم و متخیل آنها قابلِ نفی معاملهٔ این اکابر در ماورای دید و دانش ست و در ماورای معلوم و متخیل
و ورای تجلیات و ظهورات ست و ورای مکاشفات و معاینات ست اهتمامِ دیگران در اثبات ست
و همتِ این بزرگواران در نفیِ ماسوی دیگران بتکرارِ کلمهٔ طیبهٔ نفی و اثبات برای آن میکنند تا دایرهٔ اثبات
وسعت پیدا کند و تمام عالم که بعنوانِ غیریت پیداست بتکرارِ کلمهٔ توحید بعنوانِ حقیت منکشف گردد
و همه را حق بینند و حق یابند تعالی و تقدس بخلافِ این بزرگواران که مقصودِ شان از تکرارِ کلمهٔ
طیبهٔ لا اله الا الله وسعتِ دایرهٔ نفی ست تا هر چه مشهود و مکشوف و معلوم و متخیل شده بود همه در
تحتِ لا داخل شود و در جانبِ اثبات هیچ چیز ملحوظ و منظور نبود و اگر فرضا در جانبِ اثبات امری
ظاهر شود آن را نیز راجع بنفی باید ساخت و غیر از تکلم بکلمهٔ مستثنی در مقامِ اثبات هیچ نصیب نباشد
پس ذکرِ نفی و اثبات در طرقِ دیگران مناسبِ حالِ مبتدیان باشد و ذکرِ الله که کلمهٔ اثباتِ
محض ست بعد از ان مناسب بود تا مثبتِ مکشوف بتکرارِ این کلمه اثبات و استقرار و استمرار پیدا کند
بخلافِ طریقِ این اکابر که برعکس ست که اول اثبات ست و ثانی نفیِ آن اثبات و استقرار پس

ذکر اسم الله درین طریق در ابتدا مناسب بود و ذکر نفی و اثبات بعد ازان صورت بندد اگر ناقصے
سؤال کند و بگوید که برین تقدیر اکابر این طریق را از مقامِ اثبات نصیب نباشد و غیر از نفی نقدِ
وقتِ شان نبود جواب گوئیم کہ اثباتِ دیگران در اوائلِ حال این بزرگواران را میسر ہست اما از بلند ہمتی
بآن التفات نمے نمایند بلکه شایانِ نفی دانسته آنرا نفی مینمایند و مطلوبِ مثبت را وراءِ وراءِ آن میدانند
پس ہم اثباتِ دیگران ایشان را میسر ست و ہم نفی آن از اثبات که مناسب مقامِ کبریائی ست
ایشان را مُسلّم شہرِ بے سرانجامے پے بکار ایشان نبرد و ہر بوالہوسے از حقیقت معاملهٔ ایشان آگاہ
نبود شمه از عدمِ حصولِ این اکابر که در آن موطن نفسِ حصول ست گفته شد اگر از حصولِ اکابرِ ایشان
لب کشاید خواص بعوام ملحق شوند و منتهیان در رنگِ مبتدیان سبقِ الف و با اختیار کنند **شعر**
فریادِ حافظ اینهمه آخر بهرزه نیست * هم قصهٔ غریب و حدیث عجیب ہست * و مراقبهٔ ذات تعالی
و تقدّس که دیگران اختیار کرده اند نزد ایشان از حیز اعتبار ساقط ست و بے حاصل و مراقب را
آنجا جز ظلے از ظلال ہیچ نیست تعالی الله عمّا یقولون علوّاً کبیراً ذاتِ او تعالی بلکه اسما
و صفاتِ او سبحانه نیز بیرون از حیطهٔ فکر و مراقبهٔ ماست آن مقام غیر از جہل و حیرت نصیبے
نیست نه آن جہل و حیرت که مردم آنرا جہل و حیرت دانند که آن مذموم ست جہل و حیرتِ این موطن
عینِ معرفت و اطمینان ست نه آن معرفت و اطمینان که در فہمِ مردم گنجد که از قبیلِ چون ست
و از بیچونی بے نصیب در آن موطن ہرچه اثبات کنیم بیچون خواہد بود تعبیر ازان خواه بجہل کنیم و خواه بمعرفت
من لم یذق لم یدر و ایضاً توجه این بزرگواران باحدیتِ ذات ست تعالی و تقدّس و از اسم و
صفت جز ذات نمیخواہند تعالی و تقدّس و در رنگِ دیگران از ذات بصفات فرود نمے آیند و
از ذروه بحضیض نمیگرایند عجب کار و بار ست جمعے ازین طائفه ذکر اسم الله اختیار نموده اند و بآن
اکتفا ناموده بصفات فرود مے آیند و ملاحظهٔ سمیع و بصیر و علیم مینمایند و باز بر سبیلِ عروج از علیم و بصیر و
سمیع باسم الله میروند چرا باسم الله تنها کفایت نکنند و قبلهٔ توجه جز احدیتِ ذات تعالی نسازند

اَلَیْسَ اللّٰهُ بِکَافٍ عَبْدَهٗ نصِّ قاطع ست و کریمهٔ قُلِ اللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ مؤیّد این معنی ست بالجمله
نظرِ همّتِ بزرگوارانِ این طریقهٔ علیه بلند افتاده است بهر زرّاقی و رقّاصی نسبت نمارند لهذا
نهایتِ دیگران در بدایتِ ایشان مندرج گشته است و مبتدیِ طریقهٔ ایشان حکمِ منتهیِ طُرقِ دیگر
یافته و از ابتدا سفرِ ایشان در وطن مقرر شده است و خلوت در انجمن بحصول پیوسته و دوامِ حضور
نقدِ وقتِ شان آمده ایشانند که تربیتِ طالبان مربوط بصحبتِ علیهٔ ایشان ست و تکمیلِ ناقصان
منوط بتوجهِ شریفِ شان نظرِ شان شافیِ امراضِ قلبیه است و التفاتِ شان دافعِ عللِ معنویه
یک توجهِ ایشان کارِ صد اربعین میکند و یک التفاتِ شان برابرِ ریاضات و مجاهداتِ سنین ست
نقشبندیه عجب قافله سالارانند ٭ که برند از رهِ پنهان بحرم قافله را ٭ سعادت آثارا ازین بیان
کسے توهّم نکند که این اوصاف و شمائل جمیعِ اساتذه و تلامذهٔ طریقهٔ علیهٔ نقشبندیه را حاصل ست
کلّا بلکه این شمائل مخصوص باکابرِ اکابرِ این طریقهٔ علیه است که کار را بنهایة النهایة رسانیده اند
و مبتدیانِ رشیدِ این اکابر نسبتِ ارادت درست کرده اند و مراعاتِ آداب نموده اند اندراجِ
نهایت در بدایت در حقِ ایشان ثابت ست بخلافِ مبتدیِ ازین طریق که بشیخِ ناقصِ این طریق
برسد اندراجِ نهایت در حقِ او متصوّر نیست چه شیخِ او بنهایت نرسیده است در حقِ مبتدی نهایت
چگونه متصوّر شود ؎ از کوزه برون همان تراود که دروست ٭ نجابت آثارا طریقِ این اکابر
طریقِ اصحابِ کرام ست عَلَیْهِمُ الرِّضْوَانُ و این اندراجِ نهایت در بدایت اثرِ آن اندراج ست
که در صحبتِ خیرِ البشر میسّر میشد عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ زیرا که در اوّلِ صحبتِ آن
سرور عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ آن میسّر میشد که در انتها کم ست که دیگران را میسّر گردد و این
فیوض و برکات همان فیوض و برکات ست که در قرنِ اوّل بظهور پیوست هرچند در ظاهر
آخر از اوّل دور ست نسبت بوسط امّا فی الحقیقت آخر باوّل از وسط نزدیکتر ست و منصفِ آن
متوسطان آنرا باور دارند یا نه بلکه اکثرے از متاخران نیز معلوم نیست که بحقیقتِ این معامله دارسند

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ الْعُلٰى

سعادت ابدیہ ۳ ۴۹	مکتوب بست و چهارم (۲۴)	المنتخبات ۹

-۱۰

بحاجی محمد فرکتی صدور یافته در جواب کتابتیکه دران آرزو نموده بود که در جمیع ذرات مشاهدهٔ جمال لایزال میسّر شود و مایناسب ذٰلِكَ ۔ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى مراسلهٔ شریفه که از کمالِ اخلاص و مودّت مُرسل داشته بودند موجبِ فرحتِ فراوان گشت نسبتِ رابطه همواره شمارا با صاحبِ رابطه میدارد و واسطهٔ فیوضِ انعکاسی میشود شکرِ این نعمتِ عظمیٰ بجا باید آورد و تقبض و بسط هر دو بازوے طیرانِ این راه اند به قبض دلگیر نشوند و به بسط خوشحال نگردند آرزوے آن نموده بودند که در جمیعِ ذرات مشاهدهٔ جمالِ لایزال میسّر شود محبّت اطوارا بنده را بارزو چه کار تو آرزوے او باندازهٔ فهمِ قاصرِ او خواهد بود جمالِ لایزال در مرآتِ ذرات مشاهده نمودن از قصورِ نظرست ذرات را چه مجال که مرایاے آن جمال گردند آنچه در مرایاے ذرات مشهود میگردد ظلّے از ظلالِ بی‌نهایتِ آن جمال نیست آورا تعالیٰ وَرَاءَ الْوَرَاء باید جُست و بیرونِ دائرهٔ آفاق و انفس باید طلبید نسبتے که الحال شما دارید فوقِ متمنّاے شماست زنهار بتقلیدِ مردم بپستی میل نکنند و تمناے نزول از اوج بحضیض ننمایند کارخانهٔ این کار بر بلندست اِنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهٗ يُحِبُّ مَعَالِيَ الْهِمَمِ ۔ اَلْمَسْئُوْلُ مِنَ اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ جَمْعِيَّتُكُمُ الصُّوْرِيَّةُ وَالْمَعْنَوِيَّةُ وَالسَّلَامُ

سعادت ابدیہ ۵۸	مکتوب بست و پنجم (۲۵)	المنتخبات ۱۰

-۱۱

بخواجه محمد شرف الدین حسین صدور یافته در بیانِ آنکه هر عملے که بر وفقِ شریعتِ غرّا کرده آید داخلِ ذکرست اگرچه بیع و شریٰ بود ۔ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى صحیفهٔ شریفه که

فرزندی اعزّی مصحوبِ مولانا عبدالرشید و مولانا جان محمد ارسال داشته بود ند رسید و مبلغ نذر نیز رسید جَزَاکُمُ اللهُ سُبْحَانَهٗ خَیْرًا استماعِ خبرِ صحتِ شما فرحتِ فراوان ساینده‌اے فرزند فرصت غنیمت ست و صحت و فراغ مغتنم همواره اوقات را بذکرِ الٰهی جَلَّ شَانُهٗ مصروف باید ساخت هر عملے که بر وفقِ شریعتِ غرّا کرده آید داخلِ ذکرست اگرچه بیع و شری بود پس در جمیعِ حرکات و سکنات مراعاتِ احکامِ شرعیه باید نمود تا آنها همه ذکر گردد چه ذکر عبارت از طردِ غفلت ست و چون مراعاتِ اوامر و نواهی در جمیعِ افعال نموده آید از غفلتِ آمر و ناهی آنها نجاتے میسّر شد و دوامِ ذکرِ او تعالی حاصل گشت این دوامِ ذکر و را یاد داشتِ حضراتِ خواجهاست قَدَّسَ اللهُ تَعَالٰی اَسْرَارَهُمْ که آن مقصور بر باطن ست و این در ظاهر نیز متمشّی ست اگرچه متعسّر ست وَفَّقَنَا اللهُ سُبْحَانَهٗ وَ اِیَّاکُمْ بِمُتَابَعَةِ صَاحِبِ الشَّرِیْعَةِ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّةُ +

علاوه بر نصیحت اصحاب کرام	مکتوب (۳۶) سی و ششم	المنتخبات

بخواجه محمد تقی صدور یافته در بیانِ بحثِ امامت و حقیقتِ مذهبِ اهلِ سنت و جماعت و مذاهبِ مخالفان و در بیانِ آنکه اهلِ سنت متوسط اند و در بیانِ افراط و تفریط که روافض و خوارج اختیار کرده اند و مداحیِ اهلِ بیتِ آن سرور صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ و ما یناسب ذٰلِکَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوةِ وَتَبْلِیْغِ الدَّعَوَاتِ میرساند محبتِ درویشان و ارتباط و الفت با ایشان و رغبت استماعِ سخنانِ این طائفه علیه و میل با وضاع و اطوارِ این طبقه سنیه از اجلِ نعمِ خداوندیست جَلَّ سُلْطَانُهٗ و از اعظمِ دولِ او تعالی مخبرِ صادق فرموده است عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ پس محبِ ایشان با ایشان ست و در حرمِ حریمِ قرب طفیلیِ ایشان توفیق آثار سعادت اطوار فرزندی خواجه شرف الدین حسین ظاهر ساختند که این اوصافِ حمیده در ایشان با وجودِ تعلقاتِ شتّی مجمع ست و این معانی پسندیده با وجودِ گرفتاریهاے لاطائل مجتمع رَبِّهٖ سُبْحَانَهٗ اَلْحَمْدُ وَالْمِنَّةُ عَلٰی ذٰلِکَ صلاحِ ایشان موجبِ صلاحِ جمّ غفیر ست و فلاحِ ایشان مستلزم فلاحِ جمعِ کثیر مشار الیه ظاهر ساختند که ایشان بسخنانِ تو آشنا اند و رغبت باستماعِ علوم تو دارند اگر چند کلمه بجنابِ ایشان بنویسی بهتر باشد اِجَابَةً لِلْمُلْتَمَسِ چند کلمه نوشته شد چون درین ایام از بحثِ امامت بسیار مذکور میشود و هر یکے درین باب بظن و تخمین سخن میراند بضرورت درین مبحث چند سطر نوشته آمد حقیقتِ مذهبِ اهلِ سنت و جماعت و مذاهبِ مخالفان بیان نموده شد نجابت آثارا از علاماتِ

أَهْلِ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ تَفْضِيلُ الشَّيْخَيْنِ وَمَحَبَّةُ الْخَتَنَيْنِ تفضیلِ شیخین کہ با محبت ختنین جمع
شود از خصائص اہلِ سنت و جماعت ست تفضیلِ شیخین با جماعِ صحابہ و تابعین ثابت شدہ است
چنانچہ نقل کردہ اند آنرا اکابرِ ائمہ کہ یکے ازیشان امامِ شافعی ست و شیخ ابوالحسن اشعری میفرماید کہ
تفضیل ابوبکر و عمر رضی بر باقی امت قطعی ست و از حضرت امیر نیز بتواتر ثابت شدہ است کہ در زمانِ
خلافت و اوانِ مملکتِ خود در حضورِ جمِ غفیر بگروہِ خود میفرمود کہ ابوبکر و عمر بہترینِ این امت اند چنانچہ
امامِ ذہبی گفتہ است و امامِ بخاری روایت کردہ است کہ حضرتِ امیر فرمودہ است کہ بہترینِ مردم
بعد از پیغمبر عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ ابوبکر ست بعد عمر بعد مردِ دیگر پس گفت پسرِ او محمد
بن الحنفیہ پس تو ئی فرمود نیستم من مگر یک مرد از مسلمانان بالجملہ تفضیلِ شیخین از کثرتِ رواۃِ
ثقات بحدِ شہرت و تواتر رسیدہ است انکارِ آن یا از راہِ جہل ست یا از راہِ تعصب و چون مجالِ انکار
نیافت عبد الرزاق کہ از اکابرِ شیعہ ست بے اختیار تفضیلِ شیخین قائل گشت و گفت کہ چون علی
شیخین را بر خود تفضیل دادہ من ہم تفضیلِ او و ایشان را بر وے تفضیل میدہم و اگر او تفضیل نمیداد من ہم
تفضیل نمیدادم گناہ ست کہ من دعوی محبتِ علی نمایم و با او مخالفت کنم و چون در زمانِ خلافتِ
حضراتِ ختنین ظہورِ فتن و اختلال در امورِ مردم بسیار شدہ بود و بدلہائے مردم ازین راہ کدورت بہم
پیدا گشتہ و عداوت و کینہ در میانِ مسلمانان استیلا یافتہ بضرورت محبتِ ختنین نیز از جملہ شرائطِ سنت و
جماعت اعتداد نمودہ آمد تا جاہلے ازین راہ سوءِ ظن باصحابِ خیر البشر عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلٰوةُ وَ
السَّلَامُ پیدا نکند و بجانشینانِ پیغمبر عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ بغضے و عداوتے محال نیارد
پس محبتِ حضرتِ امیر شرطِ تسنن آمد و آنکہ این محبت ندارد از اہل سنت و جماعت خارج گشت و خارجی
نام یافت و آنکہ در محبتِ امیر طرفِ افراط اختیار کرد و زیادہ از آنچہ شاید بوقوع آورد و غلو دران محبت نمود
و سب و طعنِ اصحابِ خیر البشر عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ زبان کشود و ترکِ طریقِ صحابہ و
تابعین و سلفِ صالحین رِضْوَانُ اللّٰهِ تَعَالٰى عَلَيْهِمْ أَجْمَعِيْنَ کرد رافضی نام یافت پس اہل سنت

متوسط اند در میان افراطِ محبتِ امیر و در میانِ تفریطِ آن محبت که روافض و خوارج اختیار کرده اند
و شک نیست که حق در وسط ست و افراط و تفریط هر دو مذموم چنانچه امام احمد حنبل از حضرتِ امیر
روایت کرده که گفته که حضرتِ پیغمبر علیه و علیٰ آله الصلوٰة و السلام فرمود که در تو مثلے ست از عیسیٰ
دشمن داشتند او را یهود تا آنکه بر مادرِ او بهتان بستند و دوست داشتند او را نصاریٰ تا آنکه فرود آوردند
او را بمنزلے که او نداشت یعنی ابن الله گفتند پستر امیر فرمود هلاک گردند در من دو مرد یکے آنکه در محبت
من افراط نماید و آنچه در من نیست مرا اثبات کند دیگرے آنکه با من دشمنی نماید و بعداوت بر من بهتان
بندد پس حالِ خوارج را بحالِ یهود تشبیه فرمود و حالِ روافض را بحالِ نصاریٰ که هر دو از حقِ وسط دو طرف
افتاده اند خیلے جاے باید که اہل سنت و جماعت را از محبانِ حضرتِ امیر ندانند و محبتِ امیر را مخصوص
برفضه دارد و محبتِ امیر رفض نیست تبری از خلفاءِ ثلثه رفض ست و بیزاری از اصحابِ کرام مذموم
و کلامِ امامِ شافعی میفرماید ؎ لَوْ کَانَ رَفْضًا حُبُّ اٰلِ مُحَمَّدٍ * فَلْیَشْهَدِ الثَّقَلَانِ اَنِّیْ رَافِضٌ
یعنی حبِ آلِ محمد رفض نیست چنانچه گمانِ میبرند و اگر همین حب را رفض گویند پس رفض مذموم نیست
زیرا که ذمِ رفض از راهِ تبری دیگران آید نه از راهِ محبتِ ایشان پس محبانِ اہل بیت رسول علیه و علیهم
الصلوات و التسلیمات اہل سنت باشند و فی الحقیقت گروهِ اہل بیت هم ایشانان شیعه که دعوی محبتِ اہل بیت رسول مینمایند
علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات خود را گروهِ اہل بیت میگیرند اگر در محبتِ اہل بیت اقتصار نمایند و تبری از
دیگران نکنند و تعظیم و توقیرِ جمیعِ اصحابِ پیغمبر علیه و علیهم الصلوٰة و السلام بجا آرند و مشاجراتِ
ایشان را بر محاملِ نیک محمول دارند داخلِ اہل سنت باشند و از خوارج و روافض بیرون بوند زیرا که عدم
محبتِ اہل بیت خروج ست و تبری از اصحاب رفض و محبتِ اہل بیت با تعظیم و توقیرِ جمیعِ اصحابِ کرام
تسنن ست بالجمله بناے خروج و رفض بر بغضِ مصاحبانِ پیغمبر ست علیه و علیهم الصلوات و التحیات
و بناے تسنن بر حبِ مصاحبانِ او علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات ما کَمَل
منصف هرگز بغضِ اصحاب را بر حبِ ایشان نخواهد گزید و بدوستیِ پیغمبر همه را دوست خواهد داشت علیه

وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ + قَالَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ مَنْ اَحَبَّهُمْ فَبِحُبِّيْ اَحَبَّهُمْ وَمَنْ
اَبْغَضَهُمْ فَبِبُغْضِيْ اَبْغَضَهُمْ بر سرِ اصلِ سخن رویم و گوئیم چگونه عدمِ محبتِ اہلِ بیت در حقِ اہلِ سنت
گمان بُرده شود که آن محبت نزدِ این بزرگواران جزوِ ایمان ست و سلامتیِ خاتمه را برسوخِ آن محبت مربوط
ساخته اند والدِ بزرگوارِ این فقیر که عالم بودند بعلمِ ظاہری و بعلمِ باطنی در اکثر اوقات ترغیب بمحبتِ اہلِ
بیت میفرمودند و میفرمودند که این محبت را در سلامتیِ خاتمه مدخلیتے ست عظیم نیک رعایتِ آن باید نمود
در مرضِ موتِ ایشان این فقیر حاضر بود چون معاملهٔ ایشان بآخر رسید و شعور باین عالم کم ماند فقیر در آن
وقت سخنِ ایشان را بیادِ ایشان داد و از آن محبت استفسار نمود در آن بیخودی فرمودند که غرقِ محبتِ
اہلِ بیتم شکرِ خدا عز و جل در آن وقت بجا آورده شد محبتِ اہلِ بیت سرمایهٔ اہلِ سنت ست مخالفان ازین معنی
غافل اند و از محبتِ متوسطِ ایشان جاہل جانبِ افراط را خود اختیار کرده اند و ماوراءِ افراط را تفریط انگاشته
حکم بخروج نموده اند و مذہبِ خوارج انگاشته اند ندانسته اند که در میانِ افراط و تفریط حدّ ایست وسط که
مرکزِ حق ست و موطنِ صدق که نصیبِ اہلِ سنت گشته ست شکر الله تعالی سعیہم عجب ست
که خوارج را اہلِ سنت کشته اند و استیصالِ دشمنانِ اہلِ بیت ایشان نموده اند از رفضه در آن وقت نامے
و نشانے نبوده و اگر بوده حکمِ عدم داشته مگر بزعمِ فاسدِ خود محبّانِ اہلِ بیت را رفضه تصوّر کنند و اہلِ سنت
را روافض گویند عجب معامله ست گاہے اہلِ سنت را از خوارج میشمرند که افراطِ محبت ندارند و گاہے
نفسِ محبت را ازین بزرگواران التماس نموده ایشان را روافض میدانند لہٰذا ایشان از جہالتِ خود
اولیاءِ عظامِ اہلِ سنت را که دم از محبتِ اہلِ بیت میزنند و اظہارِ حبِ آلِ محمد مینمایند عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ
الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ روافض می انگارند و بسیارے را از علماءِ کرامِ اہلِ سنت که منع از افراطِ آن
محبت مینمایند و در تعظیم و توقیرِ حضراتِ خلفاءِ ثلثه میکوشند خوارج میدانند و کسے سزاوارے ازین
جزاہاے نامناسبِ ایشان اَعَاذَنَا اللهُ سُبْحَانَهٗ مِنْ اِفْرَاطِ تِلْكَ الْمَحَبَّةِ وَمِنْ تَفْرِيْطِهَا
آرے افراطِ محبت ست که تبرّی از خلفاءِ ثلثه و غیرِ ایشان را شرطِ محبتِ امیر داشته اند انصاف باید نمود

کہ این چہ محبت ست کہ شرطِ حصولِ آن بیزاری از جانشینانِ پیغمبر بود علیہ وعلیہم الصلوۃ والسلام وسب وطعنِ اصحابِ خیر البشر باشد علیہ وعلیہم الصلوات والتحیات گناہِ اہلِ سنت ہمین ست کہ با محبتِ اہل بیت تعظیم وتوقیرِ جمیعِ اصحابِ آن سرور مینمایند علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات وہیچ یکے را ازینہا باوجودِ منازعات ومخالفاتِ یکدیگر ببدی یاد نمیکنند واز ہوا وتعصب دور میدارند از جہتِ تعظیمِ صحبتِ پیغمبر علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام وتکریمِ مصاحبانِ او علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام مع ذلک محق را محق میگویند ومبطل را مبطل اما بطلانِ او را از ہوا وہوس دور میدارند وبرائے واجتہاد حوالہ مینمایند روافض از اہلِ سنت وقتے خوشنود گردند کہ اہلِ سنت نیز در رنگِ ایشان از دیگر اصحابِ کرام تبری نمایند وسوءِ ظن باین اکابرِ دین حاصل کنند چنانچہ خوشنودیِ خوارج مربوط بعداوتِ اہل بیت ست ومنوط ببغضِ آلِ محمد علیہ وعلیہم الصلوات والبرکات ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ ہدیتنا وہب لنا من لدنک رحمۃ انک انت الوہاب نزدِ اکابرِ اہلِ سنت شکر اللہ تعالی سعیہم اصحابِ پیغمبر علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات در وقتِ منازعات ومحاربات بایکدیگر سہ گروہ بودند جمعے بدلیل واجتہاد حقیتِ جانبِ امیر را معلوم نمودہ بودند وجمعے دیگر نیز بدلیل واجتہاد حقیتِ جانبِ دیگر را یافتہ وطائفہ دیگر متوقف بودند وہیچ جانب را بدلیل ترجیح نداد پس بر طائفہ اولی نصرتِ جانبِ امیر واجب آمد کہ موافقِ اجتہادِ ایشان ست وبر طائفہ دوم نصرتِ جانبِ مخالفِ امیر لازم کہ مؤدائے اجتہادِ ایشان ست وبر طائفہ سیوم توقف لازم آمد وترجیحِ یکے بر دیگرے خطا پس ہر سہ فرقہ بمقتضائے اجتہادِ خود عمل نمودند وآنچہ بر ایشان لازم وواجب بود بجا آوردند پس ملامت چہ گنجایش دارد وطعن چہ مناسب بود امامِ شافعی فرماید ونیز منقول از عمر بن عبد العزیز ست تلک دماء طہر اللہ تعالی عنہا ایدینا فلنطہر عنہا السنتنا ازین عبارت مفہوم میشود کہ بحقیتِ یکے وخطائے دیگر ہم لب نباید کشود وہمہ را جز بنیکی یاد نباید کرد وہمچنین در حدیثِ نبوی آمدہ است علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا یعنی چون اصحابِ من مذکور گردند واز منازعات

ایشان یاد کردہ شود شما خود را نگاه دارید و یکے را بر دیگرے اختیار نکنید لیکن جمہور اہلِ سنت بدلیلے کہ بر ایشان ظاہر شدہ باشد برانند کہ حقیت در جانبِ امیر بودہ و مخالفِ او را خطا رابودہ لیکن این خطا چون خطائے اجتہادی ست از ملامت و طعن دور ست و از تشنیع و تحقیر پاک و مبرا از حضرتِ امیر منقول ست کہ فرمودہ برادرانِ ما بر ما باغی گشتند اینہا نہ کافر اند و نہ فاسقان زیرا کہ ایشان را تاویلے ست کہ منع کفر و فسق میکند پس اہلِ سنت و رفضہ ہر دو تخطیۂ محاربانِ امیر مینمایند و ہر دو بحقیتِ جانبِ امیر قائل لیکن اہلِ سنت زیادہ از اطلاقِ لفظِ خطا کہ ناشی از تاویل ست در حقِ محاربانِ امیر تجویز نمیکنند و زبان را از طعن و تشنیعِ ایشان نگاہ میدارند و محافظتِ حقِ صحبتِ خیر البشر مینمایند عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ کہ آن سرور فرمودہ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اَللّٰهَ اَللّٰهَ فِیْ اَصْحَابِیْ لَا تَتَّخِذُوْهُمْ غَرَضًا بَعْدِیْ یعنی از خدا بترسید جَلَّ شَانُهٗ از خدا بترسید جَلَّ سُلْطَانُهٗ در حقِ اصحابِ من (از برائے تاکیدِ این کلمہ را تکرار فرمودہ) نگیرید اصحابِ مرا نشانہ بہ تیرِ ملامتِ خویش و نیز فرمودہ اَصْحَابِیْ کَالنُّجُوْمِ بِاَیِّهِمِ اقْتَدَیْتُمْ اِهْتَدَیْتُمْ یعنی اصحابِ من ہمچو ستارہا اند بہر کدام ایشان کہ اقتدا کنید راہ یابید و احادیثِ دیگر ہم در بابِ تعظیم و توقیرِ جمیعِ صحابہ بسیار آمدہ است پس ہمہ را معزز و مکرم باید داشت و زلاتِ ایشان را بر محاملِ نیک حمل باید نمود اینست مذہبِ اہلِ سنت درین مسئلہ و رفضہ درین باب غلو مینمایند و محاربانِ امیر را تکفیر میکنند و بانواعِ طعن و اقسامِ شتم ایشان زبانہائے خود را آلودہ میسازند اگر مقصود ظہورِ حقیتِ جانبِ امیر ست و اظہارِ خطائے مخالفانِ او پس آنچہ اہلِ سنت اختیار کردہ اند کافی ست و بر حدِ عدالت و اعتدال ست سب و طعنِ اکابرِ دین نمودن از دیانت و تدین دور ست کہ رفضہ اختیارِ آن نمودہ اند و شتمِ اصحابِ پیغمبر را عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ دین و ایمانِ خود تصور کردہ عجب دینے ست کہ سبِ جانشینانِ پیغمبر عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ جزوِ اعظمِ او ست طوائفِ مبتدعان ہر کدام بدعتہا اختیار کردہ اند و از اہلِ سنت جدا گشتہ در میانِ جمیعِ آن طوائف فرقۂ خوارج و روافض دور از معاملہ اند و از حق بعید افتادہ اند جمعے کہ سب و طعنِ اکابرِ دین را جزوِ اعظمِ ایمانِ خود تصور کنند از حق چہ نصیب خواہند داشت

روافض دوازده فرقه اند همه تکفیرِ اصحابِ پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات مینمایند وسبِ خلفاءِ راشدین را عبادت میدانند این جماعه از اطلاقِ لفظِ رفض بر خودها تحاشی مینمایند ورو فض غیرِ خودرا میدانند که در احادیث وعیدهائے بسیار در حقِ رفضه آمده است کاشکے از معنی رفض هم اجتناب مینمودند وتبری از اصحابِ پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات والتحیات نمیکردند هندوانِ هندوستان خودرا هندو میگویانند واز لفظِ کفر تحاشی میکنند خود را کفار نمیدانند وکفار ساکنانِ دار حرب را مے انگارند غلط فهمیده اند هر دو صنف کفار اند وبحقیقتِ کفر متحقق اینها گمراهل بیتِ پیغمبر را علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات در رنگِ خودها تصور کرده اند وایشان را نیز دشمنانِ ابی بکر وعمر خیال نموده اند واین جماعه بحکمِ تقیه که دارند اکابرِ اهل بیت را منافق ومخادع انگاشته اند وحکم کرده اند که حضرتِ امیر سی سال بحکمِ تقیه با خلفاءِ ثلثه صحبت بنفاق داشته اند وبناحق تعظیم وتوقیرِ ایشان نموده عجب معامله است اگر محبتِ اهل بیتِ رسول بواسطهٔ محبتِ رسول است علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات باید که دشمنانِ رسول را نیز دشمن باشند وسب ولعن اینها بیشتر از سب ولعن دشمنانِ اهل بیت کنند که ابو جهل را که دشمنِ رسول است علیه وعلى آله الصلوات والتحیات وانواعِ آزار وجفاهائے بیشمار بآن سرور رسانیده علیه وعلى آله الصلوٰة والسلام ازین جماعه کسے نشنیده است که سب ولعنِ او کرده باشند ودر مساویِ او زبان کشوده ابوبکر صدیق را که احبُّ الرجالِ الی رسولِ الله است علیه وعلى آله الصلوات والتسلیمات بزعمِ فاسدِ خود دشمنِ اهل بیت تصور نموده به سب وطعنِ او زبان درازی مینمایند وامورِ نامناسب باو متسبب میسازند اینچه دیانت و تدین است خدا کند جل شانه که ابوبکر وعمر وسائر صحابهٔ کرام با اهل بیتِ رسول علیه وعلیهم الصلوٰة والسلام دشمن بوند وبغض وعداوت بآلِ محمد داشته باشند این بے انصافان کاشکے دشمنانِ اهل بیت را سب کنند وتعیینِ اسامیِ اکابرِ صحابه ننمایند وسوءِ ظن به بزرگانِ دین پیدا نیارند این زمان در جنابِ مخالفت ایشان با اهلِ سنت مرتفع میگردد چه اهلِ سنت نیز دشمنانِ اهل بیت را دشمن اند وبطعن وتشنیعِ ایشان قائل اند از خوبیِ اهلِ سنت است که شخصِ معین را که بانواعِ کفر مبتلا بود باحتمالِ اسلام وتوبه جهنمی نمیگویند واطلاقِ لعن

برعے تجویز نمیکنند بر کافران علی الاطلاق لعنت تجویز میکنند اما بر کافر معین تجویز لعن نمیکنند تا زمانے
که سوء خاتمه او بدلیل قطعی معلوم شود و روافض بے تحاشی ابوبکر و عمر را رضی الله تعالی عنهما لعن میکنند
و اکابر صحابه را است و طعن مینمایند هداهم الله سبحانه سواء الصراط درین مبحث در دو مقام خلاف
عظیم است میان اهل سنت و مخالفان مقام اول آنکه اهل سنت بحقیت خلافت خلفاء اربع قائلند و هر چهار
را خلفاء برحق میدانند زیرا که در حدیث صحیح آمده است که اخبار از مغیبات است الخلافة بعدی ثلثون
سنة و این مدت بخلافت حضرت امیر تمام شده پس مصداق این حدیث هر چهار خلیفه باشند و ترتیب خلافت
برحق باشد و مخالفان انکار حقیت خلافت خلفاء ثلثه مینمایند و خلافت ایشان را بغصب و تغلب منتسب
میسازند و امام برحق غیر از امیر دیگری را نمیدانند و بیعتے که از امیر بخلفاء ثلثه واقع شده بود بر تقیه حمل میکنند
و در میان اصحاب کرام خیر الانام علیه و علیهم الصلوة والسلام صحبت نفاق مے انگارند و در همدیگر را
یکدیگر را مخادع تصور مینمایند زیرا که بزعم اینها موافقان امیر بمخالفان او بحکم تقیه البته صحبت نفاق داشتند
و خلاف آنچه در دلهاے ایشان بوده بزبان ظاهر میساختند و مخالفان نیز چون بزعم ایشان اعداے امیر و
اعداے دوستان امیر بودند با ایشان بنفاق آشنائی میکردند و معادات را بموالات و آمیمودند پس بزعم
ایشان جمیع اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات منافق و مخادع بودند و بظاهر
خلاف آنچه در باطن بود ظاهر میکردند پس باید که نزد اینها بدترین این امت اصحاب کرام باشند و بدترین
صحبتها صحبت خیر البشر بود علیه و علی آله الصلوة والسلام که این اخلاق ذمیمه از انجا ناشی شده است
و بدترین قرون قرن اصحاب باشد که پر از نفاق و عداوت و بغض و کینه بوده و حال آنکه حضرت حق سبحانه
و تعالی در کلام مجید خود ایشان را رحماء بینهم میفرماید اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم
السوء هرگاه سابقان این امت را باین اخلاق ذمیمه متصف سازند در لاحقان چه خیریت خواهند یافت
این طائفه منکر آیات قرآنی و احادیث نبوی را که در فضل صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوة والسلام
و در فضلیت اصحاب کرام او علیه و علیهم الصلوة والسلام و در خیریت این امت وارد شده اند شنیده اند

ویا دیده اند و ایمان بآن ندارند قرآن و احادیث به تبلیغ اصحاب کرام بما رسیده است چون اصحاب مطعون باشند دینے که از راه ایشان بما رسیده است نیز مطعون خواهد بود نعوذ بالله سبحانه من ذلک مقصود این جماعه مگر ابطال دین ست و انکار شریعت و علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات بصورت اظهار محبت اهل بیت رسول مینمایند و به حقیقت ابطال شریعت و علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات میکنند کاشکے امیر و موافقان امیر را مسلم میداشتند و بداغ تقیه که از صفات اهل مکر و نفاق ست متهم نمیساختند جماعه از موافقان امیر و یا از مخالفان او که سی سال با یکدیگر صحبت بنفاق دارند و بمکر و خداع زندگانی نمایند چه خیریت در انها خواهد بود و اینها چگونه شایان اعتماد خواهند بود و ابو هریره رضی الله تعالی عنه را که طعن میکنند نمیدانند که در طعن او طعن نصف احکام شرعیه مطعون میگردد زیرا که علماء مجتهدین فرموده اند که در احکام سه هزار احادیث وارد شده است یعنی سه هزار احکام شرعیه بسنت ثابت شده است از آن سه هزار یکهزار و پانصد بروایت ابی هریره بثبوت پیوسته است پس طعن او طعن نصف احکام شرعیه باشد و امام بخاری گوید که راویان ابی هریره زیاده از هشتصد اند از اصحاب کرام و تابعین یکے از ایشان ابن عباس ست و ابن عمر نیز از وے روایت کنند و همچنین جابر بن عبد الله و انس بن مالک از رواة اوست و حدیثے که از حضرت امیر نقل میکنند در طعن ابی هریره آن حدیث مفتری ست چنانچه علما تحقیق آن فرموده اند و حدیث دعاء آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام مر ابی هریره را بفهم علم در علما معروف ست قال ابو هریرة حضرت مجلسًا لرسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم فقال من یبسط منکم رداءه حتی افیض فیه مقالتی فیضمها الیه ثم لا ینساها فبسطت بردة کانت علی فافاض رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم مقالته فضممتها الی صدری فما نسیت بعد ذلک شیئا پس بمجرد زعم خود شخصے بزرگ دین را دشمن امیر دانستن و سب و طعن و لعن در حق او جائز داشتن از انصاف دور ست این همه گلهاے افراط محبت ست مگر نزدیک ست که سر از ربقه ایمان بیرون اندازد و اگر فرضا تقیه در حق امیر تجویز نموده آید چه خواهند گفت در اقوال امیر که بطریق تواتر در افضلیت شیخین منقول گشته اند و همچنین

کلماتِ قدسیهٔ او که در تعیینِ خلافت و مملکتِ خود در حقیقتِ خلافتِ خلفاءِ ثلثه صادر شده چه تقیه همین
قدر ست که سترِ حقیقتِ خلافتِ خود نماید و بُطلانِ خلافتِ خلفاءِ ثلثه را ظاهر نسازد اما اظهارِ حقیتِ خلافتِ
خلفاءِ ثلثه و بیانِ افضلیتِ شیخین امریست علیحده ماورائے آن تقیه که محملے غیر از صدق و صواب ندارد و
به تقیه رفعِ آن صورت نه بندد و ایضًا احادیثِ صحاح که بحدِ شهرت رسیده است بلکه متواتر المعنی گشته که
در فضیلتِ حضراتِ خلفاءِ ثلثه و غیرِ ایشان وارد گشته است و جمعے را از ایشان مبشر بجنت ساخته آن
احادیث را چه جواب خواهند گفت زیرا که تقیه در حقِ حضرت پیغمبر علیه و علیٰ آله الصلوٰة و السلام
جائز نیست چه تبلیغ بر پیغمبران لازم ست علیهم الصلوات و التسلیمات و ایضًا آیاتِ قرآنی که
درین باب نازل گشته اند تقیه آنجا متصور نیست حضرتِ حق سبحانه و تعالیٰ الشان از انصاف دادن
و معلومِ اربابِ معقول ست که تقیه از صفاتِ خیانت ست باید الله آن را نسبت دادن و نامناسب ست
بحکمِ بشریت صفتِ تقیه در یکساعت یا دو ساعت یا یک روز یا دو روز اگر تجویز نموده آید گنجایش دارد
تا سی سال معاذ الله این صفتِ خیانت اثبات نمودن و مصر بر تقیه داشتن بسیار مستنکر ست و
اصرار بر صغیره کبیره گفته اند اصرار بر صفتے از صفاتِ اربابِ شقاق و اصحابِ نفاق چه خواهد بود کاش قباحتِ
این امر را فهمند از تقدیمِ شیخین گریخته اند که مستلزمِ اهانتِ امیر ست و تقیه اختیار کرده اند اگر شناعتِ صفتِ
تقیه را که از صفاتِ اربابِ نفاق ست مے فهمیدند هرگز تجویزِ آن نمیکردند و از دو بلیه اهون را اختیار مینمودند
بلکه گوییم در تقدیمِ شیخین هیچ اهانتِ امیر نیست حقیقتِ خلافتِ امیر بحالِ خود ست و درجهٔ ولایت و
هدایت و ارشادِ او کرّم الله تعالیٰ وجهه بحالِ خود و در اثباتِ تقیه تنقیص و توهین لازم ست که
این صفت از خصائصِ اربابِ نفاق ست و از لوازمِ اصحابِ مکر و خداع مقامِ دوم آنکه اهلِ سنت
شکر الله تعالیٰ سعیهم مشاجرات و منازعاتِ اصحابِ خیر البشر را علیه و علیهم الصلوات
و التسلیمات بر محاملِ نیک محمول میدانند و از هوا و تعصب دور میدانند زیرا که نفوسِ ایشان در صحبتِ
خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التحیات مزکّی شده بود و سینهاے شان از عداوت و کینه

پاک گشته غایة ما فی الباب چون هر کدام را رائے و اجتهاد بوده و هر مجتهد را عمل بموافق رائے خود واجب بضرورت
در بعض امور بسبب مخالفت الآراء مخالفت و مشاجرت لازم گشت و هر یکے را تقلید رائے خود صواب آمد پس
مخالفت شان در رنگ موافقت برائے حق بوده نه برائے هوا و هوس نفس اماره و مخالفان محاربان حضرت امیر
را تکفیر میکنند و انواع طعن و تشنیع در حق محاربان تجویز مینمایند هرگاه که اصحاب کرام در بعض امور اجتهادیه آن
سرور علیه و علی آله الصلوات والتسلیمات مخالفت کرده اند و بخلاف آن سرور علیه و علی آله
الصلوة والسلام حکم نموده اند و آن اختلاف ایشان مذموم و ملام نبوده و منع آن با وجود نزول وحی ننموده مخالفت
با امیر در امور اجتهادیه چرا کفر باشد و مخالفان چرا مطعون و ملام باشند محاربان امیر جم غفیر اند از اهل اسلام و از
اجلاے اصحاب اند و بعضے از ایشان مبشر بجنت تکفیر و تشنیع ایشان امر آسان نیست کبرت کلمة تخرج
من افواههم قریب نصف دین و شریعت را نزدیک ست که ایشان تبلیغ کرده باشند اگر ایشان مطعون
باشند اعتماد از شطر دین میخیزد چگونه این بزرگواران مطعون باشند که روایت هیچ کدام ایشان هیچکس ترک نکرده نه
امیر و نه وزیر صحیح بخاری که اصح کتب ست بعد کتاب الله و شیعه نیز بآن اعتراف دارند فقیر از احمد تبتی که از
اکابر شیعه بوده شنیده ام که میگفت کتاب بخاری اصح کتب ست بعد کتاب الله انجا روایات هم از موافقان
امیر ست و هم از مخالفان امیر و بمخالفت و موافقت مرجوح و راجح ندانسته ست چنانچه از امیر روایت کرده از
معاویه نیز روایت دارد اگر شائبه طعن در معاویه و در روایت معاویه بودے هرگز در کتاب خود روایت او را درج
نکردے و همچنین در سلف که نقاد احادیث بوده اند هیچ یکے باین وجه در روایت حدیث فرق نکرده ست و
مخالفت امیر را منشاے طعن نساخته باید دانست که لازم نیست که امیر در جمیع امور خلافیه محق باشد و مخالفان ایشان
بر خطا هرچند در امر محاربه حق بجانب امیر بوده زیرا که بسا ست که در احکام خلافیه صدر اول علماء تابعین و ائمه
مجتهدین مذهب غیر امیر را اختیار کرده اند و حکم بمذهب امیر نکرده اند اگر حق بجانب امیر متعین بودے بخلاف
آن حکم نکردندے قاضی شریح که از تابعین و صاحب اجتهاد بوده ست بمذهب امیر حکم نکرده و شهادت امام حسن را
علیه الرضوان بواسطه نسبت بنوت منظور نداشته و مجتهدین بقول قاضی شریح عمل نموده اند و شهادت

پسر را برائے پدر تجویز نکردہ اند و در مسائلِ دیگر ہم اختیارِ اقوالِ غیر امیر کہ مخالفِ رائے امیر بودہ است بسیار است
بر متتبع منصف مخفی نخواہد بود تفصیلِ آن اطالت میطلبد پس بر مخالفتِ امیر گنجایشِ اعتراض نباشد
و مخالفان مطعون و ملام نباشند حضرتِ عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا کہ حبیبہ حبیبِ رب العالمین
بودہ است و تا آخر عمر مقبولہ و منظورۂ او علیہ الصلوٰۃ والسلام بودہ و حضرتِ پیغمبر مرضِ موت را بحجرۂ
او بسر بردہ و در کنارِ او جان دادہ و در حجرۂ مطہرۂ او مدفون گشتہ مع ذٰلک الشرف حضرتِ صدیقہ عالمہ و مجتہدہ
بودہ است و پیغمبر علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام بیانِ شطرِ دین را باو حوالہ داشتہ اند و اصحاب کرام در
مشکلاتِ احکام رجوع بوے مینمودند و حلِ مغلقات از وے مے یافتند این چنین صدیقہ مجتہدہ را بواسطہ
مخالفتِ حضرتِ امیر مطعون ساختن و اشیائے ناشائستہ را بوے منتسب نمودن بسیار نامناسب است و دور از
ایمان بہ پیغمبر است علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام حضرتِ امیر اگر داماد حضرتِ پیغمبر است و پسر عمِ اوست
حضرتِ صدیقہ زوجۂ مطہرۂ اوست علیہ وعلیٰ جمیع اہلِ بیتہ الصلوٰۃ والسلام و حبیبہ و مقبولۂ او
علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام پیش ازین بچند سال دابِ فقیر آن بودہ کہ اگر طعامے بختہ مخصوص
بروحانیاتِ مطہرۂ اہلِ عبا میساخت و بآن سرور حضرتِ امیر و حضرتِ فاطمہ و حضراتِ امامین را ضم میکرد علیہم
الصلوات والتسلیمات شبے در خوابے بیند کہ آن سرور حاضر است علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام
فقیر برایشان عرضِ سلام میکند متوجہِ فقیر نمیشوند و رو بجانبِ دیگر دارند درین اثنا بفقیر فرمودند کہ من طعام
خانۂ عائشہ میخورم ہر کہ مرا طعام فرستد بخانۂ عائشہ فرستد آن زمان فقیر دریافت کہ سببِ عدمِ توجہِ شریفِ ایشان
آن بودہ کہ فقیر حضرتِ صدیقہ را دران طعام شریک نمیساخت بعد ازان حضرتِ صدیقہ را بلکہ سائرِ ازواجِ
مطہرات را کہ ہمہ اہلِ بیت اند شریک میساخت و بجمیع اہلِ بیت توسل مینمود پس آزارے کہ حضرتِ پیغمبر علیہ
وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام از راہِ حضرتِ صدیقہ برسد زیادہ ازان آزار و ایذاست کہ از راہِ حضرتِ امیر برسد
بر عقلاء صاحبِ انصاف این معنی مخفی نیست آرے این بر تقدیریست کہ محبتِ حضرتِ امیر و تعظیمِ او بواسطہ
محبت و تعظیمِ حضرتِ پیغمبر باشد علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام و بواسطۂ قرابتِ او علیہ وعلیٰ آلہ

الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ واگر کسے محبتِ امیر را استقلالاً اختیار کند و حُبِّ حضرت پیغمبر را دران مدخل نہد از مبحث خارج ست و قائل مخالفت نہ غرضِ او ابطالِ دین ست و ہدم شریعت مخالف کہ بے توسطِ حضرت پیغمبر عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ راہے اختیار کند و از محمد بعلی گراید وَھُوَ عَیْنُ الْکُفْرِ وَمَحْضُ الزَّنْدَقَۃِ وعلی از وے بیزار ست ناز کردار او و درآزارِ دوستیِ اصحاب پیغمبر و دوستیِ اَصْہار و اَختان او عَلَیْہِ وَعَلَیْہِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ بواسطۂ دوستیِ پیغمبر ست عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ وتعظیم و تکریم ایشان بواسطۂ تعظیم و تکریم او عَلَیْہِ وَعَلَیْہِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ قَالَ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ مَنْ اَحَبَّہُمْ فَبِحُبِّیْ اَحَبَّہُمْ و ہمچنین کسے کہ با ایشان دشمن ست بدشمنیِ پیغمبر دشمن ست کما قَالَ عَلَیْہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ مَنْ اَبْغَضَہُمْ فَبِبُغْضِیْ اَبْغَضَہُمْ یعنی محبتیکہ با اصحاب من تعلق شدہ است ہمان محبت ست کہ بمن تعلق گرفتہ است و ہمچنین بغضِ ایشان ہمان بغض ست کہ بمن متعلق گشتہ است طلحہ و زبیر رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُمَا از کبارِ اصحاب اند و از عشرۂ مبشرہ بجنت طعن و تشنیع ایشان نامناسب و لعن و طردِ ایشان عائد بلاعن و طارد ہمان طلحہ و زبیر اند کہ حضرتِ فاروق خلافت را بعد از خود در میان شش نفر شورے گذاشت و طلحہ و زبیر را داخلِ آنہا ساخت و بر ترجیحِ یکے بر دیگرے دلیلِ واضح نیافت و طلحہ و زبیر باختیارِ خود نصیبِ خلافت را گذاشتند و ہر یکے ترکِ حظِّ خود گفتہ و ہمان طلحہ ست کہ پدر خود را بواسطۂ سوءِ ادب کہ نسبت بآن سرور عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ از وے بوجود آمدہ بود کشتہ است و سرِ او را در ملازمتِ آن سرور آوردہ و در قرآنِ مجید ثنائے او برین فعل آمدہ و ہمان زبیر ست کہ مخبرِ صادق عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ قاتلِ او را وعید بدوزخ فرمودہ حیث قَالَ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ قَاتِلُ زُبَیْرٍ فِی النَّارِ طاعن و لاعنِ زبیر از قاتلِ او ہیچ کمی ندارد فَالْحَذَرَ الْحَذَرَ ثُمَّ الْحَذَرَ الْحَذَرَ ثُمَّ الْحَذَرَ الْحَذَرَ عَنْ طَعْنِ اَکَابِرِ الدِّیْنِ وَذَمِّ کُبَرَاءِ الْاِسْلَامِ الَّذِیْنَ بَذَلُوْا جُہْدَہُمْ فِیْ اِعْلَاءِ کَلِمَۃِ الْاِسْلَامِ وَنُصْرَۃِ سَیِّدِ الْاَنَامِ وَاَنْفَقُوْا اَمْوَالَہُمْ لِتَاْیِیْدِ الدِّیْنِ بِاللَّیْلِ وَالنَّہَارِ وَفِی السِّرِّ وَالْجِہَارِ وَتَرَکُوْا لِحُبِّ الرَّسُوْلِ عَشَائِرَہُمْ وَقَبَائِلَہُمْ وَاَوْلَادَہُمْ وَاَزْوَاجَہُمْ وَاَوْطَانَہُمْ

ومساکنهم وعیونهم وزروعهم واشجارهم وانهارهم وآثروا نفس الرسول علیه وعلیهم
الصلوٰة والسلام علی انفسهم واختاروا المحبته علی محبتهم وبذلوا اموالهم وذریاتهم
وهم الذین نالوا شرف الصحبة وفازوا فی صحبته برکات النبوة وشاهدوا الوحی وشرفوا
بحضور الملک وراوا الخوارق والمعجزات حتی صار غیبهم شهادة وعلمهم عینا واعطوا
من الیقین ما لا یعطی لاحد من بعدهم حتی لا یبلغ انفاق غیرهم مثل احد ذهبا مبلغ
انفاق مد شعیرهم ولا نصیفه وهم الذین اثنی الله تعالی علیهم فی القرآن المجید ورضی
عنهم وهم رضوا عنه ذلک مثلهم فی التوریٰة ومثلهم فی الانجیل کزرع اخرج شطأه
فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه یعجب الزراع لیغیظ بهم الکفار. سمّی الله تعالی
غائظهم کفارا فلیحذر عن غیظهم کما یحذر عن الکفر والله سبحانه الموفق جماعه که این
نسبت را بآن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات درست کرده باشند مقبول ومنظور او علیه
وعلیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات گشته اگر در بعض امور بایکدیگر مخالفت کنند ومشاجرت نمایند
وبرای واجتهاد خود عمل فرمایند مجال طعن واعتراض نیست بلکه حق وصواب دران موطن اختلاف ست
وعدم تقلید رای غیر خود ست امام ابو یوسف را بعد از وصول بدرجهٔ اجتهاد تقلید امام ابی حنیفه رضی الله
تعالی عنهما خطا ست وصواب تقلید رای خود ست امام شافعی قول صحابی را صحابی که باشد خواه صدیق
باشد خواه امیر برای خود تقدیم نمیدهد وعمل برای خود اگرچه مخالف قول صحابی باشد صواب میداند هرگاه
مجتهد امت را گنجایش مخالفت رای اصحاب گشت اگر اصحاب بایکدیگر مخالفت نمایند چرا مطعون باشند با
آنکه گوییم اصحاب کرام در امور اجتهادیه با آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات خلاف کرده اند و
برخلاف رای آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتحیات حکم نموده با وجود نزول وحی ذم برخلاف
ایشان نیامده وبر اختلاف ایشان منع وارد نگشته چنانچه گذشت اگر این اختلاف نامرضی ونامقبول حق
بودے از حق جل شانه البته منع آن آمدے وبر اختلاف کنندگان وعید نازل گشتے نمی بینی جماعه که در

مکالمهٔ آن سرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام رفع صوت می‌نمودند چگونه منع آن رفع صوت آمد و وعید بران رفع مترتب گشت قال الله تبارک وتعالی یا ایها الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانتم لا تشعرون و در اساری بدر اختلاف عظیم واقع شده بود و حضرت فاروق و سعد معاذ حکم بقتل آن اساری نموده بودند و دیگران بتخلیص و فدیه حکم کرده بودند و مقبول رای آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتحیات حکم بتخلیص و فدیه بوده و مواضع اختلافات دیگر بسیارست ازین قبیل ست اختلافی که در باب اتیان قرطاس نموده بودند که آن سرور علیه وعلی آله وعلیهم الصلوات والتسلیمات در مرض موت طلب قرطاس فرموده بود تا از برای ایشان چیزی بنویسد جمعی گفتند قرطاس باید آورد و جمعی دیگر منع اتیان قرطاس نمودند حضرت فاروق ازین جماعه بوده که باتیان قرطاس راضی نشده و گفت حسبنا کتاب الله طاعنان ازین راه بر حضرت فاروق ریزکرده اند و زبانهای طعن و تشنیع کشاده گردانیده اند فی الحقیقة محل طعن نیست زیرا که حضرت فاروق دانسته بودند که زمان وحی منقطع گشته است و احکام سماوی تمام شده و غیر رای و اجتهاد را در اثبات احکام گنجایش نمانده درین وقت آن سرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام هرچه خواهند نوشت از امور اجتهادیه خواهد بود که دیگران را در ان شرکت ست بحکم فاعتبروا یا اولی الابصار پس صلاح در ان دید که درین طور غلبهٔ وجع ایشانرا تصدیع نباید داد و به رای و اجتهاد دیگران کفایت باید نمود حسبنا کتاب الله یعنی قرآن مجید که ماخذ قیاس و اجتهاد ست مر مستنبطان را کافی ست احکام را ازانجا استنباط خواهند نمود تخصیص ذکر کتاب الله تواند بود که برای آن باشد که بقرائن معلوم کرده باشند که این احکام که در صدد نوشتن آنها اند ماخذ آنها در کتاب ست نه در سنت تا ذکر سنت نموده آید پس منع حضرت فاروق از جهت شفقت و مهربانی بوده که آن حضرت در شدت وجع بامری تصدیع نکشند چنانکه امر اتیان آن سرور علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام نیز برای استحباب بوده نه وجوب تا دیگران از رنج استنباط آن آسوده باشند و اگر امر ایتونی از برای وجوب بودی در تبلیغ آن مبالغه فرمودی و بمجرد اختلاف اعراض ازان نمودی

سوال حضرتِ فاروق دران وقت گفتہ اَهَجَرَ اِسْتَفْهِمُوْهُ مراد ازان چہ باشد جواب حضرتِ فاروق
شاید دران وقت فہمیدہ باشد کہ این کلام از ایشان بواسطۂ وجع بے قصد و اختیار واقع شدہ است چنانچہ
از لفظِ اُکْتُبُ سُوتَہم میشود چہ آن سرور گاہے چیزے نوشتہ است و ایضاً فرمودہ است لَنْ تَضِلُّوْا
بَعْدِیْ ہرگاہ دین کامل شدہ باشد و نعمت تمام گشتہ و رضائے مولیٰ بآن پیوستہ ضلالت بعد آن چہ صورت
خواہد داشت و در یک ساعت چہ خواہند نوشت کہ دفعِ ضلالت کند آنچہ در بیست و سہ سال نوشتہ شدہ
است مگر کافی نیست و دفعِ ضلالت نمیکند کہ در یک ساعت با وجودِ شدتِ مرض چیزے نویسند کہ دفعِ ضلالت
نماید ازین جا حضرتِ فاروق دانستہ باشد کہ این کلام بنابر بشریت بے قصدِ ایشان بر زبان رفتہ است
تحقیقِ این معنی بکنید و بتجدید استفسارِ آن نمایید و درین اثنا سخنِ اختلاف بلند گشت حضرتِ پیغمبر
علیہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ فرمودند کہ برخیزید و مخالفت نکنید کہ نزاع در حضورِ پیغمبر مستحسن نیست دیگر
ازان مقولہ سخن نفرمودند و از دوات و قرطاس یاد نکردند باید دانست کہ اختلافے کہ اصحابِ کرام در امورِ
اجتہادیہ بآن سرور علیہ وعلیہم الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ مینمودند اگر عیاذاً باللہِ سبحانہٗ ناشی از
ہوا و تعصب میداشت بزمرۂ اہلِ ارتداد میکشید و سر از ربقۂ اہلِ اسلام بیرون می انداخت چہ سوءِ ادب و
سوءِ معاشرت بآن سرور کفر است علیہِ وعلیہم الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ اَعَاذَنَا اللہُ سُبْحَانَہٗ
مِنْہُ بلکہ این اختلاف بنابرِ امتثالِ امرِ فَاعْتَبِرُوْا بودہ است زیرا کہ شخصے کہ پایۂ اجتہاد داشتہ باشد در احکامِ اجتہادیہ
او را تقلید اجتہاد و رائے دیگرے نتوان خطا است و منہی عنہ آرے در احکامِ منزلہ کہ رائے و اجتہاد را دران مدخلے نیست
غیرِ تقلید آنجا گنجائش ندارد و ایمان و انقیاد آنہا واجب غَایَۃُ مَا فِی الْبَابِ اصحاب قرن اوّل از تکلفات بری بودند
و از آرائشِ عبارات مستغنی اہتمامِ ایشان بر صلاحِ باطن بودہ است و ظاہرِ ایشان از نظرِ شان مطروح
غیر ملحوظ بودہ و مراعاتِ آداب دران قرن باعتبارِ حقیقت و معنی بودہ نہ باعتبارِ صورت و لفظ امتثالِ
امرِ رسول علیہِ وعلیٰ آلہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ کارِ ایشان بودہ و اجتنابِ از نامرضیاتِ آن سرور علیہِ
وعلیہمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ معاملۂ شان آبا و امہات و اولاد و ازواجِ خود را فدائے

آن سرور نمودہ بود عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ و از کمالِ اعتقاد و اخلاص لعابِ مبارک آن سرور عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ نمیگذاشتند که بر زمین افتد بلکه در رنگِ آبِ حیات آنرا فرو میبردند و قصۂ خوردنِ خونِ مبارک او را بعد از فصد از کمالِ اخلاص مشهور و معروف ست اگر عبارتے که موہمِ سوءِ ادب ست نزدِ اہلِ این قرون که آنرا از کذب و خداع ست ازان بزرگواران صادر شود نسبت بآن سرور عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ بر محملِ نیک فرود باید آورد و بحاصلِ عبارت باید رفت الفاظ ہر قسم که باشد ملحوظ نباید ساخت طریقِ سلامتی این ست وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ الْمُوَفِّقُ **سوال** چون در احکامِ اجتهادیہ احتمالِ خطا را گنجایش شد وثوق در جمیعِ احکامِ شرعیہ که از آن سرور منقول ست عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ چگونه نموده آید **جواب** احکامِ اجتهادیہ در ثانی الحال احکامِ منزلہ سماوی گشته ست زیرا که بر خطا مقرر داشتن انبیا را جائز نیست عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ پس در احکامِ اجتهادیہ بعد از ثبوتِ اجتهاد و استنباط و اختلافِ رائے ایشان حکمے از نزدِ حق جَلَّ وَعَلَا نازل میگردد که صواب را از خطا جدا سازد و امتیازِ محق از مبطل نماید پس احکامِ اجتهادیہ نیز در زمانِ آن سرور عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ بعد از نزولِ وحی که تمیزِ صواب از خطا نمود قطعی الثبوت بودند و احتمالِ خطا نداشتند پس جمیعِ احکام که در زمانِ آن سرور عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ که به ثبوت پیوستند قطعی اند و از احتمالِ خطا محفوظ زیرا که بوحیِ قطعی ثابت گشته اند ابتدا اَو انتہاءً مقصود از استنباط و اجتهادِ این احکام آن بود که مجتهدان و مستنبطان درجاتِ کرامت حاصل آید و مخطی و مصیب عَلٰی تَفَاوُتِ الدَّرَجَاتِ ثواب یابند پس در احکامِ اجتهادیہ ہم درجاتِ مجتهدان بلند گشت و ہم قطعیتِ آن احکام بعد از نزولِ وحی ثابت شد آرے بعد از انقراضِ زمانۂ نبوت احکامِ اجتهادیہ ظنی اند که مفیدِ عمل اند نه مثبتِ اعتقاد که منکرِ اینها کافر گردد مگر اجماعِ مجتهدان بران حکم منعقد شود این زمان مثبتِ اعتقاد نیز باشد +

وَلْنَخْتِمِ الْمَكْتُوْبَ بِالْخَاتِمَةِ الْحَسَنَةِ	و باید که ختم نمائیم این مکتوب را بخاتمۂ زیبا

فِي فَضَائِلِ اَهْلِ بَيْتِ الرَّسُوْلِ عَلَيْهِ وَعَلَى
اٰلِهٖ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ وَالْبَرَكَاتُ
وَالتَّحِيَّاتُ رَوَى ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ اَنَّهٗ قَالَ
عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ مَنْ
اَحَبَّ عَلِيًّا فَقَدْ اَحَبَّنِيْ وَمَنْ اَبْغَضَ عَلِيًّا
فَقَدْ اَبْغَضَنِيْ وَمَنْ اٰذٰى عَلِيًّا فَقَدْ
اٰذَانِيْ وَمَنْ اٰذَانِيْ فَقَدْ اٰذَى اللّٰهَ ٭
وَاَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ وَالْحَاكِمُ وَصَحَّحَهٗ
عَنْ بُرَيْدَةَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَسَلَّمَ اِنَّ اللّٰهَ اَمَرَنِيْ
بِحُبِّ اَرْبَعَةٍ وَاَخْبَرَنِيْ اَنَّهٗ يُحِبُّهُمْ
قِيْلَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ سَمِّهِمْ لَنَا قَالَ عَلِيٌّ
مِنْهُمْ يَقُوْلُ ذٰلِكَ ثَلٰثًا وَاَبُوْ ذَرٍّ وَ
الْمِقْدَادُ وَسَلْمَانُ وَاَخْرَجَ الطَّبْرَانِيُّ
وَالْحَاكِمُ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى
عَنْهُمْ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى
اٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ النَّظَرُ اِلٰى عَلِيٍّ عِبَادَةٌ
اِسْنَادُهٗ حَسَنٌ وَاَخْرَجَ الشَّيْخَانِ عَنِ
الْبَرَاءِ رَاَيْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَالْحَسَنُ عَلٰى عَاتِقِهٖ

در فضائل اہل بیت رسول خدا صلّی اللہ تعالی
علیہ وعلی آلہ وسلم روایت کرد علامہ ابن
عبد البر کہ فرمود آن سرور علیہ وعلی آلہ
الصلوۃ والسلام کسے کہ دوست داشت علی رض را
دوست داشت مرا و کسے کہ دشمن داشت علی را
دشمن داشت مرا و کسے کہ برنجانید علی رض را برنجانید
مرا و کسے کہ برنجانید مرا برنجانید حق را تعالی و
تقدس و روایت کرد ترمذی و حاکم و تصحیح نمود
آنرا از بریدہ رض کہ گفت فرمود رسول خدا صلی
اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم بدرستیکہ امر
فرمود مرا حق جل وعلا بدوستی چہار کس و فرمود کہ
وے نیز دوست میدارد ایشان را بعضے از اصحاب کرام
عرض کردند یا رسول اللہ کدام کسانند ایشان فرمود آن
سرور علی از ایشانست میفرمود این کلمہ را سہ بار و ابوذر
و مقداد و سلمان و روایت کرد طبرانی و حاکم از عبد اللہ بن
مسعود کہ بتحقیق فرمود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
دیدن بسوے علی رض عبادت ست اسناد این حدیث
حسن ست و روایت کرد بخاری و مسلم از براء بن
عازب کہ گفت دیدم رسول خدا را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
وحال آنکہ امام حسن بر دوش او بود

وَهُوَ يَقُوْلُ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اُحِبُّهُ فَاَحِبَّهُ وَاَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ
عَنْ اَبِيْ بَكْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى
اللهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ عَلَى الْمِنْبَرِ وَ
الْحَسَنُ اِلٰى جَنْبِهٖ يَنْظُرُ اِلَى النَّاسِ مَرَّةً وَّ
اِلَيْهِ مَرَّةً وَّيَقُوْلُ اِنَّ ابْنِيْ هٰذَا سَيِّدٌ وَّ
لَعَلَّ اللهَ اَنْ يُّصْلِحَ بِهٖ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنَ
الْمُسْلِمِيْنَ وَاَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ عَنْ اُسَامَةَ
بْنِ زَيْدٍ قَالَ رَاَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ تَعَالٰى
عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَحَسَنٌ وَّحُسَيْنٌ
عَلٰى وَرِكَيْهِ فَقَالَ هٰذَانِ ابْنَايَ وَابْنَا
بِنْتِيْ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اُحِبُّهُمَا فَاَحِبَّهُمَا وَ
اَحِبَّ مَنْ يُّحِبُّهُمَا وَاَخْرَجَ التِّرْمِذِيُّ
عَنْ اَنَسٍ قَالَ سُئِلَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ
تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَيُّ اَهْلِ بَيْتِكَ
اَحَبُّ اِلَيْكَ قَالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَ
رَوَى الْمِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ اَنَّ رَسُوْلَ اللهِ
صَلَّى اللهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ
فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِّنِّيْ فَمَنْ اَغْضَبَهَا
اَغْضَبَنِيْ وَفِيْ رِوَايَةٍ يُرِيْبُنِيْ

درحالیکه میگفت خداوندا من دوست میدارم او را
تو نیز دوست دار او را و در روایت بخاری از ابی
بکره رض گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله
علیه وآله وسلم بر منبر و امام حسن در پهلوی او
بود و حال آنکه آنحضرت روی میآورد بر مردم یکبار
و بسوی وی یکبار و میگوید بدرستی این پسر من سید
است و امید است که خدا اصلاح دهد بسبب وی میان دو
جماعه بزرگ از مسلمانان و روایت کرد ترمذی از اسامه پسر زید
گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وآله وسلم
درحالیکه امام حسن و حسین بر دو ران وی بودند
پس فرمود آن سرور علیه الصلوة والسلام این
هر دو پسران من اند و پسران دختر من اند خداوندا من
دوست میدارم این هر دو را پس تو نیز دوست دار این هر دو
را و دوست دار کسی را که دوست دارد این هر دو را و ترمذی از انس
روایت کرد گفت سوال کرده شد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
کدام یکی از اهلبیت تو دوست داشته تر است بسوی تو فرمود
آن سرور حسن و حسین و بخاری و مسلم از مسور بن مخرمه روایت
کرده که بتحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود فاطمه
گوشت پاره من است پس کسیکه در خشم آرد او را
در خشم آرد مرا و در روایت دیگر بدی آید و ناخوش میگرداند مرا

مَا آرَابَهَا وَيُؤْذِيْنِي مَا اٰذَاهَا وَاَخْرَجَ
الْحَاكِمُ عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى
اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ لِعَلِيٍّ
فَاطِمَةُ اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْكَ وَاَنْتَ اَعَزُّ عَلَيَّ
مِنْهَا وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهَا
قَالَتْ اِنَّ النَّاسَ كَانُوْا يَتَحَرَّوْنَ بِهَدَايَاهُمْ
يَوْمَ عَائِشَةَ يَبْتَغُوْنَ بِذٰلِكَ مَرْضَاةَ رَسُوْلِ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَقَالَتْ
اِنَّ نِسَاءَ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ
وَعَلٰى اٰلِهٖ وَسَلَّمَ كُنَّ حِزْبَيْنِ فَحِزْبٌ فِيْهِ عَائِشَةُ
وَحَفْصَةُ وَصَفِيَّةُ وَسَوْدَةُ وَالْحِزْبُ الْاٰخَرُ
اُمُّ سَلَمَةَ وَسَائِرُ نِسَاءِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى
عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فَكَلَّمَ حِزْبُ اُمِّ سَلَمَةَ فَقُلْنَ
لَهَا كَلِّمِي رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ
وَسَلَّمَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فَيَقُوْلُ مَنْ اَرَادَ اَنْ يُهْدِيَ
اِلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
فَلْيُهْدِهٖ اِلَيْهِ حَيْثُ كَانَ فَكَلَّمَتْهُ فَقَالَ لَهَا لَا
تُؤْذِيْنِي فَاِنَّ الْوَحْيَ لَمْ يَاْتِنِي وَاَنَا
فِي ثَوْبِ امْرَاَةٍ اِلَّا عَائِشَةَ قَالَتْ اَتُوْبُ
اِلَى اللّٰهِ سُبْحَانَهٗ مِنْ

چیزیکه بدے آید اورا وآزار میکند مرا چیزیکه آزار
میکند اورا و حاکم از ابو ہریرہ روایت کرده که بتحقیق
فرمود پیغمبر خدا صلی اللّٰہ علیہ وآلہ وسلم مر علی را
که فاطمه دوست داشته تر ست بسوئے من از تو
و تو عزیز تری نزد من ازو و نیز بخاری و مسلم از
عائشه رض روایت کرده گفت بودند مردم قصد میکردند
بهدیہاے خود روز عائشه میخواستند بآن رضاے پیغمبر خدا
را صلی اللّٰہ علیہ وآلہ وسلم و گفت بودند زنان
آنحضرت صلی اللّٰہ علیہ وآلہ وسلم دو گروه
یک گروه بود در وے عائشه و حفصه و صفیه و سوده
و گروه دیگر ام سلمه و باقی زنان پیغمبر خدا صلی اللّٰہ
تعالی علیہ وآلہ وسلم پس سخن کردند گروه ام
سلمه پس گفتند مر اورا بگو پیغمبر خدا را صلی اللّٰہ تعالی
علیہ وآلہ وسلم سخن کند بمردم و بگوید کسیکه
خواهد که هدیه فرستد بسوئے رسول خدا صلی اللّٰہ تعالی
علیہ وآلہ وسلم پس باید که هدیه فرستد بسوے
وے هر جا که باشد پس کلام کرد با وے پس گفت
آنحضرت مر او را آزار مکن مرا در باب عائشه بدرستیکه
وحی نمے آید مرا و حالانکه من در جامه خواب هیچ زنے
باشم بجز عائشه گفت توبه میکنم بسوے خدائے پاک از

اَذَاكَ يَارَسُوْلَ اللّٰهِ ثُمَّ اِنَّهُنَّ دَعَوْنَ فَاطِمَةَ
فَاَرْسَلْنَ اِلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ
وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ فَكَلَّمَتْهُ فَقَالَ يَابُنَيَّةُ اَلَا
تُحِبِّيْنَ مَا اُحِبُّ قَالَتْ بَلٰى قَالَ فَاَحِبِّىْ
هٰذِهٖ وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِىَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهَا
قَالَتْ مَا غِرْتُ عَلٰى اَحَدٍ مِّنْ نِسَاۤءِ رَسُوْلِ
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ
مَا غِرْتُ عَلٰى خَدِيْجَةَ وَمَا رَاَيْتُهَا وَلٰكِنْ
كَانَ يُكْثِرُ ذِكْرَهَا وَرُبَّمَا ذَبَحَ شَاةً ثُمَّ
يُقَطِّعُهَا اَعْضَاۤءً ثُمَّ يَبْعَثُهَا فِىْ صَدَائِقِ
خَدِيْجَةَ فَرُبَّمَا قُلْتُ لَهٗ كَاَنَّهٗ لَمْ
تَكُنْ فِى الدُّنْيَا امْرَاَةٌ اِلَّا خَدِيْجَةُ فَيَقُوْلُ
اِنَّهَا كَانَتْ وَكَانَتْ وَكَانَ لِىْ مِنْهَا وَلَدٌ
وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِىَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُمَا
قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ
وَعَلٰى اٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَلْعَبَّاسُ مِنِّىْ وَاَنَا
مِنْهُ وَاَخْرَجَ الدَّيْلَمِىُّ عَنْ اَبِىْ سَعِيْدٍ
اَنَّ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى
اٰلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ اِشْتَدَّ غَضَبُ اللّٰهِ عَلٰى مَنْ
اٰذَانِىْ فِىْ عِتْرَتِىْ وَاَخْرَجَ الْحَاكِمُ عَنْ اَبِىْ هُرَيْرَةَ

آزارِ تو اے رسولِ خدا پس ترا این زنان خواندند
فاطمہؓ را پس فرستادند بسوئے پیغمبر خدا صلّے
اللّٰهُ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلّم پس کلام کرد با آن
سرور پس فرمود اے دخترکِ من آیا دوست
نیداری تو چیزے را کہ دوست میدارم گفت بلے
گفت پس دوست دار تو این زن را و روایت کرد
بخاری ومسلم از عائشہ رضؓ گفت رشک نبرده ام بر
ہیچ از زنانِ پیغمبر صلّی اللّٰهُ علیہ وآلہ وسلّم آنچنانکہ
رشک بُرده ام بر خدیجہ و من ندیده ام او را ولیکن
بود آنحضرت کہ بسیار ذکر میکرد او را و بسا کہ ذبح
میکرد گوسفند را پس پاره پاره میکرد پس میفرستاد
آنرا در زنان کہ دوستانِ خدیجہ بودند پس بسا
کہ میگفتم آنحضرت را گویا نبود در دنیا زنے مگر
خدیجہ پس میگفت بود و بود و بود وے و بود مرا از وے
اولاد۔ و روایت کرد ترمذی از ابن عباسؓ کہ فرمود
رسول خدا صلّی اللّٰهُ علیہ وآلہ وسلّم عباس از من است
و من از عباسم و دیلمی از ابی سعید روایت کرد
کہ فرمود رسول خدا صلّی اللّٰهُ علیہ وآلہ وسلّم
سخت شد غضب خدا بر کسیکہ آزار کرد مرا در بابِ عترت
من و روایت کرد حاکم از ابی ہریره رضؓ

من تقطیع یعنی پاره پاره کردن ۱۲

رَضِیَ اللهُ تَعَالیٰ عَنهُ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ تَعَالیٰ عَلَیهِ وَعَلیٰ آلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ خَیرُکُم خَیرُکُم لِاَهلِی مِن بَعدِی اَخرَجَهُ ابنُ عَسَاکِرَ عَن عَلِیٍّ کَرَّمَ اللهُ تَعَالیٰ وَجهَهٗ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ تَعَالیٰ عَلَیهِ وَعَلیٰ آلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ مَن صَنَعَ اِلیٰ اَهلِ بَیتِی یَدًا کَافَأتُهٗ عَلَیهَا یَومَ القِیٰمَةِ اَخرَجَهُ ابنُ عَدِیٍّ وَالدَّیلَمِیُّ عَن عَلِیٍّ رَضِیَ اللهُ تَعَالیٰ عَنهُ اَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّی اللهُ تَعَالیٰ عَلَیهِ وَعَلیٰ آلِهٖ وَسَلَّمَ قَالَ اَثبَتُکُم عَلَی الصِّرَاطِ اَشَدُّکُم حُبًّا لِاَهلِ بَیتِی وَلِاَصحَابِی +

که فرمود رسولِ خدا صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ بهترین شما بهترین شماست دربابِ اهلِ من پس از وفاتِ من روایت کرد ابنِ عساکر از علی کرم الله تعالیٰ وجهه که فرمود رسولِ خدا صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ کسیکه احسان نماید باهلِ بیتِ من مکافات نمایم ویرا بران روزِ قیامت روایت کرد ابن عدی و دیلمی از علی رض که فرمود رسولِ خدا صَلَّی اللهُ تَعَالیٰ عَلَیهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ مضبوط ترین شما بر صراط شدید ترین شماست از روے محبت باهلِ بیتِ من و باصحابِ من رَضِیَ اللهُ تَعَالیٰ عَنهُم اَجمَعِین +

ے الٰهی بحقِ بنی فاطمه که بر قولِ ایمان کنی خاتمه + اگر دعوتم رد کنی ور قبول من و دست و دامانِ آلِ رسول + وَصَلَّی اللهُ تَعَالیٰ عَلَیهِ وَعَلَیهِم وَعَلیٰ جَمِیعِ اِخوَانِهٖ مِنَ الاَنبِیَاءِ وَالمُرسَلِینَ وَالمَلٰئِکَةِ الکِرَامِ المُقَرَّبِینَ وَعَلیٰ سَائِرِ عِبَادِ اللهِ الصَّالِحِینَ اَجمَعِینَ + +

سعادت ابدیه ۳ ۲۹	## مکتوب سی وهفتم (۳۷)	المنتخبات ۱۳

-۱۳

بفقیر حقیر عبد الحی که جامع این مکتوباتِ شریفه است صدور یافته در فضائلِ کلمهٔ طیبهٔ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَمَا یُنَاسِبُ ذٰلِکَ + بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِیمِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ هیچ چیز در تسکینِ غضبِ ربّ جلّ سلطانه از ین کلمهٔ طیبه نافع تر نیست هرگاه این کلمهٔ طیبه تسکینِ غضبِ دخولِ نار فرماید غضبهائے دیگر که خود دون آنست بطریقِ اولیٰ تسکینِ آنها نماید چرا تسکین ننماید که بنده بتکرار

این کلمهٔ طیبه نفیِ ماسوی نموده از همه روگردانیده است و قبلهٔ توجه معبودِ برحق را ساخته منشاءِ غضب توجهاتِ شتّی بوده که بنده بآن مبتلا گشته بود و کلیس فلیس این معنی را در عالمِ مجاز مشاهده نمائی چون مالکِ مجاز مملوکی در آزار باشد و بروی غضب نماید و بنده از حسنِ نشاءه که دارد توجهِ خود را از ماسوای مالکِ خود گردانیده تمامِ خود را متوجهِ مالکِ خود گرداند این زمان ناچار مالک را شفقت و رحمت در حقِ مملوکِ خود پیدا گردد و غضب و آزار مرتفع شود و این کلمهٔ طیبه اکلیدِ خزینهٔ نود و نه رحمت که برای آخرت ذخیره فرموده است میباید دانست که شفیع ترے از برای دفعِ ظلماتِ کفر و کدوراتِ شرک ازین کلمهٔ طیبه دیگرے نیست کسیکه تصدیق باین کلمه کرده باشد و ذرهٔ ایمان حاصل نموده مع ذالک اگر برسوم کفر و رذائلِ شرک مبتلا گشته است امیدست که بشفاعت این کلمهٔ طیبه از عذاب بیرون آید و از خلودِ دوزخ نجات یابد چنانچه در دفعِ عقوباتِ سائرِ کبائرِ این امت شفاعتِ محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم انفع و ادخل ست و آنکه گفتم کبائرِ این امت زیرا که در امم سابقه ارتکابِ کبائر کمترست بلکه امتزاجِ رسومِ کفر و رذائلِ شرک نیز اندک بیشتر محتاج بشفاعت این امت ست در امم سابقه جمعے بر کفر مصر بودند و جمعے دیگر ایمان باخلاص آوردند و امتثالِ اوامر نمودند هلاک میگشت این امتِ پر گناه اگر مثلِ کلمهٔ طیبه شفیعِ ایشان نمے بود و مثلِ خاتم الرسل علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات شفاعتِ شان نمینمود ✦ امةٌ مذنبةٌ و ربٌ غفورٌ ✦

آن قدر عفو و غفرانِ حق جل و علا که در شانِ این امت بکار خواهد رفت معلوم نیست که در شانِ جمیعِ امم ماضیه بکار رود و نود و نه رحمت را گویا برای این امتِ پر ذنوب ذخیره ساخته اند ۵ که مستحقِ کرامت گناهگاران اند ✦ و چون حق سبحانه و تعالی عفو و مغفرت را دوست میدارد و هیچ ماده از برای عفو و مغفرت برابرِ این امتِ پر تقصیر نیست لاجرم این امت خیر الامم گشت و کلمهٔ طیبه که شفاعت کنندهٔ ایشانست افضل الذکر آمد و پیغمبرِ شفیعِ ایشان سید الانبیا خطاب یافت علیه و علیهم الصلوات و التحیات ✦ اولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات وكان الله غفورا رحيما بلطف ارحم الراحمین چنین باشد و اگر اکرم الاکرمین چنین بود ۵ با کریمان کارها دشوار نیست ✦ و کان ذالك على الله يسيرا

رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَاِسْرَافَنَا فِیْٓ اَمْرِنَا وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکٰفِرِیْنَ ۔ و نیز از فضائلِ
این کلمہ بشنو قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَعَلٰٓی اٰلِہٖ وَسَلَّمَ وَبَارَکَ مَنْ قَالَ لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ دَخَلَ الْجَنَّۃَ
کوتہ نظران تعجب دارند کہ بیک گفتنِ لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ چگونہ دخولِ جنت میسر شود از برکاتِ این کلمہ طیبہ واقف نیستند
محسوسِ این فقیر شدہ است اگر تمامِ عالم را بیک گفتنِ این کلمہ طیبہ بخشند و بہ بہشت فرستند گنجایش دارد و مشہود
میگردد کہ برکاتِ این کلمہ مقدسہ را اگر بتمامِ عالم قسمت کنند تا ابدالآباد ہمہ را کفایت کند و ہمہ را سیراب بگرداند کیف
کہ با این کلمہ طیبہ کلمہ مقدسہ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ جمع شود و تبلیغ بتوحید انتظام یابد و رسالت با ولایت قرین گردد
مجموع این دو کلمہ جامع کمالاتِ ولایت و نبوت ست و ہادیِ سبیلِ این ہر دو سعادت اوست کہ ولایت را از
ظلماتِ ظلال پاک سازد و نبوت را بدرجہ علیا رساند اَللّٰہُمَّ لَا تَحْرِمْنَا مِنْ بَرَکَاتِ ہٰذِہِ الْکَلِمَۃِ الطَّیِّبَۃِ وَ
ثَبِّتْنَا عَلَیْہَا وَاَمِتْنَا عَلٰی تَصْدِیْقِہَا وَاحْشُرْنَا مَعَ الْمُصَدِّقِیْنَ لَہَا وَاَدْخِلْنَا الْجَنَّۃَ بِحُرْمَتِہَا وَبِحُرْمَۃِ
مُبَلِّغِیْہَا عَلَیْہِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ وَالْبَرَکَاتُ اَیْضًا چون نظر و قدم واپس ماند و پرو
بالِ ہمت فرو ریزد و معاملہ بغیبِ صرف افتد دران موطن جز بپائے کلمہ طیبہ لَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ
نتوان رفت و جز در کنارِ این کلمہ مقدسہ قطعِ آن مسافت نتوان نمود بیک گفتنِ این کلمہ طیبہ مقدسہ روندہ آن
موطن ہم بامداد و اعانتِ حقیقتِ این کلمہ طیبہ مقدسہ یک گام راہ ازان مسافت قطع مینماید و از خود دور و
بحق جل و علا نزدیک مے افتد و ہر جزوے ازان مسافت باضعاف زیادہ است از تمامِ دائرہ عالمِ امکان پس
ازینجا فضیلتِ این فکر را باید دریافت کہ تمام دنیا را در جنبِ آن ہیچ مقدارے و احساسے نیست کالمحکے
حکمِ قطرہ ندارد نسبت بدریائے محیط ظہورِ عظمتِ این کلمہ طیبہ باعتبارِ درجات گویندہ است ہر چند درجہ
گویندہ بیشتر ظہورِ عظمتِ این کلمہ مقدسہ بیشتر ؎ یَزِیْدُکَ وَجْہُہٗ حُسْنًا ۔ اِذَا مَا زِدْتَہٗ
نَظَرًا ۔ آرزوئے در دنیا معلوم نیست کہ برابرِ این باشد کہ کسے در گوشہ خزیدہ باشد و بتکرارِ این کلمہ
طیبہ متلذذ و محظوظ بود اما چہ توان کرد کہ جمیعِ آرزوہا میسر نیست و از غفلت و اختلاطِ خلق چارہ نہ رَبَّنَآ اَتْمِمْ
لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَآ اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ سُبْحَانَ رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّۃِ عَمَّا یَصِفُوْنَ وَسَلَامٌ عَلَی الْمُرْسَلِیْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ

مکتوب سی و هشتم (۳۸)

سعادت ابدیه ۲ ۵۶ -۱۴

بحاجی محمد یوسف کشمیری صدور یافته در بیانِ آنکه اهل اللہ را در باطن برابرِ خردلہ تعلق بدنیا نیست هر چند ظاهر ایشان بدنیا و اسبابِ دنیا تشبث نمایند و ما ینا سب ذلک الحمد للہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفی معرفتِ خدا جلّ سلطانہٗ بر آنکس حرام کہ برابرِ خردلہ در باطنِ او محبتِ دنیا بود یا باطنِ او را این قدر تعلق بدنیا باشد و یا این مقدار خاطرے از دنیا در باطنِ او خطور کند مانند ظاہرِ او کہ از باطن بمراحل جدا افتادہ است و از آخرت بدنیا آمدہ است و اختلاط بمردم پیدا کردہ لحصولِ المناسبۃِ المشروطۃِ فی الافادۃ والاستفادۃ اگر سخن از دنیا گوید و باسبابِ دنیوی تشبث نماید بخایش دارد و ہیچ مذموم نبود بلکہ محمود بود تا حقوقِ عباد معطل نشود و طریقِ افادہ و استفادہ مسدود نگردد پس باطنِ این شخص بہتر از ظاہرِ اوست حکمِ جو نما و گندم فروش دارد و مردمِ ظاہر بین در رنگِ خرِ دجال او را گندم نما و جو فروش تصور مینمایند و ظاہرِ او را از باطنِ او بہتر میدانند و خیال میکنند کہ بظاہر بے تعلق و امینماید و بباطن گرفتار دنیا است ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین والسلام علی من اتبع الھدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات العلی

مکتوب چهل و هشتم (۴۸)

-۱۵

بخواجہ محمد طالب بدخشی صدور یافتہ در عزا و ترغیب نمودن بمقام رضا بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی خواجہ محمد طالب ہموارہ خواہانِ مطلوب باشند خبرِ فوتِ قرۃ العین محمد صدیق نوشتہ بودند انا للہ وانا الیہ راجعون برادرِ عزیز حضرت حق سبحانہٗ وتعالی نزدِ مومنان از ہمہ چیز عزیزتر و محبوب تر است چہ اموال و چہ انفس و چہ احیا و اموات فعل اوست تعالی کہ دیگری را درو مدخلے نیست پس ناچار فعلِ او تعالی نیز عزیزتر و محبوب تر خواہد بود جائے آنست کہ

یعنے شعلہ این نقیر بصبر چہ الخ ۱۲

مُحبّان از فعلِ محبوبان لذّت بگیرند و عَیش نمایند بصبر چہ دلالت کند کہ ایمائے بکراہت دارد و مقامِ رضا ہر چند
از رغبت و سُرور خبر میدہد اما مرتبۂ التذاذ امرے دیگرست ؎ عشق آن شعلہ است کو چون بر فروخت +
ہر چہ جز معشوق باقی جملہ سوخت + تیغِ لا در قتلِ غیرِ حق براند + در نگر زان پس کہ بعدِ لا چہ ماند + ماند الّا
اللہُ باقی جملہ رفت + شاد باش اے عشقِ شرکت سوز زفت + وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی

۱۶— مکتوب (۴۹) چہل و نہم

بخواجہ محمد اشرف صدور یافتہ در بیانِ آنکہ نسیانِ ماسوی گامِ اوّلِ این طریق ست سعی کنند کہ ازین یک گام
ہم کوتہی نشود. نَحْمَدُہٗ وَنُصَلِّیْ عَلٰی نَبِیِّہٖ وَنُسَلِّمُ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الْکِرَامِ نصیحتے کہ باخوی خواجہ
محمد گدا نمودہ مے آید بعد تصحیحِ عقائدِ کلامیہ و بعد اتیانِ احکامِ فقہیہ دوام ذکرِ الٰہی ست جَلَّ سُلْطَانُہٗ
بنہجے کہ یاد گرفتہ اند باید کہ ذکر آنقدر استیلا یابد کہ غیرِ مذکور را در باطن نگذارد و تعلقِ علمی و حبّی را از ماسوی
مذکور زائل گرداند این زمان قلب را نسیانے از ماسوے حاصل گردد و از دید و دانشِ غیر فارغ شود کہ اگر
بہ تکلّف و تعمّل اشیا را بوے یاد دہند یاد نکند و نشناسد و ہموارہ مستہلک و مستغرق مطلوب بود چون
معاملہ تا باینجا رسد یک گام درین راہ زدہ باشد سعی نمایند کہ ازیک گام ہم کوتہی نکنند و بدید و دانشِ غیر
گرفتار نمانند ؎ گوئے توفیق و سعادت در میان افگندہ اند + کس بمیدان در نمے آید سواران را چہ شد
بظاہر تعلقاتِ شما کم مینماید اما بشوقِ تعلق خود را بارباب تعلق محشور میدارند اَلرَّاضِیْ بِالضَّرَرِ
لَا یَسْتَحِقُّ النَّظَرَ مسئلہ مقررہ است وَالسَّلَامُ

۱۷— مکتوب (۵۰) پنجاہم

سعادت ابدیہ ۳ / ۵۰ — المنتخبات ۱۴

بمرزا شمس الدین صدور یافتہ در بیانِ آنکہ شریعت را صورت ست و حقیقت و در بیانِ آنکہ از ابتدا تا انتہا از شریعت چارہ نیست و بیان آنکہ
تبو در بیانِ تمکینِ قلب و اطمینانِ نفس و اعتدالِ اجزائے قالب کہ در مرتبۂ نبوت ست وَمَا یُنَاسِبُ ذٰلِکَ. اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ

وسلامٌ علی عبادهِ الّذین اصطفی. شریعت را صورتیست و حقیقتی صورتِ شریعت عبارت از اتیان احکام شرعیه است بعد از ایمان بالله و برسوله و بما جاء من عنده سبحانه با وجود منازعت نفس اماره و با وجود سرکشی و طغیان و انکار که در جبلت او مودع ست درین موطن اگر ایمان ست صورت ایمان ست و اگر نماز ست صورتِ نماز ست و اگر روزه ست صورتِ روزه ست و علی هذا القیاس سائر الاحکام الشرعیة زیرا که نفس که عمدهٔ وجود انسان ست و مشار الیه هر فرد بقول انا هم او ست بر کفر و انکار خود ست حقیقتِ ایمان و حقیقتِ اعمالِ صالحه چگونه متصور شود و رحمتِ خداوندی ست جل شانه که مجرد صورت را قبول فرموده بشارت بدخولِ جنّت که محلِ رضای او ست تعالی نموده است و هم احسانِ او ست تعالی که در نفسِ ایمان بتصدیقِ قلب کفایت فرموده است و باذعانِ نفس تکلیف ننموده مر جنت را هم صورت ست و هم حقیقت اصحابِ صورت از صورتِ جنت محظوظ خواهند شد و اربابِ حقیقت از حقیقتِ جنت اصحابِ صورت و اربابِ حقیقت از یک فاکهه جنت تناول نمایند صاحبِ صورت ازان لذتی یابد و صاحبِ حقیقت لذتی دیگر ازواجِ مطهرات امهات المؤمنین با آن سرور علیه و علی آله الصلوة والسلام در یک جنت باشند و از یک فاکهه تناول فرمایند اما التذاذ و تنعم هر کدام علیحده باشد و اگر علیحده نباشد لازم می آید فضلِ امهات المؤمنین بر جمیع بنی آدم بعد از پیغمبر ما علیه و علی آله الصلوة والسلام و نیز لازم می آید که هر که افضل باشد از شخص زوجهٔ او نیز ازان شخص افضل بود که زوجه با زوج ممتزج ست این صورتِ شریعت بشرطِ استقامت موجبِ فلاح ست و مستلزمِ نجاتِ اخروی و مصحح دخولِ جنّت چنانچه گذشت و چون صورتِ شریعت درست کرد ولایتِ عامه حاصل نمود الله ولی الذین آمنوا و این زمان بعنایة الله سبحانه سالک مستعد آن گشت که قدم در طریقت نهد و رو بولایتِ خاصه آرد و نفس از اماریگی بتدریج باطمینان کشد لیکن بداند که طیِ منازل و وصول باین ولایت نیز مربوط باعمالِ شریعت ست ذکر الهی جل شانه که عمدهٔ این راه ست از مامورات شرعیه است و اجتناب از مناهیِ شرعیه نیز از ضروریاتِ این راه ست و ادای فرائض از مقربات ست و طلبِ پیر راه بین نور راه نما که وسیله تواند شد نیز مامورِ شرعی ست قال الله تعالی وابتغوا الیه الوسیلة بالجمله از شریعت

چاره نبود چه صورتِ شریعت و چه حقیقتِ شریعت زیرا که امهاتِ جمیع کمالاتِ ولایت و نبوت احکامِ شرعیه است
کمالاتِ ولایت نتائجِ صورتِ شریعت است و کمالاتِ نبوت ثمراتِ حقیقتِ شریعت کما سیجئ آنفاً ان شاء الله تعالیٰ
مقدمهٔ ولایت طریقت است که آنجا نفیِ ماسویٰ مطلوب است و رفعِ غیر و غیریت مقصود و چون بفضلِ خداوندی جلّ
شانهٗ ماسویٰ بکلیت از نظر مرتفع گشت و در دید نامے و نشانے از اغیار نماند فنا حاصل گشت و مقامِ طریقت
بانجام رسید و سیر الی الله تمام شد بعد ازان شروع در مقامِ اثبات است که معبر بسیر فی الله است و همین ست
مقامِ بقا که موطنِ حقیقت ست که مقصد اقصیٰ ست از ولایت بآن طریقت و حقیقت که فنا و بقاست اسم
ولایت صادق مے آید و امّاره مطمئنه میگردد و از کفر و انکارِ خود باز میماند و از مولائے خود جلّ سلطانهٗ راضی
میگردد و مولیٰ نیز از وے راضی میشود و کراهتے که در جبلّتِ خود داشت زائل میشود گویند هرچند نفس در مقامِ اطمینان
برسد از سرکشیِ خود باز نیاید ع هرچند که مطمئنه گردد * هرگز ز صفاتِ خود نگردد * و جهادِ اکبر که آن سرور
علیه و علیٰ آله الصلوٰة والسلام در حدیثِ رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر فرموده است مراد ازان
جهاد بانفس داشته اند و آنچه بکشفِ فقیر درآمده است و بوجدانِ خود یافته است خلافِ این حکمِ متعارف ست
بعد از حصولِ اطمینان در نفس هیچ سرکشی و طغیان نمی یابد و در مقامِ انقیاد متمکن مے بیند بلکه آنرا در رنگِ قلب
متمکن بنسیانِ ماسویٰ نموده است مے یابد که از دید و دانشِ غیر و غیریت گذشته است و از حبِّ جاه و ریاست و
از لذت و الم وارسته مخالفت کجاست و سرکشی کرا آمیزش از حصولِ اطمینان اگرچه برابر سرِ مو تفاوت کند هرچه
گویند از طغیان و سرکشی گنجایش دارد امّا بعد از حصولِ اطمینان مخالفت و طغیان را مجال نیست درین باب این
فقیر هرچند بامعانِ نظر مطالعه نموده است و در حلِ این معمّا دور دور رفته که مخالفِ مقررِ قوم ست امّا بعنایت
الله سبحانهٗ برابر سرِ مو در نفسِ مطمئنه مخالفت و سرکشی نیافته و جز استهلاک و اضمحلال چیزے دیگر درو ندیده
هرگاه نفس خود را فدائے مولائے خود جلّ سلطانهٗ ساخته باشد مخالفت را چه گنجایش دارد و چون نفس از حضرتِ
حق سبحانهٗ و تعالیٰ راضی گشت و حضرتِ حق سبحانهٗ و تعالیٰ از وے راضی شد طغیان چه صورت دارد
که منافیِ رضاست مرضیِ حق جلّ شانهٗ هرگز نامرضی نمیگردد و مراد از جهادِ اکبر والله سبحانهٗ اعلم بحقیقة الحال

قال الله تعالیٰ یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة

مصححه سلمه الله تعالیٰ

تواند بود که جهاد با قالب بود که مرکب از طبائع مختلفه است و هر طبیعت را خواهانِ امری است و گریزان از امرِ دیگر اگر قوتِ
شهویه است از قالب ناشی ست و اگر غضبیه است هم از انجا هویدا که بنی سائرِ حیوانات که نفسِ ناطقه ندارند این
صفاتِ رذیله در آنها کائن ست و بشهوت و غضب و شره و حرص متصف اند این جهاد همیشه برپاست اطمینانِ
نفس تسکینِ این جهاد نمینماید و تمکینِ قلب رفعِ این قتال نمیفرماید در ابقاءِ این جهاد فوائدِ کثیره است که متضمن
تنقیه و تطهیرِ قالب ست تا کمالاتِ آن نشأه معاملهٔ آخرت باصالت باو تواند مربوط گشت چه در کمالاتِ این
نشأ قالب تابع ست و قلب متبوع آنجا کار برعکس ست قلب تابع ست و قالب متبوع و چون این نشأ خلل پذیرد و
آن نشأ بر تواند از داین جهاد منقضی گردد و این قتال بانجام رسد و چون بفضل الله سبحانه نفس در مقامِ اطمینان
آمد و منقادِ حکمِ الٰهی جل شانه گشت اسلامِ حقیقی میسر شد و حقیقتِ ایمان صورت گرفت بعد ازان هرچه بعمل خواهد
در آمد از حقیقتِ شریعت خواهد بود اگر نماز ادا یافت حقیقتِ نماز خواهد بود و اگر صوم ست حقیقتِ صوم ست و اگر
حج ست حقیقتِ حج علیٰ هٰذا القیاس اتیانُ سائرِ الاحکامِ الشرعیة پس طریقت و حقیقت درمیانِ صورتِ شریعت
و حقیقتِ شریعت متوسط گشت تا بولایتِ خاصه مشرف نشود از اسلامِ مجازی باسلامِ حقیقی نرسد و چون بمحضِ
فضلِ خداوندی جل سلطانه بحقیقتِ شریعت متحلی گشت و اسلامِ حقیقی میسر شد مستعد آن گشت که از کمالاتِ
نبوت بتبعیت و وراثتِ انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بهرهٔ تام یابد و نصیبِ وافر گیرد چنانچه صورتِ شریعت
همچون شجرهٔ طیبه است مر کمالاتِ ولایت را که گویا ثمراتِ اویند حقیقتِ شریعت نیز گویا شجرهٔ مبارکه است مر کمالاتِ
نبوت را که همچون ثمراتِ اویند و کمالاتِ ولایت چون ثمراتِ صورت اند و کمالاتِ نبوت ثمراتِ حقیقتِ آن صورت
ناچار کمالاتِ ولایت صور باشند مر کمالاتِ نبوت را که حقائقِ آن صور اند باید دانست که فرق درمیانِ صورتِ
شریعت و حقیقتِ شریعت از راهِ نفس آمده بود که در صورت نفسِ اماره طغیان داشت و بر انکارِ خود بوده و در حقیقت
نفس مطمئنه گشته است و مسلمان شده همچنین فرق درمیانِ کمالاتِ ولایت که کالصور اند و درمیانِ کمالاتِ نبوت که
کالحقائق اند از راهِ قالب ست در مقامِ ولایت اجزاءِ قالب از طغیان و سرکشی باز نمانده اند مثلاً جزوِ ناریِ او باوجود
اطمینانِ نفس از دعویِ خیریت و تکبرِ خود باز نمانده است و جزوِ ارضی از خست و دنائتِ خود پشیمان نگشته علی

ھٰذَا الْقِیَاسِ سَائِرُ الْاَجْزَاءِ و در مقام کمالاتِ نبوت اجزاءِ قالب نیز باعتدال آمدہ است و از افراط و تفریط بالکلیہ
از ینجا تواند بود آنچہ آن سرور فرمودہ علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام اَسْلَمَ شَیْطَانِیْ شیطان چنانچہ در آفاق
در انفس ست نیز و آن جزوِ ناری ست کہ مدعی خیریتِ خود ست و خواہانِ تکبر و ترفع خود کہ بدترین صفاتِ
رذیلہ ست و اسلامِ او کنایہ از رفعِ این ارذلِ رذائل ست پس در کمالاتِ نبوت ہم تمکین قلب ست و ہم اطمینان
نفس و ہم اعتدالِ اجزاءِ قالب و در ولایت ہمین تمکینِ قلب ست و بعد اللتیا و التی اطمینانِ نفس و آنکہ گفتم
بعد اللتیا و التی اطمینانِ نفس زیرا کہ اطمینان مر نفس را بر حدِ کمال و بے تکلف بعد از اعتدالِ اجزاءِ قالب ست
لہٰذا ارباب ولایت بواسطۂ عدمِ اعتدالِ اجزاءِ قالب رجوعِ مطمئنہ را بصفاتِ بشریت تجویز نمودہ اند چنانچہ بالا
گذشت و اطمینانے کہ بعد از اعتدالِ اجزاءِ قالب مر نفس را حاصل میگردد از رجوع بصفاتِ رذیلہ پاک و مبراست
پس اختلافِ رجوعِ نفس برذائل و عدمِ رجوعِ آن مبنی بر اختلافِ مقامات و انظار ست ہر یکے از مقامِ خود خبر
دادہ است و از یافتِ خود سخن راندہ سوال ہر گاہ اجزاءِ قالب نیز بحدِ اعتدال آیند و از طغیان و سرکشی باز مانند
جہاد با اینہا چہ صورت دارد و در رنگِ نفسِ مطمئنہ جہاد از اینہا نیز مرتفع گردد جواب فرق ست در میانِ مطمئنہ
و این اجزا چہ مطمئنہ صاحبِ استہلاک و اضمحلال ست و ملحق بعالمِ امر ست کہ بکمالِ استہلاک و شکر متصف ست
و این اجزا بواسطۂ اتیانِ احکامِ شرعیہ کہ منافئ آن بر صخوت مناسبت باستہلاک و شکر ندارند و در مستہلک
گنجایشِ آن مخالفت نیست و آنکہ صحو دارد بواسطۂ بعضے مصالح و منافع اگر در بعضے امور صورتِ مخالفت نماید
گنجایش دارد و امید ست کہ این مخالفت بفضلِ خداوندی جل سلطانہٗ از ترکِ استحباب بالاتر نرود و از ارتکابِ کراہت
تنزیہ با پایان تر فرود نیاید پس جہاد در مرتبۂ قالب با وجودِ اعتدالِ اجزاءِ او متصور شود و در مطمئنہ جہاد مجوز نباشد
تحقیقِ این مبحث در مجلدِ مکتوباتِ اول در مکتوبِ بیانِ طریق کہ باسمِ فرزندی اعظمی مرحومی نوشتہ شدہ است بتفصیل
اندراج یافتہ است اگر خفائے ماندہ باشد آنجا رجوع نمایند و اگر بمحضِ فضلِ خداوندی جل سلطانہٗ کمالاتِ
نبوت کہ نتائج و ثمراتِ حقیقتِ شریعت اند نیز بانجام رسند و ترقیات آنجا منوط باعمال نباشد معاملہ دران
موطن بمحضِ فضل و احسانِ حضرتِ رحمان ست جل سلطانہٗ اعتقاد را در انجا اثر نیست و علم و عمل را آنجا حکم
فضل در فضل و کرم در کرم ست این مقام نسبت بمقاماتِ سابق بس عالی ست و وسعتِ تمام دارد و نور انیتے دارد کہ
در سابق اثرے از ان نبودہ این مقام باصالت مخصوص بانبیاءِ اولی العزم ست علیہم الصلوات والتسلیمات

وبہ تبعیت ہرکرا بنوازند وبوراثت ہرکرا مشرّف سازند ؎ باکریمان کارہا دشوار نیست + اینجا
کسے غلط نکند ونگوید کہ درین موطن از صورتِ شریعت وحقیقتِ شریعت استغنا حاصل میگردد واحتیاج باتیان
احکامِ شرعیہ نمیماند زیراکہ گوئیم کہ شریعت اصلِ این کارست وبنیادِ این معاملہ است درخت ہرچند بالا رود و
سرفراز گردد ودیوار ہرچند بلند برآید وکوشکہائے عالی برو راست شود از اصل وبنیاد مستغنی نباشد و
احتیاجِ ذاتی از ایشان زائل نگردد مثلاً خانۂ علو ہرچند رفعت پیدا کند واز پستی دورتر رود از خانۂ سفل
اورا چارہ نبود واحتیاجِ او از سفل ہرگز زائل نشود واگر فرضاً در خانۂ سفل خللے راہ یابد آن خلل در خانۂ علو
نیز تاثیر خواہد نمود وزوالِ سفل بزوالِ علو خواہد رسانید پس شریعت ہمہ وقت وہمہ حال درکارست وباتیانِ
احکامِ آن ہمہ کس محتاج وچون بعنایتِ خداوندی جلّ شانہٗ معاملہ ازین موطن نیز بالا رود وکار از تفضّل
بمحبت آید مقامے پیش خواہد آمد بس عالی کہ بالاصالۃ مخصوص بخاتم الرسل ست علیہ وعلیہم وعلیٰ آلِ کلٍّ
الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات وبہ تبعیت ووراثت تا کرا باین دولت مشرّف سازند
آن کوشکِ عالی کہ از غایتِ رفعت بنظر تنگ مے درآید حضرتِ صدیق را در انجا بطریقِ وراثت تا تاف داخل
میابد وحضرتِ فاروق نیز باین دولت مُمتد ست از اُمّہات المؤمنین حضرتِ خدیجہ وحضرتِ صدیقہ را
باآن سرور علیہ وعلیٰ آلہٖ واصحابہ الصلوٰۃ والسلام بعلاقہ ازدواج آنجا نیز مے بیند والامر الی اللہ سبحانہٗ
ربّنا آتنا من لدنک رحمۃً وھیئ لنا من امرنا رشداً اخوی اعزّی معارف آگاہی شیخ عبد الحی کہ سالہا در
صحبت گذرانیدہ است چون متوجہ وطن خود بودہ است وآن مقام بجنابِ ایشان تعلق داشت بضرورت چند
سطر نوشتہ شد وبر احوالِ مشار الیہ اطلاع دادہ آمد وجودِ اہل اللہ ہرجا باشند مغتنم ست وبشارت ست مر سکانِ
آنجا را فطوبیٰ لمن عرفہم ودر ہمان مقام اخوی اعزّی شیخ نور محمد نیز اقامت دارند وبفقر ونامرادی میگذرانند غبطہ
مے آید ازان مقام کہ اینچنین دو اہل اللہ آنجا جمع آیند وقِران السعدین متحقق گردد والسلام +

قد تمّ القسم السادس وھو الاول من الدفتر الثانی بعون اللہ تعالیٰ وحسن توفیقہ یلیہ القسم السابع ان شاء اللہ تعالیٰ
وصلی اللہ تعالیٰ وسلّم وبارک علیٰ خیر خلقہ سیدنا محمد وعلیٰ آلہٖ وصحبہٖ اجمعین وعلینا معہم برحمتہٖ ھو ارحم الراحمین
علیٰ ید احقر الکتّاب خادم الشرع المبین والعلماء الربانیین تراب اقدام اھل اللہ فقیر محمد عبد اللہ عفا اللہ عنہ وعن والدیہ متوطن
قریۃ کوٹ ... من مضافات وزیر آباد ... العشر من ذی القعدۃ سنۃ ... من الہجرۃ علیٰ صاحبہا الف الف تحیۃ

ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا ربنا ولا تحمل علینا اصراً کما حملتہ علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحمّلنا ما لا طاقۃ لنا بہ واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین ٥

۱۸- مکتوب پنجاه و نهم (۵۹)

سعادت ابدیه

به پیرزادگی خواجه محمد عبد الله سلّمه الله تعالی صدور یافته در بیانِ آنکه معقول و موهوم و مکشوف و مشهود همه داخلِ ما سوا است و ما یناسب ذلک

الحمد للّه و سلامٌ علی عبادهِ الذین اصطفی صحیفه شریفه که قرة العین ارسال داشته بودند وصول یافت اندراج یافته بود که بکرم حضرت حق سبحانه و تعالی آن شعبده ها برطرف شده است و از ان مقوله هیچ نمانده است همّت بران مصروف است که از اثبات هیچ چیز بدست نیاید معقول و موهوم همه در تحتِ لا داخل است کذا و کذا نوشته بودند. امّا این معنی بتکلّف است امید است که بے تکلّف نصیب شود بجانبت آثار معقول و موهوم بلکه مشهود و مکشوف چه آفاقی و چه انفسی همه داخلِ دائرهٔ ماسوی است و از جملهٔ لعب و لهو است و بیش از گرفتاری به شعبده بازی نیست زوالِ این گرفتاری اگرچه بتکلّف است داخلِ طریقت است و از جملهٔ علم الیقین است و بعد اللتیّا و التی اگر این دولت بے تکلّف میسّر گردد و از تکلّفِ نفی بانتفاءِ ماسوی برسد از ضیقِ طریقت وا رهد و از کوچهٔ علم بیرون جهد و بفنا مشرّف گردد این سخن گفتن آسان است و رسیدن دشوار دشوار اِلّا مَنْ یَسَّرَهُ اللّٰهُ سبحانه کار و باری که بحقیقت تعلّق دارد در پیش است و از گذشتِ نفی بلکه انتفا مقامِ اثبات است و بیرون علم عین است بدانند که طریقت را در جنبِ حقیقت هیچ اعتدادے نیست و نفی را نسبت باثبات هیچ اعتبارے نه چه متعلّقِ نفی ممکنات است و متعلّقِ اثبات واجب است تعالی و نفی در جنبِ اثبات همچون قطره در نظر مے در آید در پہلوئے دریائے بیکران و بحصولِ این نفی و اثبات بولایتِ خاصه رسیده میشود و بعد حصول الولایة الخاصة اِنّما الغمر فجری اِنّما النزول

وَاِنْ كَانَ الْنُزُوْلُ لِذٰلِكَ الْعُرُوْجِ لَازِمًا اَيْضًا، رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلٰى سَائِرِ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

مکتوب ۶۶ شصت و ششم

بمحمد تقی صدور یافته در جواب کتابتِ او و در بیانِ آنکه از فضولیاتِ دین عنان معطوف ساخته بضروریاتِ دین باید پرداخت وَمَا یُنَاسِبُ ذٰلِكَ + اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی + بمطالعه صحیفه شریفه مشرف گشت دلائلی که بآن متمسک گشته اند واندراج یافته اند در بابِ حقیتِ خلافتِ حضرتِ صدیق رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ باجماعِ اہلِ حل وعقدِ صدرِ اوّل که خیر القرون است و در بابِ افضلیتِ خلفاءِ راشدین رِضْوَانُ اللّٰهِ تَعَالٰی عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ که بترتیبِ خلافتِ ایشان مترتب است و در بابِ سکوت ورزیدن از منازعات و مشاجراتِ اصحابِ خیر البشر عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ فرحتِ فراوان رسانید این اعتقاد در بحثِ امامت کافی است و موافقِ اہلِ سنت وجماعت شکر اللّٰهُ تَعَالٰی سَعْیَهُمْ مخدوما شفقت آثارا بحثِ امامت از فروعِ دین است نه از اصولِ شریعت ضروریاتِ دین دیگر است که باعتقاد وعمل تعلق دارد که علمِ کلام وعلمِ فقه متکفل آنست ضروریات را گذاشته بفضولیات پرداختن عمرِ خود را صرف مالایعنی کردنست و در خبر آمده است عَلَامَةُ اِعْرَاضِهِ تَعَالٰی عَنِ الْعَبْدِ اشْتِغَالُهٗ بِمَا لَا یَعْنِیْهِ اگر بحثِ امامت از ضروریاتِ دین واز اصولِ شریعت می بود چنانچه شیعه گمان برده اند بایستی که حضرتِ حق سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی در کتابِ مجید خود تعیینِ استخلاف فرمودی وتشخیصِ خلیفه می نمودی وحضرتِ پیغمبر عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ امرِ خلافت یکی مبکرد و بتنصیص وتصریح یکی را خلیفه می ساخت و در کتاب

وسنت چون اهتمام این امر مفهوم نشد معلوم شد که بحثِ امامت از فضولِ دین است نه از اصولِ دین فضولی باید که بفضولِ اشتغال نماید آن قدر ضروریاتِ دین در پیش است که نوبت بفضول نمیرسد اوّل از تصحیح اعتقاد چاره نبود که بذات وصفات وافعالِ وجبی جلّ سلطانه تعلّق دارد واعتقاد باید نمود که آنچه پیغمبر علیه علی آله الصّلوٰة والسّلام از نزدِ حق جلّ وعلا آورده است وبضرورت وتواتر از دین معلوم گشته است از حشر ونشر وعذاب وثوابِ اخروی دائمی وسائرِ سمعیات همه حق است واحتمالِ تخلّف ندارد واگر این اعتقاد نبود نجات نبود ثانیاً از اتیانِ احکامِ فقهیه هم چاره نبود واز اداے فرائض وواجبات بلکه از اداے سنن ومستحبّات نیز گذر نه رعایت حلّ وحرمتِ شرعیه نیک باید نمود ودر حدودِ شریعت احتیاط باید کرد تا فلاح ورستگاری از عذابِ آخرت متصوّر شود وچون اعتقاد وعمل را درست کند نوبت بطریقِ صوفیه رسد وامیدوارِ کمالاتِ ولایت گردد وبحثِ امامت نسبت بضروریاتِ دین ثُمَّ الْمَطْرُوْحِ فِي الطَّرِيْقِ است غایة مافِی الباب چون مخالفان درین باب غلو نموده اند وطعن در اصحابِ خیرالبشر علیه وعلیهم الصّلوات والتّسلیمات کرده بضرورت در ردِّ ایشان مقدماتِ طویل الذیل را ایراد نموده می آید که لزومِ فساد از دینِ متین رفع نمودن از ضروریاتِ دین است والسّلام

۷۰ — مکتوب پنجاه ودوم (۵۲) | المنتخبات ۱۵

بخواجه مهدی علی کشمیری صدور یافته در ترغیب بر محبتِ این طائفه علیه ٭ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰی صحیفه شریفه که از کمالِ محبت واخلاص صدور یافته بود مع هدایا رسید حضرتِ حق سبحانه وتعالی بمحبتِ این طائفه المستقامت کرامت فرماید وبایشان محشور دارد

وَهُمْ قَوْمٌ لَا يَشْقٰی جَلِیْسُهُمْ، وَلَا یُحْرَمُ اَنِیْسُهُمْ وَلَا یَخِیْبُ مَسِیْسُهُمْ، وَهُمْ جُلَسَاءُ اللّٰهِ وَهُمْ اِذَا رُأُوْا ذُکِرَ اللّٰهُ وَهُمْ مَنْ عَرَفَهُمْ وَجَدَ اللّٰهَ، نَظَرُهُمْ دَوَاءٌ وَکَلَامُهُمْ شِفَاءٌ وَصُحْبَتُهُمْ ضِیَاءٌ وَبَهَاءٌ، هُمْ مَنْ رَاٰی ظَاهِرَهُمْ خَابَ وَخَسِرَ وَمَنْ رَاٰی بَاطِنَهُمْ نَجٰی وَاَفْلَحَ، خوش گفت آنکه گفت الٰهی چیست اینکه دوستانِ خود را کردی که هرکه ایشانرا شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشانرا نشناخت، یعنی شناختِ ایشان و یافتِ تو از یک دیگر منفک نیستند تقدمِ ذاتی بیک اعتبار شناخت راست و بیک اعتبار یافت را و مختار قائل تقدمِ آن طرف است لِاَنَّہُ الْمَسْعَدُ اَفَمِنْہُ الْبِدَایَۃُ اَوْلٰی وَاَحْرٰی، وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَعَلٰی مَنْ لَدَیْکُمْ

۲۱- | المنتخبات ۱۷ | مکتوب (۱۵۵) پنجاه و پنجم | بجانب

بمخدوم زادہ ہائے عالی درجات اعنی خواجہ محمد سعید و خواجہ محمد معصوم سلمہما اللّٰہ تعالٰی صدور یافتہ بیانِ آنکہ قرآن مجید جامعِ جمیعِ احکامِ شرعیہ است و در مناقبِ امامِ اعظم ابی حنیفہ رضی اللّٰہ عنہ و مداحی صوفیہ علیہ و در بیانِ آنکہ مثل این کار شریعت است و بیانِ آنکہ احکامِ الہامیہ ہمہ وقت ثابت اند و ما یناسب ذٰلک، بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ

عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى قرآنِ مجید جامع جمیعِ احکامِ شرعیّه است بلکه جامعِ جمیعِ شرائعِ ما تقدّم است
غَایَةُ مَا فِی الْبَابِ بعضے از احکامِ این شریعت از آن قسم اند که بعبارتِ نص و اشارتِ نص و دلالتِ
نص و اقتضاءِ نص مفهوم میگردند عوام و خواص از اہلِ لغت درین فہم برابر اند و قسمِ دیگر از احکام
از آن قبیل اند که بتوسّطِ اجتہاد و استنباط مفہوم میگردند این فہم مخصوص بائمّهٔ مجتہدین است که آن
سرور باشد بقولِ جمهور و اصحابِ کرامِ آن سرور و مجتہدانِ سائرِ امّتِ آن سرور باشند عَلَیْهِ
وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ لیکن احکامِ اجتہادیه در زمانِ آن سرور که اوانِ وحی بوده عَلَیْهِ
وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ میانِ خطا و صواب متردّد نبودند بلکه بوحیِ قطعی صواب محق
از خطاے مخطی متمیّز میگشت و حق با باطل ممتزج نمیماند که تقریر و تثبیتِ نبی بر خطا مجوّز نیست بخلاف
احکامیکه بعد از انقراضِ زمانِ وحی بطریقِ استنباطِ مجتہدان حاصل گشته اند در میانِ صواب و خطا متردّد
اند لهٰذا احکامِ اجتہادی که در زمانِ وحی مقرّر گشته اند موجبِ یقین اند که مفیدِ عمل و اعتقاد است و بعد
از زمانِ وحی ناچار موجبِ ظن باشند که مفیدِ عمل است نه موجبِ اعتقاد و قسمِ ثالث از احکامِ قرآنی
از آن نوع اند که طاقتِ بشری در فہمِ آن عاجز است تا اعلامے از جانبِ منزّلِ احکام جلّ شأنه
حاصل نشود فہمِ آن احکام متصوّر نبود حصولِ این اعلام مخصوص به پیغمبر است عَلَیْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ
الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ غیر از پیغمبر را این اعلام نکنند این احکام ہرچند ماخوذ از کتاب اند اما چون مظہرِ
آن احکام پیغمبر است عَلَیْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ ناچار این احکام را منسوب به سنّت داشته
اند که مظہرِ آنہا سنّت است در رنگ آنکه احکامِ اجتہادیه را بقیاس نسبت کنند باعتبارِ آنکه قیاس
مظہرِ آن احکام است پس سنّت و قیاس ہر دو مظہرِ احکام باشند اگرچه میانِ این دو مظہر فرق
بسیار است که یکے مستند به رأی است که مجالِ خطا دارد و دیگرے مؤیّد باعلامِ حق جلّ و علا
که خطا را آنجا گنجایش نیست قسمِ اخیر کمالِ شباہت باصل دارد گویا مثبتِ احکام است ہرچند
فی الحقیقت مثبتِ جمیعِ احکام همان کتابِ عزیز است و بس باید دانست که در احکامِ اجتہادیه غیر

ہ باید دانست که این مضمون را حضرت ایشان در مکتوبِ ... قسم ... نیز فرموده اند

پیغمبر را با پیغمبر عَلَیهِ وَعَلیٰ آلِهِ الصَّلوٰةُ وَالسَّلَامُ مجال خلاف هست اگر آن غیر بمایهٔ اجتهاد برسد و احکامیکه بعبارت و اشارت و دلالت نص ثابت شده اند و همچنین احکامیکه مظهر آنها سنت است احدے را در آنها مجال مخالفت نیست بلکه بر جمیع امّت اتباع آن احکام لازم است پس مجتهدان امّت را در احکام اجتهادیه متابعت رائ پیغمبر لازم نیست عَلَیهِ وَعَلیٰ آلِهِ الصَّلوٰةُ وَالسَّلَامُ بلکه صواب دران موطن متابعت رائ خود است اینجا دقیقه ایست باید دانست پیغمبرانے که متابعت شرائع پیغمبران اولو العزم مینمایند عَلَیهِمُ الصَّلوٰةُ وَالسَّلَامُ واجب بر ایشان اتباع همان احکام است که از کتب و صحف ایشان بعبارت و اشارت و دلالت ثابت شده اند نه آن احکام که باجتهاد و سنن ایشان ظاهر گشته زیراکه در احکام اجتهادی هرگاه مجتهد امّت را متابعت لازم نبود چنانچه گذشت پیغمبر متابع را چگونه متابعت لازم باشد و احکامیکه مظهر آنها سنت است چنانچه پیغمبر اولی العزم را آن احکام باعلام حاصل اند پیغمبر غیر اولی العزم را نیز آن احکام باعلام او تعالی ثابت اند متابعت چه بود بلکه متابعت را گنجایش نیست زیراکه باندازه هر وقت و مناسب هر گروه احکام علاحده است گاہے حل مناسب است و گاہے حرمت پیغمبر اولی العزم را اعلام بحل ادرے شده بود و پیغمبر غیر اولی العزم را اعلام بحرمت آن و این حل و حرمت هر دو ماخوذ از صحیفهٔ منزله است چنانچه دو مجتهد از یک مأخذ دو حکم مختلف اخذ می نمایند یکے از انجا حل مے فهمد و دیگرے حرمت **سوال** این اختلاف در اجتهاد گنجایش دارد که مدار آن بر رای است که هم احتمال صواب دارد و هم احتمال خطا اما این معنی در اعلام او تعالی گنجایش ندارد زیراکه آنجا تردّد در صواب و خطا جائز نیست بلکه بیقین نزد حق جلّ وعلا یک حکم است اگر حل است حرمت گنجایش ندارد و اگر حرمت است حل را مجال نیست **جواب** روا است که نسبت بیک قوم حل باشد و نسبت بقوم دیگر حرمت پس حکم خدا جلّ وعلا در یک واقعه متعدد باشد نسبت بتعدد قوم و لا محذور آرے در امّت خاتم الرسل این معنے راست نمی آید که کافهٔ انام درین شریعت بیک حکم محکوم اند در یک واقعه نزد خدا

جَلّ سُلطانُهٗ اینجا دو حکم نیست **سوال** پیغمبر اُولِی العزم هرگاه حکم بحلِّ امرے کرده باشد
و پیغمبر تابع او وران امر حکم بحرمت نماید لازم مے آید که حکم ثانی ناسخ حکمِ اوّل باشد و این جائز
نیست که نسخ مخصوص به پیغمبر اُولِی العزم است غیر او ناسخ نمیتوانند شد **جواب** نسخ وقتے
لازم می آید که حکمِ ثانی عام بود نسبت بکافۂ انام تا رفع حکمِ اوّل که نسبت بگروہے واقع شده بود
نماید حکمِ ثانی عام نیست بلکه نسبت بیک گروہے حکم بحرمت کرده است بحکمِ اوّل جنگ ندارد
نسبتی در یک واقعه مجتهدے حکم بحل میکند و مجتهدِ دیگر در همان واقعه حکم بحرمت مینماید و هیچ نسخ
نیست هرچند در میانِ این و آن تفاوتِ فاحش است که اینجا رای است و آنجا اعلام در رای
تعددِ حکم گنجایش دارد و در اعلام گنجایش ندارد امّا تعددِ قوم علاجِ آن مینماید چنانچه گذشت پس
در شهر اَربع ما تقدم احکامے که از کتب و صحفِ پیغمبرانِ اُولِی العزم بحسب لغت مفهوم میگردند پیغمبرانِ
متابع را نیز در انها مجالِ مخالفت نیست و آن احکام نسبت بکافۂ انام وارد گشته اند هر پیغمبر متابع
بهر قوم که دعوت کند خلافِ آن احکام تبلیغ نخواهد کرد اگر حل است همه را حل است و اگر حرمت
است همه را حرمت است تا زمانیکه پیغمبر دیگر از اُولِی العزم بیاید و رفعِ آن حکم فرماید این زمان
نسخ متصوّر است پس نسخ باعتبارِ همان احکام باشد که بحسبِ لغت از صحیفهٔ منزله ماخوذ اند
و احکامیکه باجتهاد و اعلام ثابت شده اند و بسنت و اجتهاد منسوب اند نسخ در آنها متصوّر نیست که این
احکام نسبت ببعض است نه ببعضِ دیگر پس اجتهادِ پیغمبرے و همچنین سنتِ او رافعِ اجتهاد و سنتِ پیغمبر
دیگر نمیتواند شد که آن نسبت بقومے است و این نسبت بقومِ دیگر و اگر این اختلاف نسبت بکافۂ
انام است یا نسبت بیک گروه باشد البته نسخ است چنانچه درین شریعت که حکم نسبتِ کافۂ انام
است حکمِ ثانی ناسخ حکمِ اوّل است پس سنتِ لاحق پیغمبرِ ما علیه و علیٰ آله و علیٰ جمیع الانبیاء
والمرسلین الصلوات والتحیّات ناسخ باشد مر سنتِ سابق او را علیه و علیٰ آله الصلوة والسلام
و حضرتِ عیسیٰ علیٰ نبینا و علیه الصلوة والسلام که بعد از نزول[۱] متابعتِ این شریعت

۱؎ یعنی فرود آمدن که از آسمان که نصوص بظاهر خود

خواهد نمود اتباع سنت آن سرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام نیز خواهد کرد که نسخ این شریعت مجوز نیست نزدیک است که علماء ظواهر مجتهدات او را علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام از کمال دقت وغموض مأخذ انکار نمایند ومخالف کتاب وسنت دانند مثل روح الله مثل امام اعظم کوفی است رحمة الله علیه که ببرکت ورع وتقوی وبدولت متابعت سنت درجه علیا در اجتهاد واستنباط یافته است که دیگران در فهم آن عاجز وقاصر اند ومجتهدات او را بواسطه دقت معانی مخالف کتاب وسنت دانند واو را واصحاب او را اصحاب رای پندارند کل ذلک لعدم الوصول الی حقیقة علمه ودرایته وعدم الاطلاع علی فهمه وفراسته امام شافعی مگر شمه از دقت فقاهت او علیه الرضوان دریافت که گفت الفقهاء کلهم عیال ابی حنیفة وای از جرأت قاصر نظران که قصور خود را بدیگری نسبت نمایند شعر قاصرے گر کند این قافله را طعن قصور ❊ حاش لله که برآرم بزبان این گله را همه شیران جهان بسته این سلسله اند ❊ روبه از حیله چسان بگسلد این سلسله را ❊ و بواسطه همین مناسبت که بحضرت روح الله دارد تواند بود آنچه خواجه محمد پارسا[1] در فصول ستة نوشته است که حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بعد از نزول بمذهب امام ابی حنیفه عمل خواهد کرد یعنی اجتهاد حضرت روح الله موافق اجتهاد امام اعظم خواهد بود نه آنکه تقلید این مذهب خواهد کرد علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که شان او علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام ازان بلند تر است که تقلید علماء امت فرماید بی شائبه تکلف وتعصب گفته میشود که نورانیت این مذهب حنفی بنظر کشفی در رنگ دریای عظیم مینماید وسائر مذاهب در رنگ حیاض وجداول بنظر می درآیند وبظاهر هم که ملاحظه نموده می آید سواد اعظم از اهل اسلام متابعان ابی حنیفه اند علیهم الرضوان واین مذهب باوجود کثرت متابعان در اصول وفروع از سائر مذاهب متمیز است ودر استنباط طریق علیحده دارد واین معنی منبئ از حقیت است عجب معامله است امام ابوحنیفه در تقلید سنت از همه پیش قدم است واحادیث مرسل را در رنگ احادیث مسند شایان متابعت میداند وبر رأی خود مقدم میدارد

(١) محمد پارسا بخاری توفی سنة ٨٢٢ هـ. [١٤١٩ م.] فی المدینة المنورة

و همچنین قولِ صحابی را بواسطهٔ شرفِ صحبتِ خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات
براے خود مقدم میدارد و دیگران نه چنین اند مع ذلک مخالفان او را صاحب راے میدانند و الفاظ
که منبئ از سوء ادب اند باو منتسب میسازند با وجود آنکه همه بکمالِ علم و وفورِ ورع و تقوی او معترف
اند حضرتِ حق سبحانه و تعالی ایشان را توفیق دهاد که آزارِ رئیسِ دین و رئیسِ اهلِ اسلام ننمایند
و سوادِ اعظم اسلام را ایذا نکنند یُرِیدُونَ اَن یُّطفِئُوا نُورَ اللّٰهِ بِاَفوَاهِهِم جماعه که این اکابر دین
را اصحابِ راے میدانند اگر این اعتقاد دارند که ایشان به راے خود حکم میکردند و متابعتِ کتاب
و سنت نمی نمودند پس سوادِ اعظم از اهل اسلام بزعمِ فاسدِ ایشان ضال و مبتدع باشند بلکه از جرگهٔ
اهل اسلام بیرون بوند این اعتقاد نکند مگر جاهلے که از جهلِ خود بیخبر است یا زندیقے که مقصودش
ابطالِ شطرِ دین است ناقصے چند احادیثِ چند را یاد گرفته اند و احکامِ شریعت را منحصر در آن ساخته
اند و ما وراے معلوم خود را نفی مینمایند و آنچه نزد ایشان ثابت نشده منتفی میسازند شعر چو آن
کرمے که در سنگے نهان است ٭ زمین و آسمانِ او همان است ٭ واویلاه هزار واویلاه از تعصبهاے
باردِ ایشان و از نظرهاے فاسدِ ایشان بانئ فقه ابو حنیفه است و سه حصه از فقه او را مسلم داشته اند
و در ربعِ باقی همه شرکت دارند باوے در فقه صاحبِ خانه اوست و دیگران همه عیالِ وے اند با وجود
التزامِ این مذهب مرا با امامِ شافعی گویا محبتِ ذاتی است و بزرگ میدانم لهذا در بعضے اعمالِ نافله
تقلیدِ مذهبِ او مینمایم اما چه کنم که دیگران را با وجودِ وفورِ علم و کمالِ تقوی در جنبِ امام ابی حنیفه در رنگ
طفلان می یابم وَالاَمرُ اِلَی اللّٰهِ سُبحَانَهٗ برسرِ اصلِ سخن رویم و گوییم که بالا گذشته است که اختلافِ
احکامِ اجتهادیه اگرچه آن اختلاف از پیغمبر صادر شود مستلزمِ نسخ نیست بخلافِ اختلاف در احکامِ کتاب
و سنت که موجبِ نسخ است کما مرّ اٰنفًا تحقیقه پس مقرر شد که معتبر در اثباتِ احکامِ شرعیه کتاب
و سنت است و قیاسِ مجتهدان و اجماعِ امت نیز مثبتِ احکام است بعد از این چهار ادلهٔ شرعیه
هیچ دلیلے مثبتِ احکامِ شرعیه نمیتواند شد الهام مثبتِ حل و حرمت نبود و کشفِ اربابِ باطن اثبات

و رشد و سنت نماید ارباب ولایت خاصه با عامه مومنان در تقلید مجتهدان برابراند کشوف و الهامات
ایشان را مزیتی نمی بخشد و از ربقه تقلید نمی برآرد و ذو النون[1] و بسطامی و جنید و شبلی با زید و
عمرو و بکر و خالد که از عوام مومنان اند در تقلید مجتهدان در احکام اجتهادیه مساوی اند آری مزیت این
بزرگواران در امور دیگر است اصحاب کشوف و مشاهدات ایشان اند و ارباب تجلیات و ظهورات
هم ایشان اند که بواسطه استیلاء محبت محبوب حقیقی جل سلطانه از ماسوای او سبحانه و تعالی
گسسته اند و از دید و دانش غیر و غیریت آزاد گشته اگر حاصل اند او را دارند و اگر واصل اند او را
واصل اند در عالم بیعالم اند و با خود بیخود اند اگر می زیند برای او می زیند و اگر می میرند برای او می میرند
مبتدیان ایشان مطلوب را بواسطه غلبه محبت در مرآت هر ذره از ذرات عالم مشاهده می نمایند
و هر ذره را جامع جمیع کمالات اسمائی و صفاتی او می یابند از منتهیان ایشان چه نشان دهد که
بی نشان اند قدم اول شان نسیان ماسوای است از قدم ثانی ایشان چه وانماید که بیرون
از آفاق و انفس است الهام ایشان راست و کلام با ایشان است اکابرِ اکابرِ ایشان علوم
و اکثر را بی توسط از اصل اخذ می نمایند و در رنگ مجتهد که تابع رای و اجتهاد خود است ایشان
نیز در معارف و مواجید تابع الهام و فراست خود اند حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره نوشته
اند که در یافتن علوم لدنی روحانیت حضرت خضر متوسط است علی نبینا و علی جمیع الانبیاء
والمرسلین الصلوات والسلام ظاهراً این سخن نسبت با ابتدا و توسط خواهد بود و معامله منتهی
دیگر است کما یشهد به الکشف الصریح و مؤید این تخصیص است آنچه از حضرت شیخ عبد القادر
جیلانی قدس الله تعالی سره منقول است که روزی بر سر منبر بیان علوم و معارف می نمودند
در این اثنا گذر حضرت خضر واقع شد شیخ فرمود ای اسرائیلی بیا کلام محمدی بشنو از این عبارت
شیخ مفهوم میشود که حضرت خضر از محمدیان نیست از ملل سابقه است چون چنین باشد محمدیان
را چگونه واسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اند ماورای احکام شرعیه که اهل الله

(١) ذو النون ثوبان مصری مرشد سهل تستری توفی سنة ٢٤٥ هـ. [٨٩٥ م.]

بآن مخصوص اند هرچند آن معارف ثمرات ونتائج این احکام اند مقصود از درخت نشاندن حصول
ثمرات اوست وتا زمانیکه درخت برپاست ثمرات متوقع است وچون در اصل درخت خلل
رفت ثمرات معدوم گشت بیعقلے باشد که درخت را ببرد وثمرات را توقع دارد وهرچند درخت را نیک
تربیت کنند ثمرات وافر آرد وثمره اگرچه مقصود است اما فرع شجره است ملتزم شریعت ومداهن شریعت
را برین معنی قیاس باید کرد آنکه التزام دارد صاحب معرفت است هرچند التزام بیش معرفت
بیش وآنکه مداهن است از معرفت بے نصیب است وبالفرض آنچه بزعم فاسد خود دارد اگرچه هیچ ندارد
از قبیل استدراج است که جوگیه وبراهمه را دران شرکت است کل حقیقة ردته الشریعة فهو زندقة
والحاد پس روا است که خواص اهل الله در معارف ذات وصفات وافعال او تعالی بعضے
از اسرار ودقائق فهم کنند که ظاهر شریعت ازان معارف ساکت است ودر حرکات وسکنات
اذن وعدم اذن او تعالی دریابند ومرضی وغیر مرضی دانند بسا است که در بعضے اوقات اداء
بعضے از عبادات نافله را غیر مرضی یابند وبترک آن ماذون گردند گاهے نوم را به از یقظه فهمند
احکام شرعیه باوقات موقتند واحکام الهامیه همه وقت ثابت اند وچون حرکات وسکنات این
بزرگواران مربوط باذن است ناچار نوافل دیگران نیز فرائض ایشان باشند مثلاً یک فعل نسبت بیک
شخص بحکم شریعت نفل است وهمان فعل نسبت بشخص دیگر بحکم الهام فرض پس دیگران گاهے ادای
نوافل مینمایند وگاهے مرتکب امور مباحه میگردند واین بزرگواران چون کار را بامر واذن مولی
جل سلطانه میکنند همه از فرائض ادای باید مستحب ومباح دیگران فرض ایشان است ازین جا
علو شان این بزرگواران باید دریافت علماء ظواهر در امور دین اخبار غیبیه را مخصوص باخبار
پیغمبران میدانند علیهم الصلوات والتسلیمات ودیگران را دران اخبار شرکت نمی دهند این معنی
منافی وراثت است ونفی است مر بسیارے از علوم ومعارف صحیحه را که بدین متین تعلق دارد
آرے احکام شرعیه مربوط بادله اربعه است که الهام را دران گنجایش نیست اما امور دینیه

با وراءِ احکامِ شرعیه بسیار است که اصلِ خاص‌اند و در انجا الهام است بلکه توان گفت که اصلِ ثالث الهام
است بعدِ کتاب و سنت این اصل تا انقراضِ عالم برپا است پس دیگران را با این بزرگواران چه نسبت
بود بسیار است که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند و آن عبادت غیر مرضی باشد و این بزرگواران
در بعضی احوال ترکِ عبادت کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترکِ ایشان به از فعلِ
دیگران اشد و عوام بخلافِ این حاکم اند اینها را عابد میدانند و این را متکار میشمرند سوال چون دین بکتاب
و سنت کامل گشت بعد از کمال با الهام چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که با الهام کامل گردد جواب
الهام مظهر کمالاتِ خفیهٔ دین است نه مثبتِ کمالاتِ زائده در دین چنانچه اجتهاد مظهر احکام است
الهام مظهر دقائق و اسرار است که فهم اکثر مردم ازان کوتاه است هر چند در اجتهاد و الهام فرق واضح است
که آن مستند برأی است و این مستند بخالقِ رأی جل سلطانه پس در الهام یک قسم اصالت پیدا شد
که در اجتهاد نیست الهام شبیهٔ اعلامِ نبی است که ماخذِ سنت است چنانچه بالا گذشت اگر چه الهام ظنی
است و آن اعلام قطعی ربنا آتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا والسلام علی من اتبع الهدی

المنتخبات ۲۴	## مکتوب شصت و نهم (۶۹)	

[۱] بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله و سلام علی
عبادهِ الذین اصطفی صحیفهٔ شریفه که ارسال داشته بودند رسید چون متضمن ثبات و استقامتِ
یاران بوده است فرحتِ فراوان رسانید زادکم الله سبحانه ثباتا و استقامة اندراج یافته
بود امریکه بآن ماموریست یا جمعی از یاران که داخلِ طریقه شده اند بران امر مداومت مینمایند و
نمازِ پنج وقت با جماعت پنجاه و شصت کس ادا میکنند حمداً لله سبحانه علی ذلک چه نعمتی
ست که باطن بذکرِ الهی جل شانه معمور باشد و ظاهر باحکامِ شرعی متحلی شود چون اکثر مردم

(۱) به محمد مراد بدخشی صدور یافته در بیان تعدیل ارکان نماز و طمأنینت و تسویه صفوف و در بیان آنکه چون بجهاد کفار رفته اند تصحیح نیت نمایند

درین ایام درادائے نماز مسابلت مینمایند وبطمانیت وتعدیل ارکان تقید نے ورزند بعضوت
بیاران درین باب بتاکید ومبالغہ مینویسد استماع نمایند مخبر صادق فرموده است علیہ وعلی
آلہ الصلوٰۃ والسلام دزدترین دزدان کسے ست کہ از نماز خود بدزدد گفتند یا رسول اللہ
از نماز خود چگونہ میدزدد فرمود علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام تمام نکند رکوع نماز را و
سجود نماز را ونیز فرموده است علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام نظر نکند خدائے جل شانہ
بنماز بنده کہ ثابت ندارد صلب خود را در رکوع وسجود خود ونیز آن سرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ
والسلام دید مردے را کہ نماز میگذارد ورکوع وسجود تمام نمے آرد فرمود اما تخاف لو مت
علی ذلك لمت علی غیر دین محمد ونیز آنسرور فرموده است علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ
والسلام تمام نشود نماز یکے از شما تا بعد از رکوع تمام نہ ایستد وصلب خود ثابت ندارد و
عضو او در محل خود قرار نگیرد وهمچنین فرمود علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام تا درمیان
سجدتین نہ نشیند وصلب خود را درست نکند وثابت ندارد نماز او تمام نشود حضرت رسالت
علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام یکے از نمازگذاران میگذشت دید کہ احکام وارکان قومہ
وجلسہ بجا نمے آرد فرمود کہ اگر تو برین بمیری روز قیامت از امتان من ترا نگویند ودر جائے
دیگر فرموده است کہ اگر همبرین بمیری نہ در دین محمد مرده باشی ابو هریره رضی اللہ تعالی عنہ
فرموده است کسے باشد کہ شصت سال نماز گذارد ویک نماز او را نپذیرند آن آنکس باشد کہ رکوع
وسجود تمام بجا نیارد گفتہ اند زید بن وهب مردے را دید کہ نماز میگذارد ورکوع وسجود تمام بجا
نمے آرد آن مرد را بخواند وگفت چند گاه است کہ تو اینچنین نماز میکنی گفت چهل سال ست گفت
تو درین چهل سال نماز نکرده اگر بمیری نہ بر سنت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وصحبہ
وسلم بمیری منقول ست کہ بنده مومن چون نماز بگذارد نیکو وتمام کند رکوع وسجود او را آن
نماز با بشاشت بود ونورانی فرشتگان آن نماز را بآسمان مے برند ونماز بر نماز گذارنده

دُعاءِ نیکو میکند و میگوید حَفِظَكَ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ كَمَا حَفِظْتَنِيْ خدائے عَزَّوَجَلَّ ترا نگاه دارد چنانکه
تو مرا نگاه داشتی و اگر نمازِ نیکو نگذارد آن نمازِ ظلمانی بود و فرشتگان را کراہت آید و نماز را بآسمان
نبرند و نمازِ مر نماز گذارنده را دُعائے بد میکند و میگوید ضَيَّعَكَ اللّٰهُ تَعَالٰى كَمَا ضَيَّعْتَنِيْ یعنی خداوند
عَزَّوَجَلَّ ضائع گرداند ترا چنانکہ تو مرا ضائع گردانیدی پس نماز تمام میباید گذارد و تعدیلِ ارکان
تمام باید نمود و رکوع و سجود و قومہ و جلسہ نیک بجا باید آورد و دیگران را نیز بتمامی نماز دلالت باید
کرد و بطمانیت و تعدیلِ ارکان راہ باید نمود کہ اکثر مردم ازین دولت محروم اند و این عمل متروک
گشتہ است احیاءِ این عمل از اہمِ مہامِ اسلام است آن سرور فرمودہ است عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ
الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ کسیکه سنتِ مرا احیا نماید بعد ازان کہ آن سنت مُردہ باشد آنکس را ثوابِ
صد شہید بود و نیز بدانند کہ در نماز بجماعت صفہا را برابر باید کرد تا ہیچکس از مصلیان پیش و پس
نایستد سعی باید نمود کہ ہمہ برابر یکدیگر باشند آنسرور عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اوّل
تسویۂ صفوف میفرمود بعد ازان تحریمہ مے بست و فرمود عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
تسویۂ صفوف از اقامتِ صلوٰۃ است رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا
رَشَدًا سعادت آثارا عمل بنیت درست میشود چون بجہادِ کفارِ دار الحرب رفتہ اند اول تصحیح
نیت نمایند تا نتیجہ بران مترتب شود باید کہ مقصود ازین جنگ و جدال اعلائے کلمۂ اسلام باشد
و توہین و تخریبِ اعدائے دین بود کہ ما بآن ماموریم و مقصود از امرِ جہاد ہم ہمین است بامورِ دیگر
نیتِ خود را باطل نسازند علوفۂ غازیان از بیت المال مقرر است کہ منافی جہاد نیست و در
اجرِ غازیان نقصان نے آرد نیتہائے بد ابطالِ عمل مینماید تصحیح نیت بکنند و از بیت المال
علوفہ خورند و جہاد نمایند و امیدوار اجرہائے غازیان و شہیدان باشند بحالِ شما غبطہ می آید
کہ در باطن بحق مشغولید جَلَّ وَعَلَا و در ظاہر نماز بجماعت کثیرہ ادا مینمائید مَعَ ذٰلِكَ
بدولتِ جہادِ کفارِ دار الحرب مشرف گشتہ اید ہر کہ سلامت میماند غازی است و مجاہد و آنکه

ہلاک میشود شہید پاک ست اَمّا این ہمہ بعد تصحیحِ نیت متصوّرست اگر حقیقتِ نیت متحقق نشود
بتکلف خود را برین نیت باید آورد و بہ حضرتِ حق سُبحانہٗ ملتجی و متضرع باید بود تا حقیقتِ نیت
میسّر گردد رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ نصیحتِ دیگر کہ بیاران
نموده مے آید التزامِ نمازِ تہجّد ست کہ از ضروریاتِ طریق ست در حضور ہم بشما گفتہ بود کہ اگر
این معنی متعسّر نماید و بیداری خلافِ معتاد میسّر نشود جمعے از متعلقان را برین امر باید گماشت
تا دران وقت شما را بالطوع یا بکرہ بیدار سازند و نگذارند کہ شما در خوابِ غفلت افتاده باشید
چون چند روز چنین کنند امید ست کہ بے تکلّف مُداومت برین دولت میسّر گردد و
نصیحتِ دیگر احتیاط در لقمہ است چہ در کار ست کہ ہر چہ از ہر جا کسے بیابد باید خورد و ملاحظۂ
حِل و حُرمتِ شرعی نباید کرد این کس بسرِ خود نیست تا ہر چہ داند بکند مولائے دارد جَلَّ
سُلْطَانُہٗ کہ بامر و نہی تکلیف فرموده است در رضا و عدمِ رضائے خود را بتوسطِ انبیا کہ
رحمتہائے عالمیانند عَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ بیان نموده است بے سعادت بنده
باشد کہ خلافِ مرضیِ مولائے خود را تقاضائے نماید و بے اذنِ مولیٰ در مُلک و مِلکِ مولیٰ تصرف
کند شرم باید داشت رعایتِ رضائے صاحبِ مجازی مینمائید و نمیخواہید کہ دقیقہ درین باب
فروگذاشت شود و مولائے حقیقی بتاکید و مبالغہ از امورِ نامرضی نہی میفرماید و زجر بلیغ مینماید
ہیچ التفات بآن نمے نماید این اسلام ست یا کفر نیک تفکر کنید ہنوز ہیچ نرفتہ است و
تدارکِ ماسبق ممکن ست کہ اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَّا ذَنْبَ لَهٗ بشارت ست مرمقصران
را مَعَ ذٰلِكَ اگر کسے مُصِر بر ذنب بود و بآن خورسند باشد منافق ست صورتِ اسلام رفعِ
عُقوبتِ او نماید و منعِ عذابِ او نکند زیاده چہ تاکید و مبالغہ نماید اَلْعَاقِلُ تَكْفِيْهِ الْاِشَارَةُ
دیگر در مواضعِ مخوف و در محالِ استیلائے اعدا از برائے امن و رفاہیت قراءتِ سورہ لِاِیْلٰف
مُجرّب ست لا اَقَلّ ہر روز و ہر شب یازده یازده بار بخوانند و در حدیثِ مصطفوی عَلَیْهِ وَعَلٰی

اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ آمدہ ہست مَنْ نَزَلَ مَنْزِلًا ثُمَّ قَالَ اَعُوْذُ بِکَلِمَاتِ اللّٰہِ التَّآمَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ لَا یَضُرُّہٗ شَیْءٌ حَتّٰی اَنْ یَّرْتَحِلَ مِنْ مَّنْزِلِہٖ ذٰلِکَ • وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْھُدٰی

مکتوب شصت و چہارم (۶۴) —۷۳

بہ محمد مومن ولد مرحومی خواجہ علیخان صدور یافتہ در بیان آنکہ از تلوّنِ اَحوال و از عدمِ حصولِ آمالِ دُنیائے دنیہ دل تنگ نباشند وَمَا یُنَاسِبُ ذٰلِکَ بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ سَلَّمَکُمُ اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ عَمَّا لَا یَلِیْقُ بِحَالِکُمْ • اَلدُّنْیَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ دُنیا زندانِ مومن ست مُناسبِ حالِ زندان دَرد و اَلم و اندوہ و مُصیبت ست از تلوّنِ اَحوال دل تنگ نباشند و از عدمِ حصولِ آمال دلگیر نگردند فَاِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا اِنَّ مَعَ الْعُسْرِ یُسْرًا • بایک تنگی دو فراخی مقرون فرمودہ ست مانا کہ فراخی دنیا و فراخی آخرت خواستہ باکریمان کارہا دشوار نیست • باقی اَحوالِ این حُدود را سیادت مآب توفیق آثار اخوی میر سید عبد الباقی بالمُشافہ خواہند گفت مُشارالیہ مُراعاتِ اَشفاق و حُقوقِ شما را نمودہ بملاقاتِ گرامی متوجہ ہست وَالسَّلَامُ

مکتوب شصت و پنجم (۶۵) —۷۴

بمولانا محمد ہاشم خادم صدور یافتہ در احتراز از اُمورِ لاطائل بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوۃِ وَتَبْلِیْغِ الدَّعَوَاتِ میرساند درین مدت از اَحوالِ باطنِ خود خبر معتدبہ نوشتہ نہ آمد تا باعثِ فرحت باشد اُمورِ دنیا اُمورِ لاطائل ست دُنیا وَمَا فِیْھَا کرائے آن نمیکند

امور لاطائل لاطائل ست

که تذکرِ احوالِ آخرت را گذاشته کسے به حشویات اشتغال نماید هر چند نیتِ شما بخیر خواهد بود اما حسنات الابرار سیئات المقربین شنیده باشند بهر حال متوجه احوالِ باطن باشند و طفیلی را ضروری دانند و الضرورة تتقدر بقدرها لله سبحانه الحمد والمنة که فقرائے اینجاے هر چند رزقِ معلوم ندارند اما بے سعی و بے کوشش بفراغت و وسعت میگزرانند زیاده از قدر کفاف میسر میرسد روزِ نو و روزیِ نو نقدِ وقت ماست باقی احوالِ این حدود مستوجب حمد است درین چند ماه وبا عود کرده بود کسیکه اجل او رسیده بود مرد و حالا بر طرف شده است لله سبحانه الحمد والمنة علی جمیع النعماء والسلام

سعادت ابدیه ۱ ۴۳ - ۲۵	مکتوب (۶۶) شصت و ششم	المنتخبات ۲۲

بخان خانان[1] صدور یافت در بیان توبه و انابت و ورع و تقوی و ما یناسب ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی چون عمر گرامی در معاصی و زلات و تقصیرات و هفوات گذرانیده است خوش مے آید که سخن از توبه و انابت گوید و دم از ورع و تقوی زند قال الله تبارک و تعالی وتوبوا الی الله جمیعا ایه المؤمنون لعلکم تفلحون ۔ وقال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبة نصوحا عسی ربکم ان یکفر عنکم سیاتکم ویدخلکم جنت تجری من تحتها الانهر و قال الله تعالی وذروا ظاهر الاثم و باطنه فالتوبة من الذنوب واجبة و فرض عین فی حق کل شخص لا یتصور ان یستغنی عنه احد من البشر کیف و الانبیاء علیهم الصلوة والسلام لم یستغنوا عن التوبة ۔ قال خاتمهم و سیدهم علیه وعلیهم الصلوات و التحیات انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم واللیلة سبعین مرة ۔ فان کانت المعاصی

(۱) خان خانان عبد الرحیم خان زوج بنت سلطان والیء برهانپور ۔ هذه اللفظة لیست فی روایة المسلم

تتعلق بحق الله تعالى وسبحانه ولا تتعلق بمظالم العباد وحقوقهم كالزنا وشرب
الخمر وسماع الملاهي والنظر الى غير محرم ومس المصحف بغير وضوء واعتقاد
بدعة فالتوبة عنها بالندم والاستغفار والتحسر والاعتذار الى الله عز وجل
ولو ترك فرضا من الفرائض لا بد في التوبة من ادائه وان كانت المعاصي تتعلق
بمظالم العباد فتوبتها برد المظالم اليهم والاستحلال منهم والاحسان اليهم و
الدعاء لهم وان كان صاحب المال والعرض ميتا فالاستغفار له والاحسان ورد
المال الى اولاده وورثته وان لم يعلم له وارث يتصدق بقدر المال والجناية
على الفقراء والمساكين بنية صاحب المال والذي اوذي بغير حق • قال علي كرم
الله تعالى وجهه سمعت ابا بكر رضي الله تعالى عنه يقول وهو الصادق قال رسول
الله صلى الله تعالى عليه وعلى اله وسلم ما من عبد اذنب ذنبا فقام فتوضأ و
صلى واستغفر الله من ذنبه الا كان حقا على الله ان يغفر له لانه يقول جل وعلا
ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله غفورا رحيما • وقال عليه و
على اله الصلوة والسلام في حديث اخر من اذنب ذنبا ثم ندم عليه فهو كفارته •
وفي الخبر ان الرجل اذا قال استغفرك واتوب اليك ثم عاد ثم قالها ثم عاد ثلث
مرات كتب في الرابعة من الكبائر • وفي الحديث النبوي انه قال عليه وعلى اله الصلوة و
السلام هلك المسوفون يقولون سوف نتوب • اوصى لقمان الحكيم لابنه يا بني
لا تؤخر التوبة الى غد فان الموت يأتيك بغتة • قال مجاهد من لم يتب اذا اصبح
وامسى فهو من الظلمين • قال عبد الله ابن المبارك رحمه الله سبحانه رد فلس
من الحرام افضل من مائة فلس يتصدق به • وقيل رد دانق من فضة افضل
عند الله من سبعمائة حجة مبرورة • ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا و

تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۔ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَنَّہٗ قَالَ
اِنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى يَقُوْلُ عَبْدِيْ اَدِّ مَا افْتَرَضْتُ عَلَيْكَ تَكُنْ مِنْ اَعْبَدِ النَّاسِ وَانْتَهِ
عَمَّا نَهَيْتُكَ عَنْهُ تَكُنْ مِنْ اَوْرَعِ النَّاسِ وَاقْنَعْ بِمَا رَزَقْتُكَ تَكُنْ مِنْ اَغْنَى النَّاسِ
وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَسَلَّمَ لِاَبِيْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ
كُنْ وَرِعًا تَكُنْ اَعْبَدَ النَّاسِ وَقَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ [1] رَحِمَهُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ مِثْقَالُ
ذَرَّةٍ مِنَ الْوَرَعِ خَيْرٌ مِنْ اَلْفِ مِثْقَالٍ مِنَ الصَّوْمِ وَالصَّلٰوةِ وَقَالَ اَبُوْهُرَيْرَةَ
رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ جُلَسَاءُ اللّٰهِ تَعَالٰى غَدًا اَهْلُ الْوَرَعِ وَالزُّهْدِ ۔ اَوْحَى اللّٰهُ تَعَالٰى
اِلٰى مُوْسٰى عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ لَا يَتَقَرَّبُ اِلَيَّ الْمُتَقَرِّبُوْنَ بِمِثْلِ
الْوَرَعِ ۔ قَالَ بَعْضُ الْعُلَمَاءِ بِاللّٰهِ لَا يَتِمُّ الْوَرَعُ اِلَّا اَنْ يَرٰى عَشَرَةَ اَشْيَاءَ فَرِيْضَةً
عَلٰى نَفْسِهٖ اَوَّلُهَا حِفْظُ اللِّسَانِ عَنِ الْغِيْبَةِ وَالثَّانِيْ الْاِجْتِنَابُ عَنْ سُوْءِ الظَّنِّ وَ
الثَّالِثُ الْاِجْتِنَابُ عَنِ السُّخْرِيَةِ وَالرَّابِعُ غَضُّ الْبَصَرِ عَنِ الْمَحَارِمِ وَالْخَامِسُ صِدْقُ
اللِّسَانِ وَالسَّادِسُ اَنْ يَعْرِفَ مِنَّةَ اللّٰهِ تَعَالٰى عَلَيْهِ كَيْلَا يُعْجَبَ بِنَفْسِهٖ وَالسَّابِعُ
اَنْ يُنْفِقَ مَالَهٗ فِي الْحَقِّ وَلَا يُنْفِقَهٗ فِي الْبَاطِلِ وَالثَّامِنُ اَنْ لَا يَطْلُبَ لِنَفْسِهِ الْعُلُوَّ
وَالْكِبْرَ وَالتَّاسِعُ الْمُحَافَظَةُ عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالْعَاشِرُ الْاِسْتِقَامَةُ عَلَى السُّنَّةِ وَ
الْجَمَاعَةِ ۔ رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ۔ مخدوما مکرما شفقت
و مکرمت آثارا اگر توبه از جمیع ذنوب میسر شود و ورع و تقوی از جمیع محرمات و مشتبهات
حاصل آید نعمتے ست عظمی و دولتے ست قصوی والا توبه از بعض ذنوب و ورع از
بعضے محرمات هم مغتنم ست شاید برکات و انوار این بعض در ابعاض دیگر سرایت کند
و توفیق توبه و ورع از سایر معاصی نیز میسر گردد ۔ وَمَا لَا يُدْرَكُ كُلُّهٗ لَا يُتْرَكُ كُلُّهٗ
اَللّٰهُمَّ وَفِّقْنَا لِمَرْضَاتِكَ وَثَبِّتْنَا عَلٰى دِيْنِكَ وَعَلٰى طَاعَتِكَ بِصَدَقَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ وَ

(١) حسن بصرى شاگرد علي رضى الله عنه توفى سنة ١١٠ هـ. [٧٢٨ م.]

قَآئِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِیْنَ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمْ وَعَلٰی اٰلِ کُلٍّ مِّنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُهَا

مکتوب شصت و هفتم (٦٧)

بخان جهان صدور یافته در بیانِ عقائدِ اہل سنت وجماعت رِضْوَانُ اللّٰهِ تَعَالٰی عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ با بیانِ ارکانِ خمسهٔ اسلام و تحریض نمودن بر آنکه کلمهٔ حق یعنی کلمهٔ اسلام را گوشِ زدِ سلطانِ وقت نمایند و مَا یُنَاسِبُ ذٰلِكَ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی صحیفهٔ شریفه که از روئے کرم و التفات نامزدِ فقراءِ نامراد ساخته بودند رسید حَمْدًا لِلّٰهِ سُبْحَانَهٗ که درین طور اوانِ پُر شبهه و اشتباه اغنیاءِ سعادتمند را از حُسنِ نشأ که دارند باوجودِ بے مُناسبتها با فقراءِ دور از کار سرِ نیاز ست و ایمانے باین طائفه حاصل ست چه نعمتے ست که تعلّقاتِ شتّٰی مانعِ حصولِ این دولت نگشته است و توجهاتِ پراگنده از محبتِ ایشان باز نداشته شکرِ این نعمتِ عظمٰے بجا باید آورد و امیدوار باید بود که اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ حدیثِ نبوی ست عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ سعادت و نجابت آثارا آدمی را از تصحیحِ اعتقاد بموجبِ آرائے فرقهٔ ناجیهٔ اہل سنّت وجماعت رِضْوَانُ اللّٰهِ تَعَالٰی عَلَیْهِمْ اَجْمَعِیْنَ که سوادِ اعظم و جمِّ غفیر اند چاره نبود تا فلاح و نجاتِ اُخروی متصوّر شود و خُبثِ اعتقاد که مخالفِ معتقداتِ اہل سنّت ست سمِّ قاتل ست که بموتِ اَبدی و عذابِ سَرمدی برساند مُداہنت و مُسابلت در عمل امیدِ مغفرت دارد امّا مُداہنتِ اعتقادی گنجایشِ مغفرت ندارد اِنَّ اللّٰهَ لَا یَغْفِرُ اَنْ یُّشْرَكَ بِهٖ وَیَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ یَّشَآءُ معتقداتِ اہل سنّت وجماعت را بلسانِ ایجاز و اختصار ایراد مینماید بمقتضائے آن تصحیحِ اعتقاد باید فرمود و از حضرتِ حق سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی استقامت برین دولت بتضرّع و زاری مسألت باید نمود بدانند که اللہ تعالیٰ بذاتِ قدیم خود موجود

است وسایرِ اَشیا بایجادِ او سُبحَانَهٗ موجود گشته اند و بتخلیقِ او تعالی از عَدَم بوجود آمده
پس او تعالی قدیم و ازلی باشد و اَشیا ہمہ حادِث و نو پدید باشند و ہر کہ قدیم و ازلی ست باقی و اَبَدی ست
و ہر چہ حادِث و نو آمدہ ہست فانی و مُستَہلک ست یعنی در شَرَفِ زوال ست و او سبحانہ یگانہ ہست شریک
ندارد نہ در وُجوبِ وُجود و نہ در استحقاقِ عبادت وُجوبِ وُجود غیرِ او را تعالی نشاید و استحقاقِ عبادت
سوای او را سُبحَانَهٗ نسزد و مر او را تعالی صِفاتِ کاملہ است از انجملہ حیات و عِلم و قدرت
و ارادت و سَمع و بَصَر و کلام و تکوین ست کہ بقِدَم و اَزَلیّت متصف اند و بحضرتِ ذاتِ
جَلَّ سُلطَانُهٗ قائم اند تعلّقاتِ حوادِث در قِدَمِ صِفات خلل نکند و حُدوثِ متعلَّق مَنعِ
اَزَلیّتِ اینان نگردد فلاسفہ از بیخردی و مُعتزلہ از کوری از حُدوثِ متعلَّق پے بحُدوثِ
متعلِّق بَرند و نفیِ صِفاتِ کاملہ نمایند و عالِم بجزئیات ندانند کہ مُستلزِمِ تغیُّر ست کہ اَمارتِ
حُدوث ست نمیدانند کہ صِفات اَزَلی باشند و تعلُّقاتِ صِفات بہ متعلَّقاتِ حادثہ حادِث
باشند و صِفاتِ نقائص از جنابِ قُدسِ او تعالی مَسلوب ست و او تعالی از صفاتِ لوازِمِ
جواہِر و اَجسام و اَعراض منزّہ ست زمان و مکان و جہت را در حضرتِ او تعالی گنجایش
نیست اینہا ہمہ مخلوقِ اویند بے خبر باشد کہ او را سُبحَانَهٗ فوقَ العَرش خواند و جہتِ فوق اثبات
کند عَرش و ماسوائے آن ہمہ حادِث اند و مخلوقِ اویند تعالی مَخلوق و حادِث را چہ مجال
کہ مکانِ خالِقِ قدیم گردد و مَقَرِّ او شود اینقدر ہست کہ عرش اَشرفِ مخلوقاتِ اوست
تعالی و نورانیت و صَفا از ہمہ ممکنات در وے بیشتر ست ناچار حکمِ مرآتیت دارد کہ ظہورِ
عَظمت و کِبریائے خالِق جَلَّ وَعَلَا آنجا پیدا و ہویدا است باین علاقہ ظہور آنرا عرش اللہ
نامند و الّا عَرش و غیرہ نسبت باو تعالی برابر اند کہ ہمہ مخلوقِ ویند تعالی امّا عرش را قابلیتِ
نمایندگی ہست و دیگران را نیست آئینہ کہ صورتِ شخص را مینماید نمیتوان گفت کہ آن شخص
در آئینہ است بلکہ نسبتِ شخص با آئینہ و سایرِ اَشیاءِ متقابلہ برابر ست تفاوت از جانبِ

به

قابل ست آئینه قبولِ صورتِ شخص مینماید و دیگر ازاین قابلیت نیست و او تعالی جسم و
جسمانی نیست جوهر و عَرَض نیست محدود و متناهی نیست طویل و عریض نیست دراز و کوتاه نیست
پهن و تنگ نیست بلکه واسع ست نه بآن وسعت که بفهمِ ما درآید محیط ست نه بآن احاطه که مُدرَکِ ما شود قریب ست
نه بآن قُرب که متعقَّل ما گردد و با ماست نه بمعیّتِ متعارفه ایمان آریم که واسع ست و محیط ست و قریب ست
و با ماست امّا کیفیتِ این صفات را ندانیم که چیست هرچه دانیم دانیم که قدمے در مذهبِ مجسّمه دارد
و او تعالی با هیچ چیز متّحِد نشود و هیچ چیز با وے متّحِد نگردد و نیز هیچ چیز در وے تعالی حلول
نکند و او تعالی در هیچ چیز حالّ نشود و تبعّض و تجزّی در جنابِ قدسِ او تعالی محالست
و ترکیب و تحلیل دران حضرت جلّ شانهٗ ممنوع ست و او را سبحانهٗ مثل و کفو نیست
زن و فرزند نیست ذات و صفاتِ او تعالی بیچون و بیچگونه اند بے شبه و بے نمونه اند آنقدر
میدانیم که او تعالی هست و باسما و صفاتِ کامله که خود را بآن ستوده است متّصف ست امّا
هرچه ازان در فهم و ادراکِ ما درآید و متعقَّل و متصوَّرِ ما شود او تعالی ازان منزّه و متعالی ست
چنانچه گذشت لَا تُدْرِکُهُ الْاَبْصَارُ ؎ دور بینانِ بارگاهِ الَست بیش ازین پے نبرده
اند که هست باید دانست که اسماء الله تعالی توقیفی اند یعنی موقوف بر سماع اند از صاحبِ شرع هر اسمے که اطلاق
آن در شرع بر حضرتِ حق سبحانه آمده اطلاق باید کرد و آنچه نیامده است اطلاق نباید کرد اگرچه دران اسم
معنی کمال مندرج باشد اطلاق جَواد باید کرد که آمده است و سخی نباید گفت که نیامده است قرآن
کلامِ خداست جلّ سلطانهٗ که بلباسِ حرف و صوت درآورده بر پیغمبرِ ما علیه و علی آله
الصلوٰة و السلام منزّل ساخته است و عباد را بآن امر و نهی فرموده چنانچه ما کلامِ نفسی
خود را بتوسّطِ کام و زبان در لباسِ حرف و صوت درآورده ظاهر میسازیم و مقاصدِ
خفیّهٔ خود را در عرصهٔ ظهور مے آریم همچنین حضرتِ حق سبحانهٗ کلامِ نفسی خود را بے توسّط
کام و زبان بقدرتِ کامله خود لباسِ حرف و صوت عطا فرموده بر عباد فرستاده است

وَاَوَامِر و نَوَاهِیِ خَفِیّهٔ خود را در ضمنِ حرف و صَوت آورده بر مَنَصّهٔ ظهور جلوه داده است پس هر دو
قسمِ کلام کلامِ حق باشند جَلَّ وَعَلَا نفسی و لفظی و اِطْلَاقِ کلام بر هر دو قسم بطریقِ حقیقت باشد
چنانچه هر دو قسم کلامِ ما نفسی و لفظی بطریقِ حقیقت کلامِ ما اند نه آنکه قسمِ اول حقیقت ست و
ثانی مَجاز زیرا که مَجاز را نفی جائز ست و کلامِ لفظی را نفی کردن و کلامِ خدا ناگفتن کفر ست
و همچنین کُتُب و صُحُفِ دیگر که بر انبیاءِ ما تقدّم علیٰ نبیّنا وعلیهم الصّلوات والتّسلیمات
اِنزال فرموده است همه کلامِ حق اند سُبحانَهٗ و آنچه در قرآن و در آن کُتُب و صُحُف مندرج
ست اَحکامِ خداوندیست جَلَّ سُلطانُهٗ که موافقِ هر وقت عباد را بآن تکلیف فرموده
و دیدنِ مومنان مر حضرتِ حق سُبحانَهٗ را در بهشت بے جهة و بے مُقابَله و بے کیف و بے
اِحاطه حق ست ایمان آریم باین رویتِ اُخروی و به کیفیتِ آن مشغول نشویم زیرا که رویتِ
او تعالیٰ بیچون ست و درین نشاه حقیقتِ آن بر ارباب چون ظاهر نشود و غیر از ایمان نصیبِ
ایشان نبود وا اسفا بر فلاسفه و معتزله و سائر فِرَقِ مبتدعه که از حرمان و کوری انکارِ رویتِ اُخروی
نمایند و قیاسِ غائب بر شاهد کنند و بدولتِ ایمانِ آن هم مشرّف نگردند و او تعالیٰ چنانچه
خالقِ عباد ست خالقِ اَفعالِ اینهاست نیز خیر باشد آن فعل یا شر همه بتقدیرِ اوست تعالیٰ
اما از خیر راضی ست و از شر راضی نیست هر چند هر دو بارادت و مشیّتِ اوست سُبحانَهٗ لیکن
باید دانست که شر تنها را بواسطهٔ سوءِ ادب باو تعالیٰ نسبت نباید کرد و خالق الشر نباید گفت
بلکه خالقُ الخیرِ والشرِّ باید گفت چنانچه گفته اند که حضرتِ حق را سُبحانَهٗ خالقُ کلِّ شیٍٔ باید گفت
و خالقُ القاذُوراتِ والخنازیرِ نباید گفت از جهتِ رعایتِ ادبِ جنابِ قدسِ او تعالیٰ معتزله
از شومیِ که دارند خالقِ اَفعالِ بنده را دانند خیر و شر فعل را باو نسبت کنند شرع و عقل
تکذیبِ اینها میفرماید آرے علماءِ حق قدرتِ بنده را در فعلِ او دخل داده اند و کسب در بنده
اِثبات نموده زیرا که فرق واضح ست درمیانِ حرکتِ مُرتعِش و حرکتِ مختار قدرت و کسب

رعشه دار و لرزان

بندہ را در حرکتِ ارتعاش ہیچ مدخلے نیست و در حرکتِ اختیاری مدخل ست ہمین قدر فرق باعثِ مؤاخذہ میگردد و اثباتِ ثواب و عقاب مینماید اکثر مردم در قدرت و اختیارِ عبد تردد دارند و بندہ را مضطر و عاجز دانند آیشانان مرادِ علما را نفہمیدہ اند اثباتِ قدرت و اختیار در بندہ نہ باین معنی ست کہ بندہ ہرچہ خواہد بکند و ہرچہ نخواہد نکند این خود از بندگی دور ست بلکہ باین معنی ست کہ بندہ بآنچہ مکلّف شدہ ست از عہدۂ آن تواند برآمد مثلاً نماز پنج وقت تواند ادا کرد و زکوٰۃ چہل یکے تواند داد و در دوازدہ ماہ یک ماہ روزہ تواند داشت و در عمرِ خود بزاد و راحلہ یک حج تواند ادا نمود و عَلیٰ ھٰذَا الْقِیَاس باقی اَحکامِ شرعیہ ست کہ حضرت حق سُبْحَانَہٗ وَتَعَالیٰ از کمالِ مہربانی سہولت و آسانی در آنہا رعایت فرمودہ ست از جہتِ ضُعف و قلتِ توانائیِ بندہ قَالَ اللّٰہُ تَعَالیٰ یُرِیْدُ اللّٰہُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیْدُ بِکُمُ الْعُسْرَ یعنی خدائے تعالے بشما آسانی میخواہد و دشواری نمیخواہد و نیز فرمودہ ست جَلَّ سُلْطَانُہٗ یُرِیْدُ اللّٰہُ اَنْ یُّخَفِّفَ عَنْکُمْ وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِیْفًا ہ یعنی میخواہد خدائے تعالے کہ تخفیف بکند از شما گرانیِ تکلیفاتِ شاقہ را و مخلوق گشتہ است انسانِ ضعیف صبر از شہوات نمیتواند کرد و تکلیفاتِ شاقہ را نمیتواند برداشت انبیا عَلَیْہِمُ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ فرستادہائے حق اند جَلَّ شَانُہٗ بسوئے خلق تا ایشان را بحق دعوت کنند تعالی و از ضلالت براہ آرند ہرکہ دعوتِ ایشان را قبول کند او را بہ بہشت بشارت دہند و ہرکہ انکار نماید بعذابِ دوزخ تہدید کنند ہرچہ ایشان از حق جَلَّ وَعَلَا تبلیغ نمودہ اند و اعلام فرمودہ اند ہمہ حق ست و صدق کہ شائبۂ تخلّف ندارد و خاتمِ انبیا محمد رسول اللہ ست صَلَّی اللّٰہُ تَعَالیٰ وَسَلَّمَ عَلَیْہِ وَعَلیٰ اٰلِہٖ وَعَلَیْہِمْ اَجْمَعِیْنَ ہ و دینِ او ناسخِ اَدیانِ سابق ست و کتابِ او بہترینِ کتبِ ما تقدّم ست و شریعتِ او را ناسخے نخواہد بود بلکہ تا قیامِ قیامت خواہد ماند و عیسیٰ عَلیٰ نَبِیِّنَا وَعَلَیْہِ الصَّلوٰۃُ وَالسَّلَامُ کہ نزول خواہد نمود عمل بشریعتِ او خواہد کرد و بعنوانِ

الصلوٰة والسلام

امتِ او خواہد بود وآنچہ او علیہِ وعلیٰ آلہِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسلیمَاتُ از احوالِ آخرت خبر دادہ
است ہمہ حق ست از عذابِ گور وضغطۂ آن وسوالِ منکر ونکیر دران وفنائے عالم وانشقاقِ
سمٰوات وانتشارِ کواکب وبر داشتنِ زمین وکوہہا وپارہ پارہ شدنِ اینہا وحشر ونشر واعادۂ
روح بجسد وزلزلۂ ساعت وہولِ قیامت ومحاسبۂ اعمال وشہادتِ جوارح باعمالِ مکتسبہ و
طیران نمودنِ نامہائے حسنات وسیئات بہ یمین وشمال ووضعِ میزان تا حسنات وسیئات
را بآن وزن کنند وکمی وزیادتی حسنہ وسیئہ معلوم سازند اگر پلۂ حسنات گران آمد علامتِ
نجاتست واگر خفت ظاہر شد علامتِ خسران ست ثقل وخفتِ آن میزان برخلافِ میزانِ
دنیاست آنجا پلہ کہ بالا رود ثقیل ست وآنکہ پست باشد خفیف وشفاعتِ انبیا وصلحا علیہمُ
الصَّلَوَاتُ وَالتَّسلیمَاتُ اوّلًا وثانیًا مر عصاۃ مومنان را باذنِ مالکِ یومِ الدّینِ جلّ
سلطانُہٗ ثابت ست قالَ علیہِ وعلیٰ آلہِ الصَّلوٰۃُ وَالسَّلامُ شَفَاعَتِی لِاَھلِ الکَبَائِرِ مِن اُمَّتِی
وپلِ صراط کہ بر پشت دوزخ نہند ومومنان از ان پل عبور کردہ بہ بہشت روند وکافران پاہا
لغزیدہ در دوزخ افتند حق وثابت ست وبہشت کہ معد از برائے تنعیم مومنان ست ودوزخ
کہ معد از برائے تعذیب کافران ست ہر دو مخلوق اند وابد الآباد باقی خواہند ماند وفانی نخواہند
گشت وبعد از محاسبہ مومنان چون بہ بہشت روند در بہشت دائم خواہند ماند واز بہشت
بیرون نخواہند آمد وہمچنین کفار چون بدوزخ روند ہمیشہ در دوزخ خواہند بود وہمیشہ ابد الآباد
معذب خواہند ماند تخفیفے در عذاب در حقِ ایشان مجوز نیست قالَ اللہُ تعالیٰ لَا یُخَفَّفُ
عَنھُمُ العَذَابُ وَلَا ھُم یُنظَرُونَ وہر کہ در دلِ او ذرہ از ایمان خواہد بود اورا بواسطۂ افراطِ
معاصی اگر بدوزخ ببرند بقدر عصیان معذب خواہد بود آخر اورا از دوزخ خواہند برآورد ونیز
روئے اورا سیاہ نخواہند کرد چنانچہ کفار را روسیاہ کنند ونیز غل وزنجیر نخواہند کرد چنانچہ کفار
را کنند از جہتِ حرمتِ ایمانِ او وملائکہ بندہ ہائے خدا اند جلّ وعلا کہ مکرم اند وعصیان از

امرِ خدا جَلَّ شَانُهٗ درحقِ ایشان جائز نیست دبا آنچه مامور اند بفعل مے آرند و از زنا شوی پاک اند و توالد و تناسُل درحقِ ایشان مَفقود ست بعضِ ایشان را حضرتِ حق سُبْحَانَهٗ وَتَعَالیٰ برسالت برگزیده است و به تبلیغ وَحی مشرّف ساخته مُبلّغان کُتُب و صُحُفِ انبیاء عَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ ایشانند که از خطا و خلل محفوظ اند و از کید و مکرِ دشمن معصوم هرچه ایشانان از حضرتِ حق سُبْحَانَهٗ تبلیغ نموده اند همه صِدق و صَواب ست و شائبۂ احتمال و اِشتباه ندارد و این بزرگواران از عظمت و جلالِ او سُبْحَانَهٗ ترسانند و غیر از امتثالِ اوامر کارِ دیگر ندارند ایمان تصدیقِ قلبی ست و اقرارِ لسانی بآنچه از دین بتواتُر و ضرورت بما رسیده است اجمالاً و تفصیلاً اَعمالِ جوارح از نفسِ ایمان خارج اند امّا در ایمان کمال مے افزایند و حُسن پیدا میکنند امام اعظم کوفی عَلَیْهِ الرَّحْمَۃُ میفرماید که ایمان قبولِ زیادتی و نقصان نمیکند زیراکه تصدیقِ قلبی عبارت از نفسِ یقین و اِذعانِ قلب ست که تفاوت کمی و زیادتی در آن گنجایش ندارد و آنچه قبولِ تفاوت کند داخلِ دائرۂ ظن و وَہم ست کمال و نقص در ایمان باعتبارِ طاعات و حَسنات ست هرچند طاعت بیش کمالِ ایمان بیش پس ایمانِ عامۂ مومنان مثلِ ایمانِ انبیا نباشد عَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ که آن ایمان بواسطۂ اِقترانِ طاعات بذروۂ عُلیاے آن کمال رسیده است که ایمانِ عوامِ مومنان بگردِ آن نرسد هرچند این هردو ایمان در نفسِ ایمان شرکت دارند امّا آن ایمان بواسطۂ لحوقِ طاعات حقیقتِ دیگر پیدا کرده است ایمانِ دیگران گویا فردِ آن ایمان نیست و درمیانِ اینها مُماثَلت و مُشارکت مفقود ست عوامِ انسان هرچند بانبیا عَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ درنفسِ انسانیت شریک اند امّا کمالات دیگر مرانبیا را عَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ بدرجاتِ عُلیا رسانیده است و حقیقتِ دیگر ثابت کرده گویا از حقیقتِ مشترکۂ عالی و برتر اند بلکه انسان ایشانند و عوام حکمِ نسناس دارند امام اعظم عَلَیْهِ الرَّحْمَۃُ فرماید اَنَا مُؤْمِنٌ حَقًّا و امامِ شافعی گوید عَلَیْهِ الرَّحْمَۃُ اَنَا مُؤْمِنٌ اِنْ شَآءَ اللّٰهُ تَعَالیٰ

هر کدام را وجه ست باعتبارِ ایمانِ حال توان گفت اَنَا مُؤْمِنٌ حَقًّا و باعتبارِ مآل و خاتمه توان
گفت اَنَا مُؤْمِنٌ اِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالیٰ اما بهر وجه که گویند از صورتِ استثنا اجتناب بهتر ست
مؤمن بارتکابِ معاصی اگرچه کبائر باشند از ایمان بیرون نرود و داخلِ دائرهٔ کفر نگردد منقولست
که روزے امامِ اعظم با جمعے از علمائے کبار نشسته بودند شخصے آمده پرسید که چه میگوئید در حقِ
مومن فاسق که پدرِ خود را بناحق بکشد و سرِ او را از تنِ او جدا سازد و در کاسهٔ سرِ او شراب اندازد
و بخورد و بعد از شراب خوردن با مادرِ خود زنا کند آیا مؤمن ست یا کافر هر کدام از علماء در حقِ
او غلطها نمودند و دور از معامله ساختند امامِ اعظم درین اثنا فرمود که او مومن ست و بارتکابِ
این کبائر از ایمان نه برآمده است این سخنِ امام بر علما گران آمد و زبانِ طعن و تشنیع ایشان را
دراز ساخت آخر چون سخنِ امام برحق بود همه قبول نمودند و اعتراف فرمودند اگر مومنِ عاصی
پیش از غرغره توفیقِ توبه یافت امیدِ نجاتِ عظیم ست که وعدهٔ قبولِ توبه است و اگر بتوبه و
انابت مشرف نگشت امرِ او بخدائے ست جَلَّ سُلْطَانُهٗ اگر خواهد عفو کند و به بهشت فرستد
و اگر خواهد بقدرِ معصیت عذاب کند باتش و به غیرِ آتش اما آخرِ کارِ او نجات ست و مآلِ او به بهشت ست
زیرا که در آخرت حرمان از رحمتِ خداوندی جَلَّ سُلْطَانُهٗ مخصوص باهلِ کفر ست و هر که
ذره از ایمان دارد امیدوارِ رحمت ست اگر بواسطهٔ علتِ معصیت برحمت در ابتدا نرسد در
انتها بعنایتِ اللهِ سُبْحَانَهٗ میسر ست رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا
مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ بحثِ خلافت و امامت نزد اهلِ سنت شَکَرَ
اللهُ تَعَالیٰ سَعْيَهُمْ هر چند از اصولِ دین نیست و باعتقاد تعلق ندارد اما چون شیعه درین باب
غلو نموده اند و افراط و تفریط کرده اند بضرورت علمائے اهلِ حق رَضِيَ اللهُ تَعَالیٰ عَنْهُمْ این
مبحث را ملحق بعلمِ کلام ساخته اند و حقیقتِ حال را بیان فرموده اند امامِ برحق و خلیفهٔ
مطلق بعد حضرتِ خاتم الرُّسُل عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ حضرتِ ابوبکر صدیق ست

ع۱ یعنی ابوبکر و عمر

کرم الله تعالی وجهه   انکار افضلیت نکند مگر

رضی الله تعالی عنه بعد ازان حضرت عمر فاروق ست رضی الله تعالی عنه بعد ازان حضرت
عثمان ذوالنورین ست رضی الله تعالی عنه بعد ازان حضرت علی بن ابی طالب ست
رضی الله تعالی عنه وافضلیت ایشان بترتیب خلافت ست افضلیت حضرات شیخین
باجماع صحابه وتابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا اکابر ائمه که یکی از ایشان
امام شافعی ست شیخ ابوالحسن اشعری که رئیس اهل سنت ست فرماید که افضلیت شیخین بر
باقی امت قطعی ست انکار نکند افضلیت شیخین را بر باقی صحابه مگر جاهل یا متعصب حضرت
امیر کرم الله تعالی وجهه میفرماید که کسیکه مرا بر ابی بکر و عمر فضل بدهد مفتری ست اورا
تازیانه زنم چنانکه مفتری را زنند حضرت شیخ عبد القادر جیلانی[1] قدس سره در کتاب غنیه که از
مصنفات ایشانست میفرماید وحدیثی نقل میکند که آن سرور فرموده است علیه وعلی آله
الصلوة والسلام که مرا عروج واقع شد از پروردگار خود مسألت نمودم که خلیفه بعد از من علی بود
ملائکه گفتند که ای محمد هرچه خدا خواهد آن شود خلیفه بعد از تو ابوبکر ست ونیز حضرت شیخ فرموده
که حضرت امیر گفته است که بیرون نیامد پیغمبر خدا از دنیا تا آنکه عهد کرد بمن که خلیفه بعد از فوت من
ابوبکر خواهد بود بعد ازان عمر بعد ازان عثمان بعد ازان تو خلیفه خواهی بود رضی الله تعالی
عنهم اجمعین. وحضرت امام حسن افضل ست از امام حسین رضی الله تعالی عنهما وعلماء
اهل سنت در علم واجتهاد حضرت عائشه را رضی الله تعالی عنها بر حضرت فاطمه رضی الله
تعالی عنها فضیلت میدهند وحضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیه
حضرت عائشه را تقدیم میدهد وآنچه معتقد این فقیر ست آنست که حضرت عائشه در علم و
اجتهاد پیش قدم ست وحضرت فاطمه در زهد وتقوی وانقطاع پیش رو لهذا حضرت
فاطمه را بتول میگفتند که صیغه مبالغه است در انقطاع وحضرت عائشه مرجع فتاوای صحابه
بوده است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین هیچ مشکلی در علم بر اصحاب پیغمبر علیه و

(١) سید عبد القادر گیلانی حنبلی توفی سنة ٥٦١ هـ. [١١٦٦ م.] فی بغداد

عَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ پیش نمی آمد مگر آنکه محمل آن نزدِ عائشه[1] بود رَضِیَ اللهُ تَعَالٰی عَنْهَا و محاربات و منازعات که درمیانِ اَصحابِ کرام عَلَیْهِمُ الرِّضْوَانُ واقع شده اند مثلِ محاربهٔ جمل و محاربهٔ صفین بر محاملِ نیک صرف باید نمود و از ہوا و تعصب دور باید داشت چه نفوسِ این بزرگواران در صحبتِ خیر البشر عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ از ہوا و تعصب مزکّی شده بودند و از حرص و کینه پاک گشته اگر مصالحت داشتند برائے حق داشتند و اگر منازعت و مشاجرت برائے حق ست ہر گروہے بمقتضائے اجتهادِ خود عمل نموده اند و مخالف را بے شائبهٔ ہوا و تعصب از خود دفع کرده اند ہر که در اجتهادِ خود مصیب ست دو درجه و بقولے ده درجه از ثواب دارد و آنکه مخطی ست یک درجه ثواب او را نقد وقت ست پس مخطی در رنگِ مصیب از ملامت دورست بلکه امیدِ درجهٔ درجاتِ ثواب دارد علما فرموده اند که دران محاربات حق به جانبِ حضرتِ امیر بوده ست کَرَّمَ اللهُ تَعَالٰی وَجْهَهٗ و اجتهادِ مخالفان از صواب دور بوده مع ذلک موردِ طعن نیستند و گنجایشِ ملامت ندارند چه جائے آنکه نسبتِ کفر یا فسق کرده شود حضرتِ امیر کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهٗ فرموده ست برادرانِ ما بر ما باغی گشتند ایشانان نه کافرانند نه فاسق زیراکه ایشان را تاویل ست که منعِ کفر و فسق مینماید حضرت پیغمبر ما فرموده ست عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اِیَّاکُمْ وَمَا شَجَرَ بَیْنَ اَصْحَابِیْ پس جمیع اصحابِ پیغمبر را عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ بزرگ باید داشت و ہمه را به نیکی یاد باید کرد و در حقِ ہیچ یکے ازین بزرگواران بد نباید بود و گمانِ بد نباید کرد و منازعتِ ایشان را به از مصالحتِ دیگران باید داشت طریقِ فلاح و نجات این ست چه دوستی اصحابِ کرام بواسطهٔ دوستی پیغمبر ست عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ و بغضِ ایشانان منجر به بغضِ پیغمبر عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ بزرگے فرماید مَا اٰمَنَ بِرَسُوْلِ اللهِ مَنْ لَمْ یُوَقِّرْ اَصْحَابَهٗ و علاماتِ قیامت که مخبرِ صادق عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ ازان خبر داده است

(۱) عائشة بنت ابی بکر الصدیق رضی الله عنهما توفیت سنة ۵۷ هـ. [۶۷۷ م.] فی المدینة المنورة

حق ست احتمال تخلف ندارد مثل طلوع آفتاب از جانب مغرب بر خلاف عادت و ظهور حضرت
مهدی علیه الرضوان و نزول حضرت روح الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
و خروج دجال و ظهور یاجوج و ماجوج و خروج دابة الارض و دخانی که از آسمان پیدا
شود تمام مردم را فرو گیرد و عذاب دردناک کند مردم از اضطراب گویند اے پروردگار ما این عذاب
را از ما دور کن که ما ایمان مے آریم و آخر علامات آتش ست که از عدن خیزد و جماعه از نادانی
گمان کنند شخصے را که دعوی مهدویت نموده بود از اهل هند مهدی موعود بوده است پس بزعم
ایشان مهدی گذشته است و فوت شده و نشان میدهند که قبرش در فره است در احادیث صحاح
که بحد شهرت بلکه بحد تواتر معنے رسیده اند تکذیب این طائفه است چه آنسرور علیه و علی آله
الصلوة والسلام مهدی را علامات فرموده است در احادیث که در حق آن شخص که معتقد ایشانست
آن علامات مفقود اند در احادیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوة والسلام که
مهدی موعود بیرون آید و بر سر وے پاره ابر بود که دران ابر فرشته باشد که ندا کند که این شخص
مهدی ست او را متابعت کنید و فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام که تمام زمین را
مالک شدند چار کس دو کس از مومنان و دو کس از کافران ذوالقرنین و سلیمان از مومنان
و نمرود و بخت نصر از کافران و مالک خواهد شد آن زمین را شخص پنجم از اهل بیت من یعنی مهدی
و فرموده علیه و علی آله الصلوة والسلام دنیا نرود تا آنکه بعث کند خدا یتعالی مردے را
از اهل بیت من که نام او موافق نام من بود و نام پدر او موافق نام پدر من باشد پس پر سازد
زمین را بداد و عدل چنانچه پر شده بود بجور و ظلم و در حدیث آمده است که اصحاب کهف اعوان
حضرت مهدی خواهند بود و حضرت عیسے علی نبینا و علیه الصلوة والسلام در زمان وے
نزول خواهد کرد و او موافقت خواهد کرد با حضرت عیسے علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
در قتال دجال و در زمان ظهور سلطنت او در چهار دهم شهر رمضان کسوف شمس خواهد شد

وه اوّلِ آن ماه خسوفِ قمر بر خلافِ عادتِ زمان و بر خلافِ حسابِ منجّمان بنظرِ انصاف باید دید که این علامات در ان شخص ثبت بوده است یا نه و علاماتِ دیگر بسیار ست که مخبرِ صادق فرموده است علیهِ و علیٰ آلهِ الصّلوٰةُ و السّلامُ شیخ ابن حجر[1] رساله نوشته است در علاماتِ مهدیِ منتظر که به دویست علامت میکشد نهایتِ جهل ست که باوجودِ وضوحِ امرِ مهدی موعود جمعی در ضلالت مانند هداهم اللهُ سبحانهٗ سواءَ الصّراطِ پیغمبر فرموده علیهِ و علیٰ آلهِ الصّلوٰةُ و السّلامُ بدرستیکه بنی اسرائیل هفتاد و یک فرقه شده بودند که همه ایشان در نار اند مگر یکی از ایشان و زود ست که امّتِ من بر هفتاد و سه فرقه متفرق شوند که همه ایشان در آتش باشند مگر یک فرقهٔ ناجیه پرسیدند که آن فرقهٔ ناجیه چه کسانند فرمود علیهِ و علیٰ آلهِ الصّلوٰةُ و السّلامُ آنانند که باشند بر مثلِ آنچه من بر آنم و اصحابِ من بر آنند علیهِ و علیٰ آلهِ الصّلوٰةُ و السّلامُ و آن یک فرقهٔ ناجیه اهلِ سنت و جماعت اند که ملتزمِ متابعتِ آنسرور اند علیهِ الصّلوٰةُ و السّلامُ و متابعتِ اصحابِ آنسرور علیهِ و علیهم الصّلوٰاتُ و التّسلیماتُ، اللّٰهمّ ثبّتنا علیٰ معتقداتِ اهلِ السّنّةِ و الجماعةِ و امتنا فی زمرتهم و احشرنا معهم. ربّنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمةً انّک انت الوهّاب. بعد از تصحیحِ اعتقاد از امتثالِ اوامر و انتهاء از نواهیِ شرعیه که بعمل تعلّق دارد نیز چاره نبود نمازِ پنجوقت بی فتور با تعدیلِ ارکان و با جماعت ادا باید نمود که فارق در میانِ اسلام و کفر همین نماز ست و چون ادایِ صلوٰة بر وجهِ مسنون میسّر شد حبلِ متین از اسلام بدست آمد زیرا که نماز اصلِ دویم ست از اصولِ پنجگانهٔ اسلام و اصلِ اول ایمان بخدا و رسول وست جلّ شانهٗ و اصلِ دویم نماز ست و اصلِ سیوم ادایِ زکوٰة ست و اصلِ چهارم روزهایِ ماهِ رمضان ست و اصلِ پنجم حجّ بیتُ الله ست اصلِ اول بایمان تعلّق دارد و اصولِ اربعه باعمال تعلّق دارند جامع ترین جمیعِ عبادات و فاضلترین اینها نماز ست در روزِ قیامت ابتدایِ محاسبه از نماز خواهد بود اگر نماز درست آمد محاسبهٔ دیگر بعنایتِ اللهِ سبحانهٗ نیز

(١) احمد ابن حجر مکی شافعی توفی سنة ٩٧٤ هـ. [١٥٦٧ م.] فی مکة المکرمة

بسهولت خواهد گذشت و مهما امکن از محظورات شرعیه اجتناب باید نمود و نامرضیات مولی را جل شانه سمیات مهلکه باید دانست و مواد تقصیرات خود را در نظر باید داشت و از ارتکاب آن خجل و منفعل باید بود و ندامت و حسرت باید کشید طریق بندگی این ست والله سبحانه الموفق و آنکه بے تحاشی ارتکاب نامرضی مولاے خود نماید جل شانه و ازان عمل خود در تشویر و خجالت و انفعال نبود مارد و متمرد ست اصرار و تمرد او نزدیک ست که سر او را از ربقۂ اسلام بیرون کشد و در دائرۂ اعدا داخل سازد ربنا اتنا من لدنک رحمة و هیئ لنا من امرنا رشدا دولتے که حضرت حق سبحانه و تعالی شمارا بآن ممتاز ساخته است و مردم ازان دولت غافل اند بلکه نزدیک ست که شما هم آنرا در نیابید آنست که بادشاه وقت که بهفت پشت مسلمان آمده است و از اهل سنت ست و حنفی مذهب هرچند چند سال ست که درین اوان که اوان قرب قیامت ست و بُعد عهد نبوت بعضے از طلبۂ علوم بشومی طمع که ناشی از خبث باطن ست با امراء سلاطین تقرب جسته براه خوشامد ایشان درآمدند و در دین متین تشکیکات نمودند و شبهها پیدا کردند و ساده لوحان را از راه بردند اینچنین بادشاه عظیم الشان هرگاه سخن شمارا بحسن استماع بشنود و بقبول تلقی مینماید چه دولت ست که بصریح یا باشارت کلمۂ حق یعنی کلمۂ اسلام که موافق معتقدات اهل سنت و جماعت ست شکر الله تعالی سعیهم گوش زد ایشان نمائید و هر قدر که گنجایش دانید سخن اهل حق را عرضه دارید بلکه همواره مترصد و منتظر باشید که تقریبے پیدا شود سخن مذهب و ملت درمیان آید تا اظهار حقیت اسلام نموده آید و بیان بطلان و شناعت کفر و کافری کرده شود کفر خود ظاهر البطلان ست هیچ عاقلے آنرا نه پسندد در بطلان آن را بے تحاشی ظاهر باید ساخت و آلهۂ باطلۂ ایشان را بے توقف نفی باید کرد آلهٔ برحق جل سلطانه بے تردد و بے شبه خالق سموات ست هیچ شنیده آید که آلهۂ باطلۂ ایشان پشه را آفریده باشند اگرچه همه جمع آیند و اگر پشه ایشان را نیش زند و آزار رساند خود را محافظت نمایند چه جاے آنکه

دیگر از امحافظت کنند کفرہ گویا شناعت این امر را ملاحظہ نمودہ میگویند کہ این آلہہ شفعاے ما خواہند بود نزد حق جَلَّ وَعَلَا و ما را بخدا جَلَّ شَانُہٗ نزدیک خواہند ساخت بے عقلان از کجا دانستہ اند کہ این جمادات را مجالِ شفاعت خواہد بود و حضرتِ حق سُبْحَانَہٗ وَتَعَالٰی شفاعتِ شرکا را کہ فی الحقیقت دشمنانِ وی اند در حقِ عَبَدَہٗ دشمنانِ خود قبول خواہد کرد در رنگ آنست کہ باغیان بر سلطان خروج نمایند و جمعے از ابلہان امدادِ باغیان نمایند بزعمِ فاسد آنکہ در وقت تنگ این باغیان نزد سلطان شفعاءِ ما خواہند بود و بوسیلۂ آنہا تقربِ سلطان خواہیم یافت زہے بیخردان کہ خدمتِ باغیان کنند و بشفاعتِ باغیان عفو از سلطان خواہند و تقرب او جویند چرا خدمتِ سلطانِ برحق نکنند و باغیان را شکست ندہند تا از اہلِ قُرب و از اہلِ حق باشند و در اَمن و امانے بوند بیعقلان سنگے را بگیرند و بدستِ خود بتراشند و سالہا آنرا پرستش نمایند و توقعات از وے امید دارند بالجملہ دینِ کفرہ ظاہر البطلان ست و از مسلمانان ہر کہ از راہِ حق و طریقِ مستقیم دور افتادہ است اہلِ ہوا و بدعت ست و آن طریق مستقیم طریقِ آن سرورست عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ و طریقِ خلفاءِ راشدینِ اوست عَلَیْہِ وَعَلَیْہِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ حضرتِ شیخ عبد القادر جیلانی قُدِّسَ سِرُّہٗ در کتاب غنیہ میفرماید کہ گروہ ہاے مبتدعان کہ اصولِ آنہا دہ طائفہ اند خوارج و شیعہ و معتزلہ و مرجئہ و مشبہہ و جہمیہ و ضراریہ و نجاریہ و کلابیہ در زمانِ آن سرور نبودند عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ و در زمانِ خلافتِ ابی بکر و عمر و عثمان و علی رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُمْ اَجْمَعِیْنَ نیز نبودند اختلافِ این طوائف و تفرقِ اینہا بعد از سالہا از موتِ صحابہ و تابعین و موتِ فقہاے سبعہ رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُمْ اَجْمَعِیْنَ حادث شدہ است و آن سرور فرمودہ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ کسیکہ بعد از من خواہد زیست اختلافِ بسیار خواہد دید پس لازم گیرید سنتِ مرا و سنتِ خلفاءِ راشدینِ مرا آنرا بدندانِ خود محکم بگیرید و دور دارید خود را از محدثاتِ امور زیرا کہ ہر بدعت ضلالت ست

وهر چه بعد از من نو پیدا شود رد ست پس مذهبے که بعد از زمانِ آنحضرت و خلفاءِ راشدین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات حادث شود از حیزِ اعتبار ساقط ست و شایانِ اعتبار نیست شکرِ این دولتِ عظمی بجا باید آورد که از کمال کرم و فضل ما را داخلِ فرقۂ ناجیه ساخت که ایشان اہل سنت و جماعت اند و از فرقِ اہلِ ہوا و بدعت نگردانید و باعتقاداتِ فاسدۂ ایشان مبتلا نکرد و از آن جماعت نساخت که بنده را در اخصِ صفاتِ مولیٰ جل شانه شریک گردانند و خالقِ افعالِ بنده بنده را گویند و منکرِ رؤیتِ اخروی باشند که سرمایۂ دولتِ دنیویه و اخرویه ہست و نفیِ وجودِ صفاتِ کامله از واجب تعالیٰ نمایند و نیز از آن دو طائفه نساخت که باصحابِ کرامِ خیر البشر علیه وعلیہم الصلوات والتسلیمات به پیچند و با کابرِ دین سوءِ ظن نمایند و ایشان را اعادیِ یکدیگر تصور کنند و به بغض و کینۂ مبطن متہم سازند حضرتِ حق سبحانه و تعالیٰ در حقِ این بزرگواران رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ میفرماید و این دو طائفه تکذیبِ کلامِ حق جل و علا مینمایند و اثباتِ عداوت و بغض و کینه در میانِ این بزرگواران میکنند الله تعالیٰ اینہا را توفیق دہاد و بصراطِ مستقیم بینا گرداناد و نیز از آن جماعه نگردانید که حق را سبحانه جهت و مکان اثبات کنند و جسم و جسمانی انگارند و امارات حدوث و امکان در واجبِ قدیم جل سلطانه ثابت گردانند بر سرِ اصلِ سخن رویم و گوییم که معلومِ ایشان ست که سلطان کالروح ست و سائرِ انسان کالجسد اگر روح صالح ست بدن صالح و اگر روح فاسد ست بدن فاسد ست پس در صلاحِ سلطان کوشیدن در صلاحِ جمیعِ بنی آدم کوشیدن ست و صلاح در اظہارِ کلمۂ اسلام ست بہر روش که گنجایش وقت باشد و اگر گذشت کلمۂ اسلام از معتقداتِ اہلِ سنت و جماعت نیز گاه و بیگاه گوش زد باید ساخت و در ردِ مذہبِ مخالف باید نمود اگر این دولت میسر گردد وراثتِ عظمی از انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات بدست آید شما را این دولت مفت بدست آمده ہست قدرِ آنرا بدانند زیاده چه مبالغه نماید ہر چند مبالغه و ابرام اینجا مستحسن ست والله سبحانه الموفق ۰

۲۷ — مکتوب بست ونهم (۲۹)

سعادت ابدیه ۷ ۱۰

بفضیلت پناهی شیخ عبدالحق دهلوی صدور یافته در بیانِ آنکه بهترین امتعهٔ این نشأ حزن و اندوه ست وگواراترین نعم این مائده الم و مصیبت. اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی مخدوما مکرما درودِ مصائب هرچند تحملِ اذی ست اما امیدِ کرامتهاست بهترین امتعهٔ این نشأ حزن و اندوه ست وگواراترین نعم این مائده الم و مصیبت این شکرپاره ها بداروے تلخ غلافِ رقیق فرموده اند و باین حیله راه ابتلا وانموده سعادتمندان نظر بر حلاوت آنها انداخته آن تلخی را در رنگِ شکر میخایند و مرارت را برعکس صفرائی شیرین می یابند چرا شیرین نه یابند که افعالِ محبوب همه شیرین اند ملتذ مگر آنرا تلخ یابد که بماسوای گرفتارست دولتمندان در ایلام محبوب آن قدر حلاوت ولذت می یابند که در انعامِ او متصور نباشد هرچند که هر دو از محبوب اند لیکن در ایلام نفس محب را مدخلی نیست و در انعام تمام مرادِ نفس ست ع هَنِیْئًا لِاَرْبَابِ النَّعِیْمِ نَعِیْمُهَا ٭

۲۸ — المنتخبات ۱۸ — مکتوب پنجاه و هفتم (۵۷) [۱]

چند گاه بصلوة خیر البشر علیه و علی آله الصلوة والسلام اشتغال داشتم و بانواع و اقسام صلوة درود [illegible] بفرستادم و نتائج و ثمراتِ عاجله آن را مترتب می یافتم و بدقائق و اسرارِ ولایت خاصهٔ محمدیه علیٰ صاحبها الصلوة والسلام والتحیة مهتدی میگشتم چون مدتی برین عمل گذشت اتفاقاً فتوری درین التزام پیدا گشت و توفیقِ این اشتغال زائل شد و بر صلواتِ موقته اقتصار افتاد و دوران وقت خوش می آمد که بجائے صلوة به تسبیح و تقدیس و تهلیل اشتغال نمایم گفتم حکمتے درین امر خواهد بود تا چه ظاهر سازند آخر بعنایة الله سبحانه معلوم گشت که درین وقت ذکر گفتن به از درود فرستادن است هم مرسل را و هم مرسل الیه را بدو وجه یکے آنکه در خبر قدسی آمده است مَنْ شَغَلَهٗ ذِکْرِیْ عَنْ مَسْئَلَتِیْ

(۱) بملا غازی نائب صدور یافته در بیان آنکه ذکر حق جلّ و علا اولی است از صلوة فرستادن

أعطيته أفضل ما أعطي السائلين وجه دویم آنکه چون ذکر ماخوذ از حضرت پیغمبر است علیه وعلی
آله الصلوة والسلام ثواب آن ذکر چنانچه بذاکر میرسد بآن سرور نیز مثل آن ثواب میرسد علیه
وعلی آله الصلوة والسلام قال علیه وعلی آله الصلوة والسلام من سن سنة حسنة
فله أجرها وأجر من عمل بها وهمچنین هر عملی نیک که از انسان بوجود می‌آید اجر آن عمل
چنانچه بعامل میرسد به پیغمبر که واضع آن عمل است نیز همان قدر اجر واصل میگردد بی آنکه از اجر عامل
چیزی نقصان کنند وهیچ درکار نیست که عامل به نیت پیغمبر عمل نماید چه آن عطای حق است جل سلطانه
عامل را واو را ران صنعی نیست آری اگر از عامل نیت پیغمبر نیز بوجود آید باعث ازدیاد اجر عامل خواهد بود
واین زیادتی نیز به پیغمبر عائد خواهد گشت ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل
العظيم وشک نیست که مقصود اصلی از ذکر یاد حق است سبحانه وتعالی وطلب اجر طفیلی
اوست ودر درود مقصود اصلی طلب حاجت است شتان ما بينهما پس فیوضیکه از راه ذکر
به پیغمبر رسد باضعاف زیاده خواهد بود از آن برکاتیکه از راه درود باو رسد علیه الصلوة والسلام
باید دانست که هر ذکر این رتبه ندارد ذکریکه شایان قبول است باین مزیت مخصوص است ذکریکه
نه این چنین است درود را بروی مزیت است ووصول برکات از درود بیشتر متوقع است
لیکن ذکریکه طالب از شیخ کامل مکمل اخذ نماید وبشرط الطریقه بران مداومت کند از درود گفتن
افضل است چه این ذکر وسیلهٔ آن ذکر است تا این ذکر نکند بآن ذکر نرسد از ینجاست که مشائخ طریقت
قدس الله تعالی اسرارهم مبتدی را غیر از ذکر کردن تجویز نکرده اند ودر حق او اقتصار بر فرائض وسنن
نموده اند واز امور نافله منع ساخته اند از این بیان لائح گشت که هیچ فردی از امت اگرچه در کمالات
بدرجهٔ علیا رسد به پیغمبر خود مساوات پیدا نکند زیرا که این همه کمالات که او را حاصل شده است بواسطهٔ
متابعت شریعت آن پیغمبر است علیه الصلوة والسلام پس این همه کمالات مر آن پیغمبر را نیز ثابت
باشند با کمالات متابعان دیگر وبا کمالات مخصوصهٔ او علیه الصلوة والسلام وهمچنین آن فرد کامل

بمرتبۂ ہیچ پیغمبرے نرسد اگرچہ آن پیغمبر را ہیچ یکے متابعت نہ کردہ باشد و دعوتِ او را قبول نمودہ بود چہ ہر پیغمبر بالاصالت صاحبِ دعوت است و بہ تبلیغِ شریعت مامور را انکارِ امتان در دعوت و تبلیغ قصورے پیدا نکند و ظاہر است کہ ہیچ کمالے بمرتبۂ دعوت و تبلیغ نرسد فَاِنَّ اَحَبَّ عِبَادِ اللّٰہِ اِلَی اللّٰہِ مَنْ حَبَّبَ اللّٰہَ اِلٰی عِبَادِہٖ وَحَبَّبَ عِبَادَ اللّٰہِ اِلَی اللّٰہِ وَھُوَ الدَّاعِیْ وَالْمُبَلِّغُ شنیدہ باشند کہ در خبر آمدہ است فردائے قیامت سیاہی علما را با خون شہداء فی سبیل اللہ وزن کنند و پلۂ آن سیاہی بر پلۂ آن خون راجح آید و امتان را این دولت میسر نشدہ است ہرچہ دارند طفیلی و ضمنی است اصلِ اصل است و فرع مستنبط از اصل از اینجا فضلِ داعیان و مبلغانِ این امت را باید دریافت ہرچند در دعوت و تبلیغ درجات است و داعیان و مبلغان در درجاتِ متفاوت اند علما به تبلیغِ ظاہر مخصوص اند و صوفیہ بباطن اہتمام دارند و آنکہ عالمِ صوفی است کبریتِ احمر است و شایانِ دعوت و تبلیغِ ظاہر و باطن است و نائب و وارثِ پیغمبر است عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ جمعے محدثانِ این امت را کہ تبلیغِ احادیثِ نبوی مینمایند عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ افضلِ این امت دانستہ اند اگر مطلقاً افضل دانستہ اند محلِ خدشہ است و اگر نسبت بمبلغانِ ظاہر گفتہ اند گنجایش دارد فضلِ مطلق مر مبلغِ جامع راست کہ ہم تبلیغِ ظاہر نماید و ہم تبلیغِ باطن و ہم بظاہر دعوت کند و ہم بباطن لٰکِنْ فِی الْاِقْتِصَارِ قُصُوْرًا یُنَافِیْ اِطْلَاقَ الْفَضْلِ فَافْہَمْ وَلَا تَکُنْ مِنَ الْقَاصِرِیْنَ بلے ظاہر ہرچند عمدہ است و مناطِ نجات و کثیر البرکہ است و عمومِ المنفعت اما کمالِ او مربوط بباطن است ظاہرِ بے باطن ناتمام است و باطنِ بے ظاہر نافرجام و آنکہ باطن را بظاہر جمع سازد کبریتِ احمر است رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْہُدٰی

المنتخبات ۱۹ وسعادت ابدیہ ۱/۲۹	مکتوب ۵۸ پنجاہ و ہشتم

۲۹۔

بخواجہ محمد تقی صدور یافتہ در جوابِ استفسارِ او کہ از عالمِ مثال بودہ و در ردِ جماعہ کہ بتناسخ قائل اند

وجماعهٔ دیگر که بنقل روح مے گویند وبیانِ کمون وبروز. ومَا بنا کتبت ذلك ‹ بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ وَالصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ وَعَلٰی اٰلِہِ الطَّاہِرِیْنَ
صحیفه شریفه که ازحسنِ نشأة وعلوِ فطرت التفات فرموده بودند بمطالعهٔ آن مشرّف گشت سلّمکم
اللّٰہ تعالٰی نوشته بودند که شیخ محی الدین بن العربی قدس سرّهٗ درفتوحاتِ مکیه حدیث
نقل میکند که آنسرور فرموده علیه وعلی اٰلہ الصلوٰۃ والسلام اِنَّ اللّٰہ خَلَقَ مِائَۃَ اَلْفِ اٰدَمَ
وحکایتے می آرد در بعضے مشاهدات عالم مثال که در وقتِ طوافِ کعبه معظمه چندین ظاهر شد که همراه
من جمعے طواف میکنند که من ایشان را نمی شناسم ودر اثنائے طواف ایشان دو بیتِ عربی خواندند
که یکے ازان دو بیت این است ؎ لَقَدْ طُفْنَا کَمَا طُفْتُمْ سِنِیْنًا ‹ بِھٰذَا الْبَیْتِ طُرًّا
اَجْمَعِیْنَا ‹ چون این بیت شنیدم درخاطرِ من گذشت که اینها ابدالِ عالم مثال اند ومقارنِ
این خطور یکے ازینها بجانبِ من نگاه کرد وفرمود که من ازجمله اجداد تو ام من پرسیدم که چند سال
است ازفوتِ تو فرمود که ازفوتِ من زیاده ازچهل هزار سال است من ازروی تعجب گفتم که از
ابتدائے خلقتِ آدم ابی البشر علٰی نبینا وعلیه الصلوٰۃ والسلام تا این دم هفت هزار سال تمام
نشده است فرمود تو از کدام آدم میگوئی این آن آدم است که در اوّلِ دورهٔ این هفت هزار سال
خلق شده است شیخ فرموده درین وقت آن حدیثِ نبوی علیه وعلی آله الصلوٰۃ والسلام
که سابق تحریر یافته است بخاطرِ گذشت که مؤید این قول است مخدوما مکرما درین مسئله بعنایة اللّٰہ
سبحانه آنچه برین فقیر ظاهر گشته است آنست که این همه آدم که پیش ازوجودِ حضرتِ آدم علٰی نبینا
وعلیه الصلوٰۃ والسلام گذشته اند وجود شان درعالمِ مثال بوده است نه درعالمِ شهادت همین
حضرتِ آدم است که درعالمِ شهادت موجود گشته است ودرزمین خلافت یافته ومسجودِ ملائک شده
صلوات اللّٰہ تعالٰی وتسلیماته سبحانه علٰی نبینا وعلیهم اجمعین غایة مافی الباب آدم چون
بصفتِ جامعیت مخلوق گشته است ودرحقیقتِ خود لطائف واوصافِ بسیار دارد پیش ازوجود

او بقرون متطاوله در ہر وقتے از اوقات صفتے از صفات بالطیفه از لطائف او بایجاد خداوندی جلّ سلطانه در عالم مثال موجود گشته است و بصورت آدم ظاہر شده و مسمّی باسم او گشته و کار و بار آدم منتظر از وے بوقوع آمده حتے که توالد و تناسل که مناسب آن عالم مثال است نیز بظہور پیوسته و کمالات صوری و معنوی مناسب آن عالم نیز یافته و شایان عذاب و ثواب گشته بلکه در حق او قیامت قائم شده بہشتی به بہشت و دوزخی بدوزخ رفته بعد از آن در وقتے از اوقات بمشیّة الله سبحانه صفتے بالطیفه دیگر از صفات و لطائف او علی نبیّنا و علیه الصلوٰة والسلام در ہمان عالم منصّه ظہور آمده و کار و بارے که از ظہور اول بوجود آمده بود از ظہور ثانی نیز بوجود آمده و چون آن دوره نیز تمام شده ظہور ثالث از ان صفات و لطائف او علی نبیّنا و علیه الصلوٰة والسلام بحصول پیوسته و چون آن ظہور نیز دوره خود را تمام کرده ظہور رابع به ثبوت پیوسته الی ما شاء الله تعالیٰ و چون دوائر ظہورات مثالیه او که تعلّق بصفات و لطائف او داشت تمام گشته آخر الامر آن نسخه جامعه در عالم شہادت بایجاد خداوندی جلّ سلطانه بوجود آمده و بفضل خداوندی جلّ سلطانه معزّز و مکرّم گشته اگر صد ہزار آدم باشند اجزاء ہمین آدم اند و دست و پائے اویند و مبادی و مقدمات وجود اویند جدّ شیخ بزرگوار که زیاده از چہل ہزار سال از فوت او گذشته است لطیفه بوده است در مثال از لطائف جدّ شیخ که بعالم شہادت وجود داشته و طواف بیت الله که میکرده در عالم مثال میکرده چه کعبه معظمه را نیز در مثال صورتے و تشبیہے بوده است که اہل آن عالم را قبله بوده این فقیر درین باب نظر را دور و دور فرستاده و تعمّق بسیار نموده در عالم شہادت آدم دیگر نظر نیامده و غیر از شعبده ہائے عالم مثال نیافته و آنکه بدن مثالی گفته که من جدّ توام و زیاده از چہل ہزار سال از فوت من گذشته است اول دلیل است برآنکه آدمہائے پیش از ظہورات صفات و لطائف این آدم بوده اند نه آنکه خلقت علاحده داشتند و از ین آدم مباین بودند چه مباین را باین آدم چه نسبت و چه را جدّ بود و از خلقت این آدم ہفت ہزار سال تمام نشده چہل ہزار چه گنجایش دارد و جماعه که در دلہائے

ایشان مرض است ازین حکایات تناسخ می فهمند و نزدیک است که بقدم عالم قائل گردند و از قیامت کبرے انکار نمایند بعضے از ملاحده که باطل خود را بمسند تسمی گرفته اند حکم بجواز تناسخ مینمایند و می انگارند که نفس تا زمانیکه بحد کمال نرسد از تقلب ابدان او را چاره نبود و میگویند چون بحد کمال رسید از تقلب ابدان بلکه از تعلق ابدان فارغ گشت و مقصود از خلقت او که کمال اوست میسر شد و این سخن کفر صریح است و انکار است از آنچه از دین بتواتر ثابت شده است هر گاه در آخر کار جمیع نفوس بحد کمال برسند دوزخ کرا باشد و معذب کدام بود و این انکار دوزخ است و انکار عذاب اخروی آت و نیز انکار حشر اجساد است چه بزعم اینها نفس را احتیاج بجسد که آلت کمالات اوست نمانده است تا بجسد حشر نموده آید اعتقاد این جماعه موافق اعتقاد فلاسفه است که از حشر اجساد انکار دارند و عذاب و ثواب روحانی دانند بلکه اعتقاد ایشان از اعتقاد فلاسفه هم بدتر است که اینها ازین تناسخ مینمایند و عذاب روحانی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تناسخ مینمایند و هم از عذاب آخرت انکار دارند و عذاب دا اینها عذاب و نیا است که از برائے تهذیب نفوس اثبات میکنند **سوال** از حضرت امیر کرم الله تعالی وجهه و از بعضے دیگر از اولیاء الله نیز منقولست که بعضے از اعمال غریبه و افعال عجیبه پیش از وجود عنصری بقرون متطاوله از ایشان در عالم شهادت بوقوع آمده است صحت آن بے تجویز تناسخ چگونه است

جواب صدور آن اعمال و افعال از ارواح این بزرگواران است که بمشیة الله سبحانه خود متجسد باجساد گشته مباشر افعال عجیبه گشته اند جسد دیگر نیست که بآن تعلق گیرند تناسخ انست که روح پیش از تعلق باین جسد بجسد دیگر که مباین و مغایر آن روح است تعلق گرفته باشد و چون خود متجسد بجسد گردد تناسخ چه بود جنیان که متشکل باشکال میگردند و متجسد باجساد میشوند و درین حال اعمال عجیبه که مناسب این اشکال و اجساد است بوقوع می آرند هیچ تناسخ نیست و هیچ حلولے نه هر گاه جنیان را بقدرة الله سبحانه این قدرت بود که متشکل باشکال گشته اعمال غریبه بوقوع آرند ارواح کمل را اگر این قدرت را عطا فرمایند چه محل تعجب است و چه احتیاج ببدن دیگر از این قبیل است آنچه از بعضے اولیاء الله نقل میکنند

که دریک آن در امکنهٔ متعدده حاضر میگردند وافعالِ متباینه بوقوع می آرند اینجا نیز لطائف ایشان متجسد باجسادِ مختلفه اند ومتشکل باشکالِ متباینه وهمچنین عزیزیکه مثلاً در هندوستان توطن دارد واز دیارهٔ برآمده است جمعے از حضرتِ مکه معظمه می آیند ومیگویند که آن عزیز را در حرمِ کعبه دیده ایم وهمچنین درمیان ما وآن عزیز گذشته است وجمعے دیگر نقل میکنند که ما اورا در روم دیده ایم وجمعے دیگر در بغداد دیده اند این همه تشکّلِ لطائفِ آن عزیز است باشکالِ مختلفه وگاه هست که آن عزیز را ازان تشکلات اطلاع نبود ولهذا در جواب آن جماعت گاه میگوید که اینهمه بر من تهمت است من از خانه برآمده ام وحرمِ کعبه را نه دیده ام وروم وبغداد را نمی شناسم ونمیدانم که شما چه کسانید وهمچنین ارباب حاجات از اعزهٔ احیا واموات در مخاوف ومهالک مددها طلب مینمایند ومی بینند که صورِ آن اعزه حاضر شده ودفعِ بلیه ازیشان نموده است گاه هست که آن اعزه را از دفعِ آن بلیه اطلاع بود وگاه نبوده از ما وشما بهانه برساخته اند این نیز تشکّلِ لطائفِ آن اعزه است واین تشکل گاه در عالم شهادت بوده وگاه در عالمِ مثال چنانچه دریک شب هزار کس آنسرور را علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام بصورِ مختلفه درخواب می بینند واستفادهها مینمایند این همه تشکلِ صفات ولطائفِ اوست علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام بصورِ مثالی وهمچنین مریدان از صورِ مثالی پیران استفادهها مینمایند وحلِ مشکلات میفرمایند کمون وبروز که بعضے از مشایخ گفته اند بتناسخ مساس ندارد زیراکه در تناسخ تعلّقِ نفس ببدنِ ثانی ازبرائے ثبوتِ حیات است وبرائے حصولِ حس وحرکتِ آن بدن است ودر بروز تعلقِ نفس ببدنِ دیگر ازبرائے حصولِ این غرض نیست بلکه مقصود ازین تعلّق حصولِ کمالات است مر آن بدن را ووصول بدرجات است مر اورا چنانچه جنّی بفردِ انسانی تعلّق پیدا کند ودر شخصِ او بروز نماید این تعلّق برائے حیاتِ آن فرد نیست چه او حی وحساس ومتحرک پیش ازین تعلّق است وچیزیکه ازین تعلّق در وے حادث میشود ظهورِ صفات وحرکات وسکناتِ این جن است ومشایخِ مستقیم الاحوال بعبارتِ کمون وبروز هم لب نمی کشایند نقصان

عہ قدرت دادن حق تعالے و تقدس مراد را ۱۲

در بلا و فتنہ نمی اندازند نزد فقیر کمون و بروز ہیچ در کار نیست کاملے اگر تربیت ناقصے خواہد بے آنکہ
در وے بروز نماید باید کہ بافدار خداوندی جل سلطانہٗ صفات کاملہ خود را در مرید ناقص منعکس سازد
و بتوجہ و التفات آن انعکاس را اثبات و استقرار دہد تا مرید ناقص از نقص بکمال آید و از صفات رذیلہ
بصفات حمیدہ گراید و ہیچ کمون و بروز درمیان نبود ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَ اللّٰهُ
ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ و بعضے دیگر بنقل ارواح قائل اند میگویند روح را بعد از کمال قدرتے پیدا
میشود کہ اگر خواہد بدن خود را گذارد و ببدن دیگرے داخل شود بر نقل سکینند عزیزے کہ این کمال
و این قدرت را داشت در جوار او جوانے فوت کرد این عزیز بدن خود را کہ بسن کبر رسیدہ بود گذا
و در بدن آن جوان داخل شد تا آنکہ بدن اول او میت گشت و بدن ثانی او زندہ گشت این
قول مستلزم تناسخ است کہ تعلق ببدن ثانی از برائے حیات آن بدن است این قدر فرق است
کہ قائل بتناسخ بنقص نفس حاکم است و تناسخ را از برائے تکمیل نفس اثبات مینماید و آنکہ بنقل روح
قائل است روح را کامل می انگارد و بعد از کمال روح اثبات نقل مینماید نزد فقیر قول بنقل روح از قول
بتناسخ ہم ساقط تر است زیرا کہ تناسخ را از برائے تکمیل نفوس اعتبار کردہ اند اگرچہ این اعتبار باطل
است و نقل روح را بعد از حصول کمال گمان بردہ اند اگرچہ ہیچ کمال نیست ہرگاہ تبدل ابدان از برائے
تحصیل کمالات قرار دادہ باشند بعد از حصول کمال نقل ببدن ثانی برائے چہ بود اہل کمال تمامتنا می
نیستند ہمت ایشان بعد از حصول کمال تجرد از ابدان است نہ تعلق بابدان زیرا کہ آنچہ مقصود
از تعلق بودہ است بحصول پیوستہ و ایضاً در نقل روح اماتت بدن اول است و احیاء بدن ثانی
است پس بدن اول را از حصول احکام برزخ چارہ نبود و از عذاب و ثواب قبر گذرنہ و بدن ثانی
را چون حیات ثانی اثبات مینمایند حشر در حق او در دنیا ثابت گشت انگارم کہ معتقدان نقل
روح معلوم نیست کہ بعذاب و ثواب قبر قائل باشند و بحشر و نشر معتقد بوند افسوس ہزار افسوس این
قسم بطالان خود را بمسند شیخی گرفتہ اند و مقتدائے اہل اسلام گشتہ اند ضَلُّوْا فَاَضَلُّوْا رَبَّنَا لَا تُزِغْ

قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَۃً اِنَّکَ اَنْتَ الْوَهَّابُ بِحُرْمَۃِ سَیِّدِ
الْمُرْسَلِیْنَ عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ **تذییل** در بیانِ بعضی از علوم و معارف که
بعالمِ مثال تعلق دارند باید دانست که عالمِ مثال از جمیع عوالمِ فراخ تر است هر چه در جمیع عوالم است
صورتِ او در عالمِ مثال است معقولات و معانی همه آنجا صورت دارند گفته اند حق را جلّ و علا
سُلْطَانُهٗ مثلی نیست اما مثال هست وَلِلّٰهِ الْمَثَلُ الْاَعْلٰی این فقیر در مکاتیبِ خود نوشته است که
در مرتبۂ تنزیهِ صرف چنانچه مثلی نیست مثال هم نیست فَلَا تَضْرِبُوْا لِلّٰهِ الْاَمْثَالَ و در عالمِ صغیر
نمونہ عالمِ مثال خیال است چه جمیعِ اشیا را در خیال صورت متصور است کیفیاتِ احوال و مقامات
سالک را خیال است که تصویر کرده مینماید و از اربابِ علم می سازد و اگر خیال نه بودی یا کوتهی کند جهل لازم
بود از اینجا است که فوقِ مرتبۂ ظلال جهل و حیرت است چه تگ و پوی خیال تا مراتبِ ظلال است
هر جا که ظل نیست خیال را آنجا گنجایش نیست هر گاه صورتِ تنزیهی در مثال نبود چنانچه گذشت
در خیال که پر تو است از مثال چگونه صورتِ تنزیهی متصور بود فلا جرم لَا یَکُوْنُ نَصِیْبُهٗ اِلَّا الْجَهْلُ
اَوِ الْحَیْرَۃُ و هر جا علم نبود گفت و گو نبود مَنْ عَرَفَ اللّٰهَ کَلَّ لِسَانُهٗ نشانِ آنست و هر جا علم بود گفت
و گو بود مَنْ عَرَفَ اللّٰهَ طَالَ لِسَانُهٗ بیانِ آنست پس درازیِ لسان در ظلال بود و گنگی زبان
فوقِ مراتبِ ظلال است فعل بود یا صفت اسم بود یا مسمّٰی پس هر چه منحوتِ خیال است چون از
ظلال است معلول است و بعلّتِ جعل مجعول بیش ازین نیست که چون از آثار و علاماتِ مطلوب
است مفید علم الیقین است عین و حق ما ورائے ظلال و خیال است خلاصی از نحتِ خیال
وقتے میسر گردد که سیرِ انفسی را نیز در رنگِ سیرِ آفاقی واپس انداز دو در ماورائے آفاق و انفس جولان
نماید این معنی اکثر اولیا را بعد از مرگ میسر گردد تا حیات است خیال دامنگیرِ شان است و قلیلے را
از اکابرِ اولیا این دولت درین نشأ میسر میگردد و با وجودِ حیاتِ دنیوی از تصرفِ سلطانِ خیال
بیرون مے آیند و مطلوب را بے نحت و جعلِ او در کنار میگیرند درین وقت تجلیِ ذاتی برقی در حقِ این

و تبادی وصل عریانی و سبب

بزرگواران دائمی میگردد و وصل عریانی پرتوے اندازد بیت هَنِیئاً لِاَرْبَابِ النَّعِیْمِ نَعِیْمُهَا
وَلِلْعَاشِقِ الْمِسْکِیْنِ مَا یَتَجَرَّعُ ** سوال جمعے در واقعات و منامات در مثال و خیال
می بینند که پادشاه شده ایم و بعدم و حشم خود را مشاهده مینمایند و نیز می بینند که ما قطب شده ایم و عالم رو بما دارد و در عالم یقظه
و افاقت که عالم شهادة است هیچ ازین کمالات بظهور نمی آید این دیدن هیچ صدقے دارد یا باطل محض است جواب این رویت
محلے از صدق دارد و بیانش آنست که معنی بادشاهت و قطبیت دران جماعه کائن است لیکن
این معنی دران ها ضعیف است شایان آن نیست که در عالم شهادت ظهور یابد بعد ازان از دو
حال خالی نیست اگر این معنی بعنایة الله سبحانه قوت پیدا کرد و شایان آن گشت که در عالم
شهادت ظهور پیدا کند بقدرة الله سبحانه در عالم شهادت هم بادشاه میگردند و هم قطب وقت می شوند
و اگر این معنی آن قدر قوت پیدا نه کرد که در عالم شهادت ظاهر گردد بهمان ظهور مثالی که اضعف ظهورات
است کفایت می افتد و بقدر قوت ظهور می یابد ازین قبیل است واقعاتے که طالبان این راه
می بینند و خود را در مقامات عالیه می یابند و می بینند که بمناصب ارباب ولایت سرفراز گشته اند
اگر در شهادت همین معنی ظهور کند دولتیست عظیم و اگر بظهور مثالی کفایت شد بے حاصل است و جاے
مصیبت است هر حائک و حجام در خواب خود را بادشاه می بیند و هیچ حاصل ندارد و جز خسارت نقد
وقت او نیست پس بر واقعات اعتبار نباید نهاد و در شهادت هر چه میسر شود از آن اوست بیت
چو غلام آفتابم هم ز آفتاب گویم ** نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم ** ازینجاست که اکابر
نقشبندیه واقعات را اعتبارے نمی نهند و به تعبیر وقائع طالبان متوجه نمیگردند که قلیل الجدوی است
معتبر همانست که در افاقت و یقظه میسر گردد لهذا دوام شهود را اعتبار نموده اند و استمرار حضور را
دولت دانسته اند حضوریکه غیبت در قفاے آن باشد نزد این بزرگواران از حیز اعتبار ساقط
است ازین جاست که نسیان ماسوی در حق ایشان دائمی گشته است و خطور غیر از قلب شان
همه وقت منتفی شده بلے کسیکه نهایت در بدایت او مندرج گردد این کمالات از وے چه مستبعد

مکتوب شصت و دویم (۶۲)

بخان خانان صدور یافت در بیانِ آنکه انسان مدنی الطبع مجبول ست و در تمدن و تعیُّش خود به بنی نوعِ خود محتاج ست و خوبیِ انسان هم درین احتیاج ست وما یناسب ذلک اَلحمدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی ترقیاتِ صوری و معنوی شما را از حضرتِ حق سُبحانَہٗ وتعالٰی مسألت مینماید که خیریت و صلاحِ شما متضمن جمعیت و رفاهیتِ جمّ غفیر از مسلمانان ست و دعائے شما گویا دعائے جمیع ایشانان ست سَلَّمَکُمُ اللّٰہُ سُبحانَہٗ عَمَّا لَا یَلِیْقُ بِجَنَابِکُمْ بِحُرْمَۃِ سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ عَلَیْہِ وَعَلَیْہِمْ وَعَلٰی اٰلِ کُلٍّ مِّنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُہَا وَمِنَ التَّسْلِیْمَاتِ اَکْمَلُہَا چون نسبتِ محبت و ارادت و اخلاصِ شما باکابرِ سلسلۂ علیۂ نقشبندیہ قدّس اللّٰہ تعالٰی اَسرارَہم میداند که بدرجۂ اَتم و اکمل ست بنابران تصدیع میدهد مخدوما مکرما اہلِ این سلسلۂ علیہ درین دیار غریب افتاده اند و اہلِ این دیار را بواسطۂ شیوعِ بدعت بطریقۂ این اکابر که ملتزمِ سنّت اند قلتِ مناسبت ست آنچه ازینجاست که بعضے از اہلِ این سلسلہ بواسطۂ قصورِ نظر درین طریقۂ علیہ نیز بدعتہا اختیار نموده اند و دلہائے مردم را بعلاقۂ ارتکابِ بدعت بجانبِ خود کشیده اند و این عمل را بزعمِ خود تکمیلِ این طریقۂ علیہ گمان برده اند حاشا وکلّا بلکه این جماعت در تخریب و تضییعِ این طریقۂ علیہ کوشیده اند و بحقیقتِ معاملۂ اکابرِ این طریقہ نرسیده هَدَاهُمُ اللّٰہُ سُبحانَہٗ سَوَآءَ الصِّرَاطِ و چون اہلِ این سلسلۂ علیہ درین دیار عزیز الوجود اند بر مریدان و محبانِ این سلسلہ امداد و اعانتِ خلفائے این اکابر و طلبۂ این طریق لازم ست که آدمی مدنی الطبع مجبول ست در تمدّن و تعیُّش به بنی نوعِ خود محتاج ست قَالَ اللّٰہُ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی یٰٓاَیُّہَا النَّبِیُّ حَسْبُکَ اللّٰہُ وَمَنِ اتَّبَعَکَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ هرگاه در کفایتِ

مهماتِ خیرِ البشر علیه وعلیٰ آله الصلوة والسلام مومنان را دخل داده باشند بدیگران
چه مضایقه اکثر اغنیاء این وقت درویشی را عبارت از عدمِ احتیاج میدانند کلا احتیاج
ذاتیِ انسان ست بلکه ذاتیِ جمیع ممکنات ست بلکه خوبیِ انسان همین احتیاج ست و
ذُل و بندگیِ او ازین راه ناشی ست چه اگر فرضاً احتیاج از انسان زائل گردد و استغنا
پیدا کند غیر از عصیان و سرکشی و طغیان و نافرمانبرداری نقدِ وقتِ او نخواهد بود قال الله
سبحانه وتعالیٰ اِنَّ الْاِنْسَانَ لَیَطْغٰۤی اَنْ رَّاٰهُ اسْتَغْنٰی غایة ما فی الباب فقراء
که از گرفتاریِ ماسویٰ وارسته اند احتیاجے که باسباب دارند آن احتیاج را بمسبب الاسباب
حواله مینمایند و دولتِ پهن شده را از خوانِ نعمتِ او تعالیٰ میدانند و معطی و مانع فی الحقیقة
او را سبحانه تصور میفرمایند و چون اسباب را بواسطهٔ حِکَم و مصالح درمیان آورده اند
و حسن و قبح را باسباب منتسب ساخته این بزرگواران نیز شکر و شکایت را باسباب
راجع میگردانند و نیک و بد را بظاهر از ایشان میدانند چه اگر اسباب را دخل ندهند کارخانهٔ
عظیم را باطل سازند رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا وجودِ شریف سیادت پناه حقائق
و معارف آگاه اخوی اعزی میر محمد نعمان دران حدود مغتنم ست و دعا و توجهِ ایشان کبریتِ
احمر اکگارم که برکات و فیوضِ توجهاتِ ایشان قوائمِ دولتِ شما اند و در حضور و غیبت
ایشان را ممد و معاونِ شما میبایم زیاده از یک سال شده است که ایشان از خوبیهائے شما
غائبانه بفقیر نوشته بودند و محبت و اخلاص که شما را نسبت بفقیر حاصل ست در انجا درج
نموده و ظاهر ساخته بودند که صوبه داریِ اینجا را بدیگرے تفویض نموده اند وقتِ توجه و
دستگیری ست فقیر را در اثناءِ مطالعهٔ آن مکتوب توجهے درین باب حاصل گشت و شما را
دران وقت رفیع القدر یافت ظاهراً درهمان ساعت شخصے راهی بود در جوابِ آن باین
عبارت نوشت که خان خانان در نظر رفیع القدر مے در آید والامر عند الله سبحانه والسلام•

ز همبر دوستان خون شد درون سینه جان من

فراق همنشینان سوخت مغز استخوان من

۱۳۱ — **مکتوب هفتاد و پنجم (۷۵)** — سعادت ابدیه ۷ ۱۷

به میرزا مظفر خان صدور یافت در بیان آنکه محن و بلیات مردوستان را کفارات ست
و بتضرع و زاری عفو و عافیت باید طلبید و ما یناسب ذلک. سلمکم الله سبحانه
عما لا یلیق بجنابکم ورود محن و بلیات دنیویه مردوستان را کفارات ست مر زلات ایشان را
بتضرع و زاری و بالتجا و انکسار عفو و عافیت از جناب قدس او تعالی باید طلبید تا زمانے که
اثر اجابت مفهوم شود و تسکین فتن معلوم گردد هر چند دوستان و خیر اندیشان در همین
کار اند اما صاحب معامله احق باین کار ست دارو خوردن و پرهیز نمودن کار صاحب مرض ست
دیگران بیش از اعوان او نیستند در ازالهٔ مرض حقیقت معامله آنست که هر چه از محبوب حقیقی
برسد با کشادگی جبین و با فراخی سینه او را بمنت قبول باید کرد بلکه بآن متلذذ باید گشت
رسوائی و بے ناموسی که مراد محبوب ست نزد محب بهتر از ناموس و ننگ و نام ست که مراد نفس
اوست اگر این معنی در محب حاصل نگردد در محبت ناقص ست بلکه کاذب ست. گر طمع
خواهد زمن سلطان دین ۔ خاک بر فرق قناعت بعد ازین ۔ جناب شریعت مآب
چون از خدمت برگشته آمدند از احوال آن سفر و تنگی احوال مسافران بیان نمودند فاتحه سلامت
و عافیت ایشان خوانده شد رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ
عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ وَاعْفُ
عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. سُبْحَانَ رَبِّكَ
رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ والسلام

عه بیان عالم صغ ۱۲ سعادت ابدیه	# مکتوب (۷۶) هفتاد و ششم	المنتخبات ۷۵

بمولانا فرخ حسین صدور یافته در بیان حقیقت عرش که برزخ ست میان عالم خلق و امر و از هر دو رنگے دارد و از جنس ارض و سمائیت و بیان کرسی و وسعت آن. اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی. عرش مجید از عجائب مصنوعات حق ست سبحانه و برزخ ست میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر که هم رنگی ازین دارد و هم رنگی از ان و عالم خلق که در شش روز خلق شده است از زمین و کوهها و آسمانها که در کریمه خَلَقَ الْاَرْضَ فِیْ یَوْمَیْنِ الخ واقع شده است ایجاد عرش بر خلق اینها مقدم ست چنانچه فرموده تعالیٰ و تقدس وَهُوَ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ فِیْ سِتَّةِ اَیَّامٍ وَّکَانَ عَرْشُهٗ عَلَی الْمَآءِ بلکه تقدم خلق ماء نیز ازین کریمه مفهوم میگردد پس عرش مجید چنانچه از جنس ارض نیست از جنس سموات هم نیست چه او حظ وافر از عالم امر هم دارد و اینها اندر غایة ما فی الباب چون او را بسموات مناسبت بیشتر ست نسبت بزمین ناچار معدود در سموات آمد و الا فی الحقیقة چنانچه او از ارض نیست از سما هم نیست پس لاجرم آثار و احکام ارض و سما جدا باشند باقی ماند معامله کرسی از کریمه وَسِعَ کُرْسِیُّهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ مفهوم میشود که کرسی نیز از سموات جدا است و اوسع جمیع اینهاست و شک نیست که کرسی از عالم امر نیست که آنرا در ته عرش گفته اند و معامله عالم امر فوق عرش ست و چون از عالم خلق بود و خلق او از سموات جدا باشد باید که خلق او بیرون از این شش روز بود و درین معنی هیچ محظور لازم نمے آید چه تمام عالم خلق را درین شش روز خلق نفرموده است تعالیٰ که خلق ماء که از عالم خلق ست در ماورای این شش روز ست و تقدم دارد برین شش روز چنانچه گذشت و چون معامله کرسی نیک بما مکشوف نشده است تحقیق آن را بر وقت دیگر انداختیم که از کرم حق تعالیٰ جل و علا امیدوار بها داریم رَبِّ زِدْنِیْ عِلْمًا ازین تحقیق دو اعتراض قوی

دفع گشت یکی آنکه چون زمین و آسمانها نبوده تعین و تشخیص شش روز از کجا بوده و یوم الاحد از
یوم الاثنین چگونه جدائی داشته و یوم الثلثاء از یوم الاربعاء چه نوع ممتاز بوده و یوم الخمیس
از یوم الجمعه چگونه متمیز گشته و چون سبقت خلق عرش بر خلق ارض و خلق سموات معلوم گشت
حصول زمانه متصور شد و ثبوت ایام بوضوح انجامید و اعتراض مندفع گشت چه در کار است
که امتیاز ایام مخصوص بطلوع و غروب آفتاب بود چه در بهشت این طلوع و غروب نیست
و امتیاز ایام ثابتست کما ورد فی الاخبار اعتراض دویم که مندفع شد و مخصوص بعلوم
این فقیرست آنست که در حدیث قدسی آمده است جل سلطانه لا یسعنی ارضی و لا
سمائی و لکن یسعنی قلب عبدی المؤمن ازین حدیث مفهوم میشود که ظهور اتم مخصوص
بقلب عبد مومن ست و غیر او را این دولت میسر نشده است و تو در مکتوبات خود خلاف
آن نوشته که ظهور اتم مر عرش مجید راست و ظهور قلبی لمعه ایست از ظهور عرشی و از تحقیق
سابق معلوم شد که آثار و احکام عرش مجید از آثار و احکام ارض و سموات علحده است ارض
و سموات گنجایش نبود و در عرش بود آری زمین و آسمانها با آنچه درینهاست قابلیت
آن وسعت ندارند غیر از قلب عبد مومن که استعداد این دولت ست پس حصر وسعت قلبی
باعتبار ارض و سموات شد نه نسبت بجمیع مصنوعات که شامل عرش مجید هم بود تا خلاف مفهوم
حدیث قدسی متصور باشد فاندفع الاعتراض الثانی ایضا باید دانست که عرش مجید که محل ظهور
تام ست چون ارض و سموات را با آنچه درینهاست در تقابل آن مے اندازیم بے توقف ناچیز
و مضمحل میگردند و اثری از اینها باقی نمیماند الا قلب انسانی که منصبغ برنگ او ست باقی میماند
و لاشیئ محض نمیگردد و همچنین ظهوریکه در جانب فوق بماورای عرش تعلق دارد که از عالم امر
صرف ست عرش را نسبت بآن مرتبه همین حکم ست که ارض و سموات را نسبت بعرش بوده
است و همچنین هر فوق را نسبت بتحت خود همین حکم ست الی ان ینتهی عالم الامر

بعد از تمامیِ این دائرہ معاملہ بہ حیرت ست و بجہل اگر معرفت ست ہم مجہول الکیفیت ست کہ فراخورِ عقل و فہمِ حادث نیست شمّہ از کمالاتِ انسانی و قلبِ انسان نیز بگویم ع عیب مے جملہ بگفتی ہنرش نیز بگوے ۔ عرشِ مجید ہر چند اوسع و مظہرِ اتم ست اما علم بحصولِ این دولت خود ندارد و شعور باین کمال او را حاصل نیست بخلافِ قلبِ انسانی کہ صاحبِ شعور ست و بعلم و معرفتِ خود معمور و مزیّتِ دیگر مر قلب را آنست کہ بیان مینمایم نیک استماع نمائی مجموعِ انسان کہ آنرا عالمِ صغیر نامند ہر چند مرکّب از عالمِ خلق و عالمِ امر ست اما آنرا ہیئتِ وحدانی حقیقی حاصل ست کہ آثار و احکام بران ہیئت مترتب ست و عالمِ کبیر را این ہیئت حاصل نیست اگر ہست اعتباری ست پس فیوضے کہ از راہِ این ہیئتِ وحدانی بانسان و بتوسطِ او بقلبِ انسان میرسد عالمِ کبیر و عرشِ مجید کہ ہمچون قلب ست مر آن عالم را ازین فیوض و برکات قلیل النصیب ست و ایضاً جزو ارضی کہ فی الحقیقۃ خلاصۂ مخلوقاتست و با وجودِ دوری اقربِ ظہورات ست کمالاتِ آن در مجموعۂ عالمِ صغیر سرایت نمودہ ست و در عالمِ کبیر فی الحقیقۃ چونکہ مجموعہ نیست این سرایت آنجا مفقود ست پس قلبِ انسان این کمالات را نیز دارد بخلافِ عرشِ مجید باید دانست کہ این فضائل و کمالات کہ در قلب اثبات نمودہ مے آید چون نیک ملاحظہ مینماید داخلِ فضلِ جزئی ست فضلِ کلّی مر ظہورِ عرشی را میباید مثلِ عرش و مثلِ قلب چنان میباید کہ گویا آتشے ست وسیع کہ دشت و صحرا را منوّر ساختہ است و ازان آتش مشعلے گیراندہ اند کہ بواسطۂ لحوقِ بعضے امورِ نورانیت دیگر پیدا کردہ ست کہ دران آتش نیست و شک نیست کہ این زیادتی جز فضلِ جزئی اثبات نمینماید و اللہ سبحانہ اعلم بحقائقِ الامورِ کلّہا ربنا اتمم لنا نورنا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدیر و صلی اللہ تعالی علی سیدنا محمد و آلہ و صحبہ اجمعین و سلم و بارک و علی جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکۃ المقربین اجمعین

المنتخبات ٧٦ | **مکتوب هشتاد و یکم** | سعادت ابدیه ٧٦

به محمد مراد قوربیکی صدور یافته در اندرز و نصیحت و اجتناب از مزخرفات دنیاے دنیه و ما یناسب ذلک

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی میترسم مبادا که یاران نیک سرانجام بمزخرفات دنیاے دنیه که بظاهر طراوت و حلاوت دارد در رنگ طفلان فریفته گردند و بدلالت دشمن لعین از مباح بمشتبه و از مشتبه بمحرم گرایند و از مولاے خود جل سلطانه خجل و شرمنده مانند در توبه و انابت قدم راسخ باید داشت و منهیات شرعیه را سم قاتل باید انگاشت

ع همه اندرز من بتو این ست * که تو طفلی و خانه رنگین ست *

حضرت حق سبحانه و تعالی بکرم خویش دائره مباح را بر عباد وسیع ساخته است بید ولتے باشد که از تنگی سینه این همه وسعت را تنگ انگاشته در ماوراے این دائره وسیع قدم نهد و از حدود شرعیه تجاوز نماید و در مشتبه و محرم افتد ملتزم حدود شرعیه باید بود و سر موے از ان حدود تجاوز نباید نمود نماز گذاران و روزه داران برسم و عادت بسیارند اما پرهیزگاران که محافظت حدود شرعیه نمایند اقل قلیل اند و فارقیکه محق را از مبطل جدا سازد همین پرهیزگاریست چه صوم و صلوة بصورت از هر دو بوجود مے آید قَالَ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ مِلَاکُ دِیْنِکُمُ الْوَرَعُ وَقَالَ اَیْضًا عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ لَا تَعْدِلُ بِالرِّعَةِ شَیْئًا یاران هرچند طعامهاے پرتکلف میخورند و لباسهاے پرزرق میپوشند اما التذاذ و انتفاع در طعام و لباس فقرا ست

ــه آنکه آن داد بشاهان بگدایان این داد ، ازآن تا این فرق بسیارست چه آن از رضائے مولیٰ جلّ سُلطانهٗ بعیدست واین برضائے او تعالیٰ نزدیک ست ونیز مُحاسبهٔ آن ثقیل ست ومُحاسبهٔ این خفیف رَبَّنَآ اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا برخوردارے سلطان مراد توفیقِ توبه وانابت یافته است وطریقه را اخذ نموده از حضرتِ حق سُبحانهٗ وتعالیٰ ثبات واستقامت مسئول ست وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلٰى سَآئِرِ الْاِخْوَانِ ●

مکتوب ٨٢ هشتاد ودوم

بخواجه شرف الدین حسین صدور یافت در اجتناب از دُنیائے دنیّه وتحریض نمودن بر شریعت غرّا وما یناسب ذٰلِكَ اَللّٰهُمَّ صَغِّرِ الدُّنْيَا بِاَعْيُنِنَا وَكَبِّرِ الْاٰخِرَةَ فِيْ قُلُوْبِنَا بِحُرْمَةِ حَبِيْبِكَ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ فرزندِ عزیز باتمیز زنهار بزخرفاتِ دنیّه راغب نشوی و بطمطراقاتِ فانیه فریفته نگردی وسعی نمائی که در جمیع حرکات وسکنات بمقتضائے شریعتِ غرّا عمل نموده آید وبر وفقِ ملّتِ زهرا زندگانی کرده شود اوّل تصحیحِ اعتقاد بمقتضائے آرائے علماءِ اهل سنّت وجماعت شکر الله تعالیٰ سعیهم ضروریست بعد ازان احکامِ معاملهٔ فقهیّه عملیّه است در ادائے فرائض اهتمام تمام باید نمود ودر حِل وحُرمت نیک احتیاط باید فرمود عباداتِ نافله در جنبِ عباداتِ فرائض کالمطروح فی الطّریق اند واز اعتبار ساقط اند اکثرِ مردمِ این وقت در ترویجِ نوافل اند ودر تخریبِ فرائض در اتیانِ نوافلِ عبادات اهتمام دارند وفرائض را خوار وبے اعتبار شمرند مبلغ کلی بتقریب وبے تقریب بمستحق وغیر مستحق میدهند امّا یک جیتل در ادائے زکوٰة ایشان را در مصرف دادن متعسّرست نمیدانند که یک جیتل در زکوٰة دادن بهتر از لکهائے صدقهٔ نافله است در ادائے زکوٰة مجرّد امتثالِ امرِ مولیٰ ست جلّ سُلطانهٗ ودر صدقهٔ نافله بسیارست که منشاءِ آن هوائے نفسانی بود لهٰذا در فرض ریا را گنجایش نیست

و در نفل جولانگاهِ ریا است از ینجاست که در ادائے زکوٰۃ اظهار اَولیست که نفیِ تهمت نماید و در صدقهٔ نافله استتار بهتر ست که الیق بقبول ست بالجمله از التزامِ احکامِ شرعیه چاره نیست تا از مضرتِ دنیا رستگاری متصور شود اگر تحقیقت ترکِ دنیا میسّر نگردد از ترکِ حکمی دنیا کوتهی نکنند و آن التزامِ شریعت ست در اقوال و افعال والله سبحانه الموفق والسلام علی من اتبع الهدیٰ ◆

٣٥ — مکتوب هشتاد و ششم (٨٦)

بشیخ طاهر بدخشی صدور یافته در جوابِ کتابتِ او الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفهٔ شریفهٔ اخوی اعزی رسید از احوال و معارف که اندراج یافته بود بوضوح انجامید مسرور گردانید چه دولتیست که محبان و مخلصان دست از همه شسته متوجه جنابِ قدسِ او تعالی گردند و ماسوے را به پشتِ پا زده بکلیت باو سبحانه اقبال نمایند باقی کیفیاتِ این حدود را اخوی شیخ عبدالحی شاید بتفصیل وا نماید و علوم و معارفِ ربانی و کتابتی نزدِ مشار الیه بسیارت از آن مقوله چیزے نوشت بعواقبِ جمیع امور بخیر باد بالنبی وآله الامجاد علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات اتمها واکملها ◆

٣٦ — مکتوب هشتاد و هفتم (٨٧)

المنتخبات ٧٨

بفتح خان افغان در نصائح صدور یافت ◆ الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی مکتوب شریف که مُنبی از کمالِ محبت و اخلاص فقرا بوده رسید حضرت حق سبحانه وتعالیٰ بر محبتِ ایشان استقامت بخشاد نصیحتے که بدوستانِ سعادتمند نموده مے آید اتباعِ سنتِ سنیه

است علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة واجتناب از بدعت نامرضیه است هرکه احیاے سنتے از سنن نماید که متروک العمل گشته است آنکس را ثواب صد شهید ست فلیقس که احیاے فرضے از فرائض یا احیاے واجبے از واجبات نماید پس تعدیل ارکان در نماز که نزد اکثر علماء حنفیه واجب ست و نزد امام ابو یوسف و امام شافعی فرض ست و نزد بعضے از علماء حنفیه سنت ست و بیش اکثر مردم این عمل متروک گشته ست اجر احیاے این یک عمل زیاده از ثواب صد شهید فی سبیل الله خواهد بود و علٰی هٰذا القیاس سائر الاحکام الشرعیة من الحل والحرمة والکراهة وغیرها فرموده اند که واپس دادن نیم دانگ را بکسے که از ان کس بستم بے جهت شرعی گرفته باشد بهتر ست از آنکه دویست درم تصدق نماید و فرموده اند اگر شخصے را عمل صالح در رنگ عمل پیغمبر بود و بر آنکس نیم دانگ از حق کسے مانده باشد آنکس را به بهشت نبرند تا آن نیم دانگ را ادا نماید بالجمله ظاهر را باحکام شرعیه متحلی ساخته متوجه باطن باید بود تا بغفلت آلوده نشود و تحلی باحکام شرعیه بے امداد باطن متعذر ست علما فتوے میدهند و کار را اهل الله میکنند اهتمام در باطن مستلزم اهتمام ظاهر ست و هر که بباطن پردازد و از ظاهر در ماند ملحد ست و احوال باطن استدراجات ویند علامت صحت حال باطن اهتمام تحلی ظاهر ست باحکام شرعیه طریق استقامت این ست والله سبحانه الموفق

۳۷—	مکتوب (۸۸) هشتاد و هشتم	منتخبات

به ملا بدیع الدین صدور یافت در رضا بقضا والتذاذ بفعل مولی الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفٰی بنده مقبول آنست که بفعل مولاے خود راضی باشد و آنکه تابع رضاے خودست بنده خودست اگر مولی بر حلقوم بنده اجراے کارد نماید باید که بنده در انوقت شادان وخندان باشد و همان فعل مولا را مرضی خود یابد بلکه بآن فعل متلذذ بود و اگر عیاذا بالله سبحانه

اورا ازین فعل کراہت پیدا آید و سینۂ او تنگی آرد از دائرہ بندگی او دور ست و از قرب مولی مطرود و مہجور چون طاعون مراد اوست تعالی باید کہ آنرا مراد خود دانستہ شادان و خرم باشند و از استیلاء طاعون کج ابرو نشوند و دلتنگ نباشند بلکہ چون فعل محبوب ست بآن متلذذ باشند ہر کسے را اجل مسمی ست کہ احتمال زیادتی و نقصان ندارد پس اضطراب چیست نہایت آنکہ از بلاہا عافیت طلبند و از سخط پناہ جویند کہ مرضی او تعالی در دعا و سوال بندہ است قَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ مولانا عبد الرشید آمدہ احوال آن بقعہ را بیان نمود عافاکم اللہ سبحانہ عن البلیات الظاہرۃ والباطنۃ

سعادت ابدیہ ۱ ۸	مکتوب (۸۹) ہشتاد و نہم	۳۸-

بسیادت پناہ میر محب اللہ در نصیحت صدور یافتہ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ ثَبَّتَنَا اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ وَاِیَّاکُمْ عَلٰی جَادَّۃِ اٰبَائِکُمُ الْکِرَامِ بِصَدَقَۃِ حَبِیْبِہٖ سَیِّدِ الْاَنَامِ عَلَیْہِ وَعَلَیْہِمُ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ احوال و اوضاع فقرائے این حدود مستوجب حمد ست لِلّٰہِ سُبْحَانَہٗ الْحَمْدُ وَالْمِنَّۃُ دَائِمًا وَعَلٰی نَبِیِّہِ الصَّلٰوۃُ وَالتَّحِیَّۃُ سَرْمَدًا اَلْمَسْئُوْلُ مِنَ اللّٰہِ سُبْحَانَہٗ سَلَامَتُکُمْ وَعَافِیَتُکُمْ وَثَبَاتُکُمْ وَاسْتِقَامَتُکُمْ مخدوما مکرما شفقت آثارا وقت کار گذشتہ میرود و ہر آنے کہ میگذرد لختے از عمر کم مینماید و اجل مسمی را قریب میسازد امروز اگر متنبہ نشد فردا غیر از حسرت و ندامت نقد وقت نخواہد بود اہتمام باید کرد کہ درین چند روز حیات بر وفق شریعت غرا زندگانی نمودہ آید تا نجات متصور شود این وقت وقت عمل ست وقت عیش در پیش ست کہ ثمرۂ این عمل ست در وقت عمل عیش کردن زراعت خود را سبز خوردن ست و از ثمرۂ آن باز داشتن ست زیادہ چہ تصدیع دہد دولت صوری و معنوی محصل باد

	مکتوب (۹۰) نودم	۳۹-

بمرزا عرب خان در سفارش صدور یافت اَیَّدَکُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَنَصَرَکُمْ عَلَی الْاَعْدَاءِ الْاٰفَاقِیَّۃِ وَالْاَنْفُسِیَّۃِ وَنَجَّاکُمْ عَنِ الْبَلِیَّاتِ الصُّوْرِیَّۃِ وَالْمَعْنَوِیَّۃِ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَسَلَّمَ اَلْخَلْقُ عِیَالُ اللّٰهِ وَاَحَبُّ الْخَلْقِ اِلَی اللّٰهِ مَنْ اَحْسَنَ اِلٰی عِیَالِهٖ حضرت حق سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی متکفّل ارزاق خلائق گشته است پس خلائق در رنگ عیال او باشند تعالی هر که بعیال کسے مواسات کرده باشد و بار او را برداشته باشد هر آئینه این کس محبوب صاحب آن عیال خواهد بود که او را سبکسار ساخته و مؤنت او را بر خود گرفته بِنَاءً عَلٰی ذٰلِکَ بتصدیع جرأت مینماید که حافظ حامد مرد صالح و تالی قرآن مجید ست کثرت عیال او را مشوش میدارد که از عهده شان نمیتواند برآمد مسئول از کرم ایشان امداد و اعانت مشار الیه ست کریمان را از برای کرم بهانه کا

مکتوب (۹۶) نود و ششم

بخواجه ابو الحسن بدخشی الکشمی صدور یافته در حل آنکه پیغمبر صَلَّی اللّٰهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَسَلَّمَ در مرض موت طلب قرطاس فرمودند تا چیزے نویسند و حضرت فاروق با جمعے از صحابه منع آن نمودند بچندین وجه اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی **سوال** حضرت رسالت خاتمیت عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّۃُ در مرض موت قرطاس طلبیدند و فرمودند ایتونی بقرطاس اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی و حضرت فاروق رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ با جمعے دیگر از اصحاب کرام رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُمْ منع اتیان قرطاس نمودند و حضرت فاروق رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ گفت حسبنا کتاب الله و گفت اَهَجَرَ اسْتَفْهِمُوْهُ و حضرت رسالت عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِیَّۃُ هر چه میفرمودند از روے وحی میفرمودند کَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰی اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُّوْحٰی و منع و رد وحی کفر ست کَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی وَمَنْ لَّمْ یَحْکُمْ بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ فَاُولٰٓئِکَ هُمُ الْکٰفِرُوْنَ و ایضاً تجویز هجر و هذیان بر پیغامبر مستلزم رفع اعتماد ست

از احکامِ شرعیهٔ او و آن کفر والحاد و زندقه است حلّ این شبهتِ قویه چیست بدان ارشدک الله تعالیٰ وهداک سواء الصراط این شبهه وامثال این شبهه را کہ جمعی بر حضرات خلفاء ثلثہ رضی الله تعالیٰ عنہم و بر سائر صحابه کرام رضی الله تعالیٰ عنہم ایراد مینمایند و باین تشکیکات ردِّ ایشان میخواهند اگر بسر انصاف بیایند و شرفِ صحبتِ خیر البشر را علیه وعلیٰ آله الصلوٰة والسلام قبول نمایند و بدانند که نفوسِ ایشان در صحبتِ خیر البشر علیه وعلیٰ آله الصلوٰة والسلام از هوا و هوس مزکی شده بودند و سینهای شان از عداوت و کینه پاک گشته و دانند که ایشانند اکابرِ دین و کبرای اسلام که بذل نموده اند طاقتهای خود را در اعلای کلمهٔ اسلام و در نصرتِ سیدِ انام و انفاق فرموده اند اموالِ خود را در اعلای کلمهٔ اسلام از برای تائیدِ دینِ متین در لیل و نهار و در سر و جهار و گذاشته اند عشائر و قبائلِ خود را و اولاد و ازواجِ خود را و اوطان و مساکنِ خود را و عیون و زروعِ خود را و اشجار و انهارِ خود را از جهتِ محبتِ رسول علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات و ایثار نموده اند نفسِ رسول الله را بر محبتِ نفوسِ خویش و اختیار کرده اند محبتِ رسول را بر محبتِ خویش و بر محبتِ ذریات و اموالِ خویش و ایشانند مشاهدانِ وحی و ملک و بینندهای معجزات و خوارق تا آنکه غیبِ ایشان شهادت گشته است و علمِ شان عین شده و هم الذین اثنی الله تعالیٰ علیهم فی القرآن المجید، رضی الله عنهم ورضوا عنه ذلک مثلهم فی التوراة ومثلهم فی الانجیل، هرگاه جمیعِ اصحابِ کرام درین کرامات شریک باشند از اکابرِ صحابه که خلفاءِ راشدین باشند از بزرگیهای ایشان چه واناید همان فاروق که حضرتِ حق سبحانه وتعالیٰ در شانِ او رسولِ خود را فرموده یا ایها النبی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله تعالیٰ عنهما فرموده است که سببِ نزولِ این آیهٔ کریمه اسلامِ حضرتِ فاروق ست رضی الله تعالیٰ عنه بعد از حصولِ نظرِ انصاف و بعد از قبولِ شرفِ صحبتِ خیر البشر علیه وعلیٰ آله الصلوات والتحیات و بعد از دانستنِ بزرگیهای و علوِ

درجاتِ اصحابِ کرام علیهم الرضوان آن جماعه اعتراض کنندگان و تشکیک پیدا آرندگان نزدیک ست که این شبهها را در رنگِ مغالطهاے و سفسطهاے زراندوده تصوّر نمایند و از درجهٔ اعتبار ساقط کنند اگرچه مادهٔ غلط درین شبهها تشخیص نکنند و محلِ سفسطه را تعیین ننمایند لا اقلّ مجملاً این قدر شاید دانند که مؤدّاے این تشکیکات و حاصلِ این شبهات بے تحصیل بلکه مصادمِ بداهت و ضرورتِ اسلامیه هست و مردود و مطرود بکتاب و سنت ست مع ذٰلک در جوابِ آن سوال و در تعیینِ موادِ غلطِ آن شبهه چند مقدمه بعونِ الله سبحانه نوشته مے آید استماع نمایند حلِ این اشکال بر وجه کمال مبتنی بر چند مقدمه است هرچند هر مقدمه جوابیست علاحده **مقدمهٔ اول** آنکه جمیع منطوقات و معقولاتِ آنحضرت علیه و علی آله الصلوٰة والتحیة بموجبِ وحی نبوده و کریمهٔ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰى مخصوص بنطقِ قرآنی ست کما قاله اهل التفسیر و نیز اگر جمیع منطوقاتِ او علیه و علی آله الصلوٰة والسلام بموجبِ وحی بودے بر بعضے مقولاتِ او علیه و علی آله الصلوٰة والسلام از نزدِ حق جل شانه اعتراض وارد نگشتے و عفو از آن گنجایش نداشتے قال الله تعالیٰ خطاباً لنبیه علیه و علی آله الصلوٰة والسلام عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ لِمَ اَذِنْتَ لَهُمْ. **مقدمهٔ دویم** آنکه در احکامِ اجتهادیه و در امورِ عقلیه بموجبِ کریمهٔ فَاعْتَبِرُوْا يٰۤاُولِي الْاَبْصَارِ و کریمهٔ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْاَمْرِ اصحابِ کرام را با آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات گنجایشِ گفتگو بوده است و ردّ و بدل مجال داشته چه امر باختیار و امر بمشوره بے حصولِ ردّ و بدل صورت ندارد و در قتل و فدیهٔ اساری بدر که اختلاف واقع شده بود و حضرت فاروق بقتل حکم کرده بود وحی موافقِ رائے فاروق آمد و بر اخذِ فدیه وعید نازل گشت آن سرور فرمود علیه و علی آله الصلوٰة والسلام لو نزل العذاب لما نجا غیر عمر و سعد بن معاذ چه سعد نیز اشارت بقتلِ آن اساری نموده بود **مقدمهٔ سیوم** آنکه سهو و نسیان بر پیغامبر جائز ست بلکه واقع علیه و علی آله الصلوٰة والسلام در حدیثِ ذی الیدین آمده که

آن سرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام در نماز فرض رباعی بر دو رکعت سلام دادند ذوالیدین عرض کرده اقصرت الصلوٰۃ ام نسیت یا رسول اللہ بعد از ثبوت صدق قول ذی الیدین آن سرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام برخاستہ دو رکعت دیگر با آن منضم ساختند و سجدهٔ سہو کردند ہرگاه سہو و نسیان در حالت صحت و فراغت بمقتضائے بشریت جائز باشد صدور کلام بقصد و بے اختیار در مرض موت در وقت استیلائے وجع بمقتضائے بشریت از ان سرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام چرا جائز نباشد و اعتماد از احکام شرعیہ برائے چہ مرتفع شود زیرا کہ حضرت حق سبحانہ وتعالی بوحی قطعی آن سرور را علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام اطلاع بر سہو و نسیان او میفرموده و صواب را از خطا متمیز میساخت چہ تقریر نبی بر خطا مجوز نیست کہ مستلزم رفع اعتماد ست از احکام شرعیہ او پس ثابت شد کہ موجب رفع اعتماد نفس سہو و نسیان نیست بلکہ تقریر بر سہو و نسیان موجب رفع اعتماد ست از احکام شرعیہ او و آن تقریر مقرر ست کہ مجوز نیست **مقدمہ رابع** آنکہ حضرت فاروق بلکہ خلفاء ثلثہ رضی اللہ تعالی عنہم مبشر بجنت اند بکتاب و سنت و احادیث بخصوص در باب بشارت جنت بر ایشان از کثرت رواۃ ثقات توان گفت کہ بحد شہرت بلکہ بحد تواتر معنے رسیده باشد انکار آن از جہل ست یا از عناد رواۃ احادیث صحاح و حسان اہل سنت اند کہ از اساتذهٔ خود کہ صحابہ و تابعین باشند اخذ نموده اند و رواۃ جمیع فرق مخالفہ را اگر جمع کنند معلوم نیست کہ بعشر عشیر اہل سنت برسند کما لا یخفی علی المتتبع المتفحص المنصف و کتب احادیث اہل سنت مشحون بہ بشارت این اکابر ست بہ بہشت و اگر در کتب احادیث بعضے از فرق مخالفہ این بشارت را روایت نکرده باشند غم نیست کہ عدم روایت بشارت بر عدم بشارت دلالت ندارد و اما ثبوت بشارت این اکابر بہ بہشت در قرآن مجید پس ست بآیات متکثره منہا قال اللہ تبارک وتعالی والسابقون الاولون من المہاجرین والانصار والذین اتبعوہم باحسان رضی اللہ عنہم ورضوا عنہ

اللہم اغفر لکاتبہ ولوالدیہ

وَاَعَدَّ لَهُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِیْ تَحْتَهَا الْاَنْهٰرُ خٰلِدِیْنَ فِیْهَآ اَبَدًا ذٰلِکَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ، وَقَالَ اللّٰهُ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی لَا یَسْتَوِیْ مِنْکُمْ مَّنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقٰتَلَ اُولٰٓئِکَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِیْنَ اَنْفَقُوْا مِنْ بَعْدُ وَقٰتَلُوْا وَکُلًّا وَّعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰی هرگاه جمیع صحابه که پیش از فتح و بعد از فتح انفاق و مقاتله کرده اند مبشر به بهشت باشند اکابر صحابه که در انفاق و مقاتله و مهاجره اسبق اند چگوید و چه تواند گفت و عظمت درجاتِ ایشان را چگونه درک نماید که چیست اہل تفسیر گفته اند که کریمهٔ لَا یَسْتَوِیْ در شانِ حضرتِ صدیق رضی الله تعالیٰ عنه نازل گشته است که اسبق سابقان ست در انفاق و مقاتله وَقَالَ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی لَقَدْ رَضِیَ اللّٰهُ عَنِ الْمُؤْمِنِیْنَ اِذْ یُبَایِعُوْنَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ امامِ محی السنة در معالم التنزیل از جابر نقل کرده رضی الله تعالیٰ عنه که پیغامبر صلی الله علیه وعلیٰ آله وسلم فرمود که بدوزخ نرود یک کس از انها که در تحتِ شجره بیعت کرده اند و این را بیعت الرضوان گویند چه حضرت حق سبحانه وتعالیٰ ازین قوم خشنود شد و شک نیست که تکفیرِ شخصے که مبشر به بهشت باشد بکتاب و سنت کفر ست و از اقبحِ قبائح **مقدمهٔ خامس** آنکه توقفِ حضرتِ فاروق رضی الله تعالیٰ عنه در اتیانِ قرطاس نه از روے رد و انکار بوده عیاذًا بالله سبحانه من ذٰلک این قسم سوء ادب وزرائے وندمائے پیغمبرے که بخلق عظیم متصف ست چگونه باشد بلکه از ادنائے صحابی که یکبار یا دو بار بشرفِ صحبتِ خیر البشر مشرف گشته است این معنی متوقع نیست بلکه از عوامِ امتِ او که بدولتِ اسلام مستسعد گشته اند این قسم رد و انکار متوهم نیست فکیف کسیکه از اکابرِ وزرا و ندما باشد و از اعاظمِ مهاجرین و انصار بود این معنی تخیل نتوان نمود باید حضرت حق سبحانه وتعالیٰ وتقدس انصاف دهاد که با اکابرِ دین این قسم سوءِ ظن پیدا کنند و نافهمیده بهر کلمه و کلام مواخذه نمایند بلکه مقصدِ حضرتِ فاروق استفهام و استفسار بوده چنانچه گفته اِسْتَفْهِمُوْهُ یعنی اگر بجد و اهتمام طلب قرطاس فرمایند آورده شود و اگر درین باب چندان اهتمام نداشته باشند درین وقتِ نازک تصدیعِ ایشان نباید داد چه اگر بوحی و امر طلب

در قرطاس نموده اند بتاکید و مبالغه طلبِ قرطاس خواهند کرد و بآنچه مامور ند خواهند نوشت که تبلیغ وحی بر نبی واجب ست و اگر این طلب بامر وحی نیست بلکه میخواهند که از روے اجتهاد و فکر چیزے نویسند وقت مساعدتِ آن نمیکند پایهٔ اجتهاد بعد از ارتحالِ ایشان تا بحیست مستنبطانِ امتِ ایشان از کتاب که اصلِ اصولِ دین ست احکامِ اجتهادیه را استنباط خواهند نمود و هرگاه در حضورِ ایشان که آوانِ نزولِ وحی بوده استنباطِ مستنبطان را گنجایش بوده بعد از ارتحالِ ایشان که زمانِ انقطاعِ وحی ست بطریقِ اَوْلیٰ استنباط و اجتهادِ اولی العلم مقبول خواهد بود و تحرچون آن سرور علیه و علیٰ آله الصلوٰۃ والسلام درین باب جد و اہتمام نفرمودند بلکه ازین امر اعراض نمودند معلوم شد که از روے وحی نبوده است و توقفے که برائے مجردِ استفسار بود هیچ مذموم نیست ملائکه کرام از جهتِ استفسار و استعلام وجهِ خلافتِ آدم علیٰ نبینا وعلیه وعلیهم الصلوٰۃ والسلام عرض کردند اَتَجْعَلُ فِيْهَا مَنْ يُّفْسِدُ فِيْهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ ۔ و حضرتِ زکریا در وقتِ بشارتِ ولادتِ حضرتِ یحییٰ علیٰ نبینا وعلیهما الصلوٰۃ والسلام گفته اَنّٰى يَكُوْنُ لِيْ غُلٰمٌ وَّكَانَتِ امْرَاَتِيْ عَاقِرًا وَّقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا ۔ و حضرتِ مریم رضی الله تعالیٰ عنها گفته اَنّٰى يَكُوْنُ لِيْ غُلٰمٌ وَّلَمْ يَمْسَسْنِيْ بَشَرٌ وَّلَمْ اَكُ بَغِيًّا ۔ و حضرتِ فاروق هم اگر برائے استفهام و استفسار در اتیانِ قرطاس توقف نموده باشند چه مضایقه است و چه شور و شر ست مقدمهٔ سادس آنکه حصولِ حسنِ ظن بصحبتِ آن سرور و باصحابِ آن سرور علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات در کار ست و دانستنِ آنکه بهترینِ قرونِ قرنِ او بوده است علیه و علیٰ آله الصلوٰۃ والسلام و اصحابِ او بهترینِ بنی آدم بودند بعد از انبیا علیهم الصلوات والتحیات نیز در کار ست تا یقین شود که در بهترینِ قرون بعد از ارتحالِ آن سرور علیه و علیٰ آله الصلوات والتسلیمات جماعه که بهترینِ بنی آدم بوده اند بعد از انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بر امرِ باطل اجماع نخواهند کرد و فسقه و کفره را جانشینِ

خیر البشر نخواهند ساخت و آنکه گفتیم که اصحاب کرام بهترین بنی آدم اند زیرا که این امت بنص قرآنی خیر الامم ست و بهترین این امت ایشانند چه هیچ ولی بمرتبهٔ صحابی نرسد پس اندکے بسر انصاف باید آمد و باید فهمید که اگر منع اتیانِ قرطاس از حضرتِ فاروق کفر مے بود حضرتِ صدیق که بنص قرآنی اتقاے این امتِ خیر الامم ست تخصیص بخلافتِ او نمیکرد و مهاجر و انصار که حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآنِ مجید خود بر ایشان ثنا فرموده ست و از ایشان راضی گشته ست و موعود بجنت ساخته است با او بیعت نمیکردند و جانشینِ پیغامبر نمیساختند و چون حسنِ ظن بصحبتِ آن سرور و باصحابِ آن سرور علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات که معتد منه محبت ست حاصل گشت از مزاحمتِ این قسم شبهات نجات میسر شد و حدسِ بطلانِ این تشکیکات پیدا آمد و اگر عیاذاً بالله سبحانه حسنِ ظن بصحبتِ او و اصحابِ او علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات پیدا نشد و به سوءِ ظن کشید این سوءِ ظن ناچار بصاحبِ آن صحبت و بصاحبِ آن اصحاب نیز منجر خواهد شد بلکه بمولاے آن صاحب نیز خواهد رفت شناعتِ این امر انیک باید دریافت ما اٰمن برسول الله من لم یوقر اصحابه قال علیه و علی آله الصلوة و السلام فی شان اصحابه الکرام علیهم الرضوان من احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم پس محبتِ اصحاب مستلزمِ محبتِ او گشت علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و بغضِ اصحاب مستلزمِ بغضِ او علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و التحیات و چون این مقدمات معلوم گشت بے تکلف جوابِ آن شبهه و امثالِ آن شبهه حاصل شد بلکه اجوبهٔ متعدده بحصول انجامید چه هر مقدمه ازین مقدمات توان گفت که جوابے ست از اجوبهٔ متعدده چنانچه گذشت و مجموعِ این مقدمات بعون الله سبحانه حسم مادهٔ این شبهه مینماید و در دفعِ این تشکیک از نظر بحدس مے آرد کما لا یخفی علی الفطن المنصف لفظ حدس بتصرفه بزبان مے آرد و الا امثالِ این تشکیکات بدیهی البطلان اند و مقدماتیکه در بیانِ بطلانِ آن شبهات آورده میشود

از قبیل تنبیهات ست برآن بداهت بلکه این قسم شبهات و تشکیکات نزد این فقیر در رنگ آنست که شخصے ذی فنون نزد جماعهٔ ابلهان بیاید و سنگے را که محسوس ایشانست بدلائل و مقدمات زراندوده برایشان اثبات نماید که آن ذهب ست و این بیچارگان چون در دفع آن مقدمات مموهه عاجزاند و در تعیین مواد غلط آن دلائل قاصر ناچار در اشتباه مے افتند بلکه یقین بذهبیت آن سنگ مینمایند و حس خود را فراموش میسازند بلکه متهم میدارند زیرکے باید که اعتماد بر ضرورت حس نماید و مقدمات مموهه را متهم سازد و در ما نحن فیه نیز بزرگی و علو درجات خلفاء ثلثه بلکه بزرگی جمیع اصحاب کرام حضرت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات بمقتضاے کتاب و سنت محسوس و مشاهد ست قادح و طاعن این بزرگواران که بدلائل زراندوده قدح و طعن در ایشان نماید آن طعن در ایشان در رنگ قدح آن سنگ ست که در وجود آن نمایند و از راه ببرند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب، فیا لیت شعری ما حملهم علی سب اکابر الدین و طعن کبراء الاسلام و لیس طعن احد و سب شخص من الفسقة و الکفرة مما یعد فی الشرع عبادة و کرامة و فضیلة و وسیلة الی النجاة فکیف سب هداة الدین و طعن حماة الاسلام و ما ورد فی الشرع ان سب اعداء الرسول علیه و علی اله الصلوة و السلام کابی جهل و ابی لهب مثلا و طعنهم مما یعد عبادة و کرامة بل الاعراض عنهم و عن احوالهم اولی و انسب و اسلم عن تضییع الوقت و الاشتغال بما لا یعنیه، تلک امة قد خلت لها ما کسبت و لکم ما کسبتم و لا تسئلون عما کانوا یعملون، حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید در صفت اصحاب پیغمبر علیه و علیهم الصلوة و السلام رحماء بینهم میفرماید پس در حق این بزرگواران گمان عداوت و کینه با یکدیگر بردن منافی نص قرآنی ست و نیز اثبات عداوت و کینه درین بزرگواران قدح در فریقین پیدا میکند و رفع امان از طرفین

مینماید پس هر دو فریق از اصحاب لازم مے آید که مطعون باشند عیاذاً باللّٰه سبحانه من ذلك و بهترین بنی آدم بعد از انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بدترین مردم باشند و بهترین قرون بدترین قرون باشند چه اهل آن قرن همه این زمان بعداوت و کینه متصف گشته اند هیچ مسلمانے باین امر جرأت ننماید و این معنی را تجویز نکند چه قسم بزرگی ست حضرت امیر را رضی اللّٰه تعالی عنه که خلفاء ثلثه رضی اللّٰه تعالی عنهم معادی او باشند و حضرت امیر را باین حضرات عداوت مُبطنه بود این خود قدح طرفین ست چرا باید که اگر چون شیر و شکر نباشند و فانی در یکدگر نبوند امر خلافت نزد این بزرگواران مرغوب و مطبوع نبوده ست تا سبب عداوت کینه بود. اَقِیلُونِی از حضرت صدیق معروف و مشهور ست و حضرت فاروق میفرمودند اگر خریدارے پیدا شود این خلافت را بیک دینار بفروشم و حضرت امیر که با معاویه جنگ و جدل فرموده نه بواسطه میل و رغبت در امر خلافت بوده ست بلکه قتال با بغاة فرض میدانسته است و دفع ایشان میکرد قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَ تَعَاظَمَ وَ تَعَالٰی فَقَاتِلُوا الَّتِیْ تَبْغِیْ حَتّٰی تَفِیْٓءَ اِلٰٓی اَمْرِ اللّٰهِ. غَایَةُ مَا فِی الْبَابِ چون محاربان حضرت امیر باغیان متأول اند و صاحب رای و اجتهاد اند اگرچه درین اجتهاد مخطی باشند از طعن و ملامت و از تفسیق و تکفیر دور اند حضرت امیر در شان ایشان میفرماید اِخْوَانُنَا بَغَوْا عَلَیْنَا لَیْسُوْا کَفَرَةً وَّلَا فَسَقَةً لِمَا لَهُمْ مِّنَ التَّاوِیْلِ. قَالَ الشَّافِعِیُّ وَ هُوَ مَنْقُوْلٌ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیْزِ تِلْكَ دِمَاءٌ طَهَّرَ اللّٰهُ عَنْهَا اَیْدِیَنَا فَلْنُطَهِّرْ عَنْهَا اَلْسِنَتَنَا. رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَ لِاِخْوَانِنَا الَّذِیْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِیْمَانِ وَ لَا تَجْعَلْ فِیْ قُلُوْبِنَا غِلًّا لِّلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا رَبَّنَآ اِنَّكَ رَءُوْفٌ رَّحِیْمٌ. وَ الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ عَلٰی سَیِّدِ الْاَنَامِ وَ عَلٰی اٰلِهٖ وَ اَصْحَابِهِ الْکِرَامِ اِلٰی یَوْمِ الْقِیَامِ

٧١ — مکتوب (٩٧) نود و هفتم

بخواجه هاشم کشمی صدور یافت در جواب سؤال او که طلب حل مکتوب شصتم کرده بود. الحمد للّٰه

وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی پرسیدہ بودند کہ معنی این عبارت چیست کہ در مکتوب ششم واقع شدہ است آنکارم کہ مقصود از آفرینشِ من آنست کہ ولایتِ محمدی بولایتِ ابراہیمی علیہما الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ منصبغ گردد و حُسنِ ملاحتِ این ولایت با جمالِ صباحتِ آن ولایت ممتزج شود و بااین انصباغ و امتزاج مقامِ محبوبیتِ محمدیہ بدرجۂ علیا رسد۔ بدانند کہ منصبِ وَالاگی و مشاطگی ہیچ ممنوع و محذور نیست دالہ کہ بحُسن و الات دو محبوب صاحبِ جمال وکمال را با ہمدگر مختلط سازد و حُسنِ ہر کدام را بایکدگر معترن گرداند کمالِ خدمتگاریِ اوست و نہایتِ شرف و سعادتِ او و ازین معنی ہیچ نقصے و قصورے در شانِ آن دو صاحبِ جمال لازم نمے آید و ہمچنین اگر مشاطگی نمودہ در حُسن و جمالِ آن دو صاحبِ کمال بیفزاید و طراوت و زینتِ دیگر پیدا آرد شرافت و سعادتِ اوست و ہیچ نقص و قصور ایشانہا لازم نہ

ازان طرف نپذیرد کمالِ تو نقصان وزین طرف شرفِ روزگارِ من باشد

بالجملہ انتفاع و استفادہ کہ صاحبِ دولتان را از راہِ غلمان و خدمہ میسر میگردد ہیچ ممنوع و محذور نیست کہ مستلزمِ قصور و نقصان نیست بلکہ کمالِ صاحبِ دولتان در خدمتِ غلمان و خدمہ است قاصر دولتے بود کہ از خدمہ منتفع و متمتع نبود انتفاع و تمتع از ہمگنان نقصان ست و استمداد و استفادہ از ہمسران قصور قَالَ اللّٰہُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی یَآاَیُّھَا النَّبِیُّ حَسْبُكَ اللّٰہُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ۔ ابن عباس رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُمَا فرمودہ است کہ سببِ نزولِ این آیتِ کریمہ اسلامِ حضرتِ فاروق ست رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ بدیہی ست کہ خدماتِ اصاغر و اسافل مزیت بخشِ مرتبہ اکابر و اعالی ست و اگر شخصے بامرِ بدیہی ہم مہتدی نشود قصورِ عبارت چیست سلاطین و امرا در تجمل و تسلط بخدم و حشم محتاجند و کمالاتِ خود را مربوط بایشان میدانند و ازین معنی ہیچ نقصانے و قصورے در مراتبِ ایشان نیست چنانچہ معلوم ست تشنیع و تعریض ست منشاء آن اشتباہ عدم فرق ست درمیان تمتع و انتفاعے کہ از جانبِ اصاغر مے آید و تمتع و انتفاعے کہ از

جانبِ اعالی حاصل میگردد و مُبَیِّن شد که اوّل کمال بخش ست و ثانی نقصان افزا پس اول مجوز باشد و ثانی ممتنع وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ الْمُلْهِمُ لِلصَّوَابِ رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی ط

۷۲ — مکتوب هفتاد و دوم

بداراب خان صدور یافته در بیانِ محبت و اخلاصِ این طائفۂ علیه که این محبت و اخلاص زینۂ فنا فی الله و بقا بالله ست وما یناسب ذٰلک اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی دولتِ خوشگوار که در خاندانِ شما احساس نموده مے آید با وجودِ اسبابِ غنا و با حصول موادِ استغنا نیازمندی ست با فقرا و خدمتگاری ست باین طبقۂ علیا که مُنبی از محبت و اخلاصِ این طائفۂ علیه ست و مُشعر از مودت و اختصاصِ این فرقۂ ناجیه محبّانِ این طائفه را بشارتِ اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ کافی ست و جلیسانِ این طبقه را نوید هُمْ قَوْمٌ لَّا یَشْقٰی جَلِیْسُهُمْ وافی و چون بعنایت الله سبحانه این محبت استیلا پیدا کند و غالب آید بر نهجے که غیر این محبت را در دل نگذارد و گرفتاریہائے دیگر بتمام از دل رخت بر بندد و لوازمِ محبت که اطاعتِ محبوب ست و بمرادِ او برپا بودن ست و باخلاق و اوصافِ او متخلق شدن ست ظاهر گردد این زمان فنا در محبوب حاصل میشود و شبیه بفنا فی الشیخ که زینۂ اول ست درین راه و این فنا فی الشیخ ثانیا وسیلۂ فنا فی الله میگردد که بقا بالله بران مترتب ست که محصّلِ ولایت ست بالجمله اگر در ابتدا بے توسط احدے محبت و انجذابِ محبوبِ حقیقی میسر گردد دولتے ست عظیم که محصّلِ فنا و بقا ست و الّا از متوسط کامل مکمل چاره نبود اول مرادِ خود را در مراداتِ او باید درباخت و در وے فانی باید گشت تا آن فنا وسیلۂ فنا فی الله گردد و از گرفتاریہائے ماسوا بتمام خلاص سازد و بدرجاتِ ولایت رساند

شے برشکر غلطیہائے صفرائیان ماز بہائے کوری سودائیان ✦ امثال این سخنان از برائے تنویہ وتشویق طالبان ومہوسان ایراد نمودہ مے آید واللہ سبحانہ الموفق بقیۃ المرام رقیمہ فقرا محمد قاسم بزرگ زادہ است ودر خدمت فقرا بودہ است امّا در حجر تربیت برادر کلان بناز ونعم کلان شدہ است ومحنتہائے روزگار کم دیدہ شوق ملازمت شما دارد اگر داخل ملازمان سرکار خود ساختہ بحال او التفات مرعی دارند از کرم بعید نخواہد بود زیادہ چہ تصدیع دہد والسلام

مکتوب (۷۹) ہفتاد ونہم

۴۳

بشیخ یوسف برکی صدور یافتہ در جواب رسالۂ او کہ مشتمل بود براعراض از کفر ومشعر از اقبال باسلام وما یناسب ذلک ✦ الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی رسالہ کہ نوشتہ حوالۂ مولانا عبد الحی نمودہ بودند کہ بنماید درین مدت نمودہ روزیکہ مولانا بابوراہی میشد آن رسالہ را آوردہ حاضر ساخت چون مطالعہ نمودہ شد باعث فرحت گشت کہ مشتمل براعراض از کفر بودہ است ومشعر از اقبال باسلام چنانچہ اسلام مجازی بہ از کفر مجازی ست اسلام طریقت نیز بہ از کفر طریقت ست در کفر طریقت ہمہ سکر ست ودر اسلام طریقت ہمہ صحو چنانچہ صحو مجازی بہ از سکر مجازی ست صحو طریقت نیز بہتر از سکر طریقت ست ثمرۂ کفر طریقت تشبیہ ونتیجۂ اسلام طریقت تنزیہ ہر قدر فرق کہ درمیان تشبیہ وتنزیہ ست ہمانقدر فرق درمیان کفر واسلام طریقت ست طائفۂ کہ جمع میان تشبیہ وتنزیہ اختیار کردہ اند وآنرا کمال دانستہ اند آن تنزیہ نیز از جملۂ تشبیہ ست کہ در نظر شان تنزیہ درآمدہ است والّا تشبیہ را چہ یارا کہ با تنزیہ حقیقی جمع شود ودر تشعشعات انوار آن مضمحل ونا چیز

مکتوب (۹۱) نود ونہم

۴۴

بمیر محمد نعمان صدور یافتہ در جواب سوالہائے کہ کردہ بودند بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ

وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی پرسیده بودند که گاه هست که سالک در وقتِ عُروج خود را در مقاماتِ اَصحابِ انبیا عَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ که باجماع از و فضل اند مییابد بلکه بساست که خود را در مقاماتِ انبیا عَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ مییابد حقیقتِ این معامله چیست بعضے مردم ازینجا مساواتِ آن سالک با اربابِ آن مقامات توہّم میکنند و شرکتِ او را درین مقامات با اہالیِ آن مقامات در تخیّل مے آرند و باین توہّم و تخیّل ردّ و طعنِ او مینمایند و زبانِ ملامت و شکایت در حقِ او دراز میکنند کشفِ غطا از روے این معمّا باید نمود جوابش آنست که وصولِ اسافل بمقاماتِ اعالی گاہست که از قبیلِ وصولِ فقرا و محتاجان بود که با بوابِ اصحابِ دُوَل و باَمکنهٔ خاصهٔ اربابِ نِعَم میسّر گردد تا ازینجا حاجتے خواهند و از دُوَل و نِعَمِ ایشان دریوزه نمایند دور از کار بود که این وصول را مساوات و شرکت فهمد و بساست که این وصول از قبیلِ تماشا بود که بوسائط و وسائل سیرِ اَماکنِ خاصهٔ اُمرا و سلاطین نماید تا بنظرِ اعتبار تماشا کند و رغبتے بعُلوّ پیدا آرد توہّمِ مساوات ازین وصول چه گنجایش دارد و تخیّلِ شرکت ازین سیر و تماشا چه متصوّر بود و وصولِ خادمان باَمکنهٔ خاصهٔ مخدومان تا حقوقِ خدمتگاری بجا آرند محسوس و وضیع و شریف ست ابلہے بود که ازین وصول توہّمِ مساوات و شرکت نماید هر فرّاشے و مگس رانے و شمشیر بردارے قرینِ سلاطینِ عظام ست و در اَخصِّ اَمکنهٔ ایشان حاضر خللے خبط مے طلبد که ازینجا توہّمِ شرکت و مساوات نماید ؎ بلائے دردمندان از در و دیوار مے آید مردم از براے ملامتِ غریبے بهانه مے طلبند و از براے طعن و تشنیعِ او محلّے میجویند حضرتِ حق سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی اِنصاف شان دهد بایستے که در حقِ ضعیفے محلّے از براے رفعِ شر و دفعِ ملامت مے طلبیدند و در حفظِ عرضِ مسلمانے میکوشیدند آمدیم بر ایشان که طعن مینمایند از دو حال خالی نیست اگر اعتقاد دارند که صاحبِ این حال معتقدِ شرکت و مساوات ست با اربابِ آن مقاماتِ عالی پس او را کافر و زندیق تصوّر میکنند و از زمرهٔ اهلِ اسلام مے برآرند چه شرکت در نبوت و

مساوات بانبیا علیهم الصلوات والتسلیمات کفرست وهمچنین فضیلت شیخین علیهم الرضوان
باجماع صحابه وتابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا اکابر ائمه که یکی از ایشان امام
شافعی ست علیهم الرضوان بلکه فضل مر جمیع صحابه کرام راست بر باقی امت چه هیچ فضیلتی بفضل
صحبت خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات عدیل نتواند شد فعل یسیر که از اصحاب
علیهم الرضوان در وقت ضعف اسلام وقلت مسلمانان از برای تائید دین متین ونصرت
سید المرسلین علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات صادر شده است اگر دیگران در تمام
عمر بریاضات ومجاهدات طاعتها نمایند بمرتبه آن فعل قلیل اصحاب نرسند لهذا آن سرور فرموده
علیه وعلی اله الصلوة والسلام که اگر انفاق نماید یکی از شما مانند کوه احد طلا را نرسد آن انفاق
بمد شعیر اصحاب که انفاق نمایند بلکه بنصف مد هم نرسد وفضیلت حضرت صدیق رضی الله
تعالی عنه ازین راه آمده است که او اسبق سابقان ست در ایمان ودر بذل نفس وانفاق
اموال کثیره ودر خدمات لائقه لهذا در شان او نازل شده است کریمه لَا يَسْتَوِي مِنكُم مَّنْ
أَنفَقَ مِن قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَٰئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنفَقُوا مِن بَعْدُ وَقَاتَلُوا
وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ جمعی نظر بر کثرت فضائل ومناقب دیگران انداخته در افضلیت او توقف
مینمایند نمیدانند اگر سبب افضلیت کثرت فضائل ومناقب بود بساست که بعضی از آحاد امت
که این فضائل دارند از نبی خود افضل باشند که این فضائل ندارد پس ما به التفاضل دیگرست
ورای این فضائل ومناقب وآن بزعم این فقیر اسبقیت تائید دین واقدمیت انفاق اموال و
بذل انفس ست در نصرت احکام دین رب العالمین وچون پیغمبر اسبق از جمیع ست از همه افضل
باشد وهمچنین هرکه درین امر اسبق ست از مسبوقان افضل ست سابق گویا در امر دین استاده معلم
لاحقان ست لاحقان از انوار سابقان استفاده مینمایند واز برکات ایشان استفاضه میفرمایند
ودرین امت بعد از نبی ما علیه وعلی اله الصلوة والسلام صاحب این دولت عظمی صدیق

رضی الله تعالیٰ عنه است که اسبق سابقان ست در انفاق اموال کثیره و در مقاتله و مجادلهٔ شدیده و در بذل عرض و جاه و در رفع فساد و تباه از جهت تائید دین و نصرت سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات پس افضلیت از دیگران او را مسلّم باشد و حضرت پیغمبر علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات عزت و غلبهٔ اسلام را چونکه بیاری حضرت فاروق طلبیده و حضرت حق سبحانه و تعالیٰ در نصرت حبیب خود در عالم اسباب نیز باو کفایت فرموده و گفته یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله عنه فرموده است که سبب نزول این آیت اسلام حضرت فاروق ست پس بعد از حضرت صدیق رضی الله تعالیٰ عنه افضلیت او متعین بود لهذا اجماع صحابه و تابعین بر افضلیت این دو اکابر منعقد گشت چنانچه گذشت و حضرت امیر رضی الله تعالیٰ عنه نیز فرموده است که ابوبکر و عمر افضل این امت اند هر که مرا بر ایشان فضل دهد مفتری ست او را تازیانه زنم چنانچه مفتری را زنند تحقیق این مبحث در کتب و رسائل خود بتفصیل نموده آیم مقام زیاده برین گنجایش ندارد آبلهی بود که خود را عدیل اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات سازد و جاهلی باشد از اخبار و آثار که خود را از سابقان تصور نماید لیکن باید دانست که این دولت سبقت که باعث افضلیت ست مخصوص بقرن اول ست که بشرف صحبت خیر البشر مشرف ست علیه و علی آله الصلوة و السلام و در قرون دیگر این معنی مفقود ست که لاحقان بعضی قرون از سابقان قرن دیگر افضل باشند بلکه در یک قرن روا ست که لاحق از سابق آن قرن افضل باشد حضرت حق سبحانه و تعالیٰ طاعنان را بینا گرداناد بر شناعت طعن مسلم و طرد مومن بمجرد توهم و تخییل و بر قباحت تکفیر مسلم و تضلیل او بمحض تعصب و تعنت چه علاج خواهند کرد که اگر قابل تکفیر و شایان تضلیل نباشد آن کفر و ضلالت بارباب آن قال خواهد گشت و لازم رمی بکفر برامی کفر خواهد پیوست چنانچه در حدیث نبوی آمده است علیه و علی آله الصلوة و السلام ربنا اغفر لنا ذنوبنا و

رِاسْرَافَنَا فِیْ اَمْرِنَا وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَی الْقَوْمِ الْکٰفِرِیْنَ ۔ بر سرِ اصلِ سخن رویم واز شقِ ثانی بیان نمائیم وگوئیم اگر درحقِ صاحبِ این حال طاعنان این اعتقاد ندارند ومعاملۂ او بکفر نمیرسانند ہم از دو حال بیرون نیستند واقعۂ او را بر کذب وبہتان حمل مینمایند این خود سوءِ ظن ست نسبت بمسلم که محظورِ شرعی ست واگر او را کاذب نمیدانند ومعتقدِ شرکت و مساوات نمی انگارند پس وجہِ طعن وملامت چیست وتشنیع وتعییب او چرا ست واقعۂ صادقہ را بر محاملِ نیک حمل باید نمود نه آنکه صاحبِ واقعۂ صادقہ را تشنیع وتقبیح باید فرمود اگر گویند که وجہِ اظہارِ این قسمِ حال شور انگیز چیست گوئیم که ظہورِ این قسمِ احوال از مشایخِ طریقت بسیار آمده است وعادتِ مستمرهٔ ایشان گشته است لَیْسَ ھٰذَا اَوَّلَ قَارُوْرَةٍ کُسِرَتْ فِی الْاِسْلَامِ بی نیاتِ حقانیه وبی ارادهٔ صادقہ نخواہد بود گاہ ہست که مقصود ازین نوشتن اظہارِ این قسمِ احوالِ موہوبہ است بپیشِ شیخِ طریقتِ خود تا صحت وسقمِ حال بیان نماید وبر تعبیر وتاویلِ آن اطلاع بخشد وگاہے مقصودش ازین نوشتن تحریص وترغیبِ طلاب وتلامذہ ست وگاہے باشد که مقصودش نه این ونه آن بوده باشد بلکه مجردِ سکر وغلبۂ حال برین گفت وگو مے آرد تا دمے چند زند ونفسے راست کند مدعی بطال ست کسیکه مقصودِ او از اظہارِ این قسمِ احوال شہرت وقبولِ خلق باشد این احوال وبالِ اوست واستدراج ست که متضمن خرابیِ اوست رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ ھَدَیْتَنَا وَھَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْکَ رَحْمَةً اِنَّکَ اَنْتَ الْوَھَّابُ ۔ وَمَا اُبَرِّئُ نَفْسِیْ اِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ بِالسُّوْٓءِ اِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّیْ اِنَّ رَبِّیْ لَغَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ ۔ وایضاً پرسیده بودند که سبب چیست که انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات واولیا علیہم الرضوان در دنیا ببلا ومصائب مبتلا باشند وبیشتر ببلیات ومحن گرفتار بوند کما قِیْلَ اِنَّ اَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءً الْاَنْبِیَاءُ ثُمَّ الْاَوْلِیَاءُ ثُمَّ الْاَمْثَلُ فَالْاَمْثَلُ وحضرت حق

سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰی در کتاب مجید خود میفرماید وَمَآ اَصَابَکُمْ مِّنْ مُّصِيْبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ اَيْدِيْكُمْ
ازین کریمہ مفہوم میشود کہ ہر کہ کسب سیئات بیشتر نماید مورد مصیبت بیشتر بود پس باید کہ غیر انبیا
عَلَيْهِمُ الصَّلَوٰاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ وغیر اولیا عَلَيْهِمُ الرِّضْوَانُ باشد بلاد مصائب گرفتار بوند نہ
انبیا و اولیا عَلَيْهِمُ الصَّلَوٰاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ اَوَّلًا وَثَانِيًا **وایضاً** آن بزرگواران عَلَيْهِمُ
الصَّلَوٰاتُ وَالتَّحِيَّاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ اَصَالَةً وَتَبَعًا محبوبانِ حق اند جَلَّ عَلَا و از خواصِ مقربانِ
اویند تعالٰی بہ محبوبان و خواصِ مقربانِ بلیات و محن حوالہ نمودن چرا بود و آزارِ ایشان بکدام
وجہ درست باشد دشمنان در ناز و نعیم و دوستان در بلیات و محن مقیم چون باشند بدان
اَرْشَدَكَ اللّٰهُ تَعَالٰی وَهَدَاكَ سَوَآءَ الصِّرَاطِ دنیا موضوع برائے تنعم و تلذذ نیست آخرت ست
کہ برائے تنعم و تلذذ معد گشتہ است و چون دنیا و آخرت بایکدیگر نسبتِ ضدیت و نقاضت
دارند و رضائے یکے مستلزم سخطِ دیگرست ناچار تلذذ در یکے مستلزم تألم در دیگرے بود پس
ہر کہ در دنیا بیشتر متلذذ و متنعم بود در آخرت بیشتر متألم و متندم باشد و ہمچنین ہر کہ در دنیا بہ
بلیات و محن بیشتر مبتلا باشد در آخرت بتنعمات و تلذذات زیادہ تر محظوظ و مسرور باشد و بقائے
دنیا نسبت ببقائے آخرت کالشکے حکم قطرہ داشتے نسبت بدریائے محیط بلے متناہی را بغیر متناہی
چہ نسبت بود پس ناچار بمقتضائے کرم دوستان را بمحنت چندروزہ اینجا مبتلا باید داشت تا بہ تنعماتِ
ابدی حظ و سرور نمایند و دشمنان را بموجب مکر و استدراج بتلذذاتِ قلیلہ محظوظ باید ساخت تا
بتألماتِ کثیرہ گرفتار باشند **سوال** کافر فقیر کہ در دنیا و آخرت محروم ست تألم او در دنیا مستلزم
تلذذ او در آخرت نگشت و حیثیت چیست **گوئیم** کافر دشمن خداست جَلَّ سُلْطَانُهٗ و مستحق عذاب
دائمی ست در دنیا رفعِ عذاب از وے نمودن و بوضع وے گذاشتن در حق وے عینِ تنعم و تلذذ
ست و نفسِ احسان ست لہذا بر نفسِ دنیا در حق کافر اطلاق جنت نمودہ اند غَايَةُ مَا فِي الْبَابِ
بعضے از کفار را در دنیا ہم رفعِ عذاب نمایند و ہم از تلذذاتِ دیگر بخشند و بعضے دیگر را رفعِ عذاب نمایند

واز تلذذاتِ دیگر هیچ ندهند بلکه بالتذاذِ فرصت و رفعِ عذاب اکتفا نمایند لِکُلِّ ذٰلِکَ حِکَمٌ
وَّمَصَالِحُ **سوال** حضرتِ حق سُبحَانَهٗ وَتَعَالٰی بر همه چیز قادر ست و توانا ست که دوستان
را هم در دُنیا تلذذات بخشد و هم در آخرت تنعُّمات کرامت فرماید و تلذُّذ در یکی مستلزِمِ تألُّم در
دیگری درحقِ ایشان نباشد **جوابش** بوجوه ست یکی آنکه اگر در دُنیا بلیّات و محن چند روزه نمی
کشیدند قدر و قیمتِ تلذذات و تنعُّماتِ اَبَدی را نمی شناختند و نعمتِ صحت و عافیتِ دائمی
را کَمَا یَنبَغِی درک نمیکردند یکی تا جُوع نکشد لذتِ طعام نیابد و تا مبتلا نشود قدرِ فراغ نداند پس
گویا مقصود از تألُّمِ مُوَقَّتِ ایشان تحصیلِ کمالِ تلذُّذِ دائمی شان ست تجمَّل ست که برائے ابتلائے
عوام بصورتِ جلال در حقِ این بزرگواران ظاهر گشته ست یُضِلُّ بِهٖ کَثِیرًا وَّیَهدِی بِهٖ کَثِیرًا
جواب دُوم آنکه بلیّات و محن هرچند نزد عوام از اسبابِ تألُّم ست امّا نزد این بزرگواران هرچه
از جمیلِ مطلق جَلَّ شَانُهٗ برسد از اسبابِ اِلتذاذِ شان ست از بلاها همان لذت بگیرند که از نعما بلکه
از بلاها بیشتر محظوظ اند که خالصِ مرادِ محبوب ست و در نعما این خُلوص نیست که نفس نیز خواهانِ نعما
ست و گریزان از بلاها پس بلا نزد این اکابر بهتر از نعمت بود و اِلتذاذِ ایشان از بلا بیش از نعمت
باشد حظّے که ایشان را در دنیا ست از بلیات و مصائب ست اگر دنیا این نمک نمیداشت نزدِ
ایشان بجوے نمے ارزید و اگر این حلاوت در وے نمے بود در نظرِ شان عبث مینمود **شعر**
غرض از عشق توام چاشنیٔ دردِ غم ست + ورنه زیرِ فلک اسبابِ تنعُّم چه کم ست
پس دوستان او تعالیٰ هم در دُنیا متلذِّذ اند و هم در آخرت محظوظ و مسرور و آن لذتِ دُنیائے
ایشان بحظِّ آخرتِ شان جنگ ندارد آن لذت دیگر ست که بحظِّ آخرت جنگ دارد که عوام را حاصل
ست آلهی چیست این که دوستانِ خود را کردی که هرچه سببِ تألُّمِ دیگران ست سببِ التذاذِ شان
ست و هرچه دیگران را زحمت ست این بزرگواران را رحمت ست و نعمتِ دیگران نعمتِ شان ست
مردم در شادی شاد اند و در غمی غمناک و این بزرگواران هم در شادی شاد و هم در غم فرحناک

چه نظرِ شان از خصوصیاتِ جملهٔ افعالِ جمیله ورذیله برخاسته برجمالِ فاعلِ آن افعال که جمیلِ مطلق ست مقصور گشته است وحُبِّ فاعل افعال نیز محبوب شده والتذاذ بخشیده هرچه در عالم بمرادِ فاعلِ جمیل جلّ سلطانهٗ صادر شود اگرچه از قسمِ ایلام واضرارِ شان باشد آن چیز عینِ مراد ومحبوبِ شان ست وسببِ التذاذِ ایشان خداوندا اینچه فضل وکرامت ست که چنین دولتِ خفیّه ونعمتِ هنیئه را از چشمِ زخمِ اغیار پوشیده بدوستانِ خود عطا فرموده وهمواره ایشان را بمرادِ خود قائم ساخته محظوظ ومتلذذ داشته وکرامت وتألّم که نصیبِ دیگران ست ازین بزرگواران رفع گردانیده وننگ ورسوائی که عیبِ دیگران ست جمال وکمالِ این طائفهٔ علیه ساخته ودر عینِ نامرادی مرادِ شان ودیعت نهاده واین التذاذ وسرورِ عاجلِ شان را برعکسِ دیگران سببِ ترقّیات وحظوظاتِ اُخرویه گردانیده ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ

جواب سیوم (٣)

آنکه این دار دارِ ابتلاست که حق با باطل ممتزج ست ومحق با مبطل مختلط اگر بدوستان محن وبلا ندهند وبدشمنان بدهند دوست از دشمن متمیز گردد وحکمتِ اختبار وآزمایش باطل شود وآن منافیِ ایمان بغیب ست که سعاداتِ دنیویه واخرویه درضمنِ آن مودع ست وکریمه اَلَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِالْغَيْبِ وکریمه وَلِيَعْلَمَ اللّٰهُ مَنْ يَّنْصُرُهٗ وَرُسُلَهٗ بِالْغَيْبِ اِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ عَزِيْزٌ، رمزیست ازین معنی پس خاک در چشمِ دشمنان انداخته دوستان را نیز بصورتِ محن وبلایا مبتلا گردانیده تا حکمتِ ابتلا وآزمایش تمام شود ودوستان در عینِ بلا متلذذ باشند ودشمنانِ کور باطن خائب وخاسر بوند يُضِلُّ بِهٖ كَثِيْرًا وَّيَهْدِيْ بِهٖ كَثِيْرًا معاملهٔ انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات با کفار همین بوده است که گاهے غلبه ازین جانب بود وگاهے ازان جانب در جنگِ بدر نصرت از جانبِ اهلِ اسلام بوده است ودر جنگِ اُحد اهلِ کفر غلبه نموده اند قال الله تبارك وتعالىٰ اِنْ يَّمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهٗ وَتِلْكَ الْاَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَآءَ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ الظّٰلِمِيْنَ وَلِيُمَحِّصَ اللّٰهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَيَمْحَقَ

الکافرین جواب چہارم آنکہ حضرت حق سُبحانہٗ وتعالیٰ ہرچند برہمہ چیز قادر ست و تواناست
کہ دوستان راہم اینجا ناز و تنعم کرامت فرماید وہم آنجا لیکن این معنی منافی حکمت و عادت او ست
واو سُبحانہٗ وتعالیٰ دوست میدارد کہ قدرت خود را در تحت حکمت و عادت خود مستور دارد و اسباب
وعلل را روپوش جناب قدس خود فرماید پس بحکم تناقض دنیا و آخرت دوستان را از محن و
بلیۂ دنیا چارہ نبود تا تنعمات آخرت ہنیئ و مریئ ایشان باشد و رمزے ازین معنی در جواب اصل سوال
درما تقدم گذشتہ است بر سر اصل سخن رویم و تتمۂ جواب از اصل سوال بیان نمائیم وگوئیم کہ سبب
وُرود بلا و مصیبت ہرچند کسب ذنوب و سیئات ست اما آن بلا و مصیبت فی الحقیقۃ کفر
آن سیئات ست و مزیل ظلمات آن ذنوب ست پس کرم آنست کہ دوستانرا بیشتر بلا و محن
بدہند تا کفارت سیئات ایشان نماید و ازالہ ظلمات ذنوب شان فرماید سیئات و ذنوب
دوستان را در رنگ سیئات و ذنوب دشمنان تصور نکنند حسنات الابرار سیئات المقربین
شنیدہ باشند و اگر ذنب و عصیان نیز از ایشان صادر شود در رنگ ذنب و عصیان دیگران نخواہد
بود نزدیک ست کہ از قسم سہو و نسیان بود و از عزم و جِد دور باشد قال اللہ تبارک وتعالیٰ
وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا پس کثرت ورود بلا و مصائب دلالت
بر کثرت کفارت سیئات دارد نہ بر کثرت کسب سیئات دوستانرا بیشتر بلا بدہند تا کفارت
ذنوب ایشان نمودہ پاک و پاکیزہ برند و ایشان را از محن اُخروی محفوظ دارند منقول ست کہ در وقت
سکرات موت آنحضرت و دران بے آرامی و بیقراری آن سرور علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام
حضرت فاطمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا از کمال شفقت و مہربانی کہ در حق آنحضرت داشت و آنحضرت
در حق حضرت زہرا فرمودہ بود الفاطمۃ بضعۃ منی نیز بے آرام و بیقرار بود چون آن سرور علیہ
وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام دائما از حضرت فاطمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا دران وقت آن اضطراب و
التہاب مشاہدہ فرمودند از برائے تسلی حضرت زہرا رضی اللہ تعالیٰ عنہا فرمودند پدر ترا ہمین

محنت ست مفلس و بیشتر هیچ مکروهی واقع نیست چه دولت ست که عذاب اشد و ابقی بمحنت چند روزه رفع شود
با دوستان این معامله کنند و با دیگران این معامله نکنند و کفارت ذنوب ایشان اینجا کما ینبغی نفرمایند بلکه
مجازات ایشان را بآخرت اندازند پس ناچار دوستان بکثرت ورود بلایای دنیوی احق باشند و
دیگران لائق این دولت نبوند که گناهان شان کبار ند و از التجا و تضرع و استغفار و انکسار کمتر بهره دارند
و بر کسب معاصی دلیرند و بعزم و جد تحصیل ذنوب مینمایند و از تمرد نیز خالی نیند و قریب ست که
بآیات خداوندی جل شانه استهزا و استنکار نمایند و جزا باندازه جریمه است اگر جریمه خفت دارد و
صاحب جریمه ملتجی و متضرع ست آن جریمه قابل کفارت باشد ببلای دنیوی و اگر جریمه غلظت
و شدت و ثقل دارد و صاحب آن جریمه متمرد و متکبر ست آن جریمه شایان جزای اخروی ست
که اشد و ادوم ست وَمَا ظَلَمَهُمُ اللّٰهُ وَلٰكِنْ كَانُوٓا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُوْنَ **نوشته** بودند که مردم
استهزا و سخریه مینمایند و میگویند که حضرت حق سبحانه و تعالی با دوستان خود چرا محنت و بلا
بدهد و چرا همیشه بناز و تنعم ندارد و باین گفت و گوی نفی این جماعه خواهند . کفار نیز در حق آن
سرور علیه و علی آله الصلوة و السلام مثل این سخنان میگفتند وَقَالُوْا مَالِ هٰذَا الرَّسُوْلِ يَاْكُلُ
الطَّعَامَ وَيَمْشِيْ فِي الْاَسْوَاقِ لَوْلَآ اُنْزِلَ اِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُوْنَ مَعَهٗ نَذِيْرًا اَوْ يُلْقٰٓى اِلَيْهِ كَنْزٌ
اَوْ تَكُوْنُ لَهٗ جَنَّةٌ يَّاْكُلُ مِنْهَا مدار امثال این سخنان بر انکار آخرت ست و انکار عذاب و ثواب
دائمی ست و نیز مدار بر اعتداد و اعتبار و اعتنای تلذذات فانیه عاجله است کسیکه ایمان
بآخرت دارد و عذاب و ثواب آخرت را دائمی میداند بلا و محنت عاجله چند روزه در نظر او هیچ
نمی در آید بلکه این محنت موقته که سبب راحت مؤبده است عین راحت تصور میکنند + گفت و
گوی مردم زوند ورود بلا و محنت گواه عدل محبت ست کور باطنان اگر منافی محبت تصور کنند
چه توان کرد غیر از اعراض از جاهلان و از مقوله ایشان علاج نیست فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيْلًا وجواب
دیگر از اصل سوال آنکه بلا تازیانه محبوب ست که محب را از التفات بما سوای محبوب منع نموده بکلیت

جواب دیگر از اصل سوال

متوجّه جنابِ قُدسِ محبوب گرداند پس شایانِ درد و بلا دوستان باشند و این بلا کفّارۂ سیّئہ التفات بما سوائے ایشان باشد و دیگران لائقِ این دولت نباشند و چرا ایشان را بزور بجانبِ محبوب بیارند هرکرا میخواهند بزور و ضرب بجانبِ محبوب مے آرند و او را به محبوبیت برمیدارند و هرکرا نمیخواهند او را باو وامیگذارند اگر سعادتِ ابدی دارد براهِ انابت دست و پا زده بامدادِ فضل و عنایت بمقصد خواهد رسید و الّا او داند و کارِ او. اَللّٰهُمَّ لَا تَكِلْنِي اِلٰى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ پس معلوم شد که مُرادان را بیشتر بلا نامزد میشود از مُریدان لهذا آن سرور عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ که رئیسِ مُرادان و محبوبان ست فرموده است مَا اُوْذِيَ نَبِيٌّ مِثْلَ مَا اُوْذِيْتُ پس بلا معنے دَلّاله پیدا کرد که بحُسنِ دلالتِ خود دوست را بدوست برساند و از التفات بغیرِ دوست پاک گرداند عجب معامله ایست دوستان اگر کرورها یابند بدهند و بلا را بخرند و دیگران کرورها بدهند و دفعِ این بلا خواهند **سُوال** گاه هست که در وقتِ وُرودِ بلا از دوستان نیز اضطرابے و کراهتے مفهوم میگردد وجهش چیست **جواب** آن کُره و اضطراب صوریست و بمقتضائے طینتِ بشری ست که در ابقائے آن حِکَم و مَصالح ست چه جهاد و مُعادات با نفس بے آن متصوّر نیست شنیده باشند بیقراری و بے آرامی که از آن سرورِ دین و دنیا که در وقتِ سکراتِ موت ظاهر میشد عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ و آن بقیۂ جهاد با نفس بوده است تا خاتمۂ خاتم الرُّسل عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ بر جهاد با دشمنانِ خدا متحقّق گردد و شدّتِ مجاهدت دلالت دارد تا حَسمِ موادِّ صفاتِ بشریّت نماید و نفس را درکمالِ انقیاد آورده بحقیقتِ اطمینان رساند و پاک و پاکیزه دارد پس بلا دَلّالۂ بازارِ محبت گشت و هرکه محبت ندارد بدلّاله چه کار دارد و دلّالگی بچه کارِ او مے آید و نزدِ او چه قدر و قیمت داشته باشد و وجه دیگر از برائے وُرودِ بلا آنست که مُحبِّ صادق از مدّعیِ کاذب متمیّز گردد چه اگر صادق ست بوُرودِ بلا مُلتذّ و محظوظ خواهد شد و اگر مدّعی ست نصیبش از بلا کُره و تالّم ست و باین تمیز مهتد نشود مگر کسیکه شائبه از صدق داشته باشد تا حقیقتِ کُره و تالّم

را از صورتِ کُرہ و تألّم جُدا سازد و حقیقتِ صفاتِ بشریت را از صورتِ صفاتِ بشریت علیحدہ نماید اَلْوَلِیُّ یَعْرِفُ الْوَلِیَّ رمزیست ازین بیان وَاللّٰہُ سُبْحَانَہٗ الْھَادِیْ اِلٰی سَبِیْلِ الرَّشَادِ وَالصَّفَا پرسیدہ بودند کہ عَدَم را لاشئ محض گفتہ اند پس او را وجود نباشد و چون وجود نداشتہ باشد با وجود ہمہ کہ در ذہن پیدا کردہ باشد او را آثار و ترقیات چون بود و اگر بود ذہنی بود و اگر ذہنی بود از دائرۂ خیال چون بر آید بدانند کہ عَدَم ہر چند لاشئ ست اما این ہمہ کارخانۂ اشیا باو برپاست و منشأ تفصیل و کثرتِ اشیا مرآتیتِ اوست و صُوَرِ علمیہ اَسماءِ الٰہی جَلَّ سُلْطَانُہٗ کہ در مرآتِ عَدَم منعکس گشتہ او را امتیاز ساختہ است و ثبوتِ علمی بخشیدہ ناچار از لاشیئیتِ محض او را بر آوردہ است و منشأ آثار و احکام گردانیدہ و این آثار و احکام در بیرونِ خانۂ علم نیز کائن اند و در مرتبۂ حس و وہم نیز ثابت و چون باستحکامِ صُنعِ خداوندی جَلَّ شَانُہٗ دران مرتبہ ثبات و استقرار پیدا کردہ اند و بزوالِ حس و وہم نیز مرتفع نیند توان گفت کہ این آثار و احکام خارجی اند شما از ترقیاتِ عَدَم چہ تعجب دارید این ہمہ کرّ و فرّ کائنات مبنی بر عَدَم ست کمالِ قدرتِ خداوندی را جَلَّ شَانُہٗ مشاہدہ نمایند کہ از عدم این ہمہ کارخانہ را چنین ساختہ است و کمالاتِ وجود را بنقائصِ او ظاہر فرمودہ را او ترقی باو دیکمالِ موضح ست کہ صُوَرِ علمیہ اَسماءِ وجبی جَلَّ سُلْطَانُہٗ در حجرۂ او متمکن اند و باو ہمبستر اند و در کنارِ او یند و از صُوَر بحقیقت و از ظلال باصل شاہراہ افتادہ است کور باطن بود کہ احساسِ آن ننماید اِنَّ ھٰذِہٖ تَذْکِرَۃٌ فَمَنْ شَآءَ اتَّخَذَ اِلٰی رَبِّہٖ سَبِیْلًا لفظِ ذہن و خیال شما را در اشتباہ نیندازد و آثار و ترقیات را در نظرِ شما دشوار ننماید کہ ہر معاملہ کہ ہست بیرونِ علم و خیال نیست غایۃ ما فی الباب از خیال تا خیال فرق ست خلق در مرتبۂ خیال دیگر ست اختراعِ وہم و خیال دیگر اوّل نفس امریست و توان گفت کہ موجودِ خارجی ست نیز و ثانی ازین دولت قلیل النصیب ست و ازین ثبات و استقرار قلیل الجدوا بعضے از ہنرہاے عَدَم را کہ در معرفتِ علیحدہ نوشتہ است و نقل آن را میر محب اللہ بردہ اگر ذوق داشتہ باشند آنرا ملاحظہ نمایند

وآیضًا از فنا و بقا پرسیده بودند معنی این کلمه را در کتب و رسائلِ خود این فقیر بسیار جا نوشته است مع هذا اگر خفاے درمانده باشد علاجش حضور و شفاه ست تمام حقیقت در نوشتن نمے آید واگرمے آید اظهارِ آن از صلاح دور مینماید تا کسے چه فهمد و چه دریابد فنا و بقا شهودی ست وجودی نیست که بنده ناچیز نشود و بحق تعالی متحد نگردد والعبدُ عبدٌ دائمًا والربُّ ربٌّ سرمدًا زنادقه اند که فنا و بقا را وجودی تصور مینمایند دمے انگارند که بنده رفعِ تعینات وجودیِ خود نموده باصلِ خود که منزه از تعینات و قیود ست متحد میگردد و از خود ناچیز گشته برب خود بقا پیدا میکند در رنگِ قطره که از خود فانی گشته بدریا ملحق شود و رفعِ قیدِ خود نموده بمطلق متحد گردد اعاذنا الله سبحانه عن معتقداتهم السوء حقیقتِ فنا عبارت از نسیان ماسوائے اوست سبحانه و عدمِ گرفتاری ست بغیرِ او تعالی و پاک ساختن ساحتِ سینه است از جمیع مرادات و خواستهائے خود که مناسبِ مقامِ بندگی ست و مناسب مقامِ بقا قیام عبدست بمراداتِ مولائے خود جل سلطانه و مراداتِ او سبحانه عینِ مراداتِ خود یافتن ست بعد از شهود آیاتِ انفسی وآیضًا پرسیده بودند که سیر یکه در بیرونِ انفس نوشته اند آن کدام باشد سیر مراتبِ عشر عالم خلق و عالمِ امر و سیرِ هیئته و حدانی داخلِ انفس مینماید پس سیر در ماورائے انفس کدام باشد بدانند که انفس در رنگِ آفاق ظلالِ اسمائے الٰهی ست جل سلطانه و چون ظل بفضل خداوندی جل شانه خود را فراموش ساخته متوجهِ اصلِ خود گردد و محبت به اصلِ خود پیدا کند ناچار بحکم المرءُ مع من احب خود را بهمان اصلِ خود خواهد یافت و آنائے خود را برهمان اصلِ خود خواهد انداخت و همچنین چون آن اصل را اصلِ دیگرست از ین اصل بآن اصل خواهد رفت بلکه خود را عینِ آن اصل خواهد یافت و هلم جرًّا الی ان یبلغ الکتابُ اجله این سیر سیرِ ماورائے آفاق و انفس ست اما بدانند که جمعے سیرِ انفسی را سیر فی الله گفته اند آن سیر که گفته شد ورائے این سیرست که گفته اند چه این سیر حصولی ست و آن سیر وصولی و فرق درمیانِ حصول و وصول در مکاتیبِ متعدده بتفصیل نوشته است از انجا معلوم کرده باشند

دیگر از اقربیتِ ذات و صفات و افعالِ واجبی جلّ سلطانهٗ پرسیده بودند بیانِ آن نیز بحضور تعلق دارد صلاح نیست که بنویسید و اگر بنویسد مغلق ست معلوم نیست که بفهم درآید و اگر بتقریر حضور هم مفهوم گردد مغتنم ست دیگر از کمالاتِ مرتبهٔ نبوت پرسیده بودند که فنا و بقا و تجلّی و مبدائیتِ تعین همه در مراتبِ کمالاتِ ولایاتِ ثلثه است و سیر در مراتبِ کمالاتِ نبوت بچه روش ست بدانند که در مراتبِ عروج تا زمانیکه بایکدیگر متمیز اند و از اصلے باصلے دیگر رفته میشود آن همه کمالات داخلِ دائرهٔ ولایات ست و چون این تمیز برطرف شود این تفصیل کم گردد و معامله باجمالِ بساطتِ صرف افتد و شروع در کمالاتِ مرتبهٔ نبوت بود و دران مرتبه نیز هرچند وسعت ست اِنَّ اللّٰهَ وَاسِعٌ عَلِیْمٌ امّا آن وسعت وسعتِ دیگر ست و اگر تمیز ست هم تمیز دیگر زیاده ازین چه نویسد و چه مفهوم شود رَبَّنَآ اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا بعضے اسرارِ نماز را که پرسیده بودند جواب آن را بر وقت دیگر انداخته شد که الحال وقت بسیار تنگ ست از دستِ زمانه و اهلِ زمانه تفرقه کرده چیزے نوشته میشود بفقیر رحم بکنید و بر استفسار دلیر نباشید رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا وَاِسْرَافَنَا فِيْٓ اَمْرِنَا وَثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكٰفِرِيْنَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ وَالْمِنَّةُ اَوَّلًا وَّاٰخِرًا وَالصَّلٰوةُ وَالتَّحِيَّةُ عَلٰى رَسُوْلِهٖ دَآئِمًا وَّسَرْمَدًا وَّعَلٰٓى اٰلِهِ الْكِرَامِ وَصَحْبِهِ الْعِظَامِ اِلٰى يَوْمِ الْقِيَامِ

وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ
وَعَلٰٓى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ

وَقَدْ تَمَّ الدَّفْتَرُ الثَّانِيْ فِي الْقِسْمَيْنِ بِعَوْنِهٖ تَعَالٰى وَحُسْنِ تَوْفِيْقِهٖ وَيَتْلُوْهُ الدَّفْتَرُ الثَّالِثُ اِنْشَآءَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَصَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلٰى سَيِّدِ الْخَلْقِ اَجْمَعِيْنَ وَسَلَّمَ وَبَارَكَ وَعَلٰٓى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَعَلَيْنَا مَعَهُمْ اَجْمَعِيْنَ بِرَحْمَتِهٖ وَهُوَ اَرْحَمُ الرّٰحِمِيْنَ ۱۲ ذیقعد ۱۳۳۲ھ

بکتابت احقر العباد فقیر محمد عبد اللّٰه عفی عنه و عن والدیه ساکن قریهٔ کوٹ وارث از مضافات وزیر آباد

مکتوبات

دفتر سوم

حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی

در مطبع ایجوکیشنل مالکان سعید ایچ ایم کمپنی مطبوع گردید

المنتخبات

مکتوب اول (۱) — ۱

متضمن

بسیادتِ ارشاد پناه میر محمد نعمان در جواب سؤالِ او از اقربیتِ افعال و صفات و ذاتِ واجبی جل سلطانه ورود یافت بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی صحیفه شریفه وصول یافت تصدیع بسیار کشیده حضرت حق سبحانه و تعالی سعی ایشان را مشکور گرداند چون مکرر از اقربیتِ افعال و صفات و ذاتِ واجبی جل سلطانه استفسار نموده اند و حوالهٔ این بیان اند بفرصت این قدر رقم مینماید که هر شیئ با ماهیتِ خود آن شیئ است و از برای ثبوتِ ماهیت

مر آن شئے را ہیچ جعلِ جاعل در کار نیست کہ ثبوتِ شئ مر نفسِ خود را ضروری است ازینجا گفتہ اند کہ جعل در نفسِ ماہیات ثابت نیست و ماہیات مجعول نیستند جعلِ جاعل از برائے اتصافِ ماہیات بوجود در کار ہست فعلِ صباغ در اتصافِ ثوب است بہ لون نہ آنکہ ثوب را ثوب سازد و لون را لون گرداند کہ آن محال است کہ تحصیلِ حاصل است پس جعل در نفسِ شئے نشد بلکہ در اتصافِ شئے بوجود شد پس ثابت شد کہ شئ بماہیتِ خود شئ است و این معنے در نظرِ کشفی در ظلِ شئ و عکسِ شئ مفقود است کہ عکس و ظلِ شئے بماہیتِ ظلی و عکسیِ خود ظل و عکس نیست بلکہ بماہیتِ اصلِ خود ظل و عکس گشتہ است چہ ظل ماہیت ندارد و ہمان ماہیتِ اصل است کہ بظل خود را ظہور نمودہ است پس اصل اقرب باشد ظل را از نفسِ خود چہ ظل باصلِ خود ظل است نہ بنفسِ خود و چون عالم ظلال و عکوسِ افعالِ واجبی است جل سلطانہٗ ناچار افعال کہ اصولِ اویند از عالم بعالم اقرب باشند و ہمچنین چون افعال ظلالِ صفاتِ واجبی اند جل شانہٗ ناچار صفات بعالم از عالم و از اصولِ عالم کہ افعال باشند اقرب باشند کہ اصل الاصل اند و چون صفات نیز ظلالِ حضرت ذات اند تعالی و حضرتِ ذات جل سلطانہٗ اصلِ جمیعِ اصول است لاجرم حضرتِ ذات تعالی بعالم از عالم و از افعال و صفاتِ واجبی اقرب باشد اینست بیانِ اقربیتِ او تعالی کہ در حیزِ تحریر و بیان آید عقلا اگر بہ سرِ انصاف بیایند محتمل کہ قبولِ این معنی نمایند و اگر قبول نمایند غم نیست کہ خارج از بحث اند و چون درین بیان مقدماتِ عقولہ نیز مندرج است اگر سیادت پناہی میر شمس الدین علی را نیز در مطالعۂ این مکتوب شریک سازند گنجایش دارد و نوشتہ بودند کہ شروع در جلدِ ثالثِ مکتوبات نمایند چنین کنند کہ اہل اللہ در ہرچہ صلاح بینند محتمل کہ مبارک باشد و چون بمیر مشار الیہ تفویضِ این امر نمایند فرمایند کہ نسخہ را متعدد سازند و یک نقلِ آنرا بسرہند فرستند و مسودات را بجا حفظ نگاہدارند شاید احتیاج افتد دیگر فقیر در رفتن و ماندنِ شما حیران است از بسکہ حریصِ ملاقاتِ شما است برفتنِ شما لب نمیتواند کشود و بماندن ہم دلالت نمیتواند نمود کہ مبادا سببِ فوتِ مصالحِ جمعِ کثیر باشد این قدر ہست کہ اگر بروند خواجہ محمد ہاشم را فرستند کہ چند

روند و صحبت باشند و اخذِ بعض علوم و معارف نمایند که جوانِ قابل ظاهر میشود و مشار الیه مرباے شما
است و مذاق وے از انِ شما استفسار ما را با وے حواله فرمایند که جواب گرفته بخدمتِ شما رساند والسلام

۲ - مکتوب (۲) دوم

بحضراتِ جامع الاسرار والعلوم مخدوم زادهاے گرامی خواجه محمد سعید و خواجه محمد معصوم سلمهما
الله تعالی در ورود یافت و در رجا عطا و انقطاع از خلق و توسل بجنابِ حضرتِ حق سبحانه وتعالی
الحمد لله رب العالمین فی السراء والضراء وفی الیسر والعسر وفی النعمة والنقمة
وفی الرحمة والزحمة وفی الشدة والرخاء وفی العافیة والبلاء والصلوة والسلام
علی من ما اوذی نبی مثل ما اوذیه وما ابتلی رسول مثل ما ابتلیه لهذا صار رحمة للعالمین
وسید الاولین والآخرین فرزندانِ گرامی وقتِ ابتلا هر چند تلخ و بیمزه است اما اگر فرصت
دهند مغتنم است درین وقت چون شما را فرصت داده اند بحمدِ خدا جل شانه بجا آورده متوجه
کارِ خود باشند و یک لمحه و لحظه فراغت بر خود تجویز نکنند و یکے از سه چیز باید که خالی از ان نباشند
تلاوتِ قرآنِ مجید و اداے نماز بطولِ قراءة و تکرارِ کلمهٔ طیبه لا اله الا الله باید که بکلمهٔ لا نفی
آلهه هواهاے نفسِ خود نمایند و رفعِ مقاصد و مرادات خویش کنند مرادِ خود طلبیدن دعوی الوهیت
خود کردن است باید که هیچ مراد را در ساحتِ سینه گنجایش نبود و هیچ هوسے در تخیل نماند تا حقیقتِ
بندگی متحقق شود مرادِ خود خواستن مستلزمِ رفعِ مرادِ مولاے خود است و معارضه کردن آن صاحب
خود است این معنی مستلزمِ نفیِ مولاے خود است و اثباتِ الوهیتِ خود قبحِ این امر را نیک دریافته
نفیِ دعوے الوهیتِ خود نمایند تا زمانیکه از هواها و هوسها بتمام پاک نه گردند جز مرادِ مولے
مرادے نداشته باشند این معنی بعنایةِ الله سبحانه امید است که در ایامِ بلا و اوقاتِ ابتلا
بسهولت میسر گردد و در غیرِ این ایام این هواها و هوسها سدے سکندریه است در گرفته

مشغول

خریده باین امر مشتغل باشند که فرصت مغتنم است در زمان فتن آندک را به بسیار قبول مینمایند
و در غیر زمان فتن ریاضات و مجاهدات شاقه درکار است خبر شرط است ملاقات واقع
شود یا نه نصیحت همین است که مراد سوی وی سبحانه نماند والده خود را نیز باین معنی مطلع سازند و
دلالت نمایند باقی احوال این نیشا چون گذرنده است چه در معرض بیان آرد برخوردار ان
شفقت دارید و بخواندن ترغیب نمائید عال حقوق را تا توانید از جانب ما راضی سازید و بدعا سلامتی
ایمان محمد و معاون باشید مکرر و موکد نوشته میشود این وقت را با مور لاطائل صرف نکنند و بغیر
ذکر الهی جل شانه باید که هیچ چیز نه پردازند اگرچه مطالعه کتب و تکرار طلبه بود وقت ذکر است
هواهای نفسانی را که آلهه باطله اند در تحت لا آرند تا تمام منتفی شوند و هیچ مراد سوی و مقصود
در سینه نماند حتی که خلاصی بن که بالفعل از اهم مقاصد شما است نیز باید که مراد شما نباشد و منتظر فعل
و اراده او تعالی راضی باشند و در جانب اثبات کلمه طیبه غیر از غیب هویت که وراء الوراء
معلومات و متخیلات است هیچ نباشد غم حویلی و سرا و چاه و باغ و کتب و اشیاء دیگر خود سهل است
باید که هیچ چیز غیر از اهم وقت شما نشود و غیر از مرضیات حق جل و علا مراد و مرضی شما نباشد اگر ما میمردیم
این همه اشیا میرفت گو در حیات ما رفته باشد هیچ فکر نکنند اولیا این امور را باختیار خود گذاشته
اند با اختیار او تعالی این امور را بگذاریم و شکر بجا آریم و امید است که از مخلصان باشیم نفع تام
جائیکه نشسته اند همان را وطن انگارند حیات چند روزه هر جا که گذرد باید که بیاد حق جل شانه
گذرد و معامله دنیا سهل است متوجه آخرت باشند والده خود را تسلی بدهند و ترغیب آخرت نمایند
ماند ملاقات یک دیگر اگر حق سبحانه و تعالی خواسته باشد میسر خواهد شد و الا بتقدیر او تعالی
راضی باشند و دعا کنند که در دار السلام جمع گردیم و تلافی ملاقات دنیا را بکرم او تعالی در آخرت
حواله نمائیم الحمد لله علی کل حال

بسیادت مآب میر محب الله مانکپوری قدس سره نوشته در بیانِ معنی کلمه طیبه لا اِلٰهَ اِلَّا الله ❁ اَلْحَمْدُ
لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی ❁ لا اِلٰهَ اِلَّا الله نیست هیچ احدی که استحقاقِ الوهیت
و معبودیت داشته باشد مگر خدای بی همتای جل شانه که واجب الوجود است و از سماتِ نقص
و حدوث منزه و مبرا است زیرا که مستحقِ عبادت که عبارت از کمالِ تذلل و خشوع و انکسار است
کسی است که جمیعِ کمالات او را ثابت است و جمیعِ نقائص از وی مسلوب است و همه اشیا او را
در وجود و توابعِ وجود محتاجند و او هیچ چیز در هیچ امر محتاج نه و نیز نفع و ضرر او است و هیچ چیزی بی اذنِ
او هیچ یک ضرر و نفع نمی تواند رسانید این چنین کس با این صفاتِ کامله غیرِ او تعالی نیست و نشاید
که باشد چه اگر غیر با این صفاتِ کامله بی زیادتی و نقصان متحقق شود غیر نخواهد بود لکن الغیرین لا بد
متمایزان و لا تمایز ثمه و اگر اثباتِ غیریت با اثباتِ تمایز نماییم لازم می آید نقصِ او که منافیِ
الوهیت و معبودیت است زیرا که اگر جمیعِ کمالات او را اثبات کنیم تا تمایز پیدا کنند لازم می آید
نقصِ او و همچنین اگر جمیعِ نقائص از وی مسلوب نماییم نیز نقص لازم است و اگر اشیا او را
محتاج نباشند برای چه مستحقِ عبادتِ ایشان بود و اگر او شی از اشیا در امری از امور محتاج بود ناقص شد
و همچنین اگر نفع و ضرر نباشد اشیا را با او چه احتیاج بود و چرا مستحقِ عبادتِ ایشان باشد و اگر احدی
بی اذنِ او با شیا ضرر و نفع تواند رسانید او بیکاری افتد و مستحقِ عبادت نماند فلا یکون الجامع لهذهِ
الصِّفَاتِ الْکَامِلَةِ اِلَّا وَاحِدٌ لَا شَرِیْكَ لَهٗ وَلَا یَسْتَحِقُّ الْعِبَادَةَ اِلَّا هُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ❁
سوال اگرچه تمایز با این صفات بر نهجی که مبین گشته است مستلزمِ نقص است که منافیِ
الوهیت و معبودیت است اما تواند بود که آن غیر صفاتِ دیگر داشته باشد که باعثِ امتیاز گردد
و هیچ نقص لازم نبود هر چند ما آن صفات را ندانیم که چیست **جواب** آن صفات نیز خالی نیست
از صفاتِ کامله است یا از صفاتِ ناقصه بهر تقدیر محذور مذکور لازم است هر چند ما آن صفات را
بخصوص ندانیم که چیست اما این قدر معلوم است که از دائره کمال و نقصان خارج نیست و بهر تقدیر

نفس و امنگیرست چنانچه گذشت و **دلیل دیگر** بر عدمِ استحقاقِ معبودیتِ غیرِ حق سبحانه و تعالی آنست که او تعالی هرگاه در جمیعِ ضروریاتِ وجودی و توابعِ وجودیِ اشیا کافی باشد و نفع و ضررِ اشیا باو سبحانه مربوط بود دیگرے بیکار و بے ماحصلِ محض بود و هیچ احتیاجے اشیا را باو نباشد پس استحقاقِ عبادتِ او را از کدام راه پیدا شود و اشیا چرا بذلت و خضوع و انکسار باو پیش آیند کفار بد کردار غیرِ حق سبحانه را عبادت کنند و اصنامِ تراشیدهٔ خود را معبودِ خود سازند بزعمِ فاسد آنکه ایشان نزدِ حق سبحانه و تعالی شفعاءِ ما خواهند بود و بتوسلِ ایشان بحضرتِ حق سبحانه و تعالی تقرب خواهیم نمود زهے بیخردان از جماد دانسته اند که ایشان را مرتبهٔ شفاعت خواهد بود و حضرتِ حق سبحانه و تعالی ایشان را اذنِ شفاعت خواهد فرمود و هم توهّم آمده بے را در عبادت شریکِ حق ساختن جل و علا نهایت خذلان و خساره است عبادت امرِ آسان نیست که هر سنگ و جماد و کرده آید و هر عاجزے را بلکه عاجز ترے از خود را مستحقِ عبادت تصور کرده شود همین معنیِ الوهیت است استحقاقِ عبادت متصور نیست هر که صلاحیتِ الوهیت دارد مستحقِ عبادت است و هر کرا این صلاحیت نیست این استحقاق نیست و صلاحیتِ الوهیت مربوط بوجوبِ وجود است آنکه وجوبِ وجود ندارد الوهیت را نشاید و مستحقِ عبادت نبود بعقلا نند که حضرتِ حق سبحانه را در وجوبِ وجود شریک ندانند و در عبادت با او تعالی شرکا اثبات نمایند ندانسته اند که وجوبِ وجود شرطِ استحقاقِ عبادت است و چون در وجوبِ وجود شریک نبود در استحقاقِ عبادت هم شریک نباشد در استحقاقِ عبادت شریک ساختن مستلزمِ شریک ساختن است در وجوبِ وجود نیز پس تکرارِ این کلمهٔ طیبه هم نفیِ شریکِ وجوبِ وجود باید ساخت و هم نفیِ شریکِ استحقاقِ عبادت بلکه اهم و احوج و انفع درین راه نفیِ شریکِ استحقاقِ عبادت است که مخصوص بدعوتِ انبیاست علیهم الصلوات و التحیات و التسلیمات مخالفان که ملتزمِ ملتِ انبیا نیستند علیهم الصلوات و التسلیمات نیز بدلائلِ عقلیه نفیِ شریکِ وجوبِ وجودی نمایند و واجب الوجود جز یکے نمیدانند جل شانه اما از دعائمهٔ استحقاقِ عبادت غافل اند و از نفیِ شریکِ استحقاقِ عبادت فارغ از عبادتِ

له قال الله تعالی و یعبدون من دون الله ما لا یضرهم و لا ینفعهم و یقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله ١٢

عه قال الله تعالی و الذین اتخذوا من دونه اولیاء ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی ١٢

غیر تحاشی ندارند و از عمارت دیر تحاشی نه زنند انبیا اند علیهم الصلوات و التحیات که هدم دیر
مینمایند و رفع استحقاق عبادت غیر میفرمایند شرک بلسان این بزرگواران آنکس است که بعبادت غیر
حق سبحانه گرفتار است اگرچه بنفی شریک وجوب وجود قائل باشد چه اهتمام اینها بنفی عبادت ماسوای
حق است سبحانه که بعمل و معامله تعلق دارد و مستلزم نفی شریک وجوب وجود است پس تا زمانیکه
کسے بشرائع این بزرگواران علیهم الصلوات و التسلیمات که منبی از نفی استحقاق عبادت ماسوای
است متحقق نشود از شرک نرهد و از شعبهای شرک عبادت آلهه آفاقی و انفسی نجات نیابد که شرائع
انبیا علیهم الصلوات و التحیات متکفل این معنی است بلکه مقصود از بعثت شان تحصیل
این دولت است و در غیر شرائع این بزرگواران نجات ازین شرک میسر نیست و توحید بے التزام
ملت ایشان علیهم الصلوات و التحیات ممکن نه قال الله تبارک و تعالی اِنَّ اللّٰهَ لَا
یَغْفِرُ اَنْ یُّشْرَكَ بِهٖ مراد از شرک ههنا ما اراد الله سبحانه و یحتمل ان یراد لا
یغفر ان لا یلتزم بالشرائع لان عدم التزام الشرائع لازم للشرك فذكر الملزوم و
اراد اللازم فیندفع ما یتوهم من ان الشرك كما لا یغفر لا یغفر انكار
سائر الشرعیات ایضا فما وجه التخصیص و یحتمل ان یكون معنی ان یشرك به ان
یكفر به لان انكار الشرائع كفر بالله سبحانه فلا یغفر و العلاقة بین الشرك
و الكفر بالخصوص و العموم فان الشرك كفر خاص من مطلق الكفر فذكر الخاص
و اراد العام فیندفع ما یتوهم من ان الشرك كما لا یغفر لا یغفر انكار سائر الشرعیات
ایضا فما وجه التخصیص باید دانست که عدم استحقاق عبادت غیر حق سبحانه را بدیهی است
لا اقل حدسی است که چون کسے که معنی عبادت را نیک فهم نماید و غیر حق سبحانه را نیک تامل کند بے
توقف حکم بعدم استحقاق عبادت نماید مر آن غیر را مقدماتیکه در بیان این معنی آورده میشود از قبیل
تنبیهات است که بر بدیهیات نمایند ایراد نقض و مناقضه و معارضه برین مقدمات گنجایش ندارد

نورِ ایمان باید تا به فراستِ زیرکی درکِ این مقدمات نماید بسیارے از بدیهیات که بر اهلِ ایمان و اقاهر
نهان مخفی مانده است و همچنین جمعے که بمرضِ ظاهر و علتِ باطن گرفتار اند بدیهیاتِ جلیه و خفیه
برایشان مختفی است **سوال** در عبارتِ مشایخِ طریقت قدس الله تعالی اسرارهم واقع
شده است که هرچه مقصودِ تست معبودِ تست معنی این عبارت چیست و محملے که از صدق دارد کدام
است **جواب** مقصودِ شخص منتهیٰ الیه آن شخص است و آن شخص تا جان دارد در تحصیلِ آن مقصود
خود را معاف نمیدارد و هر قسمِ ذل و انکسار که در تحصیلِ آن پیش می آید تحمل میکند و تقاعدی نمی ورزد
و این معنی مؤدائے عبادت است که منبئی از کمالِ ذل و انکسار است پس مقصودیتِ شئے
مستلزمِ معبودیتِ آن شئے شد پس نفیِ معبودیتِ غیرِ حق سبحانه و تعالی وقتے متحقق شود
که غیرِ حق سبحانه جل وعلا مقصودے نماند و مرادِ او جز او تعالی چیزے دیگر نباشد و تحصیلِ این
دولت مناسبِ حالِ سالک است معنی کلمهٔ طیبه لا اله الا الله لا مقصود الا الله است چندان
تکرارِ این کلمهٔ طیبه باید نمود که از مقصودیتِ غیر نامے و نشانے نماند و مراد جز او تعالی هیچ چیز
نبود تا در نفیِ معبودیتِ غیر صادق بود و در رفعِ آلههٔ متکثره محق باشد و این قسم نفیِ آلههٔ متکثره
نمودن و از نفیِ مقصودیت بنفیِ معبودیتِ غیر آمدن شرطِ کمالِ ایمان است که بولایتِ مربوط است
و نفیِ آلههٔ هوائی منوط تا نفسِ مطمئنه نگردد این معنی متوقع نیست و اطمینانِ نفس بعد از کمالِ فنا و بقا
متصور است و در ظاهرِ شریعتِ غرا که منبئی از تیسیر و سهولت است و مشعر از رفعِ حرج عبادست که بر ضعف
مخلوق گشته اند آنست که اگر در تحصیلِ مقصودے بحیثیتے گاه بالله سبحانه کسر از ربقهٔ شریعت بیرون اندازد
و در حصولِ آن از حدودِ شرعیه تجاوز نماید آن مقصود معبودِ او باشد و الٰهِ او بود و اگر آن مقصود این
چنین نبود و در تحصیل و حصولِ آن ارتکابِ منکراتِ شرعیه نماید آن مقصود ممنوع و محظورِ شرعی نبود گویا
آن مقصود از مقاصدِ او نیست و آن مطلوب از مطالبِ او نه بلکه مقصودِ او فی الحقیقت حق است
سبحانه و مطلوبِ او اوامر و نواهیِ شرعیهٔ او تعالی است بیش از میلِ طبعی بآن شئے مقصود بدل پیدا کرده است

و آنہم مغلوبِ احکامِ شرعیّہ است و در حقیقتِ شریعت کہ بکمالِ ایمان دلالت می نماید ختمِ مادۂ
مقصودیّتِ غیر مطلوب است چہ در تجویزِ مقصودیّتِ غیرِ حق سبحانہٗ و تعالیٰ ابا است کہ
بامداد و اعانتِ استیلاءِ ہوا و ہوسِ نفسانی مقصودیّتِ غیر معارضہ بمقصودیّتِ حق سبحانہٗ
و تعالیٰ پیدا کند بلکہ حصولِ آن از حصولِ مراضیِ حق جلّ و علا اختیار نماید و بخسارتِ ابدی
رساند پس نفیِ مقصودیّتِ غیر مطلقاً در تکمیلِ ایمان ضروری آمد تا از زوال و رجوع مامون و محفوظ
بود آرے بعضے از صاحب دولتان را بعد از نفیِ مراد و رفعِ اختیار صاحبِ ارادہ و اختیاری سازند
و اختیار و ارادۂ جزئیّہ از وے مسلوب گردانیدہ صاحبِ اختیار و ارادۂ کلّیہ می نمایند تحقیقِ این
معنے در مکتوبِ دیگر خواہد نمود ان شاء اللہ تعالیٰ رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰی
كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ والسّلام علیٰ من اتّبع الہدیٰ والتزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ و علیٰ
جمیعِ الانبیاء الصلوات والتحیات والتسلیمات والبرکات اتمہا و اکملہا

٤ — مکتوب (۱۷) ہفتدہم — ۳ المنتخبات

بسیادتِ پناہ اہلِ ارادت در بیانِ عقائدِ دینیّہ و ترغیب بر عباداتِ شرعیّہ. اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ
اَنْعَمَ عَلَیْنَا وَهَدَانَا اِلَی الْاِسْلَامِ وَجَعَلَنَا مِنْ اُمَّةِ مُحَمَّدٍ سَیِّدِ الْاَنَامِ عَلَیْهِ
وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ بایدانست کہ حضرتِ حق سبحانہٗ و تعالیٰ منعم علی
الاطلاق است اگرچہ واسطۂ این جناب قدس او تعالیٰ محجوب است و اگر نعمت است ہم از او

حضرتِ جلّ سلطانہ صفات واگر صفاتِ کاملہ است ہم از رحمتِ شاملۂ اوست سبحانہ وتعالی
زندگی ودانائی وتوانائی وبینائی وشنوائی وگویائی ہمہ از ان حضرتِ جلّ شانہ مستفاد است
وانواعِ نعم وصنوفِ کرم کہ از حدّ وعدّ بیرون است ہم از ان جنابِ قدس مفاض است او الٰہ عسر
وشدت او مے فرماید تعالی واجابتِ دعوت ودفعِ بلا او مے نماید سبحانہ رزاق است کہ از
کمالِ رافت خود ارزاقِ عباد را بعلتِ گناہانِ شان منع نکند ستار است کہ او وفورِ عفو وتجاوز تحیک
حرمتِ شان بارتکابِ سیئات نکند حلیم است کہ در مواخذہ وعقوبتِ شان استعجال نفرماید کریم است
کہ عمومِ کرمِ خویش از دوست ودشمن باز ندارد واجل واعظمِ این نعم واعز واکرمِ اینہا دعوت باسلام
است وہدایت بدار السلام وولالت بمتابعتِ سید الانام علیہ وعلی آلہ الصلوة والسلام
کہ حیوة ابدی وتنعماتِ سرمدی بدان مربوط است ورضائے مولی ولقائے او سبحانہ بآن منوط
بالجملہ انعام واکرام واحسانِ او تعالی اظہر من الشمس است واجلی من القمر انعام
دیگران باقدار وتمکینِ اوست تعالی واحسانِ شان از قبیلِ استعارہ من المستعیر وسوال من الفقیر
نادان در رنگِ دانا باین معنے اقرار دارد وہیچ شک ذکی باین امر معترف است بیت گر بتن من
زبان شود ہر موئے یک شکرِ وے از ہزار نتوانم کرد وہیچ شک نیست کہ بداہتِ عقل حکم
بوجوبِ شکرِ منعم مینماید وتعظیم وتوقیرِ او را لازم میداند پس شکرِ حضرتِ حق سبحانہ وتعالی کہ منعم
حقیقی اوست سبحانہ ببداہتِ عقل واجب گشت وتعظیم وتکریمِ او تعالی لازم آمد وچون حضرت
حق سبحانہ وتعالی در کمالِ تقدس وتنزہ است وعباد در نہایتِ تدنس وتلوث از کمالِ
بے مناسبتی چہ دریابند کہ تعظیمِ او تعالی در چیست وتکریمِ او سبحانہ وتعالی در کدام است
بسا است کہ اطلاقِ بعضے امور را بران جنابِ اقدس ایشان مستحسن دانند وفی الحقیقت
نزدِ او تعالی مستہجن باشد وتعظیم خیال کنند وتوہین بود وتکریم تصور نمایند وتحقیر باشد پس تا نا آنکہ تعظیم
وتکریمِ او تعالی از جنابِ قدسِ او سبحانہ مستفاد نشود وشایانِ شکرِ او نباشد سبحانہ وقابلِ

عبادتِ او بنمود تعالی چه حمدیکه از سزاوار ایشان باشد نزدیک است که هیچ بود و مدح قدح گردد و تعظیم و توقیر و تکریم او تعالی که از آن حضرت مستفاد گشته است نسبت با همین شریعتِ حقه است علی مصدرِها الصلوٰة والسلام والتحیة اگر تعظیم قلبی است در شریعتِ حقه مبیّن شده است و اگر ثنائے لسانی است هم آنجا مبرهن است و اعمال و افعالِ جوارح را نیز به تفصیل صاحبِ شریعت بیان فرموده است پس ادائے شکرِ او تعالی منحصر در اتیانِ شریعت گشت قلباً و قالباً اعتقاداً و عملاً چه هر قسم تعظیم و عبادتِ او تعالی که ماورائے شریعت او نموده آید شایانِ اعتماد نباشد بلکه بسا است که محتملِ اضداد بود و حسنهٔ متوهمه فی الحقیقت سیئه باشد پس بملاحظهٔ بیانِ مذکور عمل بشریعت به عقل نیز واجب آمد و اداء شکرِ منعم تعالی بے اتیانِ آن متعذر گشت و شریعت دو جزو دارد اعتقادی و عملی اعتقادی از اصولِ دین است و عملی از فروعِ دین فاقدِ اعتقاد از اهلِ نجات نیست و خلاصی از عذابِ آخرت در حق او متصور نه و فاقدِ عمل احتمالِ نجات دارد که امر او مفوض بمشیتِ اوست سبحانه و تعالی اگر خواهد عفو فرماید و اگر خواهد بقدرِ ذنب عذاب کند خلود در نار مخصوص بفاقدِ اعتقاد است و مقصور بر منکرِ ضروریاتِ دین فاقدِ عمل اگرچه معذب شود اما خلودِ نار در حقِ او مفقود است و چون اعتقادیات از اصولِ دین است و از ضروریاتِ اسلام ناچار بیانِ آنها می نماید و در عملیات با وجودِ فرعیت چونکه تفصیل است حوالهٔ اینها بکتبِ فقه داشته تتمه در ترغیب بعضے از عملیاتِ ضروریه نیز بیان خواهد نمود ان شاء الله تعالی

اعتقادیات

الله تعالی بذاتِ اقدسِ خود موجود است و هستی او تعالی بخودی خود است و او تعالی چنانچه همیشه بوده است همیشه خواهد بود عدمِ سابق و عدمِ لاحق را بجنابِ قدسِ او تعالی راه نیست چه وجوبِ وجود کمینه خادمِ آن درگاه مقدس است و سلبِ عدم کمینه گدائے آن بارگاهِ محترم و او تعالی یکے است که هیچ یکے انبازِ او در مرتبهٔ وجوبِ وجود و الوهیت و استحقاقِ عبادت نیست

چه شریک وقتی در کار بود که او تعالی کافی نبود و مستقل نباشد و آن علامت نقص است که منافی وجوب و الوهیت است و چون کافی بود و مستقل باشد شریک بیکار بماند و عبث می افتد و آن نیز علامت نقص است که منافی وجوب و الوهیت است پس اثبات شریک مستلزم نقص احد الشریکین گشت که منافی شرکت است پس اثبات شرکت مستلزم نفی شرکت آمد و آن محال است پس شریک باری تعالی محال باشد و او را سبحانه صفات کامله است از حیوة و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین و این صفات ثمانیه را صفات حقیقیه گویند که قدیم اند و در خارج موجود اند بوجود زائد بر وجود ذات تعالی و تقدس چنانچه معتقد علماء اهل حق است شکر الله تعالی سعیهم و غیر از اهل سنت شکر الله تعالی سعیهم بوجود صفات زائده از فرق مخالفان هیچکس قائل نیست حتی که صوفیه متاخرین این فرقه ناجیه نیز صفات را عین ذات گفته اند و به مخالفان موافق گشته اگرچه از نفی صفات تحاشی دارند اما از اصول عدول نموده اند و عبارت ایشان نفی صفات لازم است مخالفان کمال او را نفی صفات کامله انگاشته اند و بعقل خود از نصوص قرآنی جدا افتاده هداهم الله سبحانه سواء الصراط و صفات دیگر یا اعتباریه اند یا سلبیه همچون قدم و اولیت و وجوب و الوهیت چنانچه گویند او تعالی جسم و جسمانی نیست عرض و جوهر نیست مکانی و زمانی نیست حال و محل نیست محدود و متناهی نیست از جهت برکنار و از نسبت بی نسبت کفائت و مثلیت از جناب قدس او تعالی مسلوب است و ضدیت و ندیت و در آن حضرت جل سلطانه مفقود از ماد و پدر و از زن و فرزند پاک و مبرّا است کاینها همه امارات حدوث اند و مستلزم نقص و جمیع کمالات مر جناب قدس او را ثابت است و جمیع نقائص از آن حضرت جل سلطانه مسلوب با جمله صفات امکان و حدوث که سراسر نقص و شرارت اند همه را از جناب قدس او تعالی مسلوب باید داشت و او سبحانه عالم کلیات و جزئیات است و داننده اسرار و خفیات در سموات و ارضین داننده ذره اخفی هم از محیط علم او سبحانه بیرون نیست بیچون عالم

مبطل

جمیع اشیا اوست سبحانه باید که عالم بجمیع آنها نیز بود که خالق را از علم خلق چاره نبود و سبید و لتان چند اند که حضرت حق سبحانه و تعالی را عالم بجزئیات ندانند و آنرا العقل ناقص خود کمال انگارند چنانچه از کمال بخبری زیاده از یک چیز از واجب الوجود جل سلطانه صادر ندانند و آن هم بایجاب و باضطرار نه باختیار و آنرا نیز کمال انگارند عجب جاهلانند که جهل را کمال تصور نمایند و اضطرار را به از اختیار دانند و از جهلی که دارند اشیاء دیگر را مستند بغیر او دارند سبحانه عقل فعال از نزد خود تراشیده محدثات را باو منسوب دارند و خالق سموات و ارضین را معطل و بیکار دانند هیچ طائفه نزد این فقیر سفیه تر ازین طائفه در عالم بوجود نیامده است سبحان الله جمعی هستند که این بلیدان را از ارباب معقول تصور می نمایند و بحکمت منسوب میدانند مگر احکام کاذبه ایشان را مطابق نفس امرے انگارند ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب

و او تعالی از ازل تا ابد بیک کلام متکلم است اگر امر است از همان یک کلام است و اگر نهی است هم از ان و همچنین اخبار و استخبار ناشی از همان یک سخن و اگر تورات و انجیل است همان سخن دلیل است و اگر زبور و فرقان است هم از ان کلام نشان است و همچنین سایر صحف و کتب که بر انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات نازل گشته است تفصیل همان سخن است هرگاه ازل و ابد باین وسعت و امتداد آنجا آن واحد بود بلکه گنجایش آن هم ندارد کیا اطلاق آن آنجا بواسطه تنگی عبارت واقع است پس کلامیکه دران آن صادر شود یک کلمه بلکه یک حرف بلکه یک نقطه خواهد بود و اطلاق نقطه آنجا نیز در رنگ اطلاق آن است که بواسطه تنگی عبارت واقع است والا نقطه هم گنجایش ندارد و وسعت در ذات و صفات آنحضرت جل سلطانه از عالم بیچونی و بیچگونگی است ازین وسعت و تنگی که از صفات امکان است پاک و منزه است و او را سبحانه مومنان در بهشت خواهند دید بعنوان بیچونی و بیچگونگی چه رویتے که متعلق به بیچون شود آن رویت نیز بیچون خواهد بود بلکه رائی نیز از بیچونی حظ وافر خواهد یافت تا بیچون را تواند دید لا یحمل عطایا الملک

اِلَّا سَطَایَاہُ امروز این معمّا را بر اخصِ خواص از اولیائے خود حل ساخته اند و منکشف گردانیده این مسئلهٔ غامضه نزد این بزرگواران تحقیقی است و دیگران را تقلیدی و غیر از اہلِ سنت ہیچکس از فرقِ مخالفان چه از مومنان و چه از کافران باین مسئله قائل نیست. و رویتِ حق را جلّ سلطانه غیر این بزرگواران محال می انگارند و مستشهدِ مخالفان قیاسِ غائب بر شاهد است که بین الفساد است حصولِ ایمان باین قسم مسئلهٔ غامضه بے نورِ متابعتِ سنتِ سنیّه علی صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیة متعذر است ؎ لائقِ دولت نبود ہر سرے ٭ بار مسیحا نکشد ہر خرے عجب است جمعے که ایمان بدولتِ رویت نداشته باشند چگونه بحصولِ آن سعادت مستسعد خواهند شد که نصیبِ منکران حرمان است و این نیز عجب که در بہشت باشند و نه بینند زیرا که آنچه متبادر از شرع است حصولِ دولتِ رویت است مر جمیعِ اہلِ بہشت را و نیامده است که بعضے از اہلِ بہشت خواہند دید و بعضے دیگر نخواہند دید و حق اینجا ہمان جوابِ حضرت موسیٰ است علیٰ نبیّنا و علیه الصلوٰة والسلام که در سوالِ فرعون فرموده قال الله تعالیٰ حاکیا عنهما قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُوْنِ الْاُوْلٰى قَالَ عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّيْ فِيْ كِتٰبٍ ۚ لَا يَضِلُّ رَبِّيْ وَلَا يَنْسَى الَّذِيْ جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ مَهْدًا وَّسَلَكَ لَكُمْ فِيْهَا سُبُلًا وَّاَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ مَآءً باید دانست که بہشت و ماورائے بہشت ہمه نسبت بحضرتِ حق سبحانه برابر است که ہمه مخلوقِ وے اند تعالیٰ و او را سبحانه در ہیچ یکے از اینہا حلول و تمکن نیست امّا بعضے از مخلوقات را لیاقتِ ظهورِ انوارِ وے نیست جلّ سلطانه و بعضے را ہست آئینه لیاقتِ ظهورِ صُوَر دارد و سنگ و کلوخ ندارد پس تفاوت ازین طرف ہست با وجودِ نسبتِ مساوات از آنحضرت جلّ سلطانه ؎ این قاعده یاد دار کانجا که خداست نه جزو نه کل نه ظرف نه مظروف است ٭ در دنیا رویت واقع نیست این محل لیاقتِ ظهورِ آن دولت ندارد و هر که در دنیا بوقوعِ رویت قائل شود کذاب و مفتری است و غیرِ حق را سبحانه بحق دانسته است این دولت درین نشأ اگر میسّر می شد حضرتِ کلیم الله علیٰ نبیّنا و علیه الصلوٰة والسلام

نبینا وعلیه الصلوات والتسلیمات از دیگران بآن احق بود وحضرت پیغمبر ما علیه وعلی آله
الصلوة والسلام اگر باین دولت مشرف گشته اند وقوع آن در دنیا نبوده است بلکه به بهشت
رفته اند ودیده اند که از عالم آخرت است ودر دنیا ندیده اند بلکه در دنیا از دنیا برآمده بآخرت ملحق گشته اند ودیده اند
واو تعالی خالق سموات وارضین است وخالق جبال وبحار است وخالق اشجار واثمار است
وخالق معادن ونباتات است چنانچه آسمان را بخلق ستارها مزین گردانیده است زمین را بخلق
انسان مزین ساخته اگر بسیط است بایجاد او تعالی کائن گشته است واگر مرکب است هم بخلق او
سبحانه پیدا شده بالجمله جمیع اشیا را از کتم عدم بوجود آورده است وحادث گردانیده وقدم غیر او را
سبحانه نشاید وغیر او سبحانه هیچ چیز قدیم نباید جمیع اهل ملت بر حدوث ماسوای او سبحانه اجماع
دارند وباتفاق غیر او را سبحانه قدیم ندانند وکسیکه بقدم اینها قائل شود بتضلیل بلکه بتکفیر او حکم مینمایند
امام حجة الاسلام در رساله منقذ عن الضلال تصریح باین معنی نموده است وحکم بتکفیر جماعه که غیر
حق را نیز قدیم دانند کرده وجمعی که بقدم سموات وکواکب وامثال اینها قائل گشته اند قرآن
مجید تکذیب اینها می فرماید کما قال الله تعالی: اَللّٰهُ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ وَمَا
بَیْنَهُمَا فِیْ سِتَّةِ اَیَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰی عَلَی الْعَرْشِ، وامثال این از آیات قرآنی بسیار است
سفیهی بود که بعقل ناقص خود خلاف نصوص قرآنی نماید وَمَنْ لَّمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهٗ نُوْرًا فَمَا لَهٗ
مِنْ نُّوْرٍ، وچنانچه عباد مخلوق حق اند سبحانه افعال عباد نیز مخلوق اویند تعالی چه خلق غیر او را
نشاید وایجاد ممکن از ممکن نیاید که بقصور قدرت متسم است وبنقص علم متصف که شایان ایجاد
وخلق نیست وآنچه از بنده در افعال اختیاریه او دخل دارد کسب اوست که بقدرت واراده بنده
واقع است خلق فعل از حق است سبحانه وکسب فعل از بنده پس فعل اختیاری بنده مجموع کسب
بنده وخلق حق جل وعلا واقع است واگر کسب واختیار بنده را اصلا دخل نبود حکم مرتعش
پیدا کند وآن خلاف محسوس ومشاهده است ببداهت میدانیم که فعل مرتعش دیگر است وفعل مختار

دیگر درہمین قدر فرق از برائے مدخلیتِ کسب در فعلِ او کافی است و حضرتِ حق سبحانہٗ و تعالیٰ
از کمالِ رأفت خود خلقِ خود را در فعلِ بندہ تابع قصدِ بندہ ساختہ است بعد از قصدِ بندہ ایجادِ فعلِ بندہ
میفرماید پس ناچار بندہ ممدوح و ملوم بود و معاقب و مثاب باشد و قصد و اختیار کہ حضرتِ حق سبحانہٗ
بہ بندہ دادہ است ہر دو جہتِ فعل و ترک دارد و نیز بہ تفصیلِ حسن و قبحِ فعل و ترک را بلسانِ انبیا علیہم
الصلوات و التسلیمات بیان فرمودہ است باوجودِ این بندہ کہ اختیارِ یک جہت نماید چارہ ندارد
از آنکہ ملام بود یا ممدوح و شک نیست کہ حضرتِ حق سبحانہٗ بندہ را آن قدر قدرت و اختیار دادہ
است کہ از عہدہٗ اوامر و نواہیِ شرعیہ تواند بر آمد چہ در کار است کہ قدرتِ کاملہ دہند و اختیارِ تام
بخشند آنچہ باید دادہ اند منکران متصادمِ بداہت است و مرضِ قلبی دارد کہ در اثباتِ شریعت در ماندہ
است کَبُرَ عَلَی الْمُشْرِکِیْنَ مَا تَدْعُوْھُمْ اِلَیْہِ این مسئلہ از مسائلِ غامضہٗ کلامیہ است
نہایتِ شرح و بیانِ آن مسئلہ ہمین است کہ درین اوراق تسوید یافتہ است وَاللہُ سُبْحَانَہٗ الْمُوَفِّقُ
ایمان بآنچہ علماءِ اہلِ حق فرمودہ اند باید آورد و بہ بحث و جدل نباید افتاد بیت ؎ نہ ہر جائے
مرکب توان تاختن ❊ کہ جاہا سپر باید انداختن ❊ انبیا علیہم الصلوات و التسلیمات رحمتِ
عالمیانند کہ حضرتِ حق سبحانہٗ و تعالیٰ ایشان را برائے ہدایتِ خلق مبعوث ساختہ است و
بتوسطِ این بزرگواران عباد را بجنابِ قدسِ خود خواندہ است و بدار السلام کہ محلِ رضائے اوست
دعوت فرمودہ بی‌دولت باشد کہ قبولِ دعوتِ کریم ننماید و از مائدہٗ دولتِ او منتفع نگردد و آنچہ این
بزرگواران از حضرتِ حق سبحانہٗ و تعالیٰ تبلیغ نمودہ اند ہمہ حق و صدق است و ایمان بآن
آوردن لازم عقل ہر چند حجت است اما در حجیت ناقص است حجتِ بالغہ بہ بعثتِ انبیا
علیہم الصلوات و التسلیمات حاصل گشتہ است کہ عباد را محلِ عذر نگذاشتہ اوّلِ انبیا حضرتِ آدم
است علیٰ نبینا و علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات و التحیات و آخرِ ایشان و خاتمِ
نبوتِ شان حضرتِ محمد رسول اللہ است علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات بجمیعِ انبیا ایمان

باید آورد علیهم الصلوات والتسلیمات و همه را معصوم و راست گو باید دانست عدم ایمان بیکی
ازین بزرگواران مستلزم عدم ایمان است بجمیع ایشان علیهم الصلوات والتسلیمات چه کلمهٔ
ایشان متفق است و اصولِ دین شان واحد و حضرتِ عیسی علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
که از آسمان نزول خواهد فرمود متابعتِ شریعتِ خاتم الرسل خواهد نمود علیه و علیهم الصلوات
والتسلیمات حضرتِ خواجه محمد پارسا که از خلفاءِ مکمّل حضرتِ خواجه نقشبند است قدس الله تعالی
سرهما و عالم و محدث است نیز در کتاب فصولِ سته نقل معتمد می آرد که حضرت عیسی علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام بعد از نزول عمل بمذهبِ امامِ ابی حنیفه خواهد کرد رضی الله تعالی عنه
و حلالِ او را حلال خواهد داشت و حرامِ او را حرام و ملائکه عباد کرام حضرت حق اند سبحانه
علی نبینا و علیهم الصلوات والتسلیمات و بدولتِ رسالت و تبلیغ او تعالی مشرف
و بآنچه مامور اند امتثال دارند و عصیان و نافرمانی حق جل سلطانه در حق شان مفقود است
و از خوراک و پوشاک پاک اند و از زناشوئی معرا اند و از توالد و تناسل مبرا کتب و صحفِ الٰهی
جل سلطانه بتوسطِ ایشان منزل گشته است و بامانتِ شان محفوظ و مامون مانده ایمان
آوردن بایشان نیز از ضروریاتِ دین است و دوست داشتنِ ایشان را نیز از واجباتِ اسلام
و نزدِ جمهورِ اهلِ حق خواصِ بشر افضل اند از خواصِ ملک چه وصولِ شان با وجودِ عوائق و علائق
است و قربِ قدسیان بے مزاحمت و ممانعت حاصل تسبیح و تقدیس اگرچه کارِ قدسیان است
اما جهاد را با این دولت جمع کردن کارِ کمّلِ انسان است قال الله تعالی فضل الله المجاهدین
بأموالهم وأنفسهم على القاعدين درجة وكلا وعد الله الحسنى و مخبرِ صادق علیه
و علی آله الصلوة والسلام از آنچه خبر داده است از احوالِ قبر و از اهوالِ قیامت و از حشر و نشر
و از بهشت و دوزخ همه حق است ایمان بآخرت در رنگِ ایمان بالله نیز از ضروریاتِ اسلام است منکرِ آخرت در
رنگِ منکرِ صانع است قطعاً کافر است و عذابِ قبر و ضغطه و غیرِ آن حق است منکرِ آن اگرچه کافر نیست اما مبتدع است که

منکرِ احادیثِ مشهوره است و چون قبر برزخ است درمیانِ دنیا و آخرت عذابِ آن قبر شبیهِ بعذابِ دنیا دارد که انقطاع پذیر است و شبیهِ بعذابِ آخرت دارد که از جنسِ عذابِ آخرت بیشتر مستوجبِ این عذاب جماعت اند که از بول تنزه نمی نمایند و نیز جماعت که بنمامت و سخن چینی مردم می درآیند و سوالِ منکر و نکیر در قبر نیز حق است و این عظیم فتنه و ابتلا است در قبر حضرت حق سُبحانهٗ و تعالیٰ ثابت دارد و روزِ قیامت حق است و البته آمدنی است و دران روز سموات پاره پاره خواهند گشت و کواکب فرو خواهند ریخت و زمین و جبال نیز پرچه پرچه خواهند شد و بعدم خواهند پیوست چنانچه نصوصِ قرآنی بآن ناطق است و اجماعِ جمیعِ فرقِ اسلامیه بران منعقد که منکرِ آن کافر است اگرچه بمقدماتِ موهومه تنزیلِ کفرِ خود نماید و ابلهان را از راه برد و دران روز از قبور برانگیختن و احیایِ استخوانهایِ بوسیده و ریخته نمودن حق است و حسابِ اعمال و وضعِ میزان و طیرانِ صحفِ اعمال و رسیدنِ صحف از بابِ یمین بیمینِ شان و صحفِ اصحابِ شمال بشمالِ شان نیز حق است و پل صراط که برپشتِ دوزخ بنهند و از انجا گذشته بهشتیان بهشت روند و دوزخیان از انجا در دوزخ افتند نیز حق است چه اینها همه امورِ ممکن اند که مخبرِ صادق بوقوعِ آنها خبر داده است پس بی توقف قبولِ آنها باید نمود و بمقدماتِ وهمیه تشکیک و تردید نباید کرد مَا اٰتٰکُمُ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْہُ نصِ قطعیست و دران روز شفاعتِ نیکان در حقِ بدان باذنِ حضرتِ رحمان جل سلطانه نیز حق است پیغمبر فرموده است علیه و علی آله الصلوات و التسلیمات شَفَاعَتِیْ لِاَهْلِ الْکَبَائِرِ مِنْ اُمَّتِیْ یعنی شفاعتِ من مر اهلِ کبائر راست از امتِ من و خلودِ کافران بعد حساب در دوزخ و عذابِ دوزخ نیز حق است و همچنین خلودِ مومنان در جنت و در نعماتِ جنت نیز حق مومنِ فاسق اگرچه روا است که بشومیِ گناهانِ خود چندگاه بدوزخ رود و بقدرِ ذنب آنجا معذب بود اما مخلد در نار حقِ وی مفقود است کسیکه در دلِ وی مقدارِ ذره از ایمان بود در دوزخ مخلد نخواهد بود مآلِ کارِ او رحمت است و مرجعِ او بجنت و مدارِ ایمان و کفر بر خاتمه است بسا است که در تمام

عمر یکے ازین دو صفت متصف بود و در آخر بضدِ آن متحقق گردد اِنَّمَا الْعِبْرَةُ لِلْخَوَاتِيْم. رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ

و ایمان عبارت از تصدیق قلبی است بامور یکه از دین بطریق ضرورت و تواتر بہ ثبوت پیوستہ است و اقرارِ لسانی نیز بآن امور ضروری ہمچو ایمان بوجود صانع و توحید او تعالیٰ و ہمچنین ایمان بکتب و صحفِ منزلہ و ایمان بانبیارِ کرام و ملائکہ عظام علیہم الصلوات والتسلیمات الی یوم القیام و ایمان بآخرت از حشرِ اجساد و خلودِ عذاب و ثواب در دوزخ و در بہشت و انشقاقِ سموات و انتثارِ کواکب و اندکاکِ ارض و جبال و ہمچنین ایمان بفرضیتِ صلوات خمس و تعیینِ رکعات دران و بفرضیتِ زکوٰۃ مال و صوم رمضان و حج بیت الحرام بر تقدیرِ استطاعتِ راہ و ہمچنین ایمان بحرمتِ شربِ خمر و قتلِ نفس بغیر حق و عقوقِ والدین و سرقہ و زنا و اکلِ مالِ یتیم و اکلِ ربوٰ و امثالِ اینہا کہ بتواتر بہ ثبوت پیوستہ است و از ضروریاتِ دین اند و مومن بارتکاب کبیرہ از ایمان نمے برآید و بکفر نمے درآید استحلالِ کبیرہ کفر است و محل وارتکابِ کبیرہ فسق و خود را مومن برحق باید دانست یعنی بثبوت و تحققِ ایمانِ خود اعتراف باید نمود و کلمہ استثنا یعنی کلمہ انشاء اللہ را با ایمان نباید مقرون ساخت کہ مُنبِی از شک است و بثبوتِ ایمان صورتِ منافات دارد ہر چند استثنا را راجع بخاتمہ دارند کہ مُبہم است اما از اشتباہِ ثبوتِ حالی ہم خالی نیست پس احتیاط در ترکِ صورتِ شک و اشتباہ است و افضلیتِ حضراتِ خلفائے اربعہ بترتیبِ خلافتِ ایشانست چہ اجماعِ اہلِ حق است کہ افضلِ بشر بعد پیغامبران صلوات اللہ تعالیٰ و تسلیماتہ سبحانہ علیہم اجمعین حضرتِ صدیق است رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد ازان حضرتِ فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ و جہ افضلیت آنچہ این فقیر فہمیدہ است نہ کثرتِ فضائل و مناقب است بلکہ اسبقیتِ ایمان است و اقدمیتِ انفاقِ اموال و اولیتِ بذلِ نفس از برائے تائید دین و ترویجِ ملتِ متین چہ سابق گویا در امر دین استاد لاحق است و لاحق

هرچه مے یابد از خوانِ دولتِ سابق مے یابد و مجموعِ این همه صفاتِ کامله منحصر و حضرتِ صدیق است رضی الله تعالیٰ عنه باسبقیتِ ایمان کسیکه انفاقِ مال و بذلِ نفسِ خود را جمع کرده است اوست رضی الله تعالیٰ عنه و این دولت غیر او را درین امت میسر نشده است قال رسول الله صلی الله تعالیٰ علیه وعلیٰ آله وسلم فی مرضه الذی مات فیه انه لیس من الناس احدٌ امنّ علیّ فی نفسه وماله من ابی بکر بن ابی قحافة ولو کنت متخذًا من الناس خلیلًا لاتخذت ابا بکر خلیلًا ولکن اخوة الاسلام افضل سدّوا عنی کل خوخة فی هذا المسجد غیر خوخة ابی بکر وقال علیه وعلیٰ آله الصلوٰة والسلام ان الله بعثنی الیکم فقلتم کذبت وقال ابو بکر صدقت وواسانی بنفسه وماله فهل انتم تارکون لی صاحبی قال علیه وعلیٰ آله الصلوٰة والسلام لو کان بعدی نبی لکان عمر بن الخطاب و حضرتِ امیر رضی الله تعالیٰ عنه فرموده است که ابوبکر و عمر هر دو افضل این امت اند کسیکه مرا برایشان فضل دهد مفتری است و او را تازیانه زنم چنانچه مفتری را زنند و مشاجرات و محاربات که درمیانِ اصحابِ خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات واقع شده است بر محاملِ نیک محمول باید داشت و از مظنهٔ هوا و هوس و از حبِ جاه و ریاست و از طلبِ رفعت و منزلت دور باید ساخت چه این رذائل از نفسِ اماره است و نفوسِ این بزرگواران در صحبتِ خیر البشر علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات پاک و مزکّی شده بودند این قدر هست که در آن مشاجرات و محاربات که در خلافتِ حضرتِ امیر واقع شده بود حق بجانبِ حضرتِ امیر بوده است رضی الله تعالیٰ عنه و مخالفانِ او مخطی بوده‌اند بخطاے اجتهادی که مجالِ ملامت و طعن ندارد و تفسیق خود چه گنجایش دارد که صحابه همه عدول اند و مرویاتِ همه مقبول و مرویاتِ موافقانِ امیر و مخالفانِ امیر هر دو در صدق و وثوق برابر اند و علتِ مشاجرت و محاربت باعثِ جرحِ احدے نشده است پس همه را دوست باید داشت که دوستیِ ایشان دوستیِ پیغمبر است علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات

ه اختلافہاے اینان ایشان ۱۲

عـه رواه الترمذی عن عبد الله بن مغفل یعنی کسیکه دوست میدارد ایشانرا پس بدوستی من دوست میدارد ایشان را ۱۲ عـه رواه الترمذی عن ابن مغفل

بیان اعمال

که فرموده مَنْ اَحَبَّهُمْ فَبِحُبِّیْ اَحَبَّهُمْ و از بغض و دشمنی ایشان اجتناب باید نمود که بغض ایشان بغض آنسرور است عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ که فرموده مَنْ اَبْغَضَهُمْ فَبِبُغْضِیْ اَبْغَضَهُمْ و در تعظیم و توقیر آن بزرگواران تعظیم و توقیر آن خیر البشر است عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ و در عدم تعظیم عدم تعظیم او و همه را تعظیم و توقیر باید نمود از جهت تعظیم صحبت خیر البشر عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ شیخ شبلی فرموده مَا اٰمَنَ بِرَسُوْلِ اللهِ مَنْ لَّمْ یُوَقِّرْ اَصْحَابَهٗ بعد از تصحیح اعتقاد از اتیان اعمال هم چاره نبود پیغمبر فرموده عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ که بنای اسلام بر پنج چیز است یکی شَهَادَۃِ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللهِ که عبارت از ایمان و اعتقاد است بانچه به تبلیغ محمد رسول الله صَلَّی اللهُ تَعَالٰی عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَسَلَّمَ بثبوت پیوسته است چنانچه گذشت دویم ادائے صلوات خمس است که ستون دین است سیوم ادائے زکوٰۃ مال است چهارم صوم ماه مبارک رمضان است پنجم حج بیت الحرام است پس نماز بهترین عبادات است بعد ایمان بالله و برسوله و در رنگ ایمان حسن لذاته است بخلاف سائر عبادات که حسن آنها ذاتی نیست نیک تعدیل ارکان بعد از طهارت کامله چنانچه در کتب شرع مبین گشته است بے فتور ادائے نماز باید نمود و در قراءت و رکوع و سجود و قومه و جلسه و سائر ارکان احتیاط باید کرد که بوجه کمال او ا باید و سکون و طمانینت در رکوع و سجود و قومه و جلسه لازم باید دانست و مسامحه نباید گذرانید و نماز را در اول وقت ادا نمایند و تاخیر را از راه تکاسل و تجاهل تجویز نکنند بنده مقبول کسے است که بجرد امر مولی امتثال امر او نماید که تاخیر کردن در امتثال امر از تمرد و ستور ادب است و اکثر کتاب ها سے فقه که بعبارت فارسی نوشته اند در رنگ ترغیب الصلوٰۃ و تیسیر الاحکام و امثال اینها باید که همه وقت با خود دارند و مسائل شرعیه را از انجا اخذ نمایند و بعمل درارند کتاب گلستان و مثل آن در جنب کتب فقه فارسی داخل فضولی است بلکه نسبت با ضروری لایعنی است بانچه احتیاج است در دین لازم باید دانست و بما ورای آن نباید مشغول گشت تا وقتیکه هم گویا از ضروریات این راه

سعی نمایند که بے ضرورت ترک نشود و اگر در ابتدا این معنی متعسر باشد و بیداری دران وقت میسّر نشود جمعے از خدمتگاران را برائے این امر تعیین نمایند که دران وقت خواه و ناخواه بیدار سازند و نگذارند که در خواب باشند بعد از چند روز که بیداری معتاد شود احتیاج بتکلّف و تعمّل نخواهد شد کسیکه خواهد که در آخر شب بیدار شود باید که اول شب بعد از نماز خفتن خواب کند و باشتغال لاطائل بیدار نباشد و استغفار و توبه و التجا و تضرّع و تذکر معاصی و ذنوب و تفکر نقائص و عیوب و خوف عذاب اخروی و ترس الم دائمی در آن وقت غنیمت دانند و عفو و مغفرت از حضرت حق سبحانه و تعالی خواهند صد بار این کلمهٔ استغفار با توجه قلب بر زبان آرند (اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الْعَظِیْمَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ) سبحانه و نیز بعد از ادائے نماز دیگر این کلمهٔ استغفار صد بار بخوانند و بطهارت و بغیر طهارت ترک ورد این کلمهٔ استغفار نمایند در خبر آمده است (طُوْبٰی لِمَنْ وُّجِدَ فِیْ صَحِیْفَتِهٖ اِسْتِغْفَارٌ کَثِیْرٌ) و نماز چاشت هم اگر ادا نموده شود دولتے است عظیم سعی نمایند که لا اقل دو رکعت سبر و ام از چاشت ادا کرده شود و اکثر رکعات نماز چاشت در رنگ نماز تهجد دوازده است و بمقتضائے وقت و حال هر چه گذارده شود مغتنم است و کوشش نمایند که بعد از ادائے هر نماز فرض آیة الکرسی خوانده شود که در خبر آمده است که بعد از هر نماز فرض هر که آیة الکرسی بخواند مانع نباشد او را از دخول بهشت مگر موت و نیز بعد از ادائے هر نمازے از نمازهائے پنجگانه باید که سی و سه بار کلمهٔ تنزیه سُبْحَانَ اللّٰهِ بگویند و سی و سه بار کلمهٔ تحمید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ و سی و سه بار کلمهٔ تکبیر اَللّٰهُ اَکْبَرُ و یکبار بگویند لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ تا صد تمام پوره شود و نیز در هر روز و در هر شب صد بار سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهٖ بگویند که ثواب بسیار دارد و ایضا در صباح یکبار بگویند اَللّٰهُمَّ مَا اَصْبَحَ بِیْ مِنْ نِّعْمَةٍ اَوْ بِاَحَدٍ مِّنْ خَلْقِكَ فَمِنْكَ وَحْدَكَ لَا شَرِیْكَ لَكَ فَلَكَ الْحَمْدُ وَلَكَ الشُّكْرُ و در شام بجائے اَللّٰهُمَّ مَا اَصْبَحَ اَللّٰهُمَّ مَا اَمْسٰی بگویند و تمام کنند و در حدیث نبوی آمده است علیه وعلی آله الصلوة والسلام

کہ ہر کہ این دعا را در روز بخواند شکرِ آن روز بجا آوردہ باشد و ہر کہ در شب بخواند شکرِ آن شب
بجا آوردہ باشد و این وِرد را در کار نیست کہ بطہارت بخوانند بلکہ در جمیع اوقات این وِرد یومی
و لیلی را بجا آرند و اداے زکوٰۃِ مال ہم از ضروریاتِ دین است برغبت و منت بمصارفِ زکوٰۃ باید
رسانید ہرگاہ منعمِ حقیقی جلّ سلطانہ از عطیہ و انعامِ خود فرماید کہ از چہل حصہ یک حصہ را بفقرا
و مساکین بدہند کہ در عوضِ آن اجرِ جزیل و جزاے جمیل بشما خواہم داد بسے بے انصاف بود بلکہ متمرّد
باشد کہ در اداے این جزوِ محقّر ہم توقف نماید و در اظہارِ آن بخل ورزد این قسم توقفہا کہ در امتثالِ اوامرِ
شرعیہ بوجود مے آید منشا آن مرضِ قلبی است و عدمِ یقین باحکام منزلہ مساوی مجردِ کلمۂ شہادت
گفتن کفایت ندارد منافقان نیز این کلمہ را میگفتند علامتِ یقین طلبِ اتیانِ اوامرِ شرعیہ است
بکمالِ رغبت یک جیتل کہ بہ نیتِ اداے زکوٰۃ بفقیرے بدہند بہتر از انفاقِ لکہا است کہ بے این
نیت بدہند چہ آن اداے فرض است و این اتیانِ نفل و اداے نفل را نسبت باداے فرض
ہیچ اعتبارے نیست حکم قطرہ دارد نسبت بدریاے محیط از تسویلاتِ
شیطانِ لعین است کہ مردم را از فرائض بازداشتہ بنوافل دلالت مینماید و ادا زکوٰۃ نگاہ میدارد
و روزہ ماہِ مبارکِ رمضان نیز از واجباتِ اسلام است و از ضروریاتِ دین در اداے آن
نیز اہتمام باید نمود و بعذرہاے نامشروع روزہ نباید کشود پیغمبر فرمودہ است علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ
والسلام کہ روزہ سپر است از آتشِ دوزخ و اگر بمانعِ ضروری در رنگِ مرض روزہ قضا شود
قضاے آن را بے درنگ ادا باید نمود و بکاہل و تکاسل نباید گذرانید این کس بندہ است
بسرِ خود نیست مولاے دارد چارہ ندارد از ینکہ بمقتضاے اوامر و نواہیِ او زندگانی نماید تا امیدِ
نجات متصور بود و اگر چنین نکند بندۂ متمرّد باشد کہ سزاے انواعِ عقوبات بود و رکنِ پنجمِ اسلام
حجِ بیت الحرام است و آن شرائطے دارد کہ در کتبِ فقہ بیان فرمودہ اند بعد از تحققِ شرائطِ اداے
آن ہم ضروری است پیغمبر فرمودہ است علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام کہ حج عزم میکند

گناهانِ سابق را و در حِلّ و حرمتِ شرعی نیک احتیاط باید نمود از آنچه صاحب شریعت علیهِ وعلیٰ آلهِ الصلوٰةُ والسلامُ والتحیّة منع فرموده است خود را نگاه باید داشت و تمام غفلتِ حدودِ شرعی باید کرد اگر مطلوب سلامت و نجات بود خوابِ خرگوش تا چند خواهد بود و پنبهٔ غفلت در گوش تا کے آخر بیدار خواهند ساخت و پنبهٔ غفلت خواهند برداشت آن زمان غیر از ندامت و حسرت نقدِ وقت نخواهد بود و غیر از خجالت و خسارت حاصل نه مرگ نزدیک است و عذابهای گوناگونِ آخرت طیار و آماده مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِيَامَتُهٗ پیش از آنکه بیدار سازند و سود نکند بیدار شوند و بمقتضاے اوامر و نواهی شرعی کار کنند و خود را از عذابهاے گوناگون اخروی نگاه دارند قال الله تبارک و تعالیٰ قُوْا اَنْفُسَكُمْ وَاَهْلِيْكُمْ نَارًا وَّقُوْدُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ یعنی نگاه دارید نفسهاے خود را و اهل خود را از آتشے که هیزم آن آدمی و سنگ است بعد از تصحیح اعتقاد و بعد از اتیانِ اعمالِ صالحه بمقتضاے شریعت حقه علیٰ صاحبها الصلوٰةُ والسلامُ والتحیّة اوقاتِ خود را بذکرِ الٰهی جلّ شانُه معمور باید داشت و از یادِ او تعالیٰ فارغ نباید بود ظاهر را اگر بخلق مشغول دارند باید که باطن بحق جلّ سلطانه و بیادِ او تعالیٰ گرفته باید بود این دولت در طریقهٔ حضراتِ خواجگانِ ما قدّس الله تعالیٰ اسرارهم مبتدی را در اوّل قدم در صحبتِ شیخ کامل مکمّل بعنایت الله سبحانه میسر است شاید ایشان باین معنی شما راهم حاصل شده باشد بلکه نصیبے اگرچه اقل بود میسر گشته هرچه بدست آمده است آنرا غنیمت دانند و در شکرِ آن باشند و امیدوارِ زیادتی بوند و چون در طریقهٔ حضراتِ نقشبندیه قدّس الله تعالیٰ اسرارهم اندراجِ نهایت در بدایت است اگر از ین طریقه اندکے است هم بسیار است که در بدایت از نهایت خبر داده است اما مبتدی را باید که هرچند بسیار بدست آید در نظرِ او اندک بود اما از شکرِ آن فارغ نبود و هم شکر آن نماید و هم زیادتی را خواهد مقصودِ اصلی از ذکرِ قلبی زوالِ گرفتاری باد و ونِ حق است سبحانه که مرضِ قلبی عبارت از آنست و تا

زوالِ این گرفتاری حاصل نشود از حقیقتِ ایمان نصیب نبود و در ادائے اوامر و نواهیِ شرعیه تیسیر و سهولت میسر نباید مثلاً ذکر گوید ذکر تا نزا جانست پس با کیِ از ذکرِ رحمان و در طعام خوردن باید که حظِّ نفس مطلوب نبود بلکه به نیّتِ قوّت و استطاعت بر عبادت بود و اگر این نیّت در ابتدا دست ندهد باید که بتکلّف خود را برین نیّت آرند و تلبّس و تصنّع بوند که حقیقتِ این نیّت میسّر گردد و همچنین در جامه پوشیدن باید که نیّتِ تزیین از برای عبادت و ادائے نماز بود که در قرآن مجید آمده است خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ مقصود از جامهای مزیّن پوشیدن نمودِ خلق نبود که ممنوع است و همچنین سعی باید نمود که در جمیعِ افعال و حرکات و سکنات رضامندیِ مولائے خود جلّ سلطانه منظور بود و بمقتضائے شریعتِ حقّه ادا عمل کرده شود و آن زمان ظاهر و باطن هر دو متوجّه بحق باشند تعالی و در یادِ حق بوند جلّ و علا مثلاً خواب که سراسر غفلت است چون بنیّتِ دفعِ کسائل و برادائے طاعت کرده شود آن خواب باین نیّت عینِ عبادت گردد تا دران خواب بود گویا در طاعت بود که بنیّتِ ادائے طاعت است و در خبر آمده است نَوْمُ الْعُلَمَاءِ عِبَادَةٌ هر چند میدانند که حصولِ این معنی امروز از شما متعذّر است که هجومِ موانع است و التزامِ رسوم و عادات است و منظور ننگ و ناموس است که ضدّیّتِ شریعت غرّا وارند چه شریعت از برائے رفعِ رسوم و عادات وارد شده است و از برائے دفعِ ننگ و ناموس که ناشی از هوائے اماره است آمده است اما اگر بتوفیق الله سبحانه مداومت بر ذکرِ قلبی نمایند و نماز پنج وقتی بے فتور بشرائط ادا کنند و در حلّ و حرمتِ شرعی مهما امکن احتیاط نمایند محل که جمالِ این معنے ظاهر شود و خود بخود راغب گردانند و جهِ دیگر از برائے نوشتنِ این قسم نصائح آنست که اگر چه عمل بمقتضائے این نصائح حاصل نشود اعتراف بقصور و نقصِ خود حاصل است و آن نیز دولتے است ؎ هر کس که بیافت دولتے یافت عظیم ۔ و آنکس که نیافت و زونایافت اسف

عیاذاً بالله سبحانه و از آنکه نیابد و از نایافتنِ خود در بار نبود و نکند و از ناکردنِ خویش پشیمان

؎ یعنی زیرا که انبوہ و کثرت اشیا باز دارنده از این معنی متحقق است و التزام رسوم ۱۲

نشود مگر جاهل مهمل باشد که سر از ربقهٔ بندگی بر آورده بود و پا از قید رقیت کشیده

المنتخبات ٥

مکتوب بست و دوم (٢٢)

سعادت ابدیه ١ ٣٠

بملا مقصود علی تبریزی صدور یافته در بیانِ آنکه مراد از نجاستِ مشرکان خبثِ باطن و سوءِ اعتقادِ ایشان است نه نجس العین بودنِ ایشان ❊ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی مخدوما شفقت آثارا معلوم نشد که مقصود از فرستادنِ تفسیرِ حسینی چه بود صاحبِ تفسیر بیانِ آیتِ کریمه موافقِ ائمهٔ حنفیه می نماید و از نجاستِ شرک خبثِ باطن و سوءِ اعتقاد میخواهد و آنکه بعد از ان گفته است که اینها اجتناب از نجاسات نمی نمایند این معنی امروز در اکثرِ اهلِ اسلام نیز موجود است و ازین راه فرق در میانِ عوامِ اهلِ ایمان و در میانِ کفار مفقود است اگر عدمِ اجتناب از نجاست سببِ نجاستِ شخص بود معامله تنگ گردد لَا حَرَجَ فِی الْاِسْلَامِ و آنکه نقل از ابن عباس رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُمَا کرده است که مشرکان نجس العین اند در رنگِ کلاب این قسم نقلهاے شواذ از اکابرِ دین بسیار آمده است که محمول بر توجیه و تاویل است چگونه نجس العین باشد که آن سرورِ دین عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ از اناءِ یهودی طعام خورده است و از ظرفِ مشرکے طهارت کرده و حضرتِ فاروق رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ نیز از سبوے زنِ ترسا طهارت کرده است اگر گویند که کریمه ❊ اِنَّمَا الْمُشْرِکُوْنَ نَجَسٌ ❊ تواند بود که متاخر باشد و ناسخِ آنها بود جواب تواند بود اینجا کفایت نمی کند اثباتِ تاخر باید نمود تا دعوی نسخ صحت پیدا کند فَاِنَّ الْخَصْمَ مِنْ وَّرَاءِ الْمَنْعِ و گو مسلَّم که متاخر باشد باید که تثبیتِ حرمت نبود و مراد از نجاست خبثِ باطن باشد زیرا که منقول است که هیچ پیغمبرے مرتکبِ امرے نگشته است که مآلِ آن امر در شریعتِ او یا در شریعتِ دیگرے از انبیا بحرمت کشد و آخر محرم گردد اگرچه آن امر در وقتِ ارتکاب مباح باشد مگر که اول مباح بوده آخر حرام گشته هیچ پیغمبرے آنرا نخورده است اگر مآلِ کارِ مشرکان نجاستِ ظاهر قرار می یافت و اینجا

در رنگِ کلابِ نجس العین میگشتند هرگز آن سرورِ دین که محبوبِ ربّ العالمین است علیه وعلیٰ آله
الصلوٰة والسلام بظروفِ آنها مساس نمیکرد چه جائے آنکه آب وطعامِ اینها میخورد و نیز نجس العین
همه وقت نجس العین است اباحتِ سابق ولاحق در روے گنجایش ندارد و اگر مشرکان نجس العین
باشند باید که از ابتدا چنین بوند و آن حضرت علیه وعلیٰ آله الصلوٰة والسلام با اینها از اوّل
باندازهٔ آن معامله میفرمود ولکنّ فلکنّ وایضاً حرج دردین مدفوع است معلوم شریفست
که حکمِ نجاست ایشان کردن وایشان را نجس العین دانستن چه قدر بر مسلمانان تنگ گرفتن است
وایشان را در رنج انداختن است ممنونِ ائمهٔ حنفیه رضی الله تعالیٰ عنهم باید بود که مخلصی از برائے
مسلمانان پیدا کرده اند و از ارتکابِ حرام برآورده نه آنکه ایشان را مطعون سازند و هنر ایشان را
عیب انگارند بر مجتهد چه جائے اعتراض است که خطائے او را نیز یک درجهٔ ثوابست و تقلید
او اگرچه خطا کند موجبِ نجات است جماعه که بحرمتِ اطعمه و اشربهٔ کفار قائل اند محالِ عادیست
که خود را از ارتکابِ آن محفوظ دارند خصوصاً در دیارِ هندوستان که این ابتلا بیشتر است درین
مسئله که عمومِ بلوی دارد اَولیٰ آنست که فتویٰ بأسهل وایسر امور بدهند اگرچه موافقِ مذهبِ خود
نبود و بقولِ هر مجتهد که باشد • قال الله تعالیٰ یُرِیدُ اللهُ بِکُمُ الْیُسْرَ وَلَا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ
وقال الله تعالیٰ یُرِیدُ اللهُ اَنْ یُّخَفِّفَ عَنْکُمْ وَخُلِقَ الْاِنْسَانُ ضَعِیْفًا بر خلق تنگ
گرفتن وایشان را رنجانیدن حرام است و غیر مرضیِ حضرتِ حق است سبحانه شافعیه در بعضِ مسائل
که شافعی دران تنگ گرفته است بمذهبِ حنفیه فتویٰ میدهند و بر خلائق آسان می سازند مثلاً
در مصارفِ زکوٰة نزدِ شافعی صدقه را بر جمیع اصنافِ مصارف که هشت اند قسمت باید کرد و یکے از ان اصناف
مؤلفة القلوب اند که درین اوان مفقود اند علمائے شافعیه بمذهبِ حنفیه فتویٰ داده اند به یکے ازین
اصناف که بدهد کفایت کرده اند و ایضاً اگر مشرکان نجس العین باشند باید که بعد از ایمان آوردن
هم پاک نشوند پس معلوم شد که نجاستِ ایشان بواسطهٔ خبثِ اعتقاد است که زوال پذیر است

ومقصور بر باطن است که محلِ آن اعتقاد است و نجاستِ درونی بطهارتِ بیرونی جنگ
ندارد چنانچه معلوم و مبیّن و مشروح است و ایضاً کلامِ حسنِ انتظام اِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ که
اِخبار از حالِ مشرکان است که ناسخیت و منسوخیت با آن کار ندارد چه نسخ در انشاءِ حکم شرعی
است نه در اخبار از معنی پس مشرکان همه وقت باید که نجس باشند و مراد از نجاستِ خبثِ
اعتقاد بود تا آیه متعارض نباشند و مسائل اینها هیچ وقت محظور نبود آن روز که این فقیر
کریمه وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ درین مبحث خوانده بود شما در برابر آن فرمودید
مراد از طعام اینجا گندم و نخود و عدس است اگر این توجیه را اهلِ عرف پسندند چه مضایقه است
امّا انصاف درکار است مقصودِ اصلی ازین تصدیع و ازین اطالتِ کلام آنست که بر خلائق رحم
نمایند و حکم بعموم نجاستِ شان نکنند و اهلِ اسلام را نیز بواسطهٔ اختلاطِ کفار که از آن چاره و گریز نیست
نجس نخوانند و از نعمه و اشربهٔ مسلمانان بعلّتِ نجاستِ متوهّم اجتناب نکنند و ازین راه از همه تحری
نمایند و این را احتیاط نه انگارند که احتیاط در ترکِ این احتیاط است زیاده چه تصدیع دهد

بیت اندکی پیشِ تو گفتم غمِ دل ترسیدم * که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است والسلام

المنتخبات	مکتوب بست و سوم (۲۳)	دیده ۵ ره فور مجلز صحو لغزه

بخواجه ابراهیم قبادیانی صدور یافته در آنکه او تعالی بتوسطِ انبیا علیهم الصلوٰة والسلام
خبر داده است از ذات و صفاتِ خود و افعالِ مرضیه و نامرضیه ما و که عقل را در آن مدخل
نیست * اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَنْعَمَ عَلَیْنَا وَهَدَانَا اِلَی الْاِسْلَامِ وَجَعَلَنَا مِنْ اُمَّةِ
مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ وَعَلٰی آلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ * انبیا رحمت اند مر عالمیان را علیهم الصلوات
والتسلیمات که حضرت حق سبحانه وتعالی بتوسطِ بعثتِ این بزرگواران علیهم الصلوات
والتسلیمات والتحیات از ذات و صفاتِ خود با ناقص عقلان و قاصر ادراکان خبر داده است

وباندازهٔ فهم کوتهٔ ما بر کمالاتِ ذاتیه وصفاتیهٔ خود اطلاع بخشیده و مرا ضی خود را از نامرضی
خود تمیز جدا ساخته در منافعِ دنیوی و اخروی ما را از مضارِ آن ممتاز فرموده اگر توسلِ وجودِ شریف
شان نبودے عقولِ بشری در اثباتِ صانع تعالیٰ عاجز بودے و در ادراکِ کمالاتِ او
سبحانه ناقص و قاصر آمدے چه قدماءِ فلاسفه که خود را اکابرِ اربابِ عقول میگیرند منکرِ صانع بوده
و اشیا را از نقصانِ عقل بدهر منسوب ساختند و محاولهٔ نمرود که بادشاهِ روئے زمین بوده است
بحضرتِ خلیل علیٰ نبینا و علیه الصلوة والسلام در اثباتِ خالقِ سموات و ارض مشهور
است و در قرآنِ مجید هم مذکور و فرعونِ بیدولت میگفت مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلٰهٍ غَيْرِي
و نیز فرعون بحضرتِ موسیٰ علیٰ نبینا و علیه الصلوة والسلام خطاب کرده گفته است
لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ، و نیز آن بیدولت
بهامان گفته است يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ أَسْبَابَ
السَّمٰوٰتِ فَأَطَّلِعَ إِلٰى إِلٰهِ مُوسٰى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا ، بالجمله عقل در اثباتِ این دولتِ
عظمیٰ قاصر است و بدونِ هدایتِ این بزرگواران باین دولت سرافراز نشدند و چون تواترِ انبیا
علیهم الصلوات والتسلیمات دعوتِ ایشان بخدا که خالقِ زمین و زمان است جل شانه
شهرت یافت و کلمهٔ این بزرگواران مرتفع گشت سفیهاے هر وقت که در ثبوتِ صانع تردد داشتند
بر منع خود مطلع شده بے اختیار بوجودِ صانع قائل گشتند و اشیا را باو تعالیٰ منتسب ساختند آن
که از انوارِ انبیا مقتبس گشته است و این دولتیست که از خوانِ انبیا بروئے کار آمده علیهم الصلوات
والتسلیمات الیٰ یوم التناد بل الیٰ ابد الآباد و همچنین سائر سمعیات که به تبلیغِ انبیا علیهم الصلوات
والتسلیمات بما رسیده است از موجودِ صفاتِ کمال و وجوبِ حق جل سلطانه و از بعثتِ انبیا و از
عصمتِ ملائکه علیهم الصلوات والتسلیمات والتحیات والبرکات و از حشر و نشر و از وجودِ
بهشت و دوزخ و تنعیم و تعذیبِ دائمی آنها و امثالِ اینها که شریعت بآن ناطق است عقل در

له یعنی چیزها یکه ثبوت آن بوجود اوست به توسط حضرات انبیا علیهم الصلوة والسلام رسل انها ... اثبات شان استقلال نداند ۱۲

ادراکِ شان نارسیده است و بی سماع ازین بزرگواران در اثباتِ آنها ناقص و غیر مستقل و چنانچه
طورِ عقل ورایِ طورِ حس است که آنچه بحس مدرک نشود عقل ادراکِ آن مینماید همچنین طورِ نبوت
ورایِ طورِ عقل است آنچه بعقل مدرک نشود بتوسلِ نبوت بادراک می درآید و هرکه ورایِ طورِ عقل
طریقی دیگر برای اثباتِ معرفت اثبات نمی نماید فی الحقیقت منکرِ طورِ نبوت است و مصادمِ بداهت
است پس از وجودِ انبیا چاره نبود تا بشکرِ منعم جل سلطانه که بعقل واجب است دلالت نمایند و
تعظیم مولی النعم جل و علا که بعلم و عمل تعلق دارد از قبلِ او سبحانه معلوم ساخته ظاهر سازند
چه تعظیم او تعالی که از نزدِ او سبحانه مستفاد نشود شایانِ شکرِ او نیست تعالی زیرا که قوتِ بشری
در ادراکِ آن عاجز است بلکه بسا است که غیرِ تعظیم او را سبحانه تعظیم او تعالی انگارد
و از شکر به هجو رود و طریقِ استفادهٔ تعظیم آن حضرت جل شانه از آن حضرت تعالی
و تقدس مقصور بر نبوت است و منحصر بر تبلیغِ انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
و الهام که اولیا راست مقتبس از انوارِ نبوت است و از برکات و فیوضِ متابعتِ انبیاست
علیهم الصلوات و التسلیمات و عقل درین امر اگر کفایت میکرد فلاسفهٔ یونان که مقتدای
خود عقل را ساخته اند در تیهِ ضلالت نمی ماندند و حق را سبحانه از همه بیش می شناختند و حال آنکه
جاهلترینِ مردم در ذات و صفاتِ واجبی جل سلطانه اینها اند که حق را سبحانه بیکار و معطل دانسته
اند و غیر از یک چیز و آنهم بایجاب نه باختیار باو تعالی مستند نساخته عقلِ فعال از نزدِ خود تراشیده
حوادث را از خالقِ سموات و ارض باز داشته باو منسوب میدارند و اثر را از مؤثرِ حقیقی جل سلطانه
منع نموده آنرا اثرِ مصنوعاتِ خود میدانند چه نزدِ اینها معلول اثرِ علتِ قریبه است علتِ بعیده را در
حصولِ معلول تاثیر ندانسته اند و بجهل این عدمِ استنادِ اشیا را باو تعالی کمالِ او سبحانه تصور نموده اند
و تعطیل را تجمیل انگاشته و حال آنکه حضرت حق سبحانه خود را بخلقِ سموات و ارض می ستاید
و مدحِ خود برب المشرق و رب المغرب میفرماید و این سفیهان را از زعمِ فاسدِ خود با حضرتِ حق

سُبحانهٗ و تعالیٰ هیچ احتیاجے نیست و باو سُبحانهٗ هیچ سرِ نیاز نه در وقتِ اضطرار و احتیاج باید که اینها بعقلِ فعّالِ خود رجوع نمایند و قضائے حاجت خود را ازو خواهند که معامله را باو رجوع داشته اند بلکه عقلِ فعّال نیز چون بزعمِ اینها موجَب است نه مختار قضائے حاجت ازوے خواستن هم غیر معقول است اِنَّ الکٰفِرِیْنَ لَا مَوْلیٰ لَهُمْ عقلِ فعّال چه بود که سرانجامِ اشیا نماید و حوادث را مستند باو ساخته شوند در نفسِ وجود و ثبوتِ او هزاران سخن است چه تحقّق و حصولِ او مبتنی بر مقدّماتِ زر اندودهٔ فلسفیه است که باصولِ حقّهٔ اسلامیه ناتمام و نافرجام اند آنکه بود که اشیا را از قادرِ مختار جلّ شأنهٗ باز داشته باین چنین امرِ موهوم مستند سازد بلکه اشیا را هزاران ننگ و عار است که بمثبوتِ فلسفی مستند باشند بلکه اشیا بعدمِ خود راضی و خورسند بوند و هرگز میلِ وجود نمایند از آنکه استنادِ وجودِ شان بمجعولِ سفلی نموده آید و از سعادتِ انتساب بقدرتِ قادرِ مختار جلّ سلطانهٗ ممتنع گردند كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ اِنْ يَّقُوْلُوْنَ اِلَّا كَذِبًا ‌+ کفّارِ دار الحرب با وجودِ بت پرستیها ازین جماعه احسن حال اند که بحضرتِ حق سُبحانهٗ جلّ و علا در تنگی التجا دارند و بتها را وسیلهٔ شفاعت پیشِ او تعالیٰ سازند عجب تر آنکه جمعے این سفها را حکما می نامند و بحکمت منسوب میدارند اکثر احکامِ ایشان سیّما در الٰهیات که مقصدِ اسنیٰ است کاذبه اند و مخالفِ کتاب و سنّت اطلاقِ حکما برایشان که سراسر جهلِ مرکّب نصیبِ شان است بکدام اعتبار نموده آید مگر بسبیلِ تهکّم و استهزا گفته شود و یا از قبیلِ اطلاقِ بصیر بر اعمیٰ شمرده آید و جمعے ازین سفها که بے التزامِ طریقِ انبیا علیهم الصّلوات والتّسلیمات بتقلیدِ صوفیهٔ الٰهیه که در هر عصر از متابعانِ انبیا بوده اند علیهم الصّلوات والتّحیّات طریقِ ریاضت و مجاهدت اختیار نموده اند و بصفائے وقتِ خود مغرور گشته و بر خواب و خیالِ خود اعتماد کرده اند و کشوفِ خیالی خود را مقتدا ساخته ضَلُّوْا فَاَضَلُّوْا نمیدانند که این صفا صفائے نفس است که راهے بضلالت دارد نه صفائے قلب که دریچهٔ هدایت است چه صفائے قلب منوط بمتابعتِ انبیا است علیهم الصّلوات والتّسلیمات

مکتوب ۳۱۳ صفحه ۳۰۲ را بخوانید

عه بمعنی غارت کردن ۱۲

وتزکیهٔ نفس مربوط بصفائے قلب وسیاستِ اوست مر نفس را، نفس که صفا پیدا کند باوجود ظلمتِ قلب که محلِ ظهورِ انوارِ قِدم است حکمِ آن دارد که چراغے برافروخته باشند از برائے تاراج کردن دشمنِ کمین که ابلیسِ لعین بود بالجمله طریقِ ریاضت و مجاهدت در رنگِ طریقِ نظر و استدلال وقتے اعتبار و اعتماد پیدا کند که مقرون بتصدیقِ انبیا بود علیهم الصلوات والتسلیمات که از قبلِ حق جل وعلا تبلیغ مے نمایند وبتائیدِ او سبحانه مؤید اند کارخانهٔ این بزرگواران بنزولِ ملائکهٔ معصومین از کید و مکرِ دشمنِ لعین محفوظ است ﴿اِنَّ عِبَادِیْ لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ﴾ نقدِ وقتِ شان است و دیگران را این دولت میسر نشده است و از دامِ نافرجامِ لعین رهائی متصور نگشته مگر که التزامِ متابعتِ این بزرگواران نموده آید و بر اثرِ ایشان رفته شود علیهم الصلوات والتسلیمات بیت

محال است سعدی که راهِ صفا * توان رفت جز در پے مصطفےٰ *

عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَعَلٰی جَمِیْعِ اِخْوَانِهِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ الْعُلٰی * سبحان الله افلاطون که رئیسِ فلاسفه است دولتِ بعثتِ حضرتِ عیسیٰ را علیٰ نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام دریافته و خود را از نادانی مستغنی دانسته بآنحضرت نگرویده و از برکاتِ نبوت بهره نگرفته ﴿وَمَنْ لَّمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ لَهٗ نُوْرًا فَمَا لَهٗ مِنْ نُّوْرٍ﴾ قال الله تبارک وتعالیٰ ﴿وَلَقَدْ سَبَقَتْ کَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِیْنَ اِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُوْرُوْنَ وَاِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْغٰلِبُوْنَ﴾ عجب معامله است عقولِ ناقصهٔ فلاسفه گویا در طرفِ نقیضِ طورِ نبوت افتاده است هم در معاد و هم در مبدأ و احکامِ آنها مخالفِ احکامِ انبیا است علیهم الصلوات والتسلیمات نه ایمان بالله درست کرده اند و نه ایمان بآخرت بقدمِ عالم قائل اند و حال آنکه اجماعِ ملیین است بر حدوثِ عالم بجمیعِ اجزاءِ خود و همچنین بانشقاقِ سموات و انتثارِ کواکب و اندکاکِ جبال و انفجارِ بحار که روزِ قیامت موعود است قائل نیستند و منکرِ حشرِ اجساد اند و انکارِ نصوصِ قرآنی مے نمایند و متأخرانِ آنها که در زمرهٔ اهلِ اسلام خود را داخل ساخته اند همچنان بر اصولِ فلسفی خود راسخ اند و بقدمِ سموات و کواکب قائل

عه مراد فلسفی بفتح اول و سکون ثانی و بمعنی جاهل و نابسنی حکیم و دانشمند و این حسب است یا فلسفه که بمعنی حکیم و دانشمند شد نست ۱۲ غ

اینها قائلند و بعدم فنا و هلاکِ اینها حاکم قِدَمِ ایشان تکذیبِ نصوصِ قرآنی است و در زرقِ
شان با انکارِ ضروریاتِ دین عجب مومن اند بخدا و رسول ایمان آورند اما آنچه خدا و رسولِ او
فرموده است قبول نمایند سفاهت ازین میگذرد و میّت فلسفه چون اکثرش باطل سَفَه
پس کُلِّ آن هم سفه باشد که حکمِ کُل حکمِ اکثر است آری جماعه عمرِ خود را در تعلیم و تعلّمِ آیاتے که مآلِ آن نیکی
نکری است صرف کردند و در آن باب دقّتها نمودند چون بتوسطِ اشیای ذات و صفات و افعالِ
واجبی رسیدند جلّ سلطانهٗ دست و پای خود را گم کردند و آلتِ قاصره از دست داده خبطها نمودند
و در تیهِ ضلالت ماندند در رنگِ آنکه شخصے سالها آلاتِ حرب را طیار سازد و در وقتِ حرب دست
و پاے خود را گم کرده بکار نبرد و موهوم علومِ فلسفی را منطق و منتظم دانند و از غلط و خطا محفوظ انگارند
بر تقدیرِ تسلیمِ این حکم در علوے صادق باشد که عقل را و را آنها استقلال و استبداد است که خارج از بحث و
داخلِ دائرهٔ ما لا یعنی اند و بآخرت که و هی است کار ندارند و نجاتِ اخروی بآنها مربوط نیست
سخن در علومے است که عقل را اوراکِ آنها عاجز و قاصر است و بطورِ نبوّت مربوط اند و نجاتِ اخروی
بآنها منوط است حجة الاسلام امام غزالی در رسالهٔ منقذ عن الضلال میفرماید که فلاسفه علمِ طب و علمِ نجوم
از کتبِ انبیاءِ ما تقدّم علی نبینا و علیهم الصلوات و التسلیمات سرقه کرده اند و خواصِ ادویه
و غیرِ آن که عقل در درکِ آنها قاصر است از صحف و کتبِ منزله بانبیاء علیهم الصلوات
و التسلیمات و التحیات اقتباس نموده و علمِ تهذیبِ اخلاق را از کتبِ صوفیه آهنیه که در هر عصر
در هر امتِ پیغمبرے بوده اند برائے ترویجِ اباطیلِ خود سرقه کرده اند پس این علمِ عشیر شان که حق تعالیٰ
گشت خبطها که در علمِ الٰهی در ذات و صفات و افعالِ واجبی جل سلطانهٗ نموده اند و در ایمان بانبیا
و در ایمان بآخرت مخالفتها بنصوصِ قرآنی نموده اند شمه از آن بالا ذکر یافته است ما نده علمِ هندسه و
مثلِ آن که بآنها نوعِ اختصاص دارد اگر منطق و منتظم باشد بچه کار خواهد آمد و کدام عذاب و وبال آخرت
را خواهد ساخت علامة اعراضه تعالیٰ عن العبد اشتغاله بما لا یعنیه و هر چه با آخر

بکار نیاید مما لا یعنی است و علم منطق که علم آلی است و آنرا عاصم از خطا ساخته اند بکار ایشان نیامد و در مقصد اعلی از غلط و خطا ایشان را نه برآورد بکار دیگران چگونه خواهد آمد و از خطا چگونه خواهد رهانید رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ و بعضی از مردم که بعلوم فلسفی سرشار اند و بمتسولات فلسفی مفتون اند این جماعه را حکما دانسته عدیل انبیا میدانند عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ بلکه نزدیک است که علوم کاذبهٔ ایشان را صادقه دانسته بر شرائع انبیا تقدیم نهند عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ اَعَاذَنَا اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ عَنِ الْاِعْتِقَادِ السُّوْءِ آری هرگاه اینها را حکما دانند و علم اینها را حکمت گویند ناچار در یقین بلا افتند چه حکمت عبارت از علم بشی است که مطابق نفس الامر باشد ملزوم یکی مطابق نفس الامر بود و غیر مطابقت بنفس الامر خواهد داشت بالجمله تصدیق اینها و تصدیق علوم اینها مستلزم تکذیب انبیا و تکذیب علوم انبیا است عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ که این دو علم در دو طرف نقیض افتاده اند تصدیق یکی مستلزم تکذیب دیگری است هر که خواهد ملت انبیا التزام نماید و از حزب حق باشد بحکم ما انا علیه و اصحابی از اهل نجات بود و هر که خواهد فلسفی شود و در گروه شیطان باشد و خاسر و خائب بود قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَّمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ اِنَّا اَعْتَدْنَا لِلظّٰلِمِيْنَ نَارًا اَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَاِنْ يَّسْتَغِيْثُوْا يُغَاثُوْا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوْهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى جَمِيْعِ اِخْوَانِهٖ مِنَ الْاَنْبِيَاءِ الْكِرَامِ مَعَ الْمَلٰئِكَةِ الْعِظَامِ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ اَتَمُّهَا وَاَكْمَلُهَا وَالسَّلَامُ

مکتوب بست و چهارم (۲۴)

المنتخبات ۷

بملا محمد مراد کشمی که از خادمان میر محمد نعمان است در ردِّ روافض و بیانِ بزرگی اصحاب کرام ۷

آنسرور علیه وعلیٰ آله الصلوٰة والسلام مهربانی آنها بایکدیگر. قال الله تبارک وتعالیٰ محمد رسول الله والذین معه اشداء علی الکفار رحماء بینهم تریهم رکعا سجدا یبتغون فضلا من الله ورضوانا الیٰ قوله تعالیٰ لیغیظ بهم الکفار وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظیما. حضرت حق سبحانه وتعالیٰ درین کریمه جمیع اصحاب خیر البشر را علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات بکمال مهربانی که بایکدیگر داشتند مدح فرموده است چه رحیم که واحد رحما است متضمن مبالغه است در مهربانی وچون صفت مشبه دلالت بر استمرار نیز دارد باید که مهربانی ایشان بایکدیگر بصفت استمرار ودوام باشد چه در حضور آنسرور وچه بعد از ارتحال آنسرور علیه وعلیٰ آله الصلوٰة والسلام مداما. پس آنچه منافی مهربانی است در حق یکدیگر باید که ازین بزرگواران بر دوام مسلوب باشد واحتمال بغض وکینه وحسد وعداوت بایکدیگر ازین اکابر دین بر سبیل استمرار منتفی بود هرگاه جمیع صحابه کرام باین صفت مرضیه متصف باشند چنانچه مقتضای کلمه والذین است که از صیغ عموم واستغراق است از اکابر صحابه چه گوید که این صفت اتم واکمل در آنجا خواهد بود لهذا آنسرور فرموده است علیه وعلیٰ آله الصلوٰة والسلام ارحم امتی بامتی ابو بکر ودر شان حضرت فاروق رضی الله تعالیٰ عنه فرموده است علیه وعلیٰ آله الصلوٰة والسلام لو کان بعدی نبی لکان عمر یعنی لوازم وکمالات که در نبوت در کار است همه را عمر دارد اما چون منصب نبوت بخاتم الرسل ختم شده است علیه وعلیٰ آله الصلوٰة والسلام بدولت منصب نبوت مشرف نگشت ویکے از لوازم نبوت کمال مهربانی است وشفقت بر خلق وایضا رذائلے که منافی شفقت ومهربانی است واز ذمائم اخلاق است از حسد وبغض وکینه وعداوت در حق جماعه که بشرف صحبت خیر البشر مشرف گشته اند علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات چگونه متصور شود که بهترین این امت که خیر الامم است ایشانند وسابق ترین این ملت که ناسخ الملل است هم ایشان که قرن ایشان بهترین قرون بوده است

قال النبی صلی الله علیه وسلم خیر القرون قرنی ثم الذین یلونهم

قال صلی الله علیه وآله وسلم انا سید وُلد آدم ولا فخر الخ ۱۲

وصاحبِ ایشان فاضلترینِ انبیا و رُسُل بوده اگر ایشان باین صفاتِ ردیه موصوف باشند که کمینهٔ
این امتِ مرحومه را ازان ذمائم عار است ایشان چرا بهترینِ این امت باشند و این امت بکدام
وجه خیر الاُمَم بود و اسبقیتِ ایمان و اولیتِ انفاقِ اموال و بذلِ النفس را چه مزیت و فضیلت باشد
و خیریتِ قرن را چه تاثیر بود و فضلِ صحبتِ خیر البشر را علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام
چه اثر باشد جماعه که در صحبتِ اولیاءِ این امت زندگانی مینمایند ازین رذائل نجات می یابند
جمعے که در صحبتِ افضل الرسل علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات عمر خود را صرف کرده باشند
و از برائے تائید و نصرتِ دین او بذلِ اموال و انفس نموده بودند چه احتمال دارد که این ذمائم
در حقِ شان توهم نموده آید مگر آنکه عظمت و بزرگیِ خیر البشر علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام
والتحیة از نظر ساقط شود عیاذاً بالله سبحانه و صحبت او علیه وعلی آله الصلوٰة والسلام از صحبت
ولیِ امت ناقص تر متوهم گردد نعوذ بالله سبحانه منه وحال آنکه مقرر است که هیچ ولیِ امتے
بمرتبهٔ صحابیِ آن امت نرسد فکیف به نبیِ آن امت شیخ شبلی علیه الرحمة فرموده است ما
آمن برسول الله من لم یوقر اصحابه جمیع گمان می برند که اصحابِ پیغمبر علیه وعلیهم الصلوات
والتسلیمات دو فریق بودند گروهے بودند که مخالفت بحضرتِ امیر داشتند رضی الله تعالے
عنه وعنهم و گروهے دیگر موافقِ حضرتِ امیر بودند کرم الله تعالی وجهه و این دو گروه با
یکدیگر عداوت و بغض و کینه داشتند و بعضے از ینها از جهتِ بعضے مصالح این صفاتِ خود را مُبطَن
میداشتند و تقیه مے نمودند و نیز گمان میکنند که این رذائل در ایشان تا یک قرن نزدیک بوده
است تا بودند این ذمائم داشتند و بآن توهم مخالفانِ حضرتِ امیر را بد یاد می کنند و چیزهائے ناشایسته
بایشان منتسب می سازند انصاف باید نمود که برین تقدیر هر دو فریق مورد طعن می گردند و برذائلِ
صفات اتصاف می یابند و بهترینِ این امت بدترینِ این امت بلکه بدترینِ جمیعِ اُمم می گردند و خیر
آن قرن به شرّیت تبدیل مے یابد کدام انصاف است که حضرات شیخین را رضی الله تعالی عنهما

باین توهم بدیاد نموده آید و امورِ نامناسبه باین اکابرِ دین منتسب ساخته شود و حضرتِ صدیق رضی الله تعالیٰ عنه بحکم نصِ قرآنی اتقاے این امت است زیرا که اجماع مفسرین است چه ابن عباس رضی الله تعالیٰ عنهما و چه غیر آن برین که کریمهٔ وَسَیُجَنَّبُهَا الْاَتْقَی در شانِ حضرتِ صدیق نازل است رضی الله تعالیٰ عنه و مراد از اتقی اوست رضی الله تعالیٰ عنه پس شخصے را که حضرتِ حق سبحانه اتقاے این امتِ خیر الامم می فرماید خیال باید کرد که تکفیر و تفسیق و تضلیلِ او تا چه سر حدِ شناعت بود و امامِ فخر الدین رازی باین کریمه استدلال بر افضلیتِ حضرتِ صدیق رضی الله تعالیٰ عنه نموده است زیرا که بحکم کریمهٔ اِنَّ اَکْرَمَکُمْ عِنْدَ اللّٰهِ اَتْقٰکُمْ گرامی ترین این امت که مخاطب است نزدِ خدا جل و علا اتقاے این امت است و چون حضرتِ صدیق بحکم نصِ سابق اتقاے این امت است باید که گرامی ترینِ این امت نیز نزد حق جل و علا بحکم نصِ لاحقِ او باشد رضی الله تعالیٰ عنه و اکابرِ ائمهٔ سلف که یکے از ایشان امامِ شافعی است رضی الله تعالیٰ عنهم اثباتِ اجماعِ صحابه و تابعین کرده اند بر افضلیتِ حضراتِ شیخین رضی الله تعالیٰ عنهم و حضرتِ امیر نیز حکم بافضلیتِ حضراتِ شیخین رضی الله تعالیٰ عنهم نموده است امامِ ذهبی که از اکابرِ محدثین است فرموده است که این نقل از حضرتِ امیر زیاده از هشتاد نفر رواة روایت کرده اند و عبد الرزاق که از اکابرِ شیعه است نیز بموجبِ این نقل حکم بافضلیتِ شیخین نموده است و باین عبارت گفته اُفَضِّلُ الشَّیْخَیْنِ بِتَفْضِیْلِ عَلِیٍّ اِیَّاهُمَا عَلٰی نَفْسِهٖ وَاِلَّا لَمَا فَضَّلْتُهُمَا کَفٰی بِیْ وِزْرًا اَنْ اُحِبَّهٗ ثُمَّ اُخَالِفَهٗ پس کسانیکه بحکم کتاب و سنت و اجماع و نیز باعترافِ حضرتِ امیر افضلِ این امتِ خیر الامم باشند تنقیص و تحقیرِ شان از کدام انصاف و دیانت باشد و کدام خیریت و ثمینِ آن متوقع بود اگر در سبِ احدے معنی خیریت و عبادت بودے سبِ ابی جهل و ابی لهب که بنصوصِ قرآنی ملعون و مطرود اند و زدِ این امت بودے و حسناتِ کثیره در ضمن

یعنی قبیحہ شناعت در فسق

آن حاصل آمدے درسبب کدام خیریت است کہ متضمن گمرہی و قطیعت است علی الخصوص
در حق کسیکہ مستحق آن نبود واہل آن نباشد وضع شے در غیر موضع آن شے ظلم است واز شے
تا شے فرق است واز موضع تا موضع تفاوت است پس از ظلم تا ظلم بون بعید بود و خلافت
حضرت ذی النورین رضی اللہ تعالی عنہ باجماع صحابہ کرام ثابت شدہ است و باتفاق صغار
وکبار ذکور واناث آن قرن خیر القرون بحصول پیوستہ لہذا علما فرمودہ اند کہ آن قدر اتفاق
واجماع کہ بخلافت حضرت ذی النورین رضی اللہ تعالی عنہ بحصول پیوستہ است بخلافت
ہیچ یکے از حضرات خلفاء ثلثہ دیگر بحصول نہ پیوستہ زیراکہ در بدء خلافت او رضی اللہ تعالی عنہ
چون یکنوع تردد بودہ اہل آن قرن درین مادہ احتیاط بسیار مرعی داشتہ اقدام نمودہ اند
باید دانست کہ اصحاب کرام رضی اللہ تعالی عنہم مبلغان کتاب وسنت اند واجماع ہم بنظر
ایشان منوط بودہ اگر جمیع ایشان یا بعض ایشان مطعون باشند و بتضلیل وتفسیق متصف
بوند اعتماد از کل دین یا بعض دین مرتفع مے گردد وفائدہ بعثت خاتم الانبیاء افضل الرسل کہ بماند
علیہ وعلیہم وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات جامع قرآن مجید حضرت عثمان است بلکہ حضرت
صدیق وحضرت فاروق اند رضی اللہ تعالی عنہم اگر ایشان مطعون باشند ویا مسلوب العدالت
بوند بر قرآن چہ اعتماد ماند ودین بچہ چیز برپا بود شناعت این امر را باید دریافت اصحاب پیغمبر ہمہ
عدول اند علیہ وعلیہم الصلوات والتسلیمات وآنچہ بتبلیغ ایشان بما رسیدہ است از کتاب
وسنت ہمہ حق وصدق است ومخالفات ومنازعات این اکابر دین کہ در زمان خلافت
حضرت امیر رضی اللہ تعالی عنہ واقع شدہ است نہ از راہ ہوا وہوس ونہ از حب جاہ ودنیا
بودہ است بلکہ از روے اجتہاد واستنباط بودہ اگرچہ در اجتہاد یکے خطا بود ودر استنباط او دیگرے
از صواب باشد مقرر علمائے اہل سنت وجماعت است رضی اللہ تعالی عنہم کہ حق در آن
محاربات ومشاجرات حضرت امیر بودہ است رضی اللہ تعالی عنہ ومحاربان امیر مخطی

جواب

بوده اند اما این خطا که منشأ آن اجتهاد است از طعن و ملامت دور است مقصود حقیت جانب
اهل بیت و خطاء جانب مخالف امیر که اهل سنت بآن قائل اند مخالف را لعن و طعن و ظن سوء نمودن
و یلوم تی است بے ما حصل بلکه متضمن احتمال ضرر است که اصحاب پیغمبر اند رضی الله تعالی عنهم
و بعضے از ایشان مبشر بجنت اند و بدری اند که مغفور اند و عذاب اخروی از ایشان مطلقاً مرفوع
است چنانچه در احادیث صحاح آمده است اِطَّلَعَ اللهُ عَلٰى اَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ
فَاِنِّیْ قَدْ غَفَرْتُ لَکُمْ و به بیعتِ رضوان مشرف گشته اند که آن سرور فرموده که هیچ یکے
از اینها از اهل دوزخ نیست عَلَیْهِ وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ بلکه علما فرموده اند که از
قرآن مجید مفهوم می گردد که جمیع صحابه اهل بهشت اند قال الله تبارک و تعالی لَا یَسْتَوِیْ مِنْکُمْ
مَنْ اَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ اُولٰٓئِکَ اَعْظَمُ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِیْنَ اَنْفَقُوْا مِنْ بَعْدُ
وَقَاتَلُوْا وَکُلًّا وَّعَدَ اللهُ الْحُسْنٰی وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِیْرٌ؛ و حسنی جنت است و همه صحابه
که انفاق و قتال پیش از فتح کرده اند یا بعد از فتح موعود بجنت اند فرموده اند که صفتِ انفاق و
قتال از برائے تقیید نیست بلکه از برائے مدح است چه همه صحابه باین دو صفت متصف بودند
پس همه موعود به بهشت باشند ملاحظه باید نمود که این قسم بزرگواران را بد یاد کردن و سوءِ ظن با ایشان
نمودن چه دور از انصاف و دیانت است سوال جمعے گفته اند که بعضے از اصحاب کرام بعد از
ارتحال آن سرور علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات بآن صرافت نمانده و بواسطه حب خلافت
و طلب جاه و ریاست از طریق حق انحراف نمودند و غصب منصب خلافت حضرت امیر کردند بلکه
گمان مے برند که انحراف ایشان بحد کفر رسیده بود و بضلالات انجامیده پس بزعم ایشان این جماعه از
وعدها که باصحاب کرام آمده است محروم باشند چه فضیلت صحبت فرع اسلام است و چون اسلام
شان سخن بود صحبت را چه تاثیر باشد جواب حضرات خلفائے ثلثه رضی الله تعالی عنهم
باحادیث صحاح که بحد تواتر معنوی رسیده اند مبشر بجنت اند احتمال کفر و ضلالات از ایشان

مدفوع است و نیز حضرات شیخین از اهل بدر اند که باحادیث صحاح مطلقاً مغفور اند و نیز به بیعت رضوان
مشرف اند که جمیع اهل آن بیعت باحادیث صحاح از اهل بهشت اند کما مرّ و حضرت عثمان
که در بدر حاضر نه بود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و علی آله و سلم او را در مدینه گذاشته آمده بودند
از برای بیمارداری اهلیه او که بنت آن حضرت بود علیها و علی ابیها الصلوات و التسلیمات
فرموده بودند که هر چه بدریان را فضیلت حاصل شود ترا هم حاصل خواهد شد و در بیعت رضوان که
حاضر نه بود آنسرور علیه الصلوة والسلام او را پیش اهل مکه فرستاده بودند و از جانب او خود
بیعت فرمودند چنانچه مشهور است و نیز قرآن مجید شهادت بزرگی این حضرت می نماید و از
ملموعات شان خبر میدهد از کتب و سنت کسیکه چشم پوشیده مکابره نماید از بحث خارج
است شیخ سعدی فرموده است بیت آنکس که بقرآن و خبر زو نرهی * آنست جوابش
که جوابش ندهی * و چه بلا شد اگر در حضرت صدیق احتمال ضلال و کفر صورت داشت اصحاب
پیغمبر با آن عدالت و با آن کثرت او را جانشین پیغمبر ساختند صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم
و در تکذیب خلافت حضرت صدیق تکذیب سی و سه هزار اهل آن قرن خیر القرون است تجویز کنند
آخر کسیکه اذنی درایت دارد کدام خیریت دران قرن میماند که سی و سه هزار اهل آن قرن بر
باطل جمع گردند و ضال و مضل را جانشین پیغمبر سازند حضرت حق سبحانه و تعالی آنجماعه را انصاف
بدهد که از طعن اکابر دین زبان کوتاه کنند و حق صحبت پیغمبر را مرعی دارند آن سرور فرموده است
علیه و علی آله الصلوة والسلام الله الله فی اصحابی الله الله فی اصحابی لا تتخذوهم
غرضاً من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم و من ابغضهم فببغضی ابغضهم زیاده
چه نویسد و اجلای بدیهی را چه جلا دهد زیرا که حضرت صدیق که قرآن مجید بمدح او مملو است در
یک سوره و اللیل سه کریمه در فضائل آنحضرت نازل گشته است و آنکه احادیث صحاح
که الصدیق کدام نکته در کمالات و فضائل او منویست و در کتب انبیای ما تقدم ذکر کمال

شه [illegible] ۱۲

واقع است در آخر سورهٔ فتح پاره حم ۱۲

و از اوصاف او بلکه ذکر جمیع صحابه آمده است کما قال الله تعالیٰ ذٰلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرٰىةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْاِنْجِيْلِ و راس و رئیس این امت مرحومه که خیر الامم است اهم اوست هرگاه اولا کافر و ضال اند از دیگران چه اعتبار نماید و بکدام راه و اده سخن کند ۞ اَللّٰهُمَّ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ اَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيْمَا كَانُوْا فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ ۞ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى وَالْتَزَمَ مُتَابَعَةَ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلَوٰاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ اَتَمُّهَا وَاَكْمَلُهَا

۸ — مکتوب بیست و هشتم (۲۸)

بملا صالح ترک در بیان کیفیت تصدق بارواح موتیٰ ۞ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰى عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰى روزے بخاطر آمد که بروحانیت بعضی از اقارب متوفیٰ خود تصدق کرده شود درین اثنا ظاهر گشت که باین نیت آن میت مرحوم بافرح و سرور حاصل شد خرم و شادمان بنظر درآمد و چون وقت اعطاے آن صدقه رسید اول بروحانیت حضرت رسالت خاتمیت علیه وعلیٰ آله الصلوٰة والسلام والتحیة آن صدقه را نیت کرد چنانچه عادت بود بعد از ان بروحانیت آن میت نیت کرده داد درین زمان در آن میت ناخوشی و اندوه احساس نموده و بکلفت و کدورت ظاهر شد ازین حال تعجب تمام روداد وجه ناخوشی و کلفت ظاهر نشد باوجود آنکه مخصوص شد که برکات عظیمه از ان تصدق بآن میت رسید اما آن فرح و سرور وے ظاهر نگشت و همچنین روزے پاره مبلغ نذر آن سرور نمودم علیه الصلوٰة والسلام و سائر انبیاء کرام را علیٰ نبینا وعلیهم الصلوات والتسلیمات نیز دران نذر داخل ساختم و طفیلی آنحضرت نمودم علیه وعلیهم الصلوات والتسلیمات مرضی آنحضرت درین امر معلوم نشد و همچنین در بعض اوقات که درود میفرستادم اگر درو

برسائر انبیا نیز می فرستادم مرضی آن سروران ظاهر نمی شد علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات
والتحیات با وجود آنکه معلوم شده است که اگر بروحانیت یکی تصدق کرده سائر مومنان
را شریک سازد بهمه برسد و از ان شخص که بنیت او داده بود هیچ نقصان نکند + ان ربک واسع
المغفرة + برین تقدیر وجه ناخوشی و عدم رضا چه بوده است این اشکال خدشه داشت آخر الامر
بفضل خداوندی جل شانه ظاهر شد که وجه ناخوشی و کلفت آنست که اگر صدقه بی شرکت به میتی
داده شود آن میت از جانب خود بطریق تحفه و هدیه آن صدقه را در ملازمت آن سرور علیه و علی
آله الصلوة والسلام خواهد برد و بوسیله آن برکات و فیوض خواهد گرفت و اگر صاحب صدقه
خود نیت آن سرور بکند علیه و علی آله الصلوة والسلام میت را چه نفع بود در صورت
شرکت میت را اگر صدقه قبول افتد ثواب همان صدقه است و در صورت عدم شرکت
هم ثواب صدقه است اگر قبول افتد و هم برکات و فیوض اتحاف و اهدای آن صدقه
از نزد حبیب رب العالمین علیه و علی آله الصلوة والسلام و همچنین هر شخصی را که شریک
سازند همین نسبت کائن است که در شرکت یکدرجه ثواب است و در عدم شرکت دو درجه
ثواب که آنرا میت از جانب خود باو بگذراند و نیز معلوم گشت که هدیه و تحفه که غریبی بخدمت
بزرگی برد بی شرکت احدی اگرچه طفیلی باشد آن تحفه را گذرانیدن بهتر است یا
بشرکت شک نیست که بی شرکت بهتر است و آن بزرگ به برادران خود از نزد خود بدهد
بهتر است از انکه این کس بفضولی دیگران را داخل سازد و آل و اصحاب که در رنگ عیال
آن سروراند علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات ایشان را اگر بطفیل داخل
هدیه آن حضرت علیه و علیهم الصلوات والتحیات ساخته می شود مرضی و مقبول می نماید بلکه
متعارف است که در هدیات مرسومه اگر با بزرگی اقران او را شریک سازند از ادب و از رضامندی
او بعید می نماید و اگر خدمه او را طفیلی او ساخته هدیه فرستند مرضی می آید که اعزاز خدمه اعزاز اوست پس معلوم شد

له قال في رد المختار عن المحيط الافضل لمن يتصدق نفلا ان ينوي لجميع المؤمنين والمؤمنات لانها تصل اليهم ولا ينقص من اجره شيء

که بیشتر رضامندیِ محتاجی در افرادِ صدقه است نه در اشتراکِ صدقه اما باید که هرگاه صدقهٔ میت
نیت بکند اول باید که بنیتِ آن سرور علیه و علیٰ آله الصلوٰة والسلام هدیه جدا سازد بعد ازان
بمیت تصدّق کند که حقوقِ آنسرور علیه و علیٰ آله الصلوٰة والسلام فوقِ حقوقِ دیگران است
و نیز درین تقدیر احتمالِ قبولِ صدقه است بطفیلِ آنسرور علیه و علیٰ آله الصلوات و
التحیات این فقیر در بعضی صدقاتِ موتیٰ که در تصحیحِ نیت خود اطلاع نمی یابد علاجے به ازین نمی
یابد که آن صدقه را به نیتِ آن سرور علیه و علیٰ آله الصلوٰة والسلام تعیین نماید و آن میت را
طفیلیِ ایشان سازد و امید است که ببرکت توسّطِ ایشان قبول افتد فرموده اند که صلوٰة آنسرور
علیه و علیٰ آله الصلوٰة والسلام اگرچه بریا و سمعه ادا کرده شود مقبول است و بآن سرور
علیه و علیٰ آله الصلوٰة والسلام آنرا مقبول است اگرچه ثوابِ آن بصلوٰة فرستنده
نرسد که ثوابِ اعمال مربوطِ تصحیحِ نیت است و از برائے قبولِ آن حضرت که مقبول و
محبوب است بهانه کافیست کریمهٔ وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكَ عَظِيْمًا در شانِ آن
سرور نازل است علیه و علیٰ آله الصلوٰة والسلام و علیٰ جمیعِ اخوانه الکرامِ
من الانبیاءِ و الملٰئکةِ العظامِ الیٰ یومِ القیامِ + + + +

۹ — مکتوب (۲۹) بست و نهم

بسیادت پناه میر محب الله در بیانِ فهم کردنِ بعضے کلماتِ قدسی آیاتِ قرآنی
سابقاً چون از قصورِ فهم در بعضے از کلماتِ قدسی آیاتِ قرآنی خدشه و تردد پیدا می شد و در
تطبیقِ آن عاجز میگشت و در دفعِ وساوس بعنایةِ الله سبحانه به ازین علاجے نمی یافت
که با خود میگفت که این نظمِ قرآنی را بکلامِ خدا جل شانه اعتراف می نمائی و ایمان بآن داری
یا نه اگر ایمان نداری کافری و از بحث خارجی و اگر ایمان بآن داری پس تصور و فهمیدِ تو

عـه یعنی حق و راست بودن کلام الٰہی ۱۲

نه در نظمِ قرآنی که کلامِ خالقِ ارض و سموات است و مبدعِ عقول و ادراکات است و چون بفضلِ خداوندی
جلّ سلطانه ایمان بحقیتِ کلامِ ربانی حاصل بود آن وسوسه این تردید مضمحل و ناچیز می گشت
و از تردد نجات می یافت و درین اوان بفضلِ الله سبحانه کار تا باینجا رسیده است که در نظمِ
قرآنی هر محلے که آنجا از قصورِ ادراک گنجایشِ تردد و خدشه است همان محل باعثِ ازدیادِ
ایمان است بقرآن و همان خدشه واسطۂ ظهورِ اعجاز است در فرقان و آن اغلاق را از
شعبِ اعجاز تصور می نماید و آن اشکال را بر کمالِ بلاغت و براعت محمول میدارد که بشر را
فهمِ آن عاجز ساخت آن قدر ایمان که در نافهمیدنِ قرآن حاصل است در فهمیدنِ آن نیست
که در نافهمیدنش راهے باعجاز کشاده است که در فهمیدن نیست سبحان الله همین
نافهمیدن جمعے را به ضلالت می برد و بانکارِ کلامِ حق میرساند جلّ و علا و بعضے را همین
نافهمیدن سببِ کمالِ ایمان بقرآن مے گردد و به هدایت می آرد یُضِلُّ بِهٖ كَثِيرًا
وَّيَهْدِي بِهٖ كَثِيرًا ۔ رَبَّنَا اٰتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا
والسلام

۱۰ — مکتوب (۳۰) سی ام

بسیادت و ارشاد پناه میر محمد نعمان در بیانِ عروج بمراتبِ اصول و مراتبِ عبادات

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ بیت
پایه آخر آدم است و آدمی ٭ گشت محروم از مقامِ محرمی ٭ گر نه گردد باز مسکین زین سفر
نیست از وے هیچکس محروم تر ٭ و چون بعنایۃ الله سبحانه او را عروجے باصول
خود که او در رنگِ ظل است مر آن اصول را واقع شود در هر اصلے از اصول اول
او را فنای است در آن اصل و بعد از ان بقائے بآن و باین فنا و بقا اطلاقِ انائی او
از ان ظلِ زائل گشته بران اصل که فنا و بقا او را در وے حاصل گشته است اطلاق خواهد

یافت وخود را همان اصل خواهد دانست وهمچنین چون از ان اصل بکرم حق جل وعلا
او را عروج واقع شود باصلے که فوق آن اصل است وآن اصل ظل است مر این اصل را فنا وبقا
آن اصلِ اوّل را درین اصلِ ثانی حاصل خواهد گردد واطلاق انا از اصلِ اوّل زائل گشته باصل
ثانی خواهد پیوست وخود را همان اصلِ ثانی خواهد یافت وهمین نسبت است اصلِ ثانی را
باصلِ ثالث اگر عروج واقع شود اطلاقِ انا بران اصلِ ثالث قرار خواهد یافت که اصلِ ثانی
ظلِ اوست وهمچنین در هر اصلِ تحتانی که در رنگِ ظل است مر اصلِ فوقانی را همین نسبت
کائن است اگر بمحضِ فضلِ خداوندی جل سلطانه عروج واقع شود واز ظل باصل گذرند
اطلاق انا از هر ظل باصل آن خواهد قرار یافت وخود را همان اصل خواهد دانست الی
ما شاء الله تعالیٰ علیٰ تفاوتِ درجاتِ الاستعداد واین اصول با این کثرت
وبا این رفعت اجزای او خواهند گشت وقطره را دریا خواهند ساخت وکاه را کوه خواهند گردانید
وچون این اصول اجزای او باشند ناچار از کمالات وبرکات شان نیز بهره کامل نصیب
او خواهد شد وکمالِ او جامع کمالات آن اجزا خواهد بود از ینجا فرق درمیان انسان کامل
وسایر افرادِ انسان توان شناخت که آن دریائے محیط است واینها در رنگ قطره هائے
محقرِ آن دریا پس اینها او را چه شناسند واز کمال او چه دریابند خوش گفته الٰهی چیست
اینکه اولیائے خود را کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت وتا ترا نیافت ایشانرا
نشناخت وچنانچه درمیانِ انسانِ کامل وانسان ناقص بکثرت وقلت اجزا تفاوت است
درمیانِ طاعات وحسناتِ اینها نیز باندازهٔ آن تفاوت است شخصے را که صد زبان بدهند
وبهر زبان یادِ حق بکند جل وعلا چه نسبت دارد بآن شخصے که او را یک زبان بدهند وبآن یک زبان
یادِ حق نماید جل وعلا ایمان ومعرفت وسائر کمالات را برین معنی قیاس باید کرد رَبَّنَا اَتْمِمْ
لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّکَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ

اولاً و آخراً والصلوة والسلام على رسوله دائماً و سرمداً و على آله الكرام و صحبه العظام الى يوم القيام

المنتخبات ۸ | مکتوب (۳۱) سی ویکم | سعادت ابدیه ۱

بملا بدر الدین در تحقیقِ عالمِ ارواح و عالمِ مثال و عالمِ اجساد. الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى. نوشته بودند که روح پیش از تعلق ببدن در عالمِ مثال بوده است بعد از مفارقت از بدن باز بعالمِ مثال خواهد رفت پس عذابِ قبر در عالمِ مثال خواهد بود در رنگ المی که در خواب در عالمِ مثال احساس نمایند و نوشته بودند که این سخن شاخسار بسیار دارد اگر قبول نمایند فروعِ بسیار برین سخن متفرع خواهد ساخت بدانند که این قسم خیالات از صدق قلیل النصیب است مباد که شما را براه غیر متعارف دلالت نماید چند کلمه بضرورت با وجود موانع در تحقیقِ این مبحث نوشته آمد والله سبحانه الهادی الی سبیل الرشاد. ای برادر عالمِ ممکنات را سه قسم قرار داده اند عالمِ ارواح و عالمِ مثال و عالمِ اجساد و عالمِ مثال را برزخ گفته اند در میانِ عالمِ ارواح و عالمِ اجساد و نیز گفته اند که عالمِ مثال در رنگِ مرآت است معانی و حقائقِ این هر دو عالم را که معانی و حقائقِ اجساد و ارواح در عالمِ مثال بصورِ لطیفه ظهور می نماید چه در انجا لمناسب هر معنی و حقیقتی صورت و هیئتِ دیگر است و آن عالم فی حدِ ذاته متضمنِ صور و هیآت و اشکال نیست صور و اشکال در وی از عوالمِ دیگر منعکس گشته ظهور یافته است در رنگِ مرآت است که فی حدِ ذاتها متضمنِ هیچ صورت نیست اگر در وی صورت کائن است از خارج آمده است چون این سخن معلوم شد بدانند که روح پیش از تعلق ببدن در عالمِ خود بوده است که فوقِ عالمِ مثال است و بعد از تعلق ببدن اگر تنزل نموده است بعالمِ اجساد و بعلاقه حبی فرود آمده است بعالمِ مثال کاری ندارد نه پیش از تعلق و نه بعد از تعلق بیش ازین نیست که در بعضی اوقات بتوفیقِ الله سبحانه بعضی

از احوالِ خود را در مرآتِ آن عالمِ مطالعه می نماید و حسن و قبح احوال را از انجا معلوم
می سازد و چنانچه در واقعاتِ و منامات این معنی واضح و لائح است و بسا است که بے
آنکه از حس غائب شود این معنی احساس نماید و بعد از مفارقت از بدن اگر روح علوی است
متوجہِ فوق است و اگر سفلی است گرفتارِ سفل است بعالمِ مثال کاری ندارد و عالمِ
مثال از برای دیدن است نه از برائے بودن جائے بودن عالمِ ارواح است یا عالمِ
اجساد و عالمِ مثال بیش از مرآتِ این دو عالم نیست چنانچه گذشت و المے که در خواب
در عالمِ مثال احساس نموده می آید صورت و شبح آن عقوبت است که رائی مستحقِ آن
گشته است و او برائے تنبیهِ او این معنی را بروے ظاهر ساخته اند و عذابِ قبر ازین قبیل
نیست که حقیقتِ عقوبت است نه صورت و شبحِ عقوبت و نیز المے که در خواب احساس
نموده می آید اگر فرضاً حقیقتے هم داشته باشد از قسم المهائے دنیوی خواهد بود و عذابِ قبر
از عالمِ عذابِ اخروی است شتّان ما بینهما چه عذابِ دنیوی را نسبت بعذابِ اخروی
اعاذنا الله سبحانه هیچ مقدارے و اعتبارے نیست اگر شراره از آتشِ دوزخ در
دنیا افتد همه را پاک بسوزد و متلاشی گرداند عذابِ قبر را در رنگِ خواب دانستن از
عدمِ اطلاع است از صورتِ عذاب و حقیقتِ عذاب و نیز منشاء این اشتباه توهمِ
مجانستِ عذابِ دنیا است بعذابِ آخرت و این باطل است بیّنُ البطلان
سوال از کریمهٔ اَللّٰهُ یَتَوَفَّی الْاَنْفُسَ حِیْنَ مَوْتِهَا وَالَّتِیْ لَمْ تَمُتْ فِیْ مَنَامِهَا
الخ مفهوم می شود که توفیِ انفس چنانچه در موت است در خواب است نیز عذابِ یکے
را از عذابهائے دنیا شمردن و عذابِ دیگر را از عذابهائی آخرت گفتن بکدام وجه است
جواب توفیِ نوم مأخوذ از ان قبیله است که شخصے از وطنِ مالوفِ خود بشوق و رغبت از برائے
سیر و تماشا بیرون آید تا فرح و سرور را حاصل کند و خرم و شادان بوطنِ خود باز رجوع نماید

وسیرگاہِ او عالمِ مثال است کہ متضمنِ عجائبِ مُلک و ملکوت است و توفّیِ موت نہ چنین است کہ آنجا ہدمِ وطنِ مالوف است و تخریبِ بنائے معمور از خجا است کہ در توفّیِ نوم محنت و کلفت حاصل نیست بلکہ متضمنِ فرح و سرور است و در توفّیِ موت شدت و کلفت است پس وطنِ متوقائے نومیِ دنیا بود و معاملہ کہ باو نمایند از معاملاتِ دنیا باشد و متوفائے متوفّیِ بعد از تخریبِ وطنِ مالوف خود انتقال بآخرت نمودہ است و معاملۂ او از معاملاتِ اخروی گشتہ ۔ مَنْ مَاتَ فَقَدْ قَامَتْ قِیَامَتُهٗ ۔ شنیدہ باشند زنہار بکشوفِ خیالی و ظہورِ صورِ مثالی از اعتقادیاتِ مقررۂ اہل سنت و جماعت را شکر اللہ تعالیٰ سعیہم از دست ندہند و بخواب و خیال خود غرّہ نشوند کہ نجات بمتابعتِ این فرقۂ ناجیہ متصور نیست خوشطبعیہا را موقوف داشتہ اگر آرزوہائی نجات دارند بجان و دل در اتباعِ این بزرگواران کوشند خبر شرط است مَا عَلَى الرَّسُوْلِ اِلَّا الْبَلَاغُ انبساطِ عبارتِ شما مرا در توہم انداختہ کہ نزدیک است کہ این تخیلات شما را از تقلیدِ این اکابر بیرون آرد و تابعِ کشفیاتِ خود سازد نعوذ باللہ سبحانہٗ منہا و مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِنَا وَمِنْ سَیِّئَاتِ اَعْمَالِنَا شیطانِ دشمنِ قوی است واقف باشند کہ از صراطِ مستقیم بہ پس کوچانیدہ از مدتِ مفارقت تا بیکسال ہم نکشیدہ است چہ بلا شد آن احتیاطہا کہ در التزامِ متابعتِ سنت و اہلسنت می نمودند و انحصارِ نجات در تقلیدِ این بزرگواران می کردند مگر ہمہ فراموش گشت کہ متخیلاتِ خود را مقتدائے خود گردانیدہ شاخسارہا را بروے متفرع ساختند احتمالِ ملاقاتِ ما بحضرتِ شما ہم بسیار بعید مینماید چنان زندگانی نمایند کہ رشتۂ امیدِ نجات گسستہ نشود رَبَّنَا اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْکَ رَحْمَةً وَّهَیِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى

مکتوب سی و پنجم (٣٥)

بمیرزا منوچهر در تعزیت و نصیحت و اغتنام شباب ورود یافته حضرت حق سبحانه و تعالی برخوردار سعادت اطوار را خوشوقت و بجمعیت دارد و حزن و اندوه ما مضی را در حق ایشان باحسن وجوه تلافی فرماید ای فرزند اقبال آثار زمان عنفوان شباب چنانچه اوان هوا و هوس ست زمان تحصیل علم و عمل ست هر عملی که بمقتضای شریعت غرا درین اوان باوجود استیلای موانع شهویه و غضبیه نفسانیه بوجود آید باضعاف مضاعف عزت و اعتبار و اعتداد دارد از ان عملی که در غیر این اوان بوقوع آید چه وجود مانعی که باعث رنج و محنت ست شان آنرا باسمان برده ست و عدم مانعی که مستلزم عدم کلفت و کرهت معامله آنرا برزمین انداخته ازینجاست که خواص بشر از خواص ملک افضل آمد که طاعت بشر مقرون بموانع ست و عبادت ملک بی مزاحمت موانع وقت اعتبار و اعتداد سپاهیان در اوان استیلای اعداست که موانع دولت اند اندک تردد شان درانوقت باضعاف عزت و اعتبار دارد از تردد بسیار ایشان که در غیر این وقت بوقوع آرند معلوم ست که هوا و هوس مرضی اعدای الله ست که نفس و شیطان باشند و علم و عمل بمقتضای شریعت غرا مرضی حضرت رحمان جل سلطانه از فطانت و زیرکی دورست که اعدای مولی را راضی دارند و مولی که متفضل نعم ست درخط باشد والله

مکتوب سی و ششم (٣٦)

بجناب میر محمد نعمان ورود یافته در رفع شبهات منکران عذاب قبر الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی جمعی در عذاب قبر که باحادیث صحاح مشهوره بلکه بآیهای قرآنی نیز ثابت شده است تردد بلکه نزدیکست که باستحالت و انکار آن حکم نمایند مقتدای اشتباه ایشان بقیاس احوال موتای غیر مدفون ست برنهج واحد و بر نسق استدامت و استقامت که منافی تعذیب و ایلام ست که تذبذب و

اضطراب از لوازم آنست جواب در حلِ این اشکال آنست که حیات عالم برزخ که موطنِ قبرست از قبیل
حیاتِ دنیوی ست که حرکتِ ارادی و احساس هر دو لازم آنست که انتظام این نشاءِ مربوط باین دو
امرست و در حیاتِ برزخ حرکت هیچ در کار نیست بلکه منافیِ آن نشاءِ برزخی ست احساس فقط آنجا
کافی ست که وجدانِ اَلم و عذاب نماید پس حیات برزخ گویا نصف حیاتِ دنیوی ست و تعلقِ روح
بهمان آنجا نیمه تعلق روح ست ببدن که در نشاءِ دنیوی بوده است پس روا ست که مُتوفّاے غیر مدفون
بحیاتِ برزخی احساسِ عذاب و الم نمایند و هیچ حرکتے و اضطرابے بحیات برزخی از ینها بوجود نیاید
و آنچه مخبرِ صادق فرموده است صادق باشد علیه و علیٰ آلهِ الصّلوٰاتُ و التّسلیماتُ اَتمّها و اَکملها
با آنکه گوییم و ختم مادهٔ این اشکالِ و اَمثالِ این اشکال نماییم که طورِ نبوت ورائے طورِ عقل و فکرست
اُموریکه عقل و رادراکِ آنها قاصرست اثباتِ آن اُمور بطورِ نبوت نموده مے آید و اگر عقل کفایت میکرد
اَنبیا برائے چه مبعوث مے گشتند صَلَوَاتُ اللهِ تَعَالیٰ وَ تَسلِیمَاتُهٗ سُبحَانَهٗ عَلَیهِم اَجمَعِینَ و عذابِ
اُخروی را چرا بعثتِ ایشان مربوط مے ساختند قَالَ اللهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالیٰ وَمَا کُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتّٰی
نَبعَثَ رَسُولًا عقل هر چند حجت ست اما حجتِ بالغه نیست و در حجیّت کامل نه حجتِ بالغه بعثتِ
اَنبیا متحقق گشته است عَلَیهِمُ الصَّلَوَاتُ وَ التَّسلِیمَاتُ و زبان عذر مکلّفان را بسته قَالَ اللهُ تَعَالیٰ
تَبَارَکَ وَ تَعَالیٰ رُسُلًا مُبَشِّرِینَ وَ مُنذِرِینَ لِئَلَّا یَکُونَ لِلنَّاسِ عَلَی اللهِ حُجَّةٌ بَعدَ الرُّسُلِ وَ کَانَ
اللهُ عَزِیزًا حَکِیمًا و چون ادراکِ عقل را در بعضِ اُمور قصور ثابت شد پس جمیعِ اَحکامِ شرعیه را بمیزان
عقل سنجیدن مستحسن نباشد و فی الحقیقت التزامِ تطبیقِ آن حکم باستقلالِ عقل بود و انکارِ طورِ نبوت
باشد اَعَاذَنَا اللهُ سُبحَانَهٗ عَن ذٰلِکَ اوّل فکرِ ایمان برسول باید کرد و تصدیقِ رسالتِ او باید نمود تا
جمیعِ اَحکامِ او را صادق دانسته شود و بوسیلهٔ آن از ظلماتِ شکوک و شبهات خلاصی میسّر آید اگر
را باید معقول ساخت تا فروع بے تکلف معقول معلوم گردند هر فرع را بے اثباتِ اصل معقول ساختن
بسیار متعسّرست تا قریب طریق بوصولِ این تصدیق و بحصولِ اطمینانِ قلب ذکرِ الٰهی ست جَلَّ سُلطَانُهٗ

قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالیٰ اَلَا بِذِکْرِ اللّٰهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوْبُ ۞ اَلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ طُوْبیٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَاٰبٍ ۞ براہِ نظر و استدلال ازین مطلب عالی رسیدن دُور دُور ست ؏ پائے استدلالیان چوبیں بود ۞ پائے چوبین سخت بے تمکین بود ۞ باید دانست کہ تقلیدِ انبیا بعد از اثباتِ نبوتِ ایشان وبعد از تصدیقِ رسالتِ شان عَلَیْهِمُ الصَّلَوٰاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ از مستدلانست و تقلیدِ او در سخنانِ این اکابر را در نیوقت عینِ استدلال ست مثلاً شخصے کہ اصل را باستدلال ثابت نمودہ باشد در نیوقت فروعے کہ ازان اصل ناشی گردند ہمہ مستند بآن استدلال خواہد بود و باستدلالِ اصل در اثباتِ جمیعِ فروع مستدل خواہد بود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدٰنَا لِهٰذَا وَمَا کُنَّا لِنَهْتَدِیَ لَوْلَا اَنْ هَدٰنَا اللّٰهُ لَقَدْ جَآءَتْ رُسُلُ رَبِّنَا بِالْحَقِّ ۞ وَالسَّلَامُ عَلیٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدیٰ ۞

	مکتوب (۳۷) سی و ہفتم	۱۴—	بنام

بمولانا محمد طاہر بدخشی ورود یافتہ در بیان آنکہ ہرچہ از جمیلِ مطلق سبحانہٗ آید جمیل آید ۞ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ دَائِمًا وَعَلیٰ کُلِّ حَالٍ از اخبارِ پراگندہ متوحش نباشند و دل تنگ نشوند چہ ہرچہ از جمیلِ مطلق جَلَّ شَانُهٗ پیدا آید زیبا بود واگرچہ بصورتِ جلال نماید امّا فی الحقیقت جمال باشد این سخن بر تقول محمول نباشد و بر تفوّہ صرف نشود کہ تمام حقیقت دارد و سراسر مغز ست گفتن و نوشتن راست نیاید اگر در دنیا ملاقات میسر شود فبہا و الا معاملہ آخرت نزدیک ست بشارتِ اَلْمَرْءُ مَعَ مَنْ اَحَبَّ تسلی بخش مہجوران ست صحیفۂ شریفہ کہ بصحوب درویش محمد علی کشمیری ارسال داشتہ بود دید رسید و بآنچہ نوشتہ بودند اطلاع یافت درجوابِ آنچہ بمقتضائے وقت گنجید نوشتہ فرزندان و دوستان بجمعیت باشند و در مکانِ خود ثابت بوند و بمقتضائے او تعالیٰ راضی باشند ۞

المنتخبات ۱۰	مکتوب (۳۸) سی و ہشتم	۱۵— ۳۲	سعادت ابدیہ ۱

درود یافته بملا ابراهیم در جوابِ سؤالِ او از معنی حدیث سَتَفْتَرِقُ اُمَّتِیْ و تحقیق در جار بابِ فقر باید دانست که مراد از قولِ آن سرور علیه وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلوٰاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ که در حدیث تفرّق این امت بهفتاد و دو فرقه واقع شده است کُلُّهُمْ فِی النَّارِ اِلَّا وَاحِدَةً دخولِ شان ست در نار و مکثِ شان ست در عذابِ آن نه خلود در نار و دوام در عذابِ آن که منافیِ ایمان ست و مخصوص کفارست غایةُ مَا فِی الْبَابِ چون باعثِ دخولِ شان در نار معتقداتِ سوءِ شان ست ناچار همه ایشان داخلِ نار گردند و باندازه خبثِ اعتقاد معذّب گردند بخلافِ آن یک فرقه که معتقداتِ شان نجات بخش از عذابِ نارست و سببِ فلاحِ شان ست آنقدر هست که اگر بعضے ازینها مرتکبِ اعمالِ سوء گردند و آن اعمال بتوبه و شفاعت معفو نگردند جائزست که بقدرِ ذنب بعذابِ نار مبتلا گردند و دخولِ نار در حقِ ایشان متحقق گردد پس در فرقِ دیگر دخولِ نار در حقِ جمیع افرادِ آنها کائن ست اگرچه خلود نبود و در حقِ این فرقه ناجیه دخولِ نار مخصوص ببعض ست که ارتکابِ اعمالِ سوء نموده اند و در کلمه کُلُّهُمْ رمزیست باین بیان کما لا یخفٰی و چون این فرقِ مبتدعه اهلِ قبله اند در تکفیرِ آنها جرأت نباید نمود تا زمانیکه انکارِ ضروریاتِ دینیه نمایند و ردِّ متواتراتِ احکامِ شرعیه نکنند و قبولِ مَا عُلِمَ مَجِیْئُهٗ مِنَ الدِّیْنِ بِالضَّرُوْرَةِ نکنند حکما فرموده اند اگر نود و نه وجهِ کفر ظاهر شود و یک وجهِ اسلام یافته شود تصحیحِ این وجه باید نمود و حکم بکفر نباید کرد وَاللّٰهُ سُبْحَانَهٗ اَعْلَمُ وَكَلِمَتُهٗ اَحْكَمُ و نیز باید دانست که مراد از نصفِ یوم که فقرائے این امت پیش از اغنیا بآن مدت بهشت خواهند رفت پانصد سال دنیوی ست زیرا که یوم نزدِ حق جل و علا هزار سال ست کریمهٔ اِنَّ یَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَاَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّوْنَ شاهدِ این معنی ست و تقدیرِ آن مدت مفوض بعلمِ الٰهی ست جل شانه بے آنکه روز و شب و سال و ماهِ متعارف متحقق شود و مراد از فقیر فقیرِ صابرست که التزامِ اتیانِ احکامِ شرعیه نموده است و از محظوراتِ شرعیه اجتناب فرموده و در فقر درجات و مراتب ست بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ و اعلائے مراتبِ آن در مقامِ فنا صورت مے بندد که غیر از حق جل شانه همه را ناچیز گرداند و نسیان نماید و سر که جامعِ جمیع مراتبِ فقرست افضل ست از آنکه بعض از ان مراتب

دارد دون بعض پس با وجود فنا ہر کہ فقر ظاہر ہم دارد افضل ست ازانکہ با فنا فقر ظاہر ندارد فافہم

۱۶—	مکتوب (۳۹) سی و نہم	سعادت ابدیہ ۲

بمولانا محمد صادق کشمیری ورود یافتہ در بیانِ فرق میان علم الیقین صوفیہ و علم الیقینِ اربابِ معقول

الحمد للّٰہ وسلامٌ علیٰ عبادہِ الذین اصطفیٰ علم الیقین نزدِ صوفیہ عبارت از یقینے ست کہ باستدلال از اثر بمؤثر حاصل میشود وچون این معنیٰ اہل نظر و استدلال را نیز میسر ست فرق درمیان علم یقینِ صوفیہ و علم یقین اربابِ معقول چہ بود و علم الیقینِ صوفیہ چرا داخلِ کشف و شہود باشد و علم الیقین علما بکدام وجہ از مضیقِ نظر و فکر نہ برآید باید دانست کہ در علم الیقینِ ہر دو طائفہ شہود اثر لازم ست تا از انجا پے بمؤثر بردہ شود کہ غیر مشہود ست غایۃ ما فی الباب ارتباطے کہ درمیانِ اثر و مؤثر حاصل ست و سببِ انتقال ست از وجودِ اثر بوجودِ مؤثر در علم الیقین صوفیہ آن ارتباط نیز مشہود و مکشوف ست و در علم الیقین اہلِ استدلال آن ارتباط نظری ست کہ بفکر و دلیل محتاج ست پس ناچار انتقال از وجودِ اثر بوجودِ مؤثر طائفہ اولیٰ را حدسی بلکہ بدیہی باشد و طائفہ ثانیہ را این انتقال نظری و فکری بود پس یقینِ طائفہ اولیٰ داخلِ کشف و شہود باشد و یقینِ طائفہ ثانیہ از مضیقِ استدلال نہ برآید و اطلاقِ استدلال در علم یقینِ صوفیہ مبنی بر ظاہر و صورت ست کہ متضمنِ انتقال ست از اثر بمؤثر و فی الحقیقت کشف و شہود ست بخلافِ علم الیقینِ علما کہ بحقیقت استدلالی ست وچون این فرقِ دقیق بر اکثرے پوشیدہ ماندہ است ناچار در مرتبہ حیرت ماندہ اند و جمعے از ینہا از نارسائیِ خود زبانِ اعتراض را دراز ساختہ اند بر بعضے اعزہ کہ علم الیقینِ صوفیہ را تفسیر باستدلال از اثر بمؤثر کردہ اند کلُّ ذٰلِکَ لِعَدَمِ الاطّلاعِ علیٰ حقیقۃِ الامرِ واللّٰہُ یُحِقُّ الحقَّ

وَھُوَ یَھدِی السَّبِیلَ وَالسَّلامُ عَلیٰ مَنِ اتَّبَعَ الھُدیٰ ٭

۱۷—	مکتوب (۴۰) چہلم	

بخدمت خواجه حسام الدین احمد ورود یافته در جواب طلب مشورت آنجناب بسفر حج مع توابع اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی. احوال و اوضاع فقرا این حدود مستوجب حمدست اَلْمَسْؤُلُ مِنَ اللهِ سُبْحَانَهٗ سَلَامَتُكُمْ وَعَافِيَتُكُمْ صحیفهٔ شریفه که از روی شفقت و مهربانی نامزد این فقیر ساخته بودند بمطالعهٔ آن مشرف گشت اظهار اشتیاق فرموده بودند که در یکے از حرمین شریفین با متعلقان متوطن و مدفون گردد مخدوما مکرما رفتن متعلقان بنظر نمے درآید بلکه نزدیک ست که منع مفهوم شود اگر ایشان جریده بروند بنظر تحسین مے درآید و امیدست که بسلامت برسند وَالْاَمْرُ اِلَى اللهِ سُبْحَانَهٗ دیگر از پارهٔ سیادت مآب نوشته بودند که اطبا بتضرر آن حاکم اند شفقت آثارا هرچند امعان نظر نموده مے آید در نظر هیچ ضررے ازان پاره نمے آید جز آنکه یک ظلمتے آنجا محسوس میگردد که غیر ظلمت این صورت وجهش چه باشد بالجمله ضرر اطبا مفقودست وَاللهُ سُبْحَانَهٗ اَعْلَمُ وَالسَّلَامُ

المنتخبات ١١ | **مکتوب (۱۴۱) چهل و یکم** | سعادت ابدیه ۳۰

یکے از صالحات ورود یافته در نصائح ضروریه نساء در ضمن تاویل کریمهٔ یَاۤ اَیُّهَا النَّبِیُّ اِذَا جَآءَكَ الْمُؤْمِنٰتُ الْاٰیَة قَالَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی یَاۤ اَیُّهَا النَّبِیُّ اِذَا جَآءَكَ الْمُؤْمِنٰتُ یُبَایِعْنَكَ عَلٰۤی اَنْ لَّا یُشْرِكْنَ بِاللهِ شَیْـًٔا وَّلَا یَسْرِقْنَ وَلَا یَزْنِیْنَ وَلَا یَقْتُلْنَ اَوْلَادَهُنَّ وَلَا یَاْتِیْنَ بِبُهْتَانٍ یَّفْتَرِیْنَهٗ بَیْنَ اَیْدِیْهِنَّ وَاَرْجُلِهِنَّ وَلَا یَعْصِیْنَكَ فِیْ مَعْرُوْفٍ فَبَایِعْهُنَّ وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللهَ اِنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ. این کریمه در روز فتح مکه نازل شده است و آن سرور عَلَیْهِ وَعَلٰۤی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ چون از بیعت رجال فارغ گشت شروع در بیعت نساء فرمود و بیعت آنحضرت عَلَیْهِ وَعَلٰۤی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ بنساء بمجرد قول بوده است و هرگز دست آنحضرت عَلَیْهِ وَعَلٰۤی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ بدست نساء بائعات نرسیده است وچون فی مآثم و اخلاق ردیه در نساء نسبت برجال بسیار بوده است بنابران در وقت بیعت نساء شرائع زائده بر بیعت رجال درمیان آورده است و از جهت امثال

امرِ خداوندی جلّ سلطانهٗ نساء را در انوقت نهی ازان نمائم فرموده است شرطِ اول آنکه هیچ چیز را باو تعالی شریک نباید ساخت چه در وجوبِ وجود وچه در استحقاقِ عبادت کسیکه اعمالِ او از شائبهٔ ریاو سُمعه پاک نباشد واز مظنّهٔ طلبِ اجر از غیر او تعالیٰ ولو بالقولِ وذکرِ الجمیلِ مبرا نبود آنکس از دائرهٔ شرک بیرون نباشد وموحّد ومخلص نبود قَالَ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَصَحْبِهٖ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اَلشِّرْكُ فِیْ اُمَّتِیْ اَخْفٰی مِنْ دَبِیْبِ النَّمْلِ الَّتِیْ تَدِبُّ فِیْ لَیْلَةٍ مُظْلِمَةٍ عَلٰی صَخْرَةٍ سَوْدَاءَ

بیت

لافِ بے شرکی مزن کان از نشانِ پائے مور — در شبِ تاریک بر سنگِ سیه پنهان ترست

قَالَ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ اِتَّقُوا الشِّرْكَ الْاَصْغَرَ قَالُوْا مَا الشِّرْكُ الْاَصْغَرُ قَالَ عَلَیْهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ الرِّیَاءُ • وتعظیمِ مراسمِ شرک ومواسمِ کفر همه را قدمِ راسخ ست در شرک ومصدّق ومبیّن از اہلِ شرک ست ومتشبّث بمجموعِ احکامِ اسلام وکفر مشرک تبرّی باز کفر شرطِ اسلام ست وتبرّی از شائبهٔ شرک شرطِ توحید واستمداد از اصنام وطاغوت در دفعِ امراض واسقام که در جهلهٔ اہلِ اسلام شائع گشته است عینِ شرک وضلال ست وطلبِ حوائج از سنگهائے تراشیده ناتراشیده نفسِ کفر وانکار از واجب الوجود تعالیٰ وتقدّس- قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰی شِكَایَةً عَنْ حَالِ بَعْضِ اَهْلِ الضَّلَالِ یُرِیْدُوْنَ اَنْ یَّتَحَاكَمُوْا اِلَی الطَّاغُوْتِ وَقَدْ اُمِرُوْا اَنْ یَّكْفُرُوْا بِهٖ وَیُرِیْدُ الشَّیْطٰنُ اَنْ یُّضِلَّهُمْ ضَلٰلًا بَعِیْدًا• اکثرِ زنان بواسطهٔ کمالِ جهل که دارند باین استمدادِ ممنوع مبتلا اند وطلبِ دفعِ بلیّه ازین اسمای بے مسمّٰے مینمایند وباداے مراسمِ شرک واہلِ شرک گرفتارند علی الخصوص اینمعنی باز نیک وبدِ ایشان در وقتِ عروضِ مرضِ جُدری که در زبانِ هندیه بسیتله معروف ست مشهود ومحسوس ست کم زنے باشد که از دقائقِ این شرک خالی بود وبرسمے از رسومِ آن اقدام ننماید الّا من عصمها اللّٰه تعالیٰ وتعظیم نمودنِ ایامِ معظّمهٔ هنود را وبجا آوردن دران ایام رسومِ متعارفهٔ هنود را نیز مستلزمِ شرک ومستوجبِ کفر ست چنانچه در ایامِ دیوالیِ کفّار جهلهٔ اہلِ اسلام علی الخصوص زنانِ ایشان رسومِ اہلِ کفر را بجا آرند وعیدِ خود میسازند وهدایائے شبیه بهدایائے اہلِ کفر بخانهاے دختران وخواهران در

رنگِ اہلِ شرک میغرستند وظرفہائے خود را در رنگِ کفار دران موسم رنگ مے کنند وبہ برنج سرخ آنہا را پُر کردہ میفرستند وآن موسم را اعتبار واعتنا میدہند ہمہ شرک ست وکفرست بدینِ اسلام قال اللہ تبارک وتعالیٰ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُوْنَ وحیوانات را کہ نذرِ مشایخ میکنند ودر سرِ قبرہائے ایشان رفتہ آن حیوانات را ذبح مینمایند در روایات فقہیہ این عمل را نیز داخلِ شرک ساختہ اند ودرین باب مبالغہ نمودہ واین ذبح را از جنسِ ذبائحِ جن انگاشتہ اند کہ ممنوعِ شرعیست وداخلِ دائرۂ شرک از ین عمل نیز اجتناب باید نمود کہ شائبۂ شرک دارد وجوہِ نذر بسیارست چہ در کارست کہ نذرِ ذبحِ حیوانے کنند وارتکابِ ذبحِ آن نمایند وبذبائحِ جن ملحق سازند وتشبیہ بعبدۂ جن پیدا کنند وازین عالم ست صیامِ نسا کہ بنیتِ پیران وبیبیان نگاہ دارند واکثر نامہائے ایشان را از نزدِ خود تراشیدہ روزہ ہائے خود را بنامِ آنہا نیت کنند ودر وقتِ افطار از برائے ہر روزہ طعامِ خاص بوضعِ مخصوص تعین مینمایند وتعینِ ایام نیز میکنند از برائے صیام ومطالب ومقاصدِ خود را باین روزہ ہا مربوط میسازند وبتوسلِ این روزہ ہا ازینہا حوائجِ خود میخواہند وروائے حاجاتِ خود را ازانہا میدانند این شرکت در عبادت ست وبتوسلِ عبادتِ غیر حاجاتِ خود را ازان غیر خواستن ست شناعتِ این فعل را نیک باید دریافت وحال آنکہ در حدیثِ قدسی آمدہ است کہ او تعالیٰ فرمودہ الصَّوْمُ لِي وَأَنَا أَجْزِي بِهٖ یعنی صوم مخصوص از برائے من ست وغیرِ مرا در عبادتِ صوم شرکتے نیست ہر چند در ہیچ عبادت شرکت با او تعالیٰ جائز نیست اما تخصیصِ صوم از برائے اہتمامِ این عبادت ست وبتاکیدِ نفیِ شریک دران عبادت کردن ست وحیلہ ایست آنچہ بعضے از زنان در وقتِ اظہارِ شناعتِ این فعل گویند کہ ما این روزہ ہا را برائے خدا نگاہ میداریم وثوابِ آنرا بہ پیران مے بخشیم اگر درین امر صادق باشند تعینِ ایام از برائے صیام چہ در کارست وتخصیصِ طعام وتعیینِ اوضاعِ شنیعۂ مختلفہ در افطار برائے چیست بسا است کہ در وقتِ افطار ارتکابِ محرمات نمایند وافطار بامرِ حرام کنند وبے حاجت سوال وگدائی کنند وبآن افطار نمایند وقضائے حوائجِ خود را مخصوص

بارتکابِ این محرّم داند این خود عینِ ضلالت ست و تسویلِ شیطانِ لعین ست وَاللهُ سُبحانَهُ
العاصِمُ و شرطِ دویم که در وقتِ بیعتِ نساء درمیان آورده اند نهی از سرقه بوده است که از کبائرِ سیّئات
ست و چون این ذمیمه در اکثرِ افرادِ زنان متحقق ست و کم زنے باشد که از دقائقِ این ذمیمه خالی بود
نهی این ذمیمه شرطِ بیعتِ شان آمد زنان که در اموالِ شوهران بے اذنِ شان متصرف شوند و بے
تحاشی تلف و خرج آن نمایند داخلِ سارقان گردند و بکبیرهٔ سرقه متحقق باشند این معنی در عمومِ نساء توان
گفت که ثابت باشد و این خیانت در جمیعِ افرادِ شان نزدیک ست که متحقق شود الّا مَن عَصَمَهَا
اللهُ سُبحانَهُ کاش این معنی را سیئه شمرند و بد تصور نمایند بیم استحلال نسبت باین سیئه در حقِ شان حاصل
ست و خوفِ کفر از راهِ این استحلال در بابِ ایشان بیشتر حکیمِ مطلق جَلَّ شانُهُ بعد از نهیِ شرکِ زنان
را نهی از سرقه فرموده که این ذمیمه در حقِ شان بواسطهٔ شیوعِ استحلالِ آن از ایشان قدمے راسخ
در کفر دارد و از سائرِ کبائرِ سیئات در حقِ ایشان منکر تر ست و چون زنان را بواسطهٔ تکرارِ اخذِ اموالِ
شوهران ملکهٔ خیانت پیدا میشود و قبحِ تصرف در اموالِ غیر از نظرِ شان زائل میگردد دور نبود که
در املاکِ غیرِ شوهران نیز بتعدی تصرف نمایند و بے تحاشی در اموالِ دیگران خیانت و سرقه کنند
نزدیک ست که این معنی باندک تأمل واضح و لائح گردد پس متحقق شد که نهی سرقه در حقِ زنان از اهمِ
مهامِ اسلام آمد و بعد از شرک نسبت بایشان قبحِ آن متعین گشت تذییل روزے حضرت
پیغمبرِ ما صَلَّی اللهُ عَلَیهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از اصحابِ خود پرسیدند که میدانید که اَسْرَقُ السَّارِقِین کیست یعنی
بد ترینِ دزدان کدام ست عرض کردند نمیدانیم فرمائید آنحضرت فرمود عَلَیهِ وَعَلَیهِمُ الصَّلَوَاتُ وَ
التَّسلِیمَاتُ که اَسْرَقُ السَّارِقِین کسے ست که از نمازِ خود بدزدد و ارکانِ نماز را تمام و کمال ادا نماید
ازین سرقه نیز اجتناب ضروری آمد تا از بدترینِ دزدان نباشد بحضورِ دل نیتِ نماز باید کرد که بے
حصولِ نیت عمل صحیح نبود و قرارت را درست باید خواند و رکوع و سجود را باطمینان بجا باید آورد و قومه
و جلسه را نیز باطمینان باید ادا کرد یعنی بعد از رکوع درست باید ایستاد و بمقدارِ یک تسبیح در ایستادن

درنگ باید کرد و در میانِ دو سجده درست باید نشست و بمقدارِ یک تسبیح در نشستن درنگ باید نمود تا
در قومه و جلسه اطمینان میسّر شود و هر که چنین نکند خود را در قطارِ سارقانِ داخل سازد و مورد وعید
گرداند شرط ثالث که در بیعتِ نساء منصوص ست نهی از زناست تخصیصِ بیعتِ نساء باین شرط
بواسطهٔ آنست که حصولِ زنا در اغلب بتوسّطِ حصولِ رضاست از زنان و این عمل عرض کردنِ اینها
ست نفوسِ خود را بر مردان پس زنان درین عمل سابق باشند و رضائے اینها در حصولِ این عمل معتبر
باشد پس نهی از ین عمل در حقِ زنان آکد باشد و مردان درین عمل تابع زنان باشند ازینجاست که حضرتِ
حق سبحانهٗ در کتابِ مجید خود زنِ زانیه را بر مردِ زانی تقدیم فرمود اَلزَّانِیَۃُ وَالزَّانِیْ فَاجْلِدُوْا کُلَّ
وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِائَۃَ جَلْدَۃٍ و این ذمیمه خسارتِ نکش دنیا و آخرت ست و در جمیعِ ادیان مستقبح و منکر
ست ابو حذیفه رضی الله تعالیٰ عنه از حضرتِ پیغمبر روایت کند که فرموده علیه و علیٰ آله الصلوٰة و
السلام اے گروهِ آدمیان از زنا پرهیز نمائید که در وے شش خصلت ست سه در دنیا و سه در آخرت
اما سه خصلت که در دنیاست یکے آنست که بها و نورانیت و صفا از زناکننده زائل میگردد دویم
زنا آنکه زنا مورثِ فقر ست سیوم آنکه نقصان در عمرے آرد و آن سه خصلت که زانیان را در آخرت ست
یکے سخط و غضبِ خداست جلّ سلطانهٗ دویم سوءِ حساب ست سیوم عذابِ نار بدانکه در حدیثِ
دستها نبوی آمده است علیه و علیٰ آله الصلوٰة والسلام که زنائے چشمان نظر بسوئے محرمات ست و زنائے دستان گرفتنِ محرمات
و زنائے پایها رفتن بسوئے محرمات ست قال الله تبارک و تعالیٰ قُلْ لِّلْمُؤْمِنِیْنَ یَغُضُّوْا مِنْ اَبْصَارِهِمْ وَ
یَحْفَظُوْا فُرُوْجَهُمْ ذٰلِكَ اَزْكٰى لَهُمْ و قال الله تبارک و تعالیٰ وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنٰتِ یَغْضُضْنَ مِنْ اَبْصَارِهِنَّ وَ
یَحْفَظْنَ فُرُوْجَهُنَّ یعنی بگوے محمد مومنان را که بپوشند چشمانِ خود را از محارمِ خدا و نگاه دارند فرجهائے خود را
از محرمات بگو مر زنانِ مومنات را که چشمهائے خود را بپوشند از محرمات و محافظت کنند فرجهائے
خود را از محرمات باید دانست که دل تابع چشم ست تا زمانیکه چشم از محرمات پوشیده نشود محافظت
دل مشکل ست و چون چشم گرفتار شود محافظت دل مشکل ست و چون دل گرفتار شود محافظت فرج

متعسّر پس پوشیدن چشم از محرّمات ضروری آمد تا محافظتِ فرج میسّر آید و بخسارت دینی و دنیوی
نرساند و در قرآن مجید نهی فرموده است از آنکه زنان با مردانِ بیگانه کلام نرم و ملائم گویند در رنگ
زنانِ بدکار بر نهجی که مردانِ بدکار را در وهم سوء اندازند و طمعِ بد در دلِ آنها افتد و بگویند زنان با مردان
قولِ معروف و حَسَن را که خالی از این وهم و طمع بود و نیز نهی آمده است از آنکه زنان اظهارِ زینت و محاسن
خود در پیشِ مردان نمایند و مردان را در خواهش اندازند و ایضاً نهی آمده است از آنکه پاهای
خود را بر زمین زنند تا معلوم شود زینتِ پوشیدهٔ ایشان چنانچه خلخال و امثالِ آن در حرکت آید
و آواز نماید که آن مستلزمِ میلِ رجال ست بنساء بالجمله هرچه منجر بفسق ست منهی و مستقبح ست
احتیاط باید نمود که از ارتکابِ مقدمات و مبادیِ محرّمات نمود شود تا سلامتی از نفسِ محرّمات میسّر
آید والله سبحانه العاصم وما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب پوشیده نماند
که زنِ اجنبیه زن را در رنگِ مردِ اجنبی ست در حقِ نظر و مس بشهوت روا نیست که زن خود را برای غیر شوهر
خود بیاراید خود را زینت دهد و مرتب سازد غیر شوهر مرد باشد یا زن چنانچه مردان را نظر بشهوت با مردان
حرام ست و مساسِ امردان نیز ایشان را بشهوت محرّم زنان را نیز نظر بشهوت بزنان محرّم ست و مساس بشهوت
ایشان را حرام نیک این دقیقه را رعایت باید کرد که شاه راه بخسارتِ دنیا و آخرت ست وصولِ مرد بزن
بواسطهٔ تباینِ صنفین تعسّر دارد و موانع درمیان ست بخلافِ وصولِ زن بزن بواسطهٔ اتحادِ صنف
بکمالِ یسر و آسانی ست احتیاط اینجا بیشتر مرعی باید داشت و در منع نظر و مساسِ نساء بنساء از نظرِ مرد
بزن و نظرِ زن بمرد انداز بلیغ و بلاغ مبین باید نمود شرطِ چهارم که در بیعتِ نساء فرموده است نهی از قتلِ
اولاد ست که زنانِ ایشان دختران خود را می کشتند از جهت ترس فقر این عمل شنیع چنانچه متضمن قتلِ
نفس بغیر حق ست متضمن قطعِ رحم ست نیز که از کبائرِ سیئات ست و شرطِ پنجم که در بیعتِ نساء فرموده
است نهی از بهتان و افترا است و چون این صفت در نساء بیشتر بوده است تخصیص نهی بایشان فرموده
است این صفت از اشدِ ذمائمِ صفات ست و از ارذلِ رذائلِ اخلاق که متضمنِ کذب ست که در جمیع ادیان

حرام ومنکرست ونیز متضمن ایذاے مومن ست کہ نسبت باو بہتان وافترا نمودہ است وایذار مومن حرام
ونیز مستلزم فساد فی الارض ست کہ بنص قرآنی ممنوع ومحظور ومحرم ومنکرست شرط ششم نہی از معصیت
ونافرمانبرداری پیغمبرست علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام در ہر امر کہ فرماید این شرط متضمن امتثال جمیع
اوامر وانتہا از جمیع نواہی شرعیہ است چہ صلوٰۃ وچہ زکوٰۃ وچہ صوم وچہ حج کہ بنار اسلام بعد از ایمان
باللہ وبما جاء من عندہ بالضرورۃ دو برین چہار رکن ست نماز پنجگانہ را بے کسل وبے فتور بجد وجہد ادا
باید نمود وزکوٰۃ مال برغبت دست بمصارف زکوٰۃ ادا باید کرد وصوم رمضان کہ مکفر سیئات سالیانہ است
نگاہ باید داشت وحج بیت اللہ کہ در شان آن مخبر صادق فرمودہ است علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام
الحج یجب ما کان قبلہ نیز ادا باید نمود تا اسلام را بر پا داشتہ آید وہمچنین از ورع وتقوی چارہ نبود کہ
حضرت پیغمبر فرمودہ است علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام ملاک دینکم الورع یعنی بر پا دارندہ دین
شما ورع ست وآن عبارت از ترک منہیات شرعیہ است از تناول مسکرات اجتناب باید نمود وآنرا در رنگ
خمر باید دانست ومحرم ومنکر باید داشت واز غنا نیز اجتناب ضروری ست کہ داخل لہو ولعب ست کہ
حرام ست وآمدہ است کہ الغناء رقیۃ الزنا یعنی غنا افسون زناست واز غیبت گفتن وسخن چینی نمودن
نیز اجتناب لازم ست کہ ممنوع شرعی ست ونیز سخریہ وایذار مومن بناحق بہر وجہ کہ باشد منہی عنہ است اجتناب
از آنہم ضروری ست وشگون بد را اعتبار نکنند وآنرا تاثیر ندانند ونیز مرض یکے بدیگرے ندانند کہ تجاوز
کند واز مریضے بصحیحے رسد کہ مخبر صادق علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام ازین ہر دو منع فرمودہ است
لا طیرۃ ولا عدوی یعنی شگون بد را اصل ثابت نیست ومرض یکے بدیگرے رسیدن مطلق متحقق نہ وسخن
کاہن ومنجم را اعتبار نکنند وامور غیبیہ ازینہا استفسار نمایند وایشان را عالم بامور غیبیہ ندانند کہ در شریعت
بمبالغہ منع آن آمدہ است وسحر نکنند وساحری را کار نفرمایند کہ حرام قطعی ست وقدم راسخ در کفر دارد و
نیز کبیرہ ماز سحر وساحری نزدیکتر بکفر نیست احتیاط باید کرد کہ دقیقہ از دقائق آن بفعل نیاید کہ آمدہ است
کہ مسلم تا زمانے کہ اسلام دارد سحر از وے در وجود نیاید وچون ایمان از وے جدا گردد اعاذنا اللہ سبحانہ

آن زمان سحر از وی متحقق شود پس گویا سحر و ایمان نقیضِ یکدیگر اند اگر سحر ست ایمان نیست نیک رعایتِ
این دقیقه باید کرد تا خللی در کارخانهٔ ایمان نیفتد و به شومیِ این عمل اسلام از دست نرود بالجمله آنچه مخبرِ صادق
فرموده است عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ و علما در کتبِ شرعیه آن را بیان فرموده اند بجان و دل در
امتثالِ آن باید کوشید و خلافِ آن را سمِ قاتل باید اندیشید که بموتِ ابدی رساند و بعذابهای گوناگون مبتلا
گرداند و چون نساءِ بایعات این همه شرائط را قبول نمودند آن سرور عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ
بمجرد قول با اینها بیعت فرمود و بامرِ حق جَلَّ وَعَلَا ایشان را طلبِ مغفرت نمود استغفاری که از آن سرور
عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ بامرِ حق جَلَّ وَعَلَا در حقِ جماعه بوقوع آید امیدواریِ تمام ست که باجابت
رسد و آن جماعه مغفور گردند هند زوجهٔ ابی سفیان نیز داخلِ این بیعت بوده است بلکه سرگروه آنها او بوده
و از زبانِ آنها او سخن میکرد از این بیعت و از این استغفار در حقِ او امیدواریِ عظیم ست پس از زنان هر که باین
شرائط اعتراف نماید و بمقتضای آنها عمل کند حکماً درین بیعت داخل شود و امیدوارِ برکاتِ آن استغفار
گردد قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى مَا يَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِكُمْ اِنْ شَكَرْتُمْ وَاٰمَنْتُمْ یعنی چه کار دارد خدای تعالی
بعذاب شما اگر شما شکرِ او بجا آرید و ایمان درست کنید شکر بجا آوردن عبارت از قبول کردنِ احکامِ شرعیه است
و بمقتضای آن عمل نمودن ست طریقِ نجات و راهِ رستگاری همین متابعتِ صاحبِ شریعت ست عَلَيْهِ
وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ در اعتقاد و عمل استاد و پیر برای آن میگیرند که دلالت بشریعت نمایند
و ببرکتِ ایشان تیسر و سهولت در اعتقاد و عمل بشریعت پیدا شود نه آنکه مریدان هر چه خواهند کنند و هر چه
خواهند خورند و پیران سپرِ اینها گردند و از عذاب نگاه دارند که این معنی متمنای محض ست آنجا بی اذنِ کسی
شفاعت نتواند کرد و تا مرتضی نبود شفاعتِ او نکند مرتضی وقتی شود که بمقتضای شریعت عامل باشد
و بموجبِ بشریت زلتی اگر از وی واقع شود بشفاعت تدارکِ آن ممکن بود **سؤال** مذنب را بکدام
اعتبار مرتضی توان گفت **جواب** چون حضرت حق سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰى مغفرتِ او میخواهد و
وسیله از برای عفوِ او در میان می آرد آن شخص فی الحقیقت مرتضی ست اگر چه بظاهر مذنب ست

وَاللهُ سُبْحَانَهُ الْمُوَفِّقُ رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا وَالسَّلَامُ

١٩ — مکتوب (٥٦) پنجاه و ششم

بجناب پیرزادهٔ حضرت ایشان خواجه محمد عبد الله و بخواجه جمال الدین حسین ولد خواجه حسام الدین احمد
در تأسف بر فوت صحبت گذشته و در ایما با سرار جدیده اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ
اصْطَفَىٰ قُرَّتَيِ الْعَيْنَيْنِ وَمَسَرَّتَيِ الْأُذُنَيْنِ خواجه محمد عبد الله و خواجه جمال الدین حسین بجمعیت
صوری و معنوی متحلی باشند عجب تغافلی ورزیدند و نامهربانی نمودند که باوجود حصول قرب جوار
در سرهند رسیدند و این غریب را نپرسیدند و حقوق آشنائی بجا نیاوردند از خواجه محمد افضل چه گله نماید که در
آشنائی خود را از ایشان بمراحل دورتر میدارد بلکه از آشنائی ما هراسان ست از میر منصور بیگ چه گوید که
همیشه آرزوی صحبت دارند و از قوت تفعل نمی آرند قول فقهای عظام ست که اَلتَّرَاضِي بِالضَّرَرِ
لَا يَسْتَحِقُّ النَّظْرَ لشکر هر چند دریای ظلمات ست اما متضمن آبحیات ست درینجا بعنایت الله سبحانه
وَلَوْ عَلَىٰ سَبِيلِ النُّدْرَةِ آن گوهر بدست می آید که در جاهای دیگر اگر شیخ آن گوهر میسر شود مغتنم
هر مبارزیکه قدر و قیمت پیدا کرده است در استیلای اعدا او را میسر شده است هر چند سلامتی در زاویه است
اما دولت غزا و شهادت در معرکه است کنج و زاویه باهل ستر و ارباب ضعف مناسب ست در حدیث
آمده اَلْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ مِنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ کار مردان اقویا مبارزت معرکهٔ کبری ست
قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا بعد از مضی مدت رخصت
چون متوجه عسکر شد فرزندی محمد سعید را بضرورت در خانه گذاشته آمد و چون فیوض و برکات و علوم
و معارف را که بعد از مفارقت فرزندی بظهور آمده بود ملاحظه نمود از مفارقت او پشیمان شد و صحبت
را غنیمت شمرده طلبید خود و ریزه همه آمده اند بامید آنکه ازین برکات حصه ریزه نمایند عجائب معاملات

ـــه یعنی گوی ورزان دولاهای ما [illegible]

گویا در جرگهٔ ملامتیه ایم و در زمرهٔ قلندریه باوجود آنکه از فریقین جدا ایم و کاروبار علیحده داریم شمه
از علوم جدیده بشنوید عنوان مکتوب این ست قَالَ اللّٰهُ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى هَلْ اَتٰى عَلَى الْاِنْسَانِ حِيْنٌ
مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُوْرًا ۔ بَلٰى يَا رَبِّ قَدْ اَتٰى عَلَى الْاِنْسَانِ حِيْنٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ
شَيْئًا مَّذْكُوْرًا لَا عَيْنًا وَّلَا اَثَرًا وَّلَا شُهُوْدًا وَّلَا وُجُوْدًا اِلٰى اٰخِرِهٖ و شما در مکتوبات دیده اید که
من زوال وجودی را از قبیل الحاد و زندقه شمرده ام و اینجا باین عبارت نوشته ام و علاج آن بکرم
اللّٰه سبحانه نموده ع قیاس کن ز گلستان من بهار مرا ۔ این همه دولت از برکات این واقعات ست
لَوْلَاهَا لَمَا وُجِدَتْ تِلْكَ ۔ رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ۔

مولانا محمد مراد چون متردد آن حدود بوده دو کلمه نوشته آمد العاقبة بالخير ۔

۷۰	مکتوب پنجاه و هفتم (۵۷)	سعادت ابدیه ۱ ۴۹

بمولانا حمید احمدی در بیان حدوث عالم و رد عقل فعال ۔ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ وَالصَّلٰوةُ وَ
السَّلَامُ عَلٰى سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ ۔ اللّٰه تعالی بذات اقدس خود موجود ست و هستی او سبحانه بخودی
خود ست او تعالی چنانچه ست همیشه بوده است و همیشه خواهد بود عدم سابق و عدم لاحق را بجناب
قدس او سبحانه راه نیست چه وجوب وجود کمینه خادم آن درگاه مقدس ست و سلب عدم کمینه
کناس آن بارگاه محترم و ماسوای او تعالی که مسمی بعالم ست چه از عناصر و چه از افلاک و چه از عقول
و چه از نفوس و چه از بسائط و چه از مرکبات همه بایجاد او جل سلطانه موجود گشته است و از عدم بوجود
آمده قدم ذاتی و زمانی جناب قدس او را ثابت ست و بس و حدوث ذاتی و زمانی غیر او را سبحانه
کائن چنانچه زمین را در دو روز خلق فرموده است سموات و کواکب را بعد از خلق زمین در دو روز از
عدم بوجود آورده است کریمه خَلَقَ الْاَرْضَ فِيْ يَوْمَيْنِ و کریمه فَقَضٰهُنَّ سَبْعَ سَمٰوٰتٍ فِيْ يَوْمَيْنِ

مصححه سلمه الله تعالی

مصداقِ این سخن ست سفیہے باشد بلکہ منکرِ نصِ قرآنی بود کہ بقدمِ بعض ما سوی کتاب دبقدمِ افلاک و
کواکب حکم کند و بسائط عناصر را قدیم داند و عقول و نفوس را ازلی و قدیم تصور نماید اجماعِ اہلِ ملت
بر حدوثِ ماسوائے حق جلّ وعلا منعقد گشتہ است و باتفاق حکم بوجود ماسوے بعد از عدمِ سابق
نمودہ اند چنانچہ امام حجۃ الاسلام در رسالۂ المنقذ عن الضلال تصریح باین معنی نمودہ است و جماعہ کہ
بقدمِ بعضے از اجزائے عالم قائل گشتہ اند ازین راہ تکفیر آنہا فرمودہ رضی اللہ تعالی عنہ پس
حکم بقدمِ شے از اشیاءِ ممکنہ خروج از ملت ست و دخول در فلسفہ و چنانچہ ماسوائے حق را جلّ
سلطانہ عدمِ سابق کائن ست عدمِ لاحق نیز دامنگیر اوست کواکب از سموات فرو خواہند ریخت
و آسمانہا پارہ پارہ خواہند گشت و زمین و جبال نیز ہرچہ ریزہ خواہند شد و بعدم خواہند پیوست چنانچہ
نصِ قرآنی بدان ناطق ست و اجماعِ جمیعِ فِرَقِ اسلامیہ بران منعقد حضرتِ حق سبحانہ وتعالی
در کلامِ مجید فرمودہ است فَاِذَا نُفِخَ فِی الصُّوْرِ نَفْخَةٌ وَّاحِدَةٌ وَّحُمِلَتِ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا
دَكَّةً وَّاحِدَةً فَيَوْمَئِذٍ وَّقَعَتِ الْوَاقِعَةُ وَانْشَقَّتِ السَّمَآءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَّاهِيَةٌ و فرمودہ
اِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَاِذَا النُّجُوْمُ انْكَدَرَتْ وَاِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ و فرمودہ اِذَا السَّمَآءُ انْفَطَرَتْ
وَاِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ و فرمودہ اِذَا السَّمَآءُ انْشَقَّتْ و فرمودہ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهٗ لَهُ
الْحُكْمُ وَاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ و امثالِ اینہا در قرآنِ مجید آیتہائے بسیار وارد ست جائے بود کہ انکار
فنائے اینہا نماید یا ایمانے بقرآن نداشتہ باشد و بموہوماتِ فلسفی مفتون بود بالجملہ اثباتِ عدمِ
لاحق در ممکنات در رنگِ اثباتِ عدمِ سابقِ آنہا از ضروریاتِ دین ست و ایمان بآن لازم و آنچہ
بعضے از علما گفتہ اند کہ ہفت چیز را کہ عرش و کرسی و لوح و قلم و بہشت و دوزخ و روح باشد فنا
نخواہد شد و باقی خواہند ماند نہ بآن معنی ست کہ اینہا قبولِ فنا نمیکنند و قابلیتِ زوال ندارند
حاشا و کلا بلکہ قادرِ مختار جلّ شانہ ہر کرا خواہد بعد از وجود فانی سازد و ہر کرا خواہد باقی دارد
از جہتِ حکم و مصالح يَفْعَلُ اللّٰهُ مَا يَشَآءُ وَيَحْكُمُ مَا يُرِيْدُ ازین بیان لائح گشت کہ عالم بجمیع

اجزاے خود مستند بواجب ست تعالیٰ و در وجود بقا باو سبحانہ محتاج چہ بقا عبارت از استقرار نفس همان وجود ست در زمانِ ثانی و ثالث اِلیٰ مَاشَآءَ اللّٰهُ تعالیٰ امر زائد نیست بران وجود کہ مسمّٰی ببقا باشد پس نفسِ وجود و استقرار وجود ہر دو بارادۂ او تعالیٰ مفوّض باشند عقلِ فعّال چہ بود کہ سر انجامِ اشیا نماید و حوادث باو مستند باشند در نفسِ وجود و ثبوتِ او ہزاران سخن ست چہ تحقق و حصول او مبنی بر مقدّماتِ زراندودۂ فلسفیہ است کہ باصولِ حقۂ اسلامیہ ناتمام و نافرجام اند ابلہی بود کہ اشیا را از قادرِ مختار جلّ شانہٗ باز داشتہ باچنین امرِ موہوم مستند سازد بلکہ اشیا را ازیں ننگ و عارست کہ بمنحوتِ فلسفی مستند باشند بلکہ اشیا بعدمِ خود راضی و خورسند باشند و ہرگز میل وجود ننمایند از انکہ استناد وجودِ شان بمجعولِ سفسطی نمودہ آید و از سعادتِ انتساب بقدرتِ قادرِ مختار جلّ سلطانہ ممتنع گردند۔ کَبُرَتْ کَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ اِنْ یَّقُوْلُوْنَ اِلَّا کَذِبًا۔

مکتوب پنجاہ و ہشتم (۵۸) (۱–۷)

بخواجہ صلاح الدین احراری در آنکہ خلق و نمود و وجودِ ممکنات در مرتبۂ وہم و حس ست کہ اتقان یافتہ است کَانَ اللّٰهُ وَلَمْ یَکُنْ مَعَهٗ شَیْءٌ و چون خواست کہ کمالاتِ مکنونۂ خود را ظاہر سازد ہر اسمے از اسماءِ الٰہی جلّ سلطانہٗ طلبِ مظہرے از مظاہر فرمود تا کمالاتِ خود را دران مظہر جلوہ فرماید و مظہریتِ وجود و توابعِ وجود را غیر از عدم قابل نیست چہ مظہر و مرآتِ شے مباین و مقابلِ شے ست و مباین و مقابلِ وجود عدم ست فقط پس حضرتِ حق سبحانہٗ و تعالیٰ بکمالِ قدرتِ خویش در عالمِ عدم مر ہر اسمے را از اسما مظہرے از مظاہر تعین فرمود و آنرا در مرتبۂ حس و وہم ہرگاہ کہ خواست و ہر طور کہ خواست خلق فرمود خَلَقَ الْاَشْیَآءَ مَتٰی شَآءَ وَکَمَا شَآءَ و معاملۂ ابدی بآن مربوط ساخت باید دانست کہ منافیِ عدمِ خارجی ثبوتِ خارجی ست نہ ثبوتیکہ در مرتبۂ حس و وہم پیدا کند کہ آن را با وے منافات ندارد و ثبوتِ عالم در مرتبۂ وہم و حس ست نہ در مرتبہ

خارج تا منافیِ او بود پس روا ست که عدم در مرتبهٔ حس و وہم ثبوت پیدا کند و بصنع خداوندی جلّ سلطانہٗ انتقالے در سوئے آنجا او را حاصل شود و دران مرتبه بطریقِ انعکاس و ظلیتِ حیّ و عالم و قادر و مُرید و بینا و شنوا و گویا بود و در مرتبهٔ خارج ہیچ نامے و نشانے از وے نباشد و در خارج غیر از ذات و صفاتِ واجبی جلّ سلطانہٗ ہیچ چیز ثابت و موجود نبود و باین معنی توان گفت اَلْاٰنَ کَمَا کَانَ مثالِ آن مثالِ نقطهٔ جوّاله و دائرهٔ موہومه است که موجود ہمان نقطه ہست و بس و دائره در خارج معدوم ست و نامے و نشانے در خارج ندارد مَعَ ذٰلِكَ آن دائره در مرتبهٔ حس و وہم ثبوتے پیدا کرده است و دران مرتبه بطریقِ ظلیتِ انارت و اشراق او را حاصل ست از ین تحقیق استغنائے حاصل میگردد ازان مقدماتِ مبسوطه که حضرت شیخ محی الدین و تابعان او در تکوینِ عالم فرموده اند و بیانِ تنزلات نموده و تعیناتِ علمی و خارجی ساخته و حقائق و اعیان ثابته را در مرتبهٔ علمِ واجبی جلّ سلطانہٗ ثابت کرده و عکوسِ آنها را در خارج که ظاہرِ وجود ست مقرر داشته و آثار اینها را خارجی نامیده کَمَا لَا یَخْفٰی عَلَی الْمُنْصِفِ النَّاظِرِ فِیْ کَلَامِهِمُ الْمُطَّلِعِ عَلٰی اِصْطِلَاحِهِمْ و باین تحقیق معلوم گشت که ہیچ چیز غیر از حق جلّ و علا در خارج موجود نیست چه اعیان و چه آثارِ اعیان بلکه ثبوتِ اینها در مرتبهٔ حس و وہم ست و ہیچ محظور لازم نیست چه این نه موہومے ست که باختراعِ وہم ثبوتے پیدا کرده است که بارتفاعِ وہم مرتفع گردد بلکه ثبوتِ آن بصنعِ خداوندی جلّ شانہٗ در مرتبهٔ وہم ست و ثبات و تقرر و اتقان و استحکام درین مرتبه دارد صُنْعَ اللّٰهِ الَّذِیْ اَتْقَنَ كُلَّ شَیْءٍ از ین بیان واضح گشت که حقائقِ ممکنات عدمات اند که در خانهٔ علمِ واجبی تمیز و تعین پیدا کرده اند و بصنعِ خداوندی جلّ سلطانہٗ مرّةً ثانیه در مرتبهٔ حس و وہم ثابت گشته بعضے از انها مرایائے اسمائے الٰہی جلّ شانہٗ شده و درین مرتبه بحکمِ ظلیت و انعکاس حیّ و عالم و قادر و مُرید و بینا و شنوا و گویا گشته و به تحقیقِ شیخ و متابعانِ او حقائقِ ممکنات صُوَرِ علمیهٔ اسمائے الٰہی ست جلّ سلطانہٗ که یکے از تنزلاتِ خمسه حضرتِ وجود ست بالجمله نزدِ فہمِ این فقیر حقائق

ممکنات عدمات اند و نزد حضرت شیخ وجودات متنزله حضرت شیخ نمود کثرت را در خارج اثبات کرده است و گفته که صور علمیه متکثره که حقائق ممکنات اند و تعبیر از انها باعیان ثابته کرده است در مرآت ظاهر وجود تعالی که جز او در خارج موجودے نیست منعکس گشته در خارج نمودے پیدا کرده اند و مینمایند که در خارج اند و فی الحقیقت غیر از یکذات تعالی در خارج موجودے نیست میفرماید که هریک از صور علمیه را در وقتے از اوقات بظاهر وجود که کالمرآت ست مر آن صور را نسبت مجهول الکیفیت پیدا میشود که بسبب نمایندگی آنها در خارج میگردد و میگوید که این نسبت مجهول الکیفیت معلوم احدے نیست حتی که انبیا را نیز ازین سر اطلاع نداده اند علیهم الصلوات و التسلیمات و اظهار این صور را در خارج که بعد از حصول آن نسبت مجهول الکیفیت ست خلق گفته است و ایجاد اشیا دانسته و باین تحقیق سابق که این فقیر بآن مهتدی گشته است اشیا را چنانچه در خارج وجودے نیست نمودے هم ایشان را بخانهٔ خارج برهان بیرنگی خود ست نه وجود غیر را در وے نه نمودے اگر نمود ست او را در مرتبهٔ وهم ست و اگر ثبوت ست بصنع خداوندی جل شانه هم در مرتبهٔ وهم ست بالجمله نمود و ثبوت او در یک مرتبه است نه آنکه نمود او در جائے ست و ثبوت او در جائے دیگر مثلاً دائرهٔ موهومه که ناشی از نقطهٔ جواله است چنانچه ثبوت آن در مرتبهٔ وهم ست نمود او نیز در همان مرتبه است چه ارتسام آن در وهم ست نه در خارج و نمود هم دران مرتبه است زیرا که در خارج از وے نشانے نیست تا نمودار گردد غایة ما فی الباب نمود وهمی را نمود خارجی مے انگارند در رنگ آن که صور مثالیه را در عالم مثال در تیقظ بحس باطن مے بینند و خیال کنند که آن صور را در عالم شهادت و حس ظاهری مے بینند و این قسم اشتباه بسیار واقع میشود که یک مرتبه را بمرتبهٔ دیگر مشتبه میابند و حکم یکے بر دیگرے میکنند پس در ما نحن فیه آن دائرهٔ موهومه که در خیال مرتسم گشته است بچشم خیال در مرتبه که مرتسم ست مے بینند و خیال میکنند که آنرا بچشم سر در خارج مے بینند نه اینچنین ست زیرا که آنرا در خارج که محل نقطهٔ جواله است

نامے ونشانے نیست تا دیدہ شود وصورتِ شخص کہ در آئینہ منعکس گشتہ است ہم برین منوال است
کہ صورت را در خارج نہ ثبوت ست و نہ نمود بلکہ ثبوت ونمودِ وے ہر دو در مرتبۂ خیال ست واللہ
سُبحانہٗ اَعلَمُ و پس آنرا کہ شیخ قُدِّسَ سِرُّہٗ خارج دانستہ است و اشیا را دران بطریقِ انعکاس نمودے
اِثبات کردہ آن خارج نیست مرتبۂ وہم ست کہ بصُنعِ خداوندی جَلَّ شانُہٗ تقرر وثبات پیدا کردہ
است وخارج متوہم میشود خارج ورائے آدست کہ از شہود واحساسِ ما برترست آنچہ مشہود ومحسوسِ
ومعقول ومتخیلِ ماست ہمہ داخلِ دائرۂ وہم ست موجودِ خارجی جَلَّ سُلطانُہٗ ماورائے ورائے اَفہامِ ما
مرآئیت اینجا چہ گنجایش دارد وکدام صورت بود کہ دران حضرتِ سُبحانہٗ منعکس گردد مرایا و
صُوَر ہمہ در مراتبِ ظِلال ست کہ بدائرۂ وہم وحس تعلق دارد رَبَّنَا اٰتِنَا مِن لَّدُنکَ
رَحمَۃً وَّھَیِّئ لَنَا مِن اَمرِنَا رَشَدًا ۵

مکتوب (۸۴) ہشتاد وچہارم

بحافظ عبد الغفور در آدابِ این طریقہ علیہ اَلحَمدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِینَ اصطَفٰی۔
طالبِ این راہ را باید کہ بعد از تصحیحِ عقائد بموجب آرائے صائبۂ اہلِ حق شکر اللہ تعالیٰ سعیہم
وبعد از علم باحکامِ فقہیہ ضروریہ وبعد از عمل بمقتضائے آن علم جمیع اوقاتِ خود را مصروفِ ذکرِ
الٰہی جَلَّ شانُہٗ گرداند بشرط آنکہ آن ذکر را از شیخ کامل مکمل اخذ کردہ باشد زیرا کہ از ناقص کامل
نیاید واوقاتِ خود را بذکر بر نہجے معمور دارد کہ بغیر از اداءِ فرائض وسُنَنِ مؤکدہ ہیچ چیز نپردازد
حتی کہ تلاوتِ قرآن وعباداتِ نافلہ را نیز موقوف دارد وبا وضو وبے وضو ذکر گوید وایستادہ
ونشستہ وافتادہ بہمین کار مشتغل باشد ودر آمد ورفت ودر خورد وخفت از ذکر خالی نباشد ۵

ذِکر گو ذِکر تا ترا جان ست + پاکیِ دِل زِ ذِکرِ یزدان ست + چندان بدوامِ ذِکر پردازد کہ غیرِ مذکور
از ساحتِ سینۂ او رخت بربندد و از ماسوٰے مذکور نامے و نشانے در باطنِ او نماند تا آنکہ ماسوٰے
بطریقِ خطرہ ہم در دِل خطور نکند و اگر بتکلّف اِخطارِ غیر نماید میسّر نشود بواسطۂ نسیانے کہ از غیرِ
مذکور دِل را حاصِل گشتہ است و این نسیان کہ دِل را از جمیعِ ماسوٰے مطلوب حاصِل گشتہ است مقدّمۂ
حُصولِ مطلوب ست و مُبشِّرِ وصولِ وست آرے حُصولِ مطلوب و وُصولِ حقیقی بمقصود چہ نویسد کہ
وراءِ وراء ست ؎ کَیْفَ الْوُصُوْلُ اِلٰی سُعَادَ وَدُوْنَهَا + قُلَلُ الْجِبَالِ وَدُوْنَهُنَّ خُیُوْفُ +
وچون برادرِ عزیز این سبق را بعِنایۃِ اللہِ سُبحانہٗ بانجام رساند طلبِ سبقِ دیگر نماید
وَاللہُ سُبْحَانَہُ الْمُوَفِّقُ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی

٧٧ — مکتوب (٨٥) ہشتاد و پنجم

بحضرات ذوی البرکات مخدوم زادہا خواجہ محمد سعید و خواجہ محمد معصوم سلّمہما اللہ در مواعِظِ
حفظِ اوقات + اَحوال و اَوضاعِ این حُدود مستوجِب حمد ست المسئُولُ مِنَ اللہِ سُبحانہٗ سلامتکم
و استقامتکم بمشیّۃِ اللہِ سُبحانہٗ اگر اجمیر رسیدہ شد و ازین عقباتِ شدائدِ راہ و گرمائے مُفرِط
نجاتے میسّر گشت بشما خواہد نوشت و خواہد طلبید اِن شآءَ اللہُ تعالیٰ بجمعیّت باشند و ہمّتِ خود
را تمامی مصروفِ مَراضیِ مولیٰ جلّ شانہٗ سازند مبادا در فراغت افتند و حظِّ نفس نمایند و با اہل
و عیال مُوانستِ تام پیدا کنند و فتورے در کارخانۂ اہم نمایند کہ جز حرمان و ندامت نقدِ وقت
نخواہد بود و سود نخواہد داشت این صحبت و این دولت را مغتنم دانند و با ہم امور گذرانند خبر
شرط ست معارفِ جدیدہ کہ نوشتہ شدہ است ہمہ سبق بعد سبق شماست سرسری نگذرانند و بجد
و جہد در مطالعۂ آن کوشند شاید دریچہ از مکنوناتِ آن منکشف گردد و سرمایۂ سعادت شود در مادۂ
شما بُشریٰ یافتہ ام کہ در مکتوبے نوشتہ بخواجہ محمد ہاشم کشمی سپردہ ام کہ بشما رساند امید کہ بکرم

خود حق سُبحانہٗ و تعالیٰ شمارا ضایع نگذارد و قبول فرماید امّا ترسان و لرزان باشند و بلهو و لعب نگذرانند بُعدِ صحبت مبادا تاثیرے نماید و بحضرت حق سُبحانہٗ ملتجی و متضرّع باشند و بقدرِ ضرورت با اہلِ حُقوق اختلاط نمایند و خاطر داری کنند و با جماعہ مستورات بوعظ و نصیحت زندگانی نمایند و امرِ معروف و نہیِ مُنکر در حقِ ایشان دریغ نکنند و جمیعِ اہلِ خانہ را بہ نماز و صلاح و اتیانِ احکامِ شرعی ترغیب نمایند فَاِنَّکُمْ مَسْئُوْلُوْنَ عَنْ رَعِیَّتِکُمْ حق سُبحانہٗ و تعالیٰ شمارا علم دادہ است عمل بر وفقِ آن نیز کرامت فرماید و بران استقامت دہد آمین +

سعادت ابدیہ ۷ — ۳

مکتوب (۸۶) ہشتاد و ششم

بدرویش حبیب خادم در سرِّ کثرتِ ظہور خوارق و قلّتِ آن + ارتکابِ فضول مباحات باعثِ قلّتِ ظہورِ خوارق ست علی الخصوص کہ کثرتِ مباشرتِ فضُول بحدِ مشتبہ رساند و از انجا عِیاذًا باللہِ سُبحانہٗ بحوالیِ محرّم آرد کرامات کو و خوارق کجا ہر چند دائرہ مباشرتِ مباح تنگ تر گرفتہ شود و بقدرِ ضرورت اکتفا نمودہ آید گنجایشِ کشف و کرامات بیشتر شود و راہ ظہورِ خوارق کشادہ تر باشد ظہورِ خوارق شرطِ نبوت ست نہ شرطِ ولایت چہ اظہارِ نبوت واجب ست نہ اظہار ولایت بلکہ ستر و اخفا درین مرتبہ اولیٰ ست زیرا کہ آنجا دعوتِ خلق ست و اینجا قربِ حق جلّ شانہٗ و معلوم ست کہ دعوت را اظہار لازم ست و قُرب را استتار مناسب ست کثرتِ ظہورِ خوارق از ولی دلالت بر افضلیتِ او بر دیگران کہ آنقدر خوارق از ایشان بظہور نیامدہ است ندارد بلکہ رواست کہ ولی باشد کہ اصلا خارقے از وے بظہور نیاید افضل باشد از اولیائے کہ اظہارِ خوارق نمودہ اند چنانچہ شیخ الشیوخ تحقیقِ این معنی در کتابِ عوارف فرمودہ است ہرگاہ در انبیا علیہم الصلوات و التسلیمات ظہورِ قلت و کثرتِ خوارق کہ شرطِ نبوت ست موجبِ فاضلیت و مفضولیت نباشد در ولایت کہ شرط نیست موجبِ تفاضُل چرا باشد انگارم کہ مقصودِ اصلی از ریاضات و مُجاہدات انبیا علیہم الصلوات

والتسلیمات و تنگ گرفتن ایشان مباشرت مباحات را بر نفوس خویش تحصیل ظهور خوارق بوده است که بر ایشان واجب و شرط نبوت شان بوده نه وصول بدرجات قرب الٰهی جل سلطانه چه انبیا علیهم الصلوات والتحیات مجتبا اند که بقلاب جذب محبت کشان کشان ایشان را میبرند و بے مشقت شان بدرجات قرب میرسانند انابت ست و ارادت که ریاضات و مجاهدات از برائے وصول بدرجات قرب الٰهی جل شانه آنجا در کار ست که راه مریدانست و اجتبا راه مرادان مریدان بمشقت و محنت بپاهائے خود میروند و مرادان را بناز و تنعم میبرند و بے محنت شان بدرجات قرب میرسانند باید دانست که ریاضات و مجاهدات شرط راه انابت و ارادت ست و در راه اجتبا مجاهدات شرط نیست مع ذٰلک نافع و سودمند ست مثلاً شخصے را که کشان کشان میبرند و او بآن کشش سعی و مشقت خود را نیز در بردن در کار دارد زود تر مطلب رسد و دور تر رود از ان که سعی خود را کار نفرماید هر چند رواست که گاهے کشش تنها که اقوی بود کار بیشتر کند از ان که کشش مرکب مذکور کند پس سعی و تردد و مشقت در راه اجتبا شرط کمال وصول هم نبود چنانچه شرط نفس وصول نیست آرے احتمال نفع دارد ولو فی بعض المحال و فوائد و منافع ریاضات و مجاهدات که عبارت از اقتصار بر ضروریات مباح ست ارباب اجتبا را نیز بغیر این معنی که مذکور شد بسیار ست مثل دوام جهاد اکبر و طهارت و نظافت باطن از تلوثات دنیائے دنیه چه هر قدر که از حوائج ضروری ست داخل دنیا نیست و آنچه فضول ست از دنیاست و نفع دیگر در ریاضت و اقتصار بر ضرورت قلت محاسبه و مواخذه اخروی ست و ایضا سبب ارتفاع درجات اخرویه است چه هر قدر که در دنیا محنت ست اضعاف آن در آخرت مسرت ست پس وجوه دیگر هم از برائے ریاضات و مجاهدات انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات سوائے وجهے که بالا مذکور شد پیدا گشت پس واضح شد که ریاضات و اقتصار بر ضروریات مباحه اگرچه شرط وصول در راه اجتبا نیست اما فی حد ذاتها محمود و مستحسن ست بلکه نظر بفوائد مذکوره ضروری و لازم دیدنا

اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا ۝ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى ۝

٧٤ — مکتوب (٩١) نود و یکم

بمولانا طاہر بدخشی در جوابِ اَسولۂ او از فرق میانِ معرفت و ایمانِ حقیقی وَغَیْرِ ذٰلِكَ ۝ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوةِ وَتَبْلِیْغِ الدَّعَوَاتِ میرساند صحیفۂ شریفہ اخوی اَعزّی کہ بمصحوبِ شیخ سجاول ارسال داشتہ بودند رسید اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ سُبْحَانَہٗ کہ بسلامت و بعافیت اند چند اَسولہ اندراج نمودہ بودند در جوابِ آن آنچہ بخاطر رسید نوشتہ شد نیک توجّہ نمایند سُوالِ اوّل آنکہ درمیانِ معرفت و ایمانِ حقیقی چہ فرق ست جوابش آنست کہ معرفت دیگر ست و ایمان دیگر چہ معرفت شناختن ست و ایمان گرویدن ست شناخت بود و گرویدن نبود اہلِ کتاب در حقِ پیغمبرِ ما عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ معرفت بود و میشناختند کہ پیغمبر ست کَمَا قَالَ اللّٰہُ تَعَالٰی یَعْرِفُوْنَہٗ کَمَا یَعْرِفُوْنَ اَبْنَآءَھُمْ اما بواسطۂ عناد چون گرویدن نبود ایمان متحقق نشد و معرفت ہم در رنگِ ایمان دو قسم ست صورتِ معرفت ست در رنگِ صورتِ ایمان و حقیقتِ معرفت ست در رنگِ حقیقتِ ایمان صورتِ ایمان ہمان ست کہ حضرتِ حق سُبْحَانَہٗ از کمالِ رأفت و رحمتِ خود در شریعت از برائے نجاتِ اُخروی بآن اکتفا فرمودہ ست و آن گرویدنِ قلب ست با وجودِ انکار و تمرّدِ نفسِ امارہ و صورتِ معرفت ہم مقصور ہمان لطیفہ است با وجودِ جہلِ امارہ حقیقتِ معرفت آنست کہ امارہ از جہالتِ جبلی خود برآید و شناسائی پیدا کند و حقیقتِ ایمان گرویدنِ اوست بعد از شناسائی و مطمئنہ گشتنِ او و بعد از امارہ گی کہ طبعیِ او بودہ اگر گویند کہ در شریعت تصدیقِ قلبی اعتبار کردہ اند این گرویدن عینِ آن تصدیق ست یا امریست ورائے آن تصدیق اگر ورائے تصدیق باشد لازم آید کہ در ایمان سہ چیز معتبر باشد اقرار و تصدیق و گرویدن و این خلافِ مقرر علمای

وعمل را که بعضے علما اعتبار در ایمان نمودہ اند جزو چہارم ایمان میشود جواب گویم که گرویدن عین تصدیق ست زیرا که تصدیق که حکم ست عبارت از اذعان ست که معتبر بگرویدن ست اگر پرسند که اہل کتاب حضرت پیغمبر ما را علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام چون بعنوانِ نبوت می‌دانستند ناچار حکم بہ نبوت او علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام میکردند واذعان وگرویدن ایشان را حاصل میشد چہ حکم برین تقدیر عینِ گرویدن ست پس ایمان درحقِ ایشان چرا متحقق نشود وبکدام علت از کفر نہ برآیند جواب گویم که بعنوانِ نبوت می‌دانستند اما بواسطۂ تعصب وعناد قلب ایشان را اذعان حاصل نمیشد تا حکم بہ نبوتِ او نمایند معرفت وتصور بود اذعان حاصل نشد تا تصدیق گردد وبایمان رسانَد واز کفر برآرد فرقِ دقیق ست بشنو وبوجدانِ خود دررو باوجود عناد نبیُّ اللہِ فعل کذا توان گفت لیکن تا اذعان پیدا نشود انّہ نبیُّ اللہِ نمیتوان گفت زیرا که درصورتِ اولیٰ تصور ست وحوالہ بمعرفتِ مشہورہ ست ودرصورتِ ثانیہ تصدیق ست که مبنی بر اذعان وگرویدن ست وچون اذعان نبود تصدیق چہ صورت بندد وایضاً درصورتِ اولیٰ مقصود اثباتِ نبوت نیست بلکه اثباتِ فعل وست ودرصورتِ ثانیہ مقصود اثباتِ نبوت ست که عناد آنرا برنتابد پس اذعان چہ صورت دارد واگر فرضاً بے حصولِ اذعان تصدیق وحکم پیدا شود آن نیز داخلِ تصورات ست وصورتِ تصدیق تا اذعان پیدا نشود حقیقتِ تصدیق صورت نہ بندد وایمان حاصل نشود این مسئلہ از اہماتِ مسائلِ کلام ست وبسیار دقیق ست فحولِ علما درحلِّ آن درماندہ اند بعضے ازینہا از اضطرار رکنِ ثالث در ایمان افزودہ اند وگرویدن را زائد بر تصدیق داشتہ اند وجمعے دیگر که تصدیق را عینِ گرویدن گفتہ اند حلِ این معما کما ینبغی ننمودہ اند وباجمال گذرانیدہ اَلحَمدُ لِلّٰہِ الَّذِی ھَدَانَا لِھٰذَا وَمَا کُنَّا لِنَھتَدِیَ لَولَا اَن ھَدٰنَا اللہُ وبشنو بشنو مرکبِ اضافی ومرکبِ توصیفی مثل نبیُّ اللہِ وھٰذا النبیُّ ہرچند متضمن حکم ست بانّہٗ نبیٌّ ومشتمل ست بر معرفت او بعنوانِ نبوت اما حصولِ تصدیق بانّہٗ نبیٌّ موقوف بر اذعان ست که مثبتِ ایمان ست غلامُ زیدٍ فعل کذا ورجلٌ صالحٌ

حکم یکدا ہر دو بے اذعان کائن و صحیح ست و در ہر دو معرفت بعنوانِ غلامیت و صلاحیت ثابت امّا
اذعان نیست کہ تصدیق بغلامیت و صلاحیتِ ہر یک حاصل آید اگر گویند کہ تو اذعانِ نفس بعد از اذعان
قلب گفتی و اذعانِ نفس را بایمانِ حقیقی تعبیر نمودی و حال آنکہ فلاسفہ و اربابِ معقول تصدیقِ مطلق
اذعانِ نفس گرفتہ اند و از اذعانِ قلب سخن نگفتہ جواب گوئیم کہ اربابِ معقول گاہے از نفس روح
میخواہند و گاہے قلب را ارادہ مینمایند بالجملہ تدقیقاتِ فلسفیِ ایشان در جاہائے دیگر ست کہ اکثر آن
لاطائل ست اینجا اینہا معطّل و بیکار اند و حکمِ عوام دارند نوبتِ تدقیق اینجا بصوفیہ رسیدہ است کہ باحکامِ
ہر لطیفہ متلبّس میگردند و از ہر کدام لطائف بسیر و سلوک بالا میگذرند و نفس را از قلب جدا میسازند
و روح را از سرّ علیحدہ و خفی را از اخفی متمیز میگردانند اربابِ معقول را غیر از معرفتِ اسامیِ اینہا
معلوم نیست کہ نصیبے باشد نفسِ امّارہ را فلاسفہ شے بزرگ دانستہ اند و از مجرّدات شمردہ از
قلب و روح نامے نبردہ اند و از سرّ و خفی و اخفی نشانے ندادہ اِنَّ لِلّٰہِ سُبْحَانَہٗ مُلْکًا یَسُوْقُ الْاَھْلَ
اِلَی الْاَھْلِ و جوابِ دیگر گوئیم کہ اربابِ معقول نظر باحکامِ عادیِ عرفی اذعانِ نفس را کہ قریب بفہمِ
اینہا بودہ ست ذکر کردہ اند و سخنِ ما در تصدیقاتِ احکامِ شرعیہ است کہ نفس را بالذات از اینہا انکار
ست اذعان چہ بود این آن انکار ست کہ منکر را بحدِ عداوتِ صاحبِ آن احکام رساند نعوذ
باللّٰہِ مِنْ شُرُوْرِ اَنْفُسِنَا وَمِنْ سَیِّاٰتِ اَعْمَالِنَا در حدیثِ قدسی آمدہ ست عَادِ نَفْسَکَ فَاِنَّھَا
انْتَصَبَتْ بِمُعَادَاتِیْ + اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ از کمالِ مہربانی در اوائلِ حال اذعانِ نفس را منظور نداشت و
باذعانِ قلب نجات را مربوط ساخت و اگر ثانیاً بمحضِ کرمِ او سُبْحَانَہٗ اذعانِ نفس ہم میسر شد نُوْرٌ
عَلٰی نُوْرٍ وَسُرُوْرٌ عَلٰی سُرُوْرٍ وَوُصُوْلٌ اِلٰی دَرَجَاتِ الْوَلَایَةِ وَحُصُوْلٌ لِحَقِیْقَةِ الْاِیْمَانِ و
نوشتہ بودند کہ جواب موافقِ فہم و دانشِ فقیر نوشتہ شود کہ معلوم توانم کرد چہ توان کرد مسئلہ
بسیار دقت دارد حلِ آن ہم بے دقت مشکل ست بلکہ نفسِ حلِّ دقت میطلبد گناہِ عبارت چیست
بایستے این فکر را اوّل میکردند و بسوالِ حلِ این طور معمّا جرأت نمی نمودند فَلَا تَلُوْمُوْنِیْ وَلُوْمُوْا اَنْفُسَکُمْ

سؤالِ دوم آن بود که زُهّاد و عُبّاد بایمانِ حقیقی مشرف اند یا نه جواب اگر بمرتبهٔ مقربین برسند و نفوسِ شان مطمئنه گردد بایمانِ حقیقی برسند سؤالِ سیوم آن بود که صاحبِ معرفتِ اجمالی که منشأ کفرِ حقیقی ست اینها را عارف چون توان گفت و معنیِ این عبارت خوب معلوم نشد که چیست خود عبارتِ مُغلق مینویسید و دیگران را منع میکنید اگر مقصود این ست که کافرِ طریقت را عارف بچه معنی توان گفت جوابش آن ست که کافرِ طریقت هم خدا را جلّ شانهٗ بیگانگی شناخته است و ماسوای او را محو و مُتلاشی ساخته عارف ست امّا عارفِ مطلق نیست که از تمیز برآمده است چون بتمیز آید عارفِ مطلق گردد و بایمانِ حقیقی مشرف شود والسّلام۔

مکتوب (۹۲) نود و دوم

سعادت ابدیه ۳

۴۲

۲۵

بفقیر هاشم کشمی در جواب سؤالیکه نموده از استماعِ صوفیه کلامِ حق را سُبحانَهٗ و مُکالمهٔ ایشان با و تعالی پرسیده بودند آنکه بعضے عُرَفا فرموده اند ما کلامِ حق را مے شنویم و با ما را با و تعالی مُکالمه میشود چنانچه از امامِ همام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه منقول ست که گفت مَازِلْتُ اُرَدِّدُ الْاٰیَةَ حَتّٰی سَمِعْتُهَا مِنَ الْمُتَکَلِّمِ بِهَا و نیز از رسالهٔ غوثیه که منسوب بحضرت شیخ عبد القادر جیلی ست قُدِّسَ سِرُّهٗ مفهوم میگردد بچه معنی ست و تحقیقِ آن نزدِ تو چیست بدان اَرْشَدَکَ اللّٰهُ تعالی که کلامِ حق جلّ و علا در رنگِ ذاتِ حق و سایرِ صفاتِ حق جلّ شانهٗ بیچون و بیچگونه است و سماعِ آن کلامِ بیچون نیز بیچون ست زیرا که چون را به بیچون راه نیست پس آن سماع مربوط بجاسّهٔ سمع نباشد که سراسر چون ست آنجا اگر از بنده استماع ست تلقّیِ روحانی ست که نصیبے از بیچونی دارد و بے توسّطِ حروف و کلمات ست و نیز اگر از بنده کلام ست هم بالقاے روحانی بے حروف و کلمه و این کلام نصیبے از بیچونی دارد که مسموع بیچون میگردد با آنکه گوئیم کلامِ لفظی که از بنده صادر میشود حضرتِ حق سُبحانَهٗ و تعالی آنرا نیز بسماعِ بیچونی استماع میفرماید و بے توسّط

حروف وکلمات وبے تقدیم وتاخیر آنرا مے شنود اذ لا یجری علیہ تعالیٰ زمانٌ یکم فیہ التقدیم والتاخیر ودران موطن اگر از بندہ سماع ست بکلیت سامع ست اگر کلام ست ہم بکلیت متکلم تمام گوش ست وتمام زبان ست آری میثاق ذرات مخرجہ قول الست بربکم را بیواسطہ بکلیت خود شنیدند وبکلیت خود جواب بلیٰ گفتند تمام گوش بودند وتمام زبان زیرا کہ اگر گوش از زبان متمیز بودے سماع وکلام بیچون حاصل نیامدے وشایان ارتباط مرتبہ بیچون نگشتے لا یحمل عطایا الملک الا مطایاہ وغایۃ ما فی الباب آن معنی متلقی کہ از راہ روحانیت اخذ نمودہ بود ثانیا در عالم خیال کہ آن در انسان تمثال عالم مثال ست بصورت حروف وکلمات مترتبہ متمثل میگردد وآن تلقی والقا بصورت سماع وکلام لفظی مرتسم میشود چہ ہر معنی را دران عالم صورتے ست اگرچہ آن معنی بیچون بود اما از تسام بیچون ہم آنجا بصورت چون ست کہ فہم وافہام بآن مربوط ست کہ مقصود ازان از تسام ست چون سالک متوسط در خود حروف وکلمات مترتبہ مییابد وسماع وکلام لفظی احساس مینماید خیال میکند کہ این حروف وکلمات را از اصل شنیدہ ست وبے تفاوت از انجا اخذ کردہ نمیداند کہ این حروف وکلمات صور خیالیہ آن معنی متلقی ست واین سماع وکلام لفظی تمثال سماع وکلام بیچونی عارف تام المعرفۃ باید کہ حکم ہر مرتبہ را جدا سازد ویکے را بدیگرے ملتبس نگرداند پس سماع وکلام این اکابر کہ بمرتبہ بیچونی مربوط ست از قبیل تلقی والقاء روحانی ست واین کلمات وحروف کہ تعبیر ازان معنی متلقی بآن مینمایند از عالم صور مثالیہ وگروہے کہ گمان بردہ اند کہ ما حروف وکلمات را ازان حضرت جل سلطانہ استماع مینمائیم دو فریق اند یکے ازان دو فریق کالاخس حالاً اند میگویند کہ این حروف وکلمات حادثہ مسموعہ دوال اند بران کلام نفسی قدیم وفریق دیگر اطلاق قول بسماع کلام حق جل شانہ مینمایند در ہمین حروف وکلمات مترتبہ را کلام حق میدانند جل وعلا وفرق نمیکنند درمیان آنکہ لائق بشان او تعالیٰ کدام ست وکدام ست کہ شایان جناب قدس او نیست سبحانہ وہم الجہال البطال لم یعرفوا ما یجوز علی اللہ سبحانہ عما لا یجوز علیہ تعالیٰ سبحانک لا علم لنا

إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى خَيْرِ الْبَشَرِ وَآلِهٖ وَأَصْحَابِهِ الْأَطْهَرِ

المنتخبات ١٧	مکتوب صد و یکم (١٠١)	سعادت ابدیه ١ ٣٣	٢٦-

بشیخ جلال الدین در منع تفسیر و تاویل آیات قرآن بر طبق مذاق فلاسفه * سَلَّمَكُمُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ وَعَافَاكُمْ عَنِ الْبَلِيَّاتِ کتاب تبصیر الرحمن[1] را که مرسل داشته بودند بعضے از مواضع آنرا مطالعه نموده واپس فرستاد مگر مصنف این کتاب خیلے میل بمذهب فلاسفه دارد و نزدیک ست که حکما را عدیل انبیا سازد عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ آیه در سورهٔ هود بنظر درآمد که بیان آنرا بطرز حکما که خلاف طور انبیاست عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ کرده است و تسویه در میان قول انبیا و حکما داده و گفته است در بیان کریمه أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ بِاتِّفَاقِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْحُكَمَاءِ إِلَّا النَّارُ الْحِسِّيُّ أَوِ الْعَقْلِيُّ الخ باوجود اجماع انبیا عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ اتفاق حکما چه گنجایش دارد و در عذاب اخروی قول شان را چه اعتبارست علی الخصوص که مخالف قول انبیا بود عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ فلاسفه که عذاب عقلی اثبات مینمایند مقصود شان رفع عذاب حسی ست که باجماع انبیا بر ثبوت آن واقع شده است و در مواضع دیگر آیتهاے قرآنی را موافق مذاق حکما بیان میکند هر چند مخالف مذهب متکلمین بود مطالعه این کتاب بے ضرر هاے خفیه بلکه جلیه نیست اظهار این معنی لازم دانسته بچند کلمه مصدع گشت وَالسَّلَامُ

(١) تبصير الرحمن و تيسير المنان للشيخ زين الدين علي بن احمد الارموى الحنبلى المتوفى سنة خمس و ثلاثين و ثمانمائة ٨٣٥

المنتخبات ۱۳	مکتوب (۱۲۳) صد و بست و سوم	سعادت ابدیه ۳۶ ۳

بنور محمد تهاری در بیانِ آنکه راهها ئے کہ موصل اند بجناب قدس دو اند بسم اللہ الرحمن الرحیم
الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی راهها ئے کہ بجناب قدس موصل اند دو اند راہیست
کہ بقربِ نبوت تعلق وارد علی اربابھا الصلوۃ والسلام وموصل اصل الاصل ست واصلان ازین
راہ بالاصالۃ انبیا اند علیہم الصلوات والتسلیمات وصحابہ ایشان وآز سایر امتان ہر کرا باین
دولت بنوازند اگرچہ قلیل بوند بلکہ اقل ودرین راہ توسط وحیلولۃ نیست ہر کہ ازین واصلان
فیض میگیرد بے توسطِ احدے از اصل اخذ مینماید وہیچ یکے دیگرے را حائل نیست وراہیست
کہ بقربِ ولایت تعلق وارد اقطاب واوتاد وبدلا ونجبا وعامۂ اولیاء اللہ بہمین راہ واصل اند و
راہِ سلوک عبارت ازین راہ ست بلکہ جذبہ متعارفہ نیز داخل ہمین ست وتوسط وحیلولت درین
راہ کائن ست وپیشوائے واصلانِ این راہ وسرگروہ اینہا ومنبع فیض این بزرگواران حضرت علی
مرتضیٰ ست کرم اللہ تعالیٰ وجہہ الکریم واین منصب عظیم الشان بایشان تعلق دارد
درین مقام گویا ہر دو قدم مبارکِ آن سرور علیہ وعلیٰ آلہ الصلوۃ والسلام بر فرقِ مبارکِ
اوست کرم اللہ تعالیٰ وجہہ، حضرتِ فاطمہ وحضرات حسنین رضی اللہ تعالیٰ عنہم درین
مقام با ایشان شریک اند انگارم کہ حضرتِ امیر قبل از نشأہ عنصری نیز ملاذ ومنجا این مقام بود
اند چنانچہ بعد از نشأہ عنصری وہر کرا فیض وہدایت ازین راہ میرسید بتوسطِ ایشان میرسید چہ
ایشان نزدِ نقطۂ منتہائے این راہ اند ومرکزِ این مقام بایشان تعلق دارد وچون دورہ حضرتِ
امیر تمام شد این منصب عظیم القدر بحضرات حسنین ترتیبا مفوض ومسلم گشت وبعد از ایشان
ہمان منصب بہر یکے از ائمہ اثنا عشر علی الترتیب والتفصیل قرار گرفت ودر اعصار این بزرگواران
وہمچنین بعد از ارتحال ایشان ہر کرا فیض وہدایت میرسید بتوسط این بزرگواران بودہ و کملائے

ایشانان هرچند اقطاب و نجبائے وقت بوده باشند و بدلا و ملجا همه ایشان بوده اند چه اطراف را
غیر از لحوق بمرکز چاره نیست تا آنکه نوبت بحضرت شیخ عبد القادر جیلانی رسید قدس سره
و چون نوبت باین بزرگوار شد منصب مذکور باو قدس سره مفوّض گشت و ما بین ائمهٔ
مذکورین و حضرت شیخ هیچکس برین مرکز مشهود نمیگردد و وصول فیوض و برکات درین راه بهر که
باشد از اقطاب و نجبا بتوسّط شریف او مفهوم میشود چه این مرکز غیر او را میسّر نشده از ینجاست
که فرموده شعر اَفَلَتْ شُمُوْسُ الْاَوَّلِیْنَ وَشَمْسُنَا ⁂ اَبَدًا عَلٰی اُفُقِ الْعُلٰی لَا تَغْرُبُ ⁂ مراد از
شمس آفتاب فیضان هدایت و ارشاد ست و از افول آن عدم فیضان مذکور و چون بوجود
حضرت شیخ معامله که باوّلین تعلّق داشت باو قرار گرفت و او واسطهٔ وصول رشد و هدایت
گردید چنانچه پیش از وے اوّلین بوده اند و نیز تا معامله توسّط فیضان برپاست بتوسّل اوست
ناچار راست آمد که اَفَلَتْ شُمُوْسُ الْاَوَّلِیْنَ وَشَمْسُنَا الخ سُوال این حکم منتقض ست بمجدد
الف ثانی زیرا که دربیان معنی مجدد الف ثانی درمکتوبے از مکتوبات جلد ثانی اندراج یافته است
که هرچه از قسم فیض درآن مدت بامتان برسد بتوسّط او باشد هرچند که اقطاب و اوتاد باشند
و بدلا و نجباء وقت بوند جواب گوئیم که مجدد الف ثانی درین مقام نائب مناب حضرت
شیخ ست و به نیابت حضرت شیخ این معامله باو مربوط ست چنانکه گفته اند نُوْرُ الْقَمَرِ مُسْتَفَادٌ
مِّنْ نُّوْرِ الشَّمْسِ فَلَا مَحْذُوْرَ سُوال معنی مجدد الف که بالا مذکور شد مشکل ست زیرا که در مدت
مذکوره حضرت عیسٰی عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ خواهند نزول فرمود و حضرت مهدی
عَلَیْهِ الرِّضْوَانُ نیز خواهند ظهور نمود و معاملهٔ این بزرگواران برتر از ان ست که بتوسّط احدے
اخذ فیوض نمایند جواب گوئیم که معاملهٔ توسّط مربوط براه دوم ست از دو راه مذکوره که عبارت از
قرب ولایت ست و در راه اوّل که عبارت از قرب نبوّت ست معاملهٔ توسّط مفقود ست هر که
بآن راه واصل گشته است هیچ حائلے و متوسّطے درمیان ندارد و بے توسّط احدے اخذ فیوض

وبرکات مینماید توسّط وحیلولت در راهِ اخیر ست فقط معاملهٔ آن موطن علاحده است چنانچه
گذشت وحضرت عیسے علی نبیّنا وعلیهِ الصّلوةُ والسّلامُ وحضرت مهدی علیهِ الرّضوانُ
براهِ اوّل واصل اند چنانچه حضرات شیخین رضیَ اللهُ تعالیٰ عنهُما براهِ اوّل واصل گشته در ضمن
آن سرور اند علیهِ وعلی آلهِ الصّلوةُ والسّلامُ وآنجاشان خاص دارند علی تفاوتِ درجاتِهِما
تنبیه باید دانست که روا است که شخصے از راهِ قربِ ولایت بقربِ نبوّت برسد ودر هر دو
معامله شریک باشد وبطفیلِ انبیا علیهِمُ الصّلواتُ والتّسلیماتُ او را آنجاهم جا بدهند وکار خانه
باو مربوط سازند واینجاهم معامله باو منوط گردانند ٥ خاص کند بندهٔ مصلحت عام را +
ذٰلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ
عَمَّا يَصِفُوْنَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ +

عمدة المقامات [1] ١٥٧ در ذکر بعضے احوال بلند حضرت مجدد الف ثانی

مخفی نماند که حضرت مجدد الف ثانی رضی الله تعالیٰ عنه در اولیای این امّت شان عظیم است و مراتب والا که
خال خالی را بآن ممتاز گروه باشند هر چند زبان کتابت نتیبان آن عاجز وحوصله کاتب
از تعداد آن قاصر اما بحکم من لم یدرك کله لم یترك کله بیان بعضی ازان معاملات
بزرگ و مراتب شگرف می نماید بگوش هوش استماع باید کرد چون ایزد تعالی وتقدس ایشان را
مجدد الف ثانی ومنور هزار دوم گردانیده وجود شریف ایشانرا قائم مقام پیغمبر اولو العزم
ساخت بیان او آنکه سنه الف را ایزد تعالی وتقدس بقدرت کامله خود در تغیر امورات
تاثیری عطا کرده وعادة الله جاری شده که بعد مضی مدت مذکور در امورات دینی ومعاملات
ظاهری تغیری کلی واقع شود لهذا بر هر الفی پیغمبر اولو العزم با شریعت جدید مبعوث می شد

(١) مؤلف (عمدة المقامات) محمد فضل الله از احفاد محمد معصوم مجددی است توفی سنة ١٢٣٨ هـ.
[١٨٢٣ م.] در قندهار عمدة المقامات در سنة ١٣٩٧ در کابل چاپ شده و یك نسخه اش جناب ضياء المشايخ
ابراهيم مجددی از کابل بحسين حلمی استنبولی ارسال کرده و در استانبول سنهٔ ١٤١٦ هـ. براه اوفست طبع شده

وخلق را از بادیهٔ ضلالت بشاهراه هدایت دعوت می فرمود چنانچه نور ارشاد وهدایت او محیط عرش تا مرکز فرش شامل حال عالم وعالمیان میبود هرچند باندازه قرب زمان او وبعد او در عالم فتور راه می یافت ایزد تعالی نبی دیگر را مبعوث ساختی تا بمتابعت کتاب وشریعت او ترویج وتجدید اسلام نمودی تا دوره الف اول باتمام رسید بقرب الف دوم باز تغیر وفتور وتفریق کلی در دین اسلام افتادی وظلمت کفر در عالم مستولی شدی چنانکه اکثر آن امم پرستش اصنام وآلهه باطله گرفتار شدندی آنگاه بعنایت بی غایت الهی در عین غلبات ظلمت کفر وضعف نور اسلام بر سر هزار الف پیغمبر اولو العزم با معجزات ظاهر وبرهان باهر ودلائل روشن وحجت محکم بعالم مبعوث می نمود تا فرورفتگان ورطه کفر را بساحل ایمان واسلام ارشاد وهدایت می فرمودند هرکرا سعادت ازلی نصیب او بوده قبول دعوت سالتش می نمود واز زلال خوشگوار ایمان و اسلام کام جان شیرین میساخت وآنکه از شقاوت ازلی از قبول دعوت رسالتش ابا می کرد واز دولت ایمان وخلعت اسلام محروم می ماند ایزد تعالی انتقام او بزهر قاتل عقوبت فانتقمنا منهم میداد گرفتار عذاب وعقاب ارین میکرد کما قال الله تعالی فمنهم من ارسلنا علیهم حاصبا ومنهم من اخذته الصیحة ومنهم من خسفنا به الارض ومنهم من اغرقنا وما كان الله لیظلمهم ولكن كانوا انفسهم یظلمون بر سر اصل سخن رویم که چون پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم مبعوث شد وخاتم النبیین آمد حضرت حق سبحانه وتعالی دعوت او را کامل گردانید ودوره او را تا مادام قیام ساعت باقی داشت ونبوت ورسالت وانزال کتب وملک با وختم فرمود لاجرم بحکمت بالغه خود علمای امت شریف او را حکم انبیای بنی اسرائیل داد وهدایت وارشادی که بانبیاء تعلق داشت کرامة له بوجود مسعود علمای عامل وعرفای کامل امت او متعلق گردانید چنانچه جناب

نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در اخبار خود از این معنی باخبر گردانید علماء امتی

کانبیائے بنی اسرائیل فرمود و حدیث نفیس ان اللہ یبعث علی راس کل مائۃ سنۃ

من یجدد لھا دینھا و چون سنہ ہزار از رحلت خواجہ ابرار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم گذشت در

سنہ مذکور ہمان خاصیت الوف ماضیہ تبعا در نہاد بود لاجرم فتور کلی در دین و اسلام و بدا

و انوار سنت رو بانقباض آورد و ظلمت رسوم کفر و بدعت روز بروز شہرت و استعلا

پذیرفت چندانکہ انواع فتور در دین پیدا شد حضرت حق سبحانہ وتعالی از کمال

کرم و عنایت خود از امت او کہ خیر الامم ہست، بر سر الف ثانی عالمی عارفی تام المعرفتی

و قوی العملی را قائم مقام پیغمبر اولوالعزم گردانید و آنچہ مضمون حدیث شریف

مثل امتی کمثل مطر لا یدری اولھم خیر ام آخرھم، بوجود مسعود شریفش ثابت

گردانید چہ آخریت امت متعلق بمضی الف بود و ایشان را خلعت فاخرہ تجدید پوشانیدہ مجدد

الف ثانی گردانیدہ تازہ شد از و شریعت مطہرہ غرا و تائید یافت ملت شریفہ حنیفیہ بیضا

سرسبز گشت اشجار یقین و گلگل شگفت چمن بہارستان دین

خدمت حضرت مولانا ہاشم کہ از اعاظم خلفائے

مبارک ایشانست در زبدۃ المقامات می نویسند کہ مرا در دل خطور میکرد کہ اگر یکی از اعاظم

علمائے وقت این معنی را کہ حضرت سبحانہ ایشان را مجدد الف ثانی ساختہ مسلم میداشت

تائید تام میبود تا روزی با این خطرہ بخدمت ایشان رسیدم باین فقیر خطاب نمودہ فرمودند

مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی کہ در علوم عقلیہ و نقلیہ و تصانیف علیہ چون

او فی الحال در دیار ہند نمی نماید بما نوشتہ بود و تبسم نمودہ فرمودند یکی از ان فقرات

مدحیہ آن بود کہ مجدد الف ثانی این از خوارق آنحضرت بودہ کہ خطرہ او را دریافتہ

مقصد خطرہ او را با وی بیان نمودند و تسلی کلی دادند